



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

حکایتیں اللہ کے لئے

فی حقہ الشیراز عن اللہ ذلک

مہر الہامی شیراز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حل الاشكال في فقه التبری عن الارذال

نویسنده:

مهدی امامی شیرازی

ناشر چاپی:

مؤلف

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	حلُّ الإشکال فی فقه التَّبری عن الأرنال
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۵	فهرست کتاب
۲۵	انگیزه تألیف
۲۹	فصل اول
۲۹	اشاره
۳۲	حریت و آزادی
۴۸	داستان مضحک و خنده آور شعارها
۵۰	حریت و آزادی در تمامی جهات
۵۲	گردن نهادن به ذلت، دوری از اهل بیت(علیهم السلام)
۵۶	هر جایگاهی کلامی می پسندد
۶۴	شیعه، نمی ترسد و سکوت نمی کند
۸۳	فصل دوم
۸۳	اشاره
۸۶	دفع شبهه
۸۹	مصلحت، مصلحت دین است
۱۰۰	تاریخ چه می گوید؟
۱۰۰	قضیه اول:
۱۰۱	دفاع از علامه مجلسی
۱۰۷	قضیه دوم:
۱۰۸	حکومتی برتر
۱۱۰	جامعه ای برتر

- ۱۱۰ حکومت آل بویه
- ۱۱۲ قطیف
- ۱۱۲ حلب
- ۱۱۴ شروطی حیاتی -
- ۱۱۴ فریاد باطل
- ۱۵۱ بیان حقّ به اندازه عقول مردم -
- ۱۵۹ بیان تند و کوبنده، مانع هدایت نمی شود -
- ۱۶۸ فرقه ضالّه بتریه -
- ۱۷۰ کلمات أعلام -
- ۲۲۳ دیدگاه بتریه، در طول زمان -
- ۲۲۳ دو دیدگاه -
- ۲۲۴ علل تجدید پیکره بتریه -
- ۲۲۵ بتریه ریشه کن می شود -
- ۲۲۸ سوالی مهّم -
- ۲۳۰ واقفیه، کفّار این امت -
- ۲۳۷ معنای اوّثان چیست؟!!! -
- ۲۴۲ علامت ایمان و نفاق -
- ۲۴۴ کلمات علماء در شأن بتریه -
- ۲۴۹ فصل سوم -
- ۲۴۹ اشاره -
- ۲۵۵ حقیقت وحدت در دین -
- ۲۵۶ ایجاد تفرقه، امریست نیکو -
- ۲۶۲ وحدت سیاسی -
- ۲۶۳ نظریّه مراجع کبار شیعی در باره عنوان وحدت سیاسی -
- ۲۶۷ وحدت دینی -
- ۲۷۹ اقوال علماء در بحث وحدت و اخوّت -

۳۱۵	وحدت و برادری دروغین
۳۱۷	تفرقه افکنان واقعی را بشناسیم
۳۱۹	فصل چهارم
۳۱۹	اشاره
۳۲۱	عنوان تقیه
۳۲۴	شجاعت شیعی
۳۲۵	تشیع اهل خراسان
۳۲۸	تشیع اهل قم
۳۳۴	دلّه تقیه
۳۳۶	تقیه در روایات خاصه
۳۳۷	تقیه در روایات عامه
۳۳۹	تقیه در اجماع
۳۴۰	تقیه از دیدگاه عقل
۳۴۳	احکام تقیه
۳۵۹	تقیه در اصول و فروع دین
۳۶۰	تقیه در اصول دین
۳۶۲	تقیه در فروع دین
۳۶۳	حکم تولّی کفار در زمان تقیه
۳۶۴	اقسام تقیه با کفار
۳۶۷	تقیه در طول زمان
۳۶۸	تقیه قبل از اسلام
۳۸۳	تقیه بعد از اسلام
۳۸۳	تقیه در زمان رسول خدا(صلی الله علیه و آله)
۳۸۴	تقیه در سیره صحابه
۳۸۶	دلّه ایمان حضرت ابوطالب(علیه السلام)
۳۹۲	تقیه بعد از شهادت رسول خدا(صلی الله علیه و آله)

- تقیه یعنی نفاق!!! ----- ۳۹۳
- تقیه در اقوال و افعال علماء مذاهب ----- ۳۹۹
- تقیه ابوحنیفه ----- ۳۹۹
- تقیه مالک بن انس ----- ۳۹۹
- تقیه شافعی ----- ۴۰۰
- تقیه احمد بن حنبل ----- ۴۰۱
- حاصل بحث ----- ۴۰۲
- شرط تقیه، عدم ایجاد فساد در دین می باشد ----- ۴۰۳
- دیدگاه فقهاء ----- ۴۰۴
- عبرتی از سیره گذشتگان ----- ۴۵۲
- مستثنیات تقیه ----- ۴۵۷
- تقیه نمی کنیم ----- ۴۶۲
- فصل پنجم ----- ۴۸۹
- اشاره ----- ۴۸۹
- تبری در کتب اعتقادی شیعه ----- ۴۹۱
- حکمت تبری در دین اسلام ----- ۵۰۷
- شخصیتهای منحرف را بشناسیم ----- ۵۰۹
- عیوب دیگران را نپوشانیم ----- ۵۱۲
- علم رجال ... علم تتبع معایب مردم ----- ۵۱۵
- شریعت اسلامی... امر به سب و لعن مخالفین ----- ۵۱۷
- نکات حدیث شریف ----- ۵۱۸
- مقام سید حمیری ----- ۵۵۵
- با دشمن ولایت مباحله می کنیم ----- ۵۷۵
- کتابنامه برائت ----- ۵۸۴
- خداوند محمد بن طیار را رحمت کند ----- ۶۰۴
- شیوه های ابراز برائت ----- ۶۰۸

- ۱- زیارت رسول الله (صلی الله علیه و آله) ۶۳۵
- ۲- زیارت حضرت زهرا (علیها السلام) ۶۳۵
- ۳- زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ۶۳۶
- ۴- زیارت ائمهٔ بقیع (علیهم السلام) ۶۳۸
- ۵- زیارت امام حسین (علیه السلام) ۶۳۹
- ۶- زیارت امام کاظم (علیه السلام) ۶۴۱
- ۷- زیارت امام رضا (علیه السلام) ۶۴۱
- ۸- زیارت امام جواد (علیه السلام) ۶۴۲
- ۹- زیارت امام هادی و امام عسکری (علیهما السلام) ۶۴۳
- ۱۰- زیارت امام زمان (علیه السلام) ۶۴۴
- ۱۱- زیارات جامعه ۶۴۵
- ۱۲- زیارت معصومین (علیهم السلام) در ایام هفته ۶۴۶
- ۱۳- زیارت به نیت ۶۴۶
- ۱۴- زیارت حضرت معصومه (علیها السلام) ۶۴۷
- ۱۵- زیارت حضرت مسلم (علیه السلام) ۶۴۷
- ۱۶- زیارت جناب هانی بن عروه مرادی رحمه الله ۶۴۷
- ۱۷- زیارت جناب سلمان رحمه الله ۶۴۷
- ۱۸- زیارت سفرای اربعه رحمهم الله ۶۴۸
- برائت در ادعیه ۶۴۸
- خورشید اسلام چگونه درخشید؟! ۶۹۳
- او را خواهیم کشت!!! ۶۹۷
- تاریخی مُشرق و نورانی از علماء شیعه ۷۰۳
- رافضی در کلام علامه مجلسی رحمه الله ۷۱۲
- رافضی در بیان امام صادق (علیه السلام) ۷۱۳
- شیعه پرچمدار برائت ۷۲۳
- ترس و وحشت از بردن نام ابوبکر و عمر و عثمان لعنهم الله ۷۳۱

۷۳۲	یاد کردن عثمان، جریمه ای حکومتی
۷۳۶	شیعه از لعن بر اعداء سکوت نمی کند
۷۴۵	دفن غاصبانه
۷۴۸	نبش قبر ابوبکر و عمر وظیفه شرعی
۷۴۹	نظریه علامه امینی
۷۵۲	ملائکه نقاله آن دو را به برهوت برده اند
۷۵۶	تبزی تا شهادت
۷۶۶	عناوین تبزی
۷۸۰	تعریف لعن
۷۸۲	لعن از دیدگاه قرآن
۷۸۸	لعن از دیدگاه روایات
۷۹۷	حکمت لعن در آخر الزمان از دیدگاه مرجع فقید آیت الله العظمی سید تقی قمی رحمه الله
۷۹۷	روایات لعن در مصادر مخالفین
۷۹۹	تعریف سب
۸۰۱	سب از دیدگاه قرآن
۸۰۵	سب از دیدگاه روایات
۸۲۳	دشنام دادن اولاد و اصحاب ائمه معصومین (علیهم السلام)
۸۲۵	روایات سب در مصادر مخالفین
۸۲۷	فتاوی علماء در بحث سب و دشنام دادن
۸۴۷	خاتمه
۸۴۸	فهرست مصادر
۸۷۱	درباره مرکز

حلُّ الإشكال في فقه التَّبري عن الأردال

مشخصات كتاب

حلُّ الإشكال في فقه التَّبري عن الأردال

نويسنده : مهدي امامي شيرازي

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

تقدیم به ساحت قدسی ناموس دهر

ام الائمه النجباء ملكه الاسلام

صدیقه شهیده صاحب احزانی طویله

حضرت فاطمه الزهراء سلام الله علیها

و به روح متعالی گوهر صدف فاطمی

اول شهید راه ولایت اولیاء الله

وبرائت از اعداء الله

حضرت محسن بن علی سلام الله علیهما

ص: 3

قال الباقر (صلواه الله و سلامه عليه):

اكبر الكبائر صاحب القول الذي يقول:

انا ابر اممن يبر امن ابى بكر و عمر

مستدرک الوسائل ح 1 ، ص 358 ، باب 46 ، ح 13256

ص: 4

فهرست کتاب

انگیزه تألیف... 1

فصل اول :

حریت و آزادی... 8

داستان مضحک و خنده آور شعارها 24

حریت و آزادی در تمامی جهات.. 26

گردن نهادن به ذلت، دوری از اهل بیت (علیهم السلام)... 28

هر جایگاهی کلامی می پسندد. 32

شیعه، نمی ترسد و سکوت نمی کند. 40

ص: 5

فصل دوم:

دفع شبهه. 62

مصلحت، مصلحت دین است... 65

تاریخ چه می گوید؟. 76

قضیه اول:.. 76

دفاع از علامه مجلسی.. 77

قضیه دوم:.. 83

حکومتی برتر. 84

جامعه ای برتر. 86

حکومت آل بویه. 86

قطیف... 88

حلب... 88

شروطی حیاتی.. 90

فریاد باطل.. 90

بیان حقّ به اندازه عقول مردم. 127

بیان تند و کوبنده، مانع هدایت نمی شود. 135

ص: 6

فرقه ضالّه بتريّه. 144

کلمات اعلام. 146

دیدگاه بتريّه، در طول زمان.. 199

دو دیدگاه. 199

علل تجدید پیکره بتريّه. 200

بتريّه ریشه کن می شود. 201

سوالی مهم. 204

واقفیه، کفار این امت... 206

معنای اوئان چیست؟! 213

علامت ایمان و نفاق.. 218

کلمات علماء در شأن بتريّه. 220

فصل سوم:

حقیقت وحدت در دین.. 231

ایجاد تفرقه، امریست نیکو. 232

وحدت سیاسی.. 238

نظریّه مراجع کبار شیعی درباره عنوان وحدت سیاسی.. 239

ص: 7

وحدت دینی.. 243

اقوال علماء در بحث وحدت و اخوت.. 255

وحدت و برادری دروغین.. 291

تفرقه افکنان واقعی را بشناسیم. 293

فصل چهارم:

عنوان تقيّه. 297

شجاعت شیعی.. 300

تشیّع اهل خراسان.. 301

تشیّع اهل قم. 304

ادله تقيّه. 310

تقيّه در روایات خاصه. 312

تقيّه در روایات عامه. 313

تقيّه در اجماع. 315

تقيّه از دیدگاه عقل.. 316

احکام تقيّه. 319

تقيّه در اصول و فروع دین.. 335

ص: 8

تقیّه در اصول دین.. 336

تقیّه در فروع دین.. 338

حکم تولّی کفار در زمان تقیّه. 339

اقسام تقیّه با کفار. 340

تقیّه در طول زمان.. 343

تقیّه قبل از اسلام. 344

تقیّه بعد از اسلام. 359

تقیّه در زمان رسول خدا(صلی الله علیه و آله)... 359

تقیّه در سیره صحابه. 360

ادله ایمان حضرت ابوطالب(علیه السلام)... 362

تقیّه بعد از شهادت رسول خدا(صلی الله علیه و آله)... 368

تقیّه یعنی نفاق!!! 369

تقیّه در اقوال و افعال علماء مذاهب... 375

تقیّه ابوحنیفه. 375

تقیّه مالک بن انس... 375

تقیّه شافعی.. 376

تقیّه احمد بن حنبل.. 377

حاصل بحث... 378

شرط تقیّه، عدم ایجاد فساد در دین می باشد. 379

دیدگاه فقهاء. 380

عبرتی از سیره گذشتگان.. 428

مستثنیات تقیّه. 433

تقیّه نمی کنیم. 438

فصل پنجم

تبری در کتب اعتقادی شیعه. 467

حکمت تبری در دین اسلام. 483

شخصیتهای منحرف را بشناسیم. 485

عیوب دیگران را نپوشانیم. 488

علم رجال ... علم تتبّع معایب مردم. 491

شریعت اسلامی... آمر به سبّ و لعن مخالفین.. 493

نکات حدیث شریف... 494

مقام سید حمیری... 531

ص: 10

با دشمن ولایت مباحله می کنیم. 551

کتابنامه برائت... 560

خداوند محمّد بن طیار را رحمت کند. 580

شیوه های ابراز برائت... 584

1- زیارت رسول الله (صلی الله علیه و آله)..... 611

2- زیارت حضرت زهرا (علیها السلام)..... 611

3- زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام)..... 612

4- زیارت ائمه بقیع (علیهم السلام).... 614

5- زیارت امام حسین (علیه السلام)..... 615

6- زیارت امام کاظم (علیه السلام)..... 617

7- زیارت امام رضا (علیه السلام)..... 617

8- زیارت امام جواد (علیه السلام)..... 618

9- زیارت امام هادی و امام عسکری (علیهما السلام)..... 619

10- زیارت امام زمان (علیه السلام)..... 620

11- زیارات جامعه. 621

12- زیارت معصومین (علیهم السلام) در ایام هفته. 622

ص: 11

13- زیارت به نیابت... 622

14- زیارت حضرت معصومه (علیها السلام)..... 623

15- زیارت حضرت مسلم (علیه السلام)..... 623

16- زیارت جناب هانی بن عروه مرادی رحمه الله. 623

17- زیارت جناب سلمان رحمه الله. 623

18- زیارت سفرای اربعه رحمهم الله. 624

برائت در ادعیه. 624

خورشید اسلام چگونه درخشید؟! 669

او را خواهم کشت!!! 673

تاریخی مُشرق و نورانی از علماء شیعه. 679

رافضی در کلام علامه مجلسی رحمه الله. 688

رافضی در بیان امام صادق (علیه السلام)..... 689

شیعه پرچمدار برائت... 699

ترس و وحشت از بردن نام ابوبکر و عمر و عثمان لعنهم الله. 707

یاد کردن عثمان، جریمه ای حکومتی.. 708

شیعه از لعن بر اعداء سکوت نمی کند. 712

ص: 12

دفن غاصبانه. 721

نیش قبر ابوبکر و عمر وظیفه شرعی.. 724

نظریه علامه امینی.. 725

ملائکه نقاله آن دو را به برهوت برده اند. 728

تبری تا شهادت.. 732

منهج ائمه(علیهم السلام)را خوب می شناخته اند. 738

عناوین تبری... 742

تعریف لعن.. 756

لعن از دیدگاه قرآن.. 758

لعن از دیدگاه روایات.. 764

حکمت لعن در آخر الزمان از دیدگاه مرجع فقید آیت الله العظمی سید تقی قمی رحمه الله 773

روایات لعن در مصادر مخالفین.. 773

تعریف سب... 775

سب از دیدگاه قرآن.. 777

سب از دیدگاه روایات.. 781

ص: 13

دشنام دادن اولاد و اصحاب ائمه معصومین (علیهم السلام) ... 799

روایات سبّ در مصادر مخالفین .. 801

فتاوی علماء در بحث سبّ و دشنام دادن .. 803

خاتمه. 823

فهرست مصادر. 824

ص: 14

از آنجایی که در طول تاریخ و گذشت قرنهای متمادی، شیعه و پیرو خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) به علّت قلت و کمی عدد، و از طرفی نبودن صفت حسنه شجاعت، در بین اکثر شیعیان و پیروان مکتب حقّه، و عدم اطلاع کافی از معالم دینی و اعتقادات ضروریّه، دستخوش غارت، غارت کنندگان مذهب بوده اند و لایزال متّهم به اتهاماتی چون شرک و کفر و تفرقه افکنی بین مسلمین، شده اند. و چون حتی در این عصر ارتباطات و دستیابی به مفاهیم و اطلاع از حقایق، دیده شده که مع الأسف هنوز شبّهات و انحرافات فکری اعتقادی، زبان به زبان و سینه به سینه ترویج و منتشر می گردد، درصدد بیان و جمع آوری مطالبی، برآمدم که احساس کردم از هر چه بگویی، مهمتر و ضروری تر است، و آن بیان منهج اصیل رافضیان و

شیعیان خُلص خاندان وحی در اعتقاد به دو رکن رکن ولایت و برائت، توأم با هم، و اظهار و تبلیغ آن می باشد. و این دو رکن لاینقطع مورد هجمه خاص و عام قرار گرفته که چرا چنین و چرا چنان؟!!

لذا در این صفحات متعروض حقایقی خواهیم شد که از کتاب الله مجید و بیانات مفسران آن کتاب یعنی ذوات مقدسه صاحبان ولایت کلیه، حضرات محمد و آل طاهرینش (علیهم السلام) اخذ نموده تا خود را مطیع امر نبوی در تمسک به ثقلین چنانچه فرمود: اِنِّی تَارِكٌ فِیْکُمُ الثَّقَلِیْنِ کِتَابُ اللّٰهِ وَ عِرَّتِیْ اَهْلِ بَیْتِیْ، الحدیث (به درستی که من در میان شما دو شیء گرانبها، کتاب خدا و عترتم، اهل بیت خود را به جا گذاشته و می روم) (1)، نموده باشیم. و از طرفی خود را ملزم به وصیت و سفارش شیخ الائمه (علیهم السلام) جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) که فرمود: مَنْ سَرَّهٗ اَنْ یَسْتَكْمِلَ الْاِیْمَانَ کُلَّهُ فَلَیْقِلَ الْقَوْلُ مِنّْیْ فِیْ جَمِیْعِ الْاَشْیَاءِ قَوْلِ اَلِ مُحَمَّدٍ: فِیْمَا اَسْرُوْا وَ مَا اَعْلَنُوْا وَ فِیْمَا بَلَّغْنِیْ عَنْهُمْ وَ فِیْمَا لَمْ یَبْلُغْنِیْ (هر کس که کمال ایمانش او را شاداب کند و مسرور نماید پس باید بگوید، گفتار من در تمامی احوال، فرموده های خاندان رسالت (علیهم السلام) می باشد، در آنچه که مخفی داشته و آنچه را که بیان داشته اند، و آنچه را که به من از آنان رسیده

ص: 2

باشد و آنچه را که به من نرسیده است(1)، نموده باشیم، و به حول و قوت الهی و عنایات ذوات قدسیّه آل الله(علیهم السلام)، شبهات و سوالات، افکار مؤمنین و مؤمنات را برطرف نموده و حیلۀ مخالفین این مکتب و منهج ولایتی و برائی را از ریشه برکنده تا قدمی باشد برای برطرف نمودن موانع ظهور حضرت بقیه الله الأعظم سفینه النّجاه حجه بن الحسن العسکری(علیهما السلام)، به امید آنکه مقبول درگاهشان بیفتد و با هدایت شیعیانشان به صراط مستقیم ولایت و برائت از دشمنان، غمی از غموم دلشان، برطرف گردد.

آمین یا ربّ العالمین.

9 ربیع الأول - عید الغدیر الثانی

سنه 1441 ه.ق

مهدی امامی شیرازی

ص: 3

1- - الکافی: ج 1، ص 391، ح 6.

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ، يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ أَصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (آنان که پیروی کنند از رسول ختمی و پیغمبر امی که در تورات و انجیل که در دست آنهاست، نام و اوصافش را نگاشته می یابند، که او آنها را امر به نیکویی و نهی از زشتی خواهد کرد و بر آنان هر طعام پاکیزه و مطبوع را حلال و هر پلید منفور را حرام می گرداند و احکام پررنج و مشقت را که چون زنجیر، از جهل بر گردن خود نهاده اند، همه را بر می دارد، پس آنان که به او گرویدند

ص: 5

و از او حرمت و عزّت نگاه داشتند و یاری او نمودند و نوری را که با او نازل گشته را پیروی نمودند، آن گروه به حقیقت رستگاران عالمند). (1) دانسته های حرکت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر سه پایه استوار می گردد:

1- ایشان مردم را به آنچه که در آن تکامل و رشد باشد، امر نموده و دعوت می کند و از تمامی رذائل مطلقاً نهی می نماید، چرا که او نفس نفیسی است که امیر عوالم توصیف نموده اند: طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ (او طبیبی است که خود به سراغ مریض می رود). (2)

2- ایشان تمامی طیبیات و نیکویی ها را برای مردم به نحو اطلاق حلال کرده و خبائث را به شکل عام حرام گردانیده، تا به این واسطه نفس و روح و عقل آنان را متور به نور هدایت و پاکیزگی روح، نموده باشد، که مصداق اتم و اکمل آن فراگیری علم از اهل آن و در مقابل فراگیری علم از غیر اهل علم باشد. چنانکه وجود اقدس باقر العلوم (علیه السلام) بدان اشارتی فرموده که: وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ، أَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ أَهْلِهِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَالْخَبَائِثَ قَوْلٌ مَنْ خَالَفَ، الْحَدِيثَ (برای آنان طیبیات را حلال نموده که آن اخذ علم و فراگیری آن

ص: 6

1- - اعراف: 157.

2- - بحار الأنوار: ج 34، ص 240، ح 999.

علم است از اهلش و بر آنها حرام کرد خبائث را، و خبائث دست آویزی به اقوال و اعتقادات مخالفین می باشد). (1)

3- ایشان اَصْرَ یعنی سنگینی که از حرکت باز می دارد را از گردن آنها و اغلال که جمع غُل می باشد که زنجیری است که به دست و پا انداخته که شخص ذلیل گردد را از آنان برداشته، که اشارتی است به قیودات و اعتقادات باطله ای که مردم را از آزادی و راحتی بازداشته، که وجود مقدس حضرتشان با تعالیم الهی آنها را از مردم أخذ نموده و راه درست و حرّیت را به آنها آموزش می داده، تا مردم از عبد شدن برای غیر معبود حقیقی دوری نمایند و فقط خود را عبد واقعی خالق یکتا و مطیع فرامین او بدانند، چنانچه مولای عالم امیر بلاغت علی (علیه السلام) بدان اشارتی فرموده که: لَا تُكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا (عبد کسی جز، خودت نباش که به تحقیق خداوند در آن صورت تو را حرّ و آزاد مرد قرار می دهد). (2)

آن غیر، مطلق است از عبد شیطان شدن یا عبد بُت یا سلطان و حکومت و یا حزبی و یا شهوتی و یا غیر آنها، بلکه فرمان عقل خود را ببر و عبد خود باش که فی الواقع عبد الهی شوی چرا که عقل سلیم و

ص: 7

1- - الکافی: ج 1، ص 429، ح 83.

2- - بحار الأنوار: ج 74، ص 214.

فطرت بیدار و آگاه تو را دعوت به عبودیت حقیقی حقّ می نماید که در اینجا مصداق آیه شریفه: **فُطِرَتِ اللّٰهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا** (پیوسته از فطرتی که خداوند بر آن مردم را آفریده پیروی نما) **(1)**، تجلّی می کند.

حرّیت و آزادی

در آیه شریفه، خداوند رسولش را به عنوان، آزاد کننده مردم از بین غل و زنجیرهای بدعت ها، معرفی نمود که او کسی است که مردم را از اسارت به در آورد و آزاد مرد، قرار دهد، پس آزادی واقعی یعنی آزادی از هر قانونی و بدعتی، که مطابقت با قوانین آسمانی نداشته باشد و عبد را از بندگی حقیقی به بندگی، مجازی رهنمون شود، و رسول مبین اسلام (صلی الله علیه و آله)، متکفّل این امر گردیدند تا مردم خود را تحت قوانین آسمانی ببینند نه قوانین زمینی جَعَلِي، و در حقیقت آزاد مرد شوند و مصداق این آیه شریفه نگردند که بر صراط مستقیم مشی نمودند: **أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** (آیا آن کسی که سرنگون به رو افتاده یا آن که به راه راست ایمانست کدام بهتر هدایت یافته اند). **(2)**

ص: 8

1- - روم: 30.

2- - ملک: 22.

و از غربت و تنهایی مترس، که اگر در مشی بر صراط مستقیم و گردن نهادن به قوانین آسمانی، در بین مردمان جاهل، غریب و تنهایی، مصداق فرموده باقر علوم النبیین (علیهم السلام) می شوی که فرمود: الْمُؤْمِنُ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا غَرِيبٌ وَ فِي هَذَا الْخَلْقِ مَنْكُوسٌ حَتَّى يُخْرَجَ مِنْ هَذِهِ الدُّارِ الَّتِي رَحِمَهُ اللَّهُ (مؤمن در این دنیا و در بین این خلق، منحرف از راه مستقیم، و با تفکرات واژگونه به حساب می آید و غریب و تنهاست تا به سوی رحمت ابدی الهی از این دار غربت خارج گردد). (1)

لذا شخص آزاد و حرّ، کسی است که پای، جای پای رسول مکرم (صلی الله علیه و آله) بگذارد و خود را مطیع بداند و به آن نوری که با ایشان نازل گشته که حسب روایت، وجودات مقدسه آل الله (علیهم السلام) می باشند، ایمان بیاورد و در تمامی آنات زندگی همراهی آنان کند. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: النُّورُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأئِمَّةِ (علیهم السلام) (نور در این آیه علی امیرالمؤمنین و ائمه هدی (علیهم السلام) می باشند). (2)

و لیکن مع الوصف آنچه که از سیره مستمرّه مؤمنین، به نظر می رسد، این است که این واقعیت را درک ننموده و به این عقیده ایمان کامل ندارند

ص: 9

1- بحار الأنوار: ج 46، ص 334، ح 18.

2- الکافی: ج 1، ص 194، ح 2.

و دائماً خود را اضعف خلائق دانسته و به مرور زمان در تمامی جهات زندگانی خواهی نخواه، عبد دیگران شده اند و خود را محتاج دیده، و دست تهی بلند نموده، و آن قیود و زنجیرها را به دست و پای خویش آویخته اند و در ابعاد معیشت و خصوصاً حفظ مقدّسات ایمانی خودشان هم کوتاهی نموده و روی به نابودی می روند.

و نسلی پس از نسلی آن خمودگی و خواری و عدم اتقان به ایمان حقیقی را به ارث می گذارند و از نعمت حیات خویش در راستای تعالی و آماده سازی جوّ عالم برای ظهور منجی، تلاشی ننموده و برای گذشت حیاتی چند روزه، به هر قیمتی، حاضر گشته و دست از مبانی کشیده و خود را به معنای حقیقی، پست و دنی، نموده اند در حالی که پیغمبر خاتم به ابوذر فرمودند: شخصی به تمامی مراتب فهم و شعور و فقاہت نمی رسد مگر، *يَرَى النَّاسَ أَمْثَالَ الْأَبْعَرِ* (مردم را چونان چهارپایانی ببیند و به گفته های مردم گوش فراندهد). (1)

و صد افسوس که بعضی منتسبین به تشیع مقدّس، این کلمات را، به تمسخر گرفته و داعیان حریت شیعی را، به تیرهای تهمت مورد هدف و اصابت قرار می دهند. ولیکن غایتی و هدفی به این بااهمیتی، که تحریر

ص: 10

انسان شیعی و حفظ و صیانت مقدّسات و اعتقادات او را، در نظر دارد، با اصابت به تهمت ها و قیل و قالهای ابناء زمانه، دست از هدف نکشیده و با توان و توکل در این مسیر پای محکم نموده تا به هدفش تحقق ببخشد.

خداوند جلّ و علا فرموده: **وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** (شما در مسیر دین سستی ننموده، و هرگز اندوهناک نشوید زیرا شما فاتح و فیروزمندترین می باشید اگر در ایمان خود ثابت و استوار بمانید).⁽¹⁾

و به نبیّ خویش حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السّلام اینچنین خطاب فرمود: **قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى** (بدو گفتیم که بر خود ترس و واهمه راه مده چرا که به درستی تو برتر و غالب خواهی بود).⁽²⁾

و از طرفی هم بر مؤمنین گوشزد فرموده که: **وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا** (هرگز خداوند راهی برای غلبه کفار بر سر مؤمنین مقرر ننموده و آنان تسلطی بر ایشان نتوانند گرفت).⁽³⁾

و در آخر عزّت را اینچنین تعریف می نماید: **وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ** (و حال آن که عزّت

ص: 11

1- آل عمران: 139.

2- طه: 68.

3- نساء: 141.

مخصوص خدا و رسول و اهل ایمان است و لیکن منافقین از این معنی آگه نیستند).⁽¹⁾

پس در نتیجه، باضمیمه این آیات الهیّه و ادلّه و براهین، شیعه و مؤمنین عالم در بالاترین مرتبه وجودی زندگی می کنند و سیادت عظمی شایسته آنان می باشد و این عقیده، خیال و توهمی نمی باشد بلکه عین حقیقت است اگر ایمانی باشد و اعتقادی، و اگر العیاذ باللّه، ایمان کم رنگ یا به کلی معدوم گردد، همان می شود که در زمان حاضر می بینیم که شیعیان روی به ضعف و خوف از مذاهب دیگر برده و خود را در مقابل آنان باخت و کم دست از مسلمات اعتقادی برداشته و با لطائف الحیل هایی، حرکت و ترس خود را توجیه می نمایند.

ولی با تمامی این حالات به حمد اللّه می نگریم که ابرار و رافضیان اصیل، در این مسیر قدمهایی محکم برداشته تا احیاء نمایند جسد به احتضار افتاده شیعی را و طبق فرمایش رسول خدا(صلی الله علیه و آله) که فرمودند: *الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ* (اسلام برتر از بقیه ادیان می باشد و از زیر دست رفتن و دنی شدن ابا دارد)⁽²⁾، عمل نمایند.

ص: 12

1- - منافقون: 8.

2- - وسائل الشیعه: ج 17، ص 376، ح 11.

فقها و محدثین شیعه طبق این فرمایش که به اصطلاح فقهی اصولی عامّ آبی از تخصیص است، مکرراً در کتب خود عمل نموده و طبق آن فرمایش در فتاوی خود در سر تا سر فقه از طهارت تا دیات، استفاده نموده که بیانگر مطلبی است که اسلام و قواعد آن کلام آخر را در تمامی ابعاد دینی بیان می کند و هیچ آئین و مذهبی بر او برتری ندارد و نمی تواند بر او علوّ گیرد و با ادلّه خویش با فرامین اسلامی معارضه کند.

لذا مثلاً در بحث نکاح کافر با زن مسلمان اجازه به اجراء صیغه محرمیت نمی دهند و آنرا صحیح تلقی ننموده چرا که کفر بر اسلام نمی تواند تعالی و ولایت پیدا کند، یا در مسأله جدایی زن کافر از مرد کافر گویند که اگر زن به اسلام مشرف شود پس از حفظ عدّه از مرد کافر منقطع شده و زوج دیگر بر او ولایتی ندارد، و زوجیت منقطع می شود، مگر در صورتی که مرد به اسلام گرویده شود، و یا در بحث حریت عبد کافر، آن وقتی که اسلام را قبول می نماید از تحت حکم و سیطره مولای کافر خویش به در می آید و آزاد می گردد، و یا در جواز نصب والی کافر بر مسلمین از جانب حاکم، می گویند صحیح نیست چرا که شخص کافر نمی تواند علوّ و فرمانروایی بر مسلمین پیدا کند، و یا در بحث ارث بیان می کنند که فرزند مسلمان می تواند از پدر کافر خویش ارث ببرد، ولی فرزند کافر نمی تواند از پدر مسلمان خویش ارث

ببرد چرا که امام باقر (علیه السلام) فرمودند: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَزِدْهُ بِالْإِسْلَامِ إِلَّا عِزًّا فَتَحَنُّنٌ نَرْتُهُمْ وَلَا يَرْتُونَا (به درستی خداوند عزوجل به واسطه اسلام به او عزتی داده پس ما می توانیم از آنها ارث ببریم ولی آنها از ما ارث نمی برند). (1)

و یا در حدیث بعد امام صادق (علیه السلام) می فرماید: الْمُسْلِمُ يَحْبُبُ الْكَافِرَ وَيَرْتُهُ وَالْكَافِرُ لَا يَحْبُبُ الْمُؤْمِنَ وَلَا يَرْتُهُ (شخص مسلمان از کافر ارث برده و او را از ارث خود محروم می دارد و در مقابل کافر از مؤمن ارث نمی برد و نمی تواند او را از ارث خود محروم بدارد). (2)

لذا از این گونه روایات و نکات فقهیه، سیادت مؤمن و شخص شیعی برداشت می شود که در تمامی ابعاد علو و برتری او را بر تمامی ادیان و مذاهب و اشخاص ثابت می کند، و لیکن آیا چه شده که در این برهه زمانی، ما چیز دیگری را در بعضی از ابعاد مشاهده می کنیم؟! مگر جز این است که عالم ملک و ملکوت به طفیل وجود مقدس معصومین (علیهم السلام) و شیعیان آن حضرات به وجود آمده و سر پاست. به این روایت و فرمایش سرتاسر معرفت امام صادق (علیه السلام) بنگرید و تأملی نمایید که فرمود: خَرَجْتُ أَنَا وَأَبِي حَتَّى إِذَا كُنَّا بَيْنَ الْقَبْرِ وَالْمِنْبَرِ إِذَا هُوَ بِأَنَاسٍ مِنَ الشَّيْعَةِ فَسَلَّمْنَا عَلَيْهِمْ ثُمَّ

ص: 14

1- - الکافی: ج 7، ص 143، ح 4.

2- - الکافی: ج 7، ص 143، ح 5.

قال: إني والله لأحبُّ رِيَا حَكَمَ وَأَزْوَاحَكُم فَاعْبُونِي عَلَى ذَلِكَ بَوْرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعَلَمُوا إِنَّ وَلَا يَتَنَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالْوَرَعِ وَالْاجْتِهَادِ وَمَنْ انْتَمَ بَعْدِي فَلْيَعْمَلْ بِعَمَلِهِ أَنْتُمْ شِيعَةُ اللَّهِ وَأَنْتُمْ أَنْصَارُ اللَّهِ وَأَنْتُمْ السَّابِقُونَ فِي الدُّنْيَا وَالسَّابِقُونَ فِي الْآخِرَةِ إِلَى الْجَنَّةِ قَدْ ضَمَّنَّا لَكُمْ الْجَنَّةَ بِضَدِّ مَا نَالَهُ عَزَّوَجَلَّ وَضَدِّ مَا نَالَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاللَّهُ مَا عَلَى دَرَجَةِ الْجَنَّةِ أَكْثَرَ أَرْوَاحاً مِنْكُمْ فَتَنَافَسُوا فِي فَضَائِلِ الدَّرَجَاتِ أَنْتُمْ الطَّيِّبُونَ وَنِسَائِكُمُ الطَّيِّبَاتُ كُلُّ مُؤْمِنَةٍ حَوْزَاءٍ عَيْنَاءٍ وَكُلُّ مُؤْمِنٍ صَدِيقٌ وَقَدْ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، لِقَنْبَرٍ: يَا قَنْبَرُ أَبْشِرْ وَبَشِّرْ وَاسْتَبَشِّرْ فَوَاللَّهِ لَقَدْ مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَهُوَ عَلَى أُمَّتِهِ سَاخِطٌ إِلَّا الشَّيْعَةَ، أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ عِزّاً وَعِزُّ الْأَسْلَامِ الشَّيْعَةَ أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دِعَامَةً وَدِعَامَةُ الْأَسْلَامِ الشَّيْعَةَ أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ ذِرْوَةً وَذِرْوَةُ الْأَسْلَامِ الشَّيْعَةَ أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ شَرَفاً وَشَرَفُ الْأَسْلَامِ الشَّيْعَةَ أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ سَيْدَةً وَسَيْدُ الْمَجَالِسِ مَجَالِسُ الشَّيْعَةَ أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ إِمَاماً وَإِمَامُ الْأَرْضِ أَرْضٌ تَسْكُنُهَا الشَّيْعَةُ وَاللَّهُ لَوْ لَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنْكُمْ مَا رَأَيْتَ بَعِينَ عَشْرَ أَبْدَانٍ وَاللَّهُ لَوْ لَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنْكُمْ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ خِلَافِكُمْ وَلَا أَصَابُوا الطَّيِّبَاتِ مَا لَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَا لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ كُلُّ نَاصِبٍ وَإِنْ تَعَبَدَ وَاجْتَهَدَ مَنْسُوبٌ إِلَى هَذِهِ الْآيَةِ: غَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَصَلِي نَاراً حَامِيَةً، فَكُلُّ نَاصِبٍ مُجْتَهِدٍ فَعَمَلُهُ هَبَاءٌ، شِيعَتُنَا يَنْطِقُونَ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَمَنْ يُخَالِفُهُمْ يَنْطِقُونَ بِتَلْفُتٍ، الْحَدِيثُ

(من با پدر خویش از منزل خارج شده و به سوی مسجد رفتیم تا در میان قبر و منبر قرار گرفتیم که دیدیم عده ای از شیعیان ما آنجا نشسته، پدرم بدانها سلام کرد و سپس فرمود: به خدا قسم که هر آینه من بوی شما را دوست دارم پس مرا یاری بخشید به تقوا و کوشش در عبادات الهی و بدانید که به درستی ولایت ما را کسی به دست نمی آورد مگر با تقوا و کوشش و عبادت، و هر کس از شما اقتداء به کسی کند، پس اقتداء به عملش می نماید، شمائید شیعیان الهی و انصار خدائی و سابقین اولین و آخرین که به دین سبقت نموده و در دنیا و آخرت از همگان به بهشت نزدیکترید، ما برای شما بهشت را به ضمانت الهی و ضمانت رسولش، ضمانت می کنیم، به خدا قسم بر درجه بهشتی هیچ کس از ارواح شما بیشتر نمی باشد پس سعی کنید در بالا بردن درجات و کسب فضائل و شمائید پاکان عالم و زنان شما پاکیزگان اند و هر زن مؤمنه ای در بهشت بر صفت حوریه ها در حسن و جمال می باشد، و هر شخص مؤمنی صدیق و راستگوی عالم است، و هر آینه به تحقیق، امیرالمؤمنین (علیه السلام) به قبر فرمودند: ای قنبر این بشارت را بگیر و به دیگران برسان و از برای آن شاد و خوشحال باش که: پس به خدا قسم زمانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفتند بر امت خویش غضبناک و ساخط بودند الا بر شیعیان، آگاه باش که برای هر چیزی عزتی است و عزت اسلام شیعه می باشد، آگاه باش که برای هر چیز ستونی و عمود است و عمود خیمه اسلام شیعه است،

آگاه باش که برای هر چیز به درستی برتری است و برتری و نقطه سعودی اسلام شیعه می باشد، و آگاه باش که به درستی برای هر چیزی شرفی و عزّتی است و شرف اسلام شیعیانند، آگاه باش که به درستی هر چیزی را آقایی و سروریست و سرور مجالس عالم، مجالس شیعیان می باشد، و آگاه باش که به درستی برای هر چیزی امامی و امام زمین، زمینی است که شیعه بر روی آن زندگی می نماید، به خدا قسم اگر از شما کسی بر روی زمین زندگی نمی کرد بر هیچ چشمه ای گیاهی هرگز نمی دیدی، و به خدا قسم اگر شما نبودید خداوند بر مخالفین تان نعمتی نمی خوراند، و به پاکیزگی دست نمی بردند، برای آنان نه در دنیا و نه در آخرت نصیبی نمی باشد و هر ناصبی اگر چه عبادت خدا را بکنند، و به اجتهاد و کوشش باشند منسوب به این آیه هستند: همه کارشان مشقّت است* و پیوسته در آتش فروزان دوزخ معدّبند(1)، پس هر شخص ناصبی که در عبادت کوشش می نماید، اعمالش کف روی آب و غباری بیش نیست، شیعیان ما به نور الهی سخن می گویند و مخالفینشان بدون تفکّر، و تعقل سخن می رانند.(2)

از این روایت، چه برداشتی می شود؟ آیا شأن و مقام شیعیان و محبّین خاندان رسالت تا به کجاست؟ چرا که امامان ما اهل مبالغه گویی و تعارف با

ص: 17

1-- غاشیه: 3 و 4.

2-- الکافی: ج 8، ص 213، ح 259.

أحدی نمی باشند، کلامشان عین واقع و نور مطلق است، پس باید در تأمل برآمد تا از وضع حاضر، بیرون رفته و به فکر تعالی باشیم که این امر تکوینی و تشریحی خداوند متعال نسبت به شیعیان می باشد، لذا سزاست که خود و مقدساتمان را از حالت خمودگی به در آورده و چون خورشید در آسمان رفعت بدرخشیم، و غل و زنجیری که خود به دست و پا انداخته ایم را، باز نموده و در هر عرصه و جایگاهی علو و سیادت شیعی و منهج امامی رافضی اصیل را روح دوباره بخشیم.

بله، شاید در اینجا سؤالی مطرح شود که چگونه شما شیعیان را به علو و برتری و حفظ مقدسات خویش و عدم خمودگی در دنیا، دعوت نموده در حالی که خداوند سبحان در آیه ای از آیات قرآن کریم دار آخرت را برای متقین قرار داده و عدم علو در روی زمین را بر ایشان مقدر نموده است؟ چنانچه فرموده: **تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ** (ما دار آخرت را برای آنانی که در روی زمین اراده علو و فساد ندارند مخصوص گردانیده و حسن عاقبت خاص پرهیزکارانست). (1)

در جواب می گوئیم که این نوع از طلب علو مذموم که در آیه بعد می آید، مورد اراده حق سبحان می باشد چنانچه در قضیه بنی اسرائیل

ص: 18

بیان می فرماید: وَقَصَّيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ وَلَتُعَلَّنَّ عُلوًّا كَبِيرًا (و در کتاب خبر دادیم که شما بنی اسرائیل دو مرتبه حتماً در زمین فساد و خونریزی می کنید و تسلط و سرکشی سخت ظالمانه می یابید). (1)

و همچنین منظور، علو و برتری بر خداوند است و ادعاهای گزاف و نه برتری که در راستای احیای دین خداوند باشد چنانچه حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام بیان می فرمایند: أَنْ أَذُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ* وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي ءَاتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (او گفت ای فرعونیان امر بندگان خدا را به من واگذارید که من بر شما به یقین رسول امین پروردگارم* و زنده‌ایم بر خداوند تکبر و طغیان مجوید که من بر شما حجت آشکارم). (2)

پس علو مذموم، علوی باشد که در راستای اعلا‌ی پرچمی و حکومتی و طغیانی و برتری جستن بر بندگان خداوند به جور و ظلم باشد و نه علوی که در صراط مستقیم و تبلیغ دین مبین به جریان درآید. و به آوردن کلمه و لَفِساداً در آیه چهارم سوره اسراء، معلوم می نماید که علوی که به همراهش فساد باشد مورد مذمت است، نه مطلق برتری و سیادت در روی زمین، تا

ص: 19

1- - اسراء: 4.

2- - دخان: 18 و 19.

بعضی گمان نبرند که پس وظیفه ما گوشه نشینی است و رها نمودن روزگار و اهل آن را به خودشان، چرا که فرمود: أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ، که این علو در آیه مطلق است و شامل دار دنیا و آخرت می شود، که نتیجه اش برای اقامه حق و دین الهی و برپایی سنت انبیاء عظام (علیهم السلام) است چنانچه فرمود: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ (خداوند شرع و آیین نامه ای که برای شما مسلمین قرار داد حقائق و احکامی است که نوح را هم بدان سفارش نموده و بر تو نیز همان را وحی نمودیم و به ابراهیم و موسی و عیسی هم آن را سفارش نموده که دین خدا را برپا دارید). (1)

پس برپایی دین و قوانین الهی چنانچه بر انبیاء عظام و امامان و اوصیاء برحقشان (علیهم السلام) لازم الاجراء است، در مرحله بعد بر شیعیان و اصحاب و انصارشان هم تعدی نموده و چاره ای از گردن نهادن بدان نمی باشد، اگر ایمان و احساس وظیفه در میان باشد. لذا این طلب علو دنیوی و دینی تا به جایی که مورد پسند و در چهارچوبه قوانین الهی باشد، امریست نیکو، و الاً اگر به عنوان صدارت طلبی و برپایی حکومتی جائز و حکم فرما و دست برد بر منافع باشد، مسلماً امری مذموم و مطرود است. پس حرکت شیعی باید

ص: 20

در راستای فرهنگ سازی اصیل جامعه خویش طبق فرامین الهی باشد تا به تدریج بتواند سری بین سرها بلند نموده و خود را مطرح نماید تا بتواند فی الجمله اَقیموا الدّین را صورتی ببخشد، نه آن که روز به روز ضعیف تر و از مقرّ خود عقب نشینی نموده، و دست از مسلّمات دین و مذهب کشیده و خود را تحت سلطه دیگران وارد نماید. این همان حرکت اصیل رافضیان است که در طول تاریخ در تحت کنترل بزرگان مذهب، قدم بر می داشته، چنان که رسول خدا(صلی الله علیه و آله)، سیزده سال برای بنای ساختمان اسلام حرکت نمود و از نذارت عشیره خود شروع نموده تا توانست دو حکومت را که یکی در حبشه بود که بعد از اسلام آوردن نجاشی حاکم آنجا، صورت پذیرفت و دیگری را در مدینه طّیبه، بناگذاری کند، که این حرکت و پیدایش این قدرت، سبب گشت که حتّی دیگران که خلوصی در اعمال و ایمان نداشتند مجبور به گفتن شهادتین بشوند تا به زعم خود بتوانند به مقاصد خویش دست یابند. علیّیّ حال هدایت مردم و آشنایی آنان با دین و بیان محسنات کلام الهی برای آنان، سبب هدایت ایشان، و تسلّط عامّ اعتقادات شیعی به مرور زمان، بر افکار و مفاصل حرکت عامّ انسانی، می شود، که این همان حرکت اولیاء حق بوده، در طول تاریخ بشریّت. و صد البتّه مفهوم این جملات، حرکات شدید و برپایی ثورات و انقلابهای بی اساس، بر علیه کسی و حکومتی نمی باشد، بلکه آنچه مورد نظر است متخلّق شدن به اخلاق دین و فراگیری دستورات الهی است و پس از آن نشر آن افکار در

بین جوامع بشری است تا اقامه حق و دین، به طرز صحیح و علوّ و سیادت شیعی به منهجی قویم، برپا گردد.

و بالتّیجه در این راستا عدّه ای کج فهم و ترسو، شروع به بیان شبهات و القاء مشکلات و اجرای تضادهایی می نمایند که ما نمی توانیم و نمی شود و ممکن نیست تا صاحب امر ظهور بنماید و راضی به هر نوع تذلل و تحمّل مصائبی می شوند. چرا که فهم صحیحی از دین و دستورات ائمه هدی (علیهم السلام) ندارند، لذا در تشخیص وظیفه به اشتباه می روند و به گفتن شعارهایی چون حسبنا الله و نعم الوکیل و سيعلم الآذین ظلموا أیّ منقلبٍ یُقلبون و یا احیاناً فقط به دعای برای فرج، اکتفا نموده. با اینکه تا خوف و کج فهمی را از خود دور نمایند ظهوری عملی نخواهد شد. بله اجرای حق و عدل مطلق و سیادت شیعی به نحو کمال در عصر ظهور محقق می شود و لیکن فی الجمله ما را هم وظائفی است و حرکاتی، که البته باید با بررسی و فهم اتم صورت بگیرد. و اگر این نبود روایات ما را از قیام حکومت‌های شیعیه پیش از ظهور، که صد البته جامع شرایط هستند، و مورد قبول حضرات معصومین (علیهم السلام) و نه هر حرکتی و تشکیل حکومتی در عصر غیبت امام (علیه السلام)، خبر نمی دادند. چون حرکت و حکومت یمانی و حکومت مغربی و حکومت خراسانی که بعضی بی خردان آنها را فقط، علامات ظهور می پندارند و آنها را بیعت کنندگان با حضرت مهدی (علیه السلام) به حساب می آورند با این که پس از بررسی و دقت در

ص: 22

اخبار و آثار، استفاده می شود که قبل از ظهور هر کدام برای احیاء مذهب و سیادت شیعی در عالم حکومتی تشکیل داده و مالک قطعه ای از زمین می گردند. چون یمانی در یمن و حوالی آن، و خراسانی بر خراسان، و مغربی بر مغرب و شمال آفریقا تا حکم او وصل می شود به مشرق، در حالی که روایات حرکات آنان را تأیید و روایات و پرچم های اینان را، رایت هدایت معرفی نموده اند که یمانی از بین تمامی اینها صالح تر و مقرب تر می باشد. لذا حرکات اینان تحسین شده و دیگران را هم ترغیب به همراهی آنان نموده اند. شاهد بحث آن که پس جمع قوا و تعلیم بر معالم دین و تعلم آن و حرکت به سوی علو و برتری برای شیعه با ملاحظه جوانب مسأله، امری بسزا تلقی شده. پس از مجموع روایات به دست آید که هر شیعی می تواند او یمانی یا مغربی یا خراسانی باشد، که این مهم پس از اكمال حقیقت ایمان و اعاده سیادت شخصی شیعی مهیا گردد. و باز متذکر می شویم که منظور از این کلمات سیطره بر حکومتی یا علو فاسدی نمی باشد بلکه مقصود تربیت ابناء شیعه بر تعالیم و دستورات و ترویج معارف حقّه می باشد، که یکی از نتایج آن بیداری شیعی و سیادت او در عالم و حریت اوست از تمامی قیود و بندهای مجازی که دیگران ساخته اند، تا خود و عالم را از ظلم و فساد نجات بخشد و حیاتی حقیقی را درک کند و انشاءالله در عصر ظهور آن مهم به اعلی درجه خود برسد. چنانچه امام عابد و زاهد شیعه زین العابدین (علیه السلام) بدان خبر داده و

فرموده اند که: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَذْهَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَن شِيعَتِنَا الْعَاهَةَ وَجَعَلَ قُلُوبَهُمْ كَزُبُرِ الْحَدِيدِ وَجَعَلَ قُوَّةَ الرَّجُلِ مِنْهُمْ قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رُجُلًا وَ يَكُونُونَ حُكَّامَ الْأَرْضِ وَسَنَامَهَا (زمانی که قیام کننده ما خانواده قیام نمایند خداوند عزوجل از بین شیعیان ما آفت انزمام و عقب نشینی و سستی را می برد و قلوبشان را چون پاره هایی از آهن محکم می گرداند و قدرت هر کدام را چون قوت چهل مرد می گرداند و در آخر الامر آنان را حکام زمین و برتران عالم قرار می دهد). (1)

داستان مضحک و خنده آور شعارها

یکی از نقص ها و ضعف های موجود در بین جامعه شیعی، اکتفاء نمودن به اظهار شعارهایی است که بسیار بلند است ولیکن در مقام عمل، عملکرد و نتیجه ای از خود به ثمر نمی رساند.

از باب مثال: الأسلام یعلو ولا یعلیٰ علیه.

شعاری مقدس و کلامی سرتاسر معنی، از وجود مقدس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که ما بدان متمسک شده ایم، ولی چقدر در جریان زندگی و معیشت و دفاع از مقدساتمان از او استفاده نموده؟ و آیا در عالم واقع و خارج، اینچنین به نظر می رسد، که ادیان و قوم ها و حزبهای دیگر بر معیشت و افکار و مقدسات

ص: 24

مسلمین چیره نشده اند؟ بله، ما منکر حفظ و رعایت صاحب ولایت، از این دین و مذهب و شیعیانشان نمی‌باشیم ولی، آنچه که ما را به بیان اینگونه واقعیت‌ها وادار کرده، چیزی جز دوگانگی نمی‌باشد، که صد البته این مغایرت در عالم خارج را خود حاصل نموده و الاً دین و صاحبان آن، مبرای از هرگونه نقص و عیبی می‌باشند. پس سزاوار آن است که کمی، فکر و تأمل نماییم تا وضعیت حاضر پیکریه شیعی را دریابیم.

و یا تمسک به شعاری چون هیهات منّا الذّله.

شعاری که حرّ عالم وجود، پدر أحرار عالم، وجود مقدس حضرت ارباب کائنات سید الشّهداء (علیه السلام) در مقام بیان و در مقام عمل بدان، برآمدند(1)، و درسی به تمامی انسانهای عالم خاکی دادند، که سزاست چون اویی قائل و عامل بدان حقیقت باشد. و آیا ما تا چه مقداری دنباله رو، حقیقت این شعاریم؟ و آیا عاملیم و یا قائل؟ و حتی نعوذُ باللّٰه در عمل شعاری دیگر را چون هیهات منّا الإباء و هیهات منّا العزّه را نمایان کرده ایم؟

بله، کمی عدد و قلت مدد، نباید ما را سست و متحیر نماید، چرا که اگر ایمان باشد، ظهوری دیگر نمایان می‌شود چنانچه در قرآن فرموده:
الْثَّنَّ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَ

ص: 25

إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ ءَالِفٌ يَغْلِبُوا الْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (اکنون خداوند بر شما در حکم جهاد تخفیف داد و دانست که در شما ضعف ایمان راه یافته، پس اگر صد نفر باشید صبور و پایدار، بر دویست نفر و اگر هزار بر دو هزار به اذن خدا غالب خواهید شد و خداوند با صابرين است). (1)

حریت و آزادگی در تمامی جهات

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: إِنْ الْحَرَّ حُرٌّ عَلَى جَمِيعِ أَحْوَالِهِ، إِنْ نَابَتْهُ نَائِبَةٌ صَبَرَ لَهَا، وَإِنْ تَدَاكَتْ عَلَيْهِ الْمَصَائِبُ لَمْ تَكْسِرْهُ وَإِنْ أُسِرَ وَ قُهِرَ وَ اسْتَبْدِلَ بِالْيُسْرِ عَسْرًا كَمَا كَانَ يُوسُفُ الصِّدِّيقِ الْأَمِينُ لَمْ يَضُرُّ حَرِّيَّتَهُ أَنْ اسْتَبْعِدَ وَقُهِرَ وَأُسِرَ وَ لَمْ تَضُرَّهُ ظُلْمَةُ الْجُبِّ وَ وَحْشِيَّتُهُ، وَ مَا ذَا لَهُ أَنْ مَنَّْ اللَّهُ عَلَيْهِ فَجَعَلَ لِي الْجَبَّارَ الْعَاتِيَّ لَهُ عَبْدًا بَعْدَ إِذْ كَانَ لَهُ مَالِكًا فَارَسَدَ لَهُ وَ رَحِمَ بِهِ أُمَّهُ وَ كَذَلِكَ الصَّبْرُ يُعْقِبُ خَيْرًا فَأَصْبِرُوا وَ وَطَّنُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الصَّبْرِ تُوجِرُوا (به درستی که شخص حرّ و آزادمرد، در تمامی احوال چنین می باشد و حرّ زندگی می کند، اگر چه برای او بلا برآید، بر آن بلا صبر می کند و اگر مصائب بر سرش ریزان شود شکست نمی خورد، و اگر چه اسیر و مقهور گردد و به جای یُسْر و راحتی، عسر و حرج آید. چنانچه یوسف صدیق امین علی نبینا و آله و علیه السلام

ص: 26

چنین نمودند، که عبودیت و اسارت و قهر و ظلمت زندان و وحشت آن و آنچه که بدو رسید، به حریت و آزادمردی او ضرری نرساند تا خداوند بر او منت نهاد که جبار عاتی را برای او عبد گردانید، پس از آن زمانی که یوسف عبد و او مالکش بود، پس او را فرستاد و امتی به او رحم نمودند. این چنین است صبر که در عقب او خیر آید پس صبر کنید و خود را مهیا کنید بر آن، که مأجور خواهید بود. (1)

و در اینجا صبر بدان معناست که راضی به قضا و قدر الهی باشید و از کوشش خود در هیچ مقامی کوتاهی ننمائید و سعی خود را برای اعلای کلمه حقّه و سیادت دینی خود انجام دهید و در برابر مشکلات جزع و فزع و کوتاهی از خود نشان ندهید. نه اینکه بایستی و زیر بار ذلت دشمنت و قهر و غلبه او، صبر پیشه کنی بدون هیچ گونه تلاشی برای رهایی از خفت و خواری خود، که این همان ذلت حقیقی است. در این مقام توجه به این روایت گوهر بار امام صادق (علیه السلام) سزااست که فرمود: **إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَ لَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يَكُونَ ذَلِيلًا، أَمَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ، فَالْمُؤْمِنُ يَكُونُ عَزِيزًا وَ لَا يَكُونُ ذَلِيلًا ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَعَزُّ مِنَ الْجَبَلِ إِنَّ الْجَبَلَ يُسْتَقَلُّ مِنْهُ بِالْمَعَاوِلِ وَ الْمُؤْمِنُ لَا يُسْتَقَلُّ مِنْ دِينِهِ شَيْءٌ** (به درستی خدای

ص: 27

عزوجل به مؤمن تمامی اموراتش را تقویض نموده الّا عدم ذلّت و خواری او را، که حقّ گردن نهادن به ذلّت را ندارد. آیا کلام الهی را نشنیده ای که می فرماید: عزّت برای خدا و رسول و مؤمنین می باشد(1)، پس مؤمن در نزد خدا عزیز است و ذلّت برای او معنی ندارد. سپس فرمود: به درستی مؤمن از کوه استوارتر است چرا که به درستی کوه را به واسطه آلات و اسباب و کلنگ ها تکه تکه و خرد می نمایند ولی مؤمن از دینش چیزی کم نمی شود و اعتقاداتش را در معرض نابودی نمی گذارد.(2)

گردن نهادن به ذلّت، دوری از اهل بیت (علیهم السلام)

از حدیث قبل برداشت شد که ذلّت برای مؤمن، روا نمی باشد و قابل تصوّر نیست. تا به جایی که اگر ذلّت و خواری را به جان خرید مشمول فرمایش و کلمه رائعه قدسیه نبوی می شود که فرمودند: مَنْ أَقْرَبَ بِالذُّلِّ طَائِعاً فَلَيْسَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ (هر آنکس که از روی اطاعت و فرمانبری به ذلّت و خواری گردن نهد از ما اهل بیت به شمار نمی آید).(3)

و چه زیبا سروده سیّد حمیری آنجایی که اشاره می کند بدین معنی:

ص: 28

1- - منافقون: 8.

2- - الکافی: ج 5، ص 63، ح 1.

3- - بحار الأنوار: ج 74، ص 162، ح 181.

طَعَمَتْ أَنْ تَسُومَهُ الضَّيْمِ قَوْمٌ *** وَأَبَى اللَّهُ وَالْحِسَامِ الصَّنِيعِ

كَيْفَ يَلْوِي عَلَى الدَّنِيهِ جَيْدًا *** لِسُورَى اللَّهِ مَا لَوَاهِ الْخُضُوعِ

فَأَبَى أَنْ يَعِيشَ إِلَّا عَزِيزًا *** أَوْ تَجَلَّى الْكِفَاحِ وَهُوَ صَرِيحٌ

فَتَلَقَى الْجُمُوعَ فَرْدًا وَلَكِنْ *** كُلُّ عَضُوفِي الرُّوعِ مِنْهُ جُمُوعٌ

رَوَّجَ السَّيْفَ بِالثُّفُوسِ وَلَكِنْ *** مَهْرُهَا الْمَوْتُ وَالْخِضَابُ النَّجِيعُ (1)

پس باید در اینجا متذکر شوم جملات نورانیّه و آموزنده سیّد آقایان دنیا و آخرت حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) را که می فرمود:
كُونُوا أَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ (در دنیا و زندگی روزمره تان آزادمرد باشید) (2) و یا فرمود: لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَلَا أُقْرِ إِقْرَارَ الْعَبِيدِ (نه به خدا قسم که دست به دست ذلت شما ندهم و خود را ذلیل ننمایم و اقرار عبیدی زیر دست، برایتان ننمایم). (3)

لذا امیر عوالم علی (علیه السلام) در مقام تربیت انسانها و آموزش مردانگی در مدرسه علوی، لب به چنین خطابه ای باز نمودند تا همگان معنای واقعی شرافت و بطولت و آزادگی را بدانند، آن زمانی که فرمود: قَدْ اسْتَطَعْمُوكُمْ

ص: 29

1- - بحار الأنوار: ج 74، ص 162.

2- - عمده الطالب: ص 3.

3- - احقاق الحق: ج 11، ص 629.

الْقِتَالِ فَأَوْرُوا عَلَى مَدْلِهِ وَتَأْخِرِ مَحَلَّهُ أَوْ رُوُوا السُّيُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَرَوُوا مِنَ الْمَاءِ فَاَلْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَ الْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ، أَلَا
وَ إِنَّ مُعَاوِيَةَ قَادَ لُمَّةَ مِنَ الْغَوَاهِ وَ عَمَّسَ عَلَيْهِمُ الْخَبَرَ حَتَّى جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَغْرَاضَ الْمَنِيِّهِ (شامیان با بستن آب شما را به پیکار دعوت نموده،
اکنون بر سر دوراهی قرار دارید، یا به ذلت و خواری بر جای خود نشینید و یا شمشیرها را از خون آنان سیراب نموده تا از آب سیراب شوید،
پس بدانید که مرگ در زندگانی توأم با شکست، و زندگی جاویدان در مرگ پیروزمندانه شماسست، و آگاه باشید که معاویه عده ای گمراه را به
همراه آورده و حقیقت را کتمان می نماید تا کورکورانه گلوهایشان را آماج تیر و شمشیرها کنند). (1)

لذا ظهوری از ظهورات، بلکه اظهر ظهورات آن درس علوی را، به اقرار مخالفین جبهه حق، در کربلائی معلی صبح عاشورا می نگریم
آنجایی که سرباز اموی در جواب شخصی توصیف شجاعت و بطولت آزاد مردان عالم را می نماید که: وَيُحْك أقتلتم ذرية رسول الله صلى
الله عليه و آله!!! فقال: عَضَضْتُ بِالْجَنْدَلِ، إِنَّكَ لَوْ شَهِدْتَ مَا شَهِدْنَا لَفَعَلْتَ مَا فَعَلْنَا، ثَارَتْ عَلَيْنَا عِصَابُهُ أَيَدِيهَا فِي مَقَابِضِ سَيْوفِهَا كَالْأَسْوَدِ
الصَّارِيهِ، تَحَطِّمِ الْفُرْسَانَ يَمِينًا وَ

ص: 30

شِمَالاً وَتَلَقَى أَنْفُسَهَا عَلَى الْمَوْتِ لَا تَقْبَلُ الْأَمَانَ، وَلَا تَرْتَعِبُ فِي الْمَالِ وَلَا يَحُولُ حَائِلٌ بَيْنَهَا وَبَيْنَ الْوُرُودِ عَلَى حِيَاضِ الْمَنِيِّ أَوْ الْأَسْتِطْلَاءِ عَلَى الْمُلْكِ فَلَوْ كَفَفْنَا عَنْهَا زُوَيْدًا لَأَتَتْ عَلَى نَفْسِ الْعَسْكَرِ بِحَذَائِفِرِهَا فَمَا كُنَّا فَاعِلِينَ، لَا أُمَّ لَكَ؟! (وای بر شما آیا کشتید ذریه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را؟! پس او در جواب گفت: چه می کردیم که اگر آنچه را مشاهده نمودیم، مشاهده کرده بودی، همان کار را می کردی، گروهی بر سر ما ریختند که دستانشان به غلاف شمشیرهایشان متصل، چونان شیران بی باک، که از راست و چپ می زدند و بر زمین می ریختند، و خود را چنان در آغوش مرگ انداخته و امان را ردّ می نمودند و در مال دنیا رغبتی نشان نمی دادند و مانع و حائلی بین آنها و مرگ یا دستیابی بر مُلک و حکومت (به گمان راوی) نبود، پس ای بی مادر اگر لحظه ای از آنان دست بر می داشتیم، همگی بر سر لشکر ریخته و نابودمان می نمودند، پس آیا باید چه می کردیم؟! (1)

بدین ترتیب، آزادگان عالم و طالبان حریت، باید بدانند که چگونه و به چه نحوی، خود را مطیع و دنباله رو امامان هدایت قرار دهند و گوشی به اراجیف بعضی، که با عناوین متعدّد می خواهند شیعه را و اعتقاداتش را به مذلت کشانده، فرانهند و خود را مطیع قرآن و عترت بدانند تا

ص: 31

حریت ابدی دنیوی و اخروی را حاصل کنند و سکوت را کنار گذاشته و دائماً در صدد و طلب حق جویی و حق گوئی باشند که این خود شاه کلید عزت و آزادگیست.

که در اینجا طالبان حق را دعوت به مطالعه سه مقام و سه جریان، که به علت طولانی بودن قضایا و اراده اختصار این مقام که به منزله مقدمه ای است بر اصل مطالب آینده، نموده تا خود در مصادر ملاحظه نمایند و بیش از پیش بر اهمیت عرائض قبل، ملتفت گردند.

1- قضیه مقابله امیر عوالم (علیه السلام) با عمر بن الخطاب لعنه الله علیه در عزت بخشی به شیعیان شان. (1)

2- مقابله امام مجتبی (علیه السلام) با عبدالله بن زبیر لعنه الله علیه. (2)

3- برخورد سیدالشهداء (علیه السلام) با مروان بن حکم لعنه الله علیه. (3)

هر جایگاهی کلامی می پسندد

با ملاحظه آثار و اخبار و ضمیمه نمودن آنها به آیات قرآن کریم، در راستای سیادت بخشی و حریت شیعی و ظهور آثار و ثقافت مربوط به آنان،

ص: 32

1- - بحار الأنوار: ج 41، ص 256، ح 17.

2- - المحاسن و المساوی: ص 80.

3- - الاحتجاج: ج 2، ص 95، ح 166، المناقب: ج 4، ص 51.

بدین نتیجه دست می یابیم که عملکرد شیعی با مخالفین منهج اصیل ولائی، برائی، رافضیان عالم، به انحاء مختلفه ای دسته بندی شده، که به تعبیر علمی: لِكُلِّ مَقَامٍ، مَقَال. هر جایی سخن خود را می طلبد. نه تندی محض و افراط و نه کندی محض و تفریط، بلکه پس از بررسی آیات و اخبار می توان گفت که گاهی باید دست به شمشیر برد و مقابله نمود و گاهی اخلاق نبوی را اظهار کرد.

و خلاصه مطلب باید معیار را فهمید، که غلظت و شدت برای منحرفین ای است که عالماً عناد با حق می ورزند و دشمنی می نمایند و نرم خوئی و اخلاق، آن هم، تا اثبات حق و حقیقت، برای جاهلینی که مستضعف فکریند و احتیاج به دستگیری دارند.

به آیات زیر توجه نمایید:

خداوند می فرماید: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَاوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَايَسَّ الْمَصِيرَ (ای پیغمبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنها بسیار سخت گیر و با تندی رفتار نما، مسکن آنها دوزخ است که بسیار بد منزلگاهی خواهد بود). (1)

ص: 33

و یا: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ، الْآيَةَ (محمد فرستاده خداست او و همراهانش بر کافران دل سخت، و با یکدیگر مهربانند). (1)

که از این دو آیه و آیاتی شبیه بدان برداشت می شود که سختی و تندخویی، بر کافران و منافقین، که به حسب ظاهر اسلام آورده ولی در پس پرده و در دل نفاق می پروراند، سزاوار است. و نه نرم خوئی و اخلاق و خوش زبانی.

به آیاتی دیگر و مضامین آنها توجه فرمایید:

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرءُاُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ، الْآيَةَ (برای شما مؤمنان بسیار پسندیده و نیکوست که به ابراهیم و اصحابش اقتدا کنید که آنها به قوم مشرک خود صریحاً گفتند ما از شما و بتهای شما که به جای خدا می پرستید به کلی بیزاریم. ما مخالف و منکر شما ایم و همیشه میان ما و شما کینه و دشمنی خواهد بود تا وقتی که تنها به خدای یگانه ایمان آورید). (2)

ص: 34

1-- فتح: 29.

2-- ممتحنه: 4.

و فرموده: لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِيَهُمْ طَوًّا إِلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُقْسِيَةَ طِين *
إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَوَلَّيْنَاكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
(خدا شما را از دوستی آنان که با شما در دین قتال و دشمنی نکرده و شما را از دیارتان بیرون ننموده نهی نمی کند تا بیزاری از آنها بجویند،
با آنها به عدالت و انصاف رفتار کنید که خدا مردم با عدل و داد را بسیار دوست می دارد * و تنها شما را از دوستی کسانی نهی می کند که
در دین با شما قتال کرده و شما را از وطنتان بیرون نموده و بر بیرون راندن شما همدست شدند تا آنها را دوست نگیرید و کسانی از شما که
با آنان دوستی کنند ایشان به حقیقت ظالم و ستمکارند). (1)

و در جایی دیگر: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ، الْآيَةَ (ای کسانی
که به خدا ایمان آورده اید، هرگز نباید کافران را که دشمن من و شما هستید، یاران خود برگرفته و طرح دوستی با آنها افکنید در صورتی که آنان
به کتابی که بر شما آمد سخت کافر شدند). (2)

ص: 35

1- - ممتحنه: 8 و 9.

2- - ممتحنه: 1.

و فرموده: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَسُؤُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَبِئْسَ الْكُفَّارُ مِنَ أَصْحَابِ الْقُبُورِ (الا ای اهل ایمان هرگز قومی را که خدا بر آنان غضب کرده یار و دوستدار خود مگیرید که آنها از عالم آخرت به کلی مأیوسند چنانکه کافران از اهل قبور نومیدند). (1)

لذا برداشت از این قبیل آیات، عداوت و دشمنی ورزیدن، با مخالفین حق و حقیقت است، که عین ایمان است، چرا که خداوند اهل ایمان را این چنین مورد خطاب قرار داده است.

و اما در طریقه رفتاری و کرداری با جاهلان و بی خردانی که از حق، بی اطلاعند در ظهور امر و بدایت تبلیغ به زبانی نرم و جدالی احسن باید صورت بگیرد و اگر بعد از احقاق حق و ابطال باطل هدایت را انتخاب نمودند که بر روی سر مؤمنان جای دارند و الا در عرصه همان کسانی وارد می شوند که در آیات فوق تکلیفشان معلوم شد. لذا باری تعالی در مقام تبلیغ، حضرات هارون و موسی (علیهما السلام) را به قولی لَئِنْ حَتَّىٰ بِأَفْرَعُونَ امر نموده تا حق آشکارا گردد، و اگر عنادی شد، بحث دیگری پیش آید. به این آیات توجه کنید: إِذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ (به سوی فرعون بروید که سخت طغیان نموده

ص: 36

* و با او با کمال آرامی و نرمی سخن گویند باشد که متذکر شود یا از خدا بترسد). (1)

که بر همین رویه، این گونه روایات، حمل می گردد که خداوند به حضرت عیسی (علیه السلام) فرمود: *وَإِنْ لَطَمَ خَدَّكَ الْاَيْمَنَ فَأَعْطِهِ الْاَيْسَرَ* (اگر در مقام تبلیغ بی خردان جاهل با تو به معارضا برخواستند و بر طرف راست صورت شما سیلی زدند پس طرف چپ را نشانان بده). (2)

که این روایت حاکی از آن است که در هدایت مردم مشکلات را به جان بخر تا آنان از خواب غفلت بیدار شده و به صراط مستقیم هدایت گردند.

و حتی در دستورات آمده که: *إِنْ جَالَسَكَ يَهُودِيٌّ فَأَحْسِنْ مُجَالَسَتَهُ* (اگر حتی شخص یهودی با شما همدم و همراه شد، پس به بهترین وجه با او رفتار نما) (3)، که این نهایت رأفت و تبلیغ به هدایت را تجلی می بخشد.

و لذا به حکم کریمه: *فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ* (هر آنکس که بر شما تعدی نمود بر او همان کنید که

ص: 37

1-- طه: 43 و 44.

2-- الکافی: ج 8، ص 138.

3-- الأملی للمفید: ص 160.

باید وظیفه شناخته شود که هر مقامی، مقال و زبان خود را می طلبد.

که این تفصیل در برخورد و مقابله نمودن در روایت حضرت عیسی (علیه السلام) به وضوح به چشم می خورد که در قسمتی می فرماید اگر بر صورتت زدند طرف دیگر را نشان بده ولی در چند خط قبل، در آن روایت، معیار را به نحوی دیگر طرح می نماید که این خود فرق گذاشتن در رفتار و کردار را می رساند.

یا عیسی قُلْ لِّظَلْمِهِ بَنِي إِسْرَائِيلَ غَسَّ لَكُمْ وُجُوهَكُمْ وَدَنَسْتُ قُلُوبَكُمْ أَيْ تَغْتَرَّوْنَ أَمْ عَلَيَّ تَجْتَرُّونَ تَطَيَّبُونَ بِالطَّيِّبِ لِأَهْلِ الدُّنْيَا وَأَجْوَافِكُمْ عِنْدِي بِمَنْزِلَةِ الْجَيْفِ الْمُنْتَنَنَةِ كَأَنَّكُمْ أَقْوَامٌ مَيِّتُونَ (ای عیسی به ظالمان از بنی اسرائیل بگو که صورتها شسته اید ولیکن قلوب شما ناپاک و پلید گشته، آیا به من و به واسطه من جسور شده، یا بر من جرأت نموده اید؟ با بوی خوش خود را برای مردمان معطر نموده ولی درونتان نزد من مثل مرداری است گندیده، چونان اقوامی که مرده اند و بوی گندی از آنها بلند شده). (2)

ص: 38

1-- بقره: 194.

2-- الکافی: ج 8، ص 138.

و در آخر، به قضیه ای توجه شما را جلب کرده، که از نصائح امیر عالم علی (علیه السلام) در راستای برخورد با دیگران، که عالماً یا جاهلاً متعرض سیادت شیعی می شوند می باشد، تا از آن درس آموخته باشیم، که به ضمیمه با ادله گذشته، امر بر همگی واضح و روشن گردد، که ما شیعیان در اقدام بر تعالی بخشیدن به مذهب باید با معاندین چگونه و با جاهلان بی خبر چگونه رفتار نماییم؟

جابر می گوید: سَمِعَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (عليهما السلام) رَجُلًا يَسْتَتِمُ قَبْرًا، وَقَدْ زَامَ قَبْرَ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهِ، فَنَادَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ (عليه السلام)، مَهْلًا يَا قَبْرُ، دَعِ شَاتِمَكَ مُهَانًا تَرْضَى الرَّحْمَانُ وَتَسَخُطُ الشَّيْطَانُ وَتُعَاقَبُ عَدُوَّكَ فَوَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسْمَةَ مَا أَرْضَى الْمُؤْمِنَ رَبَّهُ بِمِثْلِ الْجِلْمِ وَلَا أَسَخَطَ الشَّيْطَانَ بِمِثْلِ الصَّمْتِ وَلَا عُوقِبَ الْأَحْمَقُ بِمِثْلِ السُّكُوتِ عَنْهُ

(حضرت امیر (علیه السلام) شنیدند که کسی به قبر بدگویی و شتم نمود، در این حال قبر خواست جواب گوید که حضرتشان نداء کردند که صبر نما ای قبر و ستم کننده خود را رها کن که زبون و خوار است. خدای رحمان را از خودت راضی و شیطان را خشمگین کن و دشمنت را به سکوت عقاب نما، پس بدان خدایی که دانه را شکافت و موجود زنده را خلق نمود مؤمن خدای خود را به مثل حلم ورزیدن راضی نمی کند و شیطان

را به مثل سکوت به سخط و غضب در نمی آورد و شخص احمق را به مثل سکوت و از او گذشتن و جواب نگفتن عقاب و کیفر نمی دهد). (1)

که این نحوه برخورد با جاهلان و بی خردان در بسیاری از مواقع سبب هدایت آنها گردیده چنانچه در کتب سیر و تواریخ موجود است و در مقابل، طرز برخورد با دشمنان معاند و نواصب نیز، خود درسی در طول تاریخ به مریدان این مکتب و شاگردان این مدرسه آموخته است.

شیعه، نمی ترسد و سکوت نمی کند

پس برای کسب صفت حسنه حریت و آزادگی و شیعه خُلص شدن باید در مقام معارضه با دشمنان معاند چنان رفتار نمود که تا به حال روشن شد و از طرفی صفت سیئه خوف و ترس را باید از دل بیرون نمود تا برای رسیدن به هدف عالی بتوان قدم برداشت و سکوت را کنار زد و حق را به وضوح فریاد نمود تا باطل رسوا گردد و از بین برود. پس بیاییم و این کلام گوهر بار مولای متقیان را مرور کرده تا خدای ناکرده مشمول توییخی اینچنین نگردیم. حضرتشان در مذمت خذلان حق، به خاطر ترس، و سکوت از بیان آن می فرمایند: لَوْ لَمْ تَتَّخِذُوا عَنِ مَرِّ الْحَقِّ وَلَمْ تَهْنُوا عَنْ تَوْهِينِ الْبَاطِلِ لَمْ يَتَشَجَّعْ عَلَيْكُمْ مَنِ لَيْسَ مِثْلَكُمْ وَلَمْ يَقْوَمَنَّ قَوِيٌّ عَلَيْكُمْ

ص: 40

(اگر شما به واسطه تلخی حقّ که در دیدگاهتان تلخ است از آن روی نمی گردانیدید و از توهین نمودن به باطل دست نمی کشیدید و سستی نمی نمودید، کسانی که چون شما نیستند بر سر شما سوار نشده و بر شما مسلّط و صاحب قوی نمی شدند).⁽¹⁾

آه، چه مقدار این کلام حضرتشان پردرد و از سینه ای پر از غصه بر می آید، چرا که حتّی اطرافیان این خانواده به استثناء بعضی، همگی خائن و خائف و سست عنصر بودند، و چه غم هایی خورد، اول مظلوم عالم علی (علیه السلام) که سزاست انسان غیور خطبه های دردناک مولا را بخواند و از دیدگان خون بیارد.

بلکه شیعه و محبّ این خانواده باید خود را چنین تربیت نموده، که در اقدام بر اعلاء کلمه حقّه ولایت چنانچه مولایم امام عسکری (علیه السلام) فرمودند: شیعّه علیّ (علیه السلام) هُمُ الَّذِينَ لَا يُبَالُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْقَعَ الْمَوْتُ عَلَيْهِمْ أَوْ وَقَعُوا عَلَى الْمَوْتِ (شیعیان علی مرتضی (علیه السلام) کسانی هستند که در جهاد فی سبیل الله و دفاع از مقدّسات دینی ایایی ندارند که مرگ بر آنها چیره شود یا آنان بر مرگ غالب آیند)⁽²⁾، قدم بردارند.

و اگر شجاعت نباشد و خوف غالب آید، اینچنین می شود که:

ص: 41

1- - الوافی: ج 3، ص 14.

2- - مدینه المعاجز: ج 3، ص 348، ح 58.

إِنَّ رَجُلًا مِنَ التَّوَّابِ دَخَلَ فِيهِ مِائَةٌ رَجُلٍ فَمَا زَالَ يَقْتُلُهُمْ وَاحِدًا حَتَّى أَفْنَاهُمْ وَلَمْ يَمُدَّ أَحَدٌ يَدَهُ إِلَيْهِ بِسُوءٍ وَوَضَعَتِ الدَّلَّةُ عَلَى النَّاسِ فَلَا يَدْفَعُونَ عَنْ نَفْسِهِمْ قَلِيلًا وَلَا كَثِيرًا نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْخِذْلَانِ (به درستی مردی از مغول داخل خانه ای شد که در آن صد نفر مرد بودند و تمامی را یکی یکی کشت تا تمام شدند و احدی از آنان در مقام مقابله با او بر نیامد و ذلت بر سر مسلمین فرود آمد و آنان از خود هیچگونه دفاعی نکردند، پناه بر خدا از خذلان). (1)

آری اگر در دفاع از مقدسات و اعتقادات، ترس و خوف غالب شود و شجاعتی در بین نباشد، این می شود که خواندی. برای اطلاع بیشتر از خذلان مسلمین عالم به خاطر خوف از مقابله با دشمن در طول تاریخ، به کتب سیر و تواریخ فریقین مراجعه شود.

پس نه فقط، ترس را باید کنار گذاشت تا به اهداف عالی رسید، بلکه سکوت از حق را هم باید به دور انداخت، که همین سکوت و مخفی داشتن حق خود سبب ظهور باطل و تقویت آن می شود.

لذا مولای عالم امیر عوالم (علیه السلام) فرمودند: مَنْ أَسْتَحْيَى مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ فَهُوَ أَحْمَقُ (احمق واقعی کسی است که از بیان حق حیا ورزد و سکوت نماید) (2).

ص: 42

1- - الکامل فی التّاریخ: ج 12، ص 378.

2- - عیون الحکم و الموعظ: ص 440، باب 24.

و فرمودند: مَنْ جَاهَدَ عَلَى أَقَامَةِ الْحَقِّ وَفُقِّ (هر آنکه بر اقامه حق تلاش ورزد موفق گردد). (1)

بلکه در کلامی عجیب از مولای شیعیان حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) وارد گشته که: قُلِ الْحَقُّ وَإِنْ كَانَ فِيهِ هَلَاكٌ فَإِنَّ فِيهِ نَجَاتٌ وَدَعِ الْبَاطِلَ وَإِنْ كَانَ فِيهِ نَجَاتٌ فَإِنَّ فِيهِ هَلَاكٌ (حق را بگو و اگر چه سبب هلاکت تو گردد و از بین بروی چرا که در واقع امر، تو اهل نجاتی، و باطل را رها نما و اگر چه نجات تو در آن باشد که حقیقتاً هلاکت را در بر دارد). (2)

بنابراین ما شیعیان دنباله رو حقییم، و سکوت از آن را جائز ندانسته و حتی غیر ممکن می دانیم. و این درس را از مولایمان علی مظلوم (علیه السلام) آموختیم که فرمودند: وَلَا يَجُوزُ لِي عَنْهُ السُّكُوتُ (مرا نه جوازی و نه امکانی در سکوت از بیان حق می باشد). (3)

آری، این منهج بیان حق و دست آویزی به واقعیات، خواهی نخواهی مشتمل بر مُعارضاتی و مقابله هایی از جانب مخالفین این حرکت خواهد شد، که آن مخالفت ها را به نحو موجز و خلاصه در اینجا یادآور شویم و شرح و

ص: 43

1- عیون الحکم و الموعظ: ص 440، باب 24.

2- بحار الأنوار: ج 75، ص 320.

3- مصباح البلاغه: ج 1، ک 57.

بسط هر کدام با اجوبه و ادله بطلان آنها در آینده به حول و قوت الهی خواهد آمد.

1- توهم دعوت مردم و شیعیان به شورش و تفرقه افکنی در عوض دوستی و همراهی مسلمین.

2- شروع جنگ ها و خونریزی ها و تضادهای سخت که حاصل بیان شما و ادبیاتی است که بکار می بندید.

3- سبب محو شدن دیگر از ادیان و فرقه ها می شوید.

4- حقوق مدنی را از آنان سلب نموده و آنها را مطروح و کنار زده به حساب می آورید.

لذا در جملاتی کوتاه عرض کنیم که حق گویی و حق طلبی و بازگشت سیادت شیعی نه تفرقه افکنی است و نه سبب خونریزی هاست، بلکه حقیقتاً شیعه به دنبال نشر صلح و آرامش است، و نه قصد اصلی او محو مذاهب دیگر است بلکه می گوید بقیه ادیان هم باید به حریت و آزادی از دین خود دفاع کرده و با دلیل قاطع صحبت کنند، و نه به دنبال سلب حقوق مدنی کسی است بلکه شیعه می گوید همگی باید در کنار هم با صلح و آرامش و حفظ حقوق شهروندی زندگی کنند. و این ادعاها از سیره مستمره شیعی در طول تاریخ به وضوح قابل رؤیت است. لکن از آنجایی که مخالفین مُغرض و دشمنان، از کنه مذهب تشیع آگاهند و می دانند که اگر شیعه به آرامی

زندگی کند با معارفش، دنیا و اهل آن را به سمت خود می کشد، چرا که بر حق است و برای حرف زدن، حرفها دارد، لذا چون مقاصد شوم خود را در خطر دیده دائماً در طول تاریخ، در تعارض با آنها بوده است و هر روز به عنوانی او را محکوم و خونش را حلال شمرده و خواستار ضعف و عقب نشینی او از میدان شده تا بتواند خوب ببرد و بخورد که این همان ذلت و غل و زنجیری است که به دست و پای شیعه انداخته و می گوید باید در تمامی جهات تابع من باشی. و اگر کمی با دید باز بنگریم خواهیم دید که تابع او شده و حتی تاریخ و ساعت مان را از روی خط گریبویچ آنها اخذ نموده. و اگر چه در کنار تاریخ میلادی آنان، تاریخ قمری و شمسی را هم ضمیمه کرده، اما او هم در کنار ما اظهار وجود خود را می کند، مثلاً ساعت روزانه، با زوال خورشید به انتها رسیده که همان ساعت غربی است در صورتی که ساعت اسلامی تحقیقاً ساعتی است که با غروب خورشید به اتمام برسد نه با زوال آن چنانچه در قبل از 40 یا 50 سال پیش در کربلاء مقدسه ساعت شروع روز را با طلوع خورشید، می دانسته اند نه ساعت اول بعد از نصف شب. و در موارد دیگر چون خوراک و پوشاک و طریقه صحبت کردن ها و رسومات و غیره و غیره که با چشم باز اگر نگاهی شود خواهی دید که ما را از اصالتمان دور نموده، که این اعتقادات را کنار بگذارید، و این صحبت های شما قدیمی شده و دنبال پیشرفت باشید. که بدین واسطه به مرور زمان همه

دارایی شیعی را به تاراج خواهند برد. چنانچه بعد از حضرت عیسی (علیه السلام) انحراف را ایجاد کرده و هدف اصلی عیسوی را که توحید بوده کم رنگ و تثلیث کفر آمیز را علنی نموده، که امروزه همگان از مسیحیت اصالت خود را به صلیبی عوض کرده و این همان آینده ایست که از ما شیعه طالبند. ولی شیعه با حفظ مقدسات و اصالت خویش در دنبال تمدنی می رود که خود ایجاد کند، نه تمدنی که حجاب از سر و روی ناموسش کشیده و آن را به اسم تمدن روز به خورد شیعه دهند. که در حقیقت معروف تبدیل به منکر و منکر تبدیل به معروف شود، چنانچه صاحب شریعت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) به سلمان فرمودند که در آخر الزمان امر متحوّل خواهد شد و اموراتی را متذکر می شوند که سزاوار است، شیعه نبوی آن فرمایشات را بخواند تا صدق حدیث نبوی را بفهمد و با وجود خود آن را در جامعه به اصطلاح متمدن روز بیابد که در بین آن کلمات فرمودند: یا سلمان إِنَّ عِنْدَهَا يَكُونُ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا وَ الْمَعْرُوفُ مُنْكَرًا، الحدیث (ای سلمان در آن روزگار منکر لباس معروف و معروف لباس منکر می پوشد). (1)

پس بدین نتیجه می رسیم که شیعه دنبال آزادی خود و تبلیغ از سرمایه هایش می باشد و کلام خود را به صدق و اخلاق می گوید که هر که

ص: 46

خواست بشنود و هر که نخواست روی گرداند چرا که: لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ (شما به آیین خود و من به آیین خود) (1)، و هیچ گونه اجباری نباشد در تبعیت، بلکه آزادی مطلق در تعیین و دنباله روی آیین پسندیده را جار زند که: لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ (کار دین به اجبار نیست راه هدایت و ضلالت بر همه کس روشن گردید). (2)

و اتفاقاً، شیعه است که مردم را دعوت به آرامش و حقوق مدنی می نماید و بر همگان برکت را می طلبد چرا که امام عادلش امیرعالم وجود (علیه السلام) فرموده: شِيعَتُنَا بَرَكَهٌ عَلَى مَنْ جَاوَرُوهُ سِلْمٌ لِمَنْ خَالَطُوهُ (شیعیان ما خانواده، برای مجاوران و همسایگان خود برکت اند و با همشینیان خود در سلم و دوستی اند). (3)

حال چه شده که شیعه را خودخواه خوانند؟ جای بسی تعجب است!!! و این نوع منطق زیبایی که شیعه مطرح می نماید در تمامی ابعاد، بدین معنی نیست که از دین و آیین خود دست کشیده، سکوت کند و دم نزند تا به بعضی بر نخورد، چون که می داند که حتی در حال

ص: 47

1-- کافرون: 6.

2-- بقره: 256.

3-- بحار الأنوار: ج 75، ص 26، ح 91.

سکوت هم باز از او ناراضی خواهند بود، چنانچه خدای علیّی به رسول خویش فرمود: **وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مَلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ** (هیچ گاه از تو یهود و نصارا راضی و خشنود نشوند تا به کیش و آیین آنان در آیی، بگو به درستی که هدایت الهی هدایت حقیقی می باشد). (1)

پس ما در این مقام بین حرمت شخصی انسانی و احترام بدو، و احترام به افکارش، فاصله می گذاریم و قائل به دوئیت می شویم چنانچه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در پایگاه حکومتشان مدینه منوره، همه نوع آدمی با ادیان مختلف در معیشتی واحد و احترامی واحد زندگی می کردند، ولی در عین حال اعتقاداتشان با ادله و براهین مورد هجمه و انتقاد از جانب شخص شخص اشرف الاولین و آخرین محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) قرار می گرفت. بدین آیه توجه کنید: **وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزَائِرُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ** (و یهود گفتند عزیز پرست خداست و نصارا گفتند مسیح پسر خداست و این سخنان را که اینها بر زبان می رانند خود را به کیش کافران مشرک پیشین

ص: 48

نزدیک می کنند و مشابه می نمایند، خدا آنها را هلاک نموده چرا آنها باز به خدا نسبت دروغ بستند). (1)

پس حیات مدنی، با نقّادی نمودن افکار دیگران، دو مقوله تفکیک شده است و اگر چه در بدایت امر شاید در بعضی اُدیان نوعی از تضادها و مقابله ها ایجاد شود، چنانچه در تاریخ تمامی انبیاء (علیهم السلام) و مقابله نمودن قوم و قبیله هر کدام با شخص آن نبی مکرم مشاهده می شود، ولی در آخر الأمر و به مرور زمان این نوع از هجمه ها، به آرامی روی می برد. و اگر چه در عین حال همیشه عدّه ای بوده اند که دست از تعارض و ضدیت برداشته و دائماً در فکر تخریب و برپایی آشوبند، حتّی اگر شما دست از مبانی خود برداری. چنان چه در این زمان به وضوح، مقابله و سبک رفتاری دنیا را با شیعه، که حتّی در بعضی احیان، شیعه متأسفانه دست از مبانی و مقدّسات خود کشیده و عقب نشینی نموده را، می بینی، و در اینجا حقیقتاً باید کلام علوی را گفت که: **لِلْحَقِّ دَوْلَةٌ وَّ لِلْبَاطِلِ جَوْلَةٌ** (پایداری و ماندگاری حق را سزاست، و باطل را جولان دادن و دست و پای زدنی). (2)

ص: 49

1- - توبه: 30.

2- - غرر الحکم و دُرر الکلم: ج 2، ص 580، فصل 71.

بدین خاطر، حیات مدنی که حقّ همگانی است، برای تمامی بشر محفوظ می باشد، ولیکن انتقاد و احیاناً توهین به افکار باطل دیگر ادیان و احزاب، امری است که در بین اعتقادات شیعی جایگاه خود را دارد و از دیدگاه قرآن و روایات، باید محفوظ و مورد عنایت بماند که مادر آینده ای نزدیک مفصلاً بدان می پردازیم و مسائل مربوط به این مسأله را کاملاً مورد بحث قرار می دهیم.

ولیکن در اینجا به بعضی از موارد اشاره مختصری می نماییم تا در راستای عرائض گذشته، مطلب به خوبی در اذهان مؤمنین جای گیرد.

به این آیات توجه فرمایید:

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ (و ما پیش از این ابراهیم را به رشد و کمال کامل خود رساندیم و ما به شایستگی او بر این مقام دانا بودیم). (1)

خداوند منّان از ابراهیم و سیره عملیش به رشد و کمال واقعی تعبیر می نماید، در حالی که در آیات بعدی سبک و روش مقابله ایشان با قوم خود را قرائت می کنید که به صراحت کامل ایشان از مقدّسات دیگران تبری

ص: 50

جسته و آنها را حتی نابود می نماید. و در آخرالامر زبان به این عبارت باز می نماید که: أَفَّ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (أف بر شما و بر آنچه به جز خدای یکتا می پرستید، آیا شما عقل خود را هیچ کار نمی بندید؟). (1)

و یا سیره عملی وجود مقدس امام باقر (علیه السلام) با مقدسات دیگران را، بدین نحو مشاهده می نماید:

عن أبي الحسن (عليه السلام) قال: دَخَلَ قَوْمٌ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) وهو على بَسَاطٍ فِيهِ تَمَاثِيلٌ، فَسَأَلُوهُ؟ فَقَالَ: أَرَدْتُ أَنْ أُهَيِّنَهُ (امام کاظم (علیه السلام) فرمودند: عده ای بر امام باقر (علیه السلام) داخل شدند در حالی که ایشان بر روی فرش نشسته بودند که بر روی آن نقشها و صورتهایی بود، از ایشان سوال کردند که چرا بدین کیفیت عمل می کنید؟ حضرت (علیه السلام) جواب فرمودند که: اراده نموده ام که بدانها توهین و اهانت نمایم). (2)

و یا در حدیث کافی شریف که چنین آمده: عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَا (عليه السلام) يَقُولُ: قَالَ قَائِلٌ لِأَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام): يَجْلِسُ الرَّجُلُ عَلَى بَسَاطٍ فِيهِ

ص: 51

1-- انبياء: 67.

2-- مكارم الأخلاق: ص 115.

تَمَاتِيْلُ؟ فَقَالَ: الْأَعْرَاجِمُ تُعْظَمُ وَاِنَّا لَنَمْتَهِنُ (عبدالله بن مهران می گوید از امام رضا(علیه السلام) شنیدم که فرمود: شخصی به امام باقر(علیه السلام) عرضه داشت: آیا شخصی می تواند بر روی فرشی که در آن صورتها و شکل هایی می باشد بنشیند؟ حضرت فرمودند: عجم ها و مجوس ها آنها را تعظیم می کنند و برایشان مقدّس و محترم می باشد ولیکن ما بدانها توهین کرده و آنها را تحقیر می نمایم). (1)

و یا این فرمایش نبوی که به حضرت امیر(علیهما السلام) خطاب نمودند و سیره مهدوی را برای ایشان بیان نمودند که در ضمن فرمایشات گهربار خویش بدین عبارت می رسند که: وَ لَا يَقْبَلُ الْجَزِيهَ وَ يَكْسُرُ الصَّلِيْبَ وَ الْأَصْنَامَ، الحدیث (مهدی(علیه السلام) کسی است که در زمان ظهور و حکومتش دیگر از کسی جزیه قبول نکرده و صلیب که نماد مسیحیان عالم است و بت ها که نماد خدایی برای بت پرستان می باشد را، می شکنند و از اعتبار ساقط نموده). (2)

آیا از ملاحظه این چند مثال از بین مثال های متعدّد، که سیره مسلّمه انبیاء و ائمه هدی(علیهم السلام) را برای ما حکایت نموده، چه برداشتی

ص: 52

1- - الکافی: ج 6، ص 477، ح 7.

2- - الخصال: ج 2، ص 364.

داریم؟ آیا توهین و از بین بردن افکار و نمادهایی که به زعم منحرفان عالم، مقدّساتی به شمار می روند، کاریست حسن و نیکو یا نعوذبالله امریست که باعث وهن دین اسلام می شود؟ چنانچه بعضی جهّله بدان معتقدند!!! که اگر قائل به حفظ مقدّسات آنها و توهین نمودن بدان ها، که در آینده حکمت توهین به آن را بیان خواهیم نمود، بشویم، پس دیگر به شیطان هم نمی شود توهین کرد چرا که ایزدی های عالم که او را طاووس ملک می خوانند و او را می پرستند، متأثر گشته و از سیره مسلمین متنفر می شوند. و بدین ترتیب تمامی افکار منحرفی که در عالم به شکل مقدّسه ای درآمده و عدّه ای بدان معتقد شده اند، را هم نباید مورد بحث و انتقاد و توهین و نابودی قرار داد. قضاوت با خوانندگان محترم!!!

تا بدینجا، معلوم همگان گشت که مؤمنین و شیعیان عالم در طول تاریخ، صاحب عزّتی و مقامی در نزد پروردگار و انبیاء و اوصیاء الهی (علیهم السلام) می باشند، و از نزد خود هم مأذون بر ایجاد ذلّت و سرسپردگی بر اوامر ظالمانه ظالمین و مخالفین منهج حقّ، نمی باشند. لذا به حکم فطرت و عقل سلیم، اگر در راستای ایجاد سیادت و برداشتن قیود، از سر راه خویش هستند، باید ظلمت و انحراف را کنار زده تا به نورانیت و صراط مستقیم دست پیدا کنند. و در جایگاه خویش ثابت و مسلم شده که

هدایت و صراط مستقیم، سرسپردگی و اطاعت از خداوند متعال و فرامین الهی و حصول ملکه تقوا و مطیع اوامر عالیّه انبیاء و اوصیاء کرامشان (علیهم السلام)، می باشد. چرا که فرمود: **وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا** و انتقوالله، الآیه (و آنچه را که پیغمبر از نزد خدا برایتان آورده و بدان امر می کند اطاعت کنید و از آنچه شما را نهی می نماید، دست بکشید و تقوای الهی را پیشه کنید). (1)

و أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أُولی الأمر منکم، الآیه (از خدا و رسول و صاحبان امر و فرمانداران خودتان اطاعت کنید). (2)

پس هر کس که تشنه هدایت و بندگی است، لابد از گوش فرا دادن به اوامر الهی و نبوی می باشد. که این اطاعت، هم در جنبه فروع از دین و هم در جنبه اصول و پایه های اصلی دین، تجلی می کند و هر که چهارچوبه دین را، فرمانبردار بود، مسلمان واقعی و مؤمن حقیقی می باشد، و الا خیر.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این امر مهم را در روز غدیر به تمام معنی، تجلی دادند و به فرمان الهی دین را کامل نمودند چرا که فرمود:
الْیَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ

ص: 54

1-- حشر: 7.

2-- نساء: 59.

وَأَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضَيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا (امروز دین شما را به حدّ کمال رسانیدم و بر شما نعمت را تمام کردم و بهترین آیین که دین اسلام است را برایتان برگزیدم). (1)

لذا هرکه مسأله ولایت را، که به اقرار فریقین این آیه در غدیر خم به جانشینی امیر عالم (علیه السلام)، نازل گشته، قبول نداشته یا خدشه کند، دین کاملی ندارد و اصلاً و اساساً مسلمان واقعی نیست چرا که به نصّ آیه شریفه ایمان به ولایت روح و پیکره اسلام است که به حسب ظاهر در شهادت به توحید و شهادت به نبوت تجلّی می کند، ولیکن در باطن یک حقیقت و یک ولایت است، لذا فرمود: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ** (تنها خدا و رسول و آن مؤمنانی که نماز به پا داشته و به فقیران در حال رکوع زکات می دهند، ولی و سرپرست شما می باشند). (2)

که به اقرار شیعه و مخالف، صاحب این امر، امیر عالم علی (علیه السلام) می باشند. (3)

ص: 55

1- - مائده: 3.

2- - مائده: 55.

3- - برای اطلاع بیشتر به کتاب شواهد التنزیل حاکم حسکانی رجوع نمایید.

در نتیجه، فرمانبرداری از خدا و رسول و ائمه ی هدی (علیهم السلام) حقیقت بندگی و مسلمانی است و در جنبه دیگر برائت از دشمنانشان ایمان را کامل و بلکه آن را تأیید و تضمین می کند که اگر نباشد آن ایمان ناقص و بلکه بیهوده است. که در آینده، مفصلاً شواهدی به عرض می رسانیم که این ادعا را تأیید می نماید، و لیکن در اینجا به یک حدیث نبوی اکتفا نموده که فرمودند: **يَا عَلِيُّ إِنَّ وِلَايَتَكَ لَا تُقْبَلُ إِلَّا بِالْبِرَائَةِ مِنْ أَعْدَائِكَ وَأَعْدَاءِ الْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِكَ** (علی جان، به درستی که ولایت مداری شما از احدی مورد قبول واقع نمی شود مگر این که آن شخص برائت از دشمنان شما و دشمنان امامان از فرزندان پس از تو را قبول داشته و از آنها تبری بجوید). (1)

پس از این بیان روشن می شود که اهمیت تبری، تا به کجاست که قبولی پرونده ولایت مداری شخص در گرو اوست، لذا این امر در دیدگاه قرآن و روایات و سیره مسلمه اهل البیت (علیهم السلام) و اصحاب کرامشان بسیار مورد اهمیت و ضروری تلقی شده است که بدین واسطه دشمنان دین سرکوب شده و حقیقت بر همگان روشن می گردد و از آن جایی که اهل باطل تمامی

ص: 56

سعی و تلاش خود را برای حفظ، کیان خود می نمایند، در طول تاریخ این عقیده مهمه را مورد هجمه و شبهاتی قرار داده تا کمی از اهمیت آن بکاهند، ولیکن: و مَكْرُوا و مَكْرَالله و الله خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (آنان با خدا مکر کردند، و خداوند هم در مقابل با آنان مکر نمود، و از همه کس خدا بهتر مکر تواند کرد). (1)

لذا در صدد آن شدیم که اولاً اصل این اعتقاد را از ثقلین ثابت نموده و آیات و روایات و سیره مسلمه مؤمنین خُص را در طول تاریخ بیان کرده و ثانیاً اهمّ شبهات و مسائلی که در این باب مطرح می شود و جای بسی سخن دارد را، از قبیل بحث تقیه، و یا وحدت بین مسلمین و تفرقه افکنی، و حفظ جان دیگران از تهاجمات دشمنان، مورد بررسی قرار داده تا انشاءالله، این مهم، در اذهان و قلوب خوانندگان بیش از پیش تجلی نماید و هر مؤمنی از باب وجوب عینی تبلیغ دین، از کیان مقدّس عقیده برائت دفاع نموده و آن عقیده را نسلی پس از نسلی به آیندگان تحویل داده و همگان را به دورکن اصلی دین یعنی ولایت و برائت دعوت نمایند. چرا که سلطان سریر ارتضا علی بن موسی الرضا(علیهما السلام) فرمودند: کمالُ الدّین و لایئنا

ص: 57

والبِرَّائِهِ مِنْ عُدُوِّنَا (دين كامل به ولايت ما اهل بيت (عليهم السلام) وبرايت جستن از دشمنان ما مي باشد). (1)

ص: 58

1- - بحار الأنوار: ج 27، ص 58، ح 19.

در فصل گذشته متذکر حکم وجوب عینی، امر تبلیغ شدید و به علّت اینکه مَنْ بِهِ الْكُفَايَةُ وجود خارجی ندارد، که باعث رفع حکم وجوبی از گردن بعضی بشود، لذا بایستی همگان در وسع وجودی تبلیغ از دین و اعتقادات حقّه بنمایند و این مطالب و قوانین آسمانی را به گوش همگان برسانند. چرا که ابلاغ ولایت که اُسّ اساس دین است که همان ولایت الهی و نبوی و علوی باشد، به فرموده رسول خدا(صلی الله علیه و آله) که در غدیر خم فرمودند: **فَلْيُبَلِّغِ الْوَالِدُ الْوَالِدَ وَالْوَائِلُ الْوَائِلَ وَالْمُرْتَدُّ الْمُرْتَدَّ** (پس بایستی این سخن را حاضران به غایبان و پدران به فرزندان تا برپایی رستاخیز برسانند) بر همگان لازم الاجراست. و از طرفی هم بایستی مسلمانان را آگاه به رکن دیگری، که مسأله

مهم

تبری از دشمنان ولایت است، نمود و به آنها فهماند که امر ولایت به حسب ظاهر به کجا رسید و بعد از وجود نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) با آن چه کردند. لذا وجود مقدس حضرتش بلافاصله در همان خطبه غدیر می فرماید: *وَسَيَجْعَلُونَ الْإِمَامَةَ بَعْدِي مُلْكًا وَأَعْتَابًا أَلَا لَعْنُ اللَّهِ الْغَاصِبِينَ الْمُعْتَصِبِينَ* (آگاه باشید به زودی پس از من امامت را به پادشاهی جابجا نموده آن را غصب کرده و به تصرف خویش درآورند، هان نفرین و خشم خدا بر غاصبان و چپاولگران).

در اینجا سزاوار دیدم که اشاره کنم به نقل تاریخ، که آیا چه کسانی امامت و خلافت را به پادشاهی، سوق دادند و بدان معتقد شدند و آن را پایه گذاری نمودند؟! مرحوم علامه امینی رحمه الله در کتاب *قیّم الغدیر* روایتی را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) متذکر می شوند که ایشان فرمودند: *فَانَّ هَذِهِ الْخِلَافَةُ لَيْسَتْ بِهَرَقَلِيَّةٍ وَ لَا قَيْصَرِيَّةٍ وَ لَا كَسْرَوِيَّةٍ، يَتَوَارِثُهَا الْأَبْنَاءُ عَنِ الْأَبَاءِ* (به درستی که این امر خلافت، مثل آیین هرقلیه و قیصریه و کسروییه عجم ها و مجوس ها نمی باشد که فرزندان از پدران ارث ببرند).⁽¹⁾

ولیکن در مقابل عمر بن الخطاب لعنه الله، غصب خلافت از طرف معاویه لعنه الله را پادشاهی می نامد. و این نام گذاری، اصرار او را بر

ص: 60

احیاء ادیان مجوس و سیره آنها، می رساند آنجایی که معاویه لعنه الله را کسر العرب می نامد. (1) که این مخالفت صریح او را با دستورات نبوی، اعلام می کند.

لذا در ابلاغ دو رکن ولایت و برائت و بیان حقایق این دو رکن اساسی باید همگان همّت نموده و به واقعیت و جان امر به معروف و نهی از منکر عمل نمایند که امام صادق (علیه السلام) آن را برای ابوحنیفه لعنه الله بیان می نمایند، چرا که فرمودند: المَعْرُوفُ يا ابا حنيفة، المَعْرُوفُ في أهْلِ السَّمَاءِ، المَعْرُوفُ في أهْلِ الأَرْضِ، و ذاك أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب (عليهما السلام) قال: جُعِلْتُ فِداك فما المُنكر؟ قال عليه السلام: اللذان ظَلَمناه حَقَّهُ وابتزّاه أمره و حَمَلّا النَّاسَ على كَيْفِهِ (معروف ای ابوحنیفه، همان معروف در بین اهل آسمان و اهل زمین است که وجود مقدس امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیهما السلام) می باشند، پرسید منکر چیست فدایت شوم؟ حضرت فرمودند: منکر، آن دو نفری هستند که به حقّ حضرتش ظلم روا داشته، و امر ولایت او را به ظاهر از او گرفتند، و مردم را بر گرده او سوار نمودند). (2)

ص: 61

1- - تاریخ مدینه دمشق: ج 59، ص 115.

2- - بحار الأنوار: ج 10، ص 208.

در این مقام ملاحظه می کنید که حضرت صادق(علیه السلام) کلمه حَقَّه ولایت و برائت را به چه شجاعتی در مقابل شخصیتی مخالف و ناصبی بیان نمودند، و سزاست شیعیان حضرت از این منهج صادقی درس گرفته و در بیان حَقَّ و دفاع از آن و تبلیغ حقایق دینی شجاعانه عمل نموده و از قیل و قالی ترس بر خود روا نمایند تا مشمول بیان نبوی گردند، آن جایی که فرمود: مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَ خَلِيفَةُ رَسُولِهِ (هر آن کس امر به معروف و نهی از منکر نماید، او جانشین و خلیفه الهی و خلیفه رسول خدا(صلی الله علیه و آله)، بر روی زمین می باشد).⁽¹⁾

تا بدینجا می رسد اهمیت، که پس از وجود مقدس خلفاء الله(علیهم السلام)، شما جانشین و سفراء آن بزرگواران می شوید. چرا که همان منهج را ادامه داده و از آن دفاع می نمایید.

دفع شبهه

شاید بعضی بگویند که، امر تبلیغ، و اگر چه اهمیتی بسزا دارد ولیکن در بعضی احيان تعطیل می گردد و کنار گذاشته می شود. چنانچه زمان تقیّه و مکان تقیّه باشد و یا برای حفظ مصالحی نباید بدین گستردگی دعوت به تبلیغ نمود!!!

ص: 62

در اینجا برای وضوح اهمیت و ترجیح دعوت به حق و تبلیغ از آن به مطالبی اشاره می‌نماییم و اگر چه در آینده فروعات و مسائل متعلق به بحث تقیه و وحدت بین مسلمین به شرح و بسط تمام بررسی خواهد شد ولیکن در اینجا باید به بعضی از جهات مسأله پرداخت.

اولاً: منهج و روش رافضیان عالم بر اساس رفع اطلاقی موضوع تقیه، تحقق نگرفته است. بلکه بر اساس عدم تحقق اجمالی موضوع تقیه در تبلیغ امر ولایت و برائت صحبت می‌کند و این یک اصل اساسی است چرا که از حیث قوت و اهمیت، تبلیغ بر تقیه و یا موضوعاتی دیگر شبیه بدان، غلبه دارد، و زمانی که موضوع تبلیغ به وجوب یا رجحان رسید، موضوع تقیه رفع می‌شود. چه حکم وجوبی آن و چه حکم رجحانی.

و اینکه بیان شد، اجمالاً موضوع تقیه کنار زده می‌شود، به علت این است که در بعضی فروض نادر خصوصاً در این زمان ما، غلبه با حکم تقیه می‌شود. از باب نمونه، تحقق موضوع وجوب جهاد، که در این حین که جهاد واجب شده است دیگر معنایی برای وجود موضوع تقیه تصور نمی‌شود چرا که این مسأله به حکم وجوب جهاد و به واسطه تعبّد شرعی، مرتفع می‌گردد. و اگر چه متعلقات تقیه از ایجاد ضرر و یا تلف، وجداناً متحقق است ولیکن شرعاً معدوم است چرا که غلبه با جهاد است، علیه باطل، و اگر چه ضرری و تلفی هم محقق گردد. شاهد این مدّعی، بیانات قرآن کریم است که غلبه

را می‌رساند، زمانی که اقوائت و اکثریت آیات را، به تبلیغ دین و اقامه حق و امر به معروف و نهی از منکر، تعلق داده. در مقابل، اضعفیت و اقلیت آیات به موضوع تقیه تعلق گرفته، که به اصطلاح علمی، حالت اول مجرای عزیمت است و حالت دوم که تقیه باشد مجرای رخصت.

و بدین مطلب سنت و فرمایش نبوی شهادت می‌دهد که: *بَذَلْكَ مَالِكَ وَ دَمَكَ دُونَ دِينِكَ* (مال و خونت را بذل و بخشش کن ولی دینت را هرگز). (1)

و سیره شرعی و مشرعه، آن زمانی که علناً تبلیغ دین را انجام داده و تقیه را ترک نموده برای این مهم شهادت می‌دهد. چرا که عامل بدان، وجودات مقدسه ائمه دین (علیهم السلام) بوده و یا اصحاب آخیرشان و سپس در طول تاریخ علماء ابرار، علی رغم مشکلات و کشتارها و غارت‌هایی که بر سر شیعه نازل می‌شده. و لیکن آنان دست از حق‌گویی و تبلیغ آن بر نمی‌داشته‌اند. چنانچه مرحوم شیخ حرّ عاملی رحمه الله در کتاب الفوائد الطوسیه بدان اشاره دارند که: *أَلَا تَرَى أَنَّهُمْ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)، كَثِيراً مَا يَعْمَلُونَ بِالتَّقِيَّةِ فِي جَزَائِرَاتِ يَسِيرَةٍ مِنَ الْمُسْتَحَبَّاتِ وَ الْمَكْرُوهَاتِ وَ يَتْرَكُونَ التَّقِيَّةَ فِي الْكُلِّيَّاتِ كَدَمِ أَيْمَةِ الضَّلَالِ وَ لَعْنِهِمْ (آیا نمی‌بینی که حضرات ائمه (علیهم السلام) بسیار زمانهایی می‌شده که در جزئیات دینی کمی، از مستحبات و*

ص: 64

مکروهات عمل به تقیّه می نمودند، ولی در کلیّات دینی مثل مذمت امامان ضلالت و گمراهی و لعن نمودن آنها تقیّه را ترک نموده و کنار می گذاشتند(1)، که این عملکرد خود اصل و قاعده می باشد. اما از حیث وظیفه، عمل به این منهج، بعد از تشخیص رجحان مصلحت بر مفسده است، بلکه مضمحل شدن مفسده در مصلحه و اندکاک او، به حیثی که احراز غلبه انقلاب عنوان ثانی در عنوان اوّلی، خودنمایی نکند، چرا که اگر احراز شد غلبه انقلاب، و مفسده بر مصلحت ترجیح پیدا کرد، اداء وظیفه تبلیغ، شرعاً کنار گذاشته می شود و موقتاً ترک می شود و یا لااقلّ می گوئیم که اگر امر مشکوک بود، که کدام ترجیح دارد، در اینجا باید رجوع به اصل کرد، که اصل تقدّم عنوان تبلیغ بر بقیّه عنوان ها می باشد.

مصلحت، مصلحت دین است

ثانیاً: مصلحت در اینجا، مصلحت دینیّه است، و نه مصلحت فردی و یا جماعتی از مؤمنین، و همچنین است مفسده، که مفسده دینی بر مفسده فردی و جمعی مقدّم است.

بله، گاهی مواقع مصلحت دین و یا مفسده آن، وابسته به وجود و بقا فردی یا افرادی است که اگر باقی بمانند، دین باقی و عزیز می ماند، و اگر نابود شوند، دین نابود شده و منکسر می گردد.

ص: 65

که در این حالت مصلحت فرد یا افراد، ملاحظه می شود، و الاً مصلحتی مراعات نخواهد شد مگر مصلحت دین. و اگر چه باعث وقوع مفسده برای فردی یا افرادی بشود. چرا که اصل چنین است که به درستی خداوند از مؤمنین نفوسشان و اموالشان را خریداری می کند و در عوض بهشت را موهبت می نماید.

لذا حفظ دین و مصلحت آن از اوجب واجبات و اهمّ مهمّات است که اگر بدان خذلانی شود و حفظ نگردد، اسلام رو به نابودی و طغیان و جور و کفر و نفاق، قدم می گذارد. به همین دلیل مولای متّقیان فرمودند: یأتی

الذُّلُّ مَنْ وَاَدَعَ، غُلِبَ الْمُتَحَدِّثُونَ (خواری و ذلت، عائد کسانی شود که جنگ را رها نموده، آنان که دست از یاریم کشیده مغلوب و در مانده خواهند شد). (1)

به همین ترتیب است حکمت جهاد ابتدایی که، حتّی اگر زیان ها در برداشته ولی سبب رشد دین و تعالی آن خواهد شد. و مؤمن حقیقی را چاره ای نیست جز ایمان به: الْجِهَادُ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ (جهاد باعث عزّت اسلام می باشد) (2)، که بدین عبارت، خاتون دو سرا فاطمه (علیها السلام)، تکلم نموده و همگان را به اهمّیت آن رهنمون گشته اند.

ص: 66

1- - الغارات: ج 1، ص 36.

2- - الاحتجاج: ج 1، ص 134.

و اگر مصلحت دین را بر مصالح خود مقدم ندارند و بالعکس عمل کنند مشمول این آیه شوند که: قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (بگو امت را که ای مردم اگر شما پدران و پسران و برادران و زنان و خویشان خود را و اموالی که جمع کرده اید و مال التجاره که از کسادی آن بیمناکید و منازل عالی که به آن دلخوش شده اید بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او دوست می دارید منتظر شوید تا امر نافذ خدا جاری گردد و خدا فساق و بدکاران را هدایت نخواهد کرد). (1)

و امروزه به حمدالله این مشکلات و خونریزی ها و جنگ ها کمتر شده و امت امروز را تهدید چندانی، چون درگذشته، نمی کند. و علیرغم دشمنی ها و جنگ های امروزه، باز هم شیعیان روی به کثرت می باشند. و امیر کلام (علیه السلام) بدان حقیقت اشاره فرموده اند که: بَقِيَّةِ السَّيْفِ أُنْمِي عَدَدًا وَ أَكْثَرِ وَلَدًا (باقی ماندگان جنگ ها عددشان بیشتر و فرزندانشان افزون تر است) (2)، و این حقیقت بر خلاف برداشت بسیاری است که فکر می کنند جهاد در راه دین و دفاع از

ص: 67

1- - توبه: 24.

2- - غرر الحکم و دُرر الکلم: ج 1، ص 313، ح 18.

آن سبب نابودی همگانی است در حالی که واقع بر خلاف زعم آنان می باشد چرا که به درستی مؤمن حقیقی بر این واقع است که مولایش علی (علیه السلام) فرمود: **إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقَرَّبَانِ مِنْ أَجَلٍ وَلَا يُنْقَضَانِ مِنْ رِزْقٍ** (به درستی که امر به معروف و نهی از منکر، سبب جلو افتادن و نزدیکی اجل انسان نمی شود و از رزق معین شده او نزد خداوند چیزی را نمی کاهد). (1)

و در این راستا باید اشاره نمود به کلام حضرت سلطان علی بن موسی الرضا (علیه السلام) که خود بر توهم عدّه ای که می گویند بیان حقایق و تبلیغ دین سبب کشتار و یا مشکلات می گردد، لذا باید آن را ترک نمود، جواب کاملی می باشد. بدین فرمایش گوهر بار توجّهی کنید که بر حضرتش اشکال گرفتند و ایشان جوابی راسخ بیان فرمود: **إِنَّكَ تَتَكَلَّمُ بِهَذَا الْكَلَامِ وَالسَّيْفُ يَقْطُرُ دَمًا**، فقال: **إِنَّ لِلَّهِ وَاذِيًا مِنْ ذَهَبٍ، حَمَاهُ بِأَصَدِّ عَفِ خَلْقِهِ، النَّمْلُ، فَلَوْ رَامَهُ الْبُخَاتِي لَمْ تَصِلْ إِلَيْهِ** (به درستی که شما در دفاع از دین و تبلیغ آن فرمایشاتی می فرمایید در حالی که دشمنان شما شیعیان را به جرم فرمایشات حضرتتان می کُشند و از شمشیرهایشان خون شیعه ریزان است، ایشان فرمودند: به درستی خداوند را زمینی از طلا می باشد که به ضعیف ترین خلقش، مورچه،

ص: 68

از آن حمایت می کند که اگر شتران قوی هیکل تنومند اراده وصول بدانجا را داشته باشند نخواهند توانست). (1)

این کلام کنایه از حفظ حقیقی دین توسط خداوندست که به کوچکترین اسباب آنرا محافظت نموده و تهاجمات دشمنان آن را از بین نخواهد برد. و ما وظیفه حفظ ظاهری آن را به عهده داریم اگر چه به حسب ظاهر، این تبلیغ سبب فدا شدن بعضی بشود، و این کشتار عادت دشمنان و شهادت افتخار اولیاء خداست.

به هر حال تبلیغ دین خود، عنوانیست از عناوین جهاد که در متون فقهیه بدان اشاراتی شده و داخل در عنوان جهاد با زبان می شود. پس ترک آن مطلقاً جایز نیست الا در زمان احراز غلبه مفسده بر مصلحت تبلیغ دین، که در همان مورد خاص، این نوع از جهاد باید ترک شود. چرا که اصل با تبلیغ دین و تثبیت اهل حق بر عقائدشان و کثرت بخشیدن به عددشان و عزت دادن بر شأنشان و احیاء عقائد مندرسشان می باشد.

آیا به سیره اصحاب ابرار حضرات معصومین (علیهم السلام) نمی نگری که چگونه از دین دفاع کرده و آثار موالیانشان را حفظ و نشر داده اند؟ علی رغم آن زمانهایی که مشکلات بسیار و شدید بوده و تقیه لازم بوده است.

ص: 69

با این که آنها به حکم تقیّه آگاه و از نهی امامان خویش در خصومت دینی و دعوت به دین مطّلع بودند و گوشه‌هایشان از این نوع اوامر پر گشته بود. آنها دین واقعی را با ابعاد مختلفش از صاحبان دین شناخته و در مقام درک این مطلب برآمده بودند که تمامی آن عنوان‌ها تا جایی کارکرد دارد که سبب انعدام تبلیغ و دعوت به حقّ نشود و به کلی امر دعوت به حقّ، فراموش نشود.

لذا در نقل تاریخ، سیره بعضی از صحابه را می‌نگری که در این باب چگونه قدمهای محکم برداشته و از لومه لائمی نمی‌هراسیدند و با وجود آن مشاکل و حتّی بعضی اوامر ارشادی و نه اوامر مولوی امامان خویش، باز دل به دریای شجاعت و بلاغت زده و در نظم و نثر و کنایه و تصریح از حقّ دفاع و گفتگو می‌کردند. که به عنایات و توجّهات موالیان خویش به زودی متذکّر موارد متعدّد آنها خواهیم شد. ولیکن از باب نمونه چند مورد را گوشزد نموده تا اذهان خوانندگان محترم با سیره مسلّمه متقدّمین از اصحاب ولایت و برائت آشنا و مأنوس گردد.

از باب مثال:

شخصیتی چون ابن الطّیار، در زمانی که امام صادق (علیه السلام) از هشام بن الحکم احوال او را می‌پرسند و هشام عرضه می‌دارد که او از دنیا رفت

ص: 70

حضرتشان می فرمایند: رَحِمَهُ اللَّهُ وَلَقَّاهُ نَصْرَهُ وَسُرُوراً، فَقَدْ كَانَ شَدِيدَ الْخُصُومَةِ عَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ (خدای او را رحمت کند و شادابی و سرور را به او برساند، پس به تحقیق که او در دفاع از ما اهل بیت (علیهم السلام) بسیار محکم و با دشمنان ما به شدت برخورد می نمود). (1)

که او نه فقط به خاطر خصومت با دشمنان و دفاع از مکتب مورد دعای رحمت امام (علیه السلام) قرار گرفت بلکه به علت شدید الخصومه بودن مدح گردید.

در حالی که در او امر اخلاقی و ارشادی معصومین (علیهم السلام) می خوانیم که فرمودند: إِيَّاكُمْ وَالْخُصُومَةَ فِي الدِّينِ (بر شما باد که در دین با کسی خصومت نوزید). (2) و یا: كُفُّوا عَنِ النَّاسِ وَلَا تَدْعُوا أَحَدًا إِلَىٰ أَمْرِكُمْ (زبان از بحث و گفتگو با مردم و مخالفین خود بازدارید و کسی را به ولایت دعوت نکنید). (3) و یا: إِنَّمَا شِيعَتُنَا الْخُرْسُ (همانا شیعیان ما اهل سکوت و خاموشی هستند). (4)

البته این دسته از روایات مخصوص به بعضی از ازمینه شدید بوده که امر بر اهل بیت و شیعیانشان بسیار سخت می شده ولی باز عده ای

ص: 71

1- رجال الکشی: رقم 197 و 198، تهذیب التهذیب: ج 1، ص 139.

2- الأمالی للصدوق: ص 662، ح 4.

3- الکافی: ج 1، ص 165، ح 1.

4- الکافی: ج 2، ص 113، ح 2.

بودند که از بیان حق و تبلیغ دست برداشته. که البته این حرکاتشان حمل بر مخالفت با فرمایشات حضرات نبوده بلکه آن دستورات حالت ارشادی داشته و برای عموم صادر می شده چرا که اکثریت تحمل اذیت ها و آزار دشمنان را نداشتند ولی عده ای جان باخته در راه دفاع از ولایت از خود گذشته بودند، و لذا مورد دعای خیر معصومین (علیهم السلام) هم قرار می گرفتند.

مثالی دیگر:

شخصیتی چون ابراهیم بن ابی یحیی المدائنی که علماء علم رجال از شخصیت او اینگونه تعبیر نموده که: كَانَ خِصِيصًا بِأَبِي جَعْفَرٍ وَ بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليهما السلام) (او از خصیصین و اهل مجالس خصوصی امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) بوده). (1)

که به همین علت عامه او را تضعیف نموده اند.

در احوال او گفته اند که: كَانَ رَافِضِيًّا شَتَامًا (او شخصی رافضی و بسیار دشمنان اهل بیت را شتم کننده بوده). (2)

ص: 72

1- رجال النجاشی: ص 11، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 1، ص 188.

2- سیر أعلام النبلاء: ج 8، ص 450، تهذیب التّهذیب: ج 1، ص 139.

چرا که به بعضی این طور خطاب کرده که: غُلَامُكَ خَيْرٌ مِنْ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ (غلام تو از ابوبکر و عمر بهتر است). (1)

در حالی که حضرات ائمه (علیهم السلام) فرموده بودند: إِيَّاكُمْ وَسَبُّ أَعْدَاءِ اللَّهِ حَيْثُ يَسَّ مَعُونَكُمْ (بر شما باد که به دشمنان خدا دشنام و فحش ندهید وقتی که کلام شما را می شنوند). (2)

و یا: صَدَّ رِيُوكُمْ عَلَى دَمِ عَثْمَانَ ثَمَانِينَ سَنَةً وَهُمْ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ كَانَ ظَالِمًا فَكَيْفَ إِذَا ذَكَرْتُمْ صَنَمِيهِمْ (هشتاد سال است که شما را به بهانه خون عثمان می زنند و می کشند با این حال که می دانند او شخصی ظالم بوده، پس چگونه است وقتی که شما دوت آنها ابوبکر و عمر را به بدی یاد کنید). (3)

که این روایت و امثال آن هم برای زمان خاصی صادر شده که درباره این نوع احادیث در بحث تقیه همین کتاب انشاءالله صحبت خواهیم نمود. به هر حال با وجود چنین توصیه هایی، می بینی که بعضی از اصحاب ثقات و خواص اهل بیت (علیهم السلام) رعایت هیچگونه مطلبی را نکرده و به تمام صراحت

ص: 73

1-- سیر أعلام النبلاء: ج 8، ص 450، تهذیب التّهذیب: ج 1، ص 139.

2-- الكافی: ج 8، ص 7.

3-- الكافی: ج 8، ص 189.

از حق و ولایت و برائت دفاع می کرده و امامان هدایت (علیهم السلام) هم آنها را هیچگونه توبیخ و مذمت نمی نمودند، بلکه تحسین می کردند که در آینده مطالب به شرح و بسطی بیشتر معلوم همگان می گردد.

بدین ترتیب، بیان حق و ابطال باطل، و اگر چه سبب ایجاد مشاكل و جزع و فزع مخالفین می شده ولی، حضرات معصومین (علیهم السلام) اصحاب خواص خود را نه فقط نهی نمی کردند، بلکه تشویق بدین عمل می نمودند، چرا که اصل اساسی، عدم کتمان حق است و باید در بهترین وجه ممکن با دلیل قاطع بیان شود. لذا گاهی مواقع بعضاً به این بزرگواران از اعتراضات مخالفین، انتقادی می شد و لیکن، حضرات با بیانی قانع کننده، اعتراض را جواب می گفتند. مثلاً بدین قضیه توجه نمایید:

عبدالرحیم بن قاصر قال قلت لأبي جعفر (عليه السلام): إِنَّ النَّاسَ يَفْزَعُونَ إِذَا قُلْنَا: إِنَّ النَّاسَ إِزْتَدُّوا!!! فقال: يا عَبْدَ الرَّحِيمِ إِنَّ النَّاسَ عَادُوا بَعْدَ مَا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) أَهْلَ جَاهِلِيَّةٍ، إِنَّ الْأَنْصَارَ إِعْتَرَلَتْ فَلَمْ تَعْتَرَلْ بِخَيْرٍ، جَعَلُوا يُبَايِعُونَ سَعْدًا وَهُمْ يَرْتَجِزُونَ إِزْتِجَارَ الْجَاهِلِيَّةِ، يَا سَدَّ أُنْتَ الْمُرْجَا وَشَعْرُكَ الْمُرْجَلُ وَفَحْلُكَ الْمُرْجَمُ (عبدالرحیم بن قاصر گوید به امام باقر (علیه السلام) عرضه داشتیم: به درستی مردم و مخالفین مکتب امامیه زمانی که از ما می شنوند که می گوییم: مردم بعد از پیغمبر مرتد شدند،

به جزع و فزع در می آیند!!! ایشان فرمودند: ای عبدالرحیم به درستی که مردم آن زمان بعد از شهادت رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به عهد جاهلیت برگشتند، به درستی که انصار خود را به کناری کشیدند ولی به خیر دست نیافتند، با سعد بیعت کردند و رجزهای عهد جاهلیت را زمزمه کردند که ای سعد تویی مایه امید ما، در حالی که گیسوانت را به روی شانه ریخته و مخالف و دشمنت مطرود می باشد). (1)

پس چرا این شجاعان و شیران بیشه شجاعت در طول زمان به زندان ها و عذاب هایی دچار شده و از بلاد خود طرد و منفور گشتند، آیا نمی توانستند زبان خود را کنترل کنند و چرا خود را به خطر می انداختند!!

آیا به غیر از جریان تبلیغ و امر به معروف و نهی از منکر، دلیلی دیگر داشته؟! و شاید دائماً این کلمات و این فرمایش در وجودشان طنین انداز شده بود که: مَنْ أَعَانَنَا بِلِسَانِهِ عَلِيٌّ عَدُوٌّ نَا أَنْطَقَهُ اللَّهُ بِحُجَّتِهِ يَوْمَ مَوْقِفِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ عَزَّوَجَلَّ (هر آن کس که با زبان خویش ما خانواده را بر علیه دشمنانمان یاری و نصرت دهد، خداوند زبان او را روز حسابرسی و بازپرسی به حجت و دلیل خویش، باز می کند و گویا می گرداند). (2)

ص: 75

1- - الکافی: ج 8، ص 296، ح 455.

2- - الأمالی للمفید: ص 33.

در دو قضیه، به کیفیت بیان حق و تبلیغ از اعتقادات شیعی اشاره می کنیم، تا خود شما بنگرید، که آیا ما باید بزرگان مذهب و سیره عملی آنها را، تخطئه کنیم، و یا معتقد به دین فهمی و وظیفه شناسی آنها بشویم و تبعیت از منهجشان بنماییم؟!

قضیه اول:

علاّمه بزرگوار و محدّث جلیل شیخ محمد باقر مجلسی، که عمریست بزرگان و اساتید حوزه شیعی مهمان سفره گسترده شده کتب و دروس آن بزرگوار می باشند و همگی به جلالت قدر و تلاش های وافر ایشان مُقرّ بوده اند، این عالم فرزانه با نوشتن موسوعه بحار الأنوار باری بس گران از دوش تاریخ حوزه شیعی برداشتند و دیگر مصنّفات خود را چون حیوه القلوب و عین الحیاه و حقّ الیقین و حلیه المتقین در دسترس همگان قرار دادند که در واقع راه رسیدن به حقّ و عمل بدان را برای تمامی طالبان حقیقت هموار نموده و زبان همگی را به درود و ذکر خیر خویش گردانیدند.

این بزرگوار در کتاب حیاه القلوب در تاریخ رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) در بحث شهادت حضرتشان عبارتی را از تفسیر عیاشی از قول امام صادق (علیه السلام) نقل می کنند که به شهادت تاریخ وقتی این عبارت به دست قضات

مخالفین محکمه شرعیّه کابل در افغانستان افتاد، فتوا به ارتداد شیعیان هزاره در افغانستان دادند، و خون آنها را هدر دانسته، که سبب کشتار هزاران نفر شد. تا جایی که لشکریان عبدالرحمن خان بچه های شیرخواره را می گرفتند و به آسمان پرتاب کرده و شمشیرها و نیزه ها را زیر بدن آنها می گرفتند، که تصوّر آن صحنه و پایین افتادن آن بچه های شیرخواره و فرو رفتن نیزه ها و شمشیرها در بدن آن اطفال معصوم، موی بر بدن هر صاحب غیرتی راست می کند. و حتّی نوشته اند که زنان شیعه را در بازار نخاسه به قیمت بسیار کم به مبلغ پنج رویه فروختند. (1)

آیا این مجززه رهیبه به گردن علامه مجلسی است و آیا ایشان تکلیف شرعی خویش را نمی دانستند و آیا بودن چنین مطالبی در مصادر قدیمی و سینه های علماء کفایت نمی کرده که علامه آنها را تجدید کرده و تبیین نمایند؟ پس باید کمی تأمل نمود و حدّ تبلیغ دین و بیان حقائق اعتقادی و اهمّیت آنها را فهمید.

دفاع از علامه مجلسی

اگر کسی بگوید که این بزرگوار عمداً دست به چنین عملی نزده و ملتفت به امکان وقوع چنین حادثه ای، نبوده و اگر می دانستند مرتکب این

ص: 77

عملکرد نمی شدند. در جواب گوئیم این نوع گفتار و توجیه شما شخصیت علامه را مردی و عالمی ساده لوح که به عواقب امور آشنایی ندارد معرفی می کند، با این که ایشان حکیمی است که تجربه هایی در راه تبلیغ دین آموخته و فقیهی است که از سرچشمه حقائق نوشیده. و این توجیه شما ایشان را جاهلی معرفی می کند که آشنایی با معارف تقیه ندارد و تاریخ شیعه را مطالعه ننموده، و سبب اصلی قتل شیعه در دوران تاریخ، که لعن نمودن بر دشمنان و بر ابوبکر و عمر و عثمان و عائشه و حفصه لعنهم الله بوده را، نفهمیده و بدان آگاه نبوده است.

و اگر بگویی که ایشان مطلع بر وضعیت حاضر، و امکان وقوع این جرایم، بوده اند الا اینکه آن را احتمال ضعیف شمرده، چرا که در عصر دولت شیعی صفوی، شیعیان متمکن و صاحب قدرت بوده اند، پس به ظنّ و گمان غالب خویش عمل کرده که در این صورت هم شخص مجتهد، معذور می باشد. و آن زمان کجا و زمان حاضر ما کجا که این همه خونریزی و ایجاد مشکلات برای شیعه عیان و واضح است. و یقینی است که منهج برائت و بیان حقائق و تبلیغ از آن سبب حتمی قتل شیعه در عالم می شود.

در جواب شما می گوئیم که اگر چه مکتب و امنیتی در بلاد فارس در آن زمان مهیا بوده، و برای نشر معارف اسباب فراهم بوده است، اما در غیر آن

بلاد که وضعیت بدان صورت نبوده است، بلکه در اطراف و اکناف حرب‌ها و منازعات بین دو دولت صفوی و عثمانی برپا بوده است، و بهانه لشکرکشی عثمانی به خاطر و بر اساس تکفیر شیعی بوده است. چرا که در کتب و مصادرشان مطالبی موجود بوده که سبب قتل و قتال با آنها را فراهم می‌کرده، که در این صورت دیگر ظن غالبی معنی نمی‌دهد چنانچه شما ادعا کردی، بلکه قطع و یقین محض است که این گونه مطالب سبب اشتعال آتش حرب و تکفیر شیعه می‌شود.

و اگر این مطالب را قبول نکنید، جریان شیخ مفید و حرکت رافضی ایشان ضد مخالفین، و اعلان کفر ابوبکر و عمر و عثمان و عائشه و حفصه را، در آن زمان سخت، و با وجود خونریزی‌های مشهود بین شیعه و مخالفین در بغداد، نه فقط در تألیفات و تدوینات شیخ بزرگوار مفید، بلکه در مناظرات و جدالهای ایشان، با بزرگان اهل خلاف، جایگاهی برای حاشا کردن و توجیه آوردن برای این حرکت عظیم نمی‌گذارد.

اگر در تألیفات ایشان تأملی بنمائی خواهید دید که ایشان در مأمّن و حفاظی چون علامه مجلسی رحمه الله در بلد اصفهان نبوده، و به کرات و مرات مورد تعرض واقع شده، ولی دست از تبلیغ و انتشار واقعیات دینی و تاریخی بر نداشته و به کلّ عزم و جزم به حرکت ولایی برائی خود ادامه داده

است. که در نتیجه، دیگر ادعای فرق گذاشتن بین آن زمان و زمان حاضر ما، مکابره محض و زورگویی بلاوجه است.

پس باید حرکت عالمانه آن بزرگوار و امثال ایشان را حمل بر ادراک فقهی و نباهت دینی بنمائیم که آن بزرگواران تعویل و مخفی نگه داشتن آثار اعتقادی را در کتب سالفه و صدور علماء و عدم انتشارشان را جائز ندانسته، بلکه در هر زمان تجدید آن واقعیات و تبلیغ از آنها را برای زنده نگهداشتن دین لازم می دانسته اند چرا که اگر بالواقع حرکت جهادی آن بزرگواران در طول تاریخ نبود، هیچ کدام از این معارف به خود ما شیعیان هم نمی رسید و در معرض ضیاع و نابودی کامل قرار می گرفت. در اینجا سزاوار است، سوختن کتب شیخ الطائفه طوسی رحمه الله را در آتش، یادآوری نموده که شیعه غیور بداند و بفهمد که در طول تاریخ دشمنان ما چه مقدار از آثار و کتب قیمه شیعیان را نابود کردند و ما را از آن معارف محروم گذاشتند. لذا اینگونه حرکتهای علامه مجلسی و اشباه ایشان، امری نیست مگر حفظ دین و استمرار آثار آن.

و اما تجدید و نشر عقائد دینی صور متنوعی دارد که تمامی آنها به مقام تبلیغ و به صدق حق و به امر به معروف و نهی از منکر به پا می ایستند و تماماً در تحت عنوان: إحياء أمرنا⁽¹⁾، جای می گیرند.

ص: 80

1- - الکافی: ج 2، ص 237، بحار الأنوار: ج 1، ص 202.

لذا کوتاهی نظر و جمود فکر نباید از تبلیغ و انتشار حقایق دینی جلوگیری کند. چرا که فرمان الهی در کتاب، و سنت نبوی، تأکید دائمی بر بقاء کلمه الهی، در اعلاء درجه را دارد. و اعلاء دین اسلام بر تمامی ادیان، و نفی سبیل کفار و نفی غلبه آنها بر سر مؤمنین، و امثال این دستورات، که حاکی از عدم هیمنه اغیار بر رؤوس مسلمین و مؤمنین می باشد، حاصل نگردد مگر به واسطه زنده نگه داشتن دین به توسط تبلیغ. لذا در نتیجه نباید به خواسته دیگران برای سکوت از فلان قضیه اعتقادی دینی، گوش فرا داد، و باید بر همان منهجی قدم گذاشت که اساطین حوزه شیعه من السلف الی الخلف، قدم گذاشتند.

به درستی علامه بزرگوار مجلسی در مقدمه کتاب بحار، تصریح می نمایند، که آنچه سبب نوشتن آن کتاب شد، اینست که ملاحظه نمودم که، اصول احادیث معتبره و کتب مصادر شیعی، در هجران و نابودی قرار گرفته است و به جای آن، رواج علوم باطله را مشاهده نمودم، لذا دست به جمع آوری و سپس به شرح و ایضاح آن آثار، پرداختم.

علامه مجلسی در کتاب حیوه القلوب حدیث امام صادق (علیه السلام) را به نقل از تفسیر عیاشی که: *عَاشِشَهُ وَ حَفَصَهُ لَعْنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ عَلَىٰ أَبُوَيْهِمَا قَتَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) (عَاشِشَهُ وَ حَفَصَهُ كَمَا لَعْنَتْ خُذَّاءُ بَرِّهَا دُونَ بَرِّهَا)* را به نقل از تفسیر عیاشی که: *عَاشِشَهُ وَ حَفَصَهُ لَعْنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ عَلَىٰ أَبُوَيْهِمَا قَتَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) (عَاشِشَهُ وَ حَفَصَهُ كَمَا لَعْنَتْ خُذَّاءُ بَرِّهَا دُونَ بَرِّهَا)*

منتشر نمودند و از روی این حقیقت تاریخی پرده برداشته که در آخرالامر هم آن کشتار در افغانستان را به بار آورد.

چرا که بسیاری حتی در این زمان ما، که دسترسی به اطلاعات، به سهولت انجام می شود، نمی دانند که واقعیت شهادت رسول حق(صلی الله علیه و آله) به چه نحوی بوده و بعضی گمان بر مسمومیت ایشان در خیبر توسط زن یهودیه را دارند! باللعجب خیبر و زمان جنگ خیبر، که در سال 7 هجرت بوده کجا و شهادت ایشان که در سال 10 هجرت بوده کجا؟ آیا یک سمّ تمامی این سالها در بدن شخصی می ماند تا بعد کارساز شود؟ و یا این یک حیل و جعل تاریخی توسط عائشه لعنه الله علیها بوده است تا افکار را از اتهام به خود دور گرداند؟ با اینکه خود به شهادت بزرگان مخالفین سبب مسمومیت رسول خدا(صلی الله علیه و آله) شده و به گفته خود به اجبار به ایشان سمّ خورانیده است. که خوانندگان محترم را به مطالعه این کتب دعوت نموده تا حقیقت را از زبان خود ملعونه اش بشنوند. (2)

ص: 82

1- - حیوه القلوب: ج 2، ص 700.

2- - صحیح البخاری: ج 5، ص 143، ج 7 ص 17، ج 8 ص 40، صحیح مسلم: ج 7 ص 24، مسند احمد: ج 8، ص 112، البدایه و النّهایه: ج 5، ص 246.

آری اگر تبلیغ و بیان واقعیت ماجرای مسمومیت اشرف الخلائق از کتب شیعه و مخالفین بیان نشود، همین می شود که الان درصد بسیاری از مسلمین عالم نمی دانند پیغمبرشان واقعاً چگونه و به دست چه کسانی از دنیا رخت بر بسته اند. و از شهادت ایشان تعبیر به رحلت نموده و از حقائق بی خبرند. پس آیا وظیفه همگان در اعلان واقعیات تا به چه حد می باشد؟!!

قضیه دوم:

حرکت عظیمه برائیه عالم جلیل القدر مرحوم محقق ثانی شیخ علی بن حسین کرکی عاملی، که به شهادت تاریخ این عالم جلیل و محقق کبیر در طول عمر شریف کتبی در ذکر مطاعن و افشاء حقایق دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) به رشته تحریر درآورده است. چون: نفحات اللآحوت فی لعن الجبت و الطاغوت و کتب قیمه دیگری که الآن در حوزه شیعی، آن نوشته ها به عنوان مصادر و کتب پرارزش تلقی می شود.

این عالم بزرگ در شهر اصفهان زمانی که از منزل خارج می شدند دسته های لعن و سب به دشمنان اهل بیت (علیهم السلام)، که متشکل از مردم غیور و ولایتی اصفهان بوده است، در مقابل ایشان حرکت می کرده، تا بدانجا که از مدینه منوره نامه هایی برای ایشان ارسال شد، ولی علی رغم تمامی آن نامه ها، ایشان آن حرکت عظیمه را تعطیل نمودند و به سیره تبلیغی خود

ادامه دادند، در آن نامه ها نوشته شده بود که: **أَنْتُمْ تَلْعَنُونَ أَيْمَانَهُمْ فِي أَصْفَهَانٍ وَنَحْنُ نَقْتُلُ بِهَذَا اللَّعْنِ فِي الْحِجَازِ** (شما در شهر اصفهان به امامان مخالفین لعن نموده در حالی که ما را بدین جرم در حجاز می کشند و خون هایمان را می ریزند). (1)

که ما به زودی در مبحث تقیّه بدین مسأله خواهیم پرداخت که آیا بر فرض وجود تقیّه در مکانی، حکم به وجوب تقیّه در مکان دیگر، که تقیّه در آنجا واجب نیست، می توان نمود، و یا آن حکم، مخصوص به مکان خود می باشد؟

پس در نتیجه ابلاغ حقّ و واقعیّت تاریخ اسلام و ابطال باطل، وظیفه ایست همگانی، که در طول تاریخ انبیاء عظام و اوصیاء کرامشان (علیهم السلام) و اصحاب جلیل القدرشان و پس از آنها علماء راستین امتشان، بدین وظیفه پرداخته و لحظه ای در مقام کتمان حق بر نیامدند.

حکومتی برتر

برای فهمیدن اهمّ عوامل بقاء حکومت های شیعی در طول تاریخ، باید تاریخ را مطالعه نمود تا به وضوح بنگریم که آنها در بهترین وجه ممکن از

ص: 84

اعتقادات خویش و اعلان ولایت مداری و برائت از دشمنان، دفاع می کردند. و در مقابل هم اهم اسباب زوال حکومت شیعی، تضعیف و کم توجهی در این مسأله بوده است.

برای مثال، حکومت صفوی در حالت منیع الهویّه در ایران باقی ماند، که بر کندن آن امری غیرممکن تلقی می شد، در حالی که حکومت آل بویه در عراق با تمامی فعالیت های مذهبی، ریشه کن شد. چرا که چونان حکومت صفویه در مقام دفاع و تبلیغ و فرهنگ سازی دینی برنیامد. هر دو، دو منطقه جغرافیایی شیعی، بوده، ولیکن به راستی چرا شیعیان در ایران به نجات رسیده و شیعه عراقی بر فشل و سستی روی آورد؟

یکی از اهم اسباب، انطلاق رفض شیعی به آخرین حدّ ممکن در ایران تحت حکومت صفوی صورت می گرفته، که هر دو رکن مهم اعتقادی را حفظ می نمودند و در جنبه تولّی و تبرّی کوتاهی نمی نمودند که این نوع از حرکت تبلیغی، سبب ساختن روحیه ای رافضی در وجود ایرانی ها شد که هیچ معارضی جرأت مقابله با آنها را نداشت.

اما در عراق، حکومت آل بویه اگر چه حرکتی فرهنگی انجام می داده که به زودی بدان اشاره می کنیم ولی در اعلان شعار ولایت برائی کوتاهی می کرده و اگر چه حکومتی قوی بوده است ولی در مقام ایستادگی دینی،

سست و کم اراده بوده، که خود سبب سرسپردگی به حکومت عباسی شده و در نتیجه علت عقب نشینی شیعیان عراقی از جایگاه اعتقادی خود گردید.

جامعه ای برتر

اگر تاریخ شیعی مطالعه شود، به وضوح دیده خواهد شد آنچه که باعث بقاء عزت هویت شیعیان می شده، آن بوده که از معیارهای اعتقادی دست نمی کشیدند. حتی اگر حکومت و سلطنت به دست غیر شیعیان بوده. و بالعکس اگر حتی حکومت هم به دستشان بوده ولی در توجه به مقدّسات دینی خود، نظری تامّ و تمام و اهمّامی نداشتند و با بهانه های واهی، در حفظ معیارها کوتاهی می نمودند، به خسران و زوال روی کرده و نابود می شدند.

به بعضی از نمونه های تاریخی توجه نمایید:

حکومت آل بویه

معزالدوله دیلمی ابوالحسین احمد بن بویه، یکی از سلاطین بزرگ و مقتدر آل بویه است که اقدامات گوناگونی در آشکار ساختن شعائر دینی در عراق عرب در مهد خلافت عباسی، انجام داده. از باب نمونه، جلال الدین سیوطی می نویسد: در سال 351 قمری سالهای حکومت معزالدوله شیعیان بر درب مساجد بغداد عباراتی حاکی از لعن بر معاویه و لعن بر کسی

ص: 86

که حق فاطمه (علیها السلام) از فدک را غصب کرد و لعن بر کسی که مانع دفن حسن (علیه السلام) در کنار قبر جدش شد و لعن بر کسی که ابوذر را تبعید کرد نوشتند، مخالفین شبانه این شعارها را پاک کردند، معز الدوله خواست این عمل را تجدید کند وزیر وی مهلبی به وی گفت که عوض آن عبارات چنین بنویسند: لَعْنُ اللَّهِ الظَّالِمِينَ لـ -- آلِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله)، و تنها به لعن معاویه تصریح ورزند. (1)

و ابن اثیر معتقد است که شعارهای مزبور به فرمان معز الدوله بوده ولی وزیر او توصیه کرد فقط شعار لعن بر معاویه لعنه الله نوشته شود. (2)

اگر چه این حرکت و فرمان حکومتی، در اعلائی کلمه حقّه شیعه و قوام حکومت و تعالی اجتماعی شیعیان بغداد مؤثر بوده تا جایی که ابن اثیر در ادامه گوید خلیفه عباسی هم، توان جلوگیری نداشت. که این قدرت شیعه را می رساند ولی، کوتاهی و عقب نشینی چون توصیه وزیر آل بویه، خود سببی از اسباب لرزه افتادن به پایه های حکومتی آل بویه را فراهم کرده، که تقریباً پس از یک قرن شیعیان روی به ضعف برده و توان جلوگیری از تندروی های مخالفین را نداشته و مجبور به عقب

ص: 87

1- تاریخ الخلفاء: ص 400.

2- الكامل فی التاريخ: ج 8، ص 542.

نشینی شدند در حالی که اگر توصیه‌ها در افزونی حرکات مذهبی باشد استحکام بیشتر حکومت و اجتماع را فراهم می‌کند.

قطیف

شهر و منطقه‌ای که شیعیان در آن رسوخ کرده و امتداد خود را در آنجا به حدی رسانیدند که منطقه شرقیه را به وسعت وجودیش، به شکل قوی که تا امروز ادامه دارد فرا گرفتند، و علی رغم تمامی محنت‌ها و مصائب و حملاتی که متحمل شدند. در حالی که سلطنتی را هم مالک نبودند، باز برپا ایستاده و از معیارها و مقدّسات خود عقب نشینی نمودند. تا جایی که ابن بطوطه از احوال آنها حکایت می‌کند که: *رَافِضِيَّةٌ غُلَاةٌ، يَظْهَرُونَ الرَّفْضَ جَهَاراً لَّا يَتَّقُونَ أَحَدًا* (آنها رافضیانی غالی و افراطی هستند، که علناً به اعتقادات ولائی برائی خود اظهار می‌ورزند و از احدی مخفی نمی‌دارند). (1)

حلب

بلدی که وجود شیعی در آن ضعیف شد تا جایی که روی به زوال گذاشت، علی رغم آن که اکثریت با شیعیان بوده، و روزگاری جایگاه دولت حمدانیه

ص: 88

شیعیّه بوده است. و مرکزی علمی شیعی و شامخ، که علمائی را تحویل جامعه شیعی داد. الا اینکه در مقابل مشکلات و حملات دشمن کوتاهی کرده و از مظاهر رفض و اظهار برائت در مقابل غلوّ مفرط مخالفین، دست برداشتند. تا جایی که شیعیان حلب راضی شدند که متولّی قُضات، شخصی به نام ابوالجود، حنفی بگری، بشود. (1)

پس بر ماست که از تاریخ و عظم و درس بگیریم و خطاهای گذشته را تلافی کرده و روحیه رافضیه را در مجتمع شیعی تقویت بنماییم چرا که کوچکترین تفریطی، باعث شجاعت ورزیدن دشمن و استقواء او بر سر شیعیان عالم می شود، که امروزه، کم و بیش قابل رؤیت است.

لذا امیر عوالم وجود، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند: لَوْ لَمْ تَتَّخِذُوا عَنْ مُرِّ الْحَقِّ و لَمْ تَهْتُوا عَنْ تَوْهينِ الْبَاطِلِ، لَمْ يَتَشَجَّعْ عَلَيْكُمْ مَنْ لَيْسَ مِثْلَكُمْ، و لَمْ يَقْوِ مَنْ قَوِيَ عَلَيْكُمْ (اگر شما از تلخی حقّ روی نمی گردانیدید و از توهین نمودن به باطل سست نمی شدید، کسانی که مثل شما نبودند بر شما شجاعت پیدا نکرده و قوّت و قدرت پیدا نمی کردند و بر سر شما چیره نمی شدند). (2)

ص: 89

1- - زبده الحلب فی تاریخ حلب: ج 1، ص 152.

2- - الکافی: ج 8، ص 66.

شروطی حیاتی

اگر امتی بخواهد که از خود حمایت ورزد و بر حصانت خود استحکام نماید، سه شرط را نباید اهمال نماید:

1- فرزندان خود را بر استشعار سیادت و عزّت و تعالی با وثاقت نفسانی و افتخار به هویت و اصالت خویش تربیت نماید.

2- عملکردی وسیع و مستمرّ و خستگی ناپذیر را رسم العین خود کند.

3- نابود کردن دشمن و إضعاف و خلخله انداختن به بنیان او، که فرصت برای ایجاد جنگ و اعتداء نداشته باشد.

فریاد باطل

آنچه که مسلّم و مسجّل است این است که در مقابل تبلیغات فرهنگی و دعوت به منهج ولائی برائی شیعیان رافضی، مخالفین، سکوت اختیار نکرده و در مقام معارضه و مقابله برآیند.

مثال:

قریش و عرب جاهلی، قبل از بعثت نبوی، چندان به خدایان دست ساز خود اعتنائی نداشتند و به عنوان نمادی آنها را نگهداری نموده تا جایی که

ص: 90

بعضی خدایان خود را که از خرما یا چیزهای دیگر ساخته بودند، می خوردند چنانچه در تاریخ ثبت شده که گفت:

أَكَلْتُ حَنْفَهَ رَبِّهَا *** زَمَنَ التَّقْحَمِ وَالْمُجَاعَةِ

لَمْ يَحْذَرُوا مِنْ رَبِّهِمْ *** سُوءَ الْعَوَاقِبِ وَالتَّبَاعَةِ (1)

اما زمانی که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در مقام تبلیغ و دعوت به یگانه پرستی برآمدند و مردم را از بت پرستی منع نمودند، تعصّب عربی جاهلی، بیدار شد تا جایی که در دفاع از آنان چه خونهایی ریخته شد. از باب مثال ابولهب لعنه الله که از محبّین پیغمبر بود و در بدایه الأمر و روز ولادت ایشان از خوشحالی کنیز خود ثویبه را آزاد و موگّل ارضاع ایشان گردانید و ایشان را اکرام می کرد تا جایی که دو دختر خود رقیه و أم کلثوم(علیهما السلام) را به ازدواج حضرتشان درآورد. (2)

اما زمانی که ایشان دعوت خود را علنی نمودند بر علیه پیغمبر انقلابی به راه انداخت و تعصّب به لات و عزّی را نشان داد و شتم حضرت و

ص: 91

1- - لسان العرب: ج 2، ص 211.

2- - سفینه البحار: ج 1، ص 523.

سنگ زدن به پاهای ایشان و ریختن کثافات و قاذورات بر درب خانه حضرت، چرا که همسایه ایشان بود، را، از خود نشان داد و قبائل عرب را فرا می خواند و می گفت: هَذَا ابْنُ أَخِي يَدْعُوكُمْ إِلَى أَنْ تَسْلُخُوا اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ مِنَ أَعْنَاقِكُمْ، إِلَىٰ مَا جَاءَ بِهِ مِنَ الْبِدْعَةِ وَالضَّلَالَةِ فَلَا تُطِيعُوهُ وَلَا تَسْمَعُوا مِنْهُ (این شخص، فرزند برادر من است که شما را به کندن لات و عزی از گردنهایتان و دور افکندن آنها دعوت می کند، تا جایی که از خود بدعت و گمراهی به بار آورده پس او را اطاعت نکنید و گوش به صحبت‌هایش فرانهید). (1)

آری اینچنین، در مقام مقابله و معارضه برآمدند تا جایی که حتی بعضی از افعال را عرب و قریش برای خود عار و ننگ به حساب می آوردند ولی زمانی که به مقابله برخاستند آن توحش‌گری‌ها و اجرام‌ها را انجام دادند.

در قضیه مثله کردن ابدان شهداء احد و بدن مقدس حضرت حمزه (علیه السلام) به کلام ابوسفیان دقت کنید: أَمَا إِنَّكُمْ سَتَجِدُونَ فِي قَتْلِكُمْ مَثَلًا وَاللَّهِ مَا رَضِيتُ وَلَا سَخَطْتُ وَلَا نَهَيْتُ وَلَا أَمَرْتُ (اما

ص: 92

این که شما مسلمین در بین شهدا و کشته های خود افرادی مُثله شده را می یابید، بدانید که به خدا قسم نه من بدین کار راضی و نه ناراحت و شرمسارم و نه از این کار نهی کرده و نه امر نمودم). (1)

بدین صورت که اصلاً عرب برای خود این نوع عملکرد را شرمساری می دانست ولی در مقام مقابله از هیچ عملکردی کوتاهی نکرده و هر نوع اجرامی انجام داد. که البته این نوع رفتار بالنسبه به تمامی امت ها، نسبت به انبیاء و اوصیاء ایشان (علیهم السلام) انجام شده که این سبک رفتار عادت اهل باطل و تعصب بوده است تا جایی که خداوند مٔان می فرماید: فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَّا زَادَهُمْ إِلَّا تَقُورًا (پس آن زمانی که بر آنها رسولی آمد چیزی جز مخالفت و نفرت آنان را نیفزود). (2)

و در جای دیگر می فرماید: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسَّ جِدْ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ تُقُورًا (چون توبه این مردم کافر بگویی که بیایید و خدای رحمان را سجده کنید در جواب گویند خدای رحمان کیست آیا ما به

ص: 93

1- - الکامل فی التاریخ: ج 1، ص 297.

2- - فاطر: 42.

آنچه تو می گویی و امر می کنی سجده کنیم و دعوت به خدا به جای اطاعت بر نفرتشان بیفزاید). (1)

و در توصیف قرآن می فرماید: وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا (و ما این قرآن را به انواع سخنان نیکو بیان کردیم تا خلق متذکر شوند و از این پند گیرند و به جز نفرت و شقاوت حاصلی نیفزود). (2)

و می فرماید: إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوَّاعٍ أَعْيُنُهُمْ أَذْبَارِهِمْ نُفُورًا (و چون تو در قرآن خدا را به وحدانیت و یگانگی ذکر کنی آنان روی گردانیده و گریزان می شوند). (3)

پس با بیان حق، اهل باطل در کفر خود ازدیاد کرده و حنق و غیظ و اجرام خود را فزونی بخشند. ولی این سبب کتمان حق و یا ترک آن نمی شود بلکه باید اهل حق در مقام تبلیغ از آن سعی و تلاش بیش از پیش نموده وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ.

به این آیه توجه کنید:

ص: 94

1- - فرقان: 60.

2- - اسراء: 41.

3- - اسراء: 46.

وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْمُطُونَ بِالَّذِينَ يَتُلُونَ عَلَيْهِمْ ءَايَاتِنَا، الْآيَةَ (و زمانی که آیات ما بر کافران تلاوت شود در چهره آنان به حدی اثر مخالفت و انکار مشاهده می کنی که نزدیک است از فرط غَضَب بر مؤمنانی که آن آیات را قرائت می کنند حمله ور شوند). (1)

به راستی چرا چنین نباشد وقتی که از مؤمنین در شأن خود و مقدساتشان چنین می شوند که: إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَاِرْدُونَ (البته شما و آنچه که از غیر خدا می پرستید امروز همه آتش افروز جهنم اید و در آن آتش وارد می شوید). (2)

پس کسی که در مقام اعتراض می گوید شما با بیان حقائق دینی و تاریخی تعصّب مخالفین را تحریک کرده چرا که مثلاً در مقابل برپائی جشن و سرور در هلاکت عائشه لعنها الله، آنان برای مولد او جشن گرفته و فرزندان خود را بدان نام، نامگذاری می کنند، و یا در مقابل تعزیه داری شما در ایام عاشوراء آنان هم تعزیه جنگ جمل و اشباه آن

ص: 95

1- - حج: 72.

2- - انبیاء: 98.

را به راه می اندازند(1)، قیمتی نمی باشد، چرا که مقابله نمودن دشمنان با اعتقادات شیعه امریست طبیعی و متوقع، و این حرکت رافضی، و اگر چه تحریک و غیظ مخالفین را در بر داشته ولی مورد رضایت خدای منانست آنجا که فرموده: **وَلَا يَطُئُونَ مَوْطِنًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عُدُوِّ نِيْلًا إِلَّا أَكْتَبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ** (و هیچ قدمی که کفار را خشمگین کند بر ندارند و هیچ دست بردی بر دشمنان دین نرسانند جز آن که در مقابل هر یک از این رنج و آلام عمل صالحی در نامه عمل آنها نوشته شود که خدا هرگز اجر نیکوکاران را ضایع نخواهد گذاشت). (2)

لذا از برای درس آموختن در این باب، نگاهی می کنیم به سیره عملی امیر عوالم علی (علیه السلام) که در جنگ صفین چگونه با دشمن خود برخورد کردند. و این که شنیده اید سالیان متمادی بر روی منبرها و مأذنه ها و در خطبه نماز جمعه ها به دستور معاویه لعنه الله به ایشان سب و لعن گفته می شد، از این اقدام حضرت سر رشته گرفته است. چنان که با دقت در نقل تاریخ واضح می گردد.

ص: 96

1- - سیاه پوشی در سوگ ائمه نور: ص 56.

2- - توبه: 120.

بیزاریم ما مخالف و منکر شمایم و همیشه میان ما و شما کینه و دشمنی خواهد بود تا وقتی که به خدای یگانه ایمان آورید). (1)

لذا پس از بررسی آیات و روایات و سیره عملی اولیاء خدا (علیهم السلام) می بینیم و دریافت کرده که تبلیغ دین و اگر چه باعث بدترین مقابله ها بشود، پسندیده و نیکوست که آن تبلیغ، علاوه بر دعوت به حق، تبری از باطل را به همراه داشته باشد. چنانچه ابراهیم و اصحابش آن را صراحتاً بیان داشته که اِنَّا بُرَاءٌ مِنْكُمْ و مِمَّا تَعْبُدُونَ، که نه فقط از افکار و مُرادهای شما، بلکه از خودتان که مرید باطلید، هم برائت و بیزاری می جوئیم. بله البته دعوت به حق بدون ابطال باطل، تشنجی عاده به وجود نمی آورد ولی اگر پای فراتر گذاشته و باطل را ازهاق نمودی، این خود سبب برافروختن آتش دشمنی می شود. چنانچه شما در تاریخ سیره مسلمین اوائل حجاز می بینید که مثلاً اشخاصی انگشت شمار چون ابوذر و زید بن عمر و بن نفیل و ورقه بن نوفل و عثمان بن الحویرث و قس بن ساعده الایادی و دیگران، دعوت به حق می کردند، اما تعرضی به آنها نمی شد و آنها سیره خود را ادامه می دادند، ولی وقتی پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) نه فقط دعوت به حق، بلکه در مقام معارضه با وثنیت و باطل و جاهلیت

ص: 98

درآمدند، جنگ‌ها و قتال‌ها شروع شد. به خلاف آنها، که قریش آنها را آزاد گذاشته و متعرضشان نمی‌شدند. لذا کفار قریش بدین کلام اعتقاد خود را بیان داشته‌که: **يَكْفُرُ عَنْ شَتْمِ آلِهَتِنَا وَ نَدْعُهُ وَ إِلَهَهُ** (او از شتم و مذمت خدایان ما دست بردارد ما او را با خدایش رها کرده و کاری به او و تبلیغش نداریم). (1)

لذا شیعیان رافضی اصیل کسانی هستند که نه فقط دعوت به حق بلکه ابطال و ازهاق باطل را هم تحت نظر گرفته. و اصلاً قائل بدین مسأله اند که تا باطل روشن و شناخته نشود و از بین نرود، حق و حقیقت نمی‌تواند وارد در قلوب بشود و ظلمت باطل را از بین ببرد که البته در این مقام استشهاد به کلام امیر کلام (علیه السلام) نموده که حضرتشان فرمودند:

وَاعْلَمُوا أَنكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكُّهُ وَ لَنْ تَأْخُذُوا بِمِثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ وَ لَنْ تَمْسِكَ كُؤُوبَهُ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِينَ نَبَذَهُ (و بدانید و آگاه باشید که به درستی شما هرگز رشد و پیشرفت و هدایت را نمی‌شناسید تا آن کس که او را ترک نموده

ص: 99

بشناسید، و هرگز به میثاق و عهد کتاب خدا دست نمی یابید تا آن کس که آن را نقض نموده شناخته، و هرگز به آن کتاب چنگ نمی توان زد مگر آن کس، که کتاب را به طرفی افکنده و بدان عمل نمی کند را بشناسید).⁽¹⁾

در اینجا حضرت مولی (علیه السلام) به نکته بسیار لطیف اشاره فرمودند که اصلاً فهم حق در گرو فهم باطل است که او و سیره او و دلیلش را شناسی و زمانی که پوچالی بودنش را درک کردی، حقیقت و اصالت آن را درک کنی. چنانچه اعراب حجاز وقتی که دیدند بت پرستی و آن بت های دست ساز، نه نافع و نه مضرّ به آنهایند، به خدای حقیقی شناخت و ایمان پیدا کردند لذا کلمه توحیدیه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مبین همین حقیقت است که اول باید در مقام تبّری از شرک برآئی تا بعد به مقام درک توحید و یکتاپرستی برسی که اوّل بگوئی که هیچ خدایی نیست و بعد بگوئی مگر خدای یکتا.

لذا قرآن مجید هم می فرماید: فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لِأَنَّفِصَامَ لَهَا، الايه (پس هر آن که از راه کفر و

ص: 100

سرکشی برگردد و به راه ایمان و پرستش خدا گراید به رشته محکم و استواری چنگ زده که هرگز نخواهد گسست). (1)

و در اینجا، برائت بر ولایت و ایمان مقدم شده، چرا که اول کفر به طاغوت و سپس ایمان به خداوند عزوجل، مطرح گردیده است.

مرجع بزرگوار شیعه مرحوم آیت الله سید محمد شیرازی می فرماید: يَلْزِمُ أَنْ تَكُونَ الدَّعَايَةَ إِلَى الْإِسْلَامِ ذَاتَ حَدِّينَ، حَدُّ سَلْبِي هُوَ نَسْفُ الْأُمُورِ غَيْرِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَ حَدُّ اِجْبَائِي هُوَ تَرْكِيْزُ وَ تَوْطِيْدُ كُلِّ مَا هُوَ اِسْلَامِي، وَ كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْيِدُ ذَلِكَ لِلْمُسْلِمِينَ حَيْثُ نَسَفَتْ أَوَّلًا الْإِلَهِيَّةَ الْبَاطِلَةَ فِي الْجَانِبِ السَّلْبِيِّ وَ أُثْبِتَتِ الْوَهْيِيَّةَ اللَّهَ سَبْحَانَهُ فِي الْجَانِبِ الْإِجْبَائِيِّ (در دعوت به اسلام و تبلیغ از او لازم است دو قضیه ملاحظه شود، حدّ و قضیه سلبی که آن ویران نمودن امور غیر اسلامی است و حدّ و قضیه ایجابی که آن مسلط شدن و آماده سازی هر آنچه که از اسلام است و کلمه لا اله الا الله این مسأله را برای مسلمین واضح می گرداند، چرا که اولاً خدایان باطل و گمراهی را ویران می نماید در جانب سلب و نفی، و خدائی پروردگار سبحان را در جانب مثبت ثابت می دارد). (2)

ص: 101

1- - بقره: 256.

2- - الی نهضه ثقافیه اسلامیّه: فصل چهارم.

و این کار امکان پذیر نیست مگر با نبود کردن محورهای اصلی و روؤس ضلالت و اقطاب انحراف، که این مهم، همان مقصد تبری در دین ماست لذا آن عالم فقیه بدان اشاره می فرماید که: وَفِي ذِكْرِهَا عَلَيْهَا السَّلَامُ: يَكْسُرُ الْأَصْنَامَ وَيُنْكِتُ الْهَامَ، نُكْتَةُ لَطِيفِهِ وَهِيَ أَنَّ الْقَضَاءَ عَلَى الْأَدْيَانِ وَالْمَذَاهِبِ الْبَاطِلَةِ يَتِمُّ بِرُكْنَيْنِ: أَحَدُهُمَا: الْقَضَاءُ عَلَى الرُّمُوزِ الْمُقَدَّسِ وَالْمِحْوَرِ الْقُطْبِ الَّذِي تَدْوُرُ عَلَيْهِ رُحَى مُعْتَقِدَاتِهِمْ وَأَفْكَارِهِمْ، وَالثَّانِي: الْقَضَاءُ عَلَى حَمَلِهِ تِلْكَ الرَّأْيَةِ وَعَلَى الدَّعَاةِ إِلَيْهَا (و در فرمایش خاتون حضرت زهراء (علیها السلام) که فرمودند: پدرم بت ها را شکست و بر روی انداخت و با شمشیر بر سر دشمنان زد نکته ای لطیف هست و آن این که به درستی غلبه بر ادیان و مذاهب باطله به دو رکن اساسی امکان پذیر است، اول: غلبه بر رموز مقدس نزد آنها و چیره شدن بر محور و قطبی که معتقدات و افکار مذاهب باطله حول آن می چرخد و دوم: غلبه بر حاملین آن پرچم ها و سردمداران و دعوت کنندگان بر مذاهب باطله). (1)

که این ویران نمودن و نسف روؤس گمراهی و ضلالت باید به شکلی مباشر، بر رکن حساس، و سر نخ اصلی فرود آید تا نتیجه مطلوب را برساند لذا باز در کلام مرجع فقیه آیت الله شیرازی می خوانی که: بِنَاءً عَلَى التَّأْسَى

ص: 102

بِهِ (صلی الله علیه و آله) فالأصلُ فی المَعَارِکِ الدَّائِرَةُ عَلَی جَبْهَاتِ الْکُفْرِ وَ الْإِیْمَانِ أَنْ یُرْکَزَ الصَّرْبَاتُ عَلَی أُمَّةِ الْکُفْرِ وَ رُؤُوسِ الضَّلَالِ، وَ هُوَ أَمْرٌ عَقْلَی قَبْلَ أَنْ یَکُونَ نَقْلِیاً، إِذْ أَنْ دَعَانِمِ الْکُفْرِ لَوْ تَقَوَّصَتْ تَقَوَّصُ مَا یُقَوْمُ بِهِ دُونَ الْعِکْسِ عَادَةً، وَ عَلَیهِ أَيْضاً أَنْ یُصَدِّ رَبُّ عَلَی الْوَتْرِ الْحَسَّاسِ وَ یَأْخُذَ بِخِنَاقِهِمْ وَ یُصِیْبُهُمْ فِی مَقَاتِلِهِمْ دُونَ أَنْ یُشْغَلَ نَفْسُهُ بِالْهَامِشِیَّاتِ وَ بِمَا لَا یَبْلُغُ مِنْهُمْ مَقْتَلًا (بنا بر اقتداء نمودن به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پس اصل اساسی در معرکه هائی که بین کفر و ایمان به پا می شود، این است که ضربات بر امامان کفر و رؤوس ضلالت متمرکز شود و این امریست عقلی قبل از این که نقلی باشد، چرا که به درستی داعیان به کفر اگر روی به ویرانی و ریشه کن شدن ببرند، آنچه بر دستان آنها اجراء می شده هم ریشه کن می شود، اما در حالت عکس عادت اینطور نیست، و بنابراین همچنین باید ضربات بر فرد حساس و رکن اصلی فرود آید و گلوی آنان را فشرود و در مقاتله به آنها اصابتی رساند، بدون اینکه شخص جنگجو خود را مشغول به حواشی جنگ و امور غیر لازم گرداند و به مسائلی روی برد که کشته ای از دشمنان نگیرد و ریشه را نزند). (1)

چرا که مدافع حریم اسلام و جنگجوی واقعی در مقابل دشمنان اصلی و رؤوس کفر و ضلالت باید طبق قرآن عمل نماید که فرموده:
أَشْدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ

ص: 103

(بر علیه کفار دل سخت اند) (1) و جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ (ای پیغمبر با کفار و منافقین جنگ کن و بر آنها بسیار سخت گیر). (2)

و در شدت و حدت زبانی هم به مولایش اقتدا کند که به دشمنش فرمود: وَاذُرْبُكُمْ لِسَانًا (نسبت به شما با زبانی تند و کوبنده سخن گویم). (3)

و حضرتش انصار خود را مدح می نماید که اینان: وَأَسْنِتِهِمُ السَّلَاطُ (زبان هایشان برنده و گویا است). (4)

و به فرمایش امام صادق (علیه السلام) در این باب که فرمود: مِنْ عَلامَةِ الْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ فِيهِ حِدَّةٌ (یکی از علامات مؤمن این است که با انحراف به خصمناکاکی و تندی برخورد می کند)، عمل می نماید. (5)

و اینکه مؤمن باید در ظاهر هم علاوه بر باطن نسبت به دشمنان دین خشونت از خود نشان دهد و با باطل به تندی برخورد کند، تا مشمول این مدح رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بشود که در شأن مولای

ص: 104

1- - فتح: 29.

2- - توبه: 73.

3- - اسرار آل محمد: ص 553.

4- - نهج البلاغه: ح 465.

5- - علل الشرائع: ص 85، باب 80.

متقیان (علیه السلام) فرمودند: إِنَّهُ حَسْبُنَا فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ غَيْرُ مَدَاهِنٍ فِي دِينِهِ (او در مقام بندگی و دفاع از حق محکم و تندخو بود و سستی در دینداری از خود نشان نمی داد). (1)

و ایشان در شأن خود می فرمایند: إِنِّي لَوْ قُتِلْتُ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَ حَيْثُ ثُمَّ قُتِلْتُ وَ حَيْثُ، سَبْعِينَ مَرَّةً لَمْ أُزْجَعْ عَنِ الشُّدَّةِ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَ الْجِهَادِ لِأَعْدَاءِ اللَّهِ (به درستی که من علی (علیه السلام) اگر در راه خدا و دفاع از او کشته شده سپس زنده شوم و سپس باز کشته و دوباره زنده شوم، تا هفتاد مرتبه، از شدت و محکمی در دفاع از دین خدا و جهاد با دشمنان حضرت حق بر نمی گردم و دست بر نمی دارم). (2)

و راستی چرا شیعه مثل مولایش نباشد، و بر طریقه خاندان رسالت (علیهم السلام) در راستای تبلیغ از اعتقاداتش قدم بر ندارد؟!!

مرحوم شیخ حرّ عاملی می نویسند: وَ مِنْ تَتَبَعَ طَرِيقَهُ أَهْلَ الْبَيْتِ الْعِصْمَةِ وَ أَمْرِهِمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهْيِهِمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ جِهَادِهِمْ لِلْأَعْدَاءِ وَ مُنَاقَشَتِهِمْ لِبَيَانِ الْحَقِّ مَعَ تَيَقُّنِ الضَّرَرِ (و از بررسی سیره اهل بیت عصمت (علیهم السلام) و امرشان به معروف و نهی

ص: 105

1- - الأرشاد: ج 1، ص 173.

2- - شرح نهج البلاغه: ج 15، ص 123.

از منکر نمودنشان و جهاد با اعداء دین و مناقشه با آنان، فهمیدیم چگونه بیان حقیقت می نمودند با اینکه یقین به ضرر داشتند). (1)

و مرجع بزرگوار شیعه آیت الله العظمی سید علی سیستانی در بحث تعارض ادله می فرماید: الْمُلَاحِظُ أَنَّ كُتُبَ الْأَحَادِيثِ الَّتِي بَيَّدِنَا نَسَبَ تَمَلُّ بِكَثْرَةِ عَلَي رَوَايَاتٍ تَبَيَّنَ لَنَا فَضَائِلَ الْأَيْمَّةِ (عليهم السلام) و مَقَامَاتِهِمِ الْمَعْنَوِيَّةِ وَ كَذَلِكَ الرَّوَايَاتِ الَّتِي تَبَيَّنَ مَثَالِبَ أَعْدَائِهِمْ وَ مَطَاعِنِهِمْ وَ غَيْرَ ذَلِكَ مِنَ النُّصُوصِ الَّتِي هِيَ مِنْ أَسْسِ الْفِكْرِ الشِّيْعِيِّ الْمُخْتَصِّصَةِ بِهِمْ مَعَ اعْتِرَافِ الْعُلَمَاءِ أَنَّهَا نُقِلَتْ وَاضِحَةً بَيْنَهُ بِأَلَّا تَقِيَّةً مَعَ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِلتَّقِيَّةِ تَأْثِيرٌ لَكَانَتْ تُؤَثِّرُ هُنَا فِي عَدَمِ تَدْوِينِ أَمْثَالِ هَذِهِ الْأَحَادِيثِ فِي هَذِهِ الْمَوْضُوعَاتِ الْحَسَّاسَةِ الْمُخَالَفَةِ لِمُعْتَقَدَاتِ الْعَامَّةِ، أَلِي أَنْ يَقُولَ: أَنَّ الْأَحَادِيثَ الْمَدُونَةَ الَّتِي صَدَرَتْ تَقِيَّةً قَلِيلَةً (با ملاحظه كتب احاديثي كه در دست ما مي باشد آن كتاب ها بسيار مشتمل بر رواياتي است كه فضائل امامان شيعي (عليهم السلام) و مقامات معنويشان را ثابت مي كند و روشن مي نمايد، و همچنين مشتمل بر رواياتي است كه انحرافات و خباثت هاي اعداء و دشمنان آن خانواده را هم روشن مي سازد. و ادله اي كه آنها اساس و پايه فكر شيعه و اعتقادات مختصه به

ص: 106

آن‌هاست را هم بیان کرده، با این که علماء معترفند که آنها به صورت واضح و روشن و بدون لحاظ امر تقیّه نقل شده، با آن حالی که اگر برای تقیه نمودن تأثیری مثبت در بین بود، هر آینه در عدم تدوین امثال این احادیث در این موضوعات حسّاسه که با معتقدات مخالفین در تضادّ است، اثرگذاری خود را نشان می داد تا اینجا که می فرمایند به درستی احادیث تدوین شده در کتب مجامع حدیثی که در حال تقیه صادر شده باشد کم و انگشت شمار است). (1)

لذا شیعیان اهل البیت (علیهم السلام) بدون ملاحظه توهماتی واهی و شبهاتی مضحکه از اعتقادات ولائی برائی خود دفاع کرده و در مقام بیان عقائد حقّه خود می گوید: علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ، و شهادت می دهد که أنّ ابابکرٍ و عمر و عثمان مُخلّدون فی التّار.

لذا علامه مجلسی رحمه الله در رساله اعتقادات خویش می فرماید: و مِنْ ضَرُورِيَّاتِ دِينِ الْاِمَامِيَّةِ الْبِرَائَةِ مِنْ اَبِي بَكْرٍ و عُمر و عثمان (از ضروریات و حتمیّات دین امامی برائت جستن از ابوبکر و عمر و عثمان است). (2)

و شیخ مفید رحمه الله هم کتاب أوائل المقالات را می نویسد، تا این کتاب اصلی مورد اعتماد، و رکنی در بین ارکان اعتقادی، و جوابگوی آنچه که

ص: 107

1- - تعارض الأدله و اختلاف الحدیث: تقریرات درس آیت الله سیّدعلی سیستانی: ج 1، ص 266.

2- - الاعتقادات: ص 17.

بدان، از اعتقادات شیعی سوال می شود، باشد. به عبارت شیخ توجه فرمائید: *إِنْتَقَبَتِ الْأُمَامِيَّةُ وَ كَثِيرٌ مِنَ الزَّيْدِيَّةِ عَلَى أَنَّ الْمُتَقَدِّمِينَ عَلَى*
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) ضِدًّا لِأَلِّ فَاسِقُونَ، وَأَنَّهَمْ بِتَأْخِيرِهِمْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) عَنْ مَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) عُصَاةٌ
ظَالِمُونَ وَفِي النَّارِ يُظَلِّمُهُمْ مُخَلَّدُونَ (شيعيان امامی و بسیاری از زیدیه اتفاق نظر دارند بر این که به درستی آنان که خود را در امر خلافت بر
امیر عالم (عليه السلام) مقدم کردند گمراهانی فاسق اند، و به درستی با این تأخیر انداختن حضرتش از مقام رسول خدا (صلى الله عليه وآله) و
آله) گناهکارانی ظالم می باشند، و با این ظلمی که کردند در آتش جهنم مخلد می باشند). (1)

و بعد از چند جمله می نویسد: *والجمعيه من الزيديه فانهم تبرئوا من عثمان خاصه و زعموا انه مخلد في الجحيم بأحداثه في الدين لا*
بتقدمه على أمير المؤمنين (عليه السلام) (و عده ای از زیدیه از عثمان برائت می جویند به تنهایی و گمان دارند در آتش مخلد است به خاطر
بدعت هایی که آورد نه برای تقدّمش بر مولا علی (عليه السلام)) تا شیخ با این جملات بین شیعیان رافضی و غیرشان که ادّعی تشیع دارند
فرق گذارد.

و اما ادّعی جلب ضرر به واسطه بیان حقائق، امریست که زن بچه مرده را به خنده می آورد. چرا که دعوت به حق به تنهایی، بدون ابطال

ص: 108

باطل، امریست واهی، و متوهم این کلام را مشمول فرمایش امام باقر(علیه السلام) می نماید که فرمودند: *يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يُتَّبِعُ فِيهِمْ قَوْمٌ مُرَائُونَ يَتَّقَرُّونَ وَيَتَسَكَّبُونَ، حَدِيثًا مَدْفُوعًا، لَا يُوجِبُونَ أَمْرًا بِمَعْرُوفٍ وَلَا نَهْيًا عَنِ مُنْكَرٍ إِلَّا إِذَا أَمِنُوا الصَّرَرَ* (در آخر الزمان افرادی می آیند که توسط عدّه ای تبعیت می شوند و آراءشان مورد پسند قرار می گیرد، آنها افرادی عابد و زاهدند، بی خرد و سفیه اند، که امر به معروف را لازم نمی شمردند و نهی از منکر نمی کنند، مگر زمانی که در امان باشند و احساس خطر و ضرر ننمایند). (1)

پس در نتیجه ما از فرمایش قرآن بدست آورده که در مقام تبلیغ فقط اکتفاء به بیان حق و ادله آن نکرده و در کنار او ابطال باطل و توهین و عیب جوئی از آن هم بکنیم چرا که در قرآن اینچنین آمده که: *وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوعًا هَٰذَا الَّذِي يَذُكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ* (و کافران هنگام ملاقات تو سخت تو را به استهزاء گرفته و گویند آیا این شخص بتان را که خدایان ما هستند به اهانت و بدی یاد می کند؟ محققاً آنکه به ذکر خدا کافر هستند). (2)

ص: 109

1- - الکافی: ج 5، ص 55.

2- - انبیاء: 36.

در تفسیر این آیه شریفه شیخ الطائفه طوسی رحمه الله می فرماید: وَالْمَعْنَى أَهَذَا الَّذِي يَعِيبُ آلِهَتِكُمْ، تَقُولُ الْعَرَبُ: فُلَانٌ يَذْكُرُ فُلَانًا أَيْ يَعِيبُهُ، قَالَ عَنْتَرَهُ:

تَذْكُرُ مَهْرِيٍّ وَ مَا أَطْعَمْتُهُ *** فَيَكُونُ جِلْدَكَ مَثَلِ جِلْدِ الْأَجْرَبِ

(و معنی این قسمت آیه این است که آیا این شخص خدایان ما را عیب می کند، عرب می گوید: فلانی، فلانی را متذکر شد یعنی از او عیب گیری نمود). (1)

لذا باز تکرار نموده که اصل اساسی، تبلیغ از دین و بیان واقعیات اعتقادیه از قرآن و احادیث و سیره تاریخی است، و بر تقیّه و عناوین شبیه بدان، مقدم است، الا در صورتی که تبلیغ دین متعرض خطر برای اصل دین گردد، که در این صورت نادر، خصوصاً در زمان حاضر، ادله تقیّه بر ادله تبلیغ حکومت دارد، و الا تبلیغ دین تا به هر جایی برسد حتی ریخته شدن خون، چنانچه در سیره علماء شهید این مذهب عیان است که برای اطلاع بیشتر به کتاب شهداء الفضیله مرحوم علامه امینی رجوع نمائید، جائز است.

ص: 110

بله، اگر با تبلیغ دین، اصل دین به خطر افتد و یا منکسر و متضرر شود، تبلیغ کنار گذاشته شده و به تقیه و عناوین شبیه بدان عمل می شود ولی اگر به واسطه تقیه بی مورد و تبلیغ نکردن بدون دلیل، اصل دین به خطر افتد، علماء ابرار تصریح به حرمت تقیه دارند و حکم به وجوب تبلیغ می کنند. چرا که دین نباید فداء گردد بلکه همه چیز باید فداء دین و حفظ آن گردد پس برای نگهداری از کیان آن، باید جهاد کرد. که در اینجا منظور، تسری حکم جهاد است به جهاد با زبان، و تسری احکام متعلق به جهاد، به جهاد با زبان، و امر به معروف و نهی از منکر. چنانچه نماز میت را تحت عنوان نماز می آورند که در اینجا تمامی احکام نماز مثل ستر عورت و تکلم به غیر نماز نمودن و نخندیدن و مباحات لباس و غیر آن، به نماز میت هم سرایت کرده و باید رعایت نمود و اگر چه دلیل و نصّ خاصّی بر آن نداشته باشیم، چه به حکم وجوب یا حکم استحباب قائل شویم، ولیکن به هر حال جامع حکمی در اینجا موجود است. و مسأله تبلیغ هم بدین ترتیب می باشد که جامع حکمی او با جهاد، تحمّل ضرر و مشقّت و اذیت ها می باشد لذا جهاد نامیده شده است. که بدین حکم، آیات و روایات، ما را مطلع نموده آنجا که در قرآن فرمود: **يَا بَنِيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلٰى مَا أَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ** (ای فرزند عزیزم

نماز بپا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن و هر آزاری ببینی صبر پیشه کن، که این نشانه ای از عزم ثابت در امور، لازم عالم است).
[\(1\)](#)

که این آیه شریفه در تفسیر امیرالمؤمنین (علیه السلام) بدین گونه آمده: بِالصَّبْرِ عَلَى الْمَشَقَّةِ وَالْأَذَى مِنَ النَّاسِ فِي الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ
عَنِ الْمُنْكَرِ (صبر نمودن بر سختی ها و مشکلات و اذیت های مردمی در مقابل امر به معروف و نهی از منکر نمودن). [\(2\)](#)

که مرحوم شیخ طوسی رحمه الله در مقام استنباط از او می فرماید: عَلَىٰ وَجُوبِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَإِنْ كَانَ فِيهِ بَعْضُ
الْمَشَقَّةِ (که وجوب امر به معروف و نهی از منکر را از آن استفاده نموده و اگر چه در راستای آن بعضی از مشقت ها بار آید). [\(3\)](#)

و بلکه قطب راوندی رحمه الله بعد از تفسیر قول خداوند که فرموده: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ، الْآيَةَ (بعضی مردمانند
که از جان خود در راه رضای خدا درگذرند). [\(4\)](#)

ص: 112

1- - لقمان: 17.

2- - تفسیر نور الثقلین: ج 4، ص 207.

3- - التبیان: ج 8، ص 279.

4- - بقره: 207.

به روایت أميرالمؤمنين (عليه السلام) که حضرتشان می فرمایند: هو الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر (آن در گذشتن از جان خود در راه خدا امر به معروف و نهی از منکر است)، می گوید و مطلب را واضح تر می کند که: يَسْتَرِي نَفْسَهَا يَبِيعُهَا، أَيْ يَبْذُلُهَا فِي الْجِهَادِ وَيَأْمُرُ وَيَنْهَى حَتَّى يُقْتَلَ (شراء نفس، ببيع آن است، یعنی بذل و بخشش در راه خدا و امر و نهی کردن تا کشته شود). (1)

و تنزل بخشیدن بدین حکم، برای محدود نمودن مقدار ضرری که در امر تبلیغ است، می تواند صحیح باشد، ولیکن در زمانی که حکم، اطلاق نداشته باشد. و باید گفت که تبلیغ متشعب به بیش از یک موضوع می شود، که هر موضوعی حکم خاص دارد. پس تقیید بخشیدن به جواز تعرض ضرر اینست که گفته شود، ضرری متعارف باشد، از قبیل عناد و معارضات و مشاکل زیاد، و جواز تعرض به خطر قتل را منحصر کنیم در وجود دین یا عدم وجود آن، که این تقیید و حصر، محصول غفلی است از آن تشعب و چند پاره شدن موضوع تبلیغ.

چرا که در اینجا فروض متعدده ای در بحث تبلیغ است، که در بعضی فروض حتی ضرر را به هر حدی که باشد، یا واجب و یا مستحب می گرداند. مثلاً وجود

ص: 113

دین و یا عدمش و یا فرض عدم حاکمیت لاضرر بر آن، و اعزاز دین و تقویت بخشیدن و وحدت امت بر حق و دفع باطل و اماته بدعت های ظاهر شده و احیاء سنن مهجور، و دفاع از مظلومین و مطالبات در راستای حرّیت بخشیدن به امت و حقوق اسلامی و دیگر عناوین، همان فروضی است که مورد تأمل است. مساوی است که آن ضرر حاصل از تبلیغ، بر شخص مبلّغ واقع شود یا بر غیر او. البته چنان که گفتیم این حکم مادامی برپاست که ضرر، مستهلک در مصلحت تبلیغی باشد و الاّ تبلیغ در فرض موجود تعطیل می گردد.

حضرت آیت الله العظمی سید محمد صادق روحانی در مبحث، شرطیت عدم ضرر در انکار باطل و دعوت به حقّ می فرماید: إِنَّ حَدِيثَ لَا ضَرَرَ إِيَّاهُ مِنْ الْأَحْكَامِ الْأَجْتِمَاعِيَّةِ إِلَّا مِمَّهِ فَلَا مَحَالَةَ يَكُونُ الْمَلْحُوظُ فِيهِ عَامَهُ الْمُسْلِمِينَ فَإِنْ كَانَ حُكْمٌ ضَرَرِيًّا بِلِحَاطِ التَّوَعُّعِ يَكُونُ مُرْتَفَعًا، وَأَمَّا إِذَا كَانَ حُكْمٌ نَافِعًا لِلْأُمَّةِ إِلَّا مِمَّهِ وَضَرَرِيًّا عَلَى شَخْصٍ وَاحِدٍ فَلَا يَرْتَفِعُ بِالْحَدِيثِ، فَإِنَّ الْفَرْدَ مُسْتَهْلِكٌ فِي الْمُجْتَمَعِ وَلَا يُلَاحَظُ ضَرَرُهُ فِي مُقَابِلِ نَفْعِ الْمُجْتَمَعِ، وَلِذَلِكَ أَوْجَبَ اللَّهُ الْجِهَادَ وَالْحُمْسَ وَالزَّكَاةَ، وَلَا سَبِيلَ إِلَى الْقَوْلِ بِأَنَّ هَذِهِ الْأَحْكَامَ ضَرَرِيَّةً، فَإِنَّهُ لَا يُطْلَقُ الضَّرَرُ عَلَى شَيْءٍ يَتَرْتَّبُ عَلَيْهِ مَنَافِعٌ مُهِمَّةٌ فَهَلْ يَتَوَهَّمُ أَحَدٌ أَنْ مَنْ يَصَدِّقُ مَالًا قَلِيلًا لِتَحْصِيلِ مَنَافِعٍ مُهِمَّةٍ، أَنْ يُقَالَ: إِنَّهُ تَضَرَّرَ فِي هَذِهِ

المُعَامَلَهُ؟ وَقَدْ مَرَّ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ يُوجِبَانِ سَوْقَ الْمُجْتَمَعِ إِلَى الصَّلَاحِ وَالْعِزَّةِ وَالْقِيَامِ بِهَذِهِ الْفَرِيضَةِ يَلُوحُ لِلْأُمَّةِ آيَاتُ السَّعَادَةِ وَيَذَوُقُونَ حَلَاوَةَ النَّعْمِ، وَعَلَى الْجُمْلَةِ فَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ حِفَاطٌ لِلْوَحْدَةِ وَسِيَاحٌ دُونَ الْفُرْقَةِ، وَالْوَحْدَةُ مَعْقَدُ الْعِزَّةِ وَالْقُوَّةِ وَالْعِزَّةُ يَعْتَزُّ الْحَقُّ فَيَعْلُو فِي الْعَالَمِينَ وَالْقُوَّةُ يَحْفَظُ هُوَ وَأَهْلُهُ مِنَ هَجَمَاتِ الْمُؤَاثِبِينَ وَبِهِمَا يَسْتَقَرُّ أَمْرُ الْخَيْرِ وَالْمَعْرُوفِ وَيَمْتَنِعُ إِفْسَاءُ الشَّرِّ وَالْمُنْكَرِ فِيهِمْ وَبِدَيْهِمْ أَنَّ الضَّرَرَ الْمُتَوَجَّهَ إِلَى شَخْصٍ وَاحِدٍ فِي الْمَقَامِ لَا يُعَدُّ ضَرراً عَلَى الْأُمَّةِ فِي مُقَابِلِ هَذِهِ الْمَصْلَحَةِ الْعَظِيمَةِ، أَضْفَ إِلَيْهِ كَوْنُ الْمَأْمُورِ وَالْمَنْهَى غَالِباً مِنَ الْأَشْدِّ رَاراً، فَبِالطَّبَعِ يَكُونُ الْأَمْرُ وَالنَّهْيُ مُوجِباً لِضَرَرٍ أَوْ حَرَجٍ أَوْ مَشَقَّةٍ فِي غَالِبِ الْمَوَارِدِ، إِلَى أَنْ يَقُولَ: وَيَسْتَنْتِجُ مِمَّا حَقَّقْنَاهُ فِي هَذَا الشَّرْطِ مَسَائِلَ نَشِيرُ إِلَى طَرَفِ مِنْهَا:

1- لَا يُعْتَبَرُ الْأَمْرُ مِنَ الضَّرَرِ فِي وُجُوبِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فِي مَا يَرْجِعُ إِلَى الْمُجْتَمَعِ الْإِسْلَامِيِّ، وَحِفْظِ أَحْكَامِ اللَّهِ تَعَالَى مِنَ التَّغْيِيرِ وَالتَّبْدِيلِ وَالتُّظْلِمِ بِالْمُسْتَلْمِينَ، وَالتَّعَدَّى عَلَى حُقُوقِهِمْ وَسَلْبِ الْحُرِّيَّةِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ مَا شَاكَلَ، بَلْ هُمَا وَاجِبَانِ إِذَنْ بَلَغَ مَا بَلَغَ، وَعَمَلُ الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَالْأئِمَّةِ الْمَعْصُومِينَ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) وَأَوْلِيَاءِ اللَّهِ الْمُقْرَبِينَ كَأَبِي ذَرٍّ مَعَ مَا أَصَابَهُمْ مِنَ الْمَكَارِهِ وَهَلَاكِهِ النَّفْسِ أَقْوَى شَاهِدٍ عَلَيْهِ، نَعَمْ إِذَا فَرَضْنَا أَنَّهُ فِي

موردِ خُاصِّ وَقَعِ التَّرَاحُمِ بَيْنَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ الْمُوجِبِينَ لِهَلَاكِهِ نَفْسٍ مَعَ بَقَاءِ ذَلِكَ الشَّخْصِ وَقِيَامِهِ بِهِذِهِ الْفَرِيضَةِ فِي مَا هُوَ أَهَمُّ مِنْهُ، فَلِلْفَقِيهِ مُرَاعَاةُ الْأَهَمِّ فَالْأَهَمُّ.

2- لَا يُعْتَبَرُ الْأَمْنُ مِنَ الضَّرَرِ فِي وُجُوبِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فِي مَا يَرْجِعُ إِلَى شَخْصٍ أَوْ أَشْخَاصٍ غَيْرِ مُاسِئِينَ بِالْمُجْتَمَعِ وَ لَا مُوجِبِينَ لِتَغْيِيرِ الْحُكْمِ الشَّرْعِيِّ إِلَّا إِذَا كَانَ الضَّرَرُ هَلَاكَةَ النَّفْسِ أَوْ وَقَعِ التَّرَاحُمُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَا هُوَ أَهَمُّ مِنْهُ.

3- إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعَةُ فَعَلَى الْعَالِمِ أَنْ يُظْهَرَ عِلْمُهُ بِإِشْتِرَاطِ الْأَمْنِ مِنَ الضَّرَرِ بَلَّغَ مَا بَلَغَ

(به درستی که حدیث لا ضرر، همانا از احکام اجتماعی اسلامی است که باید در آن عموم مسلمین لحاظ شود، پس اگر حکمی ضرری بود و ضرر می رساند به عموم، آن حکم به حدیث لا ضرر مرتفع می گردد، اما اگر آن حکم نافع به امت اسلامی بود و برای شخصی به تنهایی باعث ضرر می شد، به حدیث لا ضرر مرتفع نخواهد گشت، چرا که یک فرد در جامعه انسانی که اقلیت را تشکیل می دهند وارد گشته و در بین آنها دیده می شود، و ضرر او در مقابل نفعی که جامعه می برند اصلاً لحاظ نمی شود،

به خاطر همین خداوند جهاد و خمس و زکات را واجب اعلام نموده، و نمی شود گفت که این احکام سبب ضرر می شوند چرا که عنوان ضرر بر چیزی که منافع مهمّه ای را در بر دارد اطلاق نمی گردد، پس آیا کسی توهم این را می کند که شخصی که مال کمی را خرج می کند تا منفعی مهم به دست آورد، به او گفته شود او در این معامله ضرر کرده است؟ و به تحقیق گذشت که امر به معروف و نهی از منکر جامعه را به راستی و عزّت سوق داده و به واسطه اقدام بدان، امتی نشانه های سعادت را خواهند دید، و شیرینی نعمت ها را خواهند چشید و به هر حال امر به معروف و نهی از منکر وحدت حقیقی جامعه ای را از تفرقه حفظ می کند، و حصار و دیواری است از فرقه فرقه شدن امتی. در حالی که اتحاد و یگانگی مردم، عزّت و قوّت آنها است. و با عزّت امتی، حقّ عزّت گرفته، و در دو عالم بالا و برتر قرار می گیرد، و با قوت و قدرت، حقّ و اهلش، از هجمه غاصبین محافظت گشته، و امر خیر و معروف و خوبی به آن دو استقرار می گیرند، و از انتشار شرّ و منکر و بدی در مردم امتناع می ورزند. و این مطلب بدیهی و واضح و روشن است که ضرری که در این جا به یک شخص متوجّه می گردد، در مقابل مصلحت عظیمه یک امت، اصلاً به حساب نمی آید. و به این مطلب این مطلب را اضافه کن که، آدمی که مورد امر و نهی قرار می گیرد، غالباً از اشرار و بدان به حساب می آید، پس طبیعتاً امر و نهی به او، موجب ضرر

یا حرجی یا مشقّتی در غالب موارد، می شود تا جایی که ایشان می فرمایند: و از آنچه تحقیقاً در این شرط بیان شد مسائلی نتیجه گرفته می شود، که به بعضی اشاره می کنیم:

1- امنیت از ضرر، در وجوب امر به معروف و نهی از منکر، در آنچه به امت اسلامی بر می گردد، و در حفظ احکام الهی، از تغییر و تبدیل، و ظلم به مسلمین و تعدّی و دست درازی بر حقوق و گرفتن آزادی از آنها، و آنچه که شبیه این عناوین است، معتبر نمی باشد، بلکه امر به معروف و نهی از منکر در این هنگام واجب می باشد به هر حدّی هم که برسد.

و عملکرد انبیاء(علیهم السلام) و امامان معصوم(علیهم السلام) و اولیاء الهی و مقربین به درگاه حقّ مثل ابوذر، با آن همه اذیت ها و مکارهی که دیدند و در آخر امر هلاکت نفوسشان را در بر داشت، قویترین شاهد بر این مدّعی است.

بله زمانی که فرض کنیم، در مورد خاصی، تراحم بین امر به معروف و نهی از منکری که موجب هلاکت نفس می شوند، و بین بقاء آن شخص و قیام او به این واجب الهی در امورات مهمتر، صورت گرفت، پس شخص فقیه باید مراعات امر مهمتر را از امر مهمّ بنماید.

2- در وجوب امر به معروف و نهی از منکر، معتبر دانستن امنیت از ضروری که به شخصی یا اشخاصی می رسد که داخل در امت مسلمانان نیستند و باعث تغییر حکم شرعی هم نمی توانند بشوند، معتبر نمی باشد، الاّ موردی که ضرر در هلاکت نفس باشد یا بین او و بین امری مهمتر از او، تزامم شود، که باید، اعتبار را لحاظ نمود.

3- زمانی که بدعت ظاهر شد، پس بر عالم است که علم خود را ظاهر نماید بدون اشتراط امنیت از ضرر، به هر حدی که باشد. (1)

از این فرمایشات متین علمی، مرجعی فقیه و اسطوره ای عظیم، برداشت شد، موهون بودن دعوی تقیید و جوب تبلیغ، و امر و نهی، به عدم ضرر مطلقاً، الاّ ضروری که کم و قلیل باشد.

و آهن از این ادّعا، ادّعی اجماع بر این تقیید است. و اینکه تکیه گاه خود را در این ادّعا به کلام صاحب جواهر رحمه الله قرار دهند. چرا که بعد از تتبع علمی، اقوال علمائی را خواهی دید که خلاف این ادّعی اجماع را بیان نموده اند.

مرحوم آیت الله العظمی سید تقی قمی در مبانی منهاج بر کلام صاحب جواهر ردّیه ای زده اند که حجّیت این اجماع را نفی نموده که این اجماع، به

ص: 119

عبارت اصولی فقهی، محتمل المدرک است و کاشف از قول معصوم و حکم ایشان نمی باشد. و علاوه بر اینکه روایات این باب هم ضعیف است. تا اینکه می فرماید: **فَلَا دَلِيلَ عَلَى كَوْنِ الضَّرَرِ مُقْتَضِيًا لِإِزْتِمَاعِ الْوَجُوبِ بَلْ يُسْتَفَادُ مِنْ بَعْضِ النُّصُوصِ ضِدَّهُ**

(پس دلیلی براینکه ضرر، مقتضی و خواهان مرتفع شدن حکم و جوب تبلیغ بشود نداریم، بلکه از بعضی روایات ضد این مطلب استفاده می شود). (1)

و یا کلام مرجع کبیر آیت الله العظمی سید محمد صادق روحانی که در مقام رد کلام صاحب جواهر می فرماید: **و هَذِهِ الْوُجُوهُ كُلُّهَا بَيْنَهُ الضَّعْفُ (و این وجوه تماماً ضعفش روشن می باشد) آگاهی بر ضعف سند، طائفه روایاتی که عدم ضرر را شرط دانسته، و در مقابل طائفه ای که تعرض به ضرر را در امر تبلیغ مباح می داند، و او را اصح و اکثر می پندارند، می دهند، چرا که می فرماید: فَلَا إِشْكَالَ فِي تَقْدِيمِ الطَّائِفَةِ الْأُولَى لِلْأَصَحِّ حَيْثُ وَالْأَكْثَرِيَّةِ وَالْمُؤَافِقَةِ لِلْكِتَابِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْمُرْجَّحَاتِ، فَلَا تُظْهَرُ عَدَمُ أَعْتِبَارِ الْأَمْنِ مِنَ الضَّرَرِ إِلَّا فِي الْقِسْمِ الْفَرْدِيِّ مِنْهُمَا، مَعَ كَوْنِ الضَّرَرِ مِنْ قِبَلِ هَلَاكِهِ النَّفْسِ (پس اشکالی در مقدم بودن روایات طائفه**

ص: 120

اول نمی باشد. چرا که هم، اصح و هم از حیث عدد بیشتر می باشند و با قرآن و دیگر مرجحات موافق هستند. پس اظهر معتبر نبودن امنیت از ضرر است، الا در قسم فردی از آن دو یا اینکه ضررش از قبیل هلاکت نفس باشد). (1)

که منظور از قسم فردی آن است که در مسأله دوم کتابشان متذکر شده اند که نهی نمودن شخصی، که مقیم بر منکر است، در آن امنیت از ضرر که هلاکت نفس امر باشد را، منظور داشته اما امر و نهی اشخاصی که در مسأله اول و سوم می باشند، در آنها اعتبار ضرر، منفی است. به هر حدی هم که برسد. حتی اگر خون جاری شود. و آنچه ما در صدد اثبات آن هستیم، از این قبیل است.

و بیانات مرحوم آیت الله العظمی سید محمد شیرازی، بعد از اینکه وجوب امر به معروف و نهی از منکر را حتی با حالت ضرر به اعمال انبیاء و ائمه (علیهم السلام) و اصحابی که در راه امر و نهی به انواع قتل و زندان و اذیت ها دچار شدند، تأیید می فرمایند و تقیید جواز تبلیغ را به عدم ضرر رد می فرمایند: می گویند: *إِدْلَهُ لِأَضْرَرٍ وَلَا حَرَجَ لِأَنَّ تَشْمَلَ الْمَقَامَ، لِأَنَّ الْأَمْرَ وَالنَّهْيَ كَالْجِهَادِ وَالزَّكَاةِ صَرَرِيَانِ، وَقَدْ تَقَرَّرَ فِي الْأَصُولِ أَنَّ مَا*

ص: 121

كَانَ ضَرَرِيًّا بِنَفْسِهِ يَرِدُ عَلَىٰ أُدْلِهِ لِأَنَّ ضَرَرَ، وَالرَّوَايَاتِ الْخَاصَّةَ بَعْدَ تَعَازُضِهَا بِالرَّوَايَاتِ الْخَاصَّةِ هُنَا تَتَسَاقَطَانِ، فَالْمَرْجِعُ عُمُومَاتِ الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ، أَوْ نَقُولُ بَتَّرْجِيحِ أُدْلِهِ الْقَوْلِ الثَّانِي، حَيْثُ يَعْضُدُهَا الْعَمَلُ، فَإِنَّ عَمَلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ الْأَنْمَةِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)، مُبَيَّنٌّ لِأَقْوَالِهِمْ فَالْإِلَّا زَمَ رَدُّ عِلْمٍ مَا يَقُولُ بَعْدَ الْوُجُوبِ إِلَىٰ أَهْلِهِ (ادله لا ضرر و لا حرج این مقام تبلیغی را شامل نمی شود، چرا که امر و نهی به درستی مثل جهاد و زکات، ضرری هستند، و به تحقیق در علم اصول ثابت گشته آنچه که نفساً و ذاتاً ضرری باشد بر ادله لا ضرر ورود پیدا می کند، و روایات خاصه هم بعد از تعارضشان با روایات خاصه در اینجا و در این مبحث، تساقط هر دو طائفه را به ثمر می آورد، که در اینجا محل رجوع به عمومات امر و نهی است یا ترجیح ادله قول و نظر دوم که همان وجوب امر و نهی باشد با وجود ضرر. چرا که عمل و سیره هم او را تقویت کرده. پس به درستی عمل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امامان هدایت (علیهم السلام) خود روشنگر اقوال این بزرگواران می باشد. پس آنچه که لازم می آید در این بحث، رد و برگشت، علم آنکه می گوید تبلیغ واجب نیست چرا که ضرر وجود دارد، به اهل خودش می باشد). (1)

ص: 122

و با اینکه این بزرگوار، و جوب تبلیغ را با ضرر کم و یسیر، مطلقاً واجب دانستند، و با ضرر زیاد، زمانی که کیان اسلام در خطر باشد واجب شمردند، الا اینکه از نظر خود برگشته و تبلیغ را که اگر به قصد اتمام حجّت و نشر دین باشد از مبحث و شروط امر به معروف و نهی از منکر خارج نموده، به خروج تخصّصی، و آنرا در هر صورتی واجب دانسته و فرموده:

فَرَّقَ بَيْنَ مَبْحَثِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَبَيْنَ مَبْحَثِ إِتْمَامِ الْحُجَّةِ فَالْفَرْقُ بَيْنَ الْمَبْحَثَيْنِ، أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ مَشْرُوطٌ بِالشُّرُوطِ الْمُقَرَّرَةِ الَّتِي تَقَدَّمَتِ الْإِشَارَةُ إِلَيْهَا، بَيْنَمَا أَنَّ إِتْمَامَ الْحُجَّةِ لَا يُشْتَرَطُ بِكُلِّ تِلْكَ الشُّرُوطِ، بَلِ اللَّازِمُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَرُّوا عَلَى كَظْمِ ظَالِمٍ وَلَا سَدِّ غَيْبِ مَظْلُومٍ، وَأَنْ يَنْشُرُوا الدِّينَ حَتَّى يُنْطَبِقَ قَوْلُهُ سَبْحَانَهُ: قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ، إِذْ بِدُونِ ذَلِكَ لَا يَتِمُّ الْأَحْتِجَاجُ وَهَذَا هُوَ سِرُّ وَجُوبِ التَّبْلِيغِ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) مَهْمَا كُتِفَ الْأَمْرُ، إِذْ إِتْمَامُ الْحُجَّةِ لَا ذَلِيلَ عَلَى أَنَّهُ مَشْرُوطٌ بِشُرُوطِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ بَلِ ذَلِيلُ الْأَسْوَةِ وَإِطْلَاقَاتِ الْأَدْلَى يَدُلُّانِ عَلَى عَدَمِ الْأَشْتِرَاطِ، وَذَلِكَ مُقَدَّمٌ عَلَى الْأَصْلِ كَمَا لَا يُخْفَى (در اینجا بین دو مبحث امر به معروف و نهی از منکر و مبحث اتمام حجّت فرق می باشد، پس فرق این چنین است که به درستی امر به معروف و نهی از منکر مشروط به شروطی است که به آنها در قبل اشاره شد در حالی که به درستی اتمام

حجّت به تمامی آن شروط، مشروط نشده، بلکه بر علماء لازم است که بر ظلم ظالم و انتشار آن و چپاول او، و تهی دستی و فقر و بیچارگی مظلوم، آرام نگیرند و دین الهی را نشر داده تا فرمایش حقّ منطبق گردد که فرمود: بگو برای خدا حجّت بالغه است(1)، چرا که بدون آن، احتجاج بر علیه آنان تمام نمی شود. و اینست سرّ وجوب تبلیغ بر گردن انبیاء(علیهم السلام)، در هر حال و هر شرائطی. چرا که اتمام حجّت، دلیلی بر مشروط بودنش، به شروط امر به معروف، وجود ندارد، بلکه دلیل اسوه بودن سیره انبیاء و ائمه(علیهم السلام) و اطلاعات روایات و ادّله می باشد که دلالت بر عدم مشروطیت آن شروط می کند. و این گستردگی بر اصل امر و نهی مقدّم است. چنانچه بر کسی مخفی نمی باشد(2).

به هر حال با کلام این اعلام، موافق باشیم یا نباشیم، و یا کلام دیگران را، چون شیخ حرّ عاملی رحمه الله که فرمود: *أَنَّ مَعَ الْخَوْفِ مِنَ الضَّرَرِ يَسْقُطُ الْوُجُوبُ دُونَ أَصْلِ الْمَشْرُوعِيَّةِ وَالْإِسْتِحْبَابِ وَ كَذَا يُفْهَمُ مِنْ جَمَلِهِ أَحَادِيثُ الْجِهَادِ* (به درستی امر و نهی با حالت خوف و ترس از ضرر، از وجوب ساقط شده، اما مشروع بودن آن و استحبابش باقی است و اینچنین از جمله

ص: 124

1- - انعام: 149.

2- - الفقه: ج 48، ص 205.

احادیث جهاد فهمیده می شود(1)، پسندیدیم و مقدم بداریم، اما به هر حال باید بین ادله را جمع نمود تا یا نظریه اول و یا نظریه دوم را استخراج نمود. به هر حال اگر ادعای اجماع در اینجا بشود مطرود است علاوه بر این که منظور از عبارت اجماع صاحب جواهر یعنی نفی الخلاف که یا به علت عدم التفات به مسأله یا عدم تحقیق، خلافی در بین علماء صورت نگرفته. ولی اگر اجماع را بر این معنی حمل کنیم که یعنی همگی ملتفت بر مسأله ای شده اند و یک نظریه داشته اند، که خلاف این فرض ثابت شد و بیان گردید.

پس جلب توجه ضرر و در بعضی احيان کشته شدن و زندانی شدن و امثال این نوع بلايا، در مقام امر و نهی و دعوت به سوی حق، امریست طبیعی، که با توجه به سیره تاریخی، معلوم همگان می گردد. ولی آن مشکلات سبب تعطیلی دعوت به حق و تبلیغ از آن نمی تواند بشود. و بالتیجه عدّه ای که گمراهند و اهل باطل می باشند از شنیدن حق مشمئز شده و در صدد مقابله برآیند لذا امام باقر(علیه السلام) در این باره تکلیف همگان را روشن نموده زمانی که فرمودند: إِنَّ حَدِيثَنَا هَذَا تَشْمِئُ مِنْهُ قُلُوبُ الرِّجَالِ، فَمَنْ أَقْرَبَهُ فَزِيدُوهُ وَمَنْ أَنْكَرَ فَذَرُوهُ إِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ تَكُونَ فِتْنَةً يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ بَطَّانَةٍ وَوَلِيَّجَهٍ حَتَّى يَسْقُطَ فِيهَا مَنْ كَانَ يَشُقُّ الشَّعْرَ بِشَعْرَتَيْنِ حَتَّى لَا يُبْقِيَ إِلَّا نَحْنُ وَ

ص: 125

شِيعَتُنَا (به راستی که حدیث ما اهل بیت (علیهم السلام) و امر امامت‌مان قلوب مردمان را به هم ریخته و آنها بدشان می آید، پس هر آنکه اقرار نمود و قبول کرد معارف بیشتری بدو آموزید، و هر آن که در مقام انکار برآمد ره‌ایش کنید، که شأن چنین است باید امتحانی بپا شود تا در آن هر مخفی کننده واقعی درونی، ساقط شود و خود را رسوا کند، و هر آن کس که دوست همدمی است و واقعی ندارد از اعتبار افتد، و تا ساقط گردد هر آن که موئی به دو نیم کند تا باقی نماند در این میان مگر ما و شیعیان خُلصمان). (1)

آری حق باید ظاهر شود تا منافقین و دورویان، خودنمایی کرده و طیب از خبیث جدا گردد. و الا همگی دعوی بر حق بودن را جار می زنند. باید شیعه عقیده خود را بگوید، چنانچه صاحب المفاخر علامه متکلم مولی محمد طاهر قمی رحمه الله فرمود که: *مِمَّا يَدُلُّ عَلَى إِمَامَةِ أئِمَّتِنَا الْأَثْنِي عَشْرَ أَنَّ عَائِشَةَ كَافِرَةٌ مَسْتَحَقَّةٌ لِلنَّارِ* (از دلائلی که امامت دوازده امام شیعه را ثابت می نماید این است که بگوئی و اعتقاد داشته باشی که عائشه شخصی کافر و مستحق آتش جهنم است) (2)، تا هر آن کس ارادتی دارد به آن خبیثه

ص: 126

1- - بحار الأنوار: ج 2، ص 193.

2- - الأربعين: ص 615.

ملعونہ لعنہا اللہ، خود را نشان دهد و داد دفاع از او را برآورد، تا از شیعیان اثنی عشری جدا گردد و تکلیفش معلوم گردد.

بیان حقّ به اندازه عقول مردم

حال اگر بگویی که باید با مردم به اندازه فهم و درکشان سخن گفته شود، که این لازمهٔ عدم بیان تمام حقائق می باشد و الاً بعضی دل به سخن نداده و بر طریقه انحراف باقی می مانند، چرا که درکشان پایین است. مگر به این احادیث

توجّه ننموده ای که می فرماید: **إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمَرْنَا أَنْ نَكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ** (به درستی ما انبیاء(علیهم السلام) مأمور به تکلم و هدایت مردم شده ایم به اندازه درک و فهمشان). (1) و یا حدیث دیگر که می فرماید: **لَا تُحَدِّثُوا بِالْحِكْمَةِ الْجُهْلَالَ فَتُظْلِمُوها، وَلَا تَمْنَعُوها أَهْلَهَا فَتُظْلِمُوهم** (حکمت را برای مردم جاهل بیان نکنید چرا که به آنها ظلم می کنید، و اهل حکمت را از آن منع ننمائید چرا که با عدم بیان حکمت برای آنها به ایشان ظلم می نمائید). (2)

در جواب عرضه می داریم که حدیث اول ناظر بر سبک بیان حقّ است که همگان بتوانند از آن استفاده کرده و هر کس در هر حدّ فهم و شعور

ص: 127

1-- الکافی: ج 1، ص 23.

2-- مَنْ لَا يُحْضِرُهُ الْفَقِيه: ج 4، ص 400.

می باشد آنرا بفهمد، نه آنکه اصلاً بعضی موارد برای مردم از حق و حقیقت گفته نشود. باید تمامی اطراف دستورات دینی و اعتقادات برای همگان بیان شود، ولی در بیانی که با عقول همگان الفت داشته باشد، چرا که در صدر حدیث اول آمده: مَا كَلَّمَ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) الْعِبَادَ بِكُنْهٍ عَقْلَهُ قَطُّ (رسول خدا (صلى الله عليه و آله) هیچ گاه با مردم به کنه و تمامی عقل و شعور وجود مقدس خویش سخن نمی گفتند) بلکه به اندازه شعور مردمی با آنها صحبت می نمودند، لذا گاهاً مطالبی را برای خواص از اصحاب بیان می داشتند که بدان سبک برای مردم عادی نمی فرمودند. الا مواردی خاص، که دیگر آنها از اسرار اهل بیت (علیهم السلام) به حساب می آمد. ولی اصول اعتقادی و چارچوب دین را برای همگان به روشنی بیان می فرمودند.

و اما حدیث دوم ناظر بر این است که، حکمت که یعنی وضع شیء در موضع خود است را با جاهل مگو، چرا که آنرا نقض کرده و به طرفی اندازد و حرامش کند. چرا که او اهل حکمت نیست، ولی با اهلش، حکمت را بگو که او اهل فهم و درک است.

و به راستی کجای این دو حدیث ناظر بر عدم بیان حق ولایت و برائت از کفر و زندقه می باشد؟ که اگر می بود پس چرا رسولان الهی و اوصیانشان رعایت ننموده و مردم را دعوت به ولایت و برائت می نمودند؟!

چرا که امر ولایت و برائت مثل سایر عقائد دینی است، که رفتن به جهنّم و بهشت بدان متوقّف است، بلکه دعوت بدانها مطابق با حکمت است.

مثال:

1- به آیات سوره بقره نگاه کنید، که بعضی ها به خاطر بیان یک شبهه چگونه مورد خطاب الهی قرار می گیرند، چرا که می گویند: *إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا*، ولی با عنوان هایی مثل جنگ با خدا و تکفیر و تحقیر و تأثیم و وعید به آتش جهنّم روبرو می شوند، چرا که در مقام ردّ بر اوامر الهی برآمدند، و اگر چه شبهه ای را فقط بیان کرده اند. قرآن هم در مقام تفصیل ردّ شبهه آنها برنیامده و فقط فرق بین ربا را با بیع بیان کرده تا به قدر عقول مردم صحبت کرده باشد. و این سرّی را بیان می کند که مخاطبۀ به اندازه عقول مردم، دلیل نمی شود که با آنها به تندی و تهدید سخن نگوئی. آری به قدر عقولشان سخن گوی ولی در مقام توییح و ادبشان هم برآی، چنانچه قرآن در آیات 275 تا 279 سوره بقره با آنها سخن گفته است. و چنانچه جدال به وجه احسن هم، مقتضی تخفیف در کلام و سخن نمی باشد چرا که این نوع از بیان عین حکمت است.

ص: 129

2- در قضیه حضرت سلیمان(علیه السلام) و مقابله او با بلقیس که در آیات 36 تا 37 سوره نمل مشاهده می کنید، که حضرتشان در دعوت بلقیس به دین الهی و اسلام آوردن او، و در مقام ردّ نمودن هدیه بلقیس، با تندى و خطاب حادّ سخن گفت و تهدید به حرب و وعید به اذلال و صغار آنها نمود. با این که آن زن پادشاهی بود و لشکری را در اختیار داشت. وقتی که او امر نبی خدا را عصیان کرد حضرت سلیمان(علیه السلام) با خطاب تند با او سخن گفته و فرموده: **الَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَاَتُونِي مُسْلِمِينَ**، که اگر با زبانی نرم با بلقیس سخن می گفت هدایت او تضمین شده نبود، ولی خطاب تند، طرف مقابل را مضطرب نموده و خود را مخیر بین آتش و بهشت دیده و در آخر الأمر به هدایت گرویده و تسلیم شده و گویای این کلمات گردید: **رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَاَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** (بار الها سخت به خویش ستم کردم و اینک با سلیمان تسلیم امر پروردگار عالمیان گردیدم).⁽¹⁾

3- در سوره طه آیه 43 تا 44 را که می نگرید، موسی و هارون(علیهما السلام) به رفتن نزد فرعون مأمور شدند، و اینکه با کلامی نرم، او را هدایت

ص: 130

کنند تا از انحراف دست بکشد. ولی حضرت موسی (علیه السلام) با خشونت با او برخورد کرد و فرمود: **وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا** (و ای فرعون من تو را شخصی جاهل و لائق هلاک می پندارم). (1)

این سبک سخن حضرت موسی (علیه السلام) عین حکمت است، چرا که سخن نرم و آرام، در حال شروع به دعوت به حق لازم است، اما اگر طرف مقابل تکبر ورزد و انکار کند، دیگر سخن نرم و خوش زبانی اثری ندارد، و فرعون علی رغم دلائل حضرت باز انکار کرد. خداوند می فرماید: **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَىٰ** (و ما به فرعون همه آیات خود را نمودیم و او همه را تکذیب کرد و از آن روی گردانید)، (2) و گفت: **إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا** (ای موسی من تو را ساحر و سحرآموز می دانم). (3)

و ما در مبحث لعن و سب و شتم همین کتاب انشاءالله، موارد متعددی را در امر به بیان تند و کلامی داغ در مقابل منحرفین از حق و حقیقت، بیان خواهیم نمود.

ص: 131

1- - اسراء: 102.

2- - طه: 56.

3- - اسراء: 101.

حال به این روایت عنایتی بفرمائید، که امیر عالم علی (علیه السلام) چگونه یکی از شیعیان خاص خود را مورد عتاب قرار می دهد، چرا که همین عملکرد مولا مطابق با حکمت است. یکی از خواص حضرت از ترس مقاتله و مجروح شدن گریه کرد، لذا توبیخ شد. حضرت امیر (علیه السلام) حسب روایت با عده ای از شیعیان خود در خانه بودند و فرمودند: **إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ سَيَظْهَرُونَ عَلَيْكُمْ فَيَقْطَعُونَ أَيْدِيَكُمْ وَيَسْمَلُونَ أَعْيُنَكُمْ، فَقَالَ رَجُلٌ مِّنْهُمْ، وَأَنْتَ حَيٌّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ: أُعَاذَنِي اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ، فَالْتَفَتَ فَإِذَا وَاحِدٌ يَبْكِي، فَقَالَ لَهُ: يَا بَنَ الْحَمَقَاءِ! أَتُرِيدُ بِاللَّذَاتِ فِي الدُّنْيَا الدَّرَجَاتِ فِي الْآخِرَةِ؟! إِنَّمَا وَعَدَ الصَّابِرِينَ** (به درستی که دشمن شما به زودی بر شما غلبه خواهند کرد و دستان شما را قطع نمایند و چشمانتان را از کاسه بیرون آورند، پس شخصی از ما عرضه داشت: در حالی که شما یا امیرالمؤمنین زنده می باشید؟ حضرت فرمودند: خداوند مرا از آن حفظ می فرماید، پس حضرت ملتفت شدند و دیدند که شخصی گریه می کند و به او فرمودند: ای پسر شخص احمق و بی خرد، آیا با لذات دنیا می خواهی به درجات آخرت برسی؟! هر آینه خداوند به صابرین وعده ها داده است). (1)

ص: 132

و یا در این قضیه که شخصی خدمت حضرتشان آمد و عرض کرد: السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا عَلِيُّ، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ (علیه السلام): وَعَلَيْكَ السَّلَامُ، مَا لَكَ تَكَلَّمْتَ أُمَّكَ، لِمَ تُسَلِّمُ عَلَيَّ بِأَمْرِهِ الْمُؤْمِنِينَ؟ (سلام بر شما ای علی، حضرت به او فرمود: و بر تو سلام باد، چرا به لقب امیرالمؤمنین بر من سلام نکردی مادر به عزایت بنشیند؟! چرا که شخص به خاطر قضیه حکمین شبهه ای برایش بود و قسم خورد که: وَاللَّهِ لِأَنَّ أَعْرَفُ هَذَاكَ مِنْ صَدِّ لَاتِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ (علیه السلام): تَكَلَّمْتَ أُمَّكَ قِفْ مِنِّي قَرِيبًا أَرِيكَ عِلَامَاتِ الْهُدَى مِنْ عِلَامَاتِ الضَّلَالَةِ (به خدا قسم که اگر هدایت شما را از گمراهیتان تشخیص دهم که بر حقی و اهل هدایتی، این برای من از دنیا و آنچه در اوست بهتر و محبوبتر است، حضرت به او فرمودند: مادر به عزایت بنشیند کمی نزدیک من بایست تا علامات هدایت را از گمراهی تشخیص دهی). وقتی مرد از حقیقت آگاه شد، نَزَلَ عَنْ فَرَسِهِ فَأَخَذَ بِيَدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) وَبِرَجْلِهِ فَقَبَّلَهُمَا، فَقَالَ عَلِيُّ (علیه السلام): هَذِهِ لَكَ آيَةٌ (از اسبش پیاده شد و دست و پای حضرت را گرفت و بوسید، حضرت به او فرمودند: این برای تو نشانه و دلیلی بود).

(1)

ص: 133

1- - الكافي: ج 1، ص 345.

لذا حضرت، چون او را اهل هدایت دیدند، بدو دو مرتبه خشونت ورزیدند، تا به خود آید. چنان چه مولایم حسین (علیه السلام) در وجود حضرت حرّ (علیه السلام) هدایت را دیدند و به او فرمودند: ثکلتک أمک. (1)

و این مطلب مهمّ باید دانسته شود که این نوع خطاب های شدید نه فقط با دشمنان و منحرفین و آنانی است که احتمال هدایتشان را می دهی بلکه با شیعیان خواصّ هم چنین رفتاری بوده تا جایی که آنها را به اذیت واداشته است که این عین حکمت و هدایت است.

بدین حدیث صادق آل محمد (علیهم السلام) دقت فرمائید که فرمود: إِنَّهُ قَدْ حَقَّ عَلَيَّ أَنْ أَخُذَ الْبَرِيءَ مِنْكُمْ بِالسَّقِيمِ، وَ كَيْفَ لَا يَحِقُّ لِي ذَلِكَ وَأَنْتُمْ يَبْلُغُكُمْ عَنِ الرَّجُلِ مِنْكُمْ الْقَبِيحَ وَ لَا تَنْكُرُونَ عَلَيْهِ وَ لَا تَهْجُرُونَهُ وَ لَا تُؤْذُونَهُ حَتَّى يَتْرَكَهُ (به راستی حقّ من است که بی گناه و بی تقصیر شما را به جای مقصّر تان مورد عتاب قرار دهم، و چگونه چنین نباشد در حالی که به شما خبر می رسد که یکی از شما، فلان کار قبیح را انجام داده ولی بر او انکار نمی کنید و قطع ارتباط با او نمی کنید و مورد اذیت قرارش نمی دهید تا آن قبیح را ترک کند). (2)

ص: 134

1- - الفتوح: ج 5، ص 78.

2- - تهذیب الأحكام: ج 6، ص 181.

در این جای یکی از مصادیق ایذاء، تغلیظ لهجه و سخت زبانی و گفتار شدید با شخص منحرف است، که این خطاب و گفتار سنگین و غلیظ، حکمت هایی را در بر دارد. مثلاً که خطاب خشن با متکبرترین فضیحت و اسقاط اعتبار آنها را و با خیره سران الزام آنها را و با فاسقین ایجاد مانعی از عمل دوباره، و با مؤمنین انزجار و تهذیب نفس شان و با آنانی که احتمال هدایتشان می رود تحریض را، در بر دارد.

و صد البته انسان حاذق می داند که کدام را در چه موقعی به کار بندد که اگر درست انجام دهد و بدان عمل کند مأجور و الا معذور است.

بیان تند و کوبنده، مانع هدایت نمی شود

اگر بگوئی که این نوع بیان، از آنانی که می خواهند هدایت شوند جلوگیری کرده و از این طریقه متنفر می شوند. در جواب گوئیم که با این مثال های گذشته باید دریافته باشی که اهل هدایت با چند کلمه تند و شدید دست از هدایت نکشیده، بلکه از خواب غفلت بیدار شده و به خود آیند. چنانچه فرزندان ابولهب به نقل تاریخ، علی رغم اینکه قرآن پدر و مادرشان را شتم نمود، اسلام آورده و مسلمان حقیقی گردیدند. و یا اشخاصی چون خالد بن سعید بن العاص و دو برادرش ابان و عمرو که شیعه شدند و به اعلی مراتب وجود رسیدند در

حالی که از بنی امیه بودند و لعن قرآن و لعن ائمه (علیهم السلام) را در شأن آن شجره خبیثه دیده بودند. و یا شخصیتی چون سعد بن عبدالمملک که ملقب به سعدالخیر شد و کسی شد که در شأن او گفته شد: أَنْتَ أَمْوِيٌُّّ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ (تو اموی می باشی با این حال از ما اهل بیت (علیهم السلام) به شمار می آیی). (1) و یا یهودی ها و نصرائی که علی رغم آیات تند قرآن که در شأنشان نازل شده، در دین الهی وارد شدند و هدایت گشتند و یا فرمایش مولای عالم علی (علیه السلام) که در شأن قبیله ثقیف فرمودند: أَلَا إِنَّ ثَقِيفًا قَوْمَ غَدِيرٍ، لَا يُؤْفُونَ بِعَهْدٍ، يَبْغُضُونَ الْعَرَبَ كَأَنَّهُمْ لَيْسُوا مِنْهُمْ، وَإِنَّ الصَّالِحَ فِي ثَقِيفٍ لَغَرِيبٍ (آگاه باشید که به درستی قبیله ثقیف، قومی هستند نیرنگ باز، به عهدی که بندند وفا نکنند، عرب را مبغوض می دارند که انگار خودشان عرب نیستند و به درستی وجود شخص صالح در بین آنها، هر آینه امریست غریب و عجیب). (2)

و یا در شأنشان فرمود: يَا بَقِيَّةَ ثَمُودَ، يَا صَعْدَةَ الْخَدُودِ، هَلْ أَنْتُمْ إِلَّا طَعَامُ لِيثَامٍ؟! (ای بقیه قوم ثمود، ای کسانی که صورتتان غیر عادی و غیر متعارف است، آیا شما انسانهایی پست و لئیم و فرومایه نیستید؟!). (3)

ص: 136

1-1- الأختصاص: 85.

2- الغارات: ج 2، ص 517.

3- الخرائج و الجرائح: ج 1، ص 231.

با این حال اشخاصی چون عروه بن مسعود و أبان بن عبدالمملک و عمر و بن عثمان و ثقاتی و اصحاب اجماعی چون محمد بن مسلم گردن به تشیع عظیم داده و صالحینی غیور گردیدند و حتی شخصیتی چون ابراهیم بن محمد ثقفی رافضی غیور، از آنها بیرون می آید که با اهل خود به عداوت برمی خیزد و کتابی به نام الغارات می نویسد که در آن روایاتی استخراج می نماید که در مذمت قبیله خود می باشد.

و آیا لعن امام صادق (علیه السلام) را در شأن یقطین و اولادش نشنیده ای؟ با این که او شیعه شده، و امامت را قبول نموده، ولی چون در خدمت سلاطین جور بنی عباس بوده، از نظرها مطرود شده است. ولی علی رغم آن فرزندی به نام علی می آورد که شیعی رافضی مخلصی می گردد، و بر نفس خود نگران می شود که نکند آن لعن امام ششم (علیه السلام) بدو هم برسد، و شامل حال او هم بشود که امام کاظم (علیه السلام) بدو می فرماید: عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى (علیه السلام) قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنِّي قَدْ أَشْفَقْتُ مِنْ دَعْوَةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) عَلِيَّ يَقْطِينٍ وَمَا وَآدٍ، فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ، إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ فِي صُدُوبِ الْكَافِرِ بِمَنْزِلَةِ الْحَصَاةِ فِي اللَّبَنَةِ وَ يَجِيءُ الْمَطْرُ، فَيَغْسِلُ اللَّبَنَةَ وَلَا يَضُرُّ الْحَصَاةَ شَيْئاً (از علی بن یقطین از امام کاظم (علیه السلام) که گوید به حضرت عرضه داشتیم: به درستی که من از نفرین و لعن امام

صادق(علیه السلام) به یقظین و اولادش، نگران و دلسوزم، حضرت فرمودند: آن لعن تو را شامل نشود، این است و جز این نیست که مؤمن در صلب شخص کافر مثل سنگ ریزه ایست در خشت خامی که باران می بارد و خشت را می شوید و می برد و ضرری به ریگها نمی رساند). (1)

و یا تعابیر ائمه هدی(علیهم السلام) در شأن واقفیه لعنهم الله که آنها را به حمیر و سگ های باران خورده توصیف و تشبیه نمودند. (2)

و تعبیر امام کاظم(علیه السلام) به علی بن ابی حمزه بطائنی که فرمودند: يَا عَلِيُّ إِنَّمَا أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ أَشْبَاهُ الْحَمِيرِ (ای علی تو و یاران تو چنان چهارپایانید). (3)

و شیعیان را به لعن نمودنشان در قنوت نمازها امر فرمودند. (4) و لیکن این تعابیر شدید و لحن تند حضرات(علیهم السلام) مانع از هدایت عبدالرحمن بن الحجاج و رفاعة بن موسی و یونس بن یعقوب و حماد بن عیسی و حسن بن علی الوشاء بلکه یکی از مشایخی که حدیث مُرسله او معتبر است و از غیر ثقه نقل نمی کند که احمد بن ابی نصر بزنطی باشد، نشده و باعث عدولشان به حق گردیده است.

ص: 138

1-- الکافی: ج 2، ص 13.

2-- فرق الشیعه: ص 90، رجال الکشی: رقم 879.

3-- الأصول الستة عشر: ص 126.

4-- رجال الکشی: رقم 872.

پس آیا لسان حادّ و تند و خطاب شدید مطابق با حکمت نیست؟! و صد البتّه ما قائل به توازن منهجی هستیم که در جای خود باید کلام مناسب خود را به کار برد، که قدر متیقّن آن، استفاده از تعابیر تند و کلام خشن با رؤوس کفر و ضلالت است، که در مشروعیت آن شکی نیست. ولی در مقابل هم می گوئیم، اگر شخصی جاهل و مستضعف بود و شامل حال خطاب تند و حادّ نمی شد باید با رفقت و نرم خوئی او را به هدایت کشانید، و با اهل عناد به تندی رفتار کرد. چنانچه سیره نبویّه بدین آموزه ما را هدایت می کند چنانچه زمانی بعضی از یهود و نصاری با مسالمت حضرت رسول(صلی الله علیه و آله)، وارد در ذمه اسلام شده، در حالی که بر ادیان باطل خود باقی بودند و متعهّد شدند که برای حضرت مشکلی ایجاد نکنند لذا ایشان فرمودند: مَنْ أَدَىٰ ذِمِّيًّا فَقَدْ آذَانِي (هر آن کس شخص ذمی را اذیت و آزار دهد هر آینه مرا آزرده).⁽¹⁾

که با این نوع از رفتار اساس تعامل مدنی را با همگان بدین ترتیب پایه گذاری نمودند در حالی که معتقدات باطله ادیان دیگر را مورد هجمه قرار می دادند و با رؤوس ضلالت به بدترین وجه رفتار می کردند که این همان توازن منهجی مطلوب است.

ص: 139

و آیا به این رفتار و اقوال امیر عوالم (علیه السلام) نگریسته اید که بعد از انقلاب شوم سقیفه وارد در مسجد شده و علناً کفر آنان را به صدائی رسا اعلان نمودند؟ فرمود: الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ، فقال له ابن عباس: يا أبا الحسن لِمَ قُلْتَ مَا قُلْتَ؟ قال: قَرَأْتُ شَيْئاً مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ: لَقَدْ قُلْتَهُ لِأَمْرِ، قال: نَعَمْ، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا، أَفَتَسُدُّ هَدَى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) أَنَّهُ إِسْدٌ تَخَلَّفَ أَبُو بَكْرٍ؟ قال: مَا سَدَّ مَعْتُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) أَوْصَى إِلَّا إِلَيْكَ، قال: فَهَلَّا بَايَعْتَنِي؟ قال: اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ فَكُنْتُ مِنْهُمْ!!! فقال أمير المؤمنين (عليه السلام): كَمَا اجْتَمَعَ أَهْلُ الْعِجْلِ عَلَى الْعِجْلِ!!! هَا، هُنَا فُتِنْتُمْ، وَ مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَاراً فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ * صُمُّ بَكْمٍ عُمَى فَهُمْ لَا يَرِجَعُونَ (آنان که به خدا کافر شدند و راه دین را بر خلق بستند اعمال آنها تباہ و باطل خواهد شد(1))، پس ابن عباس به حضرت عرضه داشت: ای اباالحسن چرا گفתי آنچه را گفתי؟ فرمود: آیه ای از قرآن را خواندم، گفتم: به خاطر مسأله ای آنرا خواندی، فرمود: بله، به درستی خدای متعال در کتابش فرموده: و آنچه به شما رسول خدا

ص: 140

دستور دهد بگیریید و هر چه نهی کند واگذارید. (1) آیا بر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) شهادت می دهی که ایشان ابابکر لعنه الله را خلیفه کرده باشند؟ گفت: از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نشنیدم که به کسی وصیت کرده باشد برای امر خلافت مردم، مگر شما. فرمود: پس نیمایی با من بیعت کنی؟ گفت: مردم بر ابوبکر لعنه الله جمع شدند من هم از آنان شدم!!! حضرت امیر(علیه السلام) فرمودند: همان گونه که گوساله پرستان بر گوساله جمع شدند!!! اینست در این وقت به فتنه ها و امتحان دچار شدید و مثل شما، مثال کسی است که آتش بیفروزد، پس تا روشن کند اطراف خود را، خدا آن روشنی را ببرد و ایشان را در تاریکی رها کند که هیچ نبینند * آنان کر و گنگ و کورند و از ضلالت خود بر نمی گردند(2). (3)

در اینجا باید بگویم به فدای مظلومیت یا علی. أَشْهَدُ أَنَّكَ أَوَّلُ مَظْلُومٍ وَأَوَّلُ مَنْ غُصِبَ حَقُّهُ.

پس باید با مولای عالم، در پرده براندازی از صورت حق و باطل، هم قدم شد و حق را به تمام معنی بیان نمود آنچنانی که سیره امیر(علیه السلام) به

ص: 141

1-- حشر: 7.

2-- بقره: 17 و 18.

3-- تفسیرالقمی: ج 2، ص 301.

شهادت تاریخ، به این شکل بوده است، چرا که سلیم می گوید: لَمَّا كَشَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام)، لِلنَّاسِ مِنَ الْغِطَاءِ وَأُظْهِرَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ وَشَرَحَ فِيهِ مِنَ الْأَمْرِ وَالْقِي فِيهِ مِنَ التَّقِيَّةِ (آن زمانی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای مردم پرده ها را کنار زدند و حق را ظاهر نمودند و حقیقت امر را، شرح دادند، و تقیّه را کنار گذاشتند). (1)

به حمدالله والمنّه، تا بدینجا، روشن گشت، که انسان شیعی باید در مقام سیادت و حریت خود قدمهای محکم و استوار بردارد، و با بیان حق و ابطال باطل و دفاع از مقدّسات خویش، آنها را احیاء نموده و نسلی بعد از نسلی آن اعتقادات را، ترویج نمایند و پدران به فرزندان خود برسانند، و اگر ضروری را در این مقام ملاقات نموده، متحمّل گردند و در راه رضای حضرت حق از لومه لائمی نهراسند، و با بیانی کافی و شافی، در جایگاه مخصوص خود، لب از لب، گشوده و با اهل هر مقامی با زبان خویش تکلم کنند.

به عرض رسانیدیم که پیکره شیعی بر دو رکن ولایت و برائت استوار می باشد، چنانچه در حدیث رضوی کمال دین را به ولایت خود و برائت از دشمنانشان معرفی کردند، گذشت.

ص: 142

حال اگر در جریان این اقیانوس عظیم، موانعی سدّ راه شد، باید با تمامی همّت آن راه، کنار زده و این حرکت عظیمه را متوقّف ننمود. لذا در پایان این فصل به خاطر حقیر رسید که مقداری در شأن یکی از این موانع جریان اُصیل رافضی سخن بگوئیم و طائفه ای منحرفه راه، و اعتقادات بی پایه و اساس آنها راه، به نظر خوانندگان این اوراق، برسانیم، تا بیش از پیش، با حقائق آشنا گردیده و از اغوائت شیطانی منحرفین آگاه گردند و بدانند که چه زحمت هایی از جانب ائمه معصومین (علیهم السلام) و اصحاب کرامشان، برای حفظ این مکتب و مذهب، کشیده شده، تا آن حقائق بدون هیچ شائبه ای به دست ما برسد. لذا وظیفه را شناخته و در دفاع از آن سهل انگار ننموده، تا خدائی ناکرده مدیون نباشیم و نیز نام خود را در شمار مدافعین و فدائیان منهج ولائی برائی رافضیان طول تاریخ، به ثبت برسانیم، و در مقابل حملات و معارضات خمی بر ابرو نیاوریم. چرا که: **إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ** (خدا مؤمنان را از هر مکر و حیلۀ دشمنان نگاه می دارد و از آنها دفاع می نماید، که خدا هرگز خیانتکار ناسپاس را دوست نمی دارد). (1)

ص: 143

1-- حج: 38.

و، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصَرُوا لِلَّهِ يَنصَرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ (ای اهل ایمان شما اگر خدا را یاری کنید، خدا هم شما را یاری کند و ثابت قدم گرداند). (1)

و با صدائی رسا کلام مولایمان را جار می زنیم: مَنْ صَارَعَ الْحَقَّ، صَرَغَهُ (آن کس که با حق درافتد، حق او را بر زمین خواهد زد). (2)

فرقه ضالّه بتربه

در بدایت امر، از بیان مسأله ای اعتقادی فقهی که بسیار مورد عنایت و حائز اهمّیت است، ناچار هستیم، لذا اول بدان مسأله خواهیم پرداخت تا در آخر، مطالب این بخش به وضوح آید، و اغلالی در کار نباشد.

در بین بزرگان مذهب و فحول حوزه شیعی، مبحثی مورد بحث قرار گرفته است که، آیا اسلام عین ایمان و مسلمان همان شخص مؤمن است و یا این دو مقوله تفکیک پذیر می باشد؟

عدّه ای قائل به یک حقیقت شده اند و شخص مسلمان را همان مؤمن می دانند و مؤمن را مسلمان واقعی، که اگر ایمان را نداشته باشد اصلاً مسلمان به حساب نیاید. که در نتیجه مؤمنین، مسلمان واقعیند و لا غیر، و عدّه ای از بزرگان

ص: 144

1- - محمد: 7.

2- - شرح أصول الكافي: ج 9، ص 255، ربيع الأبرار: ج 3، ص 148.

گویند که این دو مقوله جدای از هم می باشد، که مسلمان شخصی و مؤمن شخصی دیگر. به عبارت أوضح: هر مسلمانی، مؤمن نمی باشد ولی هر مؤمنی مسلمان هست، که اسلام مقوله ای عام و ایمان مقوله ای خاص می باشد.

اگر چه در حقیقت یک واقعیت اند و یک اعتقاد، ولی به حساب ظاهر از هم جدایند. خدای متعال در آیه شریفه فرمودند: **أَلْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا** (امروز دین شما را به حد کمال رسانیدم و بر شما نعمت را تمام کردم و بهترین آئین را که اسلام است برایتان برگزیدم). (1)

که شیعه و مخالفین متفق اند این آیه در روز غدیر خم و به ابلاغ ولایت امیر عالم (علیه السلام) از جانب رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) نازل شد (2)، و این یک حقیقت را اعلان می دارد که اگر اسلامی واقعی را خواهانی، باید در خانه شاه ولایت را بکوبی و آنجا گرنش کنی چرا که اسلامی حقیقی در اعتقاد به ولایت تجلی می کند و لاغیر.

در صورت دوم، اعتقاد به ولایت را اصل اسلام و کنه آن می دانند اگرچه در ظاهر اسلام، مقوله ای و ایمان مقوله دیگر است. ولی در صورت اول،

ص: 145

1- - مائده: 3.

2- - برای اطلاع بیشتر از این موضوع می توانید به کتاب شواهدالتنزیل حاکم حسکانی و موسوعه الغدیر علامه امینی رحمه الله رجوع نمائید.

ظاهر و باطن را، ایمان تلقی کرده و شخص مؤمن را مسلمان می‌شمرند و اگر ایمانی نباشد اسلامی نیست.

کلمات اعلام

مرحوم شیخ حسن بن علی الکرکی العاملی، فرزند مرحوم محقق ثانی، رحمهما الله در کتاب قیّم خود به عنوان عمده المقال فی کفر أهل الصّدّال قائل به یک حقیقت شده اند و اگر کسی مؤمن نباشد، او را مسلمان به شمار نمی‌آورند و در شمار کفار تلقی می‌کنند و پس از آن به کلمات بعضی از اعیان شیعه متمسک شده که در اینجا عین عبارات را به نظر خوانندگان می‌رسانیم:

إِذَا تَقَرَّرَ هَذَا، فَتَقُولُ: لَمَّا انْتَفَى الْإِيمَانُ عَنْ كُلِّ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ الشَّرِيفَ الَّذِي أُشِيرْنَا إِلَيْهِ، انْتَفَى عَنْهُمْ الْأَسْلَامُ لِامْتِحَالِهِ، بِنَاءٍ عَلَى قَوْلِ الْأَكْثَرِ، بَلِ الْمَجْمَعِ عَلَيْهِ، وَلِهَذَا ذَهَبَ إِلَى الْحُكْمِ بِكُفْرِهِمْ جَمْعٌ كَثِيرٌ مِنَ الْفُضَّلَاءِ وَجَمٌّ غَفِيرٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَمِمَّنْ ادَّعَى كَثْرَةَ الذَّاهِبِينَ إِلَيْهِ الْعَلَامَةُ فِي كِتَابِ أَنْوَارِ الْمَلَكُوتِ فِي شَرْحِ الْيَأْقُوتِ فِي الْكَلَامِ (زمانی که ادله ما به تقریر رسید، پس می‌گوییم: زمانی که ایمان از هر آن کس که با حق شریفی که بدان اشاره کردیم، مخالفت ورزد، و ایمان از او نفی گردد، اسلام و حکم آن، ناچاراً، از آنها نفی می‌گردد. بناء بر قول اکثر علماء. بلکه بنا بر اجماع آنان، اصلاً اسلامی در کار نیست. و به همین دلیل حکم به کفر

ص: 146

مخالفین ولایت نموده اند، جمعی بسیار از فضلاء و جمّ غفیری از علماء. و از کسانی که ادّعی کثرت آراء علماء را بر این عقیده نموده است، مرحوم علامه حلّی در کتاب انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، در علم کلام، می باشد. (1)

و در ادامه ایشان اقوال بسیاری از علماء را نقل می کند که نقل آن منجر به اطاله کلام ما می شود، هر آن کس که طالب است، مراجعه به آن کتاب نماید.

در مقابل عدّه ای از اعظم شیعی، خلاف این اعتقاد را بیان داشته، و اسلام را از ایمان جدا، و دو مقوله بیان نموده اند. و اگر چه در حقیقت به یگانگی آن دو، معترف اند که این دسته، از علماء و اصحاب و طائفه دوّم به حساب آیند.

مرحوم شیخ فقیه و محدّث جلیل، یوسف بن أحمد البحرانی در کتاب الشّهاب الثّاقب فی بیان معنی التّاصّب، پس از نقل اخبار و ادلّه ای که در این بحث مطرح شده می فرمایند: و مُجْمَلِ الْقَوْلِ فِي هَذِهِ الْأَخْبَارِ وَأَمْثَالِهَا كَمَا أُشَارَ إِلَيْهِ الشَّارِحِ الْمَازَنْدَرَانِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي شَرْحِ الْكَافِي، أَنَّ الْإِسْلَامَ يُطْلَقُ عَلَى مُجَرَّدِ الْإِقْرَارِ بِاللُّسَانِ مِنْ غَيْرِ تَصَدِيقٍ مُطْلَقاً، سِوَاءَ كُنَّ مَعَهُ الْأَقْرَارُ بِالْوَلَايَةِ

ص: 147

أَمْ لَمْ يَكُنْ، وَعَلَى التَّصَدِيقِ الْمُجَرَّدِ عَنِ الْوِلَايَةِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ الْأَقْرَارُ بِاللِّسَانِ، وَعَلَى كِلَيْهِمَا مُجَرَّدًا عَنِ الْوِلَايَةِ أَوْ مَعَهَا، وَإِنَّ الْأَيْمَانَ يَصْدُقُ بِجَمِيعِ مَا جَاءَ بِهِ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) الدَّاخِلِ فِيهِ الْوِلَايَةُ مَعَ الْأَعْمَالِ، وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ الْعَالِمُ بِحَقَائِقِ الْأَحْوَالِ (و خلاصه بحث در این روایات و امثال آن ها، همانطوری است که شارح اصول کافی مرحوم مازندرانی فرمودند که، به درستی اسلام بر اقرار زبانی به تنهایی، اطلاق شده، بدون هیچ گونه تصدیقی، مساوی است که با آن اقرار زبانی، اقرار به ولایت باشد یا نباشد، و بر تصدیقی که بدون اعتقاد به ولایت است و اگر چه اقرار زبانی هم با او نباشد، هم اطلاق می شود، و به درستی ایمان بر تصدیق به تمامی دستورات نبوی که در آن مجموعه دستورات، اعتقاد به ولایت همراه با اعمال است هم، بوده، اطلاق می شود. و خداوند سبحان عالم به حقائق احوال می باشد). (1) که در لابلائی مباحث آن کتاب به مطالبی، بس مهم اشاراتی دارند که طالبین حق و حقیقت بدانجا رجوع نمایند.

بنابراین اعتقاد به ولایت که همان ایمان است که در آن دو کتاب مفصلاً به بیان این معنا اشاراتی شده است، با اعتقاد به اسلام ظاهری

ص: 148

که ظهورش در شهادتین می باشد، دو مقوله به حساب می آید. و برای وضوح امر به کلمات شیخ الفقهاء عصرمان، حضرت آیت الله وحید خراسانی حفظه الله، ارجاع داده که ایشان پس از بررسی تمامی جوانب بحث، بر کرسی تدریس فقه آل محمد (علیهم السلام) معنایی را اختیار نموده اند که علی الظاهر أقرب به صواب است، که ما در اینجا عباراتی از بیانات علمی ایشان را می آوریم. ایشان اولاً اشاره به اقوال فقهاء امامیه در مبحث کفر شخص مخالف می نمایند و کلام علامه مجلسی رحمه الله را در معنای ناصب بیان می کنند که ایشان عرف اخبار را شامل حال مخالفین متعصب نموده و غیر نصاب را مستضعف تلقی می کنند و پس از آن، آن مرجع بزرگوار به مباحثی مهم، حول معنای ناصبی پرداخته و در نتیجه اعلام می دارند که ناصبی در مجموع اخبار، خصوص مبغضین از مخالفین را شامل می شود، نه همه آنها را. و پس از ظهور مطلب اخبار دالّه بر کفر مخالفین را، ابطال نموده. و پس از آن حکم فرّق مسلمین را بیان می نمایند، و در آخر حکم مخالفین شیعه را به سه دسته تقسیم می نمایند و می فرمایند: دسته اول، مطلق مخالفین شیعه اثنی عشری را، محکوم به کفر و نجاست می نمایند. که چه مخالفین شیعه باشند و یا مطلق شیعه غیر اثنی عشری، که این نظریه صاحب حدائق می باشد.

دسته دّوم، می گوید تمامی فِرَق شیعه محکوم به اسلام و طهارت اند، و جمیع فرق مخالفین محکوم به کفر و نجاست، که این نظریه جماعتی از اعیان قدماء است.

دسته سوّم، که همه مخالفین شیعه اثنی عشری به نحو مطلق محکوم به اسلام و طهارت، و قائل به حرمت خون آنها و مال و عرضشان می باشد. و پس از آن عدم کفر مخالفین شیعه را بحث می نمایند، و کفر و اقسام آن را مطرح نموده، و کافر اصطلاحی که خارج از اسلام است را در خصوص صنفی واحد بیان می کنند که او منکر و جاحد حقّ باشد. که عالم به حقّ و حقیقت است. نه شخصی که جاهلاً منکر یا تارک عملی باشد. و پس از آن اقسام اسلام و ایمان را مطرح کرده، و آن را به معنی الأخصّ و الأعمّ تقسیم بندی می کنند که معنی الأعمّ همان مسلمان فاقد صفت ایمان است و معنی الأخصّ همان معنای ایمان است. و ایمان به معنای اعمّ را اسمی برای معتقدین به امامت ائمه هدی (علیهم السلام) می دانند. و ایمان به معنای أخصّ را به صفاتی عالی، که در مجموعه ای از آیات و روایات وارد گشته، معرفی می کنند. و مطالبی عالی و علمی دیگر را مطرح نموده که نقل آنها در اینجا اطاله کلام را به بار می آورد. و در آخر می فرمایند:

ص: 150

1- تُعَدُّ الشَّهَادَتَانِ مِنَ الْإِقْرَارِ بِالتَّوْحِيدِ وَ النَّبُوَّةِ إِضَافَةً إِلَى الْأَعْتِقَادِ بِالمَعَادِ وَ الْقِيَامَةِ مَدْخَلًا لِلإِسْلَامِ، فَكُلٌّ مِّنْ أَقْرَبِهِهِ الْأُمُورِ وَ شَهَدَ بِهَا بِقَلْبِهِ أَوْ أَجْرَاهَا عَلَى لِسَانِهِ دَخَلَ فِي الإِسْلَامِ وَ عُدَّ مُسْلِمًا وَ تَعَلَّقَ بِهِ أَحْكَامُ المُسْلِمِينَ مِنْ حُرْمَةِ الدَّمِ وَ المَالِ وَ العَرَضِ وَ الطَّهَارَةِ وَ مَا إِلَى ذَلِكَ وَ لَا يُخْرِجُهُ عَن عَدَمِ قِيَامِهِ بِالتَّكْلِيفِ الشَّرْعِيِّ الوَاجِبِ كَالصَّلَاةِ إِلاَّ إِذَا أَنْكَرَ ضَرْوَرِيًّا مِنْ ضَرْوَرِيَّاتِ الإِسْلَامِ.

2- الإِعْتِقَادُ بِوَلَايَةِ أميرِ المُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَ خِلَافَتِهِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) بِالْأَفْضَلِ وَ بِالنَّصِّ وَ إِنْ عَدَّ مِنَ الثَّوَابِتِ الإِسْلَامِيَّةِ وَ مِنَ الضَّرُورِيَّاتِ عِنْدَ الإِمَامِيَّةِ لَكِنْ إِنْكَارُهَا لَا يُخْرِجُ المُخَالِفَ عَنِ الإِسْلَامِ وَ لَا يُلْحِقُهُ بِجَمَاعَةِ الكُفَّارِ، بَلْ هُوَ مُسْلِمٌ يُحْرَمُ دَمُهُ وَ مَالُهُ وَ عَرَضُهُ، وَ غَيْرُ ذَلِكَ مِمَّا يَتَرْتَّبُ عَلَى الشَّهَادَتَيْنِ وَ مَدْلُولِ جَمِيعِ الرُّوَايَاتِ وَ الْأَخْبَارِ الصَّرِيحَةِ وَ المُبْطِنَةِ الوَارِدَةِ فِي كُفْرِ المُخَالِفِ لَيْسَ المُرَادُ مِنْهُ الكُفْرُ المُقَابِلُ للإِسْلَامِ بَلْ هُوَ الكُفْرُ المُقَابِلُ لِلإِيمَانِ غَيْرُ المُخْرِجِ عَنِ الإِسْلَامِ.

3- أثْبَتْنَا بَعْدَ التَّحْقِيقِ أَنَّ المُخَالِفَ لِلإِمَامِيَّةِ فِي الْأُصُولِ وَ الفُرُوعِ مِنْ جَمِيعِ فِرْقِ المُسْلِمِينَ وَ مَذَاهِبِهِمْ مَحْكُومٌ بِالإِسْلَامِ بِالمَعْنَى الأَعْمِ

حَقِيقَةً وَحُكْمًا وَ مُخَالَفَةَ الْمُخَالَفِينَ لِلشَّيْعَةِ الْأُمَامِيَّةِ لَا تُخْرِجُهُمْ مِنَ الْأِسْلَامِ بَلْ يَبْقَى الْمُخَالَفُ مُسْلِمًا يَجِبُ عَلَى كُلِّ شَيْعِي أَنْ يُرَاعِيَ حُرْمَتَهُ (شهادت و اقرار به توحید و نبوت مضافاً به اعتقاد به معاد و قیامت، مدخلی و راه ورودی به دین اسلام شمرده می شود، پس هر آن کس به این امور اقرار کند و قلب او شهادت دهد یا آن امور را بر زبان جاری کند، در دین اسلام داخل و مسلمان شمرده می شود. و احکام مسلمین بر او، از حرمت خون و مال و ناموس و طهارت و پاکی و بقیه احکام، بار می شود. و این که به تکالیف شرعی واجب خود عمل ننماید مثل ترک نماز، او را از اسلام بیرون نمی کند، مگر اینکه حکمی ضروری از ضروریات اسلام را انکار کند.

2- اعتقاد به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و خلافت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بدون فاصله را برای ایشان، به دلیل قاطع، داشته باشد. و اگر چه این مطلب از اعتقادات ثابت اسلام و از ضروریات شیعیان امامی می باشد، اما انکار او شخص مخالف را از اسلام بیرون نکند، و به جماعت کفار ملحق ننماید. بلکه او مسلمان است و خون و مال و ناموسش و غیر آنها از احکام مسلمین برای او محترم باشد، و معنای تمامی روایات و اخبار صریحه و مبطنه و غیر آشکار که در حکم کفر مخالفین آمده،

منظور از آنها کفر مقابل اسلام نیست بلکه کفر در مقابل ایمان است که سبب خروج از اسلام نمی شود.

3- بعد از تحقیق ثابت کردیم که به درستی مخالف شیعی امامی در مسائل اصول و فروع، از تمامی فرقه ها و مذاهب مسلمین، به حکم اسلام اعم، هم حقیقه و هم حکماً، محکوم می باشند، و مخالفت آنها با شیعی امامی آنها را از اسلام خارج نکرده بلکه در حکم اسلام باقی می دارد و بر هر شیعی مراعات حرمت او واجب است.⁽¹⁾

به هر صورت، آنچه که مسلم و یقینی است، نجات از مهالک روز قیامت، مخصوص شیعیان اثنی عشری است و بقیه احزاب و فرقه ها، اهل آتش جهنم اند. و این اعتبارات گفته شده، برای ظواهر این دنیاست و تکالیف دنیوی، و الاً جواز عبور از پل صراط و دخول جنت به محبت و ولایت اولیاء الهی (علیهم السلام)، متوقف است.⁽²⁾

پس از اطلاع از مباحث قبلی، در طول چهارده قرن، آنچه که مورد بحث و بررسی بوده، البته با عنایت به آیات قرآن و روایات اهل بیت (علیهم السلام)،

ص: 153

1- - التکفیر فی ضوء الفقه الشّیعی: تقریرات درس آیت الله شیخ حسین وحید خراسانی: ص 260.

2- - برای اطلاع بیشتر به حدیث افتراق امت به هفتاد و سه فرقه، در کتاب سلیم بن قیس هلالی و دیگر مصادر، رجوع نمائید.

مبحث نفاقی بوده که در جان و پیکره بعضی مسلمین عالم، از صدر اول تا زمان حاضر و تا زمان ظهور مقدّس مهدوی (علیه السلام)، رخنه نموده. ولی التفاتی و توجّهی به وجود نفاق در پیکره ایمان و تشیع از زمان وجودش، پیدا نشده. که در واقع منهج ایمان صاحب زیّ و شرفی است که منظم به زیّ و شرف اسلام گردیده، که آنچنانی که اقرار به شهادتین سبب اعتناق به شرف اسلام است اقرار به شهادت سه گانه هم سبب اعتناق به شرف ایمان می باشد، و همچنانی که نفاق در اسلام بر انواع و اقسامی تقسیم می شود، که تاره خود را موالی و منسوب به خدای متّان و رسول (صلی الله علیه و آله) می داند و در حال، معادی امیر عوالم و عترت (علیهم السلام) اوست و تاره موالی خدای عزّوجلّ، خود را می پندارد، ولیکن معادی رسول مکرم (صلی الله علیه و آله) می باشد، همان شکل نفاق در ایمان به درجات و اقسامی منقسم می شود.

موالات علیّ امیرالمؤمنین (علیه السلام) را داراست ولی معادات حسنین (علیهم السلام) را دارد یا اصحاب کساء را دوست دارد ولی معادات زین العابدین و امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) را در دل می پروراند. چنانچه در بین اصحاب مولای عالم حضرت امیر (علیه السلام)، بعضی بدین اعتقاد بودند، و یا موالات ائمه (علیهم السلام) را داراست ولی امام کاظم (علیه السلام) و حضرت رضا (علیه السلام) یا حضرت جواد (علیه السلام) را معادات و دشمنی می ورزد. چنانچه جماعت اسماعیلیّه و

ناووسیّه و کرخیّه و غیر آنها از فرق شیعی اینچنین هستند، و یا موالات ائمه (علیهم السلام) را در ظاهر قبول دارد ولیکن از اوامرشان متمرّد و سرباز می زند، و آن حجّیت و ولایت مطلقه را به حسب مقامات و اوامر وارده از آنان، قبول ندارد و زیر بار نمی رود. (1)

دسته ای از روایات حضرات معصومین (علیهم السلام)، به نمونه هائی از نفاق در ایمان، اشاراتی می نمایند:

1- دسته ای که موالات اهل بیت (علیهم السلام) را دارند ولی در برائت از دشمنانشان ضعیف اند:

در صحیحہ اسماعیل جعفی، قال: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام): رَجُلٌ يُحِبُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَلَا يَتَّبِرُ مِنْ عَدُوِّهِ وَهُوَ يَقُولُ: هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّنْ خَالَفَهُ، فَقَالَ: هَذَا مَخْلَطٌ وَهُوَ عَدُوٌّ فَلَا تُصَلِّ خَلْفَهُ وَلَا كِرَامَهُ إِلَّا أَنْ تَنْقَبَهُ (به امام باقر (عليه السلام) عرضه داشتیم: شخصی است که می گوید من امیرالمؤمنین (عليه السلام) را دوست دارم در حالی که از دشمن حضرت برائت و دوری نمی جوید، و می گوید: ایشان از مخالفانشان نزد من محبوبتراند، حضرت فرمودند: او شخصی است که حقّ و باطل را با هم در آمیخته

ص: 155

1- - برای اطلاع بیشتر از این فرقه ها و منتسبین به تشیّع به کتبی چون معجم رجال الحدیث آیت الله خوئی و تنقیح المقال آیت الله مامقانی و رجال کشی و رجال نجاشی و دیگر کتب رجالی رجوع نمائید.

و دشمن واقعی می باشد. پس پشت سر او نماز بجای نیاور و بدو اقتدا مکن و او هیچگونه احترامی نزد ما ندارد، مگر زمان تقیّه پیش آید که باید تقیّه نمائی). (1)

و به امام صادق (علیه السلام) عرضه شد: اِنَّ فُلَانًا يُؤَالِپُكُمْ اِلَّا اَنَّهُ يَصَّدِّعُ عَنِ الْبِرَائَةِ مِنْ عَدُوِّكُمْ، قال: هَيْهَاتَ كَذِبٍ مَنْ ادَّعَى مَحَبَّتَنَا وَ لَمْ يَبْتَرَأْ مِنْ عَدُوِّنَا (به درستی که شخصی موالات شما را داراست ولی در برائت از دشمنانتان ضعیف است، حضرت فرمودند: ای کاش اینگونه بود، دروغ می گوید کسی که ادعای محبت ما خانواده را دارا باشد و از دشمنان ما برائت و دوری و بیزاری نجوید). (2)

که در اینجا اشاره می کند به این موضوع که برای تولی و تبرّی مراتبی می باشد، مرتبه ای در بحث معرفتی و اعتقادی که احادیث گذشت، و مرتبه ای عملی، در ولاء سیاسی یا سلوک فردی، لذا از اینجاست که شیخ الطائفه رحمه الله در مبسوط و قاضی در مهذب و علامه در تذکره فتوای به عدم جواز امامت و پیشوائی کسی داده اند که تظاهر به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می کند ولی از دشمنان حضرتشان تبرّی نمی جوید. (3)

ص: 156

-
- 1- - وسائل الشیعه: ج 5، باب 10، ح 3، مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه: ج 1، ص 249، ح 28.
 - 2- - بحار الأنوار: ج 27، ص 57، ح 18، مستطرفات السرائر: ص 460.
 - 3- - المبسوط: ج 1، ص 155، المهذب: ج 1، ص 80، تذکره الفقهاء: ج 4، ص 380.

2- دسته ای که ولاء اهل بیت (علیهم السلام) را برخوردارند و لکن از حقیقت آن دورند، که در امورات سیاسی خود مثلاً، بین اتباع ائمه هدی (علیهم السلام) و بین مخالفین این خانواده، در منصبی که در حکومت جور و ظلم داراست، مساوات قرار می دهد، که این نوع حرکت سیاسی او، خلاف ولاء سیاسی او، برای خانواده اهل بیت نبوت (علیهم السلام) می باشد، چرا که موالی خاندان رسالت (علیهم السلام)، در امور سیاسی، به نحو دیگری عمل می کند.

در روایت زیاد بن ابی سلمه آمده که گوید: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى (علیه السلام)، فقال لي: يَا زِيَاد، إِنَّكَ لَتَعْمَلُ عَمَلَ السُّلْطَانِ؟ قال، قُلْتُ: أَجَل، قال لي: وَلِمَ؟ قُلْتُ: أَذْأَ رَجُلٍ لِي مُرُوءَةٌ وَعَلَى عِيَالٍ، وَلَيْسَ وَرَاءَ ظَهْرِي شَيْءٌ، فقال لي: يَا زِيَاد لَيْنَ أَسَّ قَطَطٍ مِنْ جَالِقٍ فَأَتَقَطَّعُ قَطْعَهُ قَطْعَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَتَوَلَّى لِأَحَدٍ مِنْهُمْ عَمَلًا أَوْ أَطَأَ بَسَاطَ أَحَدِهِمْ إِلَّا لِمَاذَا؟ قُلْتُ: لَا أَذْرِي جُعِلْتُ فِدَاكَ، فقال: إِلَّا لِتَفْرِجَ كُرْبَهُ عَنْ مُؤْمِنٍ أَوْ فَكَّ أَسْرَهُ أَوْ قَضَاءِ دِينِهِ، يا زياد إنَّ أهُونَ مَا يَصْنَعُ اللَّهُ لِمَنْ تَوَلَّى لَهُمْ عَمَلًا أَنْ يَضْرِبَ عَلَيْهِ سُرَادِقَ مِنْ نَارٍ أَلَى أَنْ يَفْرَغَ اللَّهُ مِنْ حِسَابِ الْخَلَائِقِ، يا زياد فَإِنْ تَوَلَّيْتَ شَيْئًا مِنْ أَعْمَالِهِمْ فَأَحْسِنِ إِلَى أَخْوَانِكَ فَوَاحِدَهُ بِوَاحِدِهِ وَاللَّهُ مِنْ وَرَاءِ

ذَلِك، يَا زِيَادَ، أَيُّمَا رَجُلٍ مِنْكُمْ تَوَلَّى لِأَحَدٍ مِنْهُمْ عَمَلًا ثُمَّ سَأَوِي بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ فَقُولُوا لَهُ: أَنْتَ مُنْتَحَلٌ كَذَّابٌ، يَا زِيَادَ إِذَا ذَكَرْتَ مَقْدَرَتَكَ عَلَى النَّاسِ فَادْكُرْ مَقْدَرَةَ اللَّهِ عَلَيْكَ غَدًا وَنَفَادَ مَا أُتِيَتْ إِلَيْهِمْ عَنْهُمْ وَبَقَاءَ مَا أُتِيَتْ إِلَيْهِمْ عَلَيْكَ (بر امام موسی بن جعفر (علیه السلام) داخل شدم، ایشان به من فرمودند: ای زیاد به درستی هر آینه در دربار سلطان خدمت می کنی؟ گفتم: آری، فرمود: برای چه؟ عرضه داشتم: من مردی صاحب احسان نمودن و فضل می باشم، و عیالاتی دارم، و اندوخته و سرمایه کنار گذاشته ای هم ندارم، فرمود: ای زیاد اگر از کوهی بلند پرتاب شوم و قطعه قطعه گردم، برای من نیکوتر است از این که متولّی عملی برای دستگاه حکومت شوم، یا بساطی را برایشان پهن کنم، الاّ- برای چه چیز؟ عرض کردم: نمی دانم فدایت شوم، فرمود: مگر برای رفع همّ و غمّی از مؤمنی، یا آزادی اسیر او، یا قضاء و بجای آوردن دین او. ای زیاد به درستی آسان ترین کاری که خداوند برای متولّی امور حکومت می کند، آنست که خیمه ای از آتش برای او، تا از حساب خلائق در قیامت فارغ شود، می زند. ای زیاد، اگر متولّی کاری شدی پس به برادرانت در برابر هر کاری احسان کن، و خداوند ناظر و حاضر است. ای زیاد هر شخصی از شما که متولّی شود برای حکومت سپس

بین شما و مخالفین به مساوات عمل نماید، پس به او گوئید: تو مذهب شیعی را قبول کرده ولی دروغ می گوئی. ای زیاد زمانی که استیلاء و برتری خود را بر مردم یاد آوردی، قدرت خداوند و علو او را بر خودت در روز قیامت، به یاد آر و اتمام خوبی هایت را به آنها و بقاء آنها را بر خودت، متذکر شو). (1)

در روایت امام صادق(علیه السلام) مطلبی عجیب را می نگریم که سخن را تمام می کند. قال الصادق(علیه السلام): مَا أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى آيَةً فِي الْمُنَافِقِينَ إِلَّا وَ هِيَ فِيمَنْ يَنْتَحِلُ التَّشْيِيعَ (خداوند سبحان آیه ای را در شأن منافقین نازل نمود مگر اینکه آن آیه در شأن کسانی است که خود را منسوب به تشیّع نموده و فی الواقع از آنان نیست). (2)

این حدیث دلالت می کند بر اینکه تعدد نفاق و تنوع آن، در وسعت تنوع، نفاقی است که در لباس اسلام خودنمایی می کند. و چنانچه اسلام را ظاهری صوری است و واقعی حقیقی، همانطور ایمان هم ظاهر صوری و واقعی حقیقی دارد. و اگر چه ظاهر باید، خودنمایی کند تا مسلمان از کافر جدا گردد مگر اینکه ناچاراً باید واقعی هم داشته باشد،

ص: 159

1- - الکافی: ج 5، ص 109، ح 1.

2- - بحار الأنوار: ج 65، ص 166، ح 20، رجال الکشی: رقم 535.

که بدون آن نفاق است و بس، ایمان ظاهری هم، باید باطنی داشته باشد، و الا نفاق است و بس.

در این میان حدیثی را متذکر شوم که در وصف مؤمنین و مسلمین حقیقی است، که غیر از باطن و پرداختن به آن، باید ظاهر را مورد عنایت قرار دهند و فقط به باطن اکتفا ننمایند.

قال الصادق (عليه السلام): أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى نَبِيِّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ: لَا تَلْبَسُوا لِبَاسَ أَعْدَائِي، وَلَا تَطْعَمُوا طَعَامَ أَعْدَائِي، وَلَا تَسْلُكُوا مَسَالِكَ أَعْدَائِي فَتَكُونُوا أَعْدَائِي كَمَا هُمْ أَعْدَائِي (امام صادق (عليه السلام) فرمودند: خداوند عزوجل به یکی از انبیاء خود وحی نمود که به مؤمنین بگو: لباسهائی که لباس دشمنان من است نپوشند، و غذایی که غذای آنان است نخورند، و راه و روش آنها را نپیمایند که آن مؤمنین هم دشمن من می شوند چنانچه آنها دشمن منند). (1)

3- بنی العباس که به شعاری منافق گونه قیام کرده و شعار منہاج اهل بیت (علیهم السلام) و استرداد حقوقشان را از ظالمین و قاتلین آن خانواده سر دادند و ندا بلند کرده که: الرضا من آل

ص: 160

محمّد(عليهم السلام) که ما آمده ایم تا کرسی خلافت را پس گرفته و آنان را بر روی آن بنشانیم و لباسهای مشکی به تن نموده تا اظهار حزن در مصائب آل الله(عليهم السلام) نموده و آن را شعاری دیگر نمودند. و مع الأسف بعضی بی خردان بدون توجه و درایت، به احادیثی متمسک شده و بدون فهم آن احادیث، نداء به کراهت پوشیدن لباس عزا و جامه های مشکی در عزای آل الله(عليهم السلام)، بلند کرده که لباس مشکی نپوشید که آن شعار بنی عباس لعنهم الله می باشد. خدا ما را از خواب غفلت بیدار نماید، آمین یا رب العالمین. (1)

آری، آن حرکت از خاندان عباسی برای جلب نظر عوام جهله مسلمین بوده، تا بتوانند به قدرت دست پیدا کرده و بنی امیه لعنهم الله را از حکومت ساقط نمایند. تا زمانی که امر به دست خودشان فتاد، نفاق را معلوم کرده و نقاب از چهره واقعی خود کنار زنند، تا جایی که این نوع حرکت نفاقی در اصطلاح و استعمال روائی به عنوان نفاق عباسیین، مطرح گشته است.

ص: 161

1- - خوانندگان محترم برای اطلاع کافی از این مسأله به دو کتاب قیم سیاهپوشی در سوگ ائمه نور: نوشته علی ابوالحسنی و رساله لبس السواد، نوشته مرجع فقیه آیت الله میرزا جواد تبریزی رحمه الله، رجوع نمایند.

4- در کتب مخالفین می بینیم که ناصبی و نصب عداوت با اهل بیت رسالت (علیهم السلام) را به هشت قسم و در بعضی دیگر به پانزده قسم تقسیم نموده اند که بعضی جلی و واضح است و بعضی خفی و مستور.

قسم اول که در نصب عداوت واضح و روشن است، معروف به جهر به عداوت و آشکار ساختن آن و نیل و بدگوئی و وقیعه در شأن آن خانواده می باشد. و یا ابطان بغض و عداوت در قلب، و یا تقدیم غیر آنها بر آن بزرگواران، که اینها حالاتی است که نصب عداوت علنی را جار می زند و اما قسم دوم که به حالت خفاء خودنمایی می کند، صورت تشکیک در فضائل آنان یا تفضیل غیر بر آن بزرگواران، یا مساوی کردنشان با دیگران و یا حتی نسبت دادن فضائلشان را به اشخاصی دیگر، یا طعنه زدن در شأن خواص یاران و تابعین حضرات معصومین (علیهم السلام)، می باشد.

و مخفی نماند که صورت اول، منطبق بر نفاق در اسلام می شود، که اصلاً آنان را از مسلمانی بیرون می کند، به خلاف صورت دوم که نفاق ایمانی را می رساند. حضرات ائمه (علیهم السلام) در روایات اشاره به تعداد انماط نصب عداوت برای اهل بیت: می نمایند، چنانچه فرموده اند (علیهم السلام) لَيْسَ النَّاصِبُ مَنْ نَصَبَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ (علیهم السلام)، لِأَنَّكَ لَا تَجِدُ أَحَدًا يَقُولُ أَنَا أَبْغَضُ

مُحَمَّدًا و آلِ مُحَمَّدٍ (عليهم السلام)، و لِكُنْ النَّاصِبِ مَنْ نَصَبَ لَكُمْ و هُوَ يَعْلَمُ أَنَّكُمْ تَتَوَلَّوْنَ و أَنَّكُمْ مِنْ شِيعَتِنَا (ناصبی کسی نیست که برای ما خانواده عداوتی را نصب کند، چرا که تو به درستی کسی را نمی یابی که بگویند من محمد و آل محمد (عليهم السلام) را مبعوض می دارم بلکه ناصبی کسی است که برای شما شیعیان نصب عداوت کند در حالی که او می داند شما ما را دوست داشته و از شیعیان ما می باشید). (1)

5- از درجات نفاق در ایمان، استتقاص شأن صاحبان ولایت (عليهم السلام) در علم است. و اینکه حضرات معصومین (عليهم السلام) معیاری را بیان می دارند که نشانگر بطلان این اعتقاد است تا بدانیم آنها مخزن علوم الهی هستند و تمامی علم خداوند را به اذن حضرتش جلّ و علا دارند (2)، لذا فرموده اند: شَرِّ قَوْمٍ غَرَّبْنَا لَنْ تَجِدَا عِلْمًا صَاحِبًا إِلَّا شَيْئًا يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ (اگر به شرق و غرب عالم روید، هرگز علمی صحیح را نخواهید یافت، مگر علمی که از نزد ما اهل بیت (عليهم السلام) خارج شده باشد). (3)

ص: 163

1- - جواهر الکلام: ج 30، ص 94.

2- - برای وضوح بیشتر به کتاب علم غیب نوشته آیت الله شیخ علی نمازی شاهرودی مراجعه فرمائید.

3- - بحار الأنوار: ج 2، ص 91، ح 20، بصائر الدرجات: ص 30.

و فرموده اند: مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ (هر آن کس که به کلام گوینده ای گوش فرا داد، پس به راستی او را عبادت نموده است). (1)

و امام باقر (علیه السلام) فرمودند: يَمْضُونَ الثَّمَاذُ وَيَدْعُونَ النَّهَرَ الْعَظِيمَ، قِيلَ لَهُ: وَ مَا النَّهْرُ الْعَظِيمُ؟ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَالْعِلْمُ الَّذِي آتَاهُ اللَّهُ، إِنَّ اللَّهَ جَمَعَ لِمُحَمَّدٍ (عليه السلام) سُنَنَ النَّبِيِّينَ مِنْ آدَمَ هَلُمَّ جَرًّا إِلَى مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله)، قِيلَ لَهُ: وَ مَا تِلْكَ السُّنَنُ؟ قَالَ: عِلْمُ النَّبِيِّينَ بِأَسْرِهِ، إِنَّ اللَّهَ جَمَعَ لِمُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) عِلْمَ النَّبِيِّينَ بِأَسْرِهِ وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) صَيَّرَ ذَلِكَ كُلَّهُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام)، الْحَدِيثُ (آب كَمِي رَا مِي نَوْشَنَد، وَ نَهْرِي عَظِيم رَا رَهَا نَمُودِه اَنَد، كُفْتِه شَد: نَهْر عَظِيم چيست؟ فرمود: رسول خدا (عليه السلام) و علمی که خداوند به ایشان داده است، به درستی باری تعالی برای ایشان جمع کرد سنن انبیاء را از حضرت آدم تا حضرت خاتم (علیهم السلام). گفته شد: آن سنن ها چیست؟ فرمود: علوم انبیاء (علیهم السلام) تماماً، به درستی خداوند متعال برای ایشان جمع کرد تمامی علوم انبیاء (علیهم السلام) را، و حضرتشان تمامی آنها را نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) گذاشتند). (2)

ص: 164

1- - الکافی: ج 6، ص 433، ح 24.

2- - بحار الأنوار: ج 26، ص 165، ح 21.

و فرمودند: كَذَّبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُنَا وَ هُوَ مُسَدِّ تَمَسِكُ بِعُرْوَةِ غَيْرِنَا (دروغ می گوید هر آن کس که گمان برد که ما را می شناسد در حالی که دست آویز خود قرار داده عروه غیر ما را و به او متمسک شده). (1)

و فرمودند: كُلُّ شَيْءٍ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ وَبَالٌ (هر آنچه که از این خانه بیرون نیامده پس او باطل است و وبال و گردن گیر انسان می شود). (2)

6- نوعی دیگر از نفاق در ایمان، جحد و انکار شئون و مقاماتی است که خدای متعال به آن موالی (علیهم السلام) اعطا نموده است. که سبب ردّ اقوال و معجزات و کرامات حضرات می شود و در نتیجه ولایت در دین و دنیای عترت نبوی را، به زعم خود خدشه دار می نماید. در حالی که گمان می کند شیعه آن خانواده است و اقرار دارد که خداوند ایشان را امام خلافتی مقرر نموده است.

لذا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بعد از رجوع از تبوک خطبه ای ایراد فرمودند و خطاب به مهاجرین و انصار بیان داشتند که: مَعَاشِرَ الْمُهَاجِرِينَ وَ

ص: 165

1-- بحار الأنوار: ج 2، ص 82، ح 7.

2-- الأختصاص: ص 41.

الأنصار ما يزال أصحابي إذا ذكر لهم إبراهيم و آل إبراهيم، تهللت وجوههم وانتشرت قلوبهم، وإذا ذكر لهم محمد و آل محمد تغيرت وجوههم وضائق صدورهم إن الله لم يعط إبراهيم شيئاً و آل إبراهيم إلا أعطى محمداً و آل محمد مثله ونحن في الحقيقه آل إبراهيم (ای گروه مهاجرین و انصار، اصحاب مرا چه شده که زمانی که در برابرشان ابراهیم و آل او یاد می شوند، صورتها باز می شود و قلوب و سینه هایشان گسترده می گردد، و زمانی که محمد و آل محمد (علیهم السلام)، نزد آنان یاد می گردد، صورت ها متغیر و گرفته و خمود می شود و سینه ها به تنگ می آید، به درستی خداوند به ابراهیم و آل ایشان مقامی اعطا نفرمود مگر اینکه مثل او را به محمد و آل کرامش (علیهم السلام) عطا فرمود، و ما خانواده در حقیقت آل ابراهیم (علیهم السلام) می باشیم و از نسل او هستیم). (1)

و در حدیث حضرت رضا (علیه السلام) آمده: فَمَنْ ذَا الَّذِي يَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ أَوْ يُمَكِّنُهُ اخْتِيَارَهُ؟ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ، ضَلَّتِ الْعُقُولُ وَ تَاهَتِ الْحُلُومُ وَ حَارَتِ الْأَلْبَابُ وَ حَسِرَتِ الْعُيُونُ وَ تَضَاعَفَتِ الْعُظْمَاءُ وَ تَحَيَّرَتِ الْحُكَمَاءُ وَ تَقَاصَرَتِ الْحُلَمَاءُ وَ حَصِرَتِ الْخُطَبَاءُ وَ جَهَلَتِ الْأَبَاءُ وَ كَلَّتِ الشُّعْرَاءُ وَ

ص: 166

عَجَزَتِ الْأَدْبَاءُ وَعَيَّتِ الْبُلْغَاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ فَأَقْرَبَتْ بِالْعَجْزِ وَالتَّقْصِيرِ وَ كَيْفَ يَوْصَفُ أَوْ يُنْعَتُ بِكُنْهِهِ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ أَوْ يُوجَدُ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ وَيُغْنِي عَنْهُ؟ لَا كَيْفَ وَأَنْتِ وَ هُوَ بِحَيْثُ النَّجْمِ مِنْ أَيْدِي الْمُتَنَاوِلِينَ وَ وَصْفِ الْوَاصِفِينَ فَأَيْنَ الْأَخْتِيَارِ مِنْ هَذَا وَأَيْنَ الْعُقُولِ عَنْ هَذَا أَوْ أَيْنَ يُوجَدُ مِثْلُ هَذَا؟ الْحَدِيثُ (پس کیست، آن کسی که او را برسد، امام را بشناسد، و او را ممکن باشد که خود، امام اختیار کند؟ ای کاش چنین بود ای کاش اینچنین بود، عقلها در بادیه گمراهی، نادان، حلمها در بیابان فکر، سر به گریبان، صاحبان هوش در این ورطه، مدهوشان، چشمها حسرت نابینائی، نوشان، بزرگان لباس کوچکی، پوشان، حکما در وادی حیرت سرگردان، عاقلان در عالم قصور، حیران، خطیبان را، راه تنگی، پیشه، متفکران در جاده جهل، در اندیشه، شاعران را زبان نطق بسته، ادیبان را زبان تکلم خسته، بلیغان را فصاحت بیان، رسته، چه عجز دارند از وصف شأنی از شئون او یا فضیلتی از فضائل او، پس به عجز و قصور اقرار کنند و چگونه می توان او را وصف نمود و به کنه او پی برد یا امر او را فهمید و چه کسی یافت شود که قائم مقام او باشد و به وجود او از امام مستغنی شد و چگونه معرفت در حق او حاصل شود، و از کجا می توان او را شناخت؟ هرگز، و

چگونه، در حالی که امام چون ستاره دور است از دست کسانی که قصد او کنند و وصف او نمایند پس از کجا امام را اختیار کردند و کدام یک از عقول امتیاز آن را نمود و از کجا یافتند او را که متّصف به این صفات باشد).⁽¹⁾

تا بدینجا انواعی از نفاق ایمانی را بیان نمودیم و از این پس به یکی دیگر از انواع نفاق در ایمان، که به بیانی، مهمترین نوع نفاق ایمانیست می پردازیم و آن نفاق و نوع عملکرد جماعتی از شیعیان است که برای خود عنوان پدید آوردند و اعتقادی را رواج دادند که مع الأسف آن اعتقاد هنوز خودنمایی کند و حضرات معصومین: آنان را و اعتقاداتشان را بسیار خطرناک و مسموم معرفی نمودند، که تا زمان ظهور هم فعالیت کرده و به لطائف الحیل، تفکرات خود را در جامعه شیعی القاء می کنند و آن جماعت خبیثه منحرفه بتریه است. که به صدد آمدیم تا در چند سطر و اوراقی آنان و تفکرات شیطانیشان را برملاء کنیم تا خوانندگان این اوراق بیش از پیش با آنها آشنا شده و بر اعتقادات خود و نسل آینده، از شیطنت آنها ترسیده و هیچگونه ملاطفتی و همراهی با آنان و تفکرات مسمومشان ننمایند.

ص: 168

1- - عیون الأخبار الرضا: ج 1، ص 195، باب 20، الکافی: ج 1، ص 201.

انشاء الله به وضوح بدین مسأله می پردازیم و تا حد امکان جوانب بحث را توضیح می دهیم.

این جماعت که به زودی با آنها آشنا می شوید روحیه ای انقلابی داشته و چون زید بن علی، خروج نمود اطراف او را گرفتند، لذا به جماعت زیدیّه ملقب گشته و در مقابل جماعتی و گروه هایی چون مغیره و خطابیّه، که احوالاتشان در کتب رجال مذکور است، قد علم کردند، ولی در جریانی که به زودی روایتش ذکر می شود، زید آنها را به لقب بتریه نامگذاری کرد. حال به نظرات مطرح شده درباره این جماعت دقت کنید.

1- فیروزآبادی در قاموس می گوید، در ماده ابتر:

وَالْأَبْتَرُ لَقَبٌ مُّغِيرَةَ بْنِ سَعْدٍ وَ الْبُتْرِيَّةُ مِنَ الزَّيْدِيَّةِ تُنْسَبُ إِلَيْهِ (ابتر لقب مغیره بن سعد است و بتریه جماعتی از زیدیّه هستند و به او منسوب می باشند). (1)

در حالی که مغیره از اصحاب امام صادق (علیه السلام) است و لیکن شخصی منحرف و ملعون از جانب امام معرفی شده است.

علامه مجلسی رحمه الله در تفسیر کلام فیروزآبادی می گویند:

وَقِيلَ هُوَ الْمُغِيرَةُ بْنُ سَعْدٍ وَيُلَقَّبُ بِالْأَبْتَرِ، فَتُنْسَبُ إِلَيْهِ الْبُتْرِيَّةُ أَوْ الْبُتْرِيَّةُ مِنَ الزَّيْدِيَّةِ وَلَمْ أُدْرِكْ مِنْ أَيْنَ أَخَذَهُ (گفته شده که مغیره بن سعد کسی است که به

ص: 169

1- - قاموس: ج 1، ص 366.

لقب اُبتَر نامیده شد و جماعت بتریه که از زیدیّه می باشند به او منسوب گشته اند و من نمی دانم فیروز آبادی این کلام را از کجا آورده). (1)

2- اُسفرائینی گوید: هَوْلَاءُ أَتْبَاعِ رَجُلَيْنِ، أَحَدُهُمَا الْحَسَنُ بْنُ صَالِحِ بْنِ حَيٍّ وَالْآخَرُ كَثِيرُ النَّوَاءِ، الْمُلقَّبُ بِالْأَبْتَرِ (اینان تابعین دو نفرند که یکی حسن بن صالح است و دیگری کثیر النواء که ملقب به اُبتَر است).

و بعد اعتقادشان را مطرح می کند که: وَقَوْلُهُمْ كَقَوْلِ سُلَيْمَانَ بْنِ جَرِيرِ الَّذِي قَالَ إِنَّ الْإِمَامَةَ سُورِيٌّ وَإِنَّمَا تَتَعَقَدُ بِعَقْدِ رَجُلَيْنِ مِنْ خِيَارِ الْأُمَّةِ غَيْرِ أَنَّ الْبَتْرِيَّةَ تَوَقَّفَتْ فِي عَثْمَانَ (و گفته آنان مثل گفته سلیمان بن جریر است که گوید امامت شورائی است که به عقد دو نفر هم منعقد می گردد که آن دو نفر از بهترین امت باشند الا اینکه بتریه در شأن عثمان متوقف اند). (2)

که البته این کلام درست نیست چرا که بتریه امامت را در ائمه (علیهم السلام) می دانند و شوری را قبول ندارند بلکه این گفته اسفرائینی، اعتقاد مخالفین است.

ص: 170

1- بحار الأنوار: ج 64، ص 203.

2- الفرق بين الفرق: ص 54.

به تعليقه علامه تستری توجه کنید:

هذا وفي الصحاح والقاموس البتريه أصحاب مغیره بن سعد و لقبه أبر و هو غلط منهما، فأصحابه يقال لهم المغيريه كما اتفق عليه الخاصه والعامه و أما البتريه فأصحاب كثير النواء و ابن حنبل و جمع آخر خلطوا ولأيه أبي بكر و عمر بولأيه علي (عليه السلام) يتبرنون من أعداء أبي بكر و عمر فسماههم زيد بن علي البتريه لكون لازم قولهم التبر من فاطمه (عليها السلام) لأن كونها عدوه لهما و مؤنثها غضبي عليهما إتفاقي (در صحاح و قاموس آمده که بتريه اصحاب مغيره بن سعد هستند و لقب او هم أبر بوده در حالی که این گفته غلط است، چرا که به اصحاب او مغيره می گفتند چنانچه خاصه و عامه بر این مطلب اتفاق دارند، و اما بتريه اصحاب كثير النواء و ابن حنبل و جمع ديگرند، که ولایت ابوبکر و عمر را با ولایت علی (عليه السلام) مخلوط کرده، و از دشمنان ابوبکر و عمر هم بيزاری می جویند. لذا زيد بن علي آنها را بتريه نامید چرا که لازمه قول آنها تبری از فاطمه (عليها السلام) است چرا که ایشان دشمن آن دو نفر بودند و

ص: 171

حضرتشان از دنیا رفتند در حالت غضب بر آن دو، که این اتفاق و مورد قبول همگان است. (1)

قول معتمد:

مرحوم کشی از علماء رجال شیعه که کتاب ایشان مورد اطمینان و مصدري از مصادر کتب رجالی می باشد، روایتی را نقل می کند: قال الصادق (علیه السلام): لو انَّ البتريه صفٌ واحدٌ ما بين المشرق الى المغرب ما أعزَّ الله بهم ديناً (امام صادق (علیه السلام) فرمودند: اگر به درستی بتريه یک صف گردند از مشرق تا مغرب عالم، خداوند به واسطه آنها دین را اعزاز و شرافت ندهد و آنها مایه عزت دین نشوند).

و بعد در تعلیقه خودشان به روایت می فرمایند:

والبتريه هم أصحابٌ كثيرًا التوا والحسن بن صالح بن حَيٍّ و سَالم بن أبي حفصه والحكم بن عتيبه و سَلمه بن كهيل و أبو المقدام ثابت الحداد و هم الذين دعوا الى ولايه علي عليه السلام ثم خلطوها بولايه أبي بكر و عمر و يثبتون لهما أمانتهما و ينتقصون عثمان و طلحه و الزبير و يرون الخروج مع بطون ولد علي بن أبي

ص: 172

طالِب(عليهما السلام) يَذْهَبُونَ فِي ذَلِكَ إِلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَثْبُتُونَ لِكُلِّ مَنْ خَرَجَ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ (عليه السلام) عِنْدَ خُرُوجِهِ الْأَمَامَةِ (وَبَتَرِيَّةِ أَنْهَا أَصْحَابَ كَثِيرٍ التَّوَا وَحَسَنَ بْنِ صَالِحِ بْنِ حَيٍّ وَسَالِمَ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ وَحَكَمَ بْنَ عَتِيْبَةَ وَسَلْمَةَ بْنَ كَهَيْلٍ وَأَبُو الْمَقْدَامِ ثَابِتَ الْحَدَّادِ مَيَّ بَاشَنَدُ، وَأَنْهَا كَسَانِي هَسْتَنَدُ كَه دَعْوَتِ بَه وَلايَتِ عَلِيٍّ (عليه السلام) مَيَّ نَمَايَنَدُ وَ سِپَسِ آن رَا بَه وَلايَتِ أَبُو بَكْرٍ وَ عَمْرٍ مَخْلُوطِ كَرْدَه وَ بَرَايِ آن دُو اِمَامَتِ رَا ثَابِتِ مَيَّ كَنَنَدُ وَ عَثْمَانَ وَ طَلْحَةَ وَ زُبَيْرِ (در بعضی نسخ اسم عائشه هم آمده) رَا نَقْصَانِ مَيَّ وَرَزَنَدِ وَ بَدَانِ هَا اَشْكَالِ مَيَّ كَنَنَدُ. وَ خُرُوجِ بَرِ عَلِيٍّ ظَالِمِينَ رَا بَا فَرَزَنَدَانِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) مَيَّ دَانَنَدُ كَه دَرِ آن بَه اَمْرٍ بَه مَعْرُوفِ وَ نَهْيِ اَزِ مَنْكَرِ مَعْتَقَدَنَدُ وَ بَرَايِ هَرِ اَنْكَسِ كَه اَزِ اَوْلَادِ عَلِيٍّ (عليه السلام) خُرُوجِي كَنَدِ اِمَامَتِ رَا ثَابِتِ مَيَّ كَنَنَدُ). (1)

لذا با زید فرزند امام سجاد(عليه السلام) در خروج بر علیه بنی امیه لعنهم الله همدست شده و تا به امروز هم در یمن موجوداند که حوثیه ها می باشند و به نشانه آمادگی برای خروج با هر بنی هاشمی خنجری را با خود حمل کرده و بر کمر می بندند چنانچه در عصر ما هم قابل رؤیت است. لذا چون همراه زید شدند زیدیه نامیده شدند و لیکن در روایات اشاراتی است که زید آنها را به خاطر اعتقاد باطلشان بتریه نامید و اعتقادشان را مذمت نمود.

ص: 173

عن سُدير قال: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) و مَعِيَ سَلْمَةُ بِنُ كَهَيْلٍ و أَبُو الْمُقَدِّمِ ثَابِتُ الْحَدَّادِ و سَالِمُ بِنُ أَبِي حَفْصَةَ و كَثِيرُ النَّوَّاءِ و جَمَاعَةٌ مَعَهُمْ، و عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) أَخُوهُ زَيْدُ بِنِ عَلِيٍّ فَقَالُوا لِأَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام): نَتَوَلَّى عَلِيًّا و حَسَنًا و حُسَيْنًا و نَتَبَرَّأُ مِنْ أَعْدَائِهِمْ، قال: نَعَمْ، قالُوا: نَتَوَلَّى أَبَا بَكْرٍ و عُمَرَ و نَتَبَرَّأُ مِنْ أَعْدَائِهِمْ، قال: فَالْتَمَتِ إِلَيْهِمْ زَيْدُ بِنُ عَلِيٍّ قال لَهُمْ: أَتَتَبَرَّئُونَ مِنْ فَاطِمَةَ (عليها السلام)، بَتَرْتُمْ أَمْرًا بَتَرْتُمْ اللَّهَ، فَيَوْمَئِذٍ سَمُّوا الْبَتْرِيَّةَ (سدير گوید: بر امام باقر (عليه السلام) داخل شدم و با من سلمه بن كهيل و أبو المقدم بن ثابت الحداد و سالم بن أبي حفصه و كثير النواء و جماعتی دیگر بودند، و نزد حضرت برادرشان زید بن علی هم حضور داشت، پس به امام عرضه داشتند: ما علی و حسن و حسین را ولی خدا می دانیم و از دشمنانشان بیزاریم، حضرت فرمودند: بله، گفتند: ما ولایت ابوبکر و عمر را هم می پذیریم و از دشمنانشان بیزاریم، راوی گوید: زید به آنها متوجه شد و گفت: آیا از فاطمه (عليها السلام) تبرّی و بیزاری می جوئید؟ شما امر ما را ناقص کردید خداوند ناقص و دم بریده کند شما را، پس از آن روز بتريّه نامیده شدند). (1)

1- منهاج اهل بیت (علیهم السلام) همراهی تولّی و تبرّی را اقتضاء دارد که اگر چنین نباشد باعث بتر و دُم بریدگی و ناقصی دین را بیار می آورد.

2- کلام زید، به سبب تربیتی است که از مکتب وحی آموخته، خصوصاً زمانی که آنها امام (علیه السلام) را مورد سوال قرار دادند و با حضرت صحبت می کردند، پس مبادرت زید در جواب و سکوت امام تقریر حضرتشان را می رساند.

3- آنها گفتند که ما از دشمنان ابوبکر و عمر لعنهما الله بیزاریم، و زید در مقابل بیان نمود که پس شما از خاتون عصمت بیزاری می جوئید، چرا که حضرتشان دشمن سرسخت آن دو ملعون بودند تا جایی که به ابوبکر لعنه الله فرمودند: وَاللّٰهُ لَادْعُوْنَ اللّٰهِ عَلَيْكَ فِي كُلِّ صَلَاةٍ اَصَلَّيْهَا (به خداوند قسم که تو را در هر نمازی که می خوانم نفرین و لعن می کنم). (1)

و به فرموده حضرت رضا (علیه السلام): كَانَتْ لَنَا اُمٌّ صَالِحَةٌ وَ هِيَ عَلَيْنَهُمَا سَاخِطَةٌ وَ لَمْ يَأْتِ بَعْدَ مَوْتِهَا خَبَرٌ اَنَّهَا رَضِيَتْ عَنْهُمَا (ما را مادری صالحه بود که بر

ص: 175

ابوبکر و عمر لعنهما الله، ساخطه و غضبناک بودند و بعد از شهادتشان خبری نیامده که از آن دو راضی شده باشند). (1)

بلکه این واقعتاً سخط فاطمی (علیها السلام) را حتی در کتب مخالفین به وضوح می‌نگریم. (2)

يَا أَبَا حَفْصِ الْهُوَيْنِيِّ وَمَا *** كُنْتُ مَلِيًّا بِذَاكَ لَوْلَا الْحَمَامُ

أَتَمُّوتُ الْبَتُولَ غَضْبِي وَ نَرْضَى *** مَا كَذَا يَصْنَعُ الْبَنُونَ الْكِرَامُ

در اینجا به خاطر رسیدن نمونه‌ای از اظهار برائت زید بن علی را که نقل نموده‌اند، متذکر شده، تا سیره عملی، این خانواده را در بحث برائت، دیده باشیم.

زمانی که ایشان در محاربه با اعداء از مرکب بر زمین افتاد گفت: أَيْنَ سَأَلِي عَنْ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، هُمَا أَقَامَانِي هَذَا الْمَقَامَ

(کجاست آنکه از من درباره ابوبکر و عمر سوال نمود، تا در جواب بگویم که آن دو بودند که روزگار مرا بدینجا کشانیدند). (3)

ص: 176

1- عوالم العلوم: ج 11، ص 157، باب 6، ح 1.

2- صحیح البخاری: ج 4، ص 42.

3- وقایع الأيام: ج 1، ص 107.

و چه بسزاست که یادآور شویم مصیبت محزونه آقا و سرورمان اباالأحرار سیدالشهداء(علیه السلام) را که در کربلاء، تبرّی را به نحو اکمل به همگان رسانیدند. آنجایی که تیر سه شعبه مسموم حرمله بن کاهل أسدی لعنه الله در سینه مبارک حضرتشان نشست و آقای غریب آن تیر را از قفا بیرون کشیدند، که به نقل راوی خون مثل آبی که از ناودان سرازیر شود از سینه مبارک ریزان شد، حضرت آن خون را گرفته به آسمان پاشیدند که سرخی آسمان در وقت غروب آفتاب از آن زمان پدیدار شد(1)، و دوباره دست را پر از خون سینه مبارک نمودند و بر سر و صورت و محاسن شریف مالیدند و فرمودند: هَكَذَا أَكُونُ حَتَّى أَلْقَى جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ وَ أَنَا مَخْضُوبٌ بِدَمِي وَ أَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَتَلَنِي فُلَانٌ وَ فُلَانٌ (اینچنین جدّم رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را ملاقات خواهم کرد در حالی که به خون خود خضاب شده و می گویم یا رسول الله فلانی و فلانی مرا به قتل رسانیدند). (2)

و از اینجاست آن حکایت معروف که یکی از ملوک مازندران از شخصی علوی پرسید: مَتَى قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ (علیهما السلام)؟! سید در جواب گفت: إِنَّهُ قُتِلَ يَوْمَ السَّقِيْفَةِ. (3)

ص: 177

1- - بحار الأنوار: ج 45، ص 215-219، جواهر الأيقان: ص 350.

2- - بحار الأنوار: ج 45، ص 53، مقتل الحسين: ج 2، ص 39، بحر المصائب: ج 2، ص 501.

3- - وقایع الأيام: ص 107.

و چه زیبا سروده سید بحرالعلوم رحمه الله:

كَمِئْنَ جَيْشِ بَدِي يَوْمِ الطُّفُوفِ وَ مِنْ *** يَوْمِ السَّقِيْفَةِ قَدْ لَاحَتْ طَلَايِعُهُ

يَا رَمِيَهُ قَدْ أَصَابَتْ وَ هِيَ مُخْطئه *** مِنْ بَعْدِ خَمْسِينَ مَن شَطَّتْ مَرَايِعُهُ (1)

دانی چه روز دختر زهرا اسیر شد؟ *** روزی که طرح بیعت منا امیر شد

يَا مَنْ يُسْأَلُ ذَائِبًا عَنْ كُلِّ مَعْضَلِهِ سَخِيفَهُ *** لَا تَكْشِفَنَّ مَعْطَا فَلَربَّمَا كَشَفَتْ جِيفَهُ

وَ لَرَبُّ مَسْتُورِ بَدَا كَالطَّبْلِ مِنْ تَحْتِ الْقَطِيفَةِ *** إِنَّ الْجَوَابَ لِحَاضِرٍ لَكِنِّي أَخْفِيهِ خِيفَهُ

لَوْلَا اِعْتِدَاءُ رَعِيَّتِهِ الْغِي سِيَّاسَتَهَا الْخَلِيفَهُ *** وَ سَيُوفُ اَعْدَائِنَا بِهَامَاتِنَا اَبَدًا نَقِيفَهُ

ص: 178

1- - شرح مرآتی سید بحرالعلوم: ص 332.

لَنَشْرُتُ مِنْ أَسْرَارِ آلِ مُحَمَّدٍ جَمَلًا طَرِيفَهُ *** تُغْنِيكُمْ عَمَّا رَوَاهُ مَالِكٌ وَ أَبُو حَنِيفَةَ

وَأَزَيْتُكُمْ أَنَّ الْحُسَيْنَ أَصِيبَ فِي يَوْمِ السَّقِيفَةِ *** وَ لِأَيِّ حَالٍ لُحِدَّتْ بِاللَّيْلِ فَاطِمَةُ الشَّرِيفَةِ

وَ لَمَّا حَمَّتْ شَيْخِيكُمْ عَنْ وَطِي حُجْرَتِهَا الْمَنِيفَةِ *** آوَهَ لَيْنَتِ مُحَمَّدٍ مَا تَتُّ بِغُصَّتِهَا أُسَيْفَهُ (1)

آری آنچه شد، از سقیفه و اصحاب آن به پا شد، لعنه الله عليهم أجمعين.

پس بنابراین، معالم و دانسته هایی از منهج ظلمانی بتریّه به دست می آید که عبارتند از:

1- منهج بتری، منهجی است تلفیقی، بین ولایت علوی و بنا بر زعمشان، ولایت عمری و بکری. یک نوع رأی سطحی نگری،

ص: 179

1- - کشف العُمّه: ج 2، ص 69.

حول شرائط امامت دینی و سیاسی، که توصیفات خلیفه رسول الله (صلی الله علیه و آله) را به وجود می آورد. ولی در مقابل طائفه مغیریّه، و خطابیّه که به شدّت، منهج تبری را می کوبند، نصّ الهی را برای تعیین امام و خلیفه، ضروری می دانند.

2- روایتی است که ابوبصیر از امام صادق (صلی الله علیه و آله) نقل می نماید که حضرت در توصیف آنها، آنان را جماعتی تعریف کرده، که در مقام تبعیت منهج اهل بیت (علیهم السلام)، آنچه را که مناسب با منهج خود می دانند پیروی می کنند. که معنایش این است، رفض و دور انداختن جمله ای از قواعد مذهب اهل بیت (علیهم السلام) که با اعتقادات ما موافقت ندارد، که این به مثابه ردّ بر عترت می باشد.

ذَكَرَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) كَثِيرَ النَّوَاءِ وَ سَالِمِ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ وَ أَبَا الْجَارُودِ، فَقَالَ: كَذَّابُونَ مُكَذِّبُونَ كُفَّارٌ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ، قَالَ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ كَذَّابُونَ قَدْ عَرَفْتُهُمْ فَمَا مَعْنَى مُكَذِّبُونَ؟ قَالَ: كَذَّابُونَ يَأْتُونَنَا فَيُخْبِرُونَنَا أَنَّهُمْ يُصَدِّقُونَنَا وَ لَيْسَ كَذَلِكِ وَ يَسَّ مَعُونًا حَدِيثًا فَيُكَذِّبُونَ بِهِ (امام صادق (عليه السلام) كثير النواء و سالم بن أبي حفصه و أبا الجارود را متذکر شده و فرمودند: دروغ گویانند و کافر، لعنت خدا بر آنان باد، راوی گوید عرضه داشتم: فدایت شوم دروغ گویند را فهمیدم پس معنای مکذّبون چیست؟ فرمود: دروغ گویند، چرا که نزد ما می آیند، پس به ما

می گویند، که به درستی ما را تصدیق می کنند، در حالی که چنین نیستند، و حدیث ما را می شنوند و آن را تکذیب می کنند.(1)

و در فرق الشیعه آمده که، به درستی بتریه نزد مخالفین افضل گروههای زیدیه هستند، و آن به دلیل این است که علی(علیه السلام) را تفضیل می دهند و امامت ابوبکر لعنه الله را هم ثابت می کنند.(2)

که این صلاحدید و درستی خلافت ابوبکر لعین و اعتقاد به فضائل علی(علیه السلام)، همان حقیقت منهج بتریه است، که هر آنکسی چنین گوید و یا به عنوانی آن غاصبان خلافت را محترم شمرد و از خباثت و مطاعنشان روی گرداند، شخصی بتری و منحرف است.

و از اموراتی که در زیدیه عموماً و در بتریه خصوصاً به وضوح ملاحظه می شود، اعتقاد به قیاس در دین و اجتهاد به رأی می باشد، و گمان دارند که در این باره تابع نصوصی هستند که از اهل بیت(علیهم السلام) رسیده است.(3)

لذا اسلوب صریح این جماعت منحرفه و شعارشان دعوی تشیع است، و ایمان به اهل بیت(علیهم السلام)، و تبعیت از آنان، و تأکید بر اینکه، شیعه این

ص: 181

1- - اختیار معرفه الرجال: رقم 416.

2- - فرق الشیعه: ص 57.

3- - شرح نهج البلاغه: ج 1، ص 290.

خانواده هستند، در حالی که ولاء منهاج سقیفه و اصحاب آن را، که در طرف نقیض با امامت الهیه است، را هم قبول دارند. لذا راهی را می روند غیر از راه امامان هدایت و با این ادعاها محبین این خانواده را به غیر صراط مستقیم منحرف می کنند، چرا که بتر یعنی قطع و آنان با این اعتقادات، دین کامل را نپذیرفته و آنرا قطعه قطعه کرده اند. و بر عدم لزوم نصّ الهی بر امامت امامی اعتماد کرده و بین مدرسه اهل بیت (علیهم السلام) و مدرسه سقیفه عامّه، در مبانی و قواعد، تلفیق کرده اند. که در حقیقت قواعد منهاج امامت را، از واقع اصیل خود که متمیز از منهاج بشری است، منحرف کرده اند و از ولایت به تعبیری روی گردان شده اند.

در بعضی نقل ها آمده که کثیر التواء چون اُتر الید بوده و دستش قطع شده بوده، این فرقه را به او نسبت داده اند.⁽¹⁾

که البته آنچه را گفتیم اصح و اقرب الی الصواب می دانیم. و اینان با سبکی که پیش بردند، فی الواقع منهاج امامت را قطع کرده، و باید آنها را تخطئه و ابطال نمود و خطّ بطلان بر روی افکار آن جماعت کشید.

شهرستانی می گوید: که صالحیه اصحاب حسن به علی صالح اند و بتریه اصحاب کثیرالنواء الأبرند، و آن دو گروه در مذهب متفق اند و در بحث امامت،

ص: 182

حرف گروه سلیمانیه را می‌زنند. مگر اینکه در شأن عثمان متوقف هستند، که آیا مؤمن بوده و یا کافر؟ و می‌گویند: وقتی که اخبار در حق او آمده که او از ده نفری می‌باشد که به بهشت بشارت داده شده، می‌گوئیم: واجب است که حکم به صحت اسلام او کنیم و اینکه او را مؤمن بدانیم و از اهل بهشت.

و زمانی که افعال او را، در تربیت بنی امیه و بنی مروان، و استبدادش در اموری که با سیره اصحاب نمی‌خواند را، می‌بینیم، واجب است حکم به کفر او نمائیم پس در امرش متحیر و متوقفیم، و او را به احکم الحاکمین می‌سپریم.

و اما علی (علیه السلام) افضل مردم است و اولای به امامت بعد از پیغمبر، اما خود، با رضایت، امر امامت را به دیگران سپرد و رغبت در این کار داشت، که ما هم راضی بدان عمل می‌شویم و غیر آن را صحیح نمی‌دانیم، و اگر علی بدان عمل راضی نبود، ابوبکر هلاک شده بود. و بترتیب کسانی هستند که امامت مفضول را بر فاضل و افضل جائر دانسته، زمانی که خود شخص فاضل، راضی باشد. (1)

3- أبو عبیده حدّاء می‌گوید به امام باقر (علیه السلام) عرضه داشتم:

إِنَّ سَالِمَ ابْنِ أَبِي حَفْصَةَ يَقُولُ لِي: مَا بَلَغَكَ أَنَّهُ مِنْ مَدَائِدِ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ كَأَنَّ مِثْلَهُ مِثْلَهُ جَاهِلِيَّةٌ؟ فَأَقُولُ: بَلَى، فَيَقُولُ: مَنْ إِمَامُكَ؟ فَأَقُولُ: أَيْمَتِي آلَ

ص: 183

مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): وَيَسَّحُ سَالِمٌ وَمَا يَدْرِي سَالِمٌ مَا مَنَزَلَهُ الْأَمَامُ؟ مَنَزَلَهُ الْأَمَامُ يَا زِيَادَ أَعْظَمَ وَأَفْضَلَ مِمَّا يَذْهَبُ إِلَيْهِ سَالِمٌ وَالتُّنَّاسُ أَجْمَعُونَ (به درستی که سالم بن ابی حفصه به من گفت: آیا به تو این خبر نرسیده که هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلی مرده است؟ پس گفتم: بله، گفت: امام تو کیست؟ بدو گفتم: امامان من آل محمد (علیهم السلام) هستند، پس گفت: به خدا قسم نشنیده ام که امامی بشناسی، امام باقر فرمودند: لعنت بر سالم باد، و او چه می داند که منزلت امام چیست و چگونه است؟ ای زیاد منزلت و جایگاه امام اعظم و افضل از آن است که سالم و تمامی مردم بدان دست پیدا کنند و او را بفهمند). (1)

از این حدیث فهمیده می شود که این جماعت هرگونه مقامات غیبیه را برای ائمه: ، انکار می کنند، در عین وقتی که مرجعیت علمیه را برای آنان قائل اند. لذا هرگونه حدیثی که دلالت بر علم لدنی حضرات بکند یا موهبتی چنانی را برای ایشان ثابت کند، انکار کرده و از انتشار آن جلوگیری می کنند و هر کس معتقد بدان اعتقاد باشد را طعن به غلو و تکفیر می نمایند.

ص: 184

و یا در حدیثی دیگر، می‌رساند که آنها به مقامات اهل بیت (علیهم السلام) چون مقام محدث بودن، که تکلم ملائکه با آن ذوات مقدّس است را، قبول ندارند، و از معارف قرآنی بی‌خبرند. (1)

عبید بن زراره گوید: اُرسِلَ أَبُو جَعْفَرٍ (علیه السلام) اِلَى زُرَّارَةَ أَنْ يُعَلِّمَ الْحَكَمَ بْنَ عُتَيْبَةَ أَنَّ أَوْصِيَاءَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَآلِهِ (علیهم السلام) مُحَدَّثُونَ (امام باقر (علیه السلام) دنبال زراره فرستادند که برود و آگاه کند حکم بن عتیبه را که به درستی اوصیاء محمد (علیهم السلام) محدث و مورد تکلم با ملائکه هستند). (2)

4- جماعت بتریه کسانی هستند که شعار اصلاح امورات و اعتقادات را بیان می‌کنند و فساد علنی را به گمان خود، تخطئه می‌نمایند، لذا منهج عثمان و طلحه و زبیر لعنهم الله را قبول نداشته و تخطئه می‌نمایند.

چنانچه عبارت کشی گذشت که و يَنْتَقِصُونَ عِثْمَانَ وَطَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ. (3)

ص: 185

1- - برای اطلاع بیشتر از این موضوع به کتاب علم غیب نوشته مرحوم آیت الله شیخ علی نمازی شاهرودی، مراجعه فرمائید.

2- - الکافی: ج 1، ص 269.

3- - اختیار معرفه الرجال: رقم 422.

البته در این حرکت، به نقل ناقلین، چون زیدیه، حادّ و تند و ساخن نمی باشند، لذا نوبختی، حسن بن صالح را از رؤساء این جماعت به حساب می آورد، و می گوید این جماعت ضَعْفَاءُ الزَّيْدِيَّةِ، می باشند. (1)

ظاهراً بدین کلام، اسلوب آنها را در ثوره و نهضت، قصد کرده که چون زیدیه، در حدّت و شدّت، نبودند.

لذا کَشَى می گوید که سالم، کان مُخْتَفِياً مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ بِالْكُوفَةِ، فَلَمَّا بُوِيَعَ لِأَبِي الْعَبَّاسِ خَرَجَ مِنَ الْكُوفَةِ مُحْرِمًا، فَلَمَّ يَزَلْ يُلَبِّي: لَبَّيْكَ قَاصِدٌ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ، لَبَّيْكَ، حَتَّى أَذْأَخَ بِالْبَيْتِ (از دست بنی امیه در کوفه مخفی شده بود، پس زمانی که با ابی العباس بیعت شد، از کوفه با حالت احرام، خارج گشت و دائماً می گفت: لبیک ای شکنده کمر بنی امیه لبیک، تا در کنار کعبه شتر را بر زمین خواباند و آنجا سکونت کرد). (2)

و سمعانی گوید: أَضَدَّ لَمَلْنَا هَذِهِ الطَّنْفَةَ إِذَا سَكَّوْا فِي أَيْمَانِ عَثْمَانَ (ما این طائفه را گمراه می پنداریم، آن زمانی که در ایمان عثمان شک بورزند). (3)

ص: 186

1-- فرق الشّيعه: ص 57.

2-- اختيار معرفة الرجال: رقم 428.

3-- الأنساب: ج 1، ص 80.

و گاهی با حکومت‌ها، ضدّ حرکت‌های معارض با حکومت، همراه می‌شدند، و از عناصر از هم پاشیدن نهضت‌ها، به علّت ضعف وجودی و افشال خود، به حساب می‌آمده.

و نمونه‌ای را ابوالفرج اصفهانی در کتاب خود نقل می‌کند، که برای حفظ اختصار مقام، خوانندگان را بدانجا ارجاع می‌دهیم. (1)

5- قعود از تحمّل مسؤولیت‌ها، و حالت تقهقیری نفسانی و فکری، و رنگ باختن اَصیل، و همرنگی با صاحبان قدرت سیاسی وقت، که این خود سبب رئیسی و اصلی عدم تحمّل برائت و تبری از اصحاب سقیفه لعنهم الله، می‌باشد، یکی دیگر از حالات این جماعت بوده است. تا با این نوع حرکت‌های منافقانه، که همیشه در طول تاریخ، بعضی بدین صفت، منسوب می‌باشند، یک نوع طمأنینه‌ای در عیش و سمعه خود به وجود بیاورند، و نظر دیگران را به سوی خود جلب نمایند. لذا منهج تبری را که دائماً متحمّل مشقّاتی بوده، به طرفی واگذاشته، و نقد و انکار منکر، و تخطئه باطل را، نادیده گرفته، و برای معذوریّت ذمه خود، اکتفاء به تمسّک به ولایت اهل بیت (علیهم السلام) را، کافی دانسته، و برای ارضاء ضمیر خود به عدم

ص: 187

تنگر مقامات اهل بیت (علیهم السلام) در قرآن و سنت، اکتفاء نموده، و از این تعدی ننموده اند.

و علتی دیگر از برای این نوع قعود و متعرض نشدن برای منهج مقدس تبری، مواجهات حکومت ها را علی الدوام با ثورات و انقلاب های علویین قرار داده اند. که چون آنها متعرض احوال ابوبکر و عمر لعنهما الله می شوند، و آنها را انتقاص می نمایند، دائماً در معارضه با سلطه ها می باشند. لذا ما جماعت بتریه، راه شیعه را بدین سبک نمی پیمائیم، تا مجبور به معارضه نشویم. لذا در جریان معارضات زید بن علی با هشام بن عبدالملک ملعون، شخص والی، شخصی را به نام یوسف بن عمر، اجیر کرده و او را در صفوف انصار زید در کوفه، وارد کرد، و آنها از او درباره ابوبکر و عمر لعنهما الله سؤال کردند که بنا به نقل ابن عساکر، زید گفت: رَحِمَ اللهُ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ صَاحِبَيْ رَسُولِ اللهِ ثُمَّ قَالَ: أَيْنَ كُنْتُمْ قَبْلَ الْيَوْمِ؟ (رحمت خدا بر ابوبکر و عمر دو همراه رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، سپس گفت: تا به حال شما کجا بودید). (1)

که این نحو سؤال زید خود استنکاری بر آنها بوده و اینکه می دانسته آنها، از قبل سلطان و حکومت، اجیر شده اند.

ص: 188

به هر حال بترتیب برای حفظ خود دست از برائت شسته و در صف معارضین با حکومت ها نیامده .

و دیگر از توجیحات عدم تحرک این حزب، آن بوده که شدیداً حریص بر انهایض جمیع امت بوده اند، بر ضدّ ایجاد فساد در نظم جاری، و جلوگیری از نهضت بر علیه حکومت.

لذا این منظور را نمی توانسته، پیکربندی نماید، مگر با مزج بین ولایت اهل بیت (علیهم السلام) و ولایت ابوبکر و عمر لعنهما الله، تا شیعه و مخالفین را، هم دست و یکی نماید.

لذا این منهج را با مذهب تزویج داده. که البته موفق نشدند، در طول قرون متمادی، این نیت شوم را عملی کنند، تا منقرض شده و از میان رفتند.

که البته در خاتمه این بحث خواهیم گفت که در هر زمانی اصحاب این نوع تفکر تجدید می شوند و باز منقرض گشته ولی طرز تفکر باقی مانده تا ظهور صاحب عدل، که انشاءالله بیاید و حقیقت تناقض بین منهای اهل بیت (علیهم السلام) که منهای ربانی الاهیست، و بین منهای سقیفه که منهای بشری وضعی مادی و صد البته شیطانی است را، معلوم نماید و حق را علنی کند.

ص: 189

6- یکی دیگر از حالات آنان، حساسیت و ضدیت متشدد است که با روایان فضائل و مقامات اهل بیت (علیهم السلام) دارند، و در احتجاجاتشان حول بحث امامت، با روایان اسرار معارف، در مقام ضعف قرار می گیرند و نمی توانند حرف خود را ثابت نموده و غالب شوند. چنانچه شهاب از ابن عیینه نقل می کند که او گفت: تَرَكْتُ جَابِرَ الْجَعْفِيِّ وَمَا سَمِعْتُ مِنْهُ قَالَ: دَعَى رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَلِيًّا يُعَلِّمُهُ مَا يُعَلِّمُهُ ثُمَّ دَعَا عَلِيًّا (عَلِيهِ السَّلَامُ) الْحَسَنَ (عَلِيهِ السَّلَامُ) فَعَلَّمَهُ مَا يُعَلِّمُهُ ثُمَّ دَعَا الْحَسَنَ الْحُسَيْنَ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ)

فَعَلَّمَهُ مَا يُعَلِّمُهُ حَتَّى بَلَغَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ)، قَالَ: فَتَرَكْتُهُ لِذَلِكَ وَ لَمْ أَسْمَعْ مِنْهُ (بِغَمْبَرِ خِذَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) رَا خَوَاسْتَنَدَ، وَ بَه إِيشَان مَعْلُومَاتِ خُود رَا تَعْلِيمِ دَادَنَدَ، سِيسِ حَضْرَتِ أَمِيرِ هَمَانِ كَار رَا بَا فَرَزَنْدَشَانِ أَمَامِ مَجْتَبِي (عَلِيهِ السَّلَامُ) وَ إِيشَانِ هَمِ بَا بَرَادِرِ خُودِ أَمَامِ حُسَيْنِ (عَلِيهِ السَّلَامُ) أَنْجَامِ دَادَنَدَ تَا رَسِيدِ زَمَانِ حَضْرَتِ صَادِقِ (عَلِيهِ السَّلَامُ) كِه هَمِينِ عَمَلِ كَرْدِ دَرِ شَأْنِ إِيشَانِ هَمِ صُورَتِ گِرَفْتِ، أِبْنِ عَيِينِهِ گُويِد: پَس بَه خَاطِرِ اَيْنِ اِعْتِقَادِ مِنْ جَابِرِ رَا تَرَكِ كَرْدِه وَ اَزِ اَوْ حَدِيثِي نَشْنِيدِم). (1)

ص: 190

7- اختلاط بین مبانی فقه شیعی و مخالفین یکی دیگر از عملکردهای این جماعت است. چنانچه شهرستانی گوید: که اکثر بتریه در زمان ما مقلد هستند و به رأی خود و اجتهادشان رجوع نمی کنند، اما در اصول رأی معتزله را قدم به قدم تبعیت می کنند، و ائمه اعتزال را بیش از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) تعظیم کرده، و اما در فروع بر مذهب حنفی هستند مگر در مسائل کمی تبعیت شافعی و شیعه را می نمایند. (1)

8- یکی دیگر از نمونه های عملکرد آنان، اگر چه قائل به امامت ابوبکر و عمر لعنهما الله و صحت آن می باشند، الا در مواردی اعتراضات و نقدهائی را بر خطاهای آنان، بیان کرده اند. مثل مسعده بن صدقه که شخصی بتری می باشد و روایتی از امام صادق (علیه السلام) از خطبه حضرت مولا نقل می کند. که حضرتشان ضلالت های مردم را بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و عدم حفظ سنت ایشان را از جانب بعضی، بیان می کنند، را روایت کرده (2).

و یا ابا المقدم که روایتی از امام باقر (صلی الله علیه و آله) در انحراف امت بعد از پیغمبرشان، توسط افعالی که بعضی انجام دادند، را روایت می کند. (3)

ص: 191

1- الملل و النحل: ص 162.

2- الکافی: ج 8، ص 63، ح 2.

3- الکافی: ج 8، ص 270، ح 398.

خصوصاً که در گذشته هم متذکر شدیم که آنان شرعیتی برای خلافت آن دو ملعون قائل نشدند، مگر به زعم خود، بر حسب تسلیم امیر عالم (علیه السلام)، امر امامت را به آن دو نفر، برای آن دو امامت را معتقد شده اند.

9- دیگر از رذالت های آنان، جمع بین آراء ائمه هدی (علیهم السلام) و آراء مخالفینشان می باشد، که این را به خاطر جلب رضایت هر دو طرف انجام می دهند. و از همین باب است که ائمه هدی (علیهم السلام) سبک عملکرد آنان را تخطئه نموده اند. در اینجا به روایتی نظر کنید که عذافر صیرفی نقل می کند و می گوید با حکم بن عتیبه نزد امام باقر (علیه السلام) بودیم و از او سوال می کرد، و امام باقر (علیه السلام) را اکرامی بود، پس در شأن مسأله ای اختلاف کردند، امام به او فرمودند: ای فرزندم کتاب علی (علیه السلام) را خارج کن و ایشان کتاب عظیمی آورد و او را باز نمودند و در آن نظاره می نمود تا مسأله را اخراج کرده و فرمود: این خطّ علی (علیه السلام) به املاء رسول خداست (صلی الله علیه و آله)، و رو به حکم نمودند و فرمودند: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِذْهَبْ أَنْتَ وَ سَلْمَةُ وَ أَبُوالْمِقْدَامِ حَيْثُ شِئْتُمْ يَمِينًا وَ شِئْهُمَالًا فَوَاللَّهِ لَا تَجِدُونَ الْعِلْمَ

ص: 192

أَوْثَقَ مِنْ عِنْدِ قَوْمٍ كَانَ يَنْزِلُ عَلَيْهِمْ جِبْرَائِيلُ (ای ابا محمّد تو و سلمه و ابوالمقدّم هر کجا می خواهید بروید، به راست و چپ سر بزنید، پس به خدا قسم علم حقیقی را نزد خانواده ای می یابی که جبرئیل بر آنها نازل گشته است). (1)

و کَشَى نَقْلَ مِی کَند از اَبو مَریم اَنصاری که امام باقر (علیه السلام) بدو فرمودند: قُلْ لِسَلْمَةَ بِنِ كُهَيْلٍ وَالْحَكَمِ بْنِ عَتِيْبَةَ شَرْقًا أَوْ غَرْبًا لَنْ تَجِدَا عِلْمًا صَالِحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ (به سلمه بن كهيل و حکم بن عتیبه بگو، که به شرق عالم و غرب عالم بروید، هرگز علمی صحیح را نمی یابید مگر اینکه از نزد ما خانواده خارج گشته است). (2)

که مع الأسف در این زمانه هم، کسانی را می یابیم که بدین اعتقادند و درب هر خانه ای را می کوبند، مگر درب مدینه علم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را، و از هر دهانی کلامی می گیرند، مگر از لسان الله، وجود مقدّس امام معصوم (علیه السلام).

10- اختلاط بین دو ولایت، یکی دیگر از انحرافات این جماعت است. کثیرالنوا از امام باقر (علیه السلام) سؤال کرد در شأن ابوبکر و عمر

ص: 193

1- رجال التّجاشی: ص 255.

2- اختیار معرفه الرّجال: رقم 369.

لعنهما الله، فقال: هُمَا أَوَّلُ مَنْ انْتَرَى عَلَى حَقَّنَا وَحَمَلَا النَّاسَ عَلَى أَعْنَاقِنَا، وَاكْتَفَانَا وَأَدْخَلَا الدَّلَّ بِيُوتِنَا (فرمود: آن دو اولین کسانی بودند که حق ما را گرفته و مردم را بر گرده های ما سوار نمودند و ذلت را در خانه ما داخل نمودند). (1)

و در روایتی دیگر امام باقر (علیه السلام) بدو فرمودند: وَاللَّهِ لَوْ وَجَدَ عَلَيْهِمَا أَعْوَانًا لَجَاهَدَهُمَا (اگر امیر عالم (علیه السلام) انصاری و یارانی را بر علیه ابوبکر و عمر می یافتند با آن دو جنگ می نمودند). (2)

در روایتی دیگر ابوجارود گوید: من با کثیر التوا نزد امام باقر (علیه السلام) بودیم که کثیر عرضه داشت: خدا تو را رحمت کند، این شخص از ابوبکر و عمر براءت می جوید، من به حضرت گفتم: دروغ می گوید به خدایی که هیچ خدایی جز او نیست هرگز از ما براءت نشنیده و نزد حضرت، عبدالله بن علی، برادر حضرت هم بود، حضرت به کثیر فرمود: نزدیک بیا و فرمود: كُنَّا وَاللَّهِ أَوَّلَ مَنْ ظَلَمْنَا حَقَّنَا وَأَضَعْنَا بِأَبَائِنَا وَحَمَلَا النَّاسَ عَلَى رِقَابِنَا فَلَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُمَا وَلَا غَفَرَ لَكَ مَعَهُمَا يَا كَثِيرُ (آن دو اول ظالمین به ما خانواده بودند که حق ما را گرفتند و با پدران ما

ص: 194

1- - بحار الأنوار: ج 30، ص 381.

2- - بحار الأنوار: ج 30، ص 381.

کینه توزی کردند و مردم را برگرده های ما سوار نمودند پس خداوند آنها را نیامرزد و تو را هم با آنان نیامرزد). (1)

ملاحظه می کنید که حضرات در مقام تبری به چه صراحتی اعتقادشان را بیان نموده و در مقابل یکی از سران بتریه چگونه سخن گفته و ولایت آن دو ملعون را به چه نحوی ابطال کردند؟

یکی دیگر از سران این طائفه سالم بن ابی حفصه است که گوید بر امام باقر (علیه السلام) داخل شدم و عرضه داشتم: امامان ما و سادات ما، ما با موالیان شما دوست و با دشمنان شما دشمنیم، حضرت فرمودند: خوب است خوب ای شیخ، اگر سخن تو بر حقیقت باشد!!! گفتم: کلام من حقیقت دارد فدایت شوم، فرمود: درباره ابوبکر و عمر چه می گوئی؟ گفتم: آن دو امامان عدل بودند خدای رحمتشان کند!!! حضرت فرمود: ای شیخ هر آینه به تحقیق در این امر امامت مشرک شدی و کسی را که خداوند در امامت برای او نصیبی قرار نداده است را، با ما شریک گردانیدی). (2)

لذا مشاهده فرمودید که اینان قائل به امامت و رهبری آن دو خبیث به همراهی امامت ائمه (علیهم السلام) می باشند.

ص: 195

1-- بحار الأنوار: ج 30، ص 382.

2-- بحار الأنوار: ج 30، ص 383.

11- یکی از خصلت های این جماعت، انکار وجود باطنی برای شریعت است. یا تأویل آیات و روایات، یا انکار وجود غیبی در کتاب عزیز و مقامات دینی، و انکار تمامی آنچه که در مقامات غیبی به ائمه (علیهم السلام) مربوط می شود، مثل علم غیب ائمه (علیهم السلام). چرا که این سبک اعتقادی شیعی، تلفیق بین دو ولایت علوی و عمری را به هم می زند و مانعی می باشد، لذا نوبختی آنان را به اصحاب الحدیث معرفی نموده، که فقط حدیث می گویند، اما امعان نظر در فقه الحدیث و درایت آن ندارند و اسراری را برای آن کلام مطهر قائل نمی شوند. (1)

و ما نمونه هائی را در سابق اشاره نمودیم، که خود دلیلی است بر مدّعا. (2) که با تأمل در سیره این جماعت منحرفه، به وضوح معلوم همگان می گردد که آنان در تمامی مراحل سطحی نگر و منکر مقامات عالیّه اند. با آن که حضرات (علیهم السلام) ادوار عدیده ای را در دین حنیف داریند. قرآن می فرماید: وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ (تأول قرآن را کسی جز خداوند و اهل دانش ندانند). (3)

ص: 196

1- - فرق الشّيعه: ص 57.

2- - اختیار معرفه الرّجال: رقم 425 و 427 و 428.

3- - آل عمران: 7.

که این اثبات تأویل و مقامات غیبی قرآن است، بر خلاف ادعای این جماعت. و اینکه مقامات مکنونه آن را فقط مطهرون که اهل آیه تطهیر می باشند، می فهمند چرا که می فرماید: **إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِی كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ** (این قرآن بسیار گرامیست * در لوح محفوظ سر حق * که جز دست پاکان بدو نرسد). (1)

12- کوتاه نظری و فکری مجمل دارند و کلام معصومین (علیهم السلام) را با دید بسته و بدون تأمل می بینند و با سرعت تصمیم گرفته و واقعیات را درک نمی کنند. مثل حکم به تقیه که نوعی برنامه امنیتی برای شیعیان است که آن را نوعی تفریط در دلالت های شریعت می پندارند. برعکس عملکرد روای اسرار معارف ولایی که با تفقه در کلام معصوم اسرار را در می یابند، و کشی رحمة الله موردی را در این باره نقل می کند. (2)

13- موردی دیگر، نسبت دروغ و تزویر به ساحت مقدس حضرات ائمه (علیهم السلام) ، می دهند تا آنان را در راستای اهل سقیفه لعنهم الله قرار دهند که در حقیقت این، نوعی تمادی در ظلامت به این

ص: 197

1- - واقعه: 77-79.

2- - اختیار معرفه الرجال: رقم 430.

خانواده و خذلان حقشان و اطفاء نور ایمانشان می باشد. و کَشَّی روایتی را نقل می کند که زراره بر امام صادق(علیه السلام) داخل شد، و مسأله ای را از قول حکم بن عتیبه نقل نمود که او از حضرت باقر(علیه السلام) به دروغ نقل می نموده، امام صادق(علیه السلام) فرمودند در حالی که سه مرتبه قسم خوردند که: مَا قَالَ أَبِي هَذَا قَطُّ، كَذِبَ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ عَلَيَّ أَبِي (پدرم هرگز چنین نفرمودند، حکم بن عتیبه بر پدرم دروغ بسته). (1)

تا بدین جای بحث، با سبک رفتاری اعتقادی، جماعت ضالّه و منحرفه بترتیه آشنا شده، و تاریخچه مختصری از رؤسا و سبک تفکرات آنان را، مستند به آیات و روایات و تاریخ بیان داشتیم.

آنچه در ادامه بحث، مورد تأمل و نظر است، این است که آیا پس از زمان انقراض آن جماعت، تفکرات آنان، در طول تاریخ، تکرار می شود یا نه؟ و آیا از طرف چه کسانی، اظهار می گردد؟ و اینکه آیا در پیکره شیعی، تجلّی می کند و یا از طرف احزاب و ادیان دیگر؟ در این برهه از مباحث کتاب بدین موضوع خواهیم پرداخت، و با ادله ای وافر مطلب را بیان می کنیم.

ص: 198

آنچه که در سیر تاریخ به دست می آید، آن است که تفکرات باطله این جماعت، از طرف عدّه ای، بیان شده و آن دیدگاه ها، مورد طرح قرار گرفته است. که باید تلفیقی بین مدرسه اهل بیت (علیهم السلام)، و مدارس دیگر، و بیان ولایت بدون برائت را تجدید نمود و بدان پرداخت. که در زمان حاضر و عصر معاصر، تحت بعضی عناوین چون، وحدت اسلامی و تقریب بین مذاهب، بیان گشته است، که در مباحث آینده مفصلاً بدان می پردازیم.

دو دیدگاه

دیدگاه اول: که در بین شیعیان، از جانب بعضی منسوبین به تشیع، مطرح می گردد، تولی ابوبکر و عمر و سران سقیفه لعنهم الله می باشد، که این تولی بدین منظور نیست، که فقط محبت آنها رواج گیرد، بلکه مضافاً بدان عقیده، هر گونه تعرضی را به غاصبین خلافت حقّه، مورد هجوم و استتکار قرار می دهد.

دیدگاه دوم: سبک تمیز بین مدرسه اهل بیت (علیهم السلام) و بقیّه مدارس می باشد. و با تمامی قوا، هر گونه ارادت به آن غاصبین را، تخطئه و سرکوب می نماید. که این دیدگاه به عنوان تبرّی شناخته شده، که بدین حرکت، مورد هر گونه هجمه و تشدد قرار گرفته اند.

1- جهل به حقیقت منهاج اهل بیت (علیهم السلام)، در هر قرن، و اکتفاء به نظری سطحی، که این جهل، محصول قصور علمی، و قلت تتبع آثار دینی و عدم درک حقائق معالم منهاج ائمه هدی (علیهم السلام) می باشد.

2- ضعف نفسی و روحیه عقب نشینی در برابر تسلط و سیطره جمهور مذاهب اسلامی دیگر می باشد.

که این نوع فقدان حریت و شجاعت دینی، به شکل مخفی در باطن نفوس اثر گذاشته، تا بدینجا که تفکیر و استنتاج اعتقادی دینی را، از موضوع ریشه کن کرده، و گمان را به سوی این تفکر می برد که حق مساوی با غلبه فعلیه است و هر آن کس صاحب قدرتی کذائی شد، یا صدائی بلند نمود، پس حق را به همراه داشته، که این سبک تفکر نمونه ای از وهن و نکول و سست عنصری شخصی را می رساند.

3- تأثیرپذیری در برابر سیل اعلامی سلطنتی و حکومتی است، بدون آن که تدبیری و تأملی در حقیقت شود، مثل موضوع فتوحات بلدان، و کشورگشائی های کذائی، و ظلم هائی که بر ائمه معصومین (علیهم السلام) جاری گشت و انحراف مسیر سیره نبوی

در تاریخ صدر اسلام، که تمامی این عناوین به دست غاصبین خلافت و سقیفه نشینان صورت پذیرفت، ولی تأملی در حرکت آنها نمی شود، که به واسطه آن افعال چه بر سر حق و اهل آن وارد نمودند و با دین و پیکره آن چه کردند.

آری، آنچه که از بررسی کتب سیر و تواریخ و فرمایشات معصومین (علیهم السلام) به دست می آید، آن است که نه فقط در طول تاریخ بلکه حتی در زمان ظهور حکومت عدل الهی، ردّ پائی از آن جماعت و تفکراتشان پیداست، تا انشاءالله تعالی به دست امام منتقم، ریشه کن شوند و خود و تفکراتشان، از میان بروند.

بتریه ریشه کن می شود

مرحوم طبری در دلائل الامامه روایتی را نقل می نمایند که توجّه بدان بسیار ضروری است.

أبوجارود از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند که از ایشان در باب زمان ظهور سؤال نمودم و حضرت جوابی عطا فرموده و بیان داشتند که شما آن زمان را درک نکرده تا بدینجا که در وصف حرکت مهدوی می فرماید: **و یسپرُ الی الکوفه فیخرج منها سِتَّةَ عَشَرَ أَلْفاً مِنَ البتْرِیةِ شاکِّین فی السِّلّاح، قُرَاءُ الْقُرْآن، فُقَهَاء فی الدِّین، قَدْ قَرَحُوا جَبَاهَهُمْ و**

ص: 201

سَمَرُوا سَامَاتِهِمْ وَعَمَّهُمُ النَّفَاقَ، وَكُلَّهُمْ يَقُولُونَ: يَا بِنَّ فَاطِمَةَ ارْجِعِ لَأُحَاجَّ لَنَا فِيكَ، فَيَضَعُ السَّيْفَ فِيهِمْ، عَلَى ظَهْرِ النَّجْفِ عَشِيَّةَ الْاِثْنَيْنِ مِنَ الْعَصْرِ إِلَى الْعِشَاءِ، فَيَقْتُلُهُمْ أَسْرَعَ مِنْ جَزْرِ جَزُورٍ فَلَا يَقُوتُ مِنْهُمْ رَجُلٌ وَلَا يُصَابُ مِنْ أَصْحَابِهِ أَحَدٌ دِمَائُهُمْ قُرْبَانَ إِلَى اللَّهِ (حضرت به سوی کوفه سیر کرده، که از آنجا شانزده هزار نفر از جماعت بتریه خروج می کنند، در مقابل حضرت، که غرق در سلاحند، و از مفسرین قرآن و فقهاء در دین می باشند، هر آینه پیشانی هایشان از اثر سجده پینه بسته و زخمی گشته، و نفاق و جودشان را فرا گرفته است و تمامشان می گویند: ای پسر فاطمه برگرد ما را به تو حاجتی نیست، حضرت با آنها می جنگد در پشت شهر نجف، در عصر دوشنبه تا به مغرب، و همگی را به نحوی عجیب می کشد و به قتل می رساند، و هیچ کس از آنها را باقی نمی گذارد و احدی از اصحاب حضرتشان مورد اصابت قرار نمی گیرد. در حالی که آنها خونشان را در راه خدا قربانی می کنند).⁽¹⁾

مرحوم شیخ مفید رحمه الله، در ارشاد این روایت را نقل کرده اند، باختلافی در الفاظ روایت، که آنان می گویند ما را به بنی فاطمه و اولاد

ص: 202

حضرت صدیقه (علیها السلام) احتیاجی نیست و بعد از کشتار، حضرت وارد کوفه شده و هر منافق شگاکمی را به درک واصل می نمایند. (1)

آری، تفکرات بتریه تا عصر ظهور، به عناوین مختلفه بیان خواهد شد که همگی در راستای تضعیف برائت و سیره تبری فاطمی از سران کفر و ضلالت می باشد.

چرا که فاطمه صدیقه شهیده (علیها السلام) از بدایت امر، منهج اصیل فاطمی را معین کرده و دیدگاه رافضی خود را با بیان خطبه فدکیه و خصوصاً فتوای خویش در وجوب جهاد با سران کفر و ضلالت، آنجا که فرمود: *فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ* و اشاره به ابوبکر لعنه الله نمودند را، در لابلای سخن خویش بیان داشتند. (2)

به همین دلیل خطاب بتریه به امام عصر (علیه السلام) به عنوان بنی فاطمه، بیان شده. که با این خطاب خود، اشاره به سیره و نهج فاطمی (علیها السلام) می نمایند، که ایشان و اولاد طاهرینش (علیهم السلام)، در مقام، انکار بر سقیفه نشینان، و برائت از آنان، می باشند. اینان خود را به رفض منهج فاطمی معرفی می کنند. چرا که در بدایت امر ظهورشان، برائت از ابوبکر و عمر لعنهما الله را قبول نداشته، و از دشمنان آن دو، برائت خود را ظاهر نمودند. لذا زید در محضر امام باقر (علیه السلام) به این سرّ مهمّ اشاره نمود،

ص: 203

1- - الأرشاد: ج 2، ص 384، بحار الأنوار: ج 5، ص 338.

2- - شرح نهج البلاغه: ج 16، ص 213، السقیفه و فدک: ص 102.

آنجایی که گفت شما با این تفکر از فاطمه (علیها السلام) براءت می جوئید، چرا که سیره ایشان لعن نمودن و تبرّی از سران سقیفه بوده است.

سوالی مهم

در این میان سوالی مهم ذهن همگان را، به خود جلب خواهد کرد که آیا، تمامی این صحبت ها و بیانات و القانات شیطانی، در زمان غیبت، از ناحیه چه کسانی مطرح می شود و به عبارت واضح تر، بترّیه در زمان ما، شامل حال علماء شیعه و متفکرین دینی هم می شود؟ چنانچه در روایت تصریح به فقهاء در دین نمود و یا اینکه از جانب عدّه ای بی خرد، به ظهور می رسد؟!!!

در جواب باید گفت، آنچه که مورد دقت و توجه است، وجود مناطی است که در تمامی روایات بیان شد و آن هر گونه ارادت و توجّهی، به سران ظلم و کفر و نفاق می باشد. گاهی به عنوان اعتقاد به امامت آنها و گاهی به عنوان صحابی رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، و گاهی به عنوان خلفاء و مقدّسات دیگر ادیان، و گاهی عنوان وحدت با آنها، و گاهی عنوان عدم تبرّی از آنان یا انجام تبرّی در خفاء و دیگر از عناوینی که مناط و معیار بتری، و نقصان اعتقادی شیعی را به بار می آورد. چرا که دو رکن اعتقادی ولایت و براءت در منهج رافضی، اصولی اصیل می باشند، که هر کدام جدای از دیگری ناقص و بی معناست.

پس بنابراین این معیار در وجود هر کس که تجلی کند، از طائفه بتریه به حساب آید. فقیه یا غیر فقیه، که حقیقتاً نفاقی است در پیکره ایمان.

از باب مثال:

فقهاء شیعی مناط و علت حکم به حرمت نوشیدن شراب را، اسکار و مست شدن، بیان می کنند، حال اگر این مناط و اسکار، در هر مایعی یا شیئی بیاید، استفاده از آن را حرام می کند.

لذا باید مناط و معیار را فهمید، تا مصادیق و موضوعات خود را نشان دهند.

مثالی دیگر:

حدیثی که داوود بن فرقد از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند، در جریانی حضرتشان با شخصی از زیدیه هم کلام شده و از او سؤال نمودند که چه کسی از زیدیه را می شناسی؟ و او در جواب می گوید: بهترین آنها و سرورشان و رشید و افضلشان را، که او هارون بن سعد باشد. بعد حضرت می فرمایند:

يَا أَخَا أَسْلَمَ ذَاكَ رَأْسُ الْعِجْلِيَّةِ كَمَا سَمِعْتَ اللَّهُ يَقُولُ: إِنَّ الدِّينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِّئًا لَهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، الْحَدِيثُ (ای برادر أسلمی، او رئیس و بزرگ گوساله پرستان است، چنانچه خداوند می فرماید: آنان که

ص: 205

گوساله را به پرستش گرفتند آتش غضب خدا را در آخرت، و خواری در حیات دنیا محققاً به آنها خواهد رسید(1)).(2)

در اینجا حضرت اشاره به گوساله پرستی قوم موسی (علیه السلام) می نماید و زیدیه را به گوساله پرستان و هارون بن سعد را گوساله معرفی می کنند، که این همان مناطی است که قوم حضرت موسی (علیه السلام) دارا بودند و به واسطه آن منحرف شدند. این جماعت هم گوساله پرست شدند و خود را چون آنان کافر کردند، که منظور توجه و ارادت به گوساله امت ابوبکر لعنه الله است، که در بحث لعن و سب به آن می پردازیم. به هر حال مناط انحراف و شرک است که در دو طائفه محقق شد و اگر چه به ظاهر در این امت گوساله ای وجود نداشت.

واقفیه، کفار این امت

دو روایت در شأن جماعت واقفیه نقل می کنیم تا اولاً انحراف این ملعونین روشن شود و ثانیاً اهمیت اعتقاد به ولایت حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) روشن گردد.

1- از حضرت رضا (علیه السلام) سؤال شد که واقفیه چه حکمی دارند؟

ص: 206

1- اعراف: 152.

2- تفسیر العیاشی: ج 2، ص 33، ح 82.

فقال: يَعْشُونَ حَيَارَىٰ وَيَمُوتُونَ زُنَادِقَهُ (آنان در دنیا چونان متحیرین زندگی می کنند و نمی توانند حق را بشناسند و سردرگم اند و در حالت ممات هم به زندقه و کفر از دنیا می روند). (1)

2- یوسف بن یعقوب می گوید به امام هشتم (علیه السلام) عرضه داشتیم، که به اینانی که گمان دارند پدر شما زنده است و غائب شده چیزی از زکات بدهم؟ قال: لَا تَعْطِهِمْ فَإِنَّهُمْ كُفَّارٌ مُّشْرِكُونَ زُنَادِقَهُ (فرمود: به اینان زکات را مده چرا که به درستی اینان کافر و مشرک و زندق می باشند). (2)

3- روایتی جالب و بسیار مهم که رئیس المحدثین صدوق رحمه الله آن را روایت فرموده، که حمزه و محمد، پسران حمران می گویند: در خدمت امام صادق (علیه السلام) در جمعی از بزرگان موالیان حضرت بودیم، و حمران بن أعین هم حاضر بود و ما سخت سرگرم مناظره و بحث بودیم و او ساکت بود، پس امام صادق (علیه السلام) به او فرمودند: چه شده که سخن نمی گوئی؟ عرضه داشت: سرورم من با خود عهد کرده ام که

ص: 207

1- رجال الکشی: ص 330.

2- رجال الکشی: ص 327، برای آشنایی بیشتر با اینگونه روایات در شأن واقفیه به کتب رجال، مراجعه نمایید.

در انجمنی که شما حضور دارید تکلم نکنم، امام فرمودند: من به تو اجازه سخن می دهم، حمران گفت: گواهی می دهم که معبودی جز خدای یگانه وجود ندارد، نه همسری گرفته و نه فرزندی، و از دو حدّ خارج است، یکی نبودن و دیگری حدّ تشبیه به موجودات، و حقّ کلام این است که نه جبری وجود دارد و نه تقویضی، بلکه امریست بین الأمرین، و گواهی می دهم که محمد(صلی الله علیه و آله) بنده و پیامبر اوست که او را به هدایت و دینی حقّ فرستاده است، تا بر تمامی ادیان آشکار و غالب گرداند، و اگر چه مشرکین را خوش نیاید، و گواهی بر بودن بهشت و جهنّم می دهم، و برانگیخته شدن پس از مرگ حقّ است، و شهادت می دهم که به درستی علی(علیه السلام) حجّت خدا بر خلایق، و مردم نمی توانند آن را نادیده گرفته، و حسن(علیه السلام) بعد از ایشان و حسین(علیه السلام) پس از او، سپس علی بن الحسین(علیهما السلام) و پس از ایشان محمد بن علی(علیهما السلام) و پس از ایشان شما ای سید و آقای من، حجّت خدا هستید، امام به او فرمودند: مقیاس و تُرتَر حمران است، آنگاه فرمودند: ای حمران مَطْمَری بین خود و اهل جهان قرار بده، او عرضه داشت: مَطْمَر چیست آقای من؟ فرمود: شما به او شاقول یا ریسمان بنائی می گوئید، فَمَنْ خَالَفَكَ عَلِيَّ هَذَا الْأَمْرَ فَهُوَ

زَنَدِيقٌ، فَقَالَ حَمْرَانُ: وَإِنْ كَانَ عَلَوِيًّا فَاطِمِيًّا؟ فَقَالَ: وَإِنْ كَانَ مُحَمَّدِيًّا عَلَوِيًّا فَاطِمِيًّا (پس هر آن کس با شما در این اعتقادات مخالفت ورزد او زندیق و بی دین است، حمران عرضه داشت: و اگر چه از اولاد علی و فاطمه (علیهما السلام) باشد؟ حضرت فرمودند: و اگر چه محمدی علوی فاطمی باشد). (1)

چه بسیار، راه گشاست این روایت، تا سبب بینائی عدّه ای کوردل شود، که به ظواهر و معیارهائی اعتباری و عناوینی جعلی دل بسته و منحرف گشته اند.

در این سه روایت گذشته دیدید که حضرات عدّه ای و اگر چه به ظاهر مسلمان را، زندیق و کافر و مشرک دانسته، که این همان مناط است که همان طوری که مشرک و کافر بی اعتقاد است، هر آنکس که در این حالات قرار گیرد هم همان حکم را دارد و اگر چه به ظاهر مسلمان باشد که این دیدگاه، انتساب موضوعی است و نه حکمی و اثر آن در آخرت به حقیقت جلوه می کند نه در دنیا.

در لسان العرب می گوید: زندیق قائل و معتقد به بقاء دهر را می گویند، و آنان که به آخرت ایمان نداشته و وحدانیت خالق را نپذیرفته اند، و دو

ص: 209

الاه را قائل هستند، الاه نور، والاه ظلمت، که خیر به الاه نور گرویده و شرّ به الاه ظلمت. (1)

که حمل این گونه الفاظ بر مخالفین اهل بیت (علیهم السلام) همان جریان تحقیق المناط است که هر گونه انحرافی از اصول، کفر و به مثابه زندقه و شرک است و اگر چه معتقد به اعتقادات کافران و مشرکان نباشند.

شیخ صدوق در معانی می آورد: حلبی به امام صادق (علیه السلام) عرضه داشت: مَا أَذْنِي مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ كَافِرًا؟ قَالَ: أَنْ يَتَدَعَ بِهِ شَيْئًا فَيَتَوَلَّى عَلَيْهِ وَيَتَّبِرًا

مِمَّنْ خَالَفَهُ (کمترین چیز که به سبب آن بنده کافر می گردد چیست؟ فرمود: آن است که به وسیله او عقیده فاسد نوظهوری ایجاد گردد و دوستیش با دیگران بر آن معیار باشد و از کسی که با او مخالفت ورزد، بیزاری جوید). (2)

و در حدیث بعد، به عبارتی دیگر حضرت می فرمایند: که به ریگ های زمین بگوید هسته خرما و از کسی که این نظر را نپذیرد بیزاری جوید و به سبب بیزاری از غیر خود، نافرمانی خدا کند، پس این شخص، ناصِبٌ قَدْ

ص: 210

1- - لسان العرب: ج 10، ص 147.

2- - معانی الأخبار: ج 2، ص 413، ح 43.

أَشْرِكُ بِاللَّهِ وَكَفَّرَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ (ناصبی است که به خدا شرک ورزیده و از جهتی کفر ورزیده که خود نمی داند). (1)

به وضوح می نگرید که مناط در دو روایت مخالفت با دستورات حقّ جلّ و علاست که در هر شخصی ظهور کند عناوینی چون کفر و نصب بر او صادق آید.

حال اگر کسی بگوید که عنوان بترتیب بر طبقه علماء و فضلاء نمی تواند صادق آید و مجالی در هم عنوانی آنها نیست، در جواب عرضه بداریم که در ظهور موفور السّور حضرت بقیّه الله (علیه السلام) حقائق روشن خواهد شد، که بسیاری باور آن را ندارند. از قبیل آن که ببینند بعضی از منسوبین به دین از فقهاء، دیدگاههایی منحرفه دارند که در آن زمان تجلّی خواهد کرد.

در این مقام روایاتی را بیان خواهیم کرد تا خواننده محترم بداند، آنچه که مهمّ است و قابل تأمل، آنست که افکار انحرافی و اعتقادات کفرآمیز در میان بعضی از منتسبین به تشیّع هم وجود خواهد داشت. لذا نه عناوین و نه اشخاص، قابل توجه نیستند تا با توجه به عنوانی چون فقیه، شما در مقام استنکار برآئی، که مگر می شود فقیهی از فقهاء شیعی، اعتقاداتش منحرفه باشد یا کلام فلان حزب منحرف را بگوید؟ آنچه باید

ص: 211

در مقام فهم آن برائیم، باور کردن وجود افکار منحرفیست که در طول تاریخ در بین عدّه ای حتّی نزدیکان به ائمه هدی (علیهم السلام) هم، وجود داشته که سبب جدائی از پیکره شیعی می شده. لذا معیار، فهم کلام اهل بیت (علیهم السلام) است تا هر آنکس آنرا بگوید بر صراط مستقیم و هر آن کس، سرباز زند، در انحراف به سر برد. لذا دستور بر اینست: الْحَقُّ لَا يُعْرَفُ بِالرِّجَالِ إِعْرَفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ (حقّ را به اشخاص شناس، حقّ را بشناس، اهل حقّ را خواهی شناخت). (1)

قال الصادق (عليه السلام): إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ (عليه السلام) خَرَجَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يُرَى أَنَّهُ مِنْ أَهْلِهِ وَ دَخَلَ فِيهِ عَبْدُهُ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ

(زمانی که قائم (علیه السلام) خروج کردند، از این دین و اعتقاد و ولایت، کسانی خارج شوند که از اهل ولایت و اهل دین به حساب می آمدند و در عوض در آن دین، خورشید و ماه پرستان داخل شوند). (2)

قال الصادق (عليه السلام): لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ بِمَنْ لَأَخْلَاقَ لَهُ، وَ لَوْ قَدْ جَاءَ أَمْرُنَا لَقَدْ خَرَجَ مِنْهُ مَنْ هُوَ الْيَوْمَ مُقِيمٌ عَلَى عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ (هر آینه خداوند این امر ولایت

ص: 212

1- - روضه الواعظین: ج 1، ص 31.

2- - الغيبة للنعمانی: ص 317، باب 21، ح 1.

را یاری خواهد کرد به کسانی که ارتباطی با دین ندارند و از او دور هستند، و زمانی که امر ظهور فرارسد هر آینه از آن دین خارج می شوند کسانی که بر عبادت بت ها، مشغولند و بت پرست شده اند). (1)

معنای اوئان چیست!!!

مرحوم علامه مجلسی رحمه الله در بحار روایتی را نقل می فرمایند از ابو حمزه ثمالی که در ضمن چند سؤال از امام باقر (علیه السلام) می پرسد: و مَنْ أَعْدَاءَ اللَّهِ أَصَدَّ لِحَاكَةِ اللَّهِ؟ قَالَ: الْأَوْثَانُ الْأَزْبَعَةُ، قَالَ: قُلْتُ: مَنْ هُمْ؟ قَالَ: أَبُو الْفَصِيلِ وَرُمَعٌ وَنَعْتَلٌ وَمُعَاوِيَةُ وَمَنْ دَانَ دِينَهُمْ فَمَنْ عَادَى هَوْلَاءَ فَقَدْ عَادَى أَعْدَاءَ اللَّهِ (چه کسانی دشمنان خدایند خدا امرتان را اصلاح کند؟ فرمود: بت های چهارگانه، راوی گوید پرسیدم: آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: ابوفصیل و رُمع و نعتل و معاویه و هر آن کس که به طریقه آنها باشد، پس هر کس دشمنی با ایشان کند با دشمنان خداوند دشمنی کرده است). (2)

که در ادامه علامه بیانی بر روایت می آورند و در آن می فرمایند که هر آنکس اینگونه باشد از راه نجات منحرف شده و کثرت عبادت هم، او را نفعی نرساند مگر دوری از مقصود. و ابوفصیل را به ابوبکر معنی

ص: 213

1- - الغيبة للطوسی: ص 273.

2- - بحار الأنوار: ج 27، ص 58.

می نمایند چرا که فصیل و بکر در معنی نزدیک بیکدیگرند، و رُمع مقلوب عمر است و نعثل هم که عثمان است چنانچه در کتب لغت وارد شده است.

آری در زمان ظهور، عدّه ای از شیعیان هستند که به بت پرستی مشغولند، که نه بت پرستی معمول منظور باشد بلکه اعتقاد به بت های چهارگانه این امت دارند، و از آنها دم می زنند که همان حکم بت پرستان زمان جاهلیت را دارند. و اما تفسیر علامه بر روایت کتاب غیبت طوسی رحمه الله، علامه می فرماید: لَعَلَّ الْمُرَادَ أَنَّ أَكْثَرَ أَعْوَانِ الْحَقِّ وَأَنْصَارِ الشَّيْخِ فِي هَذَا الْيَوْمِ جَمَاعَهُ لَا نَصِيبَ لَهُمْ فِي الدِّينِ وَ لَوْ ظَهَرَ الْأَمْرُ وَ خَرَجَ الْقَائِمُ يَخْرُجُ مِنْ هَذَا الدِّينِ مَنْ يَعْلَمُ النَّاسَ أَنَّهُ كَانَ مُقِيمًا عَلَى عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ حَقِيقَةً أَوْ مَجَازًا وَ كَانَ النَّاسَ يَحْسِبُونَهُ مُؤْمِنًا أَوْ أَنَّهُ عِنْدَ ظُهُورِ الْقَائِمِ يَشْتَغِلُ بِعِبَادَةِ الْأَوْثَانِ وَ سِيَأْتِي مَا يُؤَيِّدُهُ وَ لَا يَبْعَدُ أَنْ يَكُونَ فِي الْأَصْلِ لَقَدْ خَرَجَ مَعَهُ، فَتَأَمَّلْ (شاید مراد از روایت این باشد که بیشترین یاوران حق و انصار مذهب تشیع در آن روز جماعتی باشند که در دین نصیبی ندارند و اگر امر ظهور ظاهر گردد و قائم (علیه السلام) خروج کنند، از این دین خارج شوند کسانی که مردم آنها را می شناسند که آنها بر عبادت بت ها و بت پرستی عادت دارند، و کارشان همین است، حال این صورت بر وجه حقیقت باشد یا مجاز، در حالی که مردم او را مؤمن به حساب می آورند، یا او در زمان ظهور بر عبادت اوثان و بت پرستی مشغول می شود نه

قبل آن، که مؤید این وجه آخر می آید(1)، و بعید نیست که در اصل ظهور با حضرت خروج کند ولی در آخر الامر از معارضین گردد و از دین خارج شود، پس تأمل در این کلام بنما.(2)

مرحوم کلینی در کافی روایتی را متذکر شده که در آن اشاره به تعدد و اختلاف شیعه و نجات یک فرقه از آنان می نماید:

(امام باقر(علیه السلام) با استشهاد به آیه 30 سوره زمر در مقام متفرق شدن امت حضرت موسی و حضرت عیسی(علیهما السلام) سخن می گویند و پس از آن می فرمایند امت پیغمبر بعد از شهادتشان به هفتاد و سه فرقه تبدیل شده که هفتاد و دو فرقه آن در آتش جهنم و یک فرقه در بهشت وارد می شوند و از آن هفتاد و سه فرقه، سیزده فرقه منسوب به ولایت ما و مؤدّت ما می باشند، و ادّعی محبت ما را دارند که دوازده فرقه از آنان در آتش و یک فرقه در بهشت جاوید می باشند و از سائر مردم شصت فرقه در آتش جهنم اند).(3)

آری اینچنین است که مهمّ تصحیح اعتقادات و پیروی از معصومین(علیهم السلام) می باشد و صرفاً انتساب و عناوین زیبا، کارساز نمی باشند.

ص: 215

1- - اشاره به حدیث جماعت بتریه و مقابله آنها با حضرت در بین نجف و کوفه دارند، دلائل الامامه: ص 455، بحار الأنوار: ج 52، ص 338 ح 81.

2- - بحار الأنوار: ج 52، ص 329.

3- - الکافی: ج 8، ص 224، ح 283.

لذا تمامی فرقه های این ائمت، در اصول اعتقادات حقّه با یکدیگر نزاع می کنند نه در تفصیلات و جزئیات، که نتیجه آن یا بهشت است و یا جهنّم.

در حدیثی دیگر، عمر بن یزید از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که حضرتشان کمی درباره فضائل شیعیانیشان بیاناتی فرمودند، سپس این جملات را به زبان مبارک آوردند:

إِنَّ مِنَ الشَّيْعَةِ بَعْدَنَا مَنْ هُمْ شَرُّ مِنَ النَّصَابِ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَلَيْسَ يَنْتَحِلُونَ حُبَّكُمْ وَيَتَوَلَّوْنَكُمْ وَيَتَّبِرُونَ مِنْ عَدْوِكُمْ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ بَيْنَ لَنَا نَعْرِفُهُمْ فَلَعَلْنَا مِنْهُمْ، قَالَ: كَلَّا يَا عُمَرُ مَا أَنْتَ مِنْهُمْ، إِنَّمَا هُمْ قَوْمٌ يُفْتَنُونَ بِزَيْدٍ وَيُفْتَنُونَ بِمُوسَى (علیه السلام)

(به درستی که از شیعیان بعد از ما، کسانی هستند که از ناصبی ها بدتراند، گفتم: فدایت گردم، آیا آنها به محبت و تولی شما و برائت از دشمنانتان منسوب نیستند؟ فرمود: بلی، گفتم: فدایت شوم برای ما بیان فرما تا بشناسیم آنها را شاید از آنها باشیم، فرمود: هرگز تو از آنها نیستی ای عمر، جز این نیست که آنان گروهی هستند که به زید و موسی (علیه السلام) آزمایش می شوند). (1)

آری، هرگونه انحراف اعتقادی، سبب جلب چنین عناوینی، چون ناصبی و کافر و زندیق، برای شخص می شود و اگر چه در ظاهر مسلمانی است

ص: 216

متقی، ولیکن در دیدگاه حضرت حق با او چنین معامله می شود و این نمی باشد مگر همان عنوان و مناط در اعتقادات.

و اما روایتی زیبا و عجیب در شأن بعضی از شیعیان که چه عنوانی را نزد خداوند متعال و حضرات معصومین (علیهم السلام) دارند.

امام صادق در تفسیر آیه یازدهم سوره شمس می فرماید: **ثُمَّودَ رَهْطٍ مِنَ الشَّيْعَةِ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ، فَهُوَ السَّيْفُ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ** (ثمود دسته ای از شیعه می باشند. پس به درستی خدای سبحان می فرماید: و اما قوم ثمود را نیز هدایت کردیم لیکن آنها خود کوری جهل و ضلالت را بر هدایت برگزیدند. پس آنها را صاعقه، عذاب خواری و هلاکت فرود آمد⁽¹⁾، پس آن صاعقه شمشیر قائم (علیه السلام) است زمانی که قیام نماید.

در ادامه مرحوم استرآبادی در مقام توجیه و تأویل و تفسیر روایت می فرماید:

ثُمَّودَ رَهْطٍ مِنَ الشَّيْعَةِ وَ هُمُ الْبَلَدُ الْحَبِيبُ الَّذِي لَا يَخْرُجُ نَبَاتُهُ إِلَّا نَكَدًا وَ هُمُ الرِّئِدِيَّةُ وَ بَاقِي فِرْقِ الشَّيْعَةِ (ثمود گروهی از شیعه هستند، آنها بلد و سرزمینی

ص: 217

خیث می باشند که گیاه و محصول خود را خارج نکند مگر گیاهی تلخ، که آنها جماعت زیدیه و باقی گروههای منحرف شیعی می باشند). (1)

علامت ایمان و نفاق

تا بدینجا دانستیم، منافقینی در بین شیعیان وجود دارند که با اعتقادات منحرفه خود، قصد نابودی حق را نموده اند، که اظهر آنها، طوائف زیدیه و بتریه و واقفیه می باشند و هر آن کس که به معتقدات آنها اعتقاد دارد هم از آنها می باشد.

حال سؤالی پیش می آید که چگونه آنها را بشناسیم تا از مجامع شیعی طرد نمائیم و به سخنان انحرافیشان گوش فراداده و حسابی دیگر بر آنها باز نمائیم؟

حلّ این مشکل در کلام، امیر کلام مولای عوالم علی بن ابی طالب (علیهما السلام) است که فرمودند:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُرَى يَقِينُهُ فِي عَمَلِهِ، وَإِنَّ الْمُنَافِقَ يُرَى شَكُّهُ فِي عَمَلِهِ (به درستی که مؤمن یقینش در عملش دیده می شود و به درستی منافق شکش در عملش قابل رؤیت است). (2)

ص: 218

1- - تأویل الآيات الظاهرة: ص 777.

2- - غرر الحکم و درر الکلم: رقم 3551، عیون الحکم و المواعظ: ص 152.

(و در حدیثی دیگر امام صادق (علیه السلام) در جواب شخصی که سؤال نمود از ایمان کسی که حَقّش بر ما لازم آید و برادری با او ایجاد شود، به چه گونه است و چگونه ثابت می گردد و چگونه آن ایمان و اخوّت باطل می شود؟ فرمودند: به درستی که ایمان بر دو وجه اتّخاذ می شود، اما یکی از آن دو وجه این است که، از شخصی برای تو مثل اعتقادات خودت ظاهر می شود و می بینی که همان تفکّرات دینی تو را قبول دارد، ولایت او و برادریش برای تو لازم می شود و او باید مؤمن به حساب بیاید، الا در صورتی که خلاف آنچه که گفت و بدان معتقد بود از او صادر شود، که تو به آن تناقض گوئیش، بر خروج از ایمان و برادری او استدلال خواهی نمود. حقیقتاً او از اخوّت شما خارج می شود، مگر اینکه ادّعا کند آنچه که از تناقض ها و خلاف گفته هایش، که بدان عمل نموده را، به خاطر تقیّه انجام داده است، که باز در آن صورت در کلامش و توجیهش نظر می شود، که اگر عذرش مقبول نیفتاد، باز از مصداق ایمان و برادری خارج است، چرا که برای تقیّه نمودن مواضعی و جایگاه هایی است، که هر کس آنها را از مواضع خود زائل کند، به انحراف رفته، و تفسیر آن کلام چنین است که گروهی، ظاهر حکمشان و افعالی که انجام می دهند، بر خلاف حکم حقّ باشد. پس هر آنچه مؤمن به علت تقیّه در بین مخالفین عمل نماید که منجر به فساد در دین نشود، جائز است). (1)

ص: 219

لذا هر آن کس که هر کلامی را بر خلاف حقّ گفت و اعتقاد باطلی را رواج داد، نمی توان مؤمن دانست، و برای او عذرها تراشید، مگر در موارد استثنائی مثل تقیه که به زودی به آن عنوان خواهیم پرداخت.

کلمات علماء در شأن بتریه

فتوای شیخ مفید و شیخ طوسی و ابن براج و ابن حمزه و ابن ادریس و علامه حلّی رحمهم الله، بر خروج طائفه بتریه از بین طوائف شیعی می باشد. (1)

و اگر چه قائل به اشتباه امت، در تقدیم ابوبکر و عمر لعنهما الله بر علی (علیه السلام) می باشند، و آن را خطاء می دانند، ولیکن قائل به فسق آنان نمی شوند.

و در مقباس می گوید که بتریه جماعتی از زیدیه هستند و قائل به خلافت شیخین لعنهما الله قبل از خلافت مولا می باشند پس می شود آنان را از عامّه به حساب آورد. (2)

در ختام بحث، کلمات مرحوم فاضل دربندی را متذکر می شویم:

ص: 220

-
- 1- - المقنعه: ص 655، النّهایه: ص 598، المهذب: ج 2، ص 90، الوسیله: ص 371، السرائر: ج 3، ص 162، تحریر الأحكام: ج 3، ص 301، مختلف الشیعه: ج 6، ص 311.
- 2- - مقباس الهدایه: ج 2، ص 349.

أَنَّهُ لَا يَدْخُلُ أَحَدُ الْجَنَّةِ بِدُونِ تَحَقُّقِ الْمَرْتَبَتَيْنِ، أَيْ مَرْتَبَةِ الْوِلَاءِ لـ=آلِ الرَّسُولِ (عَلَيْهِ السَّلَام) وَ مَرْتَبَةِ التَّبَرُّيِّ مِنْ أَعْدَائِهِمْ، وَهَاتَانِ الْمَرْتَبَتَانِ لِأَبَدٍّ مِنْ أَنْ تَكُونَا عَلَى نَمَطِ الَّذِي عَلَيْهِ الْإِمَامِيَّةُ فَمَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ ذَرَّةٌ مِنْ مَحَبَّةِ الْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ مَعَ ذَلِكَ ادَّعَى أَنَّهُ يُحِبُّ الْأَنْيَمَةَ الْمَعْصُومِينَ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) الْمَظْلُومِينَ، فَهُوَ لَيْسَ مِنْ وِلَايَةِ الْعِتْرَةِ الرَّسُولِ الْأَمِينِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) مِنْ شَيْءٍ، بَلَى إِنَّهُ فِي الْحَقِيقَةِ مِنَ الطَّاغُوتِ الْبِئْرِيَّةِ، فَهَذِهِ تَسْمِيَةٌ قَدْ صَدَرَتْ مِنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ سَيِّدِ السَّاجِدِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام)، عِنْدَ حُضُورِ أَخِيهِ بَاقِرِ عُلُومِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام) (أَيْنَ چَنِينِ اسْتِ كِه اِحْدَى وَارِدِ بَهْشْتِ نَخَوَاهِدِ شُدْ، بِدُونِ تَحَقُّقِ بِخَشِيدِنِ بِهْ دُو مَرْتَبَه، يَعْنِي مَرْتَبَه تَوَلَّى آلِ رَسُولِ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) وَ مَرْتَبَه تَبَرُّيِّ از دَشْمَنَانِشَانِ، وَ اَيْنِ دُو مَرْتَبَه بَايْدِ بَر طَرِيقَه وَ سِيرَه اِمَامِيَه وَ شِيَعَه بَاشْدْ، پَسِ هَر اَنكَسْ كِه دَر قَلْبِ او ذَرَّهْ اِي از مَحَبَّتِ جِبْتِ وَ طَاغُوتِ بُوْدِ وَ بَا اَن حَالِ ادَّعَايِ مَحَبَّتِ ائِمَّه مَعْصُومِيْنَ مَظْلُومِيْنَ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) رَا دَاشْتْ، پَسِ دَر حَقِيقَتِ از وِلَايَتِ عِترَتِ رَسُولِ اَمِيْنِ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) بَهْرَهْ اِي نَبْرَدَه بَلَكِهْ دَر حَقِيقَتِ از طَائِفَه بَتَرِيَّهْ بِهْ حَسَابِ مِي آيِدْ، كِه اَيْنِ نَامِگِذَارِيْ هَمْ از طَرَفِ زَيْدِ پَسِرِ اِمَامِ سَجَّادِ (عَلَيْهِ السَّلَام) دَر مَحْضَرِ بَرادَرِشَانِ بَاقِرِ عُلُومِ اَوَّلِيْنَ وَ آخِرِيْنَ (عَلَيْهِ السَّلَام) صَادِرِ شُدَه اسْتِ). (1)

ص: 221

در اینجا متذکر ایاتی می شویم که شیخ بهاء در جواب ابیات ابن حجر عسقلانی سروده، که اشاره دقیقه ای به مطالب گذشته دارد:

ابن حجر می گوید:

أهوى علياً أمير المؤمنين ولا *** أرضي بسبّ أبي بكرٍ ولا عمر

ولا أقول وإن لم يُعطياً فذكاً *** بنت النبي رسول الله قد كفر

الله أعلم ماذا يأتيان به *** يوم القيامة من عذرٍ إذا اعتذر

شیخ بهاء در جواب سروده:

يا أيها المدعي حُبّ الوصيِّ ولم *** تسمع بسبّ أبي بكرٍ ولا عمر

كذبتَ و الله في دعوى محبته *** تبّت يداك ستصلي في غدٍ سقر

فكيف تهوى أمير المؤمنين وقد *** أراك في سبّ من عاداه مُفتكر

ص: 222

فَإِنْ تَكُنْ صَادِقًا فِيمَا نَطَقْتَ بِهِ *** فَأَبْرَىءَ إِلَى اللَّهِ مِمَّنْ خَانَ أَوْ عَدَرَ

وَأَنْكَرَ النَّصَّ فِي حُمٍّْ وَيَبْعَتِهِ *** وَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ هَجَرَ

أَتَيْتَ تَبَغَى قِيَامَ الْعُدْرِ فِي فَدَكٍ *** أَنْحَسِبَ الْأَمْرَ بِالتَّمْوِيهِ مُسْتَرٍ

إِنْ كَانَ فِي غَضَبٍ حَقَّ الطُّهْرَ فَاطْمَه *** سَيَقْبَلُ الْعُدْرَ مِمَّنْ جَاءَ مُعْتَذِرٍ

فَكُلُّ ذَنْبٍ لَهُ عُذْرٌ غَدَاهُ *** وَكُلُّ ظُلْمٍ تَرَى فِي الْحَشْرِ مَعْتَقِرٍ

فَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَيَّامُهُ صُرِفَتْ *** فِي سَبِّ شَيْخَيْكُمْ قَدْ ضَلَّ أَوْ كَفَرَ

ص: 223

بَلْ سَامِحُوهُ وَقُولُوا لَا نَأْخِذْهُ *** عَسَىٰ يُكُونُ لَهُ عُذْرٌ إِذَا اعْتَدَرَ

فَكَئِيفَ وَالْعُذْرُ مِثْلُ الشَّمْسِ إِذْ بَرَّغَتْ *** وَالْأَمْرُ مَتَّصِحٌّ كَالصُّبْحِ إِذْ ظَهَرَ

لِكِنَّ أَبْلِسَ أَغْوَاكُمُ وَصَيَّرَكُمُ *** عَمِيًّا وَصُمًّا فَلَا سَمْعَ وَلَا بَصَرَ (1)

ص: 224

1- - الموسوعه الكبرى عن فاطمه الزهراء 3 : ج 20، ص 234.

تا بدینجای کلام، معلوم همگان گشت که، شیعه و مؤمن به ولایت ائمه هدی (علیهم السلام) و معتقد به برائت از دشمنان خاندان رسالت، باید در حریت و سیادت دینی، از دو رکن اصیل اعتقادی خود در موضوع ولایت و برائت، به تمام معنی دفاع کرده و ایمان خود را با حرکات و سکنات خود و اعتقاد قلبی و بیان با زبان، کامل نماید چرا که در معنای ایمان فرموده اند: **الْإِيمَانُ هُوَ الْإِقْرَارُ بِاللِّسَانِ وَعَقْدُ فِي الْقَلْبِ وَالْعَمَلُ بِالْأَرْكَانِ** (ایمان اقرار به معتقدات دینی با زبان است و اعتقاد به قلب و عمل به جوارح می باشد).⁽¹⁾

ص: 225

1- - الکافی: ج 2، ص 27، ح 1.

و اگر چه در راستای دفاع از ایمان بر نیاید و آن را در امر به معروف که دعوت به ولایت است و نهی از منکر که دور نمودن از دشمنان ولایت می باشد، تجلّی ندهد، مصداق فرمایش علوی می گردد که: مَنْ تَرَكَ انْكَارَ الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ فَهُوَ مَيِّتٌ فِي الْأَحْيَاءِ (هر آنس که انکار منکر را به قلب و جوارح و زبانش، ترک کند، و از آن منکر نهی ننماید، او مرده ایست متحرک). (1)

البته در این مقام تفصیلی است که در بیان مرحوم علامه امینی آن را به نظر خوانندگان می رسانیم:

إِنَّ مِنْ جُمْلَةِ آثَارِ وُجُودِ الْبَشَرِ وَ شُؤُونِهِ الْإِنْسَانِيَّةَ الَّتِي يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ عَلَيْهَا، انْكَارَ الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ، فَمَنْ تَرَكَ ذَلِكَ، وَ مَا تَرْتَّبَ عَلَى وُجُودِهِ هَذَا الْأَثْرَ الْبَشَرِيَّ الْخَاصَّ فَهُوَ مَيِّتٌ بِالْحَقِيقَةِ، بِالْأَضَافَةِ إِلَى هَذَا الْأَثْرِ الْخَاصِّ، وَ الرَّوَايَةُ نَازِئَةٌ إِلَى أَنَّ تَارَكَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ الَّذِي هُوَ آخِرُ مَرَاتِبِهِ وَ مَدَارِجِهِ مَيِّتٌ وَ لَيْسَ هُوَ كِتَابَرِكٌ مَرْتَبَتِيهِ الْأُخْرَيْنِ.

و ذَلِكَ أَنَّ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، لَهُ مَرَاتِبٌ ثَلَاثَةٌ: نَهْيٌ عَنْهُ بِالْيَدِ وَ هُوَ أَوَّلُ الْمَرَاتِبِ، ثُمَّ نَهْيٌ عَنْهُ بِاللِّسَانِ ثُمَّ نَهْيٌ عَنْهُ بِالْقَلْبِ، وَ هُوَ مِنْ آثَارِ الْوُجُودِ الْبَشَرِيِّ الْإِسْلَامِيِّ، فَلَا بُدَّ مِنْ تَرْتُّبِ هَذَا الْأَثْرِ عَلَى وُجُودِ الرَّجُلِ الدِّينِيِّ وَ لَوْ

ص: 226

بِأَخْرَ مَرَاتِبِهِ وَأَفْصَى دَرَجَاتِهِ وَهُوَ إِنْكَارُهُ بِالْقَلْبِ، وَهَذِهِ الْمَرْتَبَةُ الْأَخْيَرَةُ مَا لَا بُدَّ مِنْهُ، عَلَى كُلِّ حَالٍ وَيُمْكِنُ مِنْهُ كُلُّ مَكْلَفٍ فِي تَمَامِ الْأَحْوَالِ، وَلَا يَكُونُ لِأَحَدٍ فِي تَرْكِهِ عُدْرٌ، بِخِلَافِ مَرْتَبَتِي إِنْكَارِهِ بِاللِّسَانِ وَالْيَدِ فَإِنَّهُ قَدْ يَكُونُ مِنْهُمَا بُدٌّ وَعَنْهُمَا عُدْرٌ، فَمَنْ تَرَكَ آخَرَ مَرَاتِبِهِ وَأَقْصَاهَا وَلَمْ يَتَرْتَّبْ عَلَى وُجُودِهِ شَيْءٌ مِنْ هَذَا الْأَثَرِ وَلَوْ بِأَخْرِ مَرَاتِبِهِ فَهُوَ مَيِّتٌ فِي الْحَقِيقَةِ، لِإِنْقِطَاعِ هَذَا الْأَثَرِ الْوُجُودِيِّ الْحَيَاتِيِّ عَنْهُ بِمَرَاتِبِهِ وَمَدَارِجِهِ. وَيُرْشِدُكَ إِلَى هَذَا التَّحْقِيقِ مَا رَوَى عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ فِي كَلَامٍ لَهُ: فَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ، فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمِلُ لِخِصَالِ الْخَيْرِ، وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ فَذَلِكَ مُتَمَسِّكٌ بِخِصَالَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَ مُضَيِّعٌ خِصْلَةً وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِقَلْبِهِ وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ فَذَلِكَ الَّذِي صَدَّيْعٌ أَشْرَفَ الْخِصْمَلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ وَتَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَدِهِ فَذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ (بِهِ رَاسْتِي يَكِي) مِنْ أَثَارِ وَجُودِي بَشَرٍ وَشُؤُونِ إِنْسَانِي أَوْ، أَنْ اسْتَكْ، أَوْ رَا إِنْكَارِ نَمُودِنِ مَنكَرِ بِيَدِهِ وَقَلْبِهِ وَجَوَارِحِ وَزِبَانِ، سِزَاوَارِسْتِ. پَسِ هَرِ أَنْكَسِ دَرِ مَقَامِ تَرَكَ أَنْ بَرِآيِدِ وَأَثَارِ وَجُودِي نَهِيْ أَزِ مَنكَرِ رَا، كِنَارِ گِذَارِدِ، دَرِ حَقِيقَتِ بَالْتَسْبِيهِ بِيْهِ إِيْنِ أَمْرِ مَهْمِ مَرْدِهِ إِيْسْتِ مَتَحَرِّكِ، وَرَوَايَتِ مَذْكُورِهِ، بَرِ إِيْنِ أَمْرِ نِظَارَتِ دَارِدِ، كِه تَارِكِ قَلْبِي نَهِيْ أَزِ مَنكَرِ، كِه آخِرِيْنِ مَرْتَبِهِ وَ مَدَارِجِ نَهِيْ أَزِ مَنكَرِ

است، او مرده ایست که به ظاهر حیات دارد و البتّه که او مثل کسانی نیست که آن نهی را با زبان و جوارح ترک می کنند.

چرا که نهی از منکر، دارای سه مرتبه است؛

گاهی آن نهی و بازداشت از فعلی قبیح، با دست و جوارح صورت می گیرد که آن اوّل مرتبه است.

سپس نهی با قلب و درون است که او از آثار وجود بشری اسلامی است، که این اثر، بر وجود یک شخص دینی و متدیّن و اگر چه به آخر مرتبه و پائین ترین درجات باشد، الزامی است، و این مرتبه و مقام در هر حالتی، باید همراه یک شخص مکلف به قوانین آسمانی باشد، چرا که کسی را از ترک آن عذری نیست. به خلافت کسی که نهی از منکر را با زبان و جوارح ترک می کند، چرا که او را عذری است و چاره ای، پس هر آنکس که آخر مرتبه نهی از منکر و آثار وجودی آن را ترک گوید، میّت و مرده ایست، به ظاهر متحرّک و در قید حیات. چرا که او از این اثر وجودی حیاتی که صاحب مراتب و مدارجیست، منقطع گردیده است.

و بدین تحقیق روایت علوی شما را مُرشد و راهنماست، آنجا که فرمود: دسته ای از بشریّت منکر، منکراند با جوارح و زبان و قلوبشان،

که آن دسته دارای تمامی خصال نیکو می باشند، و دسته ای فقط با زبان و قلوب و اعتقاد درونی منکر انحراف می باشند، که آنان به دو خصلت از خصال خیر متمسک گشته، و خصلتی را ضایع گردانیده اند، و دسته ای با اعتقاد درونی از منکر روی گردانند ولی با جوارح و زبان آن را نهی ننموده و تارک آن دو مرتبه گشته اند. که آنان دو خصلت شریف و با ارزش را ضایع گردانیده و به یک خصلت متمسک شده اند، و بعضی تمامی خصال را ترک کرده و در مقام انکار منکر به هیچ وجهی، بر نیامده که آنان مردگانی متحرک اند. (1)

آری آنچه اصل و ریشه ایمان است، تجلی معتقد به تمام وجود می باشد، که در بعضی شرائط زمانی و مکانی که در بحث تقیه بیشتر بدان می پردازیم، تغییر می پذیرد. ولی اساس آن چه اعتقاد درونیست در هر صورت باید باقی بماند، که اگر نماند همان شود که امیر عوالم (علیه السلام) فرمود، که مثلاً در فرقه ضالّه بتربه نمونه ای از آن را مشاهده نمودید.

لذا بر مؤمنین کرام الزامیست که از این مهمّ روی گردانی ننموده و در هر صورت از حقیقت منکر، که مخالفین حقّ و حقیقت و دشمنان خاندان رسالت (علیهم السلام) می باشند روی گردان و دیگران را هم از آنان بر حذر بدارند.

ص: 229

چنانچه امام صادق (علیه السلام) در ضمن جملاتی به هشام بن حکم فرمودند که: **أَفْهِمْتَ يَا هِشَامَ فَهَمًّا تَدْفَعُ بِهِ وَتُنَاضِلُ بِهِ أَعْدَاءَنَا، الْحَدِيثُ (آیا فهمیدی ای هشام فهمیدنی، که بدان وسیله دشمنان ما را دفع نمائی).** (1)

در این راستا، عده ای به ظاهر، دلسوز دین و متقی پیدا شده که البته از همان عصر حضرات معصومین (علیهم السلام) هم وجود داشته اند، و با بیان، انحرافی و باطلی، تحت عنوان وحدت مسلمین و تقریب بین مذاهب، شیعیان رافضی را، خواستار دوری از عقائد حقه دینیّه شان می باشند، و با اباطیلی، آنها را از نهی نمودن از منکر بازداشته، و به زعم خود، دعوت به یکپارچگی و وحدت و تقریب مسلمین می نمایند، که لازمه آن، دست برداشتن از بیان مطالبی است که در بین جامعه مسلمین سبب تفرقه افکنی و چندپارچگی می شود. که صد البته آن مطالب، از حقائق دینی شیعیان می باشد که به بیان همیشگی آن ملزمند و الا ترویج دادن باطل که مردود و منفور همگان است.

در این مقام بر آن شدیم تا مقداری، در حقیقت این مطلب از آیات و روایات و فرمایشات بزرگان دین، کلماتی را متعرض گشته و شبهاتی را

ص: 230

جواب گفته. امید است که خداوند همگان را به حقیقت و اصل، و به صراط مستقیم ولایت هدایت گرداند.

حقیقت وحدت در دین

به راستی، در قبل از زمان ظهور ادیان الهی و آسمانی، تمامی مردم، در زمان های مختلفه، در زیر سایه یک عقیده حتی به ظاهر، زندگی می کردند. ولی با ظهور ادیان آسمانی، و ارسال رُسُل، خداوند متعال آنان را از آن یکپارچگی، منع نموده و امر به اطاعت پیغمبرانش (علیهم السلام) نمود.

آری در زمان های گذشته، تمامی مردم و یا اکثریت قائل به اعتقادی چون بت پرستی بودند و یکدست، آنان را پرستیده و قبول داشتند، الا افراد شاذی که بر ادیان آسمانی قبل از زمان خودشان معتقد بودند، چونان حضرات ابوطالب و عبدالمطلب (علیهما السلام) که در زمان جاهلیت به دین آسمانی حضرت عیسی و موسی و ابراهیم (علیهم السلام) معتقد و در خفاء یکتاپرست، بودند. (1)

پس از ظهور انبیاء الهی (علیهم السلام)، و دعوت مردم به یکتاپرستی و توحید حقیقی و برائت از بت پرستی و شرک، در بین مردم تفرقه ایجاد شد و مردم لااقل به دو دسته موحدین و مشرکین و بت پرست تقسیم شدند.

ص: 231

1- - برای اطلاع بیشتر از این موضوع به کتاب منتهی الآمال رجوع نمائید.

صد البته این تفرقه انگیزی و تخریب وحدت و یگانگی مردم بر باطل، امری بوده، مورد رضایت حضرت حقّ، که بدان مطلب، انبیاء خود را امر نموده و آنان امثال کردند. لذا اولاً وحدت و یکپارچگی بر باطل، مورد رضایت حقّ نبوده، بلکه مورد غضب الهی قرار می گرفته و هر آنکس از فرمان حضرتش سر باز میزد، و دست از شرک بر نمی داشته، به عذاب الهی مبتلا می شده و ثانیاً، هر تفرقه انگیزی و تقسیم نمودن مردم به گروه های متفاوت حقّ و باطل، و روشن سازی حقیقت، امری منفور و اشتباه تلقی نمی شود، چنانچه سیره مسلّمه انبیاء الهی (علیهم السلام) بر این امر، پایه گذاری شده است.

بله اگر تفرقه انگیزی بر امری موهوم و نفسانی و یا بر سیاستی باطل و جلب منافع دنیوی بیا گردد، البتّه که منفور و خطا می باشد. (1)

ایجاد تفرقه، امریست نیکو

در راستای این مهمّ در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) و سیره مسلّمه انبیاء الهی (علیهم السلام)، به معیاری دست پیدا کرده، که آن، در ضمن حدیث امام صادق (علیه السلام) بیان گردیده است آنجا که فرمود:

ص: 232

1- - برای اطلاع بیشتر به کتب قصص و تاریخ انبیاء (علیهم السلام) چون حیاة القلوب علامه مجلسی و قصص الأنبياء قطب راوندی و قصص الأنبياء سیّد جزائری رحمهم الله و دیگر کتب، مراجعه نمایند.

تَمَنُّوا الْفِتْنَةَ، فَفِيهَا هَلَاكُ الْجَبَابِرَةِ وَطَهَارَةُ الْأَرْضِ مِنَ الْفَسَقَةِ (ایجاد فتنه را آرزو کنید، چرا که در آن زورگویان هلاک شده و زمین از فاسقین پاک می گردد). (1)

آری، فتنه، یعنی آزمایش تفکرات و ایجاد تمییز بین حق و باطل، و اختبار مردم در تشخیص درست و نادرست. فتنه را ایجاد نمودن، همان ایجاد تفرقه است که تفرقه حق از باطل نتیجه آن می باشد.

آن زمان که حقائق روشن شد، و واقعیات از پس پرده سر بر کشید، آزمایشات اعتقادی شروع می شود که در نتیجه عدّه ای دنباله رو حق و عدّه ای اهل باطل می گردند.

لذا زورگویان و جبارها و فاسقین رسوا شده و چهره واقعی آنان که تا به حال باطل را رواج می دادند، مشخص و معلوم همگان می شود که در نتیجه، سبب دوری مردم از آنان می گردد، و در آخر هلاکشان و طهارت زمین از رجس وجودشان، به ثمر می نشیند.

که این امر مهم در تمامی ابعاد زندگی بشر، با امتحانات، نتیجه می دهد.

ص: 233

لذا یکی از معانی این حدیث شریف را به ظهور امام عصر (علیه السلام) معنا نموده اند که آن ظهور آزمایش حقیقی مردم است تا معلوم شود جدائی طیب از پلیدی و رجس، و حق از باطل و گمراهی، لذا امر به طلب ظهور و آرزوی ایجاد آن را به ما، نموده اند.

پس بیان حقائق دینی و اگر چه سبب ایجاد فتنه و بالنتیجه تفرقه مردم بشود، امریست که استحسان شرعی و عقلی را به دنبال دارد.

در سیره حضرات معصومین (علیهم السلام)، پس از تتبع صفحات تاریخی، بر ما معلوم گردید که چون آن بزرگواران در پی نشر حقائق و سیره مسلّمه نبویه بوده اند، از طرف دشمنان محکوم به ایجاد تفرقه و برپائی آتش فتنه، می شدند.

به این نقل توجه کنید:

أَبْنُ عَبَّاسٍ نَقَلَ مِی كُنْدَ كِه، دَر ضَمْنِ قَضِیَّهِ اِی مَن شَاهِدَ عِتَابِ عِثْمَانَ لِعَنَهُ اللّٰهُ بِا اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ (عَلِیْهِ السَّلَام) بُوْدَم كِه اَوْ بَه حَضْرَتِ عَرْضَه دَاشْت: نَشَدْتُكَ اللّٰهُ اَنْ تَفْتَحَ لِلْفُرْقَه بَاباً (تُوْرَا بَه خِدا قِسم مِی دَهْم كِه دَرِب تَفْرَقَه اَفْكِنِی بَیْن اُمَّتِ رَا نَگِشَائِی وَفْتَنَه بَه پَا نَكْنِی) كِه حَضْرَتِ دَر ضَمْنِ جَوَابِهَائِشَان فَرْمُودَنْد: (اَمَّا الْفُرْقَه فَمَعَاذَ اللّٰهِ اَنْ اُفْتَحَ لَهَا بَاباً وَ اَسَّ هَلِ الْبِهَا سَبِیْلًا وَ لَكِنِّی اَنْهَاكَ عَمَّا یَنْهَاكَ اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ عَنْهُ وَ اَهْدِیْكَ اِلَی رُشْدِكَ) اَمَّا اِیْجَادِ تَفْرَقَه، پَس

ص: 234

پناه به خدا می برم که من فتح بایی برای آن کنم و راه او را روان نمایم، ولی من در مقام نهی تواز منهیات الهی و رسول او می باشم، و تورا به پیشرفت و هدایت، هدایتگرم. (1)

آری در طول تاریخ، اهل حق، به جرم بیان حقائق، محکوم به ایجاد تفرقه شده، که البته آن فتنه گری و ایجاد تفرقه بین حق و باطل، بسی جای تحسین دارد.

در یکی از نامه های حضرت امیر(علیه السلام) به معاویه لعین حضرتشان متذکر حقیقتی می شونید، که در اصل، ما تابعین رسول خدا(صلی الله علیه و آله)، اهل الفت و جماعت و وحدت حقیقی مسلمین بوده، و آنچه که باعث ایجاد تفرقه شد، عملکرد ما نبوده است، بلکه انحرافات و سرباز زدن شما از دستورات دین بوده است.

أَمَّا بَعْدَ فَإِنَّا كُنَّا نَحْنُ وَأَنْتُمْ عَلَىٰ مَا ذَكَرْتُمْ مِنَ الْأُفَّةِ وَالْجَمَاعَةِ فَفَرَّقَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَمْسَ أَنَا آمَنَّا وَكَفَرْتُمْ وَالْيَوْمَ أَنَا إِسْلَمْنَا وَفُتِنْتُمْ وَمَا أَسْلَمَ مَسَّ لِمُكْمِ الْأَكْرَهَاءِ وَبَعْدَ أَنْ كَانَ أَنْفَ الْإِسْلَامِ كُلَّهُ لِرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) حِزْباً (أَمَّا بَعْدَ، پس به درستی که آنچه گفتی ما و شما همگی در الفت و یک جماعت بودیم، پس آنچه

ص: 235

که سبب تفرقه بین ما شد آنست که ما ایمان آورده و شما کافر شدید، و امروز ما استقامت ورزیده و شما به فتنه و اختبار مبتلا شده، و شخصی از شما اسلام را قبول نمود مگر از روی اجبار و بعد از اینکه بزرگان عرب تسلیم رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، شدند. (1)

أصبغ بن نباته روایت می کند:

جاء رجل إلى علي بن أبي طالب (عليهما السلام) فقال: يا أمير المؤمنين هؤلاء القوم الذين ثقاتلهم، الدعوه واحده والرسل واحد والصلاة واحده والحج واحد، فبم نسميهم؟ قال: بما سماهم الله تعالى في كتابه فقال: ما كل ما في كتاب الله أعلمه، فقال: أما سمعت الله تعالى يقول في كتابه: تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض منهم من كلم الله ورفع بعضهم درجات وآتينا عيسى بن مريم البينات وأيدناه بروح القدس ولو شاء الله ما اقتتل الذين من بعدهم من بعد ما جئناهم بالبينات ولكن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من كفر، فلما وقع الاختلاف كنا نحن أولى بالله عز وجل ودينه وبالنبي (صلى الله عليه وآله) وبالكتاب وبالحق فنحن الذين آمنوا وهم الذين كفروا وشاء الله منا قتالهم فقاتلناهم بمشيتته وإرادته (شخصی نزد امیر عوالم (علیه السلام) آمد و عرضه داشت: ای امیر مؤمنین اینان که ما به جنگشان آمده ایم، همگی

ص: 236

با ما داد اسلام دارند، و رسولمان یکی است، و نماز و حجّمان واحد است پس آنرا چه بنامیم؟ حضرت فرمودند: به آنچه که خداوند در کتابش آنرا نامیده است. پس گفت: تمامی آنچه در قرآن است را حفظ ندارم و نمی دانم، حضرت فرمود: آیا نشنیده ای که خداوند در کتابش می فرماید: این پیغمبران را برخی بر برخی دیگر برتری دادیم، بعضی با خدا سخن گفته و بعضی رفعت مقام یافته و عیسی بن مریم را معجزات آشکار دادیم و او را به روح القدس نیرو بخشیدیم و اگر خدا می خواست، پس از فرستادن پیغمبران و معجزات آشکار مردم با یکدیگر در مقام خصومت و خونریزی بر نمی آمدند آنان بر خلاف یکدیگر برخواستند که برخی ایمان آورده و بعضی کافر شدند. (1) پس آن وقت که اختلاف واقع شد، ما به درستی اولی و برتر از دیگران به خدای عزّوجلّ و به دین او و رسولش (صلی الله علیه و آله)، و به کتاب و به حقّ و حقیقت بودیم، پس مائیم کسانی که ایمان آورده و آنان کافر شدند و خدا از ما قتال با آنان را خواسته پس به خواست و اراده او، ما با آنها می جنگیم. (2)

به وضوح می نگریم، که امیر کلام (علیه السلام)، در این فرمایشات چگونه، حقّ را بیان نموده، و اگر چه منجر به تفرقه و اختلاف بین مسلمین شود، تا جائی که آنرا کافر دانسته و به جنگ آنان می رود.

ص: 237

1- - بقره: 253.

2- - بحار الأنوار: ج 32، ص 319، ح 290، الأملی للمفید: ص 67، المناقب: ج 3، ص 19.

و به زودی عرض خواهیم کرد که تنهاترین راه جلوگیری از نزاع و تفرقه افکنی و ایجاد فتنه تبعیت از آل محمد(علیهم السلام) می باشد.

وحدت سیاسی

در این بین متذکر امری مهم می شوم که اگر چه در آینده بیان خواهیم کرد، که وحدتی دینی در بین مذاهب ایجاد نخواهد شد و آن امریست محال، ولیکن اگر در این بین دشمن مشترکی دست به ریشه و بیضه اسلام برد، بر همگان وظیفه است که از اصل اسلام دفاع کرده و در کنار وحدت معیشتی و اجتماعی و الفت دنیوی، باید وحدت سیاسی پیدا کرده و از کیان اسلام دفاع کنند. که در این زمان، آنرا آشکارا، می نگریم و تحسین می نمائیم.

مرحوم سید نعمه الله جزائری رحمه الله در زهرالربیع قضیه ای را متعرض شده که مناسبت تمام با این برهه از بحث ما دارد، بدان توجه کنید.

می فرماید: در اثری آمده زمانی که بعضی از خلفاء از دنیا رفت، پادشاهان و سران کشور روم اجتماع نموده و گفتند: الآن مسلمانها مشغول یکدیگر و نزاع خودشان می باشند، پس ما به بلاد آنها رفته و فرصت را غنیمت شمیریم و آن را فتح می کنیم. در میان آنها شخصی که صاحب عقل و تدبیر بود آنها را نهی

نمود و فردا روزی امر کرد که دو سگ بزرگ و عظیم الجثّه آوردند، و آن دو را به جان یکدیگر انداختند، تا خون همدیگر را ریخته، پس از آن دربی را باز نمودند و گرگی را بر آنها انداختند، آن زمان که آن دو سگ آن گرگ را دیده دست از خود برداشتند، و هر دو متحداً بر سر او ریخته و او را نابود کردند. پس آن شخص با خرد روی به همگان کرد و گفت: مثل شما، مثل این گرگ است با آن سگ ها، نزاع بین مسلمانها پایان ندارد، تا وقتی که دشمن مشترکی بر سر آنان نیاید، ولی: **فَإِذَا ظَهَرَ لَهُمُ الْعَدُوٌّ مِنْ غَيْرِهِمْ تَرَكَوا الْعَدَاوَةَ بَيْنَهُمْ وَتَأَلَّفُوا عَلَى الْعَدُوِّ فَاقْبَلُوا قَوْلَهُ** (زمانی که دشمن مشترکی بر ایشان ظاهر گشت عداوت کنار گذاشته و بر علیه دشمن مشترک همدست می شوند. پس آنان نظرش را قبول کردند). (1)

نظریهٔ مراجع کبار شیعی دربارهٔ عنوان وحدت سیاسی

1- آیت الله العظمی سید محمد شیرازی رحمه الله:

و من الواضح إنّ الوحدَه لا تُشْمَلُ الْمُعْتَقَدَاتُ بَلْ تُشْمَلُ فِي الْجُمْلَه الْأُمُورُ السِّيَاسِيَّه وَ مَا شَابَهَهَا بِحَسَبِ الْمَوَازِينِ الشَّرْعِيَّه (آنچه که واضح و روشن است آنکه در اعتقادات وحدتی معنا نمی گیرد و آنچه که از وحدت نمایان

ص: 239

1- - زهرالربيع: ص 134.

می شود در بعضی موارد، آن هم به حسب قوانین شرعی، در امور سیاسی و اشباه آن، تجلّی می کند. (1)

2- حضرت آیت الله العظمی میرزا جواد تبریزی رحمه الله:

ایشان در جواب استفتائی که در بحث وحدت اسلامی مطرح شده، فرمودند: اگر مراد از وحدت، توحید در مقابل کفر و اعداء دین باشد، پس این مطلب براتفاق فقهاء در آراء و فتاوی ایشان، متوقف نمی باشد. چرا که به درستی دفاع از اسلام از کید اعداء و کفار، بر همه مسلمانان واجب است. به تعدّد مذاهب و آرائشان. و آنچه از توحید بین مسلمانان سزااست، این مطلب می باشد. خصوصاً در این زمانه که اعداء بر همه بقاع مسلمین هجوم آورده و از هر راهی از طریق غدر و اضلال و افشاء فساد در مجتمعات اسلامیّه و بلاد اسلامی، برای رسیدن به مقصد خود استفاده می کند.

و اگر مراد از اتحاد مسلمین، در اصول و فروع دین باشد، این همان مطلبی است که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در طول حیات شریفشان بدان اهتمام داشتند. آیا این حدیث نبوی در بین مسلمین به حدّ تواتر نرسیده که فرمود:

ص: 240

1-- من فقه الزّهراء 3: ج 5، ص 257.

من در بین شما دو چیز گرانبها می گذارم و می روم، کتاب خدا و عترت من، مادامی که به آن دو متمسک شوید هرگز گمراه نخواهید شد؟

آیا متواتراً از ایشان به ما نرسیده که فرمود: امامان پس از من دوازده نفرند؟ و غیر از آن، از احادیثی که شخص متتبّع و سائل از اهل ذکر بدان می رسد.

آیا پیامبر، حجّاج را در غدیر خمّ پس از بازگشت از حجّه الوداع، متوقّف نمودند و علی (علیه السلام) را بر آنها و بر مسلمین ولیّ و سرپرست نکردند؟ و آیا نفرمود: آیا من از نفوس مؤمنین بر آنها اولی نیستم؟ و هر کس من مولای اویم پس این علی مولای اوست. آیا در لحظات آخر عمر نفرمود: برای من قلم و کاغذی بیاورید تا کتابی و وصیتی برای شما بنویسم که هرگز بعد از آن گمراه نشوید؟ ولی متأسفانه بعد از وفات حضرتشان اتفاقاتی افتاد که منجر به تفرقه مسلمانها و تشتّت عقائد و آراء ایشان گردید.

از خدای سبحان خواستاریم که مسلمانان را به صواب هدایت کند و به ظهور موعود (علیه السلام) تفرقه آنان را جمع نماید. و خدا هادی به صواب است. (1)

و حضرت آیت الله العظمی سید محمد صادق روحانی، و حضرت آیت الله العظمی سید محمد شیرازی رحمه الله هم در بیاناتی، به این مطلب اشاره نموده اند. (2)

ص: 241

1- - الأنوار الالهیه: ص 241.

2- - فقه الصادق: ج 3، ص 422، الشیعه و التّشیع: ص 5.

و در عملکرد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امیر عوالم (علیه السلام) در تجهیز قوا و ایجاد و فراهم نمودن لشکریان خویش برای رویارویی با دشمنان خود، این اتحاد سیاسی را عملاً می بینیم. و ایشان حتی از افرادی چون ابوبکر و عمر لعنهما الله در تجهیز لشکر و یا ابن ملجم مرادی و گروهی که در جنگ صفین، پس از فتنه معاویه، گروه خوارج را تشکیل دادند، استفاده می کردند. که پس از تتبع در کتب تاریخی این مطلب به وضوح خواهد رسید. و مفهوم اتحاد سیاسی معلوم می گردد، که این مقام اشاره به فرمایش نبوی داشته آنجا که در مسجد خیف فرمود: **المُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ** (مسلمانها با هم برادرند و همگی با هم برابرند). (1) لذا احادیثی چون: **وَلَا تُسَارِعُوا إِلَى الْفِتْنَةِ وَالْفُرْقَةِ** (به تفرقه افکنی و برپائی فتنه مسارعت نورزید) (2) و **إِيَّاكُمْ الْفُرْقَةُ** (از تفرقه انگیزی بر حذر باشید) (3)، تکلیف را بر همگان معین نموده که منظور از حفظ اتحاد و عدم ایجاد تفرقه، در کدام چهار چوبه مطرح گردیده و الا وحدت عقیدتی و دینی، که مسلماً محال می باشد. و این روایات، آن بحث را شامل نمی گردد. چرا که دشمنان ولایت بر انحراف خویش

ص: 242

1- - مستدرک الوسائل: ج 11، ص 45، ب 18، ح 4.

2- - الأرشاد: ج 2، ص 41.

3- - الأمالی للمفید: ص 161.

اصرار ورزیده و زیر بار حرف حق نرفته، و از طرفی شیعیان هم که موظف به دفاع از عقائد و حریم آل الله (علیهم السلام) می باشند. لذا خواهی نخواهی تفرقه مابین آنان ایجاد گردیده و از بین نخواهد رفت.

وحدت دینی

آنچه که مسلم است، آنست که ایجاد تفرقه در بین امت اسلامی، از طرف عدّه ای بعد از شهادت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، ایجاد شد. چرا که همگی طبق دستورات الهی و نبوی، یکپارچه متحد بودند و اگر چه در مسائلی، اختلافات وجود داشت که با مطالعه تاریخ به وضوح می رسد، و لیکن آنچه که باعث ایجاد مشکلات شد، عدم تبعیت از وصایت رسول حق (صلی الله علیه و آله) در شأن وصیشان و خلیفه شرعی ایشان بود.

لذا در تعبیر آیات متعدده قرآن که دستور به الفت مسلمین داده شده، می نگریم که همگی دلالت بر این واقعیت می کند. خداوند می فرماید: **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ** (به راستی مؤمنین با هم برادرند). (1)

و یا: **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا**، (و همگی به رشته دین

ص: 243

خدا چنگ زده و به راههای متفرق نروید و به یاد آرید این نعمت بزرگ خدا را که شما با هم دشمن بودید خدا در دلهای شما الفت و مهربانی انداخت و به لطف خداوند همگی برادر دینی یکدیگر شدید). (1)

و دیگر از آیات که در تفسیرات متعدده، فریقین آن را به تمسک به ولایت وصی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حضرت امیر عوالم (علیه السلام) معنا نموده اند. (2)

لذا وحدت دینی، بدین معنا است که همگان تحت رایت و پرچم یک امام و رهبر دینی قرار بگیرند و از یک قانون تبعیت کنند.

و نه هفتاد و سه فرقه شوند و همگی داد، حَقَّائیت سر دهند. چرا که به راستی پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله) یک دین را و یک وصی را به مردم، سپرد و همگی را دستور به تبعیت آن داد، نه اینکه امت را فرقه فرقه کند و یا اصلاً آنها را به حال خود گذارد و برود، بلکه در وصیت مشهوره خود که همگان آن را قبول نموده، امت را به تبعیت از کتاب و عترت، وصایت فرمود تا اضلالی و تفرقه ای ایجاد نگردد. ولیکن به راستی چه کسانی از آن اوامر سرباز زدند؟

حضرت زهرا (علیها السلام) در خطبه معروفه خود، دو عبارت به کار می بندند که پس از فهم آن، دیگر احتیاج به کلامی نیست، بلکه هر که اهل حق است

ص: 244

1- - آل عمران: 103.

2- - البرهان: ج 2، ص 256، شواهدالتنزیل: ص 113.

مشمول این آیه می شود که فرمود: الَّذِينَ يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَبَابِ

(آنانکه چون سخنی بشنوند، نیکوتر آنرا عمل کنند و تبعیت ورزند، آنان هستند که خدا آنها را به لطف خاص خود هدایت فرموده و هم آنان به حقیقت خردمندان عالمند). (1)

آری در اینجا، نکته ای است لطیف، که هر آن کس گوش به کلام فاطمی دهد باید از دشمنان او روی گردان شود، و دل به کلام آنان ندهد. لذا در آیه 17 همین سوره، تابعین کلام احسن را معرفی می نماید. آنان کسانی هستند که از طاغوت که دشمنان حضرت زهرا (علیها السلام) اند دوری کرده (2)، و در مقام عبادت او برنیایند، که آن مقام، دل سپردن به کلام طاغوت است چنانچه فرمود: مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنَّ النَّاطِقَ يَرُوي عَنْ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقَ يَرُوي عَنِ الشَّيْطَانِ فَقَدْ عَبَدَ الشَّيْطَانَ (هر آن کس گوش فرا دهد به کلام گوینده ای، هر آینه او را عبادت نموده، پس اگر ناطق

ص: 245

1- -زمر: 18.

2- - تأویل الآيات الظاهرة: ص 502.

از خدا روایت کند و کلامی گوید، به تحقیق خدای را عبادت کرده و اگر او از شیطان سخن گوید و روایت کند، شیطان را پرستیده و عبادت نموده است). (1)

پس بنابراین ما در مقام عبودیت حق، دل به کلام فاطمه (علیها السلام) سپرده تا ما را به صواب واصل گرداند.

ایشان می فرمایند: وَ طَاعَتُنَا نِظَاماً لِلْمَلَّةِ وَإِمَامَتُنَا أَمَاناً لِلْفِرْقَةِ (و اطاعت از ما اهل بیت (علیهم السلام) است که نظام و پیکره و قانون به ملت و طریقت و شریعت می بخشد و امامت ما امانی از تفرقه افکنی قرار داده شده است).

در شرح این دو فقره کمی سخن بگوئیم:

مرحوم آیت الله العظمی سید محمد شیرازی در شرح این دو فقره مطالبی را فرموده اند که ما متذکر آن می شویم:

مِنَ الضَّرُورِي التَّنْبِيهِ عَلَى أَنَّ طَاعَتَهُمْ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) هُوَ الَّذِي يُوجِبُ إِجْرَادَ وَ حِفْظَ وَ اسْتِثْقَارَ النَّظَامِ وَ دَعْوَةَ النَّاسِ لِذَلِكَ فَإِنَّ الْمِلَّةَ وَ الشَّرِيعَةَ تَحْتَاجُ إِلَى النَّظَامِ بِكُلِّ مَعْنِيَةٍ وَ طَاعَتُهُمْ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) تَوْجِبُ جَمْعَ الْمِلَّةِ وَ تَأْلِيفَهَا وَ صَوْنَهَا عَنِ الشَّتْتِ

ص: 246

والتناثر كما توجب إقامة الملة و الشريعة واستقامتها، قال علي (عليه السلام): والإمامه نظاماً للملة، و من المحتم بالبرهان ان نظام ملة الإسلام و شريعته هو أفضل الأنظمة على الإطلاق بل لا قياس بينه و بين غيره، و اما ما يكون بإطاعه غيرهم من النظام فإتما هو ظاهري و محدود و مؤقت بل قد يكون أكثر إضراراً ثم انه نظام لمفردات و مصابق و قوانين خاطئه في حد ذاتها غالباً. فان ملة الإسلام تنظم أمورها الإقتصادية و السياسية و الإجتماعية و التربوية و العسكريه و العائليه و المعاملية و غيرها بطاعه المعصومين (عليهم السلام) و ذلك لان التشريعات الالهيه و الأحكام النبويه التي يتولونها توجب النظم و عدم الفوضى و الخلل و الإضـة محلال. إذ جعل الإمامه أماناً إنما هو بالجعل المركب و جعلها هي بسيط و الإمامه غير الطاعه فالإمامه مقدّمه على الطاعه رتبة كتقدم السبب على المسبب فإذا لم يعتقد إنسان بإمامتهم اتخذ لنفسه اماماً آخر، و هذا يوجب الفرقة كما لا يخفى و قد حصل بالفعل بعد أن اتخذ الكثير من الناس ائمه غيرهم (عليهم السلام).

و امامتنا أماناً للفرقة، فان هذا غير للطاعه فقد يطيع الإنسان شخصاً و لا يتخذه اماماً فكان لأبد من الأضافه هذه الجملة امامتنا على الجملة السابقه، ثم

إِنَّ الْإِطَاعَةَ لَيْسَتْ بِمُفْرَدَةٍ هِيَ الصَّمَانُ مِنَ الْفُرْقَةِ إِذِ الْفُرْقَةُ عَقَائِدِيَّةٌ وَنَفْسِيَّةٌ وَعَمَلِيَّةٌ، وَالْإِطَاعَةُ قَدْ تَكُونُ ضِيًّا مِمَّا مِنَ الْأَخْبَرِ فَقَطُّ أَمَّا مَنْ يَتَّخِذُهُمْ أئِمَّةً فَانْتَهَمَ أَمَانٌ مِنَ الْفُرْقَةِ إِذِ الْبَاطِلُ دَائِمًا يَصْدُرُ بِبَعْضِ النَّاسِ بِبَعْضٍ لَيْسُودٌ، قَالَ سُبْحَانَهُ: إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا (آنچه که ضروریست دانسته شود، اینکه به درستی اطاعت از حضرات معصومین (علیهم السلام) باعث ایجاد و حفظ و استقرار نظام مردمی می شود، و مردم را بدان دعوت می نماید. پس به درستی که هم ملت و هم شریعت محتاج نظامی است که هر دو معنا را در بر گیرد و اطاعت از آنان سبب اجتماع ملت و الفت آنان و محافظت از چندپارگی می شود.

چنانچه اقامه آن ملت و شریعت و استقامتشان هم، محتاج اطاعت از آن بزرگواران است.

امیر عوالم (علیه السلام) فرمودند: و امامت سبب نظم ملت است. و آنچه که محتوم و برهانی است آن است که به درستی نظام و انتظام ملت اسلامی و شریعت اسلامی، برترین نظام هاست مطلقاً، بلکه بین او و بین غیر آن از انظمه دیگر نمی توان قیاس نمود. و اما نظام هایی دیگر که تحت فرمان غیر معصومین (علیهم السلام) است، صرفاً ظاهرسازی و محدود و موقت است، بلکه

مضرات آن گاهاً بیش از منافع آن می باشد، چرا که آن نظام غالباً مصادیق و قوانینی که ذاتاً خطا و اشتباه است را وضع می کند.

به درستی که ملّتی اسلامی، در تنظیمات عناوین امور اقتصادی و سیاسی، و اجتماعی و تربیتی، و لشکری و نظامی و مردم‌داری و معاملات، و غیر آن از عناوین دولتی، باید تحت فرمان اطاعت از معصومین (علیهم السلام) باشد چرا که تشریحات و قوانین الهی و احکام نبوی که آن بزرگواران متصدی بیان آن شده اند، باعث نظم و عدم اختلال‌ها و اضمحلال‌ها می شود.

چرا که امامت امانی است از فروپاشیدگی و انحرافات، که تمامی ابعاد را شامل می شود.

و عنوان امامت غیر از عنوان اطاعت است، چرا که امامت مقدّم بر اطاعت است چنانچه سبب مقدّم بر مسبّب می باشد. پس اگر انسانی معتقد به امامت آن حضرات نبود، امامی دیگر را برای خود بر می گزیند، که دقیقاً همین اتخاذ سبب تفرقه امت می شود، چنانچه بر اهل دقت مخفی نمی باشد. و این مشکل هر آینه محقق شده است، بعد از آن که بسیاری از مردم امامانی غیر از معصومین (علیهم السلام) را برای خود برگزیده اند.

و اما عبارت فرمایش حضرت زهرا (علیها السلام) که فرمودند: و امامت ما، از تفرقه امت جلوگیری می کند و از آن خطر، امنیتی ایجاد می کند، این مطلب

غیر از بحث اطاعت است. چرا که گاهی شخصی اطاعت دیگری را می کند ولی او را امام خود قرار نمی دهد، لذا اضافه کردن این عبارت امامت ما، به عبارت قبلی آن که فرمود اطاعت ما، حتماً باید اضافه گردد.

سپس باید دانست که به درستی اطاعت محض، نمی تواند به تنهایی ضامن جلوگیری از تفرقه امت شود، چرا که تفرقه در چند عنوان تجلی می کند، عنوان عقائد و عنوان شخصی و عنوان عملی.

که اطاعت از شخصی فقط ضامن از عدم تفرقه در عنوان عملی است، که در اجرای دستورات، کسی مخالفت نمی کند و سبب تفرقه ای نمی شود. اما کسی که ائمه هدی (علیهم السلام) را امامان خود قرار دهد، آنان امان از هر نوع تفرقه ای می باشند.

چرا که باطل دائماً در حال اختلاف افکنی بین مردم می باشد تا بتواند در آن حال ریاست خود را اجرا کند.

لذا خدای سبحان می فرماید: همانا فرعون در زمین تکبر و گردنکشی کرد و میان اهل آن سرزمین تفرقه و اختلاف می افکند (1). (2)

ص: 250

1- - قصص: 4.

2- - من فقه الزهراء: 3: ج 2، ص 380.

آری، در حقیقت، طالبان وحدت و تقریب بین ادیان باید، به درب این خانه بیایند تا از هر گونه اختلاف افکنی و دوگانگی در امان باشند. نه آن که دست از معتقدات دینی خود بشویند، به گمان باطل ایجاد الفتی با دیگران. چرا که بس در اشتباه به سر می برند و به سر خانه مقصود نخواهند رسید، لذا حضرت فرمود: **بِنَا يُؤْلَفُ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ بَعْدَ عَدَاوَةِ الْفِتْنَةِ** (فقط خداوند به سبب ما بین دلهایشان الفت ایجاد می کند، بعد از آن که سرشار از دشمنی و فتنه انگیزی می باشد). (1)

و در فرمایشی امیر عالم (علیه السلام) فرمودند: **الْجَمَاعَةُ أَهْلُ الْحَقِّ وَإِنْ كَانُوا قَلِيلًا وَالْفُرْقَةُ أَهْلُ الْبَاطِلِ وَإِنْ كَانُوا كَثِيرًا** (اهل جماعت و یکپارچگی، اهل حق هستند و اگر چه افرادی قلیل باشند، و اهل تفرقه، اهل باطل هستند و اگر چه عددشان بسیار باشد). (2)

و در حدیثی رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، یکی از حکم ایجاد فتنه در دوره آخر الزمان را بیان می کنند، که اگر با بیان حقائق، فتنه برانگیخت و تفرقه ای ایجاد گشت، از آن کراهت و بیزاری نجوئید، چرا که در آن منافقین خود را نشان می دهند و دستشان رو می شود.

ص: 251

1- - کشف الغمّه: ج 2، ص 483.

2- - معانی الأخبار: ج 1، ص 350 ح 3.

فرمود: لا تَكْرَهُوا الْفِتْنَةَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ فَإِنَّهَا تُبِيرُ الْمُنَافِقِينَ (از فتن در آخر الزمان کراهت نداشته باشید زیرا منافقین در آن فتنه ها شناخته می شوند). (1)

بلکه با تأمل در این حدیث تمامی قیل و قال ها باطل می گردد و چاره ای از تفرقه در امت اسلامی نمی باشد. چنانچه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در ذیل فرمایشاتشان به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند:

يَا أَخِي أَنْتَ سَتَبْقَى بَعْدِي، وَسَتَلْقَى مِنْ قُرَيْشٍ شِدَّةً وَمِنْ تَظَاهِرِهِمْ عَلَيْكَ وَظُلْمِهِمْ لَكَ، فَإِنْ وَجَدْتَ عَلَيْهِمْ أَعْوَانًا فَجَاهِدْهُمْ وَقَاتِلْ مَنْ خَالَفَكَ بِمَنْ وَافَقَكَ وَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا فَاصْبِرْ وَكَفْ يَدَكَ، وَلَا تُلْقِ بِهَا إِلَى التَّهْلُكَةِ، فَإِنَّكَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، وَلَكَ بِهَارُونَ أَسْوَهُ حَسَنَةَ إِذْ اسْتَضَعَفَهُ قَوْمُهُ وَكَادُوا يَقْتُلُونَهُ فَاصْبِرْ لِظُلْمِ قُرَيْشٍ وَتَظَاهِرِهِمْ عَلَيْكَ فَإِنَّكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ وَمَنْ تَبِعَهُ، وَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْعِجْلِ وَمَنْ تَبِعَهُ.

يا على: إنَّ الله تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَضَى الْفُرْقَةَ وَالْإِخْتِلَافَ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ، فَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمُ اللَّهُ عَلَى الْهُدَى حَتَّى لَا يَخْتَلِفَ إِثْنَانٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَلَا يُنَازِعَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ

ص: 252

و لا يَجْحَدُ الْمَفْضُولُ لِذِي الْفَضْلِ فَضْلَهُ، الحديث (ای برادر من، شما بعد از من در دنیا خواهی ماند، و به زودی از جانب قریش شدت و مخالفت هایی و مقدم شدنشان بر شما و ظلمهائی را ملاقات خواهی کرد، پس اگر یاورانی بر علیه آنان یافتی، با آنان بجنگ و با موافقین خود با مخالفینت، قتال نما، و اگر اعوان و انصاری نیافتی، پس صبر کن و دست نگه دار، و خود را به هلاکت نیفکن، چرا که در نزد من چونان هارونی برای موسی و برای شما هارون اسوه نیکوئی است که بدو اقتدا کنی، آنجائی که قوم او، ایشان را ضعیف شمردند، و نزدیک بود او را بکشند، پس بر ظلم قریش و تظاهرشان صبر نما، چرا که شما چونان هارون و تابعین ایشان می باشید و مخالفین شما چونان گوساله و گوساله پرستان اند.

ای علی جان: به درستی که خداوند متعال برای این امت اختلاف و تفرقه را حتم نمود، پس اگر می خواست و اراده می نمود همگی را برای هدایت جمع می کرد تا جائی که دو نفر با هم از این امت اختلاف نمایند و در موردی از اوامر الهی نزاع نکنند و آنکه رتبه اش پائین تر است، فضل فاضلی و شخص برتری بر خود را، انکار نمی نمود). (1)

آری اینچنین است که این امر از مقدرات الهی گذشته و به مرحله قضا و حتمیت رسیده است.

ص: 253

1- امر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به جهاد و قتال با مخالفین حضرتشان، در صورت وجود اعوان و انصار، که این خود جوابی است بر شبهه، بی خردانی که می گویند اگر آنان بر باطل بودند، چرا حضرت امیر (علیه السلام) به جهادشان مبادرت نمودند، لذا نفس نفیس علوی در آخر خطبه طالوتیه که در مسجد ایراد فرمودند، بدین قَلَّتْ یار و یاور خویش اشاره ای می فرماید. (1)

2- امر حضرت به صبر امیر عوالم (علیهما السلام) بوده است، که صد البته مقام صبر، با مقام بیان حقائق و تظلم نمودن از ظلم ظالمین، تضادی ندارد که این مطلب، جواب و تبیین شبهه ای است که جاهلانی بیان می دارند که، حضرت امر به سکوت شدند، پس شما هم در مقام سکوت برآئید. با آنکه مقوله سکوت غیر از مقوله صبر است، و در هیچ مقامی امر به سکوت نبوده بلکه فرمود: صَبْرْتُ وَ فِی الْعَیْنِ قَدْی وَ فِی الْحَلْقِ شَجِی (صبر نمودم در حالی که گویا خار در چشمم و استخوان در گلوی من مانده بود). (2)

ص: 254

1- - الکافی: ج 8، ص 33.

2- - نهج البلاغه: خ 3.

3- نکته مهم و مورد بحث ما اینست که حضرت فرمودند: قضای الهی در مقام تکوین، تفرقه این امت است، تا خبیث از طیب و هادی از مُضِلّ شناخته شود. پس آیا چگونه می شود این امت پراکنده را گرد هم آورد؟ مگر توجه به پرهیزکاری و تقوا، که حقیقتش توجه به ولایت محمّدی علوی فاطمی (علیهم السلام) است، که بدان توجه، رجس و پلیدی می روند، و فتنه ها دور می شوند، و ظلمت ها روشن. چنانچه مولای متّقیان (علیه السلام) در وصف تقوا فرمودند: مُخْرِجاً مِنَ الْفِتَنِ وَ نُوراً مِنَ الظُّلَمِ (تقوا از فتنه ها نجات دهنده و نور هدایت از تاریکی ها می باشد) (1)، معدوم گشته است؟ پس بیاییم با تمسک به حقیقت تقوا و دوری از تفرقه، که همان ولایت اهل بیت (علیهم السلام) است، این امت را یکپارچه کنیم.

اقوال علماء در بحث وحدت و اخوت

1- نظریه مرحوم صاحب جواهر:

و علی کُلِّ حالٍ فالظّاهر الحاق المخالفین فی ذلک لِاتّحاد الکفر الإسلامی و الأیمانی فیهِ، بل لعلّ هجائهم علی رؤس الأشهاد من أفضل عبادہ العباد، ما لم تمنع التّقیه، و اُولی من ذلک، غیبتهم الّتی

ص: 255

1- نهج البلاغه: خ 183.

جَرَتْ سِپْرَةُ الشَّيْخَةِ عَلَيْهَا فِي جَمِيعِ الْأَعْصَارِ وَالْأَمْصَارِ عُلَمَائِهِمْ وَأَعْوَامِهِمْ، حَتَّى مَلَأُوا الْقَرَاظِسَ مِنْهَا، بَلْ هِيَ عِنْدَهُمْ مِنْ أَفْضَلِ الطَّاعَاتِ
وَأَكْمَلِ الْقُرْبَاتِ فَلَا عَرَابَةَ فِي دَعْوَى تَحْصِيلِ الْأَجْمَاعِ، كَمَا عَنِ بَعْضِهِمْ بَلْ يُمَكِّنُ دَعْوَى كَوْنِ ذَلِكَ مِنَ الضَّرُورِيَّاتِ فَضْلاً عَنِ الْقَطْعِيَّاتِ.
فَمِنَ الْعَرَبِ مَا عَنِ الْمُقَدَّسِ الْأُرْدِيَلِيِّ وَظَاهِرِ الْخُرَاسَانِيِّ فِي الْكِفَايَةِ مِنْ أَنَّ الظَّاهِرَ عُمُومٌ أَدْلُهُ التَّحْرِيمُ الْعَيْنِيُّ مِنَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ لِلْمُؤْمِنِينَ
وغيرِهِمْ لِأَنَّ قَوْلَهُ تَعَالَى: وَلَا يُعْتَبَرُ إِلَى آخِرِهِ لِلْمُكَلَّفِينَ أَوْ لِلْمُسَدِّ لِمَنِ، لِيَجُوزَ غَيْبُهُ الْكَافِرِ، وَالسُّنَّةُ أَكْثَرُهَا بَلْفِظِ النَّاسِ وَالْمُسَدِّ لِمَنْ وَهُمَا مَعاً
شَامِلَانِ لِلْجَمِيعِ وَلَا اسْتِعْبَادَ فِي ذَلِكَ، إِذْ كَمَا لَا يَجُوزُ أَخْذُ مَالِ الْمُخَالِفِ وَقَتْلُهُ لَا يَجُوزُ تَنَاوُلُ عَرَضِهِ، ثُمَّ قَالَ فِي ظَنِّي أَنَّ الشَّهِيدَ فِي قَوَاعِدِهِ
جَوَّزَ غَيْبَهُ الْمُخَالِفِ مِنْ جِهَةِ مَذْهَبِهِ وَدِينِهِ لِأَنَّ غَيْرَ، إِذْ هُوَ كَمَا تَرَى مُخَالِفٌ لِمَا سَمِعْتَ وَلَعَلَّ صُدُورَ ذَلِكَ مِنْهُ لِشِدَّةِ تَقْدِسِهِ وَوَرَعِهِ، لَكِنْ لَا
يُخْفَى عَلَى الْخَبِيرِ الْمُبَاهِرِ الْمَوَاقِفِ عَلَى مَا تَطَّافَرَتْ بِهِ النَّصُوصُ بَلْ تَوَاتَرَتْ مِنْ لَعْنِهِمْ وَسَبِّهِمْ وَشَتْمِهِمْ وَكُفْرِهِمْ، وَأَنَّهُمْ مَجُوسٌ هَذِهِ
الْأُمَّةُ، وَأَشْرٌ مِنَ النَّصَارَى وَأَنْجَسٌ مِنَ الْكِلَابِ وَمُقْتَضَى التَّمَدُّسِ وَالْوَرَعِ خِلَافَ ذَلِكَ وَصَدْرُ الْآيَةِ الَّذِينَ آمَنُوا وَآخِرُهَا الشَّيْبَةَ بِأَكْلِ لَحْمِ

الأخ، بل في جامع المقاصد إن حد الغيبة على ما في الأخبار أن يقول في أخيه ما يكرهه لو سمعه مما فيه و معلوم أن الله تعالى عقد الأخوة بين المؤمنين بقوله تعالى: إنما المؤمنون أخوة دون غيرهم، وكيف يتصور الأخوة بين المؤمنين والمخالفين بعد تواتر الروايات وتظافر الآيات في وجوب معاذاتهم والبرائة منهم وحينئذ فلفظ الناس والمسلم يجب إزاده المؤمن منهُما كما عبّر به أربعه أخبار، وما أبعد ما بينه وبين الخواجه نصير الدين الطوسي والعلامة الحلبي وغيرهم ممن يرى قتلهم ونحوه من أحوال الكفار حتى وقع منهم ما وقع في بغداد ونواحيها وبالجملة طول الكلام في ذلك كما فعله في الحقائق من تصبيع العمر في الواضحات، إذ لا أقل من أن يكون جواز غيبتهم لتجاهرهم بالفسق فإن ما هم عليه أعظم أنواع الفسق بل الكفر، وإن عوملوا معاملة المسلمين في بعض الأحكام للضرورة وستعرف إن شاء الله أن التجاهر بالفسق لا غيبه له فيما تجاهر فيه وفي غيره ومنه يعلم فساد ما حكاه عن الشهيد. وعلى كل حال فقد ظهر اختصاص الحرمه بالمؤمنين القائلين بإمامه الأئمه الإثني عشر دون غيرهم من الكافرين والمخالفين ولو إنكار واحد منهم (عليهم السلام)

(و به هر حال مخالفین شیعه در بحث هجو و غیبتشان به مشرکین ملحق شده، چرا که کفر اسلامی و کفر ایمانی در این مسأله، متحد است. بلکه شاید بتوان گفت که هجو و بدگویی به آنان در حالت علنی از افضل عبادت‌ها باشد مادامی که با تقیّه مزاحمت ننماید و او را منع نکند.

و اولی و برتر از آن هجو، غیبت کردنشان است، که سیره عملی شیعه در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها، چه علمائشان و چه عوامشان، بر آن جاری بوده، و بدان عمل می‌کردند، تا جائی که کاغذها و کتابها را از آن مطالب مملو نموده و آن عملکرد را از برترین طاعات و عبادت‌ها و کامل‌ترین قربات الهی می‌پنداشتند.

و غرابتی و تعجّبی هم در ادّعای اجماع بر آن در میان نیست بلکه می‌شود آن عقیده را از ضروریات مذهب پنداشت چه برسد که بخواهی از قطعیات به حساب آوری.

پس آنچه غریب و باعث تعجّب است کلام مقدس اردبیلی و صاحب کفایه آخوند خراسانی است که می‌گویند، آنچه به ظاهر از عموم ادلّه آیات و روایات به دست می‌آید، تحریم غیبت مؤمنین و غیر مؤمنین می‌باشد.

چرا که خداوند که در قرآن می‌فرماید: غیبت ننمائید(1)،

تا به آخر آیه شریفه، برای تمامی مکلفین و مسلمانهاست. ولی در مقابل، غیبت کافر جائز می‌باشد.

ص: 258

و در سنت اکثر الفاظی که برای غیبت آمده به لفظ ناس و مسلم می باشد که آن دو لفظ همه مسلمانها را در بر می گیرد.

و استبعادی هم ندارد، چرا که همانطوری که گرفتن مال شخص مخالف و قتل آن جائز نیست عرض و آبروی او هم محترم است.

سپس می گوید: گمان دارم که شهید در کتاب قواعدش غیبت مخالف مذهبی و دینی را، جائز می داند، نه غیر او را. چرا که غیبت غیر او، مخالف با آیات و روایات است. و شاید این عبارت شهید به خاطر شدت تقدس و تقوای او باشد که چنین فرموده. اما بر شخص خیره و ماهر و آگاه بر تظافر روایات در این باب بلکه تواترش، مخفی نیست که لعن و سب و شتم و کفر آن جماعت مخالف ثابت شده است و جائز می باشد. و به درستی آنان را مجوس این امت به حساب آورده و از نصارا بدتر و از سگ ها نجس تر دانسته اند که مقتضای تقدس و تقوا خلاف گفته شهید می باشد.

و صدر و اول آیه شریفه که گفته است آنان که ایمان آورده اند و در آخرش غیبت آنها را به خوردن گوشت بدن برادر تشبیه نموده، در باب مؤمنین است نه همه مسلمین. بلکه در کتاب جامع المقاصد گفته، به درستی که حد و مرز و تعریف غیبت، بنا بر آنچه در اخبار است، آن است که مؤمن درباره برادر ایمانی اش چیزی بگوید که او اگر شنید،

ص: 259

ناراحت شود. و آنچه معلوم است که به درستی خداوند متعال عقد اخوت و برادری را بین مؤمنین برپا داشته چرا که فرموده: به تنهایی مؤمنین برادر یکدیگرند(1)، نه دیگران.

و چگونه تصوّر برادری بین مؤمن و مخالف می شود نمود. بعد از آن که روایات و آیات به حدّ تواتر و تظافر، وجوب دشمنی و برائت با آنان را به ما آموزش داده است. پس بنابراین از لفظ ناس و مسلم، اراده شخص مؤمن را باید نمود چنانچه بدان مطلب در چهار روایت تعبیر نموده است. و چه مقدار فاصله است بین برداشت ایشان و برداشت خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی و غیرشان که آنها در مقام فتوای به قتل مخالفین قدم گذاشته اند و آنچه را که متعلّق به احوال کفار است را به آنها هم نسبت داده اند، تا بدین وسیله پیاپی آنچه که در بغداد و نواحی آن به سبب دیدگاه این بزرگواران پیاپی شد.

به هر حال اطاله کلام در این باب چنانچه صاحب حدائق انجام داده اند، ضایع نمودن عمر است در اموری که واضح و روشن است.

چرا که لااقلّ جواز غیبت نمودن آنها، معلوم و روشن است زیرا که مخالفین تجاهر به فسق دارند.

ص: 260

بلکه آنچه را که بدان معتقد هستند، اعظم انواع فسق بلکه کفر است و اگر چه علماء، با آنها معامله، شخص مسلمان، در بعضی از احکام، به خاطر ضرورت، کرده اند.

و به زودی خواهی دانست انشاء الله که متجاهر به فسق غیبتش حرام نیست، در آن مواردی از فسوق و غیر آن که تجاهر به آن می کند. و از این بیان دانسته شد فساد کلامی که از شهید حکایت شده است.

و به هر حال هر آینه اختصاص حرمت غیبت، برای مؤمنین است که اعتقاد به امامت، دوازده امام (علیهم السلام) دارند، نه غیر از آنان از کفار و مخالفین و اگر چه منکر یکی از ائمه هدی (علیهم السلام) بشوند. (1)

و بدین عبارات، صاحب شرح نهج البلاغه، مرحوم آیت الله میرزا حبیب الله هاشمی خوئی رحمه الله، هم تصریح نموده که طالبین را بدانجا ارجاع می دهیم. (2)

2- نظریه مرحوم حضرت آیت الله العظمی سید ابوالقاسم خوئی:

1- أَنَّهُ تَبَّتْ فِي الرَّوَايَاتِ وَالْأَدْعِيَةِ وَالزِّيَارَاتِ جَوَازُ لَعْنِ الْمُخَالِفِينَ وَجُوبُ الْبِرَائَةِ مِنْهُمْ، وَكَثَارَةُ السَّبِّ عَلَيْهِمْ، وَاتِّهَامُهُمْ، وَالْوَقِيْعَةُ فِيهِمْ أَيْ

ص: 261

1- - جواهر الكلام: ج 22، ص 62.

2- - منهاج البراعة: ج 8، ص 371.

غَيَّبْتَهُمْ، لِأَنَّهُمْ أَهْلُ الْبِدْعِ وَالرَّيْبِ بَلْ لَا شَيْءَ بِهِمْ فِي كُفْرِهِمْ لِأَنَّ انْتِكَارَ الْوِلَايَةِ وَالْأَيْمَةَ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) حَتَّى الْوَاحِدِ مِنْهُمْ وَالْأَعْتِقَادِ بِخِلَافِهِ
غَيْرِهِمْ وَبِالْعَقَائِدِ الْخُرَافِيَّةِ كَالْجَبْرِ وَنَحْوِهِ يُوجِبُ الْكُفْرَ وَالزَّنْدَقَةَ. وَتَدُلُّ عَلَيْهِ الْأَخْبَارُ الْمُتَوَاتِرَةُ الظَّاهِرَةُ فِي كُفْرِ مُنْكَرِ الْوِلَايَةِ وَكُفْرِ الْمُعْتَقِدِ
بِالْعَقَائِدِ الْمَذْكُورَةِ وَمَا يُشَابِهُهُمَا مِنَ الصَّلَاةِ.

وَيَدُلُّ عَلَيْهِ أَيْضًا قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي الزِّيَارَةِ الْجَامِعَةِ: مَنْ جَحَدَكُمْ كَافِرٌ، وَقَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِيهَا أَيْضًا: وَمَنْ وَحَدَّه قَبْلَ عَنَّا. فَإِنَّهُ يَنْتُجُ
بِعَكْسِ التَّقْبِضِ أَنَّ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ عَنَّا لَمْ يُوحِّدْهُ بَلْ هُوَ مُشْرِكٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ.

وَفِي بَعْضِ الْأَحَادِيثِ الْوَارِدَةِ فِي عَدَمِ وَجُوبِ قَضَاءِ الصَّلَاةِ عَلَى الْمُسْتَبْصِرِ: أَنَّ الْحَالَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا، أَعْظَمُ مِنْ تَرْكِ مَا تَرَكْتَ مِنَ الصَّلَاةِ.

وَفِي جُمْلَةٍ مِنَ الرُّوَايَاتِ: النَّاصِبُ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ شَرٌّ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَأَهْوَنُ مِنَ الْكَلْبِ، وَأَنَّهُ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا أَنْجَسَ مِنَ الْكَلْبِ
وَأَنَّ النَّاصِبَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَأَنْجَسَ مِنْهُ.

وَمِنَ الْبَدِيعِ أَنَّ جَوَازَ غَيْبَتِهِمْ أَهْوَنُ مِنَ الْأُمُورِ الْمَذْكُورَةِ بَلْ قَدْ عَرَفْتَ جَوَازَ الْوَقِيعَةِ فِي أَهْلِ الْبِدْعِ وَالصَّلَاةِ وَالْوَقِيعَةَ فِيهِمْ.

نعم قد ثبت حكم الإسلام على بعض الأحكام فقط تسهلاً للأمر وحنفاً للدماء.

2- إن المخالفين بأجمعهم متجاهرون بالفسق لظلال أعمالهم رأساً كما في الروايات المتضافرة بل التزموا بما هو أعظم من الفسق كما عرفت وسيجيء أن المتجاهر بالفسق تجوز غيبته.

3- إن المسد تنفاد من الآيه والروايات هو تحريم غيبه الأخ المؤمن ومن البديهي أنه لا أخوه ولا عصمه بيننا وبين المخالفين وهذا هو المراد أيضاً من أخبار الغيبه لأمن جهه حمل المطلق على المقيّد لعدم التنافي بينهما بل لأجل مناسبه الحكم والموضوع.

على أن الظاهر من الأخبار الواردة في تفسير الغيبه هو اختصاص حرمتها بالمؤمن فقط وسيأتي فتكون هذه الروايات مقيده للمطلقات، فأفهم.

وقد حكى عن المحقق الأردبيلي تحريم غيبه المخالفين ولكنه لم يأت بشيء تركن إليه النفس.

4- قيام سببه المستمره بين عوام الشيعه وعلماهم على غيبه المخالفين بل سبهم ولعنهم في جميع الأعصار والأمصار، بل في الجواهر إن جواز ذلك من الضروريات

(در روایات و ادعیه و زیارات ثابت شده است که لعن نمودن مخالفین شیعه جائز، و برائت از آنان واجب است. و دشنام به آنان و متهم نمودنشان و غیبت آنها، حکم به وجوب دارد. چرا که آنها از اهل بدعت و شکّ انداختن در دین خدا می باشند. بلکه در کفر آنان شکی نمی باشد، زیرا انکار ولایت و امامت ائمه (علیهم السلام) حتّی یک نفر از آنان و اعتقاد به خلافت غیرشان و اعتقاد به عقائد خرافی مثل جبر الهی و دیگر معتقدات، موجب کفر و زندقه آنان شده است.

و بر آن عقیده، اخبار متواتر، که ظهور در کفر منکر ولایت و کفر انسان معتقد به عقائد خرافی و شبیه آن ها، از گمراهی های موجود در بین آن جماعت دارد، وجود دارد. و بر آن عقیده فرمایش حضرت هادی (علیه السلام) در زیارت جامعه دلالت می کند که فرمود: هر آن کس انکار شما نمود کافر است، و دیگر عبارت که در همان جامعه وارد شده، هر آنکس توحید الهی را پذیرفت از شما قبول نموده، دلالت دارد.

که عکس نقیض این اعتقاد می شود هر آنکس از شما توحید را نگرفت، خدا را به یگانگی قبول نکرده است، بلکه مشرک به خدای عظیم گردیده است.

و در بعضی احادیث آمده است که نمازهای شخص هدایت شده و مستبصر قضاء ندارد و جویی در کار نیست چرا که به درستی آن حالت

انحرافی و عقائد باطلی که تو در آن به سر می بردی از ترک نماز و نخواندن آن بر تو عظیم تر و سنگین تر بوده است.

و در روایاتی آمده: ناصب عداوت بر ما اهل بیت (علیهم السلام) از یهود و نصارا شرورتر و از سگ پست تر می باشد و خدای تعالی مخلوقی از سگ نجس تر نیافریده است در حالی که به درستی ناصبی از او نجس تر است.

و آنچه بدیهی و روشن است، غیبت آنان و جواز آن، از امورات مذکور، آسان تر و سبک تر است.

بلکه هر آینه شناختی، که اهل بدعت و ضلالت، غیبتشان جائز می باشد.

بله، حکم اسلام در بعضی از احکام، به تنهایی، برای بعضی از مخالفین شیعه ثابت شده است که آن هم برای سهولت امورات دنیوی و جلوگیری از خونریزی بیان شده.

2- به راستی تمامی مخالفین، فاسق و متجاهر بدان فسق می باشند، چرا که تمامی اعمال آنها چنانچه در روایات متضافره وارد گشته، باطل است.

ص: 265

بلکه آنان، به امری که از فسق، عظیم تر است چنانچه فهمیدی، ملتزم شده و به زودی می آید که متجاهر به فسق، غیبتش جائز است.

3- آنچه از آیه و روایات استفاده می شود، تحریم غیبت برادر مؤمن است و آنچه بدیهی و روشن می باشد، اینکه هیچ گونه برادری و ارتباط بین ما و بین مخالفینمان نمی باشد.

و این عقیده از اطلاعات اخبار غیبت اراده شده است. نه اینکه مطلقاً بر مقیّد حمل کنیم و معنا نمائیم. چرا که تنافی بین آن دو وجود ندارد بلکه به خاطر مناسبت حکم و موضوع اینچنین معنا می شود.

علاوه بر این که ظاهر اخبار وارده در تفسیر غیبت، اختصاص به شخص مؤمن دارد و به زودی خواهد آمد. پس این روایات اطلاعات اخبار را تقیید می زند، مطلب را بفهم.

و به تحقق از مقدس اردبیلی حکایت شده که ایشان غیبت مخالفین را حرام شمرده و لیکن دلیلی که دل را آرام کند و مطمئن نماید، نیاورده است.

4- سیره مستمره در بین عوام شیعه و علماء آنان، بر جواز غیبت مخالفین بلکه دشنام و لعنشان در تمامی زمان ها و مکان ها،

شکل گرفته است تا جائی که صاحب جواهر می فرماید: جواز آن اعمال از ضروریات مذهب به شمار می آید. (1)

3- نظریه حضرت آیت الله العظمی شیخ یعسوب الدین رستگار جویباری:

بدون تردید کسانی که شعار بی شعور هفته وحدت (نکبت) بین شیعه و عامه و تقریب بین ادیان، مذاهب، ملل، نحل، و مسالک و ... را سر داده اند، و میلیاردها دلار از سرمایه این مملکت به غارت رفته دین و دنیا، مادیّت و معنویّت، اقتصاد و اعتقاد و ... را به حقیقت دین مبین اسلام، جاهل و نادان، و با فطرت توحید، بیگانه، و با خالق خویش نامحرم، و از مفهوم انسانیت، به دورند، که غالباً همین طورند، و یا خود فروخته، خودباخته، فرومایه، هویت از دست داده، و مزدور و عامل مستقیم یا غیرمستقیم بیگانه اند، اگر چه دم از دین، مذهب و تقدّس زنند!

و جمعی از بیگانگان از خویشتن خویش، نامحرمان از آفریدگان جهان و ... دور میزها گرد آمده، گفتگوها، سمینارها و کنفرانسها و ... تشکیل داده و با اصطلاحات بی محتوا و الفاظ فریبنده و ... میلیاردها تومان سرمایه این ملت

ص: 267

1-- مصباح الفقاهه: ج 1، ص 504.

بیچاره را به جیبهای بی انتهای خود و معاندان و مخالفان و سرسپردگان سقیفه سخیفه ریخته اند، و ملتها را از فطرت، دیانت، و انسانیت واحده مشترک خویش دور کرده اند. چه اینکه وحدت بین دو مذهب اگر هر دو، حق باشند، پس یکی بیش نیست، و اگر یکی حق و دیگری باطل باشد، یعنی ابقای باطل بر باطلش و کافر بر کفرش و منحرف بر انحرافش و ... زیرا بین فطرت، دیانت، انسانیت دوگانگی نیست تا تقریب بین آنها و یا وحدت بین دو مذهب با بقای هر یک به حالش تصور گردد.

پس هیچ انسان عاقل و خردمندی نمی تواند بگوید: ما نمی گوئیم: شیعه سنی شود یا سنی شیعه گردد.

چه اینکه از او سؤال می شود: آیا شیعه و سنی دو مذهبند؟ یا هر دو یک مذهب به شمار می روند؟ چنانچه یک مذهب محسوب شوند، پس باید یک لفظ برای هر دو به کار برید تا وحدت حاصل گردد، و اگر دو مذهب به شمار می روند!

1- آیا هر دو مذهب بحق می باشند؟ پس چرا سنی، شیعه نشود و یا شیعه، سنی نگردد؟ تا وحدت حفظ گردد؟!

2- یا هر دو باطلند؟ پس چرا ابقاء بر باطل می کنید و آن دورا به یک حق دعوت نمی کنید؟

3- یا شیعه بر حقّ و سنّی بر باطل می باشد؟ پس چرا باطل را به حقّ دعوت نمی کنید که وظیفه هر عالم روحانی طبق نصّ قرآن کریم است که می فرماید: و باید از شما مسلمانان برخی خلق را به خیر و صلاح دعوت کنند و مردم را به نیکوکاری امر و از بدکاری نهی نمایند، و اینان که به حقیقت، واسطه هدایت خلق هستند در کمال فیروزبختی و رستگاری خواهند بود(1).

4- یا سنّی بر حقّ و شیعه بر باطل است؟ پس چرا خود بر باطل باقی مانده ای؟ و به حقّ نمی پیوندی؟ و اعلان نمی کنی و دیگران را به آن دعوت نمی نمائی؟

آیا زمانی که حضرت ولی عصر روحی له الفداء ظهور کرد می فرماید: من نمی گویم شیعه سنّی و یا سنّی شیعه شود؟ و می فرماید: موسی به دین خود و عیسی (علیهما السلام) به دین خود؟ پس چرا عیسی و ادیس و الیاس و خضر به آن حضرت (علیهم السلام) اقتدا می کنند؟(2)

مؤمنین را به خواندن کتاب این مرجع بزرگوار دعوت می نمائیم چرا که سرتاسر آن اوراق مملوّ از مطالب نیکو و علمی می باشد.

ص: 269

1- آل عمران: 104.

2- حقیقت وحدت در دین و حکمت عیدالزّهراء 3: ص 71.

این مرجع بزرگوار، در ضمن بحثی مفصّل و دقیق در حقیقت ایمان و اسلام، و فروع آن، که یکی از آن فروع بحث وحدت و اخوت بین مسلمین می باشد، بر کرسی درس خارج، مطالبی علمی و سرتاسر برهانی را، بیان نموده اند که در ضمن کتابی و تقریری به چاپ رسیده است، که طالبان معارف و حقیقت را بدان کتاب ارجاع می دهیم و لیکن نتیجه بحث ایشان را در ضمن چند عنوان بیان کرده تا همگان بهره ببرند:

بَعْدَ هَذِهِ الْجَوْلَةِ الطَّوِيلَةِ وَالْمَعْقَدَةِ فِي هَذَا الْمَوْضُوعِ الشَّائِكِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ مِنَ الصَّدْرِ الْأَوَّلِ وَالْيَوْمِ النَّاسِ هَذَا، وَهُوَ مَوْضُوعُ الْكُفْرِ وَالْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ، وَ مَا تَفَرَّعَ عَنْهُمَا مِنْ فِرْقٍ وَمَذَاهِبٍ وَأَفْكَارٍ، بِمُسَمَّيَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ، كَالْمُؤْمِنِ وَالْمُخَالَفِ وَالنَّاصِبِ وَقَدْ بَحَثْنَا بِالتَّفْصِيلِ لِأَجْلِ الْوُصُولِ إِلَى الْحُكْمِ الشَّرْعِيِّ تَجَاهَ هَذِهِ الْعَنَائِينَ وَالْمُسَمَّيَاتِ فِي الْأَخْبَارِ وَالرُّوَايَاتِ وَأَقْوَالِ فُقَهَاءِ. أَمَّا الْأَخْبَارُ: فَقَدْ اسْتَعْرَضْنَا كَمَا كَبِيرًا مِنْهَا وَكَانَ اعْتِمَادُنَا عَلَى أَقْدَمِ وَأَوْثَقِ الْمَصَادِرِ الرَّوَائِيَّةِ وَأَهْمِهَا، مِثْلَ كِتَابِ الْكَافِي لِلشَّيْخِ الْكَلِينِيِّ وَكُتُبِ مَنْ فِي طَبَقَتِهِ كَالصَّدُوقِ وَالطُّوسِيِّ وَ لَمْ نَعْتَمِدْ فِي تَقْيِيمِنَا عَلَى الْمَجَامِيعِ الْمُتَأَخَّرَةِ وَقَدْ طَرَحْنَا خِلَالَ الْبَحْثِ عَشْرَاتِ الْأَخْبَارِ، وَكَانَ تَرْكِيزُنَا عَلَى الرَّوَايَاتِ الصَّحِيحَةِ وَالْمَوْثِقَةِ عَلَى

جَمِيعِ الْمَبْنِيِّ، وَبَحْثُنَا فِي مَدْلُولِ كُلِّ رَوَايَةٍ بِمُفْرَدِهَا ثُمَّ مَدْلُولُهَا بِالْقِيَّاسِ إِلَى سَائِرِ الْأَخْبَارِ، وَلَمْ نَحْكَمْ بِحُكْمِ إِلَّا بَعْدَ فَحْصِ الْأَخْبَارِ فَحْصًا دَقِيقًا، ثُمَّ مَلَا حَظَّهُ نِسْبَتُهَا إِلَى سَائِرِ الْأَخْبَارِ الْمُوَافِقَةِ لَهَا أَوْ الْمُخْتَلَفَةِ مَعَهَا.

وَأَمَّا بِالنِّسْبَةِ إِلَى أَقْوَالِ الْفُقَهَاءِ: الَّتِي لَهَا أَهْمِيَّةٌ كُبْرَى فِي بَحْثِنَا، لِأَنَّ هُنَاكَ مَجْمُوعَةً مِنْهُمْ حَكَمُوا بِتَكْفِيرِ الْمُخَالِفِ، مُسْتَتِدِينَ فِي ذَلِكَ إِلَى مَجْمُوعَةٍ أَدَلَّهُ مُرَكَّبُهُ مِنَ الْآيَاتِ وَالْأَخْبَارِ وَالصَّرُورَاتِ وَالثَّوَابِتِ الْفِقْهِيَّةِ، وَلِذَلِكَ لَزِمْنَا اسْتِعْرَاضَ أَقْوَالِهِمْ وَاسْتِدْلَالَاتِهِمْ، وَقَدْ تَعَرَّضْنَا لِأَقْوَالِ مُعْظَمِ فُقَهَاءِ الْأَمَامِيَّةِ الَّذِينَ يُعْتَدُّ بِآرَائِهِمْ وَلَهُمْ رَأْيٌ فِي هَذَا الْمَوْضُوعِ بَدَأَ بِالشَّيْخِ الْمُفِيدِ وَانْتَهَاءً بِصَاحِبِ الْحَدَائِقِ وَصَاحِبِ الْجَوَاهِرِ وَالشَّيْخِ الْأَنْصَارِيِّ، وَآخِرًا السَّيِّدِ الْخُوئيِّ وَبَيْنَ هَوْلَاءِ الْفَقِيهِ الْأَصُولِيِّ وَالْأَخْبَارِيِّ وَكَانَتْ النَّتِيجَةُ بَعْدَ هَذَا الْإِسْتِعْرَاضِ الطَّوِيلِ لِلْأَخْبَارِ وَالْأَقْوَالِ كَمَا يَلِي:

1- تُعَدُّ الشَّهَادَتَانِ مِنَ الْإِقْرَارِ بِالتَّوْحِيدِ وَالنَّبُوَّةِ إِضَافَةً إِلَى الْأَعْتِقَادِ بِالمَعَادِ وَالقِيَامَةِ مَدْخَلًا لِلْإِسْلَامِ، فَكُلُّ مَنْ أَقْرَبَ بِهَذِهِ الْأُمُورِ وَشَهِدَ بِهَا بِقَلْبِهِ أَوْ أَجْرَاهَا عَلَى لِسَانِهِ دَخَلَ فِي الْإِسْلَامِ وَعُدَّ مُسْلِمًا، وَتَعَلَّقَ بِهِ أَحْكَامٌ

المُسْلِمِينَ مِنْ حُرْمَةِ الدَّمِ وَالْمَالِ وَالْعَرَضِ وَالطَّهَارَةِ وَمَا إِلَى ذَلِكَ وَلَا يَخْرُجُهُ عَنْهُ عَدَمُ قِيَامِهِ بِالتَّكْلِيفِ الشَّرْعِيِّ الْوَاجِبِ كَالصَّلَاةِ إِلَّا إِذَا أَنْكَرَ صَرُورِيًّا مِنْ صَرُورِيَّاتِ الْإِسْلَامِ.

2- الإعتقاد بولايته أميرالمؤمنين (عليه السلام) و خِلافَتِهِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالإِفْصَالِ وَبِالنَّصِّ وَإِنْ عَدَّ مِنَ الثَّوَابِتِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَ مِنَ الصَّرُورِيَّاتِ عِنْدَ الْإِمَامِيَّةِ لَكِنْ إِنكَارُهَا لَا يُخْرِجُ الْمُخَالَفَ عَنِ الْإِسْلَامِ وَلَا يُلْحِقُهُ بِجَمَاعَةِ الْكُفَّارِ بَلْ هُوَ مُسْلِمٌ يُحْرَمُ دَمُهُ وَ مَالُهُ وَ عَرَضُهُ، وَ غَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا يَتَرْتَّبُ عَلَى الشَّهَادَتَيْنِ. وَ مَدْلُولُ جَمِيعِ الرَّوَايَاتِ وَ الْأَخْبَارِ الصَّرِيحَةِ وَ الْمُبْتَنِّهِ الْوَارِدَةِ فِي كُفْرِ الْمُخَالَفِ لَيْسَ الْمُرَادُ مِنْهُ الْكُفْرُ الْمُقَابِلُ لِلْإِسْلَامِ، بَلْ هُوَ الْكُفْرُ الْمُقَابِلُ لِلْإِيمَانِ غَيْرُ الْمُنْخَرَجِ عَنِ الْإِسْلَامِ.

3- أثبتنا بعد التَّحْقِيقِ أَنَّ الْمُخَالَفَ لِلْإِمَامِيَّةِ فِي الْأَصُولِ وَ الْفُرُوعِ مِنْ جَمِيعِ فِرْقِ الْمُسْلِمِينَ وَ مَذَاهِبِهِمْ مَحْكُومٌ بِالْإِسْلَامِ بِالْمَعْنَى الْأَعْمَى حَقِيقَةً وَ حُكْمًا وَ مُخَالَفَهُ الْمُخَالَفِينَ لِلشَّيْعَةِ الْإِمَامِيَّةِ لَا تُخْرِجُهُمْ مِنَ الْإِسْلَامِ بَلْ يَبْقَى الْمُخَالَفُ مُسْلِمًا يَجِبُ عَلَى كُلِّ شَيْعِي أَنْ يُرَاعِيَ حَرَمَتَهُ.

4- أَمَّا النَّاصِبُ فَقَدْ تُحَدِّثُنَا عَنْهُ طَوِيلًا وَ أَثْبَتْنَا بِالْأَدَلَّةِ الْقَاطِعَةِ:

أولاً: انَّ النَّاصِبِيَّ عِنْوَانٌ وَصِفَةٌ لِخُصُوصٍ مَّنْ يَنْصِبُ الْعَدَاءَ وَبُغْضَ لِي-آلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله).

ثانياً: لَيْسَ كُلُّ مُخَالَفٍ لِلشَّيْعَةِ بِنَاصِبِيٍّ، بَلِ الْمُخَالَفُ مُسْلِمٌ وَإِنْ خَالَفَ الشَّيْعَةَ أَوْ عَادَاهُمْ.

ثالثاً: النَّاصِبِيُّ كَافِرٌ لِعِدَاوَتِهِ وَبُغْضِهِ لِأَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَلا حَرَمَ لَهُ وَلا كِرَامَةَ.

5- أثبتنا أنَّ الأُخُوَّةَ الدِّينِيَّةَ مُخْتَصَّةٌ بِالمُسْلِمِ بِالمَعْنَى الأَخْصَّ وَهُوَ المُوْمِنُ بِوِلايَةِ أميرالمؤمنين وإمامه أولاده الأثني عشر (عليهم السلام)، دون المُسْلِمِ بِالمَعْنَى الأَعْمَ وَهُم جَمِيعُ فِرْقِ المُتَخالفين، فَلا تَشْهَدُ لَهُمُ الأُخُوَّةَ الأَيْمَانِيَّةَ المَذْكُورَةَ فِي الكِتَابِ وَالسُّنَنِ وَإنْ وَجَبَ عَلَيِ المُوْمِنِ الإِهْتِمَامُ بِأُمُورِ المُسْلِمِينَ وإِقَامَةُ العِلاقاتِ الأِجْتِمَاعِيَّةِ مَعَهُم بِالْحُضُورِ فِي مَسَاجِدِهِمْ وَعِيَادَةِ مَرْضَاهُمْ وَتَشْيِيعِ جَنَائِزِهِمْ وَالشَّهَادَةَ لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ فِي المَحَاكِمِ، بَلِ الدَّفْعُ عَنِ نَفْسِهِمْ وَأَعْرَاضِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ وَبُلْدَانِهِمْ (پس از این همه صحبت در این موضوعی که، همیشه در بین مسلمین، در آن نزاع بوده، که آن موضوع کفر و اسلام و ایمان، و متفرعات آن بحث، از

ص: 273

ایجاد فرقه‌ها و مذاهب و افکاری که عناوین مختلفی پیدا کرده مثل مؤمن و مخالف و ناصبی، به نتایجی دست پیدا کردیم و تحقیقاً ما بحث مفصّلی در اخبار و روایات و اقوال فقهاء انجام دادیم، تا به حکم شرعی در برابر این عناوین برسیم.

اما اخبار: هر آینه به تحقیق ما متعرّض بسیاری از آن اخبار شدیم، و اعتماد خود را بر قدیمی‌ترین و موثق‌ترین مصادر روایی و مهم‌ترین آنها، قرار دادیم. مثل کتاب کافی شیخ کلینی و کتاب‌های محدّثینی که در طبقه زمانی ایشان بودند مثل صدوق و طوسی.

و بر مجامع متأخر حدیثی، اعتماد نکرده و از آنها دلائلی نقل ننمودیم. و در لابلای بحث دهها روایت را مطرح کرده و ترکیب و دقت‌مان را بر روایات صحیح و موثّق، بنا بر تمامی مبانی رجالی، قرار دادیم و در تمامی دلالت‌های روایات بحث کرده و سپس مدلول آنها را با قیاس به سائر روایات، آوردیم.

و بر حکمی، حکم ننمودیم، مگر بعد از تفحص اخبار، با جستجوی دقیق، و سپس آنها را با سائر روایات دیگر که موافق یا مخالف آن روایات بوده ملاحظه نمودیم.

و اما نسبت به اقوال و آراء فقهاء: که اهمیتی به سزا در بحث ما دارد مطلب را سنجیدیم. چرا که در آنجا مجموعه از فرمایشات آنان وجود دارد که بدان حکم به کفر مخالفین شیعه نموده اند. و آن را مستند به مجموعه ای از ادله، از آیات و روایات و ضرورتها و قواعد ثابتة فقهیه، نموده اند. لذا نقل اقوال و استدلالات آنها را لازم دانستیم و به تحقیق متعرض اقوال معظم فقهاء امامیه که نظراتشان صاحب اهمیت می باشد و در این موضوع رأی را بیان داشته اند، شدیم. که از نظر شیخ مفید شروع کرده و به نظر صاحب جواهر و شیخ انصاری منتهی شدیم، و در آخر نظر سید خوئی را آوردیم.

و در بین این بزرگواران هم فقیه اصولی و هم اخباری وجود دارد که نتیجه تمامی آن جولان ها و بحثها چنین شد:

1- شهادت و اقرار به توحید و نبوت، مضافاً به اعتقاد به معاد و قیامت، مدخلی برای ورود به اسلام شمرده شده است. پس هر آن کس، اقرار به این امورات و شهادت قلبی و زبانی، بدانها نموده باشد، در حیطه اسلام داخل شده و مسلمان شمرده می شود. و احکام مسلمین از حرمت خون و مال و آبرو و ناموس و طهارت و پاکی آنها و دیگر احکام، به او متعلق می شود.

ص: 275

و اگر قیام به تکالیف شرعی واجب خود مثل نماز ننمود، از اسلام خارج نمی‌گردد، مگر منکر یکی از ضروریات اسلامی بشود.

1- اعتقاد به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و خلافت ایشان، پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، بدون فاصله و به خاطر وجود نصّ و دلیل. و اگر چه از ثواب اسلامی و از ضروریات امامیه می‌باشد، اما انکار آن شخص منکر را از دایره اسلام خارج نمی‌کند و به کفار ملحق نمی‌شود، بلکه او مسلمان است که خون و مال و ناموسش محترم و دیگر از احکام اسلامی بر او مترتب می‌شود.

و مدلول تمامی روایات که در کفر شخص مخالف، به دست ما رسیده است، کفر در مقابل اسلام را نمی‌فهماند بلکه کفر در مقابل ایمان را بیان می‌دارد که این مقوله شخص مسلمان را از اسلام خارج نمی‌کند.

3- بعد از تحقیق ثابت نمودیم که شخص مخالف با شیعه در اصول و فروع، از تمامی فرق و مذاهب، محکوم به عنوان اسلام به معنای عامّ خود حقیقتاً و حکماً، می‌باشد و آن مخالفت سبب خروج از اسلام نمی‌گردد. بلکه آن شخص مسلمان است که بر شیعه واجب می‌باشد حرمت او را مراعات کند.

4- اما شخص ناصبی که درباره او مفصلاً صحبت کردیم و با دلایل قاطع ثابت داشتیم که:

اولاً: عنوان ناصبی، صفتی است مخصوص کسانی که عداوت و بغض آل بیت رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را، پایه گذاری می کنند.

ثانیاً: هر شخص مخالف شیعه، ناصبی نمی باشد، بلکه او مسلمان است و اگر چه مخالف شیعه و دشمن او باشد.

ثالثاً: ناصبی به علت دشمنی و بغضش نسبت به اهل بیت رسول خدا(صلی الله علیه و آله)، کافر است و هیچ گونه حرمت و احترامی ندارد.

5- به درستی که برادری دینی را مختصّ به مسلمان به معنای اخص دانسته و اثبات نمودیم که او همان مؤمن به ولایت امیرالمؤمنین و امامت اولاد ایشان(علیهم السلام) که همگی دوازده امام شیعی می باشند، هست. نه مسلمان به معنای اعمّ که آنها تمامی فرقه های مخالفین را در بر می گیرد. پس اخوّت و برادری ایمانی که قرآن و سنّت متذکّر آن شده اند، شامل حال آنها نمی شود و اگر چه مؤمن را اهتمام به امور ایشان و اقامه علاقه ها و رابطه های اجتماعی با آنان و حضور در مساجدشان و عیادت از مریضان آنها، و تشییع جنازه هایشان و

ص: 277

شهادت در نزد قاضیان برای آنها و بر علیه آنان، بلکه دفاع از نفوس و ناموس و اموال و شهرهایشان، بر او واجب می باشد). (1)

5- نظریه ای که از باب اتمام حجّت علی الخصم در اینجا بدان متذکّر می شویم، چرا که این نظریه شخصیتی است که داعیان به وحدت او راهبر و امام خود می دانند:

و ما الله تملّت علی الأخ لا تشّ ملهم أيضاً لعدم الأخوة بيننا وبينهم بعد وجوب البرائه عنهم وعن مذهبهم وعن أئمتهم كما تدلّ عليه الأخبار واقتضتّه أصول المذهب، فعيرنا ليسوا بأخواننا وإن كانوا مسلمين فتكون تلك الروايات مفسرة للمسلم المأخوذ في سائرها بأن حرمة الغيبة مخصوصه بمسلم له أخوه إسلامه لا يميّه إيمانيه مع الآخر، فلا تشّ بهه في عدم احترامهم بل هو من ضروري المذهب كما قال المحققون بل الناظر في الأخبار الكثيره في الأبواب المتفرقة لا يرتاب في جواز هتكهم والوقيعه فيهم بل الأئمة المعصومون أكثروا في الطعن واللّعن عليهم و ذكر مساوئهم

(و آن روایاتی که مشتمل بر لفظ برادر است باز هم شامل مخالفین نمی شود چرا که برادری بین ما و آنها وجود ندارد چون همانطور که روایات

ص: 278

دلالت می کند و اصول مذهب آن را اقتضا دارد براءت جستن از آنها و مذهب و امامانشان واجب است. پس آنهایی که شیعه نیستند برادر ما نیستند اگر چه که مسلمان باشند، پس بنابراین، آن روایات که غیبت مؤمن را حرام می کند، لفظ مسلمان، در بقیه روایات را تفسیر می نماید. در نتیجه تنها غیبت کردن مسلمانی که انسان با او برادری اسلامی و ایمانی دارد حرام است، پس شبهه ای وجود ندارد که مخالفین، حرمت و احترامی ندارند بلکه این مطلب از ضروریات مذهب است همان طور که محققین فرموده اند.

بلکه اگر شخصی در روایات بسیاری که در باب های مختلف وارد شده است نظر کند، شکی در جواز هتک و بدگوئی آنها نمی کند، بلکه ائمه معصومین (علیهم السلام) زیاد به آنها طعن می زدند و آنها را لعن می کردند و بدیهایشان را ذکر می نمودند. (1)

بدین قضیه تاریخی توجه نمائید:

زمانی که نادرشاه، در نجف اشرف مستقر شد، بر تشکیل مؤتمرو جلسه ای عمومی که علماء شیعی و مخالفین در آن حضور داشته باشند تصمیم گرفت، تا اساسی برای وحدت و توفیق بین دو طائفه را، بنیان گذاری کنند.

ص: 279

و شاید بتوان گفت که این اولین کنفرانس و جلسه تقریب بین مذاهب بود که در تاریخ اسلامی نظیر نداشته است.

او با خود از ایران هفتاد عالم شیعی را همراه نمود، چنانچه هفت نفر از ترکستان و هفت نفر از افغانستان را، با خود به نجف آورد. سپس مجتهدی کبیر چون سید نصرالله حائری که در آن زمان از بزرگان علماء عراق بود را، از کربلاء دعوت کرده و به احمد پاشا، نوشت که عالمی از بزرگان مخالفین عراق را به نجف بفرستد، که او هم شیخ عبداللّه السّویدی را انتخاب نمود. سویدی در خاطراتش می نویسد:

زمانی که در خانه خود در بغداد، نشسته بودم و نزدیک مغرب بود که پیک احمد پاشا رسید و درخواست حرکت من را به نجف، برای مجادله با علماء شیعه، در بحث اعتقاداتشان و امر مذهبشان، بیان نمود. و من آن درخواست را ردّ کرده چرا که امری مهمّ و دشوار را از من خواسته بودند، الاّ اینکه احمد پاشا اصرار بسیاری نمود، و گفت: از خداوند متعال برای شما توفیق در بیان دلائل قوی، و بیان صواب را بر زبان شما، درخواست می نمایم اما باز شما مخیرید در مباحثه با آن جماعت و ترک آن، مگر اینکه بحث را به کلی ترک مکن بلکه مباحثی را به مناسبت در خلال صحبت ها بیان کن تا عجم ها بدانند که تو عالم هستی. و اگر دیدی با انصاف سخن می گویند و اظهار

ص: 280

صواب را اراده کرده اند با آنان بحث کن و هرگز تسلیم آنان مشو. شاه در نجف استقرار کرده و خواسته روز چهارشنبه صبح نزد او باشی.

و برای من عبائی فاخر و چهارپائی و خادمی را آماده نمود، و یک عده خدّام خود را با من فرستاد، و سپس ما با چند نفر عجم، که از طرف شاه آمده بودند تا همراه من باشند، مواجه شدیم. در روز 22 شوّال سال 1156 هجری قمری موافق با 11 کانون الأوّل سال 1743 میلادی به نجف وارد شده و در راه، در این فکر بوده که چگونه و با چه دلالتی با آن جماعت شیعی روبرو شده و چگونه ادّله آنان را ردّ کرده و با آنان مقابله نمایم.

تا بیش از صد دلیل و بر هر دلیل یک یا دو سه جواب را آماده کرده و در حین رسیدن به نجف بر شاه وارد شده و در خیمه گاه پادشاهانه او قدم گذاشته.

شاه بر او مرحبا گفته و از صحّت و سلامتی احمدخان از او سؤال نمود و سپس به او دلیل برپائی این مؤتمر را واضح و روشن بیان نمود.

بدو گفت: در مملکت من دو گروه ترک و افغان، به مردم ایران من می گویند که شما کافر هستید، و نسبت کفر امری است قبیح. و سزاوار نمی باشد که در حکومت من قومی، قوم دیگر را تکفیر کنند. پس شما در حال حاضر از نزد من وکیل شده ای تا تمامی اسباب تکفیر را برچینی و بر

فرقه سوّم و آنچه که بدان معتقدند، شهادت دهی. و هر آنچه که دیدی یا شنیدی را به من خبر داده و به احمدخان منتقل می نمائی.

سپس اذن خروج به او داده و امر کرد که میهمان اعتمادالدّوله شود.

سویدی بعد از تناول غذا به خیمه شیخ علی اکبر که متولّی منصب ملاّباشی در ایران بوده رفت، و مجادله بین آنان سرگرفت. ملاباشی سه دلیل آورد که علی بعد از نبی خلیفه است و آن سه دلیل: آیه مباحله و آیه ایتاء زکات در اثناء رکوع و حدیث منزلت، بوده.

سویدی در مقام معارضه با این ادلّه برآمد.

و بعد از مجادله های طولانی، اتّفاقی و هم نظری صورت گرفت. سپس علماء دو طائفه زیر سقفی که در پشت سر ضریح امام نصب شده گرد هم آمدند و قراردادی نوشته که بر پنج مادّه مشتمل بوده است.

1- اهل ایران باید از اعتقاد گذشتگان دست بردارند و از رفض و سبّ و دشنام به دشمنان عقب نشینی کرده و لب فرو بیندند. و مذهب جعفری که یکی از مذاهب حقّه است را به عنوان مذهبی قبول کرده و از قضاات و علماء کرام درخواست می شود که آن مذهب را پنجمین مذاهب اسلامی به حساب آورند.

ص: 282

2- چهاررکن کعبه معظّمه در مسجد الحرام متعلّق به مذاهب اربعه است، و مذهب جعفری می تواند در رکن شامی بعد از اتمام نماز امام جماعت راتب آنجا، با امام جماعت خود بر طریقه جعفریّه نماز بگذارد.

3- در هر سال از حکومت ایران امیری برای حجّاج ایرانی معین می شود و در نزد دولت عثمانی از امیر مصری و امیر شامی باید مرتبه ای بالاتر باشد.

4- اسیران از هر دو طرف آزاد شده و تحقیر آنان ممنوع اعلام می گردد.

5- در مقرّ دو دولت، دو وکیل مقرر می شود تا به مصالح دو مملکت رسیدگی کند تا اختلافات صوری و معنوی بین امت سید ثقلین، برطرف گردد.

سپس خلاصه و ماحصل این نشست تقریب چنین شد که عقیده اقرار به خلفاء اربعه به ترتیب، مورد اتّفاق همگان است. و اینکه جعفر صادق از ذریّه رسول کریم می باشد و مورد مدح سائر امت ها قرار گرفته و نزد ائمه سائر مذاهب مقبول می باشد و هر آنکس که عداوت و دشمنی با او را اظهار کند، از کسوت دین بیرون می رود.

ص: 283

سپس شهادت اهل سنت بر این عقیده این چنین مسجّل گشت: ما علماء اسلام از بخارا و بلخ شهادت می دهیم که به درستی عقیده صحیحہ اسلامیہ، برای امت ایرانی، چنانچه علماء سلف متذکر شده اند می باشد، و این فرقه در اسلام داخل هستند و از امت سید انام (صلی الله علیه و آله) به حساب می آیند. و هر آنکسی که با آنان دشمنی کند از دین خارج گشته است و از شفاعت خاتم انبیاء محروم می باشد. و در دنیا، نزد سلطان آفاق، و در عقبی نزد سلطان سلاطین، مورد سؤال قرار خواهد گرفت.

و اختلاف با اهل این عقیده، در بعضی از فروع، منافعی و مغایر با اسلام نیست، و اهل آن مسلمانند و بر اهل هر دو فرقه از امت محمّد، قتل هر کدام از آنها، دیگری را، و غارت و اسارت او حرام می باشد. چرا که آنها با ما در دین برادرند.

شیخ عبداللہ سویدی می گوید: زمانی که این اتفاق صورت گرفت، اهل سنت را فرح و سروری دست داد که در زمان های گذشته، نظیر نداشته و هیچ یک از عروسی ها و اعیاد، بدان شبیه نمی شده. روزی که از عجائب دنیا به حساب می آمد و خدا را شاکرم بر آن. سپس نادرشاه شیرینی هائی را در سینی های نقره و همراه آن مبخره ای از طلای خالص که به جواهرات

مرصع شده بود و در آن عنبر زیادی بود که برای آن نمی شد قیمتی قائل شد، فرستاد.

بعد از آن شاه نزد ضریح رفته، و ذکر صحابه و مناقب آنان، در هر خیمه ای از لشکر شاهی برپا شد، و عجم ها متذکر مناقب و فضائل ابوبکر و عمر و عثمان شده که از آیات و احادیث، استنباط نموده بودند. که فحول اهل سنت از بیان آنها عاجز بوده، و در ادامه نظریه و رأی شاه اسماعیل در سبّ و دشنام به صحابه را، مورد تمسخر و سفاهت قرار دادند.

نادر شاه گمان می کرد که بر عملی موفق شده که تمامی پادشاهان مسلمین عالم، قبل از او، از آن عاجز بودند و در انتهای مؤتمر به شیخ عبداللّه سویدی گفت: خداوند به شما جزای خیر دهد و احمدخان را هم خیر عطا نماید، که به خدا قسم از این امر کوتاهی ننمود و آتش فتنه را خاموش کرد و دماء مسلمین را محافظت نمود و سلطنت عثمانی را خداوند مؤید گرداند و عزّت و رفعت آن را روزافزون کند.

ای شیخ گمان نکن که شاهنشاه بدین مسأله افتخار کند چرا که این امری بوده که خدای متعال میسر گردانید و مرا بدان موفق کرد چرا که به دستان من سبّ به صحابه مرتقع شد و ممنوع گشت با این که آل عثمان

ص: 285

چقدر تا به حال لشکرکشی کرده و اموالی خرج نموده و نفوس را تلف کرده تا این عقیده را نابود کند و بالاخره هم نتوانست.

و من آن را به سهولت مرتفع کرده، به حمد خدا.

و این قباحتی که صورت می گرفته از آن شخص خبیث، اسماعیل، نشأت گرفت که اهل لاهیجان او را اغوا کرده و تا به امروز ادامه داشته .

و اگر افتخاری می نمایم اینست که در مجلس سلطانی من، چهار سلطنت است: من سلطان ایران و ترکستان و هند و افغانستان هستم که این توفیقی الهیست و من متنی بر سر تمام مسلمین عالم دارم که سبّ و دشنام به صحابه را مرتفع و ممنوع نمودم و امید دارم که آنان مرا شفاعت کنند.

سپس نادرشاه امر به برپائی نماز جمعه ای نمود که در جامع کوفه برپا گردد و از سویدی خواست تا حاضر شود تا از خطباء شیعی مدح صحابه را بشنود. در صبح جمعه ای همگان به مسجد کوفه رفته و سیدنصرالله حائری شروع به خواندن خطبه ای نمود که در آن خلفاء اربعه را یکی پس از دیگری مدح نمود، چنانچه بر بقیّه صحابه و اهل بیت، ثنائی را قرائت نمود.

ص: 286

و در آخر برای سلطان عثمانی و نادرشاه دعا نمود.

از جمله مطالبی که در این واقعه ثبت شده آنست که سید حائری در لحظه ذکر خلیفه دوّم، راء، عمر را کسره داد و مکسور خواند. با اینکه آن عمل حسب قواعد علم نحو جائز نمی باشد چرا که اسم عمر از صرف ممنوع است لذا در حالت جرّ به فتح خوانده می شود.

و لیکن نمی دانیم که آیا سید آن عمل را سهواً یا از روی قصد انجام داد. در این حال سویدی بسیار خشمناک شده و این عمل سید را دسیسه ای به حساب آورد که او مذمت خلیفه را به بار آورد.

خود می گوید:

سید راء عمر را به کسر خواند با اینکه او خطیبی است، و در لغت عربی ماهر است. ولیکن این عملکرد او دسیسه ای بود که فحول آن را درک می کنند. چرا که منع صرف لفظ عمر، به خاطر دو سبب از اسباب منع صرف می باشد، یکی عدل و یکی معرفه بودن، پس آن خبیث، لفظ عمر را صرف کرده و به کسر خواند تا برساند که، او نه عدلی داشته و نه معرفتی.

خداوند او را بکشد و او را در دنیا و عقبی ذلیل گرداند.

ص: 287

و این مؤتمر امری بوده سطحی و ظاهری و سوء ظنّ ها باقی مانده بود. لذا سویدی کلمات سیّد را هم به دقّت بررسی می کرده، تا به واسطه تلفّظ یک کسره، روحیّه خصومت و دشمنی را تازه کند. و حتّی در حین رفتن از نجف اشرف، بار دیگر با ملاّباشی مناقشه ای را برپا کرده تا ثابت کند شیعه بر مذهب جعفری نمی باشد. که این خود نقض تمامی متّفقات آن مؤتمر بوده.

خود می گوید:

این مذهبی که اختیار کرده اید باطل است چرا که به اجتهاد مجتهدی متّکی نمی باشد.

و در آن از جعفر صادق هم چیزی به دست نمی آید. در حالی که شما مذهب او را اصلاً نمی شناسید. چرا که اگر بگوئید در مذهب او تقیّه راه دارد پس نه شما و نه غیر شما مذهب او را نشناخته اید.

چرا که هر آنچه بدو نسبت دهید احتمال تقیّه در آن راه دارد. چرا که تمیزی ندارید تا تقیّه را از غیر آن بشناسید.

و اگر بگوئید که در مذهب او تقیّه نبوده پس آن مذهبی نیست که شما بدان معتقدید، چرا که شما قائل به تقیّه می باشید.

ص: 288

این مؤتمر در اواخر ماه شوال برپا شد، و در نزدیک ایّام حج، نادرشاه فرصت را غنیمت شمرده و سیّد حائری را به مکه فرستاده و همراه او نسخه ای از تعهدات و توافقات مؤتمر را، فرستاد. چنانچه به شریف مسعود، امیر مکه و مفتی و قاضی آنجا هم نامه هائی فرستاد و در آن متذکر شد، که امام مذهب جعفری را برای تنفیذ قراردادهای مؤتمر، بدانجا مبعوث نمودم.

سیّد زمانی که به مکه رسید طبق قرارداد برای او اقامه نماز جماعت و القاء خطبه در رکن شامی کعبه را، مهیّا نموده ولی آیا او در خطبه ها چه گفته؟ به دست ما نرسیده است.

ولی آنچه که ثبت شده این است که اهل مکه هیجانی و شلوغی ایجاد کردند و در این غوغا شریف مسعود خبر موقوف را به سلطان نوشت. و گمان این است که سویدی در این غوغا دست داشته، چرا که خود می گوید:

برای آنچه که در نجف و قضیه مؤتمر رخ داد بر عزیمت حجّ قصد کردم تا در آنجا باشم.

از طرف اسطانبول، دستور سلطانی رسید، که در آن، به شریف مسعود امر شده بوده که حائری دستگیر شود و به امیر حجّاج شام اسعد پاشا تحویل داده شود، تا او را به شام فرستد و در قلعه دمشق زندانی کند و بعد از آن به اسطانبول نزد سلطان فرستاده شود.

مؤلف روضات الجنّات می نویسد:

نادرشاه بود که حائری را به دلیل مصالحتی که به امور سیاسی مربوط می شده، به اسطانبول سوق داد، ولی حائری زمانی که به آنجا رسید، بهانه هائی در فساد مذهب او و اموری دیگر ترتیب داده شد، که در آخر الأمر به کشته شدن او انجامید.

و دکتر مرتضی نصرالله که از سلاله حائری است می گوید که به واسطه غذائی مسموم، او را کشته و از میان برداشتند. در آخر او را تشییعی رسمی نموده و در مقبره ای لائق دفن نمودند، و در این زمانه هم قبر او ضریحی دارد که مرد و زن بدانجا می روند و از آن تبرک می کنند). (1)

آری، اینچنین است، نتایج منفی و بی ثمر وحدت محال بین نور و ظلمت. و آنچه که در تاریخ ثبت گردیده، به ما ثابت می کند، که

ص: 290

هیچگونه منافعی از این گونه حرکات حاصل امت اسلامی نشده است و اگر چه در بعضی از احیان ثمراتی موقت و ناچیز به بار آورده باشد ولیکن واقعیتی نداشته. و آنچه که در این میان نابود و فداء گشته، معتقدات اصیل شیعی است که عده ای بی خرد به خاطر عنوان های صوری و خیالهای واهی، آنها را فدا کرده. لذا فی الواقع هرگونه حرکت و همّتی برای ایجاد وحدت دروغین بین شیعی و غیرشیعی، تعارفی است بس، چنانچه از این قضیه تاریخی برداشت می شود و اساساً اینگونه حرکات و ظاهرسازی ها، در دیدگاه ائمه هدی (علیهم السلام) تعارفی است بی ثمر، چنانچه تعارف محض، بی ثمر است و واقعیتی را در بر ندارد.

وحدت و برادری دروغین

ثقه الاسلام کلینی در کتاب شریف کافی بایی را بدین عنوان ترتیب داده که: **انَّ التَّوَّاحِي لَمْ يَقَعْ عَلَى الدِّينِ وَإِنَّمَا هُوَ التَّعَارُفُ** (اظهار برادری دینی، تعارفیست محض).

آری اگر در عالم دژ، به حسب روایات، برادری ایمانی و دینی بین اهل ایمان برقرار شده باشد، که شده است، آن اخوت اصالت و واقعیت دارد، و

الّا در این دنیا، اخوّت مؤمن با غیر مؤمن ظاهرسازی و ادّعائی است صرف، که مبنائی ندارد.

ایشان در آن باب دو روایت را ایراد می نمایند که ما هم در خاتمه این فصل، برای حسن ختام بدان دو روایت متمسک می شویم.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: لَمْ تَتَوَاحُوا عَلٰی هٰذَا الْأَمْرِ وَإِنَّمَا تَعَارَفْتُمْ عَلَيْهِ (بر امر ولایت نمی توانید اخوّتی با هم ایجاد کنید، و این است و جز این نیست که شما برادران واقعی خود را شناخته و صرفاً بر ایجاد برادری با غیر خودتان در مقام تعارف و اظهار اخوّت بر می آئید). (1)

2- امام صادق (علیه السلام) هم عیناً همان کلمات را بیان می فرماید. لذا اگر در آن عالم اخوّتی دینی برقرار شده باشد در اینجا ظهور کرده و در مقام عرفان و شناخت و ظهور آن حقیقت، بر می آئید، و اگر در مقام تناکر و ضدّیت دینی باشید، و در این دنیا، اراده برادری دینی کنید، صرفاً تلقی عرفان و شناخت و برادری، که در عالم ذرّ برقرار نشده است را می کنید، که به

ص: 292

زبان عرف در مقام تعارف با هم هستید ولی واقعیّتی در کار نیست، لذا رسول مکرم اسلام فرمودند:

الأرواح جنودٌ مُجنّده فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا إِيْتَلَفَ وَ مَا تَنَافَرَ مِنْهَا إِخْتَلَفَ (ارواح مخلوقات چونان لشکرهائی هستند، آنهائی که با هم آشنائی پیدا کرده، در آن عالم و این عالم با هم الفت گرفتند و آن ارواحی که از هم دور شدند، در مقام اختلاف برآمدند). (1)

لذا اگر درصدد وحدت حقیقی هستید باید تفرقه افکنان حقیقی را محکوم و از صفحه روزگار، خود و اعتباراتشان را محو نمائید.

تفرقه افکنان واقعی را بشناسیم

امیر عوالم (علیه السلام) بعد از فتح بصره نامه ای به اهل کوفه نوشتند که در دو فقره آن، عائشه لعنها الله و اتباع او را تفرقه افکنان این امت معرفی نمودند:

أَمَا بَعْدَ فَإِنَّا لَقِينَا الْقَوْمَ النَّكَثِينَ لِيَبْعَثِنَا الْمُفْرَقِينَ لِيَجْمَاعِنَا

(اما بعد، به درستی که ما با قومی که بیعت ما را شکستند و جماعت ما را متفرق نمودند و تفرقه ایجاد کردند روبرو شدیم).

ص: 293

وَمَا صَنَعْتُهُ مِنَ التَّفْرِقَةِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَفْكَ دِمَاءِ الْمُسْلِمِينَ

(و آنچه که عايشه انجام داد تفرقه انداختن بين مؤمنين و ريختن خون مسلمين بود). (1)

ص: 294

1- - الجمل: ص 215، الكافئه في أبطال توبه الخاطئه: ص 28.

در بین شیعیان، رافضیان و محبّین آگاهی به پا خواستند تا اجواء شیعی را به سوی آزادسازی افکار انسان شیعی، هدایت کرده، و آنان را از قیود جهل و ترس و خضوع و سرسپردگی در برابر ظلم، آزاد سازند. تا بدانجائی که عدّه ای دنیاپرست و سودجو، که البتّه در طول تاریخ، خود را نشان داده اند، در مقام معارضه با حقّ و حقیقت به پا خواسته و چون منافع مادّی و دنیوی خود را و عناوین ظاهری خویش را، به دلالتی در خطر می دیدند در مقام ضدّیت با آن مؤمنین شجاعان برآمدند، و در آن راستا، از ابعاد مختلف، برای تسقیط جماهیر شیعی رافضی از هر نوع حربه ای استفاده کرده تا بتوانند آن صوت عالی و صدای رسای ولائی برائی را، خاموش نمایند.

ولی در عین حال این عملکرد، مجد و عزّت را برای آن جماعت شیعی مدافع حقّ و حقیقت به بار آورده است. و علیرغم تمامی زحمات معارض، صدای آنان به گوش همگان رسیده و تمامی آنچه را که خود بنا نموده، تخریب کردند و می کنند. و مصداقی برای این آیات می شوند که:

كَانَهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ * فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ (گورخران گریزانی هستند * که از شیر درنده می گریزند). (1)

و از مکر و حيله این جماعت، مبتلا نمودن انسان شیعی متدین است، به امراضی، که آن امراض در پیکره تشیع بماند و پدران به فرزندان ارث گذارند و نسلی پس از نسلی، بدان مبتلا شده، تا بدانجا که دیگر انسان شیعه نتواند در مقام تفکر برآید و خود را از آن امراض جهل و ترس بیجا برهاند و از تعالی فرو نشیند و تمامی همّش و غایت آرزوهایش را در حالت انزوا در همین حدّ بنگرد و به سر ببرد و در فکر رشد و نجات از امراض فکری، بر نیاید.

که این نوع دیدگاه، مرضی و سرطانی است که امت شیعی را در عیشی ذلیل و پست نگه داشته و برای آنان یک عنوانی شرعی را ظاهر نمودند و بر آنها تلقی نموده و شیعیان را بدان عنوان، منحرف و درگیر کرده در حالی

ص: 296

که واقعیت امر اینچنین نباشد بلکه آن عنوان، کاملاً عکس این نوع از طرح و بیان، می باشد.

عنوان تقیه

انسان شیعی در مجلسی عمومی نشسته، پس می شنود که به معتقدات دینی او اهانت می شود، غضب می کند و در مقام رد آن اهانت بر می آید، که ناگهان شخصی بدو نهیب زند: ساکت باش، خود را کنترل کن، تقیه را فراموش نکن.

شخصی شیعی، مورد تعرضی و ظلمی قرار می گیرد، مهبتای گرفتن حق خود می شود که او را توبیخ کرده و بدو گویند: صبر کن، تحمل کن، تقیه کن.

پدری شیعی، سر بریده می شود یا فرزندی در برابر والدینش مورد تعرض قرار می گیرد، صاحبان قصاص، در فکر قصاص بر می آیند که قوم و خویش او در برابرش می ایستند و بدو می گویند: برگرد، فکر کن، تقیه کن.

مقدس ترین، مقدسات شیعی هتک و منهدم می گردد، چنانچه در بقیع و سامراء، مشاهده کردیم. غیرت دینی به جوش آید، شیعه در مقام جنگ و مقابله بر می آید که ناگهان سردمداران حکومت ها در گوش او می خوانند: خود را کنترل کن، غضب خود را فرو نشان، ما در حال تقیه هستیم.

انسان شیعه، به مناسک حج و عمره مشغول می شود، در حرم می ایستد که نمازی صحیح را به جای آورد، روحانی کاروانی شیعی به او می گوید: با جماعت نماز بخوان، به آنها ملحق شو، تقیه را رعایت کن.

شخص شیعه در محفلی عمومی که بعضی مخالفین او هم حضور دارند، حاضر می شود، وقت نماز می رسد اذان می گویند، در لحظه بیان شهادت به ولایت، شخصی نهیب زند: نگو، تقیه باید رعایت شود.

اگر در محفلی زیارت عاشوراء خوانده شود و در مواقع رسمی صدا و سیمائی پخش شود، به موضع لعن ظالمین که می رسند، مسئولین دستور می دهند نخوانید، بگذرید، زمان تقیه است.

شخص مخالف هدایت شده و شیعه می گردد و چون در دفاع از حق اهل بیت (علیهم السلام) برآید و قصد بیان حقائق را بنماید و واقعیت ها را برملا کند و انحرافات فکری خود را برای دیگران به عنوان تجربه بیان کند به او می گویند: از ابوبکر و عمر لعنهما الله به بدی یاد نما، تقیه کن.

به راستی، شیعه در سرتاسر عالم از قبل حکومت ها، مورد تعرضی اینچنینی قرار نگرفته اند؟!!

به راستی پیکره تشیع در طول زمان با بیان چنین عناوین مضحکی روی به ضعف و مورد تعرض بیگانگان قرار نگرفته؟!!

به راستی عنوان تقیّه، در غیر جایگاه خود، سبب تقویت و حفظ کیان شیعی گشته، و یا تشیع را رو به نابودی برده است؟!!

به راستی، چگونه است که انسان شیعی توان مقابله با مخالفین خود را از دست داده و در هر جایگاهی، عنوان تقیّه را در گوش او خوانده و او را به ضعف و تحمّل بیجا و بی مورد تعرّضات اغیار کشانده اند؟!!

لذا در این فصل از کتاب، خود را محتاج معالجه از این سرطان کشنده دانسته، در مقام بیان معنای صحیح شرعی، عنوان مهمّ تقیّه، برآمده ایم تا بدانی که، این نامگذاری مستمر، تقیّه نمائید، و مانع ایجاد شده از بیان واقعیّات اعتقادی، امری نیست مگر خنوع و انهزام و عقب نشینی و ترس و زیربار ظلم رفتن.

که نتیجه آن تمامی این شکست ها و مورد هتک قرار گرفتن ها و بی احترامی هائی است، که مخالفین تشیع، با نفوس و دماء و ناموس و شهرها و مقدّسات ما، انجام داده اند.

که نمی گذارند شیعه بر روی پای ایستد و در مقابل ظلم ظالمین از خود دفاع کند و مجبور به تحمّل و فنا شدن، می باشد.

در حالی که تاریخ گذشتگان، عنوان دیگری را به ما ثابت نموده و تعریفی دیگر را برای ما، از قدرت تشیع، می نماید.

چنانچه در باب تشیع اهل خراسان و تبلیغ یکی از اصحاب امام صادق(علیه السلام)، در آن مناطق و در آن زمان سخت، و هدایت مردم خراسان، به ولایت اهل بیت(علیهم السلام)، این مطلب را به وضوح می نگریم که نه قائل به تقیه شدند و نه قائل به عنوان دیگری، تا آن عناوین، آنان را از وظیفه مهمه تبلیغ باز ندارد.

با آنکه مثلاً اهل خراسان در آن زمان ناصبی بودند و این عملکرد بسیار مشکل بوده و لیکن حسب نقل تاریخ یکی از اصحاب امام ششم(علیه السلام) که مجهول القدر و الأسم می باشد، همّتی عالی نموده و از کوفه بدانجا رفته و مردم را به ولایت دعوت نموده است.

که اگر از ترس یا عمل به عنوان تقیه و یا بهانه های دیگر، چنان حرکتی نمی نمود، وضعیت اهل خراسان معلوم نمی شد که به چه اعتقادی باقی مانده و مآل امرشان به کجا می انجامید.

مرحوم ثقه الأسلام کلینی در کافی شریف روایتی را متذکر شده اند که وضعیت اعتقادی اهل خراسان را معلوم می نماید.

حلبی از امام صادق(علیه السلام) روایت می نماید که:

أَنَّ أَتَاهُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ خِرَاسَانَ مِنْ وَرَاءِ النَّهْرِ، فَقَالَ لَهُمْ: تُصَافِحُوهُ أَهْلَ بِلَادِكُمْ وَتُنَاجِحُوهُمْ، أَمَّا إِنَّكُمْ إِذَا صَافَحْتُمُوهُمْ انْقَطَعَتْ عُرْوَةٌ مِنْ عُرَى الْإِسْلَامِ

وإذا ناكحتموهم انتهك الحجاب بينكم و بين الله عزوجل (جماعتی از اهل خراسان خدمت حضرت رسیدند، ایشان به آنها فرمود: آیا با اهل شهرهایتان مصافحه و ازدواج می نمائید؟ بدانید که به درستی زمانی که با آنان مصافحه کنید ریسمانی از ریسمانهای اسلام را قطع نموده و زمانی که با آنان مناکحه کنید مابین خود و خدای عزوجل را پاره نموده و هتک کرده اید). (1)

با آنکه اگر آن مردم خراسان از عوام اهل خلاف یا مستضعفین آنان بودند اینچنین مورد نهی قرار نمی گرفتند، چنانچه در مبحث ارتباط با عوام مخالفین در همین فصل مطلب به وضوح می رسد. پس معلوم می شود که اکثریت اهل خراسان همگی از نواصب بوده که چنین عباراتی از حضرت مطرح شد، چرا که نواصب به کلی مطرود و منفور به حساب می آیند، لذا مرحوم کلینی هم این روایت را در باب مناکحه با نصاب و شکاک ایراد نموده اند.

تشیع اهل خراسان

حرث بن حصیره الأزدی می گوید:

قَدِمَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ إِلَى خُرَاسَانَ فَدَعَا النَّاسَ إِلَى وِلَايَةِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليهما السلام)، قَالَ: فَفِرْقَةٌ أَطَاعَتْهُ وَأُجَابَتْ، وَفِرْقَةٌ جَحَدَتْ وَانكَرَتْ وَفِرْقَةٌ

ص: 301

وَرِعَتْ وَوَقَفَتْ، قَالَ: فَخَرَجَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ رَجُلٌ فَدَخَلُوا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)، قَالَ: فَكَانَ الْمُتَكَلِّمُ مِنْهُمْ الَّذِي وَرَعَ وَوَقَفَ، وَقَدْ كَانَ فِي بَعْضِ الْقَوْمِ جَارِيَةٌ فَخَلَّاهَا الرَّجُلُ وَوَقَعَ عَلَيْهَا فَلَمَّا دَخَلْنَا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) وَكَانَ هُوَ الْمُتَكَلِّمُ فَقَالَ لَهُ: أَصَدَّ لِمَحَكِ اللَّهِ قَدِيمَ عَلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَادْعَى النَّاسَ إِلَى طَاعَتِكَ وَوَلَايَتِكَ فَأَجَابَ قَوْمٌ وَأَنْكَرَ قَوْمٌ وَوَرَعَ قَوْمٌ وَوَقَّفُوا، قَالَ: فَمِنْ أَيِّ الثَّلَاثِ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا مِنَ الْفِرْقَةِ الَّتِي وَرِعَتْ وَوَقَفَتْ، قَالَ: فَآيْنَ كَانَ وَرِعَكَ لَيْلَهُ كَذَا وَكَذَا؟ قَالَ: فَارْتَابَ الرَّجُلُ (مردی از اهل کوفه به سمت خراسان رفت و مردم را به ولایت امام صادق (علیه السلام) دعوت نمود، راوی گوید: پس عدّه ای اطاعت او نمودند و اجابتش کردند، و عدّه ای انکار نمودند، و عدّه ای تقوا پیشه کردند و متوقف شدند، راوی گوید: پس از آن از هر فرقه ای مردی بر حضرت صادق (علیه السلام) وارد شد، راوی گوید: آنکس که از آن جماعت سخن گفت، کسی بود که تقوا پیشه کرده و توقف نموده بود.

و در بین آن جماعت کنیزی بود که همان شخص با او خلوت کرده و با کنیز مجامعت نموده بود. پس زمانی که بر امام صادق (علیه السلام) داخل شدیم، او به امام عرض کرد: خداوند امورات شما را اصلاح نماید، مردی از اهل کوفه بر ما وارد شده و مردم را به اطاعت از شما و ولایت حضرتتان

دعوت نمود. پس قومی اجابتش نمودند و عده ای انکار کرده و عده ای متوقف شدند.

امام بدو فرمود: پس تو از کدامین گروهی؟ گفت: من از فرقه ای هستم که تقوا پیشه کردم و متوقف شدم، حضرت فرمودند: پس آن شب مخصوص تقوایت کجا رفته بود؟ راوی گوید: آن شخص مبهوت زده شد و سکوت نمود. (1)

نکات حدیث:

1- کسانی از شیعیان خلص بودند که شجاعتی به خصوص داشته و دعوت به ولایت را بر هر عنوان و مسأله ای مقدم می داشتند.

2- کلمات امام صادق (علیه السلام) در مفتضح نمودن آن شخص خراسانی، تأییدیه حضرتشان را بر تبلیغ آن مرد کوفی می رساند اولاً، و تنبیه و آگاهی بر این مسأله که در قبولی ولایت آل الله (علیهم السلام) جای هیچگونه تردید و تشکیک نمی باشد، تا آنجائی که اهمیّت قبول ولایت را به تأدیب و فصاحت شخصی اینچنینی، اعلان می دارند، ثانیاً.

3- وظیفه تبلیغ از ولایت در هر زمان و هر مکان جاری و ساری است حتی در زمان و مکان تقیّه، که در سابق بدان اشاراتی وافی نمودیم.

ص: 303

1- - بصائر الدّرجات: ص 320، ح 5.

باید دانست که مذهب اهل قم در تاریخ، مذهب نصب و عداوت با آل الله (علیهم السلام) بوده است. چنانچه رئیس المحدثین صدوق در روایتی بدان اشاره می کنند:

دو نفر از ری با نامه بعضی از سلاطین به سمت امیری به نام نصر بن أحمد، در بخارا، حرکت می کنند که یکی از آن دو نفر اهل ری بوده و دیگری اهل قم، و كَانَ الْقُمِيُّ عَلَى الْمَذْهَبِ الَّذِي كَانَ قَدِيمًا يُقَمُّ فِي النَّصْبِ وَ كَانَ الرَّازِي مُتَشَدِّيًا، الْحَدِيثُ (شخص قمی بر مذهب قدیمی اهل قم بوده که همگی ناصبی بودند و دیگری که اهل ری بوده است، شیعه اثنی عشری بوده).⁽¹⁾

که در ادامه به مناسبت یکی از اعجاز قبر شریف حضرت رضا (علیه السلام) را روایت نموده اند.

در بحث نصب و عداوت و تاریخچه اهل قم در مصادر فریقین مطالبی است که خوانندگان این کتاب و مطالب را بدانجا ارجاع می دهیم.

ص: 304

1- علامه مجلسی رحمه الله تعالی در شأن طائفه اشعری ها مطالبی را بیان می نمایند و بعد از آن، بیان می دارند که: مِنْ مَفَاخِرِهِمْ أَنْ أَوَّلَ مَنْ أَظْهَرَ الشَّيْعَ بِقَوْمِ مُوسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعْدِ الْأَشْعَرِيِّ (از مفاخر آن طائفه اینکه به درستی اولین شخصی که تشیع را در قم اظهار داشت، موسی بن عبدالله بن سعد الأشعری می باشد). (1)

آری، اولین شخصی که ریشه نصب و عداوت را با تبلیغ و ترک تقیّه خود، از قم برکنند، موسی بن عبدالله می باشد که از کوفه بدانجا رفت و با تمامی قوا در راستای اعلامی کلمه ولایت و برائت زحماتی را متحمل شد و آن خیرات و برکات را تا به امروز باقی گذاشت.

2- برادر موسی، عمران بن عبدالله الأشعری است که به مرور زمان عنوان قمی به او و برادر و طائفه اش نسبت داده شد، خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید، فَقَرَّ بِهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) فَقَالَ لَهُ: كَيْفَ أَنْتَ وَ كَيْفَ وُلْدِكَ وَ كَيْفَ أَهْلِكَ وَ كَيْفَ بَنُو عَمِّكَ وَ كَيْفَ أَهْلِ بَيْتِكَ؟ ثُمَّ حَدَّثَهُ مَلِيًّا فَلَمَّا خَرَجَ قَبْلَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام): مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا نَجِيبٌ قَوْمِ نُجَبَاءَ مَا نَصَبَ لَهُمْ جَبَّارٌ إِلَّا قَصَمَهُ اللَّهُ (امام او را به خود نزدیک نمودند و احترام کردند و به او فرمودند: چگونه ای،

ص: 305

فرزندان چگونه هستند و اهلت در چه حالی هستند و فرزندان عمویت و اهل بیت چگونه هستند؟ سپس کمی با او صحبت کردند و زمانی که خارج شد به امام عرضه داشتند: او که بود؟ فرمود: او نجیب طائفه ای نجیب است و جبار و ظالمی با آن طائفه در مقام مخالفت و دشمنی برنیاید مگر اینکه خداوند کمر او را به دو نیم می نماید). (1)

در مصادر مخالفین هم مطالبی مورد اعتنا وجود دارد که به دو نمونه آن اشاره می نمائیم.

1- سمعانی در کتاب خود در وصف شهر قم و مذهب آن مفصلاً صحبت می نماید و در لابلای کلمات خود بدین مطلب اشاره می کند که: وَ كَانَ لِعَبْدِ اللَّهِ سَعْدَانَ بِالْكُوفَةِ ابْنٌ يُسَمَّى مُوسَى وَ انْتَقَلَ إِلَى قُمْ وَ هُوَ الَّذِي أَظْهَرَ مَذْهَبَ الشَّيْعَةِ بِهَا

(برای عبدالله سعدان در کوفه فرزندی بود که اسمش موسی بوده و به قم منتقل شد و او اول کسی بود که مذهب تشیع را در آنجا اظهار داشت و علنی نمود). (2)

ص: 306

1- - اختیار معرفه الرجال: رقم 609.

2- - الأنساب: ج 4، ص 542.

2- حموی در کتاب خود، به مطالبی درباره قم اشاره نموده و در آنجا متذکر می شود که: و كَانَ مُتَقَدِّمًا هُوَلَاءَ الْأَخْوَاهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعْدٍ وَ كَانَ لَهُ وَلَدٌ زَيْدٌ بِالْكُوفَةِ فَأَنْتَقَلَ مِنْهَا إِلَى قُمٍ وَ كَانَ إِمَامِيًّا فَهُوَ الَّذِي نَقَلَ الشِّيْعَةَ إِلَى أَهْلِهَا فَلَا يُوجَدُ بِهَا سُنَّةٌ قَطُّ (بزرگتر این جماعت برادران اشعری، عبدالله بن سعد بود که فرزندی داشت، در کوفه تربیت شده بود و بعد به قم منتقل شد و مذهب امامی را دارا بود و او اول کسی بود که تشیع را به آنجا منتقل نمود. دیگر شخص سنی ابدأ در آنجا یافت نمی شد).⁽¹⁾

آری شیعه رافضی، اینچنین است که خود را در معرض مشکلات و حتی خطر مرگ قرار می دهد ولی در دفاع از مکتب و مذهبش کوتاهی نمی کند و با تمامی همت در نشر آن سعی می نماید و با عناوینی به ظاهر دینی دست از هدفش برنداشته و همگان را به ولایت آل الله (علیهم السلام) و برائت از دشمنانشان دعوت می کند.

لذا برای تصحیح این عقیده در معنای صحیح تقیّه بحث را شروع می کنیم و مطالب مربوط به آن عقیده شرعیّه فقهیّه را به تفصیل مورد بحث قرار می دهیم.

ص: 307

در خصوص لفظ تَقِيَّة از جهات لغوی که آیا مصدر است و یا اسم مصدر و مباحث اطراف آن موضوع، اختلافاتی در بین اهل لغت وجود دارد که طالبان این بحث را به مراجعه در کتب لغت سفارش کرده و به دلیل اختصار متذکر آن نشده ولی متذکر مصادر شده و نتیجه بحث را به زودی بیان خواهیم نمود.

صاحب قاموس المحيط و صاحب لسان العرب و صاحب مصباح المنیر و صاحب مجمع البحرین در کتب لغت خود مفصلاً حول این کلمه صحبت ها کرده و مطالبی بیان نموده اند. (1) و از باب نمونه متعرض کلمات شیخ اعظم انصاری رحمه الله که در رساله تَقِيَّة مطالبی را فرموده اند می شویم.

التَّقِيَّةُ اسْمٌ لِأَنَّ تَقَى يَتَقَى وَ التَّاءُ بَدَلٌ عَنِ الْوَاءِ كَمَا فِي التُّهْمَةِ وَ التُّخْمَةِ وَ الْمُرَادُ هُنَا: التَّحْفُظُ عَنِ ضَرْرِ الْغَيْرِ بِمُؤَافَقَتِهِ فِي قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ مُخَالَفٍ لِلْحَقِّ. (2)

و مرحوم آیت الله العظمی خوئی در این رابطه می فرمایند:

أَنَّ التَّقِيَّةَ مَصْدَرٌ تَقَى يَتَقَى وَ الْأَسْمُ التَّقْوَى وَ هِيَ مَأْخُودَةٌ مِنَ الْوَقَايَةِ وَ تَأْوُلُهَا بَدَلٌ مِنَ الْوَاوِ. (3)

ص: 308

1- - قاموس: ج 4، ص 582، لسان العرب: ج 15، ص 378، المصباح المنیر: ج 2، ص 922، مجمع البحرین: ج 1، ص 452.

2- - رساله التَقِيَّة: ص 21.

3- - التفتیح فی شرح العروه الوثقی: ج 5، ص 253.

به هر حال این عنوان دو معنا را می‌رساند:

معنای عام: تحفظ و حذر از وقوع در محرمات الهی و اخلال به واجبات و به معنای دیگر: انسان بین خود و بین غضب پروردگار خویش مانع و حاجبی قرار دهد تا غضب حضرتش شامل حال او نشود، که این مسأله منحصرأً با عمل صالح و تقوا صورت می‌گیرد و لاغیر.

و این معنای عام تقیه هرگونه تحفظ از ضرر، و پرهیز از هر که، از آن خوف و هراس دارد، چه خوف و هراس دینی، و چه خوف و هراس دنیوی را، شامل می‌شود. و برای این معنا حکم شرعی مولوی وجود ندارد، بلکه عقل سلیم بدان حکم می‌کند. و آنچه که از اوامر الهی در این باره به ما رسیده است، اوامر ارشادی می‌باشد و ما را رهنمون به حکم عقل خویش می‌کند.

2- معنای خاص: این عنوان تقیه بدین معنا، نوعی اصطلاح خاص است که منظور تحفظ از ضرر دیگری را در بر دارد، که بالتّیجه باید در قول و فعل او، همراهیش نمائی.

که به تعبیری غیر معتقدات خویش را اظهار نمائی تا از اذیت و آزارها، در امان باشی. (1)

ص: 309

و برای این معنای دوم: حکم مولوی وجود دارد که از آیات و روایات برداشت می شود.

لذا فقهاء کبار ما چون شیخ اعظم انصاری رحمه الله (1) تقیّه را به احکام شرعیّه پنجگانه، وجوب و حرمت و استحباب و کراهت و اباحه تقسیم بندی کرده که مورد بحث و تأمل ماست.

ادله تقیّه

قرآن:

1- قوله تعالى: مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

(هر آن کس بعد از آنکه به خدا ایمان آورده، باز کافر شد، نه آن که به زبان، از روی اجبار کافر شود، و دلش در ایمان ثابت باشد، ولی آنکس که دلش آکنده به ظلمت کفر گشت بر آنها خشم و غضب خدا و عذاب سخت دوزخ خواهد بود). (2)

ص: 310

1- رساله التقیّه: ص 24.

2- نحل: 106.

1- لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ

(نباید اهل ایمان، مؤمنان را واگذاشته، کافران را دوست گزینند و هر که چنین کند رابطه او با خدا مقطوع است مگر برای در حذر بودن از شر آنها و خدا شما را از عقاب خود می ترساند و بازگشت همه به سوی خدا خواهد بود). (1)

3- وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَيْدُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ

(و مرد باایمانی از آل فرعون که ایمانش را پنهان می داشت گفت: آیا مردی را به جرم اینکه می گوید پروردگار من خداست می کشید در صورتی که با معجزه ادله روشن از جانب خدا برای شما آمده است اگر او دروغگوست گناه دروغش بر خود اوست اگر راستگو باشد از وعده های او بعضی به شما برسد و خدا مردم ستمگر دروغگو را هرگز هدایت نخواهد کرد). (2)

ص: 311

1- -- آل عمران: 28.

2- -- غافر: 28.

در اینجا بعضی از دهها روایت، که در موضوع تقیه از طرق خاصه و عامه، نقل گشته است را، ایراد خواهیم نمود.

تقیه در روایات خاصه

1- امام صادق (علیه السلام) فرمودند: کَمَا نَأْبَى (علیه السلام) يَقُولُ: وَأَيُّ شَيْءٍ أَفَرُّ لِعَيْنِي مِنَ النَّعْيَةِ إِنَّ النَّعْيَةَ جُنَّةُ الْمُؤْمِنِ (پدرم امام باقر (علیه السلام) می فرمودند: و چه چیز از تقیه نمودن، برای چشم روشنی من، بالاتر، به درستی که تقیه سپر مؤمن می باشد). (1)

2- امام باقر (علیه السلام) فرمودند: النَّعْيَةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ يُضْطَرُّ إِلَيْهِ أَيْنُ آدَمَ أَحَلَّهُ اللَّهُ لَهُ (تقیه در هر آنچه که انسان بدان مضطرّ و از انجامش ناچار است قرار داده شده، به تحقیق خداوند تقیه را برای او حلال گردانیده). (2)

3- امام سجاد (علیه السلام) فرمودند: يَغْفِرُ اللَّهُ لِلْمُؤْمِنِ كُلِّ ذَنْبٍ وَيُطَهِّرُهُ مِنْهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَا خَلَا ذَنْبَيْنِ: تَرَكَ النَّعْيَةَ وَتَضَيَّعَ حُقُوقَ الْإِخْوَانِ

ص: 312

1- - الكافي: ج 2، ص 219، ح 14.

2- - الكافي: ج 2، ص 219، ح 18.

(خداوند تمامی گناهان شخص مؤمن را می بخشد و از آنها او را در دنیا و آخرت پاک می گرداند، مگر از دو گناه: ترک نمودن تقیه و ضایع نمودن حقوق برادران ایمانی اش را). (1)

4- علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) فرمودند: لَا دِينَ لِمَنْ لَا وَرَعَ لَهُ وَلَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَعْمَلُكُمْ بِالتَّقِيَّةِ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَمَنْ تَرَكَهَا قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّا، الْحَدِيثُ (هر آنکس تقوا ندارد دین ندارد و هر آنکس عمل به تقیه ننماید ایمان ندارد، به درستی بهترین شما نزد پروردگار عامل ترین شما به تقیه قبل خروج قائم ما می باشد پس هر کس تقیه را قبل از خروج قائم ما ترک کند، از ما نمی باشد). (2)

تقیه در روایات عامه

1- فخر رازی در تفسیر خود حول آیه: وَاللَّهُ يَعْلَمُ مِمَّنِ النَّاسُ، روایت می کند که: أَنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) كَانَ أَيَّامَ إِقَامَتِهِ بِمَكَّةَ يُجَاهِرُ بِبَعْضِ الْقُرْآنِ وَيَخْفَى بِبَعْضِهِ إِشْفَاقًا عَلَى نَفْسِهِ مِنْ

ص: 313

1- وسائل الشیعه: ج 11، ص 473.

2- بحار الأنوار: ج 52، ص 321، ح 29.

تَسْرِعُ الْمُشْرِكِينَ إِلَيْهِ وَ إِلَى أَصْحَابِهِ. فَلَمَّا أَعَزَّ اللَّهُ الْإِسْلَامَ وَ أَيْدَهُ بِالْمُؤْمِنِينَ قَالَ لَهُ: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، أَمْ لَأَتْرَاقِينَ أَحَدًا (به درستی پیغمبر ایام اقامت خویش در مکه بعضی از آیات قرآن را برای مردم اعلان می نمود و بعضی را مخفی می داشتند، به خاطر حفظ جان خود و اصحابشان از تهاجم آزار و اذیت های مشرکین بر آنان، و زمانی که اسلام را خدای متعال عزت بخشید و به مؤمنین تأیید نمود، به پیغمبرش فرمود: ای رسول ما آنچه را که به تو نازل نمودیم و وحی کردیم ابلاغ کن (1)، یعنی از کسی مترس و رعایت حال کسی را ننما و ابلاغ علنی کن). (2)

2- مسلم در صحیح خود در باب اینکه انَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ، از حدیفه روایتی را آورده که در ضمن آن روایت، حدیفه به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می گوید:

قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَخَافُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ السَّبْعِ مَائَةِ؟ قَالَ: إِنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ لَعَلَّكُمْ أَنْ تُبْتَلُوا، قَالَ حُدَيْفَةُ: فَأَبْتُلُنَا حَتَّى جَعَلَ الرَّجُلُ

ص: 314

1- - مائده: 67.

2- - تفسیر الفخر الرازی: ج 12، ص 41.

مِنَّا يُصَلِّي سِرّاً (ما به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرضه داشتیم: شما بر حال ما می ترسید در حالی که عدد ما بین ششصد و هفتصد نفر است؟ ایشان فرمودند: شما نمی دانید، شاید مبتلا به آزار مشرکین شوید، حذیفه گوید: پس ما به آزار آنان مبتلا شده تا جایی که یکی از ما وقت خواندن نماز، مخفیانه نماز به جای می آورد). (1)

تقیّه در اجماع

در این عنوان، به اجماع منقول و محصل، از حیث قول و فعل، از دیدگاه فقهاء اسلام، بر اهمیّت عنوان تقیّه، دلالت دارد. و اختلافی در بین فقهاء نمی باشد. چنانچه به زودی متعرض آن خواهیم شد. بلکه گاهاً این عنوان از ضروریات مذهب به شمار می آید. چرا که این نوع عملکرد، سیره ایست مستمرّه، که منتهی می شود به حیات ائمه هدی (علیهم السلام) که از حیث قول و فعل ایشان، ممضاه و مورد تأیید می باشد. بلکه تاریخچه تقیّه چنانچه در این اوراق بدان خواهیم پرداخت، متّصل به زمان انبیاء کرام و اوصیاء عظام (علیهم السلام) آنان، در قبل از اسلام شده.

ص: 315

به درستی که عنوان تقیّه، امریست که مقتضی حکم عقل است که به دو عنوان می شود آن را بیان نمود:

1- عقل مستقلّ حاکم بدین عنوان است. چرا که عقل احکام دین را برای سعادت بشریت تا به ابد می بیند، و لحاظ می کند، پس اگر این سعادت و ادامه احکام متوقّف بر تقیّه و اخفاء از دشمنان در فقره ای از زمان باشد، عقل مستقلّاً حکم به حسن تقیّه می کند. و این از باب تقدیم اهمّ بر مهمّ است، چنانچه امیر عوالم (علیه السلام) در برهه ای از زمان صبر پیشه نمود تا بقاء دین را، مسجّل گردانیده باشد.

و شاهد بر این، سیره عقلا عالم، در حیات عملی خویش می باشد، که در حالت خوف از اعداء، عقائد خویش را مخفی داشته و موافقت خویش را با آنان اظهار می کرده تا بر جان خویش محافظت بنماید.

و آن نیست مگر، امری شائع و روشن، چرا که قرآن بدان عقیده در آیاتی، اشاره می نماید:

قضیه اصحاب کهف، و رعایت ایشان امر تقیه را، از حکام و مردم زمان خویش، تا جائی که حتی در مراسم اعیاد عمومی شرکت می نمودند و خدا اجر ایشان را دو برابر گردانید. (1)

و یا قضایای حضرت ابراهیم و موسای کلیم و یوسف صدیق (علیهم السلام) که حضرت خلیل (علیه السلام) با بیان اِنِّی سَقِیْمٌ و حضرت کلیم (علیه السلام) با زندگانی در خانه فرعون لعین تا زمان مأموریت بر تبلیغ، و حضرت یوسف صدیق (علیه السلام) با خزانه داری پادشاهی کافر، و یا حضرت ابوطالب (علیه السلام) با کتمان ایمان خویش تا بتواند از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دفاع نماید، همگی بر مشروعیت تقیه دلالت دارد. پس به راستی چرا مخالفین شیعه، تهمت های ناروا را بر این جماعت از مسلمین روا می دارند؟! و شیعه را بر عملکرد خویش در باب تقیه متهم به نفاق می کنند؟!!

2- عقل غیر مستقل، زمانی که از باب مثال، امری مردد بین دفع ضرری چون قتل است و بین حکم به وجوب چیزی، عقل حکم به تقدیم دفع ضرر، بر حکم شرعی به وجوب می کند. چرا که می گوید: لأَضْرَرُ و لأَضْرَارُ فِی الْأَسْلَامِ، و أَحَلَّ اللَّهُ مَا اضْطَرُّوا إِلَيْهِ. (2)

ص: 317

1- بحار الأنوار: ج 75، ص 429، ح 88.

2- اشاره به دو عنوان فقهی اسلامی است، که در مباحث استدلالی فقهی مستند به روایات از آن در استنباط احکام استفاده می شود. برای اطلاع بیشتر از این موضوع به رساله قاعده لأَضْرَرُ تقریر دروس آیت الله العظمی سید تقی قمی رحمه الله رجوع نمایید.

پس بنابراین، مسأله در ادله حاکمه بر احکام اولیه داخل شده، و حکم شرعی مرتفع می‌گردد. لذا در بحث تقیه هم گاهاً به حکم عقل غیرمستقل که به معونه شارع، حکمی صادر می‌کند، تقیه محکوم به وجوب می‌گردد.

در آینده حول احکام تقیه در موضوعات مختلفه صحبت خواهیم کرد تا معلوم گردد که این عنوان مهم فقهی اسلامی، با جهات مختلفه و موضوعات متعدده پذیرای چه حکمی خواهد بود.

تا بدینجا حسب آیات و روایات فریقین و معنای لغوی و حکم اجماع و عقل، معلوم شد که عنوان تقیه در شریعت اسلامی، اولاً: عنوانی می‌باشد بسیار حائز اهمیت، و ثانیاً: در اصل رخصتی است که برای شخص مکلف، ارتکاب امری حرام، که با حق تکلیفی شرعی مخالفت دارد را، در مقام ضرورت، برای اتقاء ضرر محتمل، مباح گردانیده است.

چنانچه بالنسبه به آیه دوم که در گذشته مذکور شد، حرمت دوستی کافرین و بر حذر بودن از آنان، برای اتقاء از شرورشان، در زمان و مکان خود، بر شخص مؤمن، مباح گردیده، و این همان عنوان رخصت است. که اگر آن تقیه را انجام ندهد ضرری بالغ و شدید به او می‌رسد. ولی در عین حال اگر آن ضرر یسیر و بالغ نباشد، اباحه آن محرم عقلانی نیست. پس باید ضرر بالغ باشد و الا عرف

مردم تقیّه کننده را معذور نمی دارند. که البتّه در مورد این مسأله بیشتر سخن خواهیم گفت.

و یا بالتّسبیه به آیه اوّل که کفر بعد از ایمان، در اشدّ حالات، و در حرمت غلیظ می باشد. مگر در صورتی که آن حالت اظهار محض باشد، در جایگاه اجبار و اضطرار. که این کفر ظاهری غیر قلبی، مباح گردیده است. چرا که در صورت ترک آن، ضرری بالغ و شدید به شخص مسلمان وارد می گردد که اگر در شأن نزول آیه تبّعی و دقتی شود ضرر یسیر و کم، موضوعاً از آن عنوان خارج می گردد.

لذا در آن دو آیه مذکوره، خداوند جائز دانسته و مباح گردانیده، که خلاف ایمان عمل شود. و در عین حال امر و جویی و یا امر الزامی، در عمل نمودن به تقیّه صادر نگردیده است.

چرا که اصل در تقیّه، رخصت است و نوعی آزادی برای نجات جان و مال و عرض مسلمین.

احکام تقیّه

به درستی که منهج شیعیان رافضی دنیا، بر اساس عدم وجود مطلق تقیّه، برپا نشده است. بلکه اعتقادشان بر این پایه استوار گشته که، در عنوان تبلیغ و امر به معروف و نهی از منکر تقیّه ای، محقّق نمی شود. چرا که اصل

ص: 319

بر غلبه عنوان تبلیغ از حیث قوت مطلوبیت، بر عنوان تقیه است. پس آن زمان که موضوع وجوب تبلیغ یا رجحان آن محقق شود، موضوع تقیه کنار می رود. که البته احتمال امکان انقلاب غلبه در بعضی از فرض تصور می شود، که در این زمانه ارتباطات بسیار نادر اتفاق می افتد.

مثال:

موضوع وجوب جهاد، زمانی که محقق شود، معنایی برای تصور وجود موضوع عنوان تقیه، باقی نمی گذارد. چرا که تقیه، به واسطه تعبّد شرعی به وجوب جهاد اسلامی، مرتفع گشته. و مطلوب تقیه، که جلوگیری از ضرر و تلف می باشد، و وجداناً محقق است، در اینجا معدوم شرعی به حساب می آید. که شاهد بر این بیان آیات کتاب الله المجید است که اکثریت آیات را به عنوان تبلیغ نسبت داده است در حالی که اقلیت آیات را بر عنوان تقیه منسوب کرده است.

که به عبارتی دیگر دسته اول را به مجرای عزیمت، و دسته دوم را به مجرای رخصت، نسبت داده است.

لذا رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمودند: **بَذُلُّكَ مَالِكَ وَ دَمَكَ دُونَ دِينِكَ** (مال و خونت را در راه دین و دفاع از آن بذل و بخشش نما). (1)

ص: 320

و شهادت تاریخ و سیره شرعیّه و متشرّعه، بیانگر عدم خلّو زمانی است، از جهر به تبلیغ و ترک تقیّه. از ذوات مقدّسه اهل البیت(علیهم السلام) گرفته تا سیره اصحابشان و سپس تاریخچه علماء ابرار. علی رغم تمامی مشاکل و کشتارها و مزجره هائی که در طول ازمنه اتفاق افتاده است، و علی رغم عمل به عنوان تقیّه در مواردی دیگر که پس از تتبّع تاریخ نمایان می شود. لذا این عبارت شیخ بزرگوار حرّ عاملی بیانگر و دلیلی است بر ادّعای ما آنجا که فرمود: **ألا- تری أنّهم(علیهم السلام)، کثیراً ما کَانُوا یَعْمَلُونَ بِالتَّقِيهِ فِي جُزْئِيّاتٍ يَسِيرَةٍ مِنَ الْمُسْتَحْبّاتِ وَ الْمَكْرُوهاتِ وَ يَتْرُكُونَ التَّقِيهِ فِي الْكُلِّيّاتِ كَذَمِّ ائِمَّه الضَّلَالِ وَ لَعْنِهِم**

(آیا نمی نگری که حضرات معصومین(علیهم السلام)، در بسیاری از موارد در جزئیات دینی، از مستحبات و مکروهات عمل به تقیّه می نمودند ولی در کلیّات دینی مثل مذمّت امامان ضلالت و گمراهی و لعن به آنان، تقیّه را ترک نموده اند). (1)

این بناء از حیث اصل و قاعده اولیّه دینیّه و اعتقادیّه می باشد. اما از حیث وظیفه، عامل بدین منهج، باید بعد از تشخیص به رجحان مصلحت جاریه در این منهج بر مفسده موجود در این منهج، بلکه اضمحلال مفسده در

ص: 321

مصلحت، به حیثی که عدم انقلاب غلبه، محرز شود، اقدام به این حرکت عظیمه بنماید. چرا که این احراز، عذری است شرعی، از اداء وظیفه تبلیغ و علی الأقل، اگر در حالت شک بود، رجوع به اصل اولی، که تقدم تبلیغ بر تقیّه است، می نماید، و بدین منهج متمسک می شود.

ولیکن در این برهه از بحث لازم دانستیم که اساساً تکلیف را بالنسبه بدین عنوان مهمّ فقهی اسلامی دانسته و اصلاً تعلقات به احکام خمسّه این عنوان را بشناسیم تا بتوانیم در وقت نیاز به وظیفه شرعیّه عمل بنمائیم.

- 1- زمانی که دفع ضرر واجب باشد و مفسده ای اقوی در عمل به تقیّه، چون قتل نفس محترمه ای، در میان نباشد، تقیّه واجب می شود.
- 2- زمانی که ضرر تدریجاً، برای شخص مهیّا شود و محرز گردد که، پس از گذشت زمان، ضرری به او ملحق می گردد، مثل ترک نماز جماعت با مخالفین در منطقه مخصوصه به خود، که مؤدّی به ضرر تدریجی از جانب آنان، به سوی شخص می شود، تقیّه مستحبّ است.
- 3- زمانی که عمل به تقیّه یا ترک آن، در میزان شرع، مساوی و معادل باشد. چونان اظهار کفر یا ترک اظهار، که در بعضی موارد، آخر الأمر متعرض به ضرر می گردد، تقیّه مباح است.

4- زمانی که ترک آن و تقبّل ضرر، ارجح از عمل به تقیّه باشد، چونان شخصی که بدو اقتدا می شود، به خاطر تقیّه خمر بنوشد، به حیثی که حکم حرمت آن، در اذهان مردم مورد التباس قرار گیرد، تقیّه مکروه است.

5- زمانی که در ترک تقیّه ضرری معتدّ به نباشد، یا ضرر باشد، ولی مفسده مترتبه بر عمل به تقیّه، اقوای از ترک تقیّه باشد، مثل قتل نفس محترمه و اضرار به غیر، به خاطر عمل به آن عنوان، تقیّه حرام است.

لذا، این عنوان شرعی دائر مدار حصول ضرر نفسی یا ضرر غیر است. و این برداشت به ملاحظه معنای لغوی تقیّه، که اسم مصدر از: اتَّقَى يَتَّقَى شَرّاً أَوْ ضَرراً می باشد، به دست می آید.

و حکم آن به اختلاف مصادیق، و مترتباتش مختلف می گردد.

و به عنوان تقیّه، عناوینی شرعی، که حاکم بر احکام اولیّه می باشند، چون قاعده لاضرر و قاعده اضطرار، هم منظم می گردند.

پس اگر ضرری در میان نبود، مطلقاً تقیّه موردی ندارد. و آنچه که بعضی در شمول ادلّه تقیّه در حالت غیر ضرری هم، توهم کرده اند و استناد به ظاهر بعضی از روایات نموده اند، مدفوع است به چند دلیل:

1- قرآنی داخلی و خارجی وجود دارد که، آن حالت غیرضروری هم، در مورد ضرر بوده.

2- در حالت تعارض تقیه غیر ضروری با تقیه در حالت ضرر، آن عنوان هم حمل بر حالت ضروری می گردد.

3- آن سلسله از روایات بعضاً در باب حسن معاشرت و مکارم اخلاق است نه در باب و عنوان تقیه، لذا تخصصاً از حکم تقیه ای که در حال اضطرار، فعل حرام را جائز می گرداند، خارج می شوند.

که در این برهه، لازم دانستیم در حول این نوع از توهم خصوصاً، صحبت به میان آورده، چرا که پس از تتبعات و مرآوده هائی، دیدیم که این توهم بسیار رایج و مورد استناد غافلین و جاهلین به مبحث تقیه می باشد.

بدین روایت توجه نمائید:

هشام کندی از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: **إِيَّاكُمْ أَنْ تَعْمَلُوا عَمَلًا يُعَيِّرُونَ بِهِ، فَإِنَّ وُلْدَ الشُّوءِ يُعَيِّرُ وَالِدَهُ بِعَمَلِهِ، وَ كُونُوا لِمَنْ انْقَطَعَتْ إِلَيْهِ زِينًا وَلَا تَكُونُوا عَلَيْهِ شِينًا، صَلُّوا فِي عَشَائِهِمْ وَ عُدُّوا مَرْضَاهُمْ وَ اشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَ لَا يَسْبِقُونَكُمْ إِلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَأَنْتُمْ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ، وَاللَّهُ مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الْخَبِّ، قُلْتُ: وَ مَا الْخَبُّ؟ قَالَ: التَّقِيَّةُ (بر**

ص: 324

حذر باشید که عملی را انجام دهید که به واسطه آن ما خانواده را نکوهش نمایند، چرا که به درستی فرزند بد، با عملش پدر خویش را مورد سرزنش قرار می دهد، و برای آنانی که روی به سمتشان آوردید زینت باشید و مایه ننگ آنان شوید. در نماز جماعت آنان شرکت کنید، و مریضان آنان را عیادت نمایید، و در تشییع جنازه امواتشان شرکت کنید، و آنان روی به سوی کار نیکی نمی آورند مگر اینکه شما از آنان بر انجام آن کار نیک برتر می باشید. به خدا قسم خداوند متعال به واسطه انجام عملی که از خبء نزد او محبوبتر باشد، عبادت نشده است، عرض کردم: خبء چیست؟ فرمود: تقیّه. (1)

به این روایت و امثال آن، در بحث اخوّت و وحدت و مشروعیت و بلکه وجوب تقیّه در هر زمان و مکان، بسیار تمسّک می شود. در حالی که اگر از وجود قرینه داخلیه روایت، که در ذیل خبر آمده، که دلالت بر موردی می کند، که توقّع حصول ضرر، در آن زمان، برای شیعیان حضرات (علیهم السلام) می رفته، چرا که خود حضرت تنصیص بر تقیّه می نمایند، که این خود قرینه بر وجود زمان یا مکان تقیّه در آن برهه می باشد، چشم پوشی کنیم، پس به درستی بعضی از

ص: 325

الفاظ حدیث و نظائر او، قرینه واضحہ ایست برای آنکہ بہ ما بفہماند کہ احتمال ضرر در آن برہہ از زمان می رفتہ لذا حضرت چنین فرمودہ اند.

مثلاً بدین روایت عنایتی فرمائید کہ، مرحوم برقی در کتاب خویش، با سندی کہ از حدیث قبل صحیح تر می باشد آن را روایت کردہ. و در این حیطہ ما ترجیح سندی را اعمال نمودہ، چرا کہ مستنبط، حکمی است تکلیفی. ایشان نقل می نماید کہ: عبداللہ بن سنان از امام صادق (علیہ السلام) نقل کردہ: **أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَلَا تَحْمِلُوا النَّاسَ عَلَى أَكْتافِكُمْ فَتَذِلُّوا. إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا، ثُمَّ قَالَ: عُوذُوا مَرْضَاهُمْ وَاسْتَهْدُوا جَنَائِزَهُمْ وَاسْتَهْدُوا لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ وَصَلُّوا مَعَهُمْ فِي مَسَاجِدِهِمْ ثُمَّ قَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَشَدَّ عَلَى قَوْمٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ يَأْتُمُونَ بِقَوْمٍ فَيَأْمُرُونَهُمْ وَيَنْهَوْنَهُمْ فَلَا يَقْبَلُونَ مِنْهُمْ، وَيَدْعُونَ حَدِيثَهُمْ عِنْدَ عَدُوِّهِمْ، فَيَأْتِي عَدُوَّهُمْ إِلَيْنَا فَيَقُولُونَ لَنَا: إِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ وَيَرَوْنَ عَنْكُمْ كَذَا وَكَذَا، فَتَحْنُ نَقُولُ: إِنَّا بُرَاءٌ مِمَّنْ يَقُولُ هَذَا، فَيَقَعُ عَلَيْهِمُ الْبِرَاءَةُ (بہ تقوای الہی شما را وصیت کردہ و مخالفین خود را بر گردہ های خویش سوار نمائید، تا شما را دلیل نمایند. خداوند تبارک و تعالی در کتابش می فرماید: با زبان خوش با مردم تکلم نمائید).** (1)

سپس فرمود:

ص: 326

مرضای آنان را عیادت کنید، و در تشییع جنازه شان شرکت نمائید، و برای آنان و بر علیه شان نزد قاضی شهادت دهید، و با آنان در مساجدشان نماز جماعت بخوانید. سپس فرمود: چه چیز بر قومی گران تر از اینکه گمان می کنند به درستی به عدّه ای اقتدا نموده و آنان، امر می کنند و نهی می نمایندشان، امّا آن گروه از آنان قبول نمی کنند و گفتارشان را نزد دشمنانشان فاش کرده، که سبب می شود دشمنانشان نزد ما مقتدیان آنها، بیایند و بگویند: به درستی که عدّه ای از قول شما حرفهائی و اعتقاداتی را بیان کرده و رواج می دهند، ما هم می گوئیم: ما از آن کسی که چنین گفته برائت می جوئیم، که این نوع از رفتار ما سبب می شود، بر آنان برائت چیره شده و نزد دشمنان منفور گردند). (1)

قرینه بر اینکه این روایت در حال تقیّه صادر شده و همیشگی حجّیت ندارد، عبارت حضرت می باشد که فرمود: مردم و مخالفین خود را بر گرده های خویش سوار ننمائید که سبب ذلّت شما می شوند. و این خود، در توقّع ضرری که موجب مذلّت شیعیان، در حال ترک مخالطه با آنان می رود به نحوی که در روایت فرمودند، ظاهر و روشن است. و اگر بر شیعه مذلّتی فرود آید تالیاً بر امامان و پیشوایانشان واقع شده و سبب نکرت دشمنانشان می شود که در نتیجه، آثار خطیره ای را به دنبال می آورد.

ص: 327

و لحن تمامی اخباری که در این مضممار و سبک و سیاق از وجود مقدّس حضرات (علیهم السلام) صادر گشته است، خصوصاً روایاتی که امر به نماز با آنان را بیان می کند، در زمانی صادر شده که مندوحه و چاره و علاجی در کار نبوده. و اگر آن اوامر به کلی ترک می گشته سبب شناخت مخالفین، به حال شیعیان می شده، که منجر به قتل و خطر هلاکت و ضرر بالغ آنان می گشته است.

لذا در خبر اسحاق بن عمّار که، مرحوم حرّ عاملی در وسائل، این روایت و این صنف از اخبار را، ظاهر در اکتفاء به اعمال عبادی شیعیان می داند، و آنها را در مورد و باب شدّت تقیّه وارد می نماید (1)، امام صادق (علیه السلام) بدو اجازه فرمودند که با آنان نماز بگذارد. به همین خاطر اسحاق می گوید: ثُمَّ صَلَّيْتُ بَعْدَ الْأَنْصِرِ رَافِ أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ ثُمَّ انْصَرَفْتُ، فَإِذَا خَمْسَةٌ أَوْ سِتَّةٌ مِنْ جِيرَانِي قَدْ قَامُوا إِلَيَّ مِنَ الْمَخْزُومِينَ وَالْأَمْوِيِّينَ فَأَقَعْتُ دُونِي، ثُمَّ قَالُوا: يَا أَبَا هَاشِمٍ جَزَاكَ اللَّهُ عَنِ نَفْسِكَ خَيْرًا فَقَدْ وَاللَّهِ رَأَيْنَا خِلَافَ مَا ظَنَّنَا بِكَ وَ مَا قِيلَ فَبِكَ فَقُلْتُ: وَ أَيُّ شَيْءٍ ذَلِكُ؟ قَالُوا: اتَّبَعْنَاكَ حِينَ قَدَّمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ وَ نَحْنُ نَرَى أَنَّكَ لَا تَقْتَدِي بِالصَّلَاةِ مَعَنَا، وَ قَدْ وَجَدْنَاكَ قَدْ اعْتَدَدْتَ بِالصَّلَاةِ مَعَنَا وَ صَلَّيْتَ بِصَلَاتِنَا، فَرَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ وَ جَزَاكَ خَيْرًا، قُلْتُ:

ص: 328

سُبْحَانَ اللَّهِ، أَلَمْثَلَى يُقَالُ هَذَا؟ قَالَ: فَعَلِمْتُ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) لَمْ يَأْمُرَنِي إِلَّا وَهُوَ يَخَافُ عَلَيَّ هَذَا وَشِبْهَهُ

(سپس بعد از نماز، چهار رکعت نماز فردای به جا آورده و برگشتم، که ناگهان پنج یا شش نفر از همسایگان من که مخزومی ها و اموی ها بودند به سوی من آمدند و مرا نشانیده و گفتند: ای ابا هاشم خدای به تو جزای خیر دهد، به خدا قسم محققاً، از تو چیزی را مشاهده کردیم که مخالف با گمان ما و آنچه که در شأن تو می گفتند، بود. گفتم چه دیدید؟ گفتند: وقتی برای نماز برخاستی، ما تبعیت تو کرده و دیدیم که تو در نماز به ما اقتدا نمی کنی، در حالی که تو را همراه خود و کفایت کننده به نماز با ما، می پنداشتیم. خدا از تو راضی باد و به تو جزای خیر دهد. گفتم: منزّه است خدای، آیا به مثل منی این کلمات نسبت داده می شود؟ اسحاق گوید: حال دانستم که امام صادق (علیه السلام) مرا امر ننموده بود به تبعیت از آنان در نماز، مگر اینکه بر جان من می ترسید از وقوع چنین حوادثی). (1)

بنابراین، روایات آمده، بر نماز خواندن با مخالفین، و اقتدای به آنان، بر غیر تقیّه و غیر وقوع ضرر عاجل یا ضرر متأخر، حمل نمی شود.

ص: 329

و این دیدگاه تأکید می نماید، معارضه دسته ای از روایات دیگر که ما را از خواندن نماز پشت سر شخص محبّ امیرالمؤمنین (علیه السلام) که محبّت او نسبت به حضرت بسیار است ولی در مقام تبرّی از مخالفین حضرت یا دشمنانشان، قرار نمی گیرد، نهی می نماید.

آری، تا بدینجا که دسته ای از روایات، ما را از اقتدای به امام شیعی که برائت را قبول ندارد، منع می کند. حال چگونه می شود که حضرات (علیهم السلام) شیعیانشان را امر به خواندن نماز و اقتدای به امامی مخالف و عمری و ناصبی نمایند.

بدین خاطر، روایت اسماعیل جعفی را باید درک نمود و حقیقت امر را استکشاف کرد که به امام باقر (علیه السلام) عرضه داشت: رَجُلٌ يُحِبُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) و لَا يَتَّبِرُ مِنْ عَدُوِّهِ وَيُقُولُ: هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّنْ خَالَفَهُ. قَالَ (علیه السلام): هَذَا مُخَلِّطٌ وَ هُوَ عَدُوٌّ فَلَا تُصَلِّ وَرَأَاهُ وَ لَا كَرَامَهُ، إِلَّا أَنْ تَتَّقِيهِ (مردی است که محبّت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را داراست و از دشمنان ایشان برائت نمی جوید، و می گوید حضرتشان از مخالفینشان نزد من محبوبتر هستند. امام (علیه السلام) فرمودند: این شخصی است که حقّ و باطل را با هم مخلوط کرده و دشمن دین

است، پس بدو اقتدا مکن و او هیچ گونه حرمتی را دارا نمی باشد، مگر اینکه در مقام تقیّه از او باشی). (1)

بدین فرمایش نورانی باقر علوم النبیین (علیهم السلام)، دانستیم، و معیار حق را به دست آورده، که تمامی اخباری که دعوت به اقتدای به مخالفین شیعه می نماید، در مورد تحصیل و حفظ جان و عرض مؤمنین شیعی، از وقوع در مضرت است، و لاغیر. اما زمانی که چون زمان ما، این محذورات فی الجمله برطرف گردیده، پس هیچ گونه مجوزی در اقتدای نماز به مخالفین وجود ندارد، بلکه حتی اگر محذورات برطرف نشده باشد ولی عناوین ثانویه مثل توهین به شیعیان و تزلزل عقائد مؤمنین، به واسطه این افعال و حرکات صورت بگیرد، همراهی و اقتدای به مخالفین حرام مطلق است.

چرا که داعیه همراهی در نماز با آنان، از طرف معصومین (علیهم السلام)، فقط به خاطر عنوان تقیّه می باشد، و آنچه که بعضی از جاهلین به عنوان وحدت اسلامی مطرح می نمایند، امری نیست مگر بدعت محض که در تعالیم اهل بیت نبوت (علیهم السلام) هیچ اصل و ریشه ای ندارد.

و اما بالنسبه به اموراتی دیگر چون عبادت از مریضان غیرشیعی و یا تشییع جنازه آنان و حسن معاشرت با آنها و به عنوان کلی مخالطه با اغیار،

ص: 331

از بحث تَقِيَّه تَخَصُّصاً خَارِجاً است، چرا که امر به تَقِيَّه در حقیقت ارتکاب امری است حرام، که در عنوان اَوَّلِی، در صورت اضطرار و اتقاء ضرر، و اگر چه به مرور زمان اتِّفَاق بیفتد مباح و بلااشکال گردیده. و در عیادت از مرضای مخالفین یا حضور در تشییع جنازه آنان، هیچ کدام از عناوین فوق تصوّر نمی شود.

و دلیل بر این مطلب وصایای بسیاری است، که در باب معاشرت به معروف و مکارم اخلاق، از صاحبان دین به ما رسیده است. از باب مثال روایت زید شَحَام از امام صادق (علیه السلام) که مرحوم کلینی در کافی در باب مَا یَجِبُ مِنَ الْمَعَاشِرَةِ نقل نموده که: صَلُّوا عَشَائِرَکُمْ وَ اَشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَ عُوذُوا مَرَضَاهُمْ وَ اُدُّوا حَقُوقَهُمْ فَانَّ الرَّجُلَ مِنْکُمْ اِذَا وَرَعَ فِی دِیْنِهِ وَ صَدَقَ الْحَدِيثَ وَ اَدَّى الْاَمَانَةَ وَ حَسَنَ خُلُقَهُ مَعَ النَّاسِ، قِیلَ: هَذَا جَعْفَرِی فَيَسْرُنِی ذَلِکَ وَ یَدْخُلُ عَلَیَّ مِنَ السُّرُورِ وَ قِیلَ: هَذَا اَدَبَ جَعْفَرَ وَ اِذَا کَانَ عَلَیَّ غَیْرَ ذَلِکَ دَخَلَ عَلَیَّ بِالْاَوْهَةِ وَ عَاوَزَهُ وَ قِیلَ: هَذَا اَدَبَ جَعْفَرَ (با عشائر خویش ارتباط بگیرید و در تشییع پیکرشان شرکت کرده و مریضان آنها را عیادت کنید و حقوقشان را ادا کرده، چرا که یکی از شما زمانی که در دین خود به ورع و تقوا عمل کند و راستگو باشد و امانت را ادا نماید و به اخلاق نیکو با مردم معاشرت کند می گویند: این شخص شیعه جعفری است که این امر سبب شادمانی من و دخول سرور

بر قلبم می شود و گفته می شود: این است ادب جعفر، و زمانی که بر غیر این عمل شود بلائش بر من وارد شده و سبب عار و ننگ من می شود و گفته می شود: اینست ادب جعفر).⁽¹⁾

پس اگر اینگونه روایات که چنین مضامینی دارند بر مجرای تقیّه جاری گردد، در حالی که ضرر متوقّع در آن شرط نشده است غلطی است فاحش.

و امر به حسن معاشرت، فقط با مخالفین شیعی صادر نشده، بلکه کفار و اهل کتاب را هم شامل می شود، تا سببی گردد برای محبوبیت اسلام و مسلمین. چنانچه در گذشته در بحث حیات مدنی و سیره رسول خدا(صلی الله علیه و آله) با اهل کتاب و کفار، کمی صحبت نمودیم. مگر در صورتی که مخالفین اسلام و تشیّع، تخریب گر و معاند باشند، که باز در سیره رسول خدا(صلی الله علیه و آله)، در مقامات متعدده نسبت به اشخاص متعدّد، طریقه عملکرد فرق می کرده که با تتبع در تاریخ این مطالب به وضوح دیده می شود.

لذا امام صادق (علیه السلام) در ضمن مطالبی فرمودند: *وَإِنْ جَالَسَكَ يَهُودِيٌّ فَأَحْسِنْ مُجَالَسَتَهُ* (اگر شخص یهودی با تو هم مجلس گردید، به خوبی با او همنشین شو).⁽²⁾

ص: 333

1- - الکافی: ج 2، ص 636.

2- - الأُمّالی للصدوق: ص 727.

علاوه بر این که حسن معاشرت با مخالفین، خود نیز ضوابطی دارد، که مثلاً اکرام آنان را، با خندیدن در وجوه و صورت شان تحریم نموده.

چنانچه ابن فضال گوید از امام رضا(علیه السلام) شنیدم که فرمود: مَنْ أَكْرَمَ لَنَا مُخَالَفًا فَلَيْسَ مِنَّا وَ لَسْنَا مِنْهُ (هر آنکس مخالف ما اهل بیت را اکرام کند از ما نیست و ما هم از او نیستیم).⁽¹⁾

و یا روایت مجلسی رحمه الله از صاحب ریاض الجنان که از اصبح روایت می کند که او گفت: سَمِعْتُ مَوْلَايَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) يَقُولُ: مَنْ ضَحِكَ فِي وَجْهِ عَدُوِّ لَنَا مِنَ النَّوَاصِبِ وَالْمَعْتَزِلَةِ وَالْخَارِجِيَّةِ وَالْقَدْرِيَّةِ وَ مُخَالَفِ مَذْهَبِ الْأَمَامِيَّةِ وَ مَنْ سِوَاهُمْ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ طَاعَةَ أَرْبَعِينَ سَنَةً

(از مولایم امیرالمؤمنین(علیه السلام) شنیدم که فرمود: هر آنکس در صورت دشمن ما خانواده از ناصبی ها و معتزله و خوارج و قدریه و مخالف مذهب امامیه و غیرشان، بخندد و ارتباط محبت آمیز بگیرد، خداوند از او اطاعت و بندگی چهل ساله اش را قبول نمی نماید).⁽²⁾

ص: 334

1- - صفات الشیعه: ص 8.

2- - بحار الأنوار: ج 102، ص 216، مستدرک الوسائل: ج 12، ص 322.

لذا وجه جمع بین این روایات و روایات گذشته که ما را به حسن معاشرت امر می فرمود، بر اینست که، این دسته دوم از روایات نظر به مخالفین اصلی و ریشه دار و اشدّاء آنان، یعنی بزرگان و علماءشان می کند، که ارتباط نیکو با آنان، تقویت باطل و مخالفتشان با حقّ و حقیقت را در پی دارد.

که این مؤتمرات و کنفرانس های تقریب مذاهب و وحدت اسلامی، که تمرّقی از تعالیم آل محمد(علیهم السلام) است، نمونه بارز آن می باشد و دسته اول، عوام و مستضعفین آنان را شامل می شود. چنانچه در سیره خود حضرات و انبیاء عظام و اوصیاء کرامشان(علیهم السلام) این نوع عملکرد به وضوح دیده می شود.

و روایات آمره بر تقیّه و التزام بدان، عمدتاً برای قضایای خارجیّه آن زمان صادر شده و اگر چه بعضاً در این زمان هم کاربرد دارد.

پس تقیّه در هر زمان و هر مکان و با هر قضیّه و با هر کس و هر طائفه، معنا ندارد و بدان عقیده فقط جهّال قائل می شوند.

تقیّه در اصول و فروع دین

از آنجایی که عنوان تقیّه، عنوانیست بسیار مهمّ و بسیار کاربردی، لذا در اصول و فروع دین هم، ردّ پائی از خود به جای گذاشته، که البته، غور در آن و پرداختن به تمامی اطراف بحث، باعث طولانی شدن مطلب و احیاناً کسالت خوانندگان این اوراق می گردد. لذا ما در اینجا به مهمّات

مطالب می پردازیم و اهل مطالعه را به خواندن کتبی چون التَّقیَّه فی فقه أهل البیت (علیهم السلام)، تقریرات دروس آیت الله شیخ مسلم داوری، أضواء علی التَّقیَّه، نوشته آیت الله سید علی حسینی صدر، رساله التَّقیَّه شیخ اعظم انصاری رحمه الله، و دیگر عناوینی که در این باب، قلم فرسائی نموده اند، دعوت می نمائیم.

تقیّه در اصول دین

این امر مشتمل بر امور سه گانه می باشد:

1- اظهار کفر یا انکار یکی از اصول دین.

2- براءت جستن از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) یا براءت از یکی از ائمه (علیهم السلام).

3- سبّ و دشنام به انبیاء الهی و حضرات معصومین (علیهم السلام). که تقیّه در این امور، در شرائط خاصّ زمانی و مکانی خود، جائز می باشد.

و تمامی این عناوین تحت روایت امام باقر (علیه السلام) قرار می گیرد که حضرتشان فرمودند: التَّقیَّه فی کُلِّ صَدْرٍ وَرَوْحٍ وَصَاحِبِهَا أَعْلَمُ بِهَا حَیْنَ تَنْزَلَ بِهِ (تقیّه نمودن در هر مقام اضطراری جریان دارد، و صاحب آن تقیّه، آگاه تر است که چه وقت زمان تقیّه است). (1)

ص: 336

و تَقِيَّةً بِالنَّسْبَةِ بِأَصُولِ دِينٍ، در مقام خودش جائز است، چرا که آیه شریفه فرمود: إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ (مگر کسی که به زبان از روی اجبار کافر شود و دلش در ایمان ثابت باشد). (1)

و گاهی تَقِيَّةً مستحبّ می گردد، که اگر مقام استحباب پیش آید، حکم به استحباب تَقِيَّةً، در اصول هم جاریست. چنانچه در قضیّه عمّار که در آینده به شرح آن خواهیم پرداخت، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بدو فرمودند که اگر باز چنین قضیّه ای برای تو رخ داد، باز همان کن که این بار کردی، چرا که خداوند به تو امر می نماید در تکرار تَقِيَّةً ای که کردی. (2)

و همچنین نسبت به مبحث دشنام دادن به معصومین (علیهم السلام)، که اگر در زمان و مکان خویش اضطرار به سبّ پیش آید، تَقِيَّةً نمودن واجب است، و این برداشت حسب روایاتی است که در باب خود وارد گشته است.

و اما نسبت به مبحث براءت از معصومین (علیهم السلام)، این مطلب حسب روایات به سه دسته تقسیم بندی می شود:

1- وجوب تَقِيَّةً. 2- عدم وجوب. 3- تَخِيِير.

ص: 337

1- - نحل: 106.

2- - وسائل الشّیعه: ج 11، ص 476، باب 29، ح 2.

که از باب مثال شیخ اعظم رحمه الله به ارجحیت تقیه در این باب روی آورده (1) و یا مرحوم آیت الله العظمی خوئی قائل به تساوی یا ارجحیت عدم تقیه شده اند. (2)

تقیه در فروع دین

این مبحث بسیار محلّ گفتگو و مناقشات فقهاء عظام در طول تاریخ بوده و عمده مسائل تکلیفی در این عنوان گنجانیده شده که به سبب اختلاف برداشت های اجتهادی در بعضی فروع، تشتت آراء را به همراه داشته، که اهل فنّ و طالبین اینگونه مباحث باید به کتب فقهی رجوع نمایند، تا در هر بابی چون بحث نماز در حال تقیه و احکام مربوط به آن را، به دست آورند، که این گزیده، محلّ گفتگوی تفصیلی بحث نمی باشد.

ولی ما در اینجا به عناوین اصلی و سرفصل های بحث اشاره می نمائیم.

1- دوستی با کفار: که در زمان و مکان تقیه ایرادی ندارد و الاّ حسب آیات و روایات که در جایگاه خود مدوّن شده، حرام است به حرمت شدید و اکیده.

ص: 338

1- رساله التّقیه: ص 53.

2- التّقیح فی شرح العروه الوثقی: ج 4، ص 263.

خداوند می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلَا تَعْلَمُونَ أَنَّ تَجَعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا (ای اهل ایمان مبادا کافرین را به دوستی گرفته و مؤمنان را رها کنید آیا می خواهید خدا را بر خود حجتی آشکار گردانید). (1)

و امام صادق (علیه السلام) فرمودند: مَنْ أَحَبَّ كَافِرًا فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ وَ مَنْ أَبْغَضَ كَافِرًا فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ ثُمَّ قَالَ: صَدِيقُ عَدُوِّ اللَّهِ عَدُوُّ اللَّهِ (هر آنکس کافری را دوست بدارد هر آینه خدای را دشمنی کرده و هر آنکس کافری را دشمنی نماید با خدای دوستی نموده، سپس فرمود: دوست دشمن خدا، دشمن خداست). (2)

و اجماع شیعه بر حرمت موالیت کفار ثابت و بدون تردید است، و اگر چه حیات مدنی و اخلاق انسانی با این مسأله تنافی ندارد و همینطور است مباحث متعلق به اهل کتاب.

حکم تولی کفار در زمان تقیه

آیات و روایات که در این مقام وارد شده است اشاره به جواز تولی در زمان تقیه را دارد. که در قول خداوند متعال اشاره بدین مطلب

ص: 339

1-- نساء: 144.

2-- وسائل الشیعه: ج 11، ص 442، باب 17، ح 12.

می باشد: **إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ** (مگر برای در حذر بودن از شر آنها). (1)

اقسام تقیه با کفار

1- تقیه به خاطر اضطراب و خوف بر نفس و مال و عرض که در این قسم مشروعیت تقیه نمودن مطلقاً، اشکالی ندارد.

2- تقیه به خاطر مدارات با آنان، نه از جهت خوف و ترس، که ظاهر بر عدم مشروعیت، حکم می کند و تقیه مداراتیّه مختصّ به مخالفین در مذهب ما شیعیان می باشد. چرا که خوفی که موجب اخفاء عقیده از کفار باشد خصوصاً در زمان ما، وجود ندارد.

3- تقیه به خاطر کتمان سرّ که این مورد اعمّ از خوف و غیرخوف می باشد. که در این حال هم روایات تقیه، بدین خاطر، شامل آنها هم می شود چرا که روایات به حالت اطلاق صادر گشته است.

و از این صورت، مورد ارشاد کافر با قابلیت رشد، استثناء شده که اگر قابلیت نباشد، کتمان ترجیح داده شده است.

و متعلّق کتمان، تارة اذاعه مطلق احادیث و آثار و اسرار دینی می باشد، و یا امر اهل بیت (علیهم السلام) و یا صعوبت کلام این بزرگواران، که تمامی اینها

ص: 340

1- - آل عمران: 28.

عناوینی است که متکی به جمله ای از روایات است و باید در وقت خود از کافر مخفی گردد و در آن تقیه شود.

و اگر شخصی، از اهل دقت و موثوق به بود، در ترویج آن معارف اشکالی دیده نمی شود.

4- تقیه در بردن نام امام زمان (علیه السلام):

اقوالی متعدّد در بحث تسمیه، وجود دارد، که به مشهورترین آنان که پنج قول است اشاراتی می نمائیم.

1- جائز بودن تسمیه مطلقاً، مگر در زمان تقیه. که این قول صاحب وسائل و غیر ایشان است. (1)

2- ممنوعیت به نحو اطلاق، که این نظریه مشهور است و ظاهر کلام شیخ مفید (2) و صدوق (3) و طبرسی (4) و محدث نوری (5) و غیر ایشان (6) رحمهم الله.

ص: 341

1- وسائل الشیعه: ج 11، ص 485، باب 33.

2- الأرشاد: ص 363.

3- کمال الدین و تمام النعمه: ج 2، ص 648، باب 56.

4- اعلام الوری: ص 417.

5- مستدرک الوسائل: ج 12، ص 287، باب 31.

6- مستدرک الوسائل: ج 12، ص 288.

3- حرمت تسمیه در محافل و مجالس و انظار مردم که این نظریه محقق داماد رحمه الله است. (1)

4- کراهت تسمیه که منسوب به شیخ انصاری رحمه الله می باشد. (2)

5- تفصیل بین زمان غیبت صغری و زمان غیبت کبری که در صورت اول حرام ولی در صورت دوم غیر محرم. که این قول را علاء مه مجلسی رحمه الله متذکر شده و به قائل معینی نسبت نداده است. (3)

که تمامی این اقوال مستند به روایات متعدده ای است که در مجامع حدیثی آمده که اهل مطالعه را به آنجا ارجاع می دهیم.

تقیّه در فروعاتی که مشروط به قصد قربت می باشند، مثل تقیّه در وضوء.

تقیّه در وقت.

تقیّه در نماز.

تقیّه در روزه.

تقیّه در حجّ.

ص: 342

1- - شرعیہ التسمیه: ص 24.

2- - مکیال المکارم: ج 2، ص 110.

3- - بحار الأنوار: ج 51، ص 32.

تقیّه در زکات.

تقیّه در جهاد.

تقیّه در نکاح.

تقیّه در طلاق.

تقیّه در مکاسب.

تقیّه در احکام ذباحت.

تقیّه در فرائض.

تمامی این بحوث فقهی، عنوان تقیه در آنها وارد گشته که تفصیل بحث، به کتب نام برده شده حول مبحث تقیه، و کتب فقهی اسلامی، ارجاع داده می شود.

تقیّه در طول زمان

تاریخچه تقیه، به زمانی باز می گردد که انسان به واسطه عجز خود، از خطرات نفسانی در امان نبوده و به علت اعتقاداتی که بدانها معتقد گشت، در مواجهه با خطر و مقاومت آن برآمده که برگشت آن به زمان وجود و خلقت خود بشر بر می گردد.

چرا که اساساً خوف و خطر، منشأ طبیعی عنوان تقیه می باشد. پس این عنوان نوعی علاج موقت برای دفع خطرات است که شخص تقیه کننده با موافقت و

کتمان مخالفت در زمان ها و مکان های سخت و خطرناک خود را نجات می دهد و اذهان دیگران را درباره خویش به اعتدال دعوت می نماید.

تقیه قبل از اسلام

1- تقیه در زمان حضرت آدم(علیه السلام):

اولین جرمه ای که در عالم رخ داد و در آن خون محترمی ریخته شد، قتل برادری، برادر دیگر خود را بود، که قرآن کریم از آن واقعه سخن به میان آورده آنجا که می فرماید:

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ * لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لَتَمْتَلِنَ مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبْأْتُمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ * فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ

(و بخوان بر آنان به حقیقت و راستی حکایت دو پسر آدم را که تقرب به قربانی جستند از یکی پذیرفته شد و از آن دیگری پذیرفته نشد، گفت البته من ترا خواهم کشت گفت که خدا قربانی متقیان را خواهد پذیرفت * اگر که تو بکشتن من دست برآوری من هرگز به کشتن تو دست دراز نخواهم

ص: 344

کرد که من از خدای جهانیان می ترسم * من خواهم که گناه کشتن من و گناه مخالفت تو هر دو به تو باز گردد تا تو اهل آتش جهنم شوی که آن آتش جزای ستمکارانست * آنگاه پس از این گفتگو نفس او را بر کشتن برادرش ترغیب نمود تا او را به قتل رساند و بدین سبب از زیانکاران گردید). (1)

تاریخ از این حادثه، و روایات از جنبه های این قضیه سخن به میان آورده (2) و معلوم داشته که هاییل وصی حضرت آدم (علیه السلام) بوده است و بعد از قتل او وصایت به برادرش شیث منتقل شده و او اولین کسی بود که از خوف قایل و دشمنش تقیه نموده است.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: إِنَّ قَابِلَ أَتَىٰ هَبَةَ اللَّهِ (علیه السلام) فَقَالَ لَهُ: إِنَّ أَبِي قَدْ أَعْطَاكَ الْعِلْمَ الَّذِي كَانَ عِنْدَهُ وَأَنَا كُنْتُ أَكْبَرَ مِنْكَ وَأَحَقُّ بِهِ مِنْكَ، وَلَكِنْ قَتَلْتُ ابْنَهُ فَغَضِبَ عَلَيَّ فَأَتَرَكَ بِذَلِكَ الْعِلْمَ عَلَيَّ، وَإِنَّكَ وَاللَّهِ إِنَّ ذَكَرْتَ شَيْئاً مِّمَّا عِنْدَكَ مِنَ الْعِلْمِ الَّذِي وَرَثَكَ أَبُوكَ لَتَكْبِرَ بِهِ عَلَيَّ وَتَفْتَخِرَ عَلَيَّ لَأَقْتُلَنَّكَ كَمَا قَتَلْتُ أَخَاكَ فَاسْتَخْفَىٰ هَبَةَ اللَّهِ بِمَا كَانَ عِنْدَهُ مِنَ الْعِلْمِ لِيَتَّقِيَنِي دَوْلَهُ قَابِلَ وَلِذَلِكَ يَسْعُنَا فِي قَوْمِنَا التَّقِيَهُ لِأَنَّ لَنَا فِي ابْنِ آدَمَ أُسْوَهُ (به درستی که قایل نزد هبه الله (علیه السلام) آمد

ص: 345

1- - مائده: 27-30.

2- - برای اطلاع بیشتر از حوادث و تاریخ انبیاء: گذشته به کتبی چون حیاة القلوب علامه مجلسی رحمه الله و قصص الأنبياء: قطب راوندی رحمه الله و دیگر کتب رجوع نمائید.

و بدو گفت: به درستی که پدرم تو را علمی عطا نمود که نزد خویش داشت و من از تو بزرگتر می باشم و از تو بدان علم مقدم تر و احقّم، ولی چون من فرزند او را کشتم او بر من غضب کرده و تو را بر من مقدم داشت، و اگر تو به خدا قسم چیزی از آن علم را که پدرت به وراثت نزد تو گذاشته رواج دهی و متذکر گردی تا بر من فخر بفروشی هر آینه تو را هم خواهم کشت، چنانچه برادرت را به قتل رسانیدم، پس هبه الله آن علم را مخفی داشت تا زمان دولت قایل به پایان رسد، و بدین علّت ما در قوم خود تقیّه را گسترش داده چرا که در فرزندان آدم ما را اسوه و سرمشقی می باشد). (1)

و مرحوم صدوق در کتاب خویش روایتی مطوّله را در این باب نقل می کند که خلاصه بر این است: که هبه الله و نسل او بدین علّت در حالت خوف به سر می بردند چرا که علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و نبوّت را دارا بودند، تا خداوند نوح (علیه السلام) را برگزید، و امر همچنین بود تا خداوند محمّد (صلی الله علیه و آله) را مبعوث نمود، و تمامی انبیائی که بین آدم و نوح (علیهم السلام) بودند همگی در حال خوف زندگی می کردند. لذا ذکر آنان هم در قرآن مخفی گشته است، و بین نوح و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم همگی انبیاء (علیهم السلام) در حال ترس و خوف زندگی کرده، و برای

ص: 346

تمامی انبیاء آنچه برای حضرت نوح(علیه السلام) اجرا شد، اجرا گشت. و سپس حضرت عیسی (علیه السلام)، که دائماً ایمان از زمان عروج ایشان در اهل او مستتر بوده، تا رسالت خاتمه اجرا شد.(1)

و از مخالفین هم طبری در تاریخش(2) و ابوالفرج ابن الجوزی در کتاب خود(3) و ابن اثیر در الکامل(4) همین معنا را روایت نموده اند. لذا تقیّه در ازمنه گذشته جاری و ساری بوده لذا بعضی از انبیاء(علیهم السلام) در حال استخفاء و بعضی دیگر در حال استعلان بودند.

2- تقیّه در زمان حضرت ابراهیم(علیه السلام):

حضرت خلیل الرحمان(علیه السلام) بطل و قهرمان توحید است و ایشان کسی است که در مقابله با شرک و زعمای مشرکین ایستادگی نمود تا ابطال نماید باطلشان را، تا آخر الأمر مجبور شدند و مأمور نمودند تا او را با آتش بسوزانند، که با قرائت آیات سوره انبیاء از آیه 50 تا 63، مطلب به وضوح بیان گشته و معلوم همگان می گردد.

ص: 347

1- - کمال الدین و تمام النعمه: ج 1، ص 204، باب 22، ح 2.

2- - تاریخ الأمم والملوک: ج 1، ص 107.

3- - المنتظم: ج 1، ص 227.

4- - الکامل فی التاریخ: ج 1، ص 49.

و لیکن همین شخصیت بزرگوار در طول حیات خویش برای حفظ جان، دست به تقیّه زده که در احادیث فریقین به وضوح قابل رؤیت می باشد.

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: التَّقِيهِ مِنْ دِينِ اللَّهِ، قُلْتُ: مِنْ دِينِ اللَّهِ؟ قَالَ: أَيْ وَاللَّهِ مِنْ دِينِ اللَّهِ وَلَقَدْ قَالَ يُوسُفُ: أَيُّهَا الْعَيْرِ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ وَاللَّهِ مَا كَانُوا سَرِقُوا شَيْئاً، وَلَقَدْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ: إِنِّي سَقِيمٌ وَاللَّهِ مَا كَانَ سَقِيماً (تقیّه نمودن از دین خداست، گفتم: از دین خداست؟ فرمود: بله به خدا قسم از دین خداست و به تحقیق یوسف(علیه السلام) فرمود: ای اهل قافله شما بی شک دزدید(1))، به خدا قسم آنان چیزی را ندزدیده بودند و به تحقیق ابراهیم(علیه السلام) فرمود: به درستی که من بیمار(2))، به خدا قسم او بیمار نبود(3)).

امام صادق(علیه السلام) فرمودند: عَلَيْكَ بِالتَّقِيهِ فَإِنَّهَا سَنَّةُ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ، الْحَدِيثُ. (بر تو باد عمل به تقیّه، چرا که آن سنّت ابراهیم خلیل است(4)).

حال که این سنّت پیامبری اولوالعزم است، نسبت به جمیع بشریت امر معلوم و واضح و حائز اهمیت می باشد.

ص: 348

1-- یوسف: 70.

2-- صافات: 89.

3-- وسائل الشّیعه: ج 11، ص 468، باب 25 ح 4.

4-- وسائل الشّیعه: ج 11، ص 463، باب 24، ح 16.

به زودی درباره تکلیف اهل این زمان در عنوان تقیّه صحبت خواهیم نمود.

و عملکرد حضرت خلیل الرحمن (علیه السلام) به تقیّه در کتب مخالفینی چون صحیح بخاری به چند طریق (1) و ثعلبی در کتاب قصص الأنبياء خود (2) و طبری در تاریخش (3)، قابل رؤیت می باشد.

3- تقیّه در زمان حضرت یوسف (علیه السلام):

قضیه سرقت برادران ایشان، که در حقیقت برنامه ریزی شده خود جناب حضرت یوسف (علیه السلام) بوده، و چنانچه در روایت گذشت، آنان دزدی نکرده بودند، برای مهیا کردن اموراتی بوده، که در تاریخ مذکور می باشد. چرا که بدون آن مقدمات نمی توانسته به مقاصد خویش برسد. زیرا در تحت فشار حسادت برادران، حتی تا آخر الأمر قرار گرفته بودند. و از طرفی ایشان در تحت قدرت پادشاه و طریقه فکری او بوده، که با حکمت و حسن سلوک و تدبیر خویش توانست، دین او را تغییر دهد و امورات را به دست گیرد. تفصیل این قضیه در روایت حضرت رضا (علیه السلام) است که به خاطر طولانی نشدن مطالب، خوانندگان محترم

ص: 349

1- صحیح البخاری: ج 4، ص 112.

2- عرائس المجالس: ص 79.

3- تاریخ الأمم و الملوک: ج 1، ص 171.

را به آن روایت ارجاع می دهیم. (1) که این نوع حرکت، ظهوری در تقیه حضرتشان داشته است.

4- تقیه در زمان حضرت موسی: 7:

قرآن کریم در چند آیه از مواقف شجاعانه حضرتش در مواجهه با فرعون سخن گفته و ایشان را بر بسیاری از انبیاء (علیهم السلام) تفضیل داده است. آنجا که فرموده: **تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ، الْآيَةَ** (این پیغمبران را برخی بر بعضی برتری داده ایم، بعضی از آنان با خدا سخن گفته اند). (2)

الّا اینکه ایشان در بعضی از ادوار حیات خویش در تبلیغ رسالت برای مردم عمل به تقیه نمودند. که در تفاسیر، این خوف حضرتشان را، بر خوف غلبه باطل، معنا و تفسیر کرده اند، نه خوف بر جان خویش. و متواری شدن ایشان به علت عدم گرفتار شدن و کشته شدن خویش بوده چرا که به قتل ایشان حق ضایع می گردید.

خداوند متعال به موسی و هارون (علیهما السلام) فرمود: **إِذْ هَبْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقَوْلًا لَهُ قَوْلًا لِيُنَّا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ** (بروید به سوی فرعون که او سخت به

ص: 350

1- - مجمع البیان: ج 5، ص 244.

2- - بقره: 253.

راه کفر و طغیان شتافته است* و با او به کمال آرامی و نرمی سخن گوئید باشد که متذکر شود یا از خدا بترسد). (1)

چنانچه در روایت مذکور است که او را به کنیه صدا زنید و به او بگوئید یا ابا مصعب. (2)

که این نوع از تقیه، تقیه مداراتیّه گفته می شود که ترقیق قلب و ملایمت او مراد است.

و اما نسبت به اصحاب حضرت موسی (علیه السلام)، که قرآن اشاره می کند به اینکه زمان فرعون زمانی پر از بطش و قهر و غلبه بوده که مردم بر خود و اعراضشان ایمن نبودند، إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (همانا فرعون در زمین گردنکشی و تکبر آغاز کرد و میان اهل آن سرزمین تفرقه و اختلاف افکند و طائفه ای را سخت ذلیل و ضعیف نمود، پسرانشان را می کشت و زنانشان را زنده می گذاشت و همانا فرعون مردی بسیار مفسد و بد اندیش بود). (3)

ص: 351

1- طه: 43-44.

2- کمال الدین و تمام النعمه: ج 1، ص 211، باب 22، ح 2.

3- قصص: 4.

و در ضلالت خود تمادی بخشید تا آنجا که: فَحَشَرَ فَنَادَى * فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى (پس با رجال بزرگ دربار خود انجمن کرد * و گفت من خدای بزرگ شما می باشم). (1)

لذا خوف بر مردم هیمنه زد ولی در عین حال عده ای به موسی (علیه السلام) ایمان آورده و ایمان خود را مخفی داشته چون:
مؤمن آل فرعون:

قرآن درباره او می گوید: وَقَالَ رَبُّ لُؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ، الْآيَةَ (و مرد با ایمانی از آل فرعون که ایمانش را پنهان میداشت گفت). (2)

که در ادامه آیه از قتل حضرت موسی (علیه السلام) جلوگیری کرده و با اینکه در حال تقیه بوده بر وجهی ترغیبی و تریبی سخن گفته است.

که امام عسکری (علیه السلام) حضرت اباطالب (علیه السلام) را به مؤمن آل فرعون در کتمان ایمان تشبیه می نمایند. (3)

و ابن کثیر هم در این باره سخن گفته است.

ص: 352

1- - نازعات: 23-24.

2- - غافر: 28.

3- - وسائل الشیعه: ج 11، ص 481، باب 29، ح 19.

و درباره اسم او: شمعان، خیر، گفته اند. (1)

و ثعلبی گفته: او حزقیل بوده که نجاری شغل او باشد و او همان کسی است که صندوقی برای مادر موسی (علیه السلام) ساخت تا او را به دریا اندازد و در نقلی دیگر گفته اند او خازن فرعون بوده است که صد سال خزینه داریش را کرد. (2)

و سیوطی هم روایاتی در این بحث نقل نموده است. (3)

همسر مؤمن آل فرعون:

که ایشان هم از مؤمنات آن زمان بوده، که با دختران فرعون خدمت او را می کرده است که درباره او ثعلبی مطالبی بیان نموده. (4)

همسر فرعون:

آسیه دختر مزاحم، همسر فرعون است که حسب روایات از ازواج رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در بهشت می باشد. (5)

ص: 353

1- - قصص الأنبياء: ج 2، ص 56.

2- - عرائس المجالس: ص 187.

3- - الدر المنثور: ج 5، ص 262.

4- - عرائس المجالس: ص 187.

5- - تفسیر نور الثقلین: ج 5، ص 377.

درباره ایشان در قرآن آمده: وَصَرَّبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا إِمْرَأَةَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

(و خداوند برای مؤمنان همسر فرعون را مثال می زند هنگامی که عرض کرد بار الها تو خانه ای برای من در بهشت نزد خودت بنا کن و مرا از شر فرعون کافر و کردارش و از قوم ستمکار نجات بخش). (1)

که ثعلبی گوید: او مؤمنه ای مخلصه بوده و در سرّ خدای را می پرستیده و برای قضاء حوائج خویش از ترس فرعون مخفیانه نماز می خوانده تا زمانی که فرعون همسر حزقیل را به قتل رسانید. (2)

مؤمنی از بنی اسرائیل:

که در برهه از زمان مؤمنی حکیم وجود داشته که ایمان خود را کتمان می نموده و به واسطه عملکرد حکیمانه اش سیصد نبی از انبیاء(علیهم السلام) را از قتل نجات بخشید. (3)

ص: 354

1-- -- تحریم: 11.

2-- -- عرائس المجالس: ص 188.

3-- -- عرائس المجالس: ص 253.

حضرت خضر (علیه السلام):

شخصیتی که موسی (علیه السلام) مدتی همراه او بوده و ایشان در لسان قرآن، صاحب علمی است که از نزد باری تعالی به ایشان افاضه گشته است. (1)

و بسیاری از روایات در حیات و زنده بودن ایشان صحبت می کند و در جریانی هم از تقیّه استفاده نموده. (2)

و این کثیر هم در قصّه ای به تقیّه ایشان اشاره دارد که در ضمن جملاتی حضرت خضر (علیه السلام) به همسرش می فرماید: اگر دوست داری با من به عبادت خدای پرداز و تکتّمین علیّ سِرّی (و سرّ عبودیت و خداپرستی مرا کتمان نما). (3)

اصحاب کهف:

در شأن این بزرگواران، آیات سوره کهف، به خوبی ما را رهنمون می شود که اینان به خدای ایمان آورده و خداوند بر قلوبشان علاقه ایمانی را محکم نمود که پس از تقیّه در مجلس پادشاه قیام کرده و ایمان خویش را اعلان عمومی نمودند. (4)

ص: 355

1- - کهف: 65.

2- - عرائس المجالس: ص 220.

3- - قصص الأنبياء: ص 391.

4- - کهف: 14.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: مَا بَلَغَتْ تَقِيَّةَ أَحَدٍ تَقِيَّةَ أَصْحَابِ الْكَهْفِ أَنْ كَانُوا يَشْهَدُونَ الْأَعْيَادَ وَيَشُدُّونَ الزَّنَائِرَ فَأَعْطَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ (تَقِيَّةَ نَمُودَن هِيچ كَس بَه مَنزَلَت تَقِيَّةَ اَصْحَابِ كَهْفِ نَمِي رَسَد، چَرَا كِه دَر اَعْيَادِ عَمُومِي مَرْدَمِ شَرَكْتِ كَرْدِه وَ چُون اَنَانِ لِبَاسِ پُوشِيدَنَد، پَس خَدَاوَنَد دُو مَرْتَبَه بَه اَنَانِ اَجْرِ عَطَا فَرْمُودَ). (1)

و در حدیثی دیگر فرمودند: اَنَّ اَصْحَابَ الْكَهْفِ اَسْرُوا الْاِيْمَانَ وَ اَظْهَرُوا الْكُفْرَ وَ كَانُوا عَلٰى اِجْهَارِ الْكُفْرِ اَعْظَمُ اَجْرًا مِنْهُمْ عَلٰى اِسْرَارِ الْاِيْمَانِ (اصحاب كهف ايمان خویش را مخفی و كفر را اظهار می داشتند و بر این اظهار، اجر و مزدشان، بر آن مخفی نگه داشتن ايمان، عظیم تر است). (2)

و مرحوم طبرسی اختلاف اقوال در احوال ایشان را متذکر شده که عده ای گویند: اینان ايمان به خدا داشته، و از ترس پادشاه که دقيانوس نام داشته، اسلام خویش را مخفی می کردند.

بعضی گویند: بر دین مسیح بودند و پادشاه زمانشان مجوسی بوده است.

ص: 356

1- وسائل الشیعه: ج 11، ص 471، باب 26، ح 1.

2- وسائل الشیعه: ج 11، ص 480، باب 29، ح 16.

بعضی گویند: اینان در بدایت امر، ایمان خویش را، از همدیگر هم، مخفی داشته و سپس متفق شده و به غار رفتند و گفته شده: که اینان قبل از بعثت حضرت عیسی (علیه السلام) بوده اند. (1)

و ثعلبی (2) و سیوطی (3) هم قصه تقیه اصحاب کهف را نقل نموده اند. و در آخر هم ایشان از اصحاب امام عصر (علیه السلام) قرار خواهند گرفت چنانچه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: أَصْحَابُ الْكَهْفِ أَعْوَانُ الْمَهْدِيِّ (علیه السلام) (اصحاب کهف یاران مهدی (علیه السلام) خواهند بود). (4)

1- تقیه در زمان حضرت عیسی (علیه السلام):

در آثار، ما به نصّی دست نیافتیم که ایشان تقیه نموده باشند مگر اینکه بعضی از حواریون حضرت به تقیه ممارست داشته اند. مثل: صاحب یس که بعضی از روایات، او را حبیب التّجار معرفی کرده است. و یا او را شمعون الصّفا سر کرده حواریون دانسته اند. (5) و گفته شده: که او سمعان

ص: 357

1-- مجمع البیان: ج 6، ص 453.

2-- عرائس المجالس: ص 419.

3-- الدر المنثور: ج 5، ص 366.

4-- الدر المنثور: ج 5، ص 370.

5-- عرائس المجالس: ص 404.

بوده (1) و بعضی گویند: او شلوم بوده (2) ولی اکثر مفسرین او را شمعون الصفا معرفی کرده اند. (3)

و در تفسیر آیات 14 و 15 سوره یس مفسرین مطالبی را نقل کرده که بدانجا ارجاع می دهیم.

چون طبرسی (4) و علی بن ابراهیم (5) و ثعلبی (6) که متذکر آن شده اند. این بعضی از موارد تقیه قبل از اسلام بود که در قرآن و کتب تفسیر و تاریخ و روایات فریقین، بدان اشاراتی بوده است که این مطلب ثبات تقیه و اهمیّت آن را در شرائع سماویه سابقه معرفی می کند. چنانچه در اسلام هم بدین سبک و سیاق می باشد. لذا تقیه امریست فطری و امریست که یکی از وسائل بلاغ دینی به حساب می آید.

این قسمت از بحث را با روایتی از امام عسکری (علیه السلام) ختم می نمائیم، که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

ص: 358

1- - عرائس المجالس: ص 404.

2- - عرائس المجالس: ص 404.

3- - عرائس المجالس: ص 404.

4- - مجمع البیان: ج 7، ص 419.

5- - تفسیر القمی: ج 2، ص 214.

6- - عرائس المجالس: ص 404.

انَّ الْأَنْبِيَاءَ إِنَّمَا فَضَّلَهُمْ عَلَى خَلْقِهِ أَجْمَعِينَ بِشِدَّةِ مَدَارَاتِهِمْ لِأَعْدَاءِ الدِّينِ وَحُسْنِ تَقْيِيَّتِهِمْ لِأَجْلِ إِخْوَانِهِمْ فِي اللَّهِ (خداوند به درستی که انبیاء را بر تمامی خلقش تفضیل داد، چرا که مدارات با دشمنان دین را شدیداً رعایت کرده و در راه خدا به خاطر برادرانشان تقیّه ای نیکو داشته اند). (1)

تقیّه بعد از اسلام

این بحث به دو مرحله تاریخی، تقسیم بندی می شود:

تقیّه در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

مردم آن زمان، در برهه ای از شبّهات و جهالت زندگی می کردند و چنان در جهل و خرافات فرو رفته بودند که به تعبیر قرآن در ضلالت و گمراهی آشکارا به سر می بردند. (2)

قرآن می فرماید: هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (اوست خدائیکه میان عرب امّی پیغمبری بزرگوار از همان مردم برانگیخت تا بر

ص: 359

1- - جامع احادیث الشّیعه: ج 14، ص 521، باب 2، ح 4.

2- - برای اطلاع بیشتر از زمان جاهلیّت و وضعیّت مادی و معنوی مردم آن زمان، مطالعه کتاب خورشید اسلام چگونه درخشید نوشته مرحوم آیت الله شیخ محمد باقر علم الهدی، توصیه می گردد.

آنان آیات وحی خدا را تلاوت کند و آنها را از لوٹ جهل پاک سازد و شریعت کتاب سماوی و حکمت الهی بیاموزد با آن که پیش از این همه در ورطه جهالت و گمراهی بودند). (1)

و وجود مقدس حضرت با اخلاقی نیکو و صبری بی نهایت با آن مردم روبرو شده و آنان را به حقّ و راستی دعوت نمودند که اگر غیر از این بود به تعبیر قرآن، آنان به سمت ایشان گرویده نمی شدند.

و لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُضِّضْنَا مِنَ حَوْلِكَ (و اگر تندخو و سخت دل بودی مردم از گرد تو متفرّق می شدند). (2)

در این راستا، مؤمنین به حضرت ایمان آورده ولی در روزگاری غریب و تنها، سر بر سجده عبودیت حضرت حقّ می نهادند و به علّت کمی عدد و دلالتی دیگر، مجبور به کتمان ایمان شده و تقیّه را پیشوای خود، نمودند.

تقیّه در سیره صحابه

1- یکی از آن مؤمنین در اوائل صدر اسلام شخصیت گرانقدر حضرت ابوطالب (علیه السلام) است که با کتمان ایمان و فداکاری بسیار

ص: 360

1- - جمعہ: 2.

2- - آل عمران: 159.

در راه دفاع از دین و پسر برادر خویش، سببی از اسباب مهمّ تعالی کلمه توحید و نبوّت و ولایت گردید.

تا آنجا که در نقل تاریخ فرزند خود جعفر (علیه السلام) را امر به خواندن نماز با رسول حقّ (صلی الله علیه و آله) می نمایند و در نصرت حضرت، اولاد خویش را تربیت می نمایند.

فرمود: يَا بُنَيَّ صَلِّ جَنَاحَ ابْنِ عَمِّكَ، فَلَمَّا أَجَابَهُ قَالَ:

إِنَّ عَلِيًّا وَجَعْفَرًا ثَقَتِي *** عِنْدَ مَلَمِّ الزَّمَانِ وَالْكَرْبِ

وَاللَّهِ لَا أَخْذُلُ النَّبِيَّ وَلَا *** يَخْذُلُهُ مِنْ بَنِي ذَوِي حَسَبِ

لَا تَخْذُلُوا وَانصُرُوا ابْنَ عَمِّكُمْ *** أَخِي لِأُمِّي مِنْ بَيْنِهِمْ وَأَبِي (1)

و به راستی چرا با این همه ادلّه موجوده بر ایمان و اسلام ایشان، صحبت از شرک ایشان به میان می آید؟ نکند چون او پدر فرزندی چون علی (علیه السلام) است؟! نکند از آنجائی که نمی توانند کلامی بیجا در شأن فرزندش بگویند، عقده ها بر سر پدر خالی می نمایند؟!!

ص: 361

آنجا که فرمود: **مَازِلْتُ مَظْلُوماً (علی همیشه در مظلومیت به سر می برد)**(1)، حتماً نگاهی به این جنبه از حیات، و مظلومیت پدر باوفای خویش هم داشته. (2)

ادله ایمان حضرت ابوطالب (علیه السلام)

1- اجماع بر ایمان ایشان، مورد ادعای شیخ مفید و شیخ طوسی و طبرسی و سید فخر بن معد الموسوی و فتال نیشابوری و سید بن طاووس و علامه مجلسی رحمهم الله و دیگر از بزرگان تشیع بوده است. (3)

و ابن ابی الحدید اجماع شیعه و اکثر زیدیه و جمله ای از اعظم معتزله را بر این موضوع نقل می نماید. (4)

2- روایات موجوده که ایشان را به مؤمن آل فرعون و اصحاب کهف تشبیه نموده است. و دیگر از روایات که در وسائل و بحار و کنزالفوائد موجود است. (5) که گذشته به بعضی اشاره شد. و در

ص: 362

1- - الغارات: ج 2، ص 768.

2- - برای آگاهی بیشتر از زندگانی حضرت ابوطالب (علیه السلام) به جلد 7 کتاب الغدير علامه امینی رحمه الله مراجعه نمائید.

3- - منیه الرّاغب: ص 65.

4- - شرح نهج البلاغه: ج 14، ص 65.

5- - وسائل الشّیعه: ج 11، ص 481، باب 29، ح 19، بحار الأنوار: ج 35، ص 10، کنزالفوائد: ص 80.

حدیثی امام صادق(علیه السلام) ایشان را از رفقای انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین معرفی می نمایند. (1)

در شریعت اسلامی، ازدواج کافری با زن مسلمان جائز نمی باشد و این مطلب از مسلمات تاریخ است که حضرت فاطمه بنت اسد(علیها السلام) از سابقین و اول زنی است که به سمت پیغمبر از مکه به مدینه با پای خویش مهاجرت نمودند و از مهربانترین مردم نسبت به ایشان بودند. (2) و رسول خدا(صلی الله علیه و آله) ایشان را مادر خویش دانسته و در تجهیز حضرتش اموری انجام دادند که برای احدی انجام ندادند. (3)

حال که شأن این خاتون تا بدینجاست آیا سزاوار است که با مردی کافر ازدواج کرده؟ که بدین معنا امام سجاد(علیه السلام) استدلال می نمایند. (4)

حتی ابوبکر لعین هم، بدین مسلمانی و اعتقاد حضرت ابوطالب(علیه السلام) اقرار دارد. (5)

ص: 363

1- - کنزالفوائد: ص 80.

2- - الکافی: ج 1، ص 452، ح 1.

3- - الکافی: ج 1، ص 452، ح 2.

4- - بحار الأنوار: ج 35، ح 115، شرح نهج البلاغه: ج 14، ص 69.

5- - شرح نهج البلاغه: ج 14، ص 68.

و نویسنده مصری عبدالفتاح عبدالمنصور هم با مطالبی عالی بدین حقیقت اشاره ای می نماید. (1)

و ابن اثیر هم در جامع الأصول به اسلام عموهای پیغمبر که حمزه و عباس و ابوطالب باشند نه غیر اینان، شهادت می دهد. (2)

2- عمّار بن یاسر: شخصیتی که از سابقین اولین است و از روزگاران اول با حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) همراه و حیات خویش را در رکاب حقّ و صاحب حقّ وصی رسول خدا امیر عوالم (علیه السلام) در معرکه صفین، ختم نمود.

در راستای تقیه عمّار در اوائل نشر اسلام آیه 106 سوره نحل نازل گشت که مشروعیت عمل او را در زیر شکنجه کفار، تأیید نماید. عمّاری که معیار حقّ شده بود. (3) چرا که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرموده بود که او را گروهی یاغی و ظالم و فاجر خواهد کشت.

لذا بعضی گفته اند که زبیر به همین علت روز جنگ جمل از محاربه دست کشید، چرا که دید عمّار در صفوف لشکریان حضرت امیر (علیه السلام) است. از خوف قتل او معرکه را ترک نمود. (4)

ص: 364

1- - الحجه على الذّاهب الى تكفير أبي طالب: ص 16.

2- - منيه الرّاغب: ص 62.

3- - تنقيح المقال: ج 2، ص 321.

4- - الأنتقال اصعب في المذهب و المعتقد: ص 240.

و زمخشری گفته: که عدّه ای از اهل مکه از اسلام مرتدّ شده، و به خاطر آزار قریش دست از عقیده کشیدند. و کسانی هم بودند، که به زبان جاری کردند کلمه کفر را، ولی در دل ایمان را محفوظ داشتند، که او عمّار باشد. ولی پدر و مادرش و صهیب و بلال و خباب و سالم، شکنجه شدند، و به زبان هم کفر نگفتند و تقیّه نمودند. ولی از عمّار آنچه را که می خواستند، از دشنام به پیغمبر و ستایش بت ها، شنیدند. (1) و در روایات خاصّه، عملکرد عمّار ستایش شده و تقیّه شرعیّه رادر حرکت عمّار معنا نموده اند (2)، چنانچه حرکت و حفظ ایمان و ترک تقیّه پدر و مادرش، یاسر و سمیّه (علیهما السلام) و عدّه دیگر از مسلمانها هم ستایش شده است که این همان معنای رخصت تقیّه می باشد.

3- ابوالدرداء: که در قضیّه ای می گوید: ما در دیدار با اقوامی به روی آنان تبسم می نمائیم ولی در قلوب خویش آنان را لعن می کنیم که عبارت انا از او سیره صحابه را در عمل نمودن به تقیّه (3)، می رساند.

ص: 365

1- - الکشاف: ج 2، ص 430، الدر المنثور: ج 4، ص 132.

2- - تفسیر کنزالدقائق: ج 7، ص 271، مجمع البیان: ج 6، ص 597، وسائل الشیعه: ج 11، ص 476، باب 29، ح 2.

3- - صحیح البخاری: ج 7، ص 133، باب 82.

4- ابوهریره: شخصیتی که روایات او نزد مخالفین مقبول است و بر عظمت او متفق می باشند. (1)

در روایتی از او نقل شده که گفته: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دو مطلب و دو فرمایش را محفوظ دارم، که یکی را نشر داده و دیگری را اگر نشر دهم گلوگاهم قطع خواهد شد. (2)

قسطلانی در شرح این کلام می گوید: احادیثی که او نمی توانست نشر دهد اسامی سلاطین و امراء ظلم و جور بوده که همراه احوالاتشان و زمان حکومتشان از ایشان شنیده بود، که به علت ترس بر جان نشر نمی داده. و آیا این غیر از تقیّه ایست که مقبول عامه می باشد؟ (3)

5- تقیّه ابن عباس و ابن مسعود بلکه تقیّه عمر از ابوبکر لعنهما الله: که در روایتی طولانی که ابن ابی الحدید آنرا نقل نموده (4) که به دلیل عدم اطاله کلام آنرا نقل نمی نمایم، تقیّه این سه نفر را به وضوح دلالت می کند که در اینجا به قسمتی از آن اشاره می کنیم:

ص: 366

1- - ارشاد السّاری: ج 1، ص 212.

2- - صحیح البخاری: ج 1، ص 48، ح 120.

3- - ارشاد السّاری: ج 1، ص 212.

4- - شرح نهج البلاغه: ج 2، ص 29.

در نقل تاریخ ثبت شده است که عمر لعین در شأن بیعت ابوبکر لعنه الله گفته است: *كَانَتْ يَبِيعُهُ أَبِي بَكْرٍ فَلْتَهُ وَقِيَّ اللَّهُ وَ الْمُسَدِّ لِمِينِ شَرِّهَا* *فَمَنْ عَادَ إِلَى مِثْلِهَا فَأَقْتُلُوهُ* (بیعت با ابوبکر لغزش و خطائی بود که خداوند مسلمانان را از شر آن محافظت کرد پس هر آن کس مثل آن را انجام داد او را بکشید).

که بدین مطلب خود ابوبکر لعین هم اقرار نموده است. [\(1\)](#)

و در آن روایت طولانی شعبی می گوید: *لَقَدْ كَانَ فِي صَدْرِ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَمْرٌ حَقْدٌ وَ كَيْنَةٌ مِنْ أَبِي بَكْرٍ* (در سینه عمر حقد و کینه ای از ابوبکر بود). ولیکن با تمامی احوال با او مدارات می کرد و همراهی می نمود که این را تقیّه عمر از ابوبکر لعنهما الله دانسته اند. و درباره مؤامره این دو ملعون و سیاست بازی های ابوبکر لعین، و خباثت هایشان، به اعترافات عمر لعنه الله گوش فراد دهید. [\(2\)](#)

لذا بنا به نقل بعضی از اهل تاریخ در آخر، عمر با گذاشتن بالشی بر دهان ابوبکر لعنهما الله او را خفه نمود و به درک واصل کرد. [\(3\)](#)

ص: 367

1- - تشیید المَطَاعِن: ج 2، ص 50.

2- - شرح نهج البلاغه: ج 2، ص 30.

3- - أنساب النواصب: ص 222.

تقیّه بعد از شهادت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

بعد از شهادت جانسوز حضرت رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) (1)، به دلایل مختلفی امورات دینی، بر حضرات معصومین (علیهم السلام) به شدت ضیق و سخت گردید. لذا برای حفظ اصل دین در مراتب خود، در ازمنه و امکانه متفاوته در طول تاریخ این عنوان در زندگانی حضرات و اصحاب کرامشان دیده می شود. البتّه قابل توجّه است که بناء اولی و اصل اصیل دفاع از دین و بیان حقائق بوده که همین منهج صاحبان دین بوده است ولی احیاناً عمل به تقیّه می نمودند تا با این نوع از مماشات و مدارا نمودن اصل دین به خطر نیفتد و بقاء آن را حفظ نمایند.

برای فهمیدن بیش از پیش مسأله و حساسیت تاریخی آن زمان به روایت و درد دل های امام باقر (علیه السلام) رجوع کنید تا حقیقت تجلّی کند و ارزش تقیّه در آن برهه های زمانی معلوم گردد. (2)

و از برای اطلاع بیشتر از ظلم ها و فجور امامان ضلالت و گمراهی و غاصبین حقّ اهل بیت (علیهم السلام) و عملکرد آنان به مطالعه کتاب تتمه المنتهی نوشته مرحوم شیخ عبّاس قمی، همگان را توصیه می نمائیم.

ص: 368

1- - برای اطلاع بیشتر از شهادت حضرت و قاتلین ایشان که در روایات ابوبکر و عمر و عائشه و حفصه لعنهم الله معرفی شده اند، می توانید به کتاب شهادت پیامبر (صلی الله علیه و آله) فروخته در غبار غرض، تلاش گروه تحقیقاتی علوم و معارف اسلامی احتجاج، مراجعه نمائید.

2- - شرح نهج البلاغه: ج 11، ص 43.

به زودی در بیان وظیفه امروز شیعیان در برابر دشمنان و عمل نمودن به تقیه صحبت خواهیم کرد. و تا بدینجا غرض ما در اهمیت این عنوان، از آیات و روایات و سیره تاریخی آن بوده، که مسلماً باید تکلیف امروزی خویش را هم در برابر مخالفین خود بدانیم تا به انحراف و افراط و تفریط در دینداری مبتلا نگردیم.

تقیه یعنی نفاق!!!

یکی از شبهات عارضه بر پیکره تشیع، عملکرد جماعت شیعه به عنوان تقیه می باشد، که البته پس از این، دیدگاه خود مخالفین و بزرگانشان در بحث تقیه را مطرح می نمایم، ولی چون شیعه در طول تاریخ عامل بدین عنوان بوده او را منافق تلقی نموده اند، چرا که تقیه را نوعی نفاق می دانند.

بدین عبارت خبیثانه ابن تیمیه ملعون در تشبیه نمودن شیعه به یهود توجه کنید: **وَمَثَلُ إِسْتِعْمَالِ التَّقِيهِ وَإِظْهَارِ الْبَاطِلِ خِلَافُ مَا يَصَدِّقُ مَرُونَ مِنَ الْعَدَاوَةِ، مُشَابَهَةٌ لِلْيَهُودِ (و مثال استعمال تقیه و اظهار باطل، بر خلاف آنچه که در دل از دشمنی می پروراند، مشابهتی است با عملکرد یهود).** (1)

ص: 369

در حالی که این ادعا و تهمت ناروا موضوعاً و حکماً باطل است. چرا که تقیّه در مفهوم موضوعی اش یعنی مدارات با آنکس که از سطوه و غلبه اش خوفناکی تا از مضرات او در امان باشی در حالی که نفاق یعنی تظاهر به حقّ و انطواء قلب بر باطل. چنانچه منافقین کفر خود را مخفی و ایمان دروغین خویش را تظاهر می نمودند که پس از قرائت آیات سوره منافقون مطلب به درستی واضح می گردد.

ولی مؤمن با تقیّه نمودن تظاهر به مدارات با دشمن می نماید ولی قلب او بر حقّ پایدار است.

که با تلاوت آیات تقیّه، معلوم می شود که آن، عنوانی است و میزانی بر حقّ، که با موضوع نفاق متغایر می باشد.

و اینکه از حیث لغت تقیّه را با نفاق متفاوت دانسته اند. (1)

ولذا شیخ الطّائفه در این باره می فرماید: تقیّه اظهار زبانی است، خلاف آنچه را که در قلب خود از حقیقت جای داده است. چرا که بر نفس خود از بیان واقعیت می ترسد. پس اگر آنچه که در درون قلب دارد باطل باشد و از حقیقت به دور، آن وقت آنرا نفاق نام گذاری می کنند. (2)

ص: 370

1- - مجمع البحرین: ص 96، لسان العرب: ج 15، ص 402، المعجم الوسیط: ج 5، ص 217.

2- - التبیان: ج 2، ص 434.

بدین ترتیب آنچه که در بحث اختلاف در روایات منقوله از حضرات معصومین (علیهم السلام) از روی تقیّه، به دست ما رسیده، به چند دسته تقسیم می شود.

1- تقیّه در قول: امام تکلمی نموده اند که موافق رأی عامّه بوده و اگر چه خلاف واقع و حقیقت باشد. که آن عمل را از روی تقیّه نفسانی انجام داده اند. چرا که مجلس حضرتشان از مخالفین امام (علیه السلام) مملوّ بوده است.

2- تقیّه به خاطر راوی: شخصی سؤال نموده و امام (علیه السلام) حکمی که موافق با عامّه بوده را بیان نمودند. چرا که می دانستند که شخص سائل به شهر خود می رود و حقّ را اگر ظاهر کند در خطر می افتد، لذا برای حفظ جان او تقیّه در جواب سوال نموده اند.

3- تقیّه در مجرد اختلاف اجوبه: که هر کدام از اصحاب را به نحوی جواب می گفته تا بر امری واحد متفق نشوند. که خود این سبب شناخت آنها بشود، و اینان شیعیان امامی هستند، و برای آنها مشکل ساز شود. که خود این نوع عملکرد اختلافی شیعیان، در عملی واحد تقیّه به حساب می آید.

لذا در اموری که شیعیان بدان معتقدند، در حالی که حضرات احیاناً به نحوی دیگر مطالب را بیان فرموده اند، این نوع عملکرد معصومین (علیهم السلام) حمل به تقیّه می شود. (1)

ص: 371

سپس تقیّه از مخالفین، یا برای حصول امنیّت از ضرر آنها بوده، و یا به خاطر حسن معاشرت، که این مربوط به ضرر معتدّبه نمی شود بلکه به خاطر راحتی در معاش، تقیّه مطرح می گردد.

و یا اینکه مؤمن بر خلاف اعتقادات و دین خود، به هیچ وجه عمل نمی کند، و لیکن در معاشرت با مخالفین تقیّه می نماید. چنانچه در قریّه واحده ای زندگی می کنند و او اعتقادات خویش را تجلّی می دهد ولی در معاشرت تقیّه می کند که آن هم با شروطی مقررّه در بحث فقهی خود مطرح می شود. (1)

در اینجا به نظرم رسید، بعضی از اسباب تقیّه را که به دو قسمت تقسیم بندی می شود، متذکّر شوم:

سبب اول:

تقیّه از شیعیان:

در روایتی از ابوبصیر آمده است که امام صادق (علیه السلام) در جمعی که مخالفین نبودند باز هم شیعیان خود را موافق با نظریّه عامّه فتوا دادند چرا که از اصحاب شیعی خود هم گاهاً تقیّه می نمودند. چرا که در بین آنان

ص: 372

شکاک ضعیف الاعتقاد وجود داشت که حضرت از آنها هم ایمن نبود تا فتوای به حق را بیان نمایند.

و یا القاء خلاف در بین شیعیان: که کمی راجع به او در صفحات قبل صحبت شد. و سرّ آن این بوده که زمانی که شیعه از نزد حضرات معصومین (علیهم السلام) خارج می شدند، در حالی که هر کدام نظریه ای را از امام خویش نقل می کرده، مذهب تشیع در نظر مخالفینشان، سخیف جلوه می کرده است. لذا در نتیجه شیعه را به جهل منسوب می نمودند. ولی اگر شیعه را متّفق القول می دیدند، سبب اشتداد بغض و کینه درباره آنها و امامانشان می شد، که سبب ثوران عداوت و شدت گرفتن کشتارها و مشکلات می شد. لذا حضرات تقیه می نمودند تا به حدّ ممکن از مشکلات جلوگیری کنند.

که البته مخفی نماند، این القاء خلاف، وظیفه واقعی حضرات و شیعیان بوده، و عمل به آن در مقطع زمانی خاصّی تکلیف آنها تلقی می شده.

سبب دوّم:

تقیّه از غیر شیعیان:

که این خود چند صورت پیدا می کند:

صورت اول: محافظت بر سائین، که چون آنها با عامه در ارتباط بودند، لذا برای حفظ خود شخص سائل از خطرات، تقیه می نمودند. که علامه

ص: 373

مجلسی رحمه الله می فرماید: اغلب موارد، که فتوای معصومین (علیهم السلام) مطابق با عامّه بوده برای اتقاء سائل از خطرات لحاظ می شده، نه تقیّه نمودن به خاطر وجود نازنین خویش.

صورت دوّم: شخص سائل، خود از مخالفین بوده، لذا حضرت طبق مذهبش فتوا می دادند.

صورت سوّم: ترس حضرات (علیهم السلام) بر جان خویش مطرح بوده، که احیاناً بر طبق عمل آنها، حتی عمل می نمودند.

صورت چهارم: روایات مقبوله خود مخالفین را برای خودشان نقل می کردند تا آنان فکر کنند که حضرات (علیهم السلام) با نظراتشان موافق می باشند. لذا مجلسی اوّل رحمه الله در شرح فارسی خویش، نقل روایات سهو التّبی (صلی الله علیه و آله) در نماز را، از جانب ائمّه (علیهم السلام) تقیّه معصومین (علیهم السلام) تلقی می کند. [\(1\)](#)

در اینجا فروع و مسائل و ابجائی دیگر حول این مسأله مطرح است که نقل آنها سبب اطالّه کلام می شود که اهل مطالعه را به تحقیق و تفحص در کتب اصولی و فروع مستنبطه دعوت می نمائیم.

ص: 374

تقیّه ابوحنیفه

زمخشری می گوید: ابوحنیفه به وجوب نصرت زید بن علی و کمک مالی به او، و خروج با او، بر علیه خلیفه دوانیقی و اشباه او، در خفاء فتوا داد. (1)

و خطیب بغدادی نقل قضیه ای از ابوحنیفه لعنه الله، که او به عبارت تقیّه تصریح می کند را، در کتاب خویش آورده که او به فرزندش می گوید من این کلام را از روی تقیّه بیان نمودم. (2)

تقیّه مالک بن انس

در ضمن سؤالی که از او شد که چرا دیگر به مسجد نمی آئی و در مراسم مذهبی شرکت نمی کنی جواب داد که: هر انسانی قادر به بیان عذر خود نمی باشد. (3)

که این کتمان عذر، از روی تقیّه بوده است.

لذا ذهبی می گوید: مالک بن انس از امام صادق (علیه السلام) روایت نقل نمی کرده تا حکومت بنی العباس لعنهم الله ظهور نمود. (4)

ص: 375

1- - الکشاف: ج 1، ص 148.

2- - تاریخ بغداد: ج 13، ص 379.

3- - وفيات الأعيان: ج 4، ص 136.

4- - میزان الاعتدال: ج 1، ص 414.

و این مطلب را می‌رساند که او یا از بنی امیه لعنهم الله تقیه می‌نمود و حدیثی از حضرت نقل نمی‌کرده یا از بنی العباس لعنهم الله، تقیه کرد و روایات را نقل می‌نمود، چرا که ایشان بزرگ بنی هاشم بوده و بنی العباس هم خود را از بنی هاشم می‌دانستند.

تقیه شافعی

ابونعیم می‌گوید: که شافعی از اصحاب عبدالله بن حسن محض بوده و قائل به امامت او می‌شده و در شأن اهل بیت (علیهم السلام) شعر می‌سروده و مخفی می‌داشته و به هارون وارد می‌گشته و بر او به لقب امیرالمؤمنین سلام می‌نموده تا از کشته شدن محفوظ بماند. (1)

در اینجا دو بیت از شعر او را در شأن اهل بیت (علیهم السلام) ایراد می‌نمائیم. (2)

يَا رَاكِبًا قَفَّ بِالْمُحَصَّبِ مِنْ مِنيْ *** وَ اهْتَفَّ بِسَاكِنِ خَيْفِهَا وَ النَّاهِضِ

إِنْ كَانَ رَفْضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ *** فَلْيَشْهَدْ التَّقْلَانَ أَنِّي رَافِضِي

ص: 376

1- - حليه الأولياء: ج 9، ص 84.

2- - الصِّراط المستقيم: ج 1، ص 190.

سیوطی در نقل قضیه ای به این مطلب اشاره می کند که در زمان مأمون لعنه الله در بحث قدم قرآن و یا مخلوق بودن آن بحثهایی مطرح گردید که احمد و عدّه ای از روی تقیه و ترس، جواب او را گفتند که سبب این کار را توقّف علماء در این امر می دانند. لذا مأمون لعنه الله از آنان جواب خواست که به تقیه جواب او را گفتند. (1)

این بود دیدگاه و اعتقاد و عملکرد اعلام مذاهب اربعه عامّه در بحث تقیه. و اما دیگران از عامّه چنین می گویند: سیوطی از حسن نقل می کند که او می گوید: التَّقِيَّةُ جَائِزَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (عمل به تقیه تا روز قیامت جائز است). (2)

قسطلانی می گوید: أَنَّهَا ثَابِتَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (تقیه تا روز قیامت ثابت و پایدار است). (3)

فخر رازی می گوید: إِنَّ الْآيَةَ دَلَّتْ عَلَى أَنَّ التَّقِيَّةَ جَائِزَةٌ عِنْدَ الْخَوْفِ (آیه سوّم سوره مانده بر جواز تقیه در حالت ترس و خوف دلالت دارد). (4)

ص: 377

1-- تاریخ الخلفاء: ص 309.

2-- الدر المنثور: ج 2، ص 16.

3-- ارشاد السّاری: ج 8، ص 14.

4-- التّفسیر الکبیر: ج 11، ص 137.

1- تقیّه از صمیم دین و ولایت قرآن و سنّت و اجماع و عقل می باشد.

2- تقیّه مخصوص شیعیان نبوده بلکه عامّه هم به تمامی مذاهب آن را مشروع می دانند.

3- ملاک تقیّه تحفّظ بر دین و حفظ نفوس مؤمنین است.

4- تقیّه امری فطری است که قبل از دلیل و برهان، انسان آن را درک می کند.

5- شیعه در تمامی موارد قائل به تقیّه نمی باشد بلکه زمان و مکان و شرائط خاصّ که در عنوان تقیّه شرط می باشد را لحاظ می کند.

لذا متأسفانه بعضی از روی جهل و یا تجاهل این عنوان را غلط فهمیده و غلط مطرح می نمایند و تقیّه شرعیّه را به تقیّه مغلوطنه تبدیل کرده اند. به همین خاطر در ادامه کمی در این باب صحبت می کنیم و شواهدی را مطرح کرده تا حقیقت روشن شود و فساد کج فهمی بعضی، از این عنوان مشروع، که در پیکره دین و تشیّع رسوخ نموده را، به خوبی لمس و در مقام درک و فهم آن برآید.

امام صادق (علیه السلام)

فرمودند: وَ تَفْسِيرُ مَا يُتَّقَى مِثْلَ أَنْ يَكُونَ قَوْمٌ سُوءَ ظَاهِرٍ حُكْمِهِمْ وَ فِعْلِهِمْ عَلَى غَيْرِ حُكْمِ الْحَقِّ وَ فِعْلِهِ فِكُلُّ شَيْءٍ يَعْمَلُ الْمُؤْمِنُ بَيْنَهُمْ لِمَكَانِ التَّقِيَةِ مِمَّا لَا يُؤَدِّي إِلَى الْفِسَادِ فِي الدِّينِ فَإِنَّهُ جَائِزٌ

(و تفسیر و معنای تقیه، مثال گروهی بدکاره است که ظاهر حکم و فعلشان بر حکم و فعل حق نباشد، پس مؤمن در میان آنان هر چه از روی تقیه انجام دهد که باعث ایجاد فساد در دین نشود، جائز است و افعال او صحیح می باشد). (1)

امام فرمودند: باعث فساد در دین نشود، که این کلام تصریح در حرمت تقیه است، آنجائی که بر تقیه نمودن، فساد دینی مترتب شود.

لذا فقهاء کبار، در صورتی که فتوائی، بر مسأله ای در حالت تقیه بر خلاف حق باشد، این افتاء را حرام دانسته اند. مثل افتاء به جواز بدعت های عمر ملعون، برای مسلمین، چون تکفیف در نماز و نوشیدن نیبذ و گفتن الصلاه خیر من النوم در اذان صبح، و تحریم متعه حج و متعه نساء، و تجویز نماز تراویح و دیگر از بدعت های عمریه که امروزه جماعتی بسیار از مسلمین

ص: 379

عالم انجام می دهند و جُلّ آنان غافل از حقیقت هستند. در این مقام بر فقیه واجب است که خود را متحمل ضرر نماید ولی تقیّه نکند. حتّی اگر به ضرر قتل و کشته شدن بینجامد تا فسادى در دین، به واسطه فتوای او ایجاد نگردد. چرا که آن افتاء بر عوام مردم مشتبه گردد و اکثریت، آن را تلقّی بر حقّ و قبول می نمایند.

و از طرف دیگر خود شخص فقیه هم نمی تواند از آن فتوارجوع کرده و حرف خود را بازپس گیرد. چرا که در عوام مردم این فتوا مشهور شده و دیگر به عنوان دستور دینی معین گردیده است.

دیدگاه فقهاء

به همین خاطر فقیه اسطوره آیت الله العظمی سید محمد بنجوردی در این باره می فرماید: و اَمَّا التَّقِيهِ فِي مَقَامِ الْاِفْتَاءِ كَأَن يُفْتِيَ الْمُجْتَهِدَ بِحُرْمَةِ مَا لَيْسَ بِحَرَامٍ، أَوْ بِوَجُوبِ مَا لَيْسَ بِوَاجِبٍ، أَوْ بِالْعَكْسِ فِيهِمَا، أَوْ بِالنَّسَبِ بِهِ إِلَى سَائِرِ الْأَحْكَامِ التَّكْلِيفِيَّةِ أَوْ الْوَصْدَةِ عَيْهِ فَالْأَمْرُ فِيهَا أَعْظَمُ، وَ لَعَلَّ أَغْلَبَ عُمُومَاتِ التَّقِيهِ وَاطِّلاَقَاتِهَا، لَا تَشْمَلُهَا، وَ مَنْصَرَفَهُ عَنْهَا.

فَلَا يَجُوزُ لَهُ الْاِفْتَاءُ بِمُجَرَّدِ خَوْفِ الضَّرْرِ، كَمَا كَانَ لَهُ ذَلِكَ فِي مَقَامِ الْعَمَلِ. خُصُوصاً إِذَا كَانَ الْمُفْتِي مِمَّنْ يَتَّبِعُهُ الْعُمُومُ. وَ خُصُوصاً إِذَا كَانَ طُولَ حَيَاتِهِ لَا

يُمْكِنُ لَهُ الرُّجُوعُ عَنِ فِتْوَاهُ فَيَبْقَى هَذَا الْحُكْمُ وَالْفَتْوَى الْبَاطِلَةَ مَحَلَّ الْأَعْتِبَارِ. وَمُؤَرِّدِ عَمَلِ الْعُمُومِ عَلَيَّ مِرَّ الدَّهْوَرِ.

فَفِي مِثْلِ هَذَا يَجِبُ الْفِرَارُ وَالتَّخَلُّصُ عَنِ الْإِفْتَاءِ، بِأَيِّ وَجْهِ مُمَكِّنٍ، وَكَذَا إِذَا كَانَ الْفَتْوَى مُوجِبًا لِتَلَفِ النَّفْسِ أَوْ هَتَكِ الْأَعْرَاضِ، فَفِي الْأَوَّلِ لَا يَجُوزُ لَهُ أَنْ يُفْتِيَ وَإِنْ كَانَ تَرَكَ الْفَتْوَى مُوجِبًا لِهَلَاكِهِ وَقَتْلِهِ.

وَأَمَّا الْأَيْمَةُ الْمَعْصُومُونَ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) وَإِنْ صَدَرَ مِنْهُمْ الْفَتْوَى بَعْضُ الْأَحْيَانِ عَلَيَّ خِلَافَ الْحُكْمِ الْوَاقِعِيِّ الْأَوَّلِيِّ وَلَكِنْ كَانُوا يُنَبِّهُونَ الطَّرْفَ بَعْدَ ذَلِكَ بِأَنَّهَا كَانَتْ عَلَيَّ خِلَافَ الْحَقِّ إِمَّا لِأَجْلِ نَفْسِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، أَوْ لِأَجْلِ حِفْظِ نَفْسِ الْمُسْتَفْتَى.

وَقَضِيَّةَ فِتْوَى الْكَاطِمِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) لِإِعْلَى بْنِ يَقُطِينَ فِي مَسْئَلِهِ تَثْلِيثِ غَسَلَاتِ الْوُضُوءِ صَرِيحِهِ فِيمَا ذَكَرْنَاهُ.

وَالْحَاصِلُ أَنَّ فِتْوَى عَلَيَّ خِلَافَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لِلتَّقِيَّةِ أَمْرُهُ مُشْكِلٌ وَيَخْتَلِفُ كَثِيرًا مِنْ حَيْثِ الْمُفْتَى وَمَقْبُولِيَّةِ رَأْيِهِ عِنْدَ الْعُمُومِ وَعَدَمِهَا، وَمِنْ حَيْثِ إِمْكَانِ إِخْبَارِ النَّاسِ التَّابِعِينَ لَهُ أَنَّ هَذِهِ الْفَتْوَى لَمْ نَكُنْ حُكْمًا وَقَعِيًّا وَإِنَّمَا صَدَرَتْ تَقِيَّةً وَعَدَمَ إِمْكَانِهِ وَمِنْ حَيْثِ أَهْمِيَّةِ الْمُفْتَى بِهِ، وَمِنْ حَيْثِ كَوْنِهِ مُوجِبًا لِهَلَاكِ الْأَنْفُسِ وَعَدَمِهِ.

فَقِيَ بَعْضُ صُورِ الْمَسْئَلَةِ لِأَيُّجُوزَ لَهُ الْإِفْتَاءُ وَإِنْ كَانَ يَعْلَمُ أَنَّهُ يُقْتَلُ لَوْ تَرَكَ وَ لَمْ يَفْتِ.

وَلِذَلِكَ تَرَى فِي الْأَخْبَارِ الصَّادِرَةِ عَنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الْعِصْمَةِ إِصْرَ رَأْسِهِمْ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) بِأَنَّ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ أَوْ قَوْلَهُمْ مَا خَالَفَ قَوْلَ رَبِّنَا لَمْ نَقُلْهُ أَوْ زُحْرُفٌ أَوْ بَاطِلٌ أَوْ أَطْرَحُهُ عَلَى الْجِدَارِ وَ أَمْثَالُ ذَلِكَ أَوْ قَوْلَهُمْ فِي الْخَبَرِينَ الْمُتَعَارِضِينَ خُذْ بِمَا خَالَفَ الْعَامَّةَ، كُلُّ ذَلِكَ لِأَجْلِ أَنْ لَا يَتَوَهَّمُ أَحَدٌ أَنَّ كُلَّ مَا نَصَدَّ مَنَّهُ الْأَخْبَارُ الصَّادِرَةُ عَنْهُمْ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)، بِصَدْدِ بَيَانِ الْأَحْكَامِ الْوَاقِعِيَّةِ. بَلْ جُمْلَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا أُعْطِيَتْ مِنْ جَرَابِ الثُّورَةِ حَسَبِ اصْطِلَاحِهِمْ.

وَ كَانَ الرَّوَاهُ الْفُقَهَاءُ مِنْ أَصْحَابِهِمْ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) يَعْرِفُونَ أَنَّ هَذَا الَّذِي قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِهَذَا الرَّاوي هَلْ هُوَ حُكْمٌ وَاقِعِيٌّ أَوْ صَدْرَ تَقْيَةٍ؟ وَ لِذَلِكَ كَانُوا يَقُولُونَ لِلرَّاوي بَعْدَ مَا يَسْمَعُونَ رِوَايَتَهُ: أُعْطِيَتْ مِنْ جَرَابِ الثُّورَةِ. هَذَا حَالُ التَّقْيَةِ فِي الْفَتْوَى.

وَ أَمَّا التَّقْيَةُ فِي الْحُكْمِ مِثْلَ أَنْ يَحْكُمَ عَلَى خِلَافِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ خَوْفًا فَهَلْ يَجُوزُ أَمْ لَا؟

أَمَّا لَوْ كَانَ الْحُكْمُ مُوجِبًا لِقَتْلِ الْمُسْلِمِ فَلَا يَجُوزُ قَطْعًا. فَفِي الْكَافِي وَالتَّهْذِيبِ: إِنَّمَا جُعِلَتِ التَّقِيَّةُ لِيُحْفَنَ بِهَا الدَّمُ فَإِذَا بَلَغَ الدَّمُ فَلَا تَقِيَّةَ.

وَأَمَّا فِيمَا عَدَاهُ فَإِنَّ كَانَ الضَّرْرَ الَّذِي يَخَافُ مِنْهُ هُوَ أَنَّهُ يُقْتَلُ لَوْ لَمْ يَحْكَمْ فَيَكُونُ حَالُهُ حَالِ الْفَتْوَى بِغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ.

وَفِيهِ صُورٌ كَثِيرَةٌ مِنْ حَيْثُ أَهْمِيَّةُ مَا يَحْكُمُ بِهِ، أَوْ تَرْتَّبِ الْفَسَادِ عَلَيْهِ، فَفِي بَعْضِهَا أَيْضًا لَا يَجُوزُ قَطْعًا وَعَلَى كُلِّ حَالٍ الْمَسْئَلَةُ مُشْكِلَةٌ جَدًّا. أَعَادَ ذَاكَ اللَّهُ مِنْهُ. وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ: وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ. وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ. وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.

وَأَمَّا إِنْ لَمْ يَكُنِ الضَّرْرُ يَخَافُ مِنْهُ هُوَ الْقَتْلُ، فَلَا يَجُوزُ الْحُكْمُ لِعَدَمِ جَوَازِ دَفْعِ الضَّرْرِ عَنْ نَفْسِهِ بِإِضْرَارِ الْغَيْرِ وَاللَّهُ وَلى التَّوْفِيقِ

(وَأَمَّا تَقِيَّةُ نُمُودِنِ دَرِ مَقَامِ فَتْوَا دَادِنِ بِي حَكْمِي، چُونَانِ مَجْتَهَدِي كِه بِي حَرَمَتِ أَنْجِي كِه حَرَامِ نِيستِ فَتْوَا دِهْدِ، يَا أَنْجِي كِه وَاجِبِ نَمِي بَاشْدِ رَا وَاجِبِ كَنْدِ، يَا بَرْعَكْسِ يَا نَسَبْتِ بِي سَائِرِ احْكَامِ تَكْلِيفِي يَا وَضْعِي هَمِيَنْطُورِ عَمَلِ نَمَايْدِ، پَسِ مَشْكَلِ عَظِيمَتَرِ وَبَزْرَكْتَرِ اسْتِ. وَشَايْدِ بَتْوَانِ كَفْتِ كِه اِغْلَبِ

عمومات دستور به تقیّه و اطلاقاتش، این مورد فتوا دادن را نمی‌گیرد، و از او منصرف و روی گردان است.

پس بر شخص مجتهد به مجرد ترس از ضرر جائز نیست که تقیّه کند و فتوا دهد، چنانچه در مقام عمل می‌تواند تقیّه کند و برای او این مطلب مهیّا می‌باشد. خصوصاً اگر شخص مجتهد از مجتهدینی باشد که عموم مردم از او تبعیت کرده و بالأخص اگر نتواند در طول عمر از آن فتوا دست بردارد و برگردد، که در نتیجه این حکم بین عوام باقی مانده و محلّ اعتبار قرار گیرد و در طول زمان های متعدّد، مکلفین بیایند و از آن حکم تقلید نمایند.

پس در این موقع فرار کردن و خلاص شدن از فتوا، به هر وجهی که می‌شود بر شخص مفتی واجب است.

و همچنین است که فتوای در حال تقیّه، جائز نیست، زمانی که این فتوا، سبب هلاکت عدّه ای بشود یا اعراضی هتک شود. که در صورت اول بر مجتهد فتوا دادن جائز نمی‌باشد و اگر چه این ترک نمودن فتوا سبب هلاکت یا کشته شدن خود شخص مجتهد گردد.

و اما حضرات معصومین (علیهم السلام) و اگر چه از آن بزرگواران فتوایی در حال تقیّه احیاناً بر خلاف حکم واقعی صادر شده باشد، اما بعد از آن شخص را ملتفت می‌نمودند که آن حکم بر خلاف واقع است و ما در حال تقیّه این فتوا را داده ایم.

که این تقیّه یا به خاطر حفظ جان خود امام معصوم(علیه السلام) بوده، یا حفظ جان شخص سوال کننده را لحاظ نمودند.

که قضیه فتوای امام کاظم(علیه السلام) به علی بن یقین در مسأله سه مرتبه شستن اعضاء در وضوء(1)، در این بحث صریح و شاهد بیان ما می باشد.

خلاصه بر اینکه فتوا دادن بر خلاف آنچه که خدا نازل نموده و بدان امر کرده است، امریست مشکل. و در مقامات متعدده از حیث شخص مفتی و مقبولیت نظر او در دید عموم مردم و عدم آن، و از حیث امکان خبر دادن به مردمی که مقلد و تابع این مجتهد می باشند، که بدانید این حکم واقعی نمی باشد و از طرف شخص مجتهد در حال تقیّه صادر شده است، و عدم امکان خبر دادن به مقلدین، و از حیث اهمیت مسأله سوال شده، و از حیث اینکه این مورد موجب هلاکت مردم می شود یا نه، مختلف می باشد.

پس بدین ترتیب در بعضی موارد فتوا دادن در حال تقیّه جائز نمی باشد و اگر چه شخص مرجع بداند که اگر فتوا ندهد کشته می شود. و لذا در اخباری که از اهل بیت عصمت(علیهم السلام) به ما رسیده است، مشاهده می نمائی که فرموده اند: آنچه که از ما به شما رسیده، و با کتاب خدا یا

ص: 385

قول پروردگار مان مخالفت دارد را، ما بیان ننموده ایم یا اینکه مزخرف و بیهوده یا باطل است یا آنکه آن قول را بر دیوار بزیند و طرفی بیفکنید و بدو عنایتی نکنید(1)، و امثال آن از روایات. یا فرمایش حضرات در بحث دو خبری که با هم تعارض دارند که فرمودند: آن روایتی را بگیر که با نظر مخالفین و عامّه مخالفت دارد.(2)

تمام اینها برای این است که احدی توهم ننماید که اخباری که از ایشان در حال تقیّه به ما رسیده است در صدد بیان احکام واقعی حقیقی است، بلکه بسیاری از آنها از باب جراب نوره به حسب اصطلاح خودشان می باشد.

و راویانی که فقیه بودند و از اصحاب حضرات(علیهم السلام)، می دانستند، این مطلبی که امام(علیه السلام) به این راوی فرموده آیا حکم واقعی است یا از روی تقیّه صادر شده. لذا وقتی روایت راوی را می شنیدند به او می گفتند: تو را از جراب نوره عطا نموده که این نوعی کنایه از حال تقیّه است که یعنی حکم واقعی را به تو نفرموده. تا بدینجا حکم فتوا دادن در حال تقیّه بیان شد.

و اما تقیّه نمودن در حکم شرعی، مثل حکم دادن بر خلاف حکم خداوند از روی ترس، که آیا جائز است یا نه؟

ص: 386

1-- وسائل الشیعه: ج 18، ص 75.

2-- العبقری الحسان: ج 8، ص 384.

اگر حکم در حال تقیّه صادر شود و سبب قتل مسلمانی شود قطعاً جائز نیست چنانچه در کافی و تهذیب است که فرمود: تقیّه قرار داده شده تا خونی محفوظ بماند پس اگر به ریخته شدن خونی منجر شود، تقیّه ای موضوعیت ندارد(1).

و اما در صورتی که منجر به قتل مسلمانی نشود، پس اگر ضرری که از آن می ترسد قتل نفس خویش باشد، در صورت عدم حکم دادن، حکم آن فقیه، حکم بغیر ما انزل الله است.

و در این صورت صورتهای متعدّده ای لحاظ می شود، از حیث اهمیّت حکمی که صادر می شود. یا ترتّب فساد بر آن حکم، که در بعضی صور قطعاً تقیّه جائز نیست. به هر حال مسأله جدّاً مشکل است که خداوند ما را از آن محفوظ بدارد.

و خداوند عزّوجلّ در قرآن می فرماید: هر کس بر خلاف آنچه خدا فرستاده حکم کند چنین کس از کافران خواهد بود.(2)

هر کس خلاف آنچه خدا فرستاده حکم کند چنین کس از ستمکاران خواهد بود.(3) هر کس بر خلاف آنچه خدا فرستاده حکم کند چنین کس از فاسقان خواهد بود.(4)

ص: 387

1-- الکافی: ج 2، ص 220، ح 16، تهذیب الأحکام: ج 6، ص 172، ح 335.

2-- مائده: 44.

3-- مائده: 45.

4-- مائده: 47.

و اما اگر ضروری که از آن می ترسد، قتل و کشتار اصلاً نباشد، پس باز هم حکم دادن جائز نیست چون دفع ضرر از خویش، به اضرار به غیر، جائز نمی باشد و خداوند توفیق دهنده است). (1)

و شیخ الطائفه طوسی رحمه الله در شرح دو حدیثی در باب جواز تقیّه در مسح بر روی کفش و پاپوش می فرماید: و الثانی: أَنْ يَكُونَ أَرَادَ لَا أَتَّقِي فِيهِ أَحَدًا فِي الْفِتْيَا بِالْمَنْعِ مِنْ جَوَازِ الْمَسْحِ عَلَيْهِمَا دُونَ الْفِعْلِ لِأَنَّ ذَلِكَ مَعْلُومٌ مِنْ مَذْهَبِهِ فَلَا وَجْهَ لِاسْتِعْمَالِ التَّقِيهِ فِيهِ (و تفسیر دوم: امام(علیه السلام) به این بیان اراده کرده که بفرماید: من از احدی در فتوا دادن، به ممنوعیت جواز مسح بر روی دو کفش، تقیّه نمی کنم، اما در عمل چرا. زیرا آن فتوا ندادن در حال تقیّه، مذهب معصوم(علیه السلام) و مرام او می باشد. پس وجهی در استعمال تقیّه در این مقام فتوا لحاظ نمی شود). (2)

پس معلوم و روشن گشت که عنوان تقیّه، آن زمان مشروع می باشد که فسادی به واسطه او، در دین محقق نگردد و الاً اگر دین در خطر باشد، تقیّه ای معنا و موضوعیت ندارد چرا که در حقیقت تقیّه برای جلوگیری از خطری است که متوجه مؤمنین می شود، و اگر مؤمن حرمتی دارد و حفظ

ص: 388

1- - القواعد الفقهيّة: ج 5، ص 79.

2- - الأستبصار: ج 1، ص 77.

جان و مال و عرض او در شرع مقدّس موضوعیت دارد به واسطه تعلق او بدین است. حال به راستی اگر اصل دین در خطر باشد و به واسطه تعلق به عنوانی، کیان آن دین به هم ریزد، باید بدان عنوان باز تمسّک نمود یا اصلاً آن را کنار زد و از اعتبار ساقط نمود؟

لذا مرجعی آگاه و اسطوانه فقاہت استاد المراجع والمجتهدین حضرت آیت اللہ العظمی سید ابوالقاسم خوئی رحمہ اللہ در فرمایشی بدین موضوع اشاره ای تامّ و تمام دارند: وَاِذَا كَانَتِ الْمَفْسَدَةُ الْمُتَرْتَبَةُ عَلَى فِعْلِ التَّقِيهِ اَشَدُّ وَاَعْظَمُ مِنَ الْمَفْسَدَةِ الْمُتَرْتَبَةِ عَلَى تَرْكِهَا اَوْ كَانَتِ الْمَصَدِّ لِحَاحَةِ التَّقِيهِ اَعْظَمُ مِنَ الْمَصَدِّ لِحَاحَةِ الْمُتَرْتَبَةِ عَلَى فَعْلِهَا كَمَا اِذَا عَلِمَ بِاَنَّهُ اِنْ عَمِلَ بِالتَّقِيهِ تَرْتَبَ عَلَيْهِ اِصْنٌ مَحْلَالٌ الْحَقُّ وَاِنْ دَرَسَ الدِّينَ الْحَنِيفَ وُظْهِرَ الْبَاطِلَ وَاِنْ تَرَوَّجَ الْحَبِيبَ وَاِنْ تَرَوَّجَ الطَّاعُونَ وَاِذَا تَرَكَ التَّقِيهِ تَرْتَبَ عَلَيْهِ قَتْلُهُ فَقَطُّ اَوْ قَتْلُهُ مَعَ جَمَاعَةٍ اٰخَرِينَ فَلَا اِشْكَالَ حِيْنَئِذٍ فِى اَنَّ الْوَاجِبَ تَرَكَ الْعَمَلَ بِالتَّقِيهِ وَاِنْ تَوَطَّيْنَا النَّفْسَ لِلْقَتْلِ لِاَنَّ الْمَفْسَدَةَ التَّاسِيَةَ عَنِ التَّقِيهِ اَعْظَمُ وَاَشَدُّ مِنَ الْمَفْسَدَةِ قَتْلِهِ.

لَعَلَّهُ مِنْ هُنَا اَقْدَمُ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَاَصْحَابِهِ رَضْوَانَ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ عَلَى قِتَالِ يَزِيدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَاَعْرَضُوا اَنْفُسَهُمْ، لِلسَّهَادَةِ وَاَتَرَكُوا التَّقِيَةَ عَنِ يَزِيدٍ وَاَكْذَابَ بَعْضِ اَصْحَابِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بَلْ بَعْضُ عُلَمَائِنَا الْاَبْرَارِ قَدَسَ اللّٰهُ اُرْوَاهُمْ وَاَجَزَاهُمْ اللّٰهُ عَنِ

الاسلام خيراً كالشهيدین و غیرهما (و زمانی که مفسده ای که بر تقیه نمودن شدیدتر و بزرگتر از مفسده ای باشد که در حال ترک تقیه صورت می گیرد، و یا مصلحتی که در ترک تقیه است از مصلحتی که در انجام آن می باشد عظیم تر جلوه کند، چنانچه شخصی، بدانند زمانی که به تقیه عمل نماید اضمحلال و نابودی حق و مندرس شدن دین حنیف را به دنبال دارد و باطل ظهور می کند و جبت و طاغوت ترویج داده می شوند، و زمانی که تقیه را ترک نماید و بدان عمل نکند، قتل او یا قتل او با کشته شدن جماعتی دیگر همراه می شود، در این هنگام در وجوب ترک عمل به تقیه و مرگ را به جان خریدن، هیچ اشکالی وجود ندارد.

چرا که مفسده ناشئه از عمل به تقیه از مفسده قتل او، اعظم و اشدّ می باشد و شاید بدین خاطر بوده که حسین (علیه السلام) و اصحاب کرامش بر قتال با یزید بن معاویه اقدام نموده و خود را بر شهادت عرضه کردند و از یزید تقیه نمودند و همچنین بعضی از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بلکه بعضی از علماء ابرار ما که خداوند ارواحشان را تقدیس نماید و جزای خیر بدانها دهد، مثل شهید اول و شهید دوم و غیر از آن دو بزرگوار از علماء شیعی). (1)

ص: 390

در اینجا جای دارد اسامی بعضی از علماء شهید راه ولایت و برائت و تبلیغ از دین مبین را متذکر شویم تا نمونه ای از سیره مشرعه را در دفاع از کیان دین مبین ملاحظه نموده باشیم.

1. محمّد بن حسن بن علی الفتال النیسابوری.

2. فضل بن حسن الطبرسی .

3. حسین بن محمّد بن علی المیکالی.

4. محمد بن مکیّ العاملی معروف به شهید اوّل.

5. زین الدّین بن علی العاملی معروف به شهید ثانی.

6. قاضی نورالله المرعشی التستری معروف به شهید ثالث.

7. فقیه شهاب الدّین عبدالله بن محمود بن سعید التستری الخراسانی. (1) رحمه الله عليهم أجمعين.

آری به راستی که اینچنین است که مردان خدا، در دفاع از کیان ولایت جان به کف، به میدان آمده و آخر الأمر جان خویش را فدای حق و بیان حق نمودند.

چرا که امام موسی بن جعفر (علیهما السلام) فرمودند: قُلِ الْحَقُّ وَإِنْ كَانَ فِيهِ هَلَاكُكَ فَإِنَّ فِيهِ نَجَاتَكَ، وَدَعِ الْبَاطِلَ وَإِنْ كَانَ فِيهِ نَجَاتُكَ فَإِنَّ فِيهِ هَلَاكُكَ (حق را بگو، و

ص: 391

1- - برای آگاهی بیشتر به کتاب شهداء الفضيله نوشته مرحوم علامه امینی رجوع نمایند.

اگر چه بدان واسطه به هلاکت بررسی که در واقع نجات پیدا کرده، و باطل را رها کن و اگر چه در آن نجات برای تو باشد که در حقیقت به هلاکت رسیده ای). (1)

که از این روایت تعرّض به ضرر هلاکت و کشته شدن در برابر بیان حقّ و رها نمودن باطل، حتّی اگر در آن به ظاهر نجاتی تصوّر شود، استنباط می گردد.

که از جمع بین این روایت و روایات تقیّه، که شما را رخصتی عطا نمود، تا متعرّض هلاکت نشوی به دست می آید که، اگر اقامه حقّ و برپائی دین به ترک تقیّه و تعرّض ضرر و هلاکت شخصی باشد می توان آن را ترک نمود.

و البتّه روشن است که مراد روایت کاظمی (علیه السلام) فقط مورد تکلم به حقّ نمی باشد بلکه مراد اقامه حقّ است و محافظت بر آن، چرا که مجرد تلفّظ به حقّ بر تقیّه ترجیحی ندارد.

بدین صورت بود که سالار شهیدان (علیه السلام) روز عاشورا فرمود: **إِنْ كَانَ دِينُ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) لَمْ يَسْتَقِمِ إِلَّا بِقَتْلِي فَيَأْسُوفُ خُذْنِي (اگر دین محمد (علیه السلام) بر**

ص: 392

روی پا نمی ایستد و استقامتی نمی گیرد مگر به کشته شدن من، پس ای شمشیرها مرا فرا گیرید). (1)

تا بدینجا معلوم گشت که تقیّه مشروعه تا زمانی به شرعیّت باقی است که موجب فساد در دین نگردد که اگر به واسطه تقیّه فساد در دین حاصل گردد آن عنوان از شرعیّت ساقط گردیده و تقیّه ای مغلوطه و اشتباه می باشد. چرا که به واسطه آن عملکرد اشتباه، دقیقاً در همان هلاکتی قرار می گیریم که به واسطه تقیّه از آن فرار می کردیم و آن نابودی پیکره مؤمنین و دین مبین اسلام می باشد.

بدین ترتیب اگر دیدگاه ما راجع به نشر معارف و حقائق دینی، تا به حدّ حفظ تمامی مراتب امنیتی شخصی باشد، که به واسطه تقیّه نمودن خود را از ضررها حفظ کنیم و اگر ضرری نباشد امر به معروف و نهی از منکر می نماییم و اگر ادنی درجه ای از آن ضرر بر سر ما فرود آید از همه چیز و از تمامی مقدّسات دست برداشته و به دامن تقیّه چنگ می زنیم مشمول این حدیث گهربار باقر علوم النبیین (علیه السلام) شده که سرتاسر مذمت اینگونه افراد و این سبک از تفکّرات می باشد.

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يُتَّبِعُ فِيهِمْ قَوْمٌ مُرَاءُونَ يَتَّقَرُّونَ وَيَتَسَكَّونَ حُدُثَاءَ سُفَهَاءَ، لَا يُوجِبُونَ أَمْرًا بِمَعْرُوفٍ وَلَا نَهْيًا عَنْ

ص: 393

مُنْكَرٍ إِلَّا إِذَا أَمِنُوا الضَّرَرَ، يَطْلُبُونَ لَأَنْفُسِهِمْ الرُّحَصَ وَالْمَعَادِيزَ، يَتَّبِعُونَ زَلَّاتِ الْعُلَمَاءِ وَفَسَادَ عَمَلِهِمْ، يَقْبَلُونَ عَلَى الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ وَمَا لَا يَكْلِمُهُمْ فِي نَفْسٍ وَلَا مَالٍ، وَلَوْ أَصْدَرَتِ الصَّلَاةُ بِسَائِرِ مَا يَعْمَلُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَبْدَانِهِمْ لَرَفَضُوهَا كَمَا رَفَضُوا أَسْمَى الْفَرَايِضِ وَأَشَدَّ رَفْعَهَا. إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَايِضُ. هُنَالِكَ يَتَمُّ غَضَبُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِمْ فَيَعُمَّهُمْ بِعِقَابِهِ فَيَهْلِكُ الْأَبْرَارُ فِي دَارِ الْفَجَارِ وَالصَّغَارُ فِي دَارِ الْكِبَارِ. إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَمِنْهَا جُ الصُّلْحَاءِ، فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَايِضُ وَتَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَتَحِلُّ الْمَكَاسِبُ وَتُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَتُعْمَرُ الْأَرْضُ وَيُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَيَسَّ تَقْيِيمُ الْأُمُرِ، فَانْكُرُوا بِقُلُوبِكُمْ وَالْفُطُورَ بِاللِّسَانِ وَصَدِّكُوا بِهَا جِبَاهَهُمْ وَلَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَأَنَّهُمْ، فَإِنْ اتَّعَظُوا وَإِلَى الْحَقِّ رَجَعُوا فَلَا سَبِيلَ عَلَيْهِمْ إِلَّا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْتَغُونَ فِي الْأَرْضِ بَعِيرَ الْحَقِّ أَوْلَيْكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ هُنَالِكَ فَجَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِكُمْ وَأَبْغُضُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ غَيْرَ طَالِبِينَ سُلْطَانًا وَلَا بَاغِينَ مَالًا وَلَا مُرِيدِينَ يَظْلِمَ ظَفْرًا حَتَّى يَفِيئُوا إِلَى أَمْرِ اللَّهِ وَيَمْضُوا عَلَى طَاعَتِهِ، الْحَدِيثُ

(در آخر الزمان گروهی هستند که تبعیت می شوند و مُراد عدّه ای قرار می گیرند که ظاهر نمائی به تعبّد و تزهد دارند در حالی که بی خرد و سفيه

هستند، و امر به معروف و نهی از منکر را بر خود لازم نمی دانند مگر زمانی که از هرگونه ضرر در امان باشند، و بر خود رخصت ها و عذرهائی قرار می دهند و از لغزشهای علماء و اعمال فاسدشان تبعیت کرده، به نماز و روزه روی می آورند در حالی که این عبادات به جان و مالشان ضرری نرساند و اگر از نماز ضرری به جان و مالشان برسد او را کنار گذاشته چنانچه بلندترین واجبات و عالی مقام ترین و با شرافت ترین آنها را کنار گذاشتند. به درستی که امر به معروف و نهی از منکر فریضه ایست عظیمه که به واسطه آن بقیّه واجبات برپا می گردد. که در این وقت غضب خدای عزّوجلّ بر آنان حتم می گردد، و به عقاب الهی شامل می گردند. پس در نتیجه خوبان در دارالفجّار و کودکان در دیار بزرگان هلاک می شوند. به درستی امر به معروف و نهی از منکر سیره انبیاء(علیهم السلام) و منهاج صالحین بوده از واجبات عظیمه ای است که بدان بقیّه واجبات عمل می شود و مذاهب و مسالک دینی از بدعت ها ایمن می گردد و کسب و کار مردم به طریق صحیح صورت می گیرد و مظالم ظالمین بر خودشان بر می گردد و زمین آباد و از دشمنان حقّ پاک می گردد و امر الهی در دین و دنیا به طریق صحیح تبعیت می شود.

پس با قلوب خویش منکر را انکار کنید و با زبان بگوئید و بدین سبب پیشانی دشمنان خویش را بکوبید و در راه جهاد خدائی از هیچ مترسید

که اگر موعظه نمائید و به سوی حق بروید آنان بر علیه شما دستاویزی ندارند چرا که تنها راه مؤاخذه بر آنهایی است که به مردم ظلم می کنند و در زمین به ناحق شرارت انگیزند بر آنها عذاب دردناک است. (1) در این وقت که موعظه را نپذیرند و به حق رجوع نکنند پس با آنان جهاد و جنگ و مقابله نمائید و با دل‌هایتان آنان را مبعوض بدارید در حالی که اراده سلطنت و بزرگی و مال دنیوی و دستیابی به پیروزی به واسطه ظلم نداشته باشید. تا به عهد الهی وفا کرده و بر اطاعت او قدم گذاشته وسیر نموده باشید. (2)

در این حدیث مشاهده نمودید که چگونه مذمت الهی بر سر بهانه گیران فرود آید، که به دلائلی واهی در مقام سنگ اندازی در راه مبلّغین دینی قرار گرفته و با عناوینی واهی چون تقیّه مغلوطه آنان را مقابله می کنند. پس بدین ترتیب اقامه امر دین و تصدّی به ظلم ظالمین و مقابله با آنان از تقیّه اولویت دارد که به غیر از امر به معروف که حقیقتاً دعوت به ولایت و نهی از منکر که در واقع نهی از راه و روش دشمنان ولایت است چنانچه در اوائل کتاب به عرض رسانیدیم، صورت نمی گیرد.

ص: 396

1- - شوری: 42.

2- - الکافی: ج 5، ص 55، ح 1.

و از اشاره های مهم در این روایت، این است که حضرت می فرمایند در گذشت زمان این رخصت شرعی به مرضی کشنده تبدیل می شود که حتی مهمترین وظائف دینی را تعطیل و تحت الشعاع قرار می دهد، و در آخرالزمان بی خردانی که مورد مذمت قرار گرفتند ظهور کرده و تا ضرری نباشد با دین و تبلیغ از آن هستند و الا متعرض ضرر نمی شوند، تا جائی که اگر نماز هم ضرری داشته باشد، ترک می نمایند.

و بهانه ای را به دست گرفته به اسم تقیه، و خود را تبرئه می کنند. سزاوار است در این مقام اشاره شود به کلام نورانی حضرت ابوالحرار سیدالشهداء (علیه السلام) که در این باره فرمود: النَّاسُ عِبْدُ الدُّنْيَا وَالدِّينُ لِعَقِّ عَلَى السِّنْتِهِمْ يُحَوِّطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ (مردم عبد دنیا گردیده و دین لقلقه ای بر زبانشان، بر گرد دین جمع شده تا زمانی که اموراتشان بیاست ولی اگر با بلاء روبرو گردند، دینداران قلیل اند). (1)

تا بدانجائی که در زمان ظهور این نوع دینداری سخیفانه و بی ریشه و تمسک به عناوین دینی، خود را ظهور داده و حتی مانعی از نصرت امام زمان (علیه السلام) می گردد، آنجائی که امام صادق (علیه السلام) از این حقیقت پرده برکنار زده و فرموده: إِنَّمَا جُعِلَتِ التَّقِيَةُ لِيُحَقَّنَ بِهَا الدَّمُ فَإِذَا بَلَغَتِ التَّقِيَةُ

ص: 397

الْدَمَ فَلَا تُقِيَّهُ وَ أَيُّمُ اللَّهِ لَوْ دُعِيتُمْ لِنَنْصُرُوْنَا لَقُلْتُمْ: لَا نَفْعَلُ، إِنَّمَا نَتَّقِي، وَ لكَانَتِ التَّقِيَّةُ أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ آبَائِكُمْ وَ أُمَّهَاتِكُمْ وَ لَوْ قَدْ قَامَ الْقَائِمُ مَا احْتِجَّاجَ إِلَى مُسَدِّائِلِكُمْ عَنْ ذَلِكِ وَ لِأَقَامَ فِي كَثِيرٍ مِنْكُمْ مِنْ أَهْلِ النُّفَاقِ حَدَّ اللَّهِ (تَقِيَّةً بَرَى حِفْظِ خُونِ مُسْلِمَانِ قَرَارِ دَادِهِ شَدِيدَةً بَسْ أِكَرْ دَرِ صَوْرَتِ تَقِيَّةٍ هَمَّ بَازِ آنِ خُونِ رِيخْتِهْ شُوْدِ بَسْ دِيكَرِ تَقِيَّةٍ مُشْرُوعِيَّتِي نَدَارِدُ، وَ بِهْ خُدَا قِسْمِ أِكَرْ شَمَا رَا بَرَى نَصْرَتِ مَا أَهْلِ بَيْتِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) فَرَا خَوَانِدِ هَرِ آيْنِهْ كُوْنِيْد: مَا نَصْرَتِي نَمِي دِهِيْم، چَرَا كِهْ دَرِ حَالِ تَقِيَّةٍ مِي بَاشِيْم، وَ هَرِ آيْنِهْ تَقِيَّةً اَزِ پَدْرَانِ وَ مَادِرَانْتَانِ نَزْدِ شَمَا مَحْبُوْبْتَرِ كَرْدِيْدِهْ وَ أِكَرْ تَحْقِيْقًا قَائِمِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قِيَامِ كَنْدِ بِهْ طَلْبِ نَصْرَتِ اَزِ شَمَا نِيَازْمَنْدِ نَبَاشْدِ وَ حَتْمًا دَرِ شَأْنِ بَسِيَاْرِي اَزِ شَمَا كِهْ أَهْلِ نِفَاقِ كَرْدِيْدِهْ اِيْدِ حَدَّ خُدَايِ رَا جَارِي خَوَاَهْدِ كَرْدِ). (1)

خود قضاوت نمائید که مصیبت تا به کجاست؟!!

در تشخیص صحیح، زمان و مکان تقیه عناوینی بیان گردیده و در مقابل آن هم، تحذیرات و ممنوعیت جدی از طرف شارع مقدس، مطرح می باشد. که تقیه در جایگاه خود عملی گردد و الا مشمول آن تحذیرات می شود.

ص: 398

از باب نمونه به این فرمایش امام باقر (علیه السلام) دقت نمایید:

التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ ضَرُورَةٍ وَصَاحِبِهَا أَعْلَمُ بِهَا حِينَ تَنْزِلُ بِهِ

(عنوان تقیّه در هر مقام ضرورت، شرعیّت دارد و صاحب و شخص آن مقام ضروری، از دیگران نسبت به عمل به تقیّه آگاهتر می باشد). (1)

پس وقتی که ضرورتی برای مسلمانی پیش آمد کرد، خود آن شخص از دیگران در استفاده و عدم استفاده از تقیّه آگاه تر می باشد، که نسبت به احوال خویش باید تقیّه کند یا متحمّل ضرر گردد که اگر در غیر موضع خود از آن استفاده گردد مورد عقاب واقع خواهد شد چونان کسی که بدون عذر با بودن آب برای نماز تیمّم کند.

مَسْعَدَةُ بِنْتُ صَدَقَةَ مِي كَوَيْدَ اَزْ اِمَامِ شَشْمِ شَنِيدِمَ كَهْ فَرَمُوْد: وَ سُئِلَ عَنِ اِبْمَانِ مَنْ يَلْزَمُ مَنَاحِقَهُ وَ اُخُوْتَهُ كَيْفَ هُوَ وَ بِمَا يَنْبُتُ وَ بِمَا يَبْطُلُ، فَقَالَ: اِنَّ الْاِبْمَانَ قَدْ يَتَّخِذُ عَلٰى وَجْهَيْنِ: اِمَّا اَحَدُهُمَا فَهُوَ الَّذِي يَطْهَرُ لَكَ مِنْ صَاحِبِكَ فَاِذَا ظَهَرَ لَكَ مِنْهُ مِثْلُ الَّذِي تَقُوْلُ بِهٖ اَنْتَ حَقَّتْ وَّلَايَتُهُ وَ اُخُوْتُهُ اِلَّا اَنْ يَجِيءَ مِنْهُ نَقْضٌ لِلَّذِي وَصَفَ مِنْ نَفْسِهِ وَ اُظْهَرَ لَكَ فَاِنْ جَاءَ مِنْهُ مَا تَسْتَدَلُّ بِهٖ عَلٰى نَقْضِ

ص: 399

الَّذِي أَظْهَرَ لَكَ خَرَجَ عِنْدَكَ مِمَّا وَصَفَ لَكَ وَأَظْهَرَ وَكَانَ لِمَا أَظْهَرَ لَكَ نَاقِضاً إِلَّا أَنْ يَدَّعِيَ أَنَّهُ إِنَّمَا عَمِلَ ذَلِكَ تَقِيَّةً وَمَعَ ذَلِكَ يُنْظَرُ فِيهِ فَإِنْ كَانَ لَيْسَ مِمَّا يُمَكِّنُ أَنْ تَكُونَ التَّقِيَّةَ فِي مِثْلِهِ لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ ذَلِكَ لِأَنَّ لِلتَّقِيَّةِ مَوَاضِعَ مَنْ أزالَهَا عَنْ مَوَاضِعِهَا لَمْ تَسْتَقِمْ لَهُ، الْحَدِيثُ (از حضرت سوال شد درباره ایمان شخصی که حقّ او و برادریش بر ما لازم و ملازم ما می باشد، که این معیار چگونه است و به چه چیز ثابت و به چه امری باطل می گردد؟ حضرت فرمودند: به درستی که ایمان بر دو وجه و دو صورت اتخاذ می گردد: اما یکی از آنها صورتی است که شخص ملازم برای تو ایمان خود را ظاهر می نماید و نشان می دهد که مؤمن است، پس اگر آنچه را ادعا کرده ثابت نماید حقّ ولایت و برادری او بر تو ثابت می شود. مگر زمانی که نقیض آن را عمل نماید و ادعای خویش را تخریب کند که در آن صورت از ایمان خارج شده و حقّی بر گردن تو ندارد مگر اینکه ادعا کند آن عمل ناقض ایمان را از روی تقیّه انجام داده که در آن حال در توجیه او دقّت کن و بررسی نما که اگر از مواردی می باشد که تقیّه در آن راه ندارد، توجیهش پذیرفته نیست چرا که برای تقیّه مواضع و موقعیتهای خاصی وجود دارد که هر آن کس آن را از جایگاه خویش منحرف کند اشتباه کرده و به غلط افتاده است). (1)

ص: 400

در فرمایشی دیگر امام عسکری از امام العارفين زين العابدين (عليهما السلام) روایت می نمایند که در کلامی فرمودند: هدم أحوال من كتم فضائلنا و جحد حقوقنا و سمى بأسمائنا و لقب بالقابنا و أعان ظالمنا على عصب حقوقنا و مالأ علينا أعدائنا و التقيته لا ترعجه و المخالفه على نفسه و ماله و حاله لا تبعه. فَأَتَقُوا اللَّهَ مَعَاشِرَ شِعْتُنَا لَا تَسْتَعْمَلُوا الْهُوَيْنَا وَلَا تَقِيَّهِ عَلَيْكُمْ وَلَا تَسْتَعْمَلُوا الْمُهَاجِرَةَ وَالتَّقِيَّهِ تَمْنَعُكُمْ (این است احوال کسانی که فضائل ما را کتمان نموده، و حقوق ما را انکار کرده و خود را به اسماء ما نامیده و به القاب ما ملقب گشته است، و ظالمین بر ما را بر غصب حقوق ما یاری، و دشمنان ما را تقویت می نماید).

و عمل به اینگونه تقیه او را ناراحت نمی نماید و ترس او بر جان و مال و احوالاتش، اجازه تحرک به او نمی دهد. پس ای گروه شیعیان ما، تقوای الهی را پیشه کنید و خود را به تذلل و خواری نکشانید در حالی که تقیه ای بر شما واجب نگردیده و برگردن شما نیامده و در بین خود تخاصم و معادات و دشمنی به پا نکنید در حالی که تقیه شما را از دشمنی با خود منع می نماید). (1)

ص: 401

آری به راستی شیعیان باید برای مقابله با دشمنان خویش همدست شوند و اساساً اختلافات غیرشرعی و غیر اعتقادی خود را کنار گذاشته و از دشمن هم تقیّه ای ننمایند چنانچه حضرت می فرمایند: و در شکستن کمر ناصبیان مخالف معاند، از هر گونه قوتی استفاده کرده و کلمه حقّه تشیع را اعلاء ببخشید.

امام حسن عسکری (علیه السلام) در حدیثی دیگر از جدّ بزرگوارشان امیر عوالم (علیه السلام) می فرمایند: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَقُولُ: مَنْ سَأَلَ عَنِ عِلْمِ فَكْتَمِهِ حَيْثُ يَجِبُ إِظْهَارُهُ وَيُزُولُ عَنْهُ التَّقِيَّةُ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلْجَمًا بِلُجَامِ مِنَ النَّارِ (از رسول خدا (صلى الله عليه وآله) شنیدم که فرمودند: هر آنکس از او درباره علمی سوال شود و در حالی که اظهار آن علم واجب باشد و تقیّه ای در کار نباشد، و او آن علم را کتمان نماید، روز قیامت وارد می شود در حالی که به لجامی از آتش ملجم گشته و صورتش پوشیده شده است). (1)

و در حدیثی دیگر از امام عسکری (علیه السلام) که داستان اجازه ندادن برای ورود بعضی از شیعیان به خدمت حضرت رضا (علیه السلام) را بیان می نمایند، از جدّ بزرگوارشان امام هشتم نقل می کنند که در جواب آن جماعت فرمودند:

ص: 402

لِدَعْوَاكُمْ أَنْكُمْ شِيعَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، وَيَحْكُمُ إِنَّمَا شِيعَتُهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) وَسَلْمَانُ وَأَبُو ذَرٍّ
وَالْمِقْدَادُ وَعُمَارُ وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الذَّهَبِيُّ لَمْ يُخَالِفُوا شَيْئاً مِنْ أَوْامِرِهِ وَلَمْ يَرْتَكِبُوا شَيْئاً مِنْ زَوَاجِرِهِ فَمَاذَا أَنْتُمْ إِذَا قُلْتُمْ أَنْكُمْ شِيعَتُهُ وَأَنْتُمْ فِي
أَكْثَرِ أَعْمَالِكُمْ لَهُ مُخَالِفُونَ مُقَصِّرُونَ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْفَرَائِضِ وَ مُتَهَاوِنُونَ بِعَظِيمِ حُقُوقِ إِخْوَانِكُمْ فِي اللَّهِ وَتَتَّقُونَ حَيْثُ لَا تَجِبُ التَّقِيهِ وَتَتْرَكُونَ
حَيْثُ لَا بُدَّ مِنَ التَّقِيهِ، الْحَدِيثُ

(زیرا شما ادّعی شیعه بودن حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) را دارید، نفرین بر شما باد، حقیقتاً شیعه او حسن و حسین (علیهما السلام) و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و محمد بن ابوبکر می باشند. آنان که در هیچ امری از اوامر حضرتش مخالفت نمودند و مرتکب آزار او نشدند. اما شما که می گوئید شیعه او می باشید در حالی که بیشترین اعمالتان مخالف با اوامر و خواسته های حضرت است. و در بیشترین واجبات تقصیر و کوتاهی می کنید و در حقوق بزرگی که از برادران دینی خود به گردن دارید سستی کرده و در مقامی که تقیه واجب نیست، تقیه می کنید و آنجا که از تقیه ناچارید آن را ترک کرده و کنار می گذارید). (1)

ص: 403

حال چگونه است که بعضی به اسم تقیّه سبب منهدم شدن دین و تشیع و کوتاه آمدن از ثواب اعتقادیّه و یا هتک حرمت اهل بیت(علیهم السلام) و ترصّی بر دشمنانشان می شوند. یا حتّی موجب اذلال نفسی خود می گردند.

در حال که امام صادق(علیه السلام) فرمودند: **إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَلَمْ يَقَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يَذِلَّ نَفْسَهُ أَلَمْ تَسْمَعْ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ، فَالْمُؤْمِنُ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ عَزِيزًا وَلَا يَكُونَ ذَلِيلًا يُعِزُّهُ اللَّهُ بِالْإِيمَانِ وَالْإِسْلَامِ** (به درستی که خدای عزّوجلّ امورات شخص مؤمن را به خود او وا گذاشته در حالی که اذلال نفسش را بدو اجازه نفرموده و اجازه شرعی برای این کار صادر ننموده. آیا نشنیده ای که خدای عزّوجلّ می فرماید: و حال آن که عزّت مخصوص خدا و رسول و اهل ایمانست(1)، پس بدین ترتیب مؤمن سزاوار است که عزیز باشد و ذلیل نشود چرا که خداوند او را به ایمان و اسلام عزیز داشته). (2)

و مولای متقیان در اهمیّت این امر فرمودند: **سَاعَهُ ذُلٌّ لَا تَقِي بِعِزِّ الدَّهْرِ** (لحظه ای ذلّت، به عمری عزّت جبران نتوان نمود). (3)

ص: 404

1- - منافقون: 8.

2- - الکافی: ج 5، ص 63.

3- - غرر الحکم و درر الکلم: ج 1، ص 434.

و در فرمایشی دیگر فرمودند: **إِيَّهَا النَّاسُ الْمَنِيَّةَ قَبْلَ الدِّنِيَّةِ، الْحَدِيثُ (ای مردم، مرگ خود را قبل از دنائت و پستی قرار دهید).** (1)

بدین معنی که زندگانی خود را با عزّت به سر ببرید و به انتها برسانید و اگر دنائتی به شما متوجّه گردید آنرا در حیات خویش جای ندهید چرا که مرگ با عزّت بهتر از زندگانی با ذلّت است.

چنانچه آقای آزاد مردان عالم روز عاشورا فرمود:

الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ زُكُوبِ الْعَارِ * وَالْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ (2)**

لذا بر مؤمنین لازم است سعی نمایند که در مقام اضطرار به تقیّه نمودن، قرار نگیرند و از خدای طلب این امر را بنمایند چنانچه در دعاء صادر شده از ناحیه مقدّسه آمده که: **وَاجْعَلْنَا يَا رَبِّ... مِمَّنْ لَا حَاجَةَ لَهُ إِلَى التَّقِيهِ مِنْ خَلْقِكَ (و خدایا مرا قرار ده از کسانی که به تقیّه نمودن از خلق تو، محتاج نگردم).** (3)

به هر حال اصل و بنیاد اولی شرعی، در بیان دستورات و قوانین الهی می باشد، که اگر در مواقعی ضروری، این بنیاد با مشکلات روبرو

ص: 405

1- بحار الأنوار: ج 74، ص 284.

2- ذریعه النّجاه: ص 138.

3- مصباح المتهجّد: ص 415، البلد الأمين: ج 1، ص 308.

گشت، از طرف شارع مقدّس رخصتی ایجاد گشته به اسم تقیّه که به عنوان ثانوی، در ابلاغ دستورات و قوانین الهی، کاربردی جزئی و موقت دارد، که البته به خاطر وجود اجواء و زمانهای سختی که در زمان معصومین (علیهم السلام) توسط حکومت ها و دشمنان ایجاد می گردید، از این رخصت الهی بیش از هر زمانی استفاده می شده، و ائمه هدی (علیهم السلام) با بیان روایاتی چون: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام): يَا أَبَا عَمْرٍ إِنَّ تَسَدُّعَ أَغْشَارِ الدِّينِ فِي التَّقِيَّةِ وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ (ای ابا عمرو به درستی که نه دهم دین در تقیّه است و کسی که تقیّه ندارد دین ندارد) (1)، اذهان را به اهمیت تقیّه و جایگاه آن در شریعت اسلامی متوجّه می نمودند. علامه مجلسی رحمه الله در بیان این حدیث می فرماید: كَانَ الْمَعْنَى أَنَّ ثَوَابَ التَّقِيَّةِ فِي زَمَانِنَا تَسَدُّعَهُ أَضْعَافُ سَائِرِ الْأَعْمَالِ (معنای این حدیث بدین منظور است که در زمان ما ثواب تقیّه نه برابر ثواب سائر اعمال عبادی دیگر است). (2)

و به تعبیر دیگر ثواب اعمال متدینین به ده برابر مضاعف می گردد، چونان کسی که حسنه ای انجام دهد ولی ثواب ده برابر گردد و ثواب تقیّه

ص: 406

1- - الکافی: ج 2، ص 217، ح 2.

2- - بحار الأنوار: ج 75، ص 423.

نُه دهم آن همه ثواب هائی است که مؤمن کسب نموده است چرا که تقیّه بسیار سخت می باشد و صبر بر آن و تلخی تحمّل آن، عللی گردیده که ثواب تقیّه چنین شود.

پس معنا چنین نمی شود که بگوئی تقیّه نه دهم اصل دین است تا گفته شود که پس نماز و روزه و حجّ و غیر آن در کجای دین قرار دارد؟!!

بلکه معنا اینست که ثواب عمل تقیّه نُه دهم ثواب بقیّه اعمال است.

لذا امام فرمود که نه دهم دین در تقیّه است و فرمود تقیّه نُه دهم اصل دین است.

حال اگر کسی بیاید و بخواهد مفهوم این عنوان را منحرف کرده و به صورتی معنا نماید که آن عنوان را اصل دین تلقی کند نه عنوان ثانوی خاصّ، و دسته ای از روایات تقیّه را بر سر نیزه کند و جار زند و دسته ای دیگر را مخفی سازد و اصلی را بنا گذارد که قواعد و احکامی از او استنباط گردد که مخالف با اصول علمیه شیعیّه باشد، این حرکت امری نیست مگر نگاهی و نظری ظاهربین در دستورات دینی، بدون در نظر گرفتن دواعی و علل صدور دسته ای از روایات، در برهه های خاصّ زمانی، که این نوع حرکت، دین را به فقهپهری کشانده و به نابودی رهنمون می شود.

ص: 407

به این روایت از باب مثال دقت کنید:

امام صادق(علیه السلام) فرمودند: **إِيَّاكُمْ وَذِكْرُ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ فَإِنَّ النَّاسَ لَيْسَ شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَيْهِمْ مِنْ ذِكْرِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ (عليهما السلام)** (بر حذر باشید که یاد از علی و فاطمه نمایند چرا که به درستی مخالفین امری نزد آنان از یاد علی و فاطمه(عليهما السلام) مبعوض تر نمی باشد). (1)

حال آیا صحیح است که این حدیث را بر ظاهر و اطلاقش حمل کرده و مردم را از ذکر و یاد امیر عالم و خاتون دو سرا(عليهما السلام) محروم داشته و تمامی محافل و خطب و کتبی که در مقام ذکر آن بزرگواران است را ممنوع و تحریم نمائیم؟!!

قطعاً جواب، منفی می باشد، چرا که این حدیث شریف در زمانی خاص و جوّی سنگین، که امر به تقیّه را از حضرات، نسبت به شیعیان نشان می طلبیده، صادر گشته است، که به تعبیری حدیث مذکور حدیثی است موضوعی که در شأنی از شئون صادر شده است. و چنانچه در قرآن بحث محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و عامّ و خاص مطرح است، در روایات هم همینطور می باشد که پس از فحص

ص: 408

تأم بدانیم کدام روایت منسوخ شده و در چه برهه ای از زمان کارآمد بوده است. (1)

اما در زمان ما که به حمد الله تعالی آن محذورات مرتفع گردیده، از ذکر و یاد آن بزرگواران، محذوری به وجود نمی آید، که از آن نهی شویم، بلکه امر عود و برگشت به حکم استحبابی ذکر آن بزرگواران می نماید. (2)

همچنین است امر، نسبت به بحث تقیه و روایات صادره در شأن آن قاعده فقهیه، که در این زمان چون ظروف صعب و مشکلات موجوده، اگر نگوئیم به کلی بلکه جُل آن برطرف شده است، و دنیا چونان دهکده ای گردیده که همگان از حال یکدیگر و اعتقادات و تفکرات هم باخبرند. که اگر در صدد کتمان این حقیقت برآئی، مکابره ای محض و زورگویی پستی خواهد بود. لذا مرجع کبیر آیت الله العظمی سید محمد حسن بجنوردی رحمه الله در کتاب خویش چنین می فرماید که: وَ هَذَا الَّذِي قُلْنَا مِنْ أُسْتِحْبَابِ التَّقِيهِ أَوْ جُوبِهَا كَانَ فِي الْأَزْمِنَةِ السَّابِقَةِ فِي أَيَّامِ سَلَاطِينِ الْجَوْرِ الَّذِي رُبَّمَا كَانَ تَرْكُهَا يَنْجُرُ إِلَى

ص: 409

1- - قوانین الأصول: ص 280.

2- - برای اطلاع بیشتر از موضوع اهمیت ذکر اهل بیت (علیهم السلام) و استحباب آن به کتب ولایه المتقین نوشته مرحوم ابرقوئی ص 216 و شرح زیارت جامعه کبیره نوشته مرحوم شیخ احمد احسانی ج 1، ص 184 و ج 4، ص 51 رجوع فرمائید.

قَتَلَ الْإِمَامَ (عَلَيْهِ السَّلَام) أَوْ إِلَى قَتْلِ جَمَاعَةٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَمَّا فِي هَذِهِ الْأُزْمِنَةِ بِحَمْدِ اللَّهِ حَيْثُ لَا مَحْذُورَ فِي الْعَمَلِ بِمَا هُوَ الْحَقُّ وَ مُقْتَضَى مَذْهَبِهِ فِي الْعِبَادَاتِ وَالْمُعَامَلَاتِ، فَلَا يُوجَدُ مَوْضُوعٌ لِلتَّقِيَّةِ (این مطالبی که بیان شد در استحباب یا وجوب عنوان تقیّه، در زمانهای گذشته، در ایام سلطنت پادشاهان جوری بوده است که اگر تقیّه ترک می شد، چه بسا منجر به کشته شدن امام(علیه السلام) یا کشته شدن عدّه ای از مؤمنین می گردید. و امّا در این زمانها که به حمد خدا در عمل به معتقدات حقّه و مقتضای اوامر مذهب در عبادات و معاملات محذوری و مانعی وجود ندارد، پس برای تقیّه نمودن اصلاً موضوعی باقی نمی ماند تا حکمی به او متعلق گردد). (1)

اگر سؤال شود که: حسب روایت ثقه الاسلام کلینی رحمه الله، تقیّه با گذشت زمان و نزدیک شدن امر فرج حضرت(علیه السلام)، مرتفع که نمی گردد بلکه شدیدتر و سخت تر هم می شود؟ چرا که حضرت جعفر بن محمد(علیهما السلام) فرمودند: كُلَّمَا تَقَارَبَ هَذَا الْأَمْرُ كَانَ أَشَدَّ لِلتَّقِيَّةِ (هر آنچه زمان امر فرج نزدیکتر می گردد، امر سخت تر می گردد برای تقیّه). (2)

ص: 410

1- - القواعد الفقهيّة: ج 5، ص 54.

2- - الكافي: ج 2، ص 220.

در جواب می گوئیم: مقصود از این روایت، اشتداد حاجت و احتیاج بیشتر به تقیّه است به لحاظ مجموع، نه به لحاظ زمان متأخر از زمان متقدّم ضرورتاً.

به عبارت واضح تر: در این زمانه ما اجمالاً، تقیّه اصلاً مجوز شرعی ندارد و احتیاجی هم به او نیست. ولی چه بسا در آینده مجوزات شرعیّه ای برای او مهیا گردد. و در زمانی پس از آن باز، محذورات کنار رفته و مسوّغی برای تقیّه در دست نباشد و همچنین تا زمان ظهور.

پس به این ترتیب به لحاظ مجموع، ظروف زمانی نزدیک به فرج و زمان ظهور مقدّس، تقیّه را بیش از هر زمانی خواهان است.

نه اینکه ارتقاع اطلاقی تقیّه در بعضی از ازمئه ممکن نباشد و محال گردد چرا که روایت این معنا را ادّعا ننموده.

علاوه بر این که زمان مقدّماتی ظهور مبارک، تقیّه اجمالاً منتفی می گردد لذا خراسانی و یمانی به تمام صراحت و آشکارا خروج نموده و حقّ را مطالبه می نمایند. و همین خروجی که مؤید از طرف شرع مقدّس هم می باشد، خود علامتی بر انتفاء اجمالی تقیّه در آن برهه زمانی می باشد و اگر عنوان تقیّه منتفی نبود آنان خروج ننموده چرا که در این فرض، خروجشان حرام بوده فضلاً از اینکه مشروع باشد. و در روایات به جای مدح

و تأییدشان مذمّتهائی شامل حالشان می‌گردید. (1) پس بدین ترتیب مقصود از روایت صادقی (علیه السلام) در اشتداد احتیاج به تقیّه، به نحو استطراد استمراری نمی‌باشد بلکه متقطّعه و زمانی دوتایی است.

سپس باید دانست که حدیث شریف در باب غیبت صادر شده نه در باب احکام، پس حکم شرعی خاصی را افاده نمی‌کند. در حالی که ما در بحث تقیّه و وجوب و حرمت آن ملتزم به روایات احکام تقیّه می‌باشیم، که شرائط آن عنوان را بیان و تقیید فرموده، که اگر محقّق شود، تقیّه واجب می‌گردد و الاّ خیر، بلکه احیاناً حرام هم می‌شود.

پس این تکلیف ماست نه سلسله اخباری که از غیبت بگوید. و ممنوعیت ترک تقیّه اگر بخواهد مستند به این روایت باشد، شبیه به دعوی منع اقامه عدل در دوران غیبت است، که استناد به روایتی می‌کند که می‌گوید ظهور واقع نخواهد شد مگر اینکه زمین پر از ظلم و جور گردد و اگر تو عدل نسبی را اقامه کنی تأخیر در ظهور خواهی انداخت. که صد البته سخافت و بطلان این دو استدلال احتیاج به کلام و بحث ندارد.

ص: 412

1- - برای اطلاع بیشتر از این موضوع به کتاب الأمام المنتظر (علیه السلام) نوشته آیت الله سید علی حسینی صدر و دیگر کتب مهدویت رجوع فرمائید.

اگر سوال شود که: نسبت به این حدیث رضوی(علیه السلام) که معنای او در وجوب تقیه به نحو اطلاقی قبل از خروج امام زمان(علیه السلام) است، آنجا که حضرت ابوالحسن(علیه السلام) فرمودند: لَا دِينَ لِمَنْ لَا وَرَعَ لَهُ، وَ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَهُ لَهُ، إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَعْمَلَكُمْ بِالتَّقِيهِ. فَقِيلَ لَهُ: يَا بِنِ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى مَتَى؟ قَالَ: إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ وَ هُوَ يَوْمُ خُرُوجِ قَائِمًا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَمَنْ تَرَكَ التَّقِيَهُ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمَنَا فَلَيْسَ مِنَّا (کسی که پرهیزکار نباشد دین ندارد، و کسی که تقیه نکند ایمانی ندارد. به درستی که با شرافت ترین شما نزد خداوند کسی است که بیشتر به تقیه عمل می نماید. گفته شد: ای فرزند رسول خدا تا چه زمانی؟ حضرت فرمود: تا روز وقت معلوم که آن روز خروج قیام کننده اهل بیت باشد، پس هر آنکس قبل از خروج قائم ما تقیه را ترک گوید، از ما نمی باشد)(1)، چه می گوئید؟

در جواب عرضه می داریم: برای اثبات این ادعا که وجوب تقیه همیشگی می باشد، دلیلی قانع کننده به دست ندارید، با اینکه در بعضی موارد حرمت آن هم ثابت شد و گاهی کراهت یا مباح بودن آن به اثبات رسید. پس این روایت و امثال آن، بر این معنی حمل می گردد که اگر کسی، قبل از خروج حضرت(علیه السلام) تقیه واجب، آن زمانی که

ص: 413

واجب است راه ترک کند، از این خانواده و از شیعیان‌شان به حساب نمی‌آید، نه اینکه اگر کسی تقیّه مستحبّه یا مباحه یا مکروهه را ترک گفت، هم از آنان نباشد.

به عبارت دیگر: به درستی اگر موضوع تقیّه به حدّ وجوب رسید تقیّه واجب می‌گردد و ترک آن حرام است و اگر کسی از روی تعمّد آن را ترک کند مرتکب فعل حرام شده و از شیعیان آن حضرات، بلاشکّ به حساب نیاید.

و اگر چه ظاهر حدیث در مقام تحذیر از ترک تقیّه در خصوص خروج قبل ظهور حضرت(علیه السلام) می‌باشد، ولی اگر کسی بر احادیث ایشان(علیهم السلام) واقف باشد و معانی آن را درک کند، می‌فهمد که اقتران ذکر تقیّه از آن بزرگواران به امر خروج به نحو مقابله است. یعنی آنانی که قبل از خروج حضرت قُوا و امکانات و لشکرها بپا می‌کنند و شعار دعوت به ولایت اهل بیت(علیهم السلام) را سر می‌دهند، ولی در باطن هدفشان از اسقاط حکومت‌ها، تسلیم سلسله و حکومت اصلی به دست اهل بیت(علیهم السلام)، نمی‌باشد. و هر چه می‌کنند اگر چه به ظاهر ادّعائی اینگونه دارند، ولی در حقیقت برای خود و منافع شخصی دست و پا می‌زنند چنانچه بنی العباس در شأن بنی امیّه لعنهم الله انجام دادند و بسیاری از شیعیان هم خدعه و نیرنگ آنان را باور کرده و گمان نمودند که اینان قصدشان سرکار آوردن معصومین(علیهم السلام) است و می‌خواهند حکومت اهل بیت(علیهم السلام) را به راه اندازند.

در حالی که بعضی از آنان چون محمد بن عبدالله محض ادعای مهدویت نمودند و از فرصت‌ها استفاده کردند تا به اغراض نفسانی دست پیدا کنند.

ولی در مقابل ائمه هدی (علیهم السلام) شیعیان خویش را از آنان و نیرنگ‌هایشان بر حذر و مطلع می‌نمودند. لذا این عنوان تقیّه را در شأن خروج بر علیه حکومت‌ها و تا زمان خروج اصلی حضرت حجّت (علیه السلام)، مطرح کرده و آنان که تا قبل از زمان خروج اصلی، تقیّه را ترک و بدون امر و اذن حضرات خروج کنند از ما نیستند. اما اگر به اذن ما خروج نمایند تقیّه ای واجب نیست و تحذیری ندارد و مذمتی در شأن او هم بیان نمی‌گردد.

لذا امام ششم فرمودند: لا ازال اذنا و شیعتی بخیر ما خرج الخارجه من آل محمد (علیهم السلام) و لوددت ان الخارجه من آل محمد (علیهم السلام) خرج و علی نفقه عیاله (من و شیعیانم دائماً در خیر زندگی می‌کنیم مادامی که شخص خروج کننده از آل محمد (علیهم السلام) خروج کند و هر آینه دوست داشتم که شخص خروج کننده از آل محمد (علیهم السلام) خروج می‌کرد و بر عهده من نفقه عیال او می‌آمد و من منتقبل آن می‌شدم). (1)

ص: 415

که به همین حدیث مثلاً قیام زید بن علی را تصویب می نمایند، چنانچه تصویب تصدّی فقهاء عدول جامع شرائط، در زمان غیبت، برای تأسیس حکومت و دولتی، که به اعتبار اذن آنان، از جانب حضرت ولی عصر (علیه السلام)، بنا بر قول به اینکه عمومیت وظیفه فقهاء عدول، این مورد را هم شامل می شود را، می نمایند.

به هر حال، اهل علم و فضل و تحقیق می دانند که فرمایشاتی چون: لا دینَ لِمَن لا تَقِيَّهَ لَهُ و یا لا اِيْمَانَ لِمَن لا تَقِيَّهَ لَهُ، درباره اشخاصی صادر شده که اصلاً معتقد به شرعیّت وجود حکم تقیّه نمی باشند. نه اینکه آن کسی که عمل به تقیّه نمی نماید، چون وقت عمل به آن عنوان نرسیده، دین ندارد و ایمان ندارد.

لذا حضرت رضا (علیه السلام) با فرمایش: فَمَنْ تَرَكَ التَّقِيَّهَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّا، به همین معنی اشاره دارند که اگر تقیّه واجبه ای رخ داد و کسی ترک آن گفت و ادّعی ارتفاع حکم تقیّه را قبل از خروج حضرت (علیه السلام) داشت، از ما نمی باشد. و این معنا، زمانی که صدر روایت: لا اِيْمَانَ لِمَن لا تَقِيَّهَ لَهُ، به آن عبارت منظم گردد، به دست می آید. و بالخصوص قید: قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا، امر را به نحو واضح تجلّی می دهد. چرا که در زمان خروج، حکم

تقیّه دیگر مرتفع می گردد، و ما حضرات هم با تارکین عنوان تقیّه همراه می شویم. ولی تا خروج اصلی صورت نگیرد، تقیّه با احکام خود برپاست و متدبّین باید به آن عنوان و احکامش معتقد بمانند.

پس حدیث رضوی ناظر به حکم است نه موضوع، و شکی نیست که تا موضوع تقیّه برجاست، احکام او هم برپاست.

علاوه بر این که ما حدیث را بر خصوص تحذیر از خروج و برپا کردن انقلاب، به غیر اذن اهل بیت (علیهم السلام)، حمل کردیم که از قوّت و فقه الحدیث الصحیح و درایه خالی نمی باشد.

به هر حال آن سؤال که به نحوی ادّعی بر وجوب تقیّه تا زمان ظهور و خروج را می رسانید، بدون دلیل و استدلال مطرح گردیده که به حمد الله جواب شافی و کافی به او داده شد.

لذا ما در عنوان و بحث بیان اعتقادات ولایی برائی شیعی، مانعی شرعی از جهت تقیّه یا عنوانی دیگر، نمی بینیم. چرا که در واقع سالبه به انتفاء موضوع است. به این دلیل که نه ما و نه غیر ما، متحمّل ضرری معتدّ به از بابت این جهت نشده. خصوصاً با وضع کنونی عالم، که اگر شما هم حقائق دینی شیعی را مخفی بسازی دیگران و دشمنان از تمامی آنها باخبرند. و چه نیکوست اگر آزادمردانه از مقدّساتمان دفاع کنیم و آنها را رواج دهیم.

ص: 417

و این امر مسلّم و معلوم است که اگر شیعه سکوت کند و یا با شجاعت حقائق دینی تاریخی را بیان نماید، نزد دشمنان مساوی است. چرا که آنها از اساس با شیعه مشکل داشته و در مقام ریشه کن کردن آن، از قدیم الأیام بوده است. علاوه بر اینکه بسیاری از این خونریزی ها و نزاعات در عالم بر اساس معادلاتی سیاسی اقلیمی است که با مراجعه به تاریخ و خصوصاً نیمه دوّم قرن حاضر، مطالب به وضوح معلوم همگان می گردد. علاوه که اگر این کشتارها و تاراج بردن ها بر اساس دفاع از دین و بیان اعتقادات باشد، امریست پسندیده، چرا که ما باید فدای دین گردیم نه دین فدای ما.

خداوند متعال در کتابش می فرماید: الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (آنان که ایمان آورده و از وطن هجرت کرده و در راه خدا به مال و جانشان جهاد کردند آنها را نزد خدا مقام بلندی است و آنان بالخصوص رستگاران و سعادت‌مندان دو عالمند). (1)

که یکی از مصادیق و بلکه اتمّ مصادیق دفاع از دین و اعلان اعتقادات و بروز و حفظ شعائر الهی، زیارت حضرت اباعبدالله

ص: 418

الحسین (علیه السلام) است که در راه احیاء آن، این دو عنوان انفاق و دفاع از اعتقادات حقّه، به مال و جان، اگر چه مورد مذمت و اذیت دشمنان هم قرار گیرند، مطرح است.

لذا امام ششم در شأن آنان در ضمن جملاتی چنین می فرماید: يَا مَنْ خَصَّنَا بِالْكَرَامَةِ ... اِغْفِرْ لِيْ وَلِاٰخْوَانِيْ وَزُوَارِ قَبْرِ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (علیهما السلام) الَّذِيْنَ اَنْفَقُوْا اَمْوَالَهُمْ وَاشْتَرَوْا اَبْدَانَهُمْ رَغْبَةً فِيْ بَرِّئَا... وَغَيْظًا اَدْخَلُوْهُ عَلٰى عَدُوِّنَا اَزَادُوْا بِذٰلِكَ رِضْوَانِكَ ... اللّٰهُمَّ اِنَّ اَعْدَاؤَنَا عَابُوْا عَلَيْهِمْ خُرُوْجَهُمْ فَلَمْ يَنْهَهُمْ ذٰلِكَ عَنِ التُّهُؤُصِ وَ الشُّخُوْصِ اِلَيْنَا خِلَافًا عَلَيْهِمْ ... يَا مُعَاوِيَهَلَّا تَدْعُهُ لِخَوْفٍ مِنْ اَحَدٍ فَمَنْ تَرَكَهٗ لِيَخَوْفِ رَاٰى مِنَ الْحَسْرَةِ مَا يَتَمَتَّى اِنَّ قَبْرَهُ كَانَ عِنْدَهُ (ای خدائی که ما را به کرامت خویش مخصوص گردانیدی، مرا و برادرانم و زوار قبر ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) را بیامرز، آنان که مال خویش را در راه ما انفاق نموده، و خود را در مقابل دید همگان به خاطر رغبتی که در محبت به ما داشته، قرار دادند و به خاطر رضای تو غیظ و غضب را در قلوب دشمنان ما وارد نمودند بار خدایا به درستی که دشمنان ما بر آنها به این خروجشان و حرکت اعتقادیشان آنها را مورد عتاب و عیب جوئی قرار می دهند و لیکن آنان از حرکت و به میدان آمدن و به سوی ما حرکت نمودن را به خاطر مخالفت با آنان، رها ننموده.

ای معاویه بن وهب زیارت حضرت را رها مکن به خاطر ترسی که بر تو از کسی عارض می گردد که هر آن کس به خاطر ترس خویش آن زیارت را رها کند حسرتی می خورد که آرزو می کند قبر ایشان نزد او بود).⁽¹⁾

نکات حدیث:

1- انفاق به اموال و ابدان و جان ها در راه ولایت آل الله (علیهم السلام) .

2- دشمن را به غیظ درآوردن و عصبانی نمودن به خاطر دفاع و ترویج از اعتقادات حقّه.

3- عیب جوئی دشمن، که در طول تاریخ بوده، و لیکن شیعه دست از عقیده و تبلیغ آن بر نداشته است.

و یا فرمایش مولا که فرمودند: شیعیان ما کسانی هستند که *يَذْلُونَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ فِيْنَا* (جان های خویش و اموالشان را در راه ما بذل و بخشش می نمایند).⁽²⁾

آری به راستی دفاع از کیان اعتقادی شیعی که یکی از مظاهر آن زیارت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) است تا بدینجا، مورد عنایت حضرات (علیهم السلام) قرار گرفته، که حتی دستور به احیاء آن را تا پای جان و فدا نمودن خون شیعیانشان داده اند.

ص: 420

1- - مستدرک الوسائل: ج 10، ص 231.

2- - بحار الأنوار: ج 44، ص 287.

چنانچه در بحث کشته شدن در راه زیارت حضرت ابا عبدالله (علیه السلام)، امام صادق (علیه السلام) فرمودند: أَوَّلُ قَطْرِهِ مِنْ دَمِهِ يُغْفَرُ لَهَا كُلُّ خَطِيئَةٍ، الْحَدِيثُ (أولین قطره خونی که از او ریخته شود در این راه، تمامی گناهایش بخشیده می شود). (1)

در این مقام فرمایش علامه امینی رحمه الله را متذکر گشته، که در تعلیقه خویش بر روایت باب هشتاد و هشتم کتاب کامل الزیارات چنین می فرمایند:

ذَهَبَ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنَ الْفُقَهَاءِ الْمُحَقِّقِينَ إِلَى جَوَازِ زِيَارَتِهِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) مَعَ أَيِّ خَوْفٍ وَضَرَرٍ لِإِطْلَاقِ النَّصُوصِ كَمَا مَرَّتْ فِي بَابِهَا الْبَابُ الْخَامِسُ وَالْأَرْبَعِينَ وَ لَعَلَّ التَّارِيخَ يَمْلِي عَلَيْنَا دَرُوسًا مِنْ عَمَلِ الْأَصْحَابِ عَلَى عَهْدِ الْأَيْمَةِ (عليهم السلام) مُنْضَمَّةً بِتَقْرِيرِهِمْ لَهُ يُؤَكِّدُ مَا أَخْتَارَهُ الْمُحَقِّقُونَ وَ لَقَدْ حَمَلَ إِلَيْنَا عَنْ أَوْلِيكَ أَنْهُمْ مَا صَدَّوْهُمْ عَنْ قَصْدِ مَشْهَدِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) مَا كَأَنَّ بَدْوَهُ مِنَ الْمُثْلَةِ وَ التَّنْكِيلِ وَ الْعُقُوبَةِ بِحَبْسٍ وَ ضَرْبٍ وَ قَطْعِ يَدٍ وَ هَتَّكِ حُرْمَةٍ وَ قَابَلُوهُمَا بِجَائِشٍ طَامِنٍ وَ لُبٍّ زَاجِحٍ وَ شَوْقٍ مُتَأَكِّدٍ وَ هَذَا كِتَابُنَا يُنْطَقُ عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فِي حَدِيثٍ مَرَّ فِي الْبَابِ الْخَامِسِ وَ الْأَرْبَعِينَ فِي زِيَارَتِهِ أَبْنِ بُكَيْرٍ وَ اتِّبَانِهِ لَهَا مِنْ أَرْجَانِ مِنْ بِلَادِ فَارِسٍ خَائِفًا مُسْتَفِقًا مِنَ السُّلْطَانِ وَ السُّعَاهِ

ص: 421

و أصحاب المسالِح و هو من فقهاء الطائفة كما في رجال الكشي وفيما يأتي في الباب الحادي والتسعين من حديث زيارته مثل محمد بن مسلم على خوفٍ وجلٍّ، وهو أكبر ثقة في الطائفة عدّه الصادق (عليه السلام) من أوتاد الأرض وأعلام الدين وفي كلاً الحديثين فضلاً عن تقرير الإمام (عليه السلام) لفعليهما بيان ثواب جميل لهما بذلك ونصّ عليّ أنّ ما كان من هذا أشدّ فالثواب على قدر الخوف.

وفي حديث مرّ في زيارته مثل الحسين الليثي الكوفي الذي أطبق أصحاب عليّ ثقته وجلالته في زمان بني مروان في الشدة وخوف القتل وتلف النفس كما صرح بذلك في حديثه ويدلّ على مختار المحققين حديث هشام بن سالم الثقة الجليل المروي عن الصادق (عليه السلام) بطوله في الباب الرابع والأربعين من الكتاب وفيه تفصيل بيان ثواب عظيم لمن يقتل دون الحسين (عليه السلام) وأجر جميل لأئمة تهان به لمن حبس في إتيانه وجزاء جزيل لمن ضرب بعد الحبس في قصد مشهده إذن فلأندحه من تعميم الحكم على جميع ما ذكر وإن صعّد وصوت فيه المهمّلجون (بسيارى از فقهاء محقق به جواز زیارت حضرت اباعبدالله (عليه السلام)، با هرگونه خوف و ترس و ضرری فتوا داده، چرا که روایات

زیارت ایشان مطلق است و قیدی ندارد چنانچه در باب چهل و پنجم کتاب گذشت.

و شاید تاریخ برای ما دروسی از عمل اصحاب در باب زیارت را در زمان های ائمه (علیهم السلام) بیان نماید، که به همراه آن نوع عملکرد، تقریر حضرات را به همراه داشته. که مختار محققین را در جواز به نحو اطلاق تأکید می نماید.

و به دست ما رسیده که آنان چگونه زیارت حضرت را قصد می کردند و انواع رنجها از مُثله شدن و تنبیهات و عقوبتها، چون به زندان افتادن و کتک ها خوردن و دست قطع شدنها و هتک حرمت ها، آنان را از قصد و عملکردهایشان مانع نمی گشت.

بلکه با آرامش خاطر و قلبی مطمئن و شوقی فراوان، آن آزار و اذیت ها را جواب گفته و مقابله می کردند.

و این است کتاب کامل الزیارات که حقائق را گویا شده چنانچه در حدیث باب چهل و پنجم در زیارت ابن بکیر و آمدنش از ارجان فارس، در حالی که با ترس و شفقت از پادشاه و سلطان و جاسوسان و مسلّحین، برای زیارت آمده بود، گذشت. در حالی که او یکی از فقهاء طائفه شیعی بوده چنانچه در رجال کشی آمده است.

ص: 423

و یا آنچه در باب نود و یکم از حدیث زیارت محمد بن مسلم با ترس و وجل می آید. در حالی که او یکی از بزرگترین ثقات طائفه شیعه بوده که امام صادق (علیه السلام) او را از اوتاد روی زمین و بزرگان دین معرفی می نمایند. و در هر دو حدیث، علاوه بر تقریر امام (علیه السلام) عملکرد آن دو بزرگوار را، بیان ثواب جمیلی است برای آن دو، به خاطر زیارتی که با ترس و وحشت انجام دادند. و در روایت است، که چه عملی از این کار بزرگتر، که ثواب به قدر خوف و ترس عطا می شود.

و در حدیثی که در بیان زیارت مثل حسین لیبی کوفی گذشت، که تمامی اصحاب هم بر وثاقت و جلالت او در زمان بنی مروان، متفق می باشند، که با شدت ترس و خوف از کشته شدن و تلف جان و نفس، چنانچه در حدیث است، به زیارت رفت. و بر اختیار و رأی محققین، در جواز زیارت با ترس و وحشت، حدیث هشام بن سالم، ثقه جلیل، که از امام صادق (علیه السلام) در باب چهل و چهارم کتاب روایت می کند، دلالت دارد.

که در آن حدیث تفصیل بیان ثواب عظیم برای آن کسی که در راه حضرت کشته شود و اجر جمیلی برای آن کس که در راه زیارت حبس و زندانی گردد و جزاء جزیلی برای کسی که بعد از حبس مورد ضرب و شتم قرار گیرد، وجود دارد.

پس در این هنگام، چاره ای جز، تعمیم حکم جواز زیارت، با تمامی آن شرائطی که در روایات گذشت، نداریم. و اگر چه بعضی را خوش نیاید). (1)

و حتی در مقام اقامه تعزیه و عزاداری بر جنابش، به هر صورتی که شکل گیرد، فقهاء کبار چون شیخ خضر بن شلال آل خدام العفکاوی، دستور به جواز و برپائی آن داده تا به این واسطه جریان و دستگاه مقدس حسینی (علیه السلام) زنده بماند تا دین به واسطه یاد آن سرور، زنده بماند.

به این عبارت شیخ عنایت فرماید: و دَعَوَى وَجُودِ الدَّلِيلِ عَلَى حُرْمَةِ اللَّطْمِ وَالرَّقْصِ وَالْجَزَعِ مُطْلَقاً، فِي حَيْثُ الْمَنْعِ كَدَعَوَى أَنْ اللَّطْمِ الْمَشْتَمِلِ عَلَى الْجَزَعِ وَضَرْ النَّفْسِ وَصُورَةِ الرَّقْصِ مُحَرَّمٌ حَتَّى فِي تَعْزِيَةِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَام) الَّذِي قَدْ يُسْتَفَادُ مِنَ النَّصُوصِ الَّتِي مِنْهَا مَا دَلَّ عَلَى جَوَازِ زِيَارَتِهِ وَ لَوْ مَعَ الْخَوْفِ عَلَى النَّفْسِ، جَوَازِ اللَّطْمِ عَلَيْهِ وَالْجَزَعِ لِمُصَابِهِ بِأَيِّ نَحْوٍ كَانَ وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّهُ يَمُوتُ مِنْ حِينِهِ فَضْلاً عَمَّا لَا يَخْشَى مِنْهُ الضَّرْرَ عَلَى النَّفْسِ (و ادّعاى وجود دليل، به حرمت بر سینه و سر زدن و هروله کردن و جزع و بی تابی به نحو مطلق کاملاً ممنوع است و گزاف گوئی است. مثل ادّعاى بر این مطلب که به درستی، لطم و بر سر و سینه زدن که مشتمل بر جزع و بی تابی و ضرر رساندن به نفس و هروله و

ص: 425

ایجاد هیجان در عزا حتی در عزای حسینی (علیه السلام)، حرام شده است. که این نوع ادّعا هم در ممنوعیت محض و حیّز منع می باشد.

چرا که از روایات، جواز زیارت با ترس و وحشت بر جان خویش، جواز لطم بر آن سرور و جزع بر مصائب ایشان به هر نحوی و شکلی که صورت بگیرد، و اگر چه عزادار، علم و یقین بر مرگ خود در حین عزاداری پیدا کند و بداند که به سبب اینگونه اقامه عزا، جان خود را از دست می دهد، استفاده می گردد. تا چه رسد به نحوه اقامه عزائی که ضرری را بر نفس خویش، احتمال ندهد و از آن هراسی نداشته باشد.

و در ادامه ایشان بیان می دارند که منظور از این نوع حرکات خصوصاً ایجاد هیجان و هروله در عزا، نباید چونان حرکات طغامی باشد که منافع دنیوی خویش و تهییج شهوات حیوانی خود را منظور داشته اند. آنانی که خود را شبیه اصحاب مصائب می کنند، مصیبت زده آقائی هستند که: *يَحِقُّ لَهُ عَطَّ الْقُلُوبِ فَضَّلاً عَنِ الْأَبْرَادِ وَ سَيْلَانَ النَّفُوسِ فَضْلاً عَنِ الدَّمُوعِ الْهَثَانِ، وَ حَمَشِ الْوُجُوهِ وَ اِدْمَاءِ الْأَبْدَانِ* (سزاوار است قلوب بر او فنا گردند به جای آن که آرام گیرند و از اقامه عزا بر او خنک گردند، و نفوس برای او از قالب اجسام سرازیر گردند به جای

اشک های سیل آسایی که در عزای او ریزان شوند، و صورت ها خراشیده و ابدان غرق در خون شوند). (1)

آری شعائر حسینیّه یکی از آن مصادیقی است که می توان با احیاء آن دین و اساس دین را برپا نمود و زنده نگه داشت. لذا در سیره مسلّمه اصحاب حضرات معصومین (علیهم السلام) و بالأخص اصحاب حضرت سیدالشّهداء (علیهم السلام) این امر را به وضوح می نگرید، که با فدا نمودن مال و جان و زندگی خویش در برپائی امر دین، لحظه ای کوتاهی نکرده، که در قسمت بحث اشخاصی که تقیّه را ترک نمودند تا اصل دین ضربه نخورد، بدان امثله اشاراتی خواهیم نمود. علاوه بر اینکه وقتی مصالح مترتبه بر ترک تقیّه و بیان حقائق دینی، اعظم و اولی، از عمل به عنوان تقیّه باشد، واجب است که تقیّه ترک شود. و همینطور اگر مفاسد مترتبه بر عمل به تقیّه اشدّ از ترک آن باشد، واجب ترک تقیّه می باشد. و مسلّم و معلوم است که خصوصاً در این ازمنه، مصلحت در طرح و بیان منهج رافضی عظیم است و مفسده در ترک آن. لذا باید از این فرصت مهیّا شده، در این برهه زمانی، در باب اعلاء کلمه ولایت و برائت، به تمامی قوا استفاده نمود، و

ص: 427

1- - ابواب الجنان: ص 291. برای اطلاع بیشتر از اینگونه مطالب به کتاب احسن الجزاء فی اقامه العزاء علی سیدالشّهداء 7، تألیف آیت الله سیّد محمّد رضا اعرجی فحام، مراجعه نمائید.

چونان اسلاف شیعی و خصوصاً محدّثین و علمائی که خون خود را در راه ولایت و برائت، فدا نمودند، حرکت نمائیم و زحمات آن بزرگواران را هدر نداده، که اگر آنان با شجاعت، حرکت عظیم ولائی برائی خویش را انجام نمی دادند، براستی مآل امر ما به کجا می انجامید؟ پس ما هم بیائیم و با بیان حقّ و حقیقت و کنار زدن خوف و ترس از مصادمه با دشمنان، نسل آینده و اجیال لاحقه را بسازیم و انصار و اعوان این مکتب را زیاده ببخشیم.

عبرتی از سیره گذشتگان

آنانی که عمل به تقیّه را، راه فراری از مقابله با مخالف خویش انتخاب کرده و خود را از بحث و جدیّت و خودگذشتگی در راه دین، به زعم خویش، راحت کرده اند، به زودی پشیمان شده. زمانی که پرده ها کنار رود، و احوالاتشان مکشوفشان گردد، بر تفریط خویش، در ادای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر، که از اشرف وظائف دینی می باشد، حسرت ها خورده و بازگشتی برایشان تصوّر نشود.

مرحوم محدّث جلیل شیخ عبّاس قمی صاحب کتاب شهیر مفاتیح الجنان قصه و جریانی دارند که با موضوع ما در بحث تقیّه مغلوطه ارتباط وثیقی دارد که در اینجا به عنوان عبرتی از سیره عملی ایشان، برای داعیان به سوی تقیّه غیر شرعی، متذکّر آن می گردیم.

و قبل از تفصیل قضیه سزاوار است که در شأن این محدث جلیل بگوئیم که ایشان یکی از اولیاء الهی و صاحب منسبان در تقوی و ورع و اخلاص به اهل بیت (علیهم السلام) بوده اند که اهل زمان ایشان، غبطه احوالات شیخ را می خورده اند.

چرا که فخری چون کتاب مفاتیح، ایشان را بس است، که قرین کتاب الهی قرار گرفته، و منزلی از منازل شیعه نیست مگر این کتاب در آن موجود است و اهل عبادت از آن فیض می برند.

ایشان در ایام آخر عمر شریف خویش محزون و کئیب دیده می شد که از چشمانش اشک جاری و متأسف بر احوالات گذشته و دائماً استغفار الهی را بجای می آورده.

یکی از علماء طهران مرحوم حاج احمد روحانی که از اهل سرّ به حساب می آمده می گوید: به عیادت مرحوم شیخ عباس در مرضی که بدان از دنیا رفتند، مشرف شده، و سؤال کردم که علت این حزن شما چه می باشد؟ و از چه سبب و علتی ترسانید، در حالی که به خداوندی کریم و شفیع مطاعی وارد می شوی و تمام حسنات و اعمال صالحه و خدمات شما به دین را، به همراه خود میبری؟

ایشان فرموده بودند: من بر امری که در زمان حیات خویش انجام دادم که ای کاش نکرده بودم، پشیمانم به اشدّ حالات.

در سالی به حج بیت الله تعالی در مکه مکرمه مشرف شده بودم، خواستم که فرصت را غنیمت شمرده و اجازه نقل روایت از یکی از علماء مخالفین، که از طرق خودشان نقل شده را بگیرم. نزدیک یکی از آنان رفته و طلب اجازه نقل حدیث کردم. وقتی که او مرا شناخت که یکی از علماء امامیه می باشم به من گفت: شما شیعیان به امّ المؤمنین (1) عائشه لعن و دشنام می دهید.

من احساس کردم که اقرار به این واقعیت خلاف صلاح و مخالف با قصد من می باشد. پس واقعیت را از روی تقیه انکار کردم. مگر اینکه امروز بر آنچه انجام دادم پشیمانم، که ای کاش به تقیه عمل ننموده بودم و انکار نمی کردم، بلکه اقرار کرده و حق را آشکار می کردم و الآن در این فکر هستم که چگونه جوابی را برای این عملکرد خویش نزد پروردگارم ببرم، آن زمانی که برای حساب در مقابل او خواهم ایستاد. (2)

هرگز، خود را در این عرصه قرار نخواهیم داد که از روی ترس، حقائق را مخفی نموده و آخر الامر اسباب خسارت آخرتی خود را به عمل

ص: 430

1- - از برای حفظ و روایت عین قضیه، این عبارات را در اینجا متذکر شده ایم.

2- - مقدمه کتاب منتهی الآمال تحت عنوان لمحّه ای از زندگانی مؤلف، چاپ دوم، مؤسسه نشر اسلامی. پس از بررسی تاریخ، قضایائی شبیه بدین قضیه را می توانید در سیره بعضی از علماء شیعی، مع الأسف، به دست آورید. أعاذنا الله تعالی من أمثال هذه الخطایا.

بیاوریم. بلکه چونان امیر عوالم مولا یمان علی (علیه السلام) خواهیم بود، آن سرور و آقائی که به تعبیر خاتون دو عالم فاطمه (علیها السلام) در خطبه احتجاجیه شان بر علیه سران سقیفه ملعونه، لعنهم الله تعالی: او خاموش کننده فتنه ها بوده و از جنگ ها بر نمی گشت مگر اینکه حریف خویش را به زمین می انداخت و لهیب آتش جنگ را فرو می نشاند و سر دشمن را زیر پای خویش قرار می داد، و آتش فتنه فساد جنگ را به تیغ بی دریغ، خاموش می نمود و در راه رضای خدای متعال خود را به تعب و رنج می انداخت تا مسلمین در امان باشند. (1)

امیر عوالم (علیه السلام)، عائشه لعنها الله را، مفتضح می نمایند: آری مولای شیعیان در عنوانی از صدها عناوین، حق را علنی نموده، و فضیحت و مخازی یکی از دشمنان خویش را، در مجلسی که مملو از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده و در بین آنان حدود هفتاد نفر از اهل بدر هم حضور داشتند، بیان می نمایند.

و به عناوینی چون حفظ اتحاد مسلمین و یا رعایت شرایط تقیه، اصلاً عنایتی نمی فرمایند.

ص: 431

1- - برای آشنائی بیشتر با خطبه فدکیه حضرت خاتون فاطمه زهراء (علیها السلام) و شرح آن، به کتاب من فقه الزهراء (علیها السلام)، تألیف مرجع کبیر آیت الله العظمی سید محمد شیرازی رحمه الله مراجعه نمایند.

عَمَّار بن یاسر به عنوان نقل قول و نقل عقیده بعضی از اهل مجلس، پس از بیانات حضرت در شأن عائشه لعنها الله، عرضه می دارد که یا امیرالمؤمنین، دست از او بردار چرا که او مادر شما می باشد.

حضرت مطلب را رها کرده و به مطلبی دیگر می پردازند. ولی پس از مدتی باز بیش از پیش متعرّض او شده، تا جائی که عَمَّار عرضه می دارد یا امیرالمؤمنین، از او دست بردارید او مادر شماست. حضرت بار دیگر از او دست برداشته و لیکن برای بار سوم شدیدتر به میدان آمده و مخازی او را بیان نمودند. عَمَّار مجدداً می گوید یا امیرالمؤمنین از او بگذرید، او مادر شما می باشد. در اینجا حضرت فرمودند: كَلَّا- اِنِّي مَعَ اللّٰهِ عَلٰى مَنْ خَالَفَهُ وَاِنَّ اُمَّكُمْ اِيتَلَا- كَمْ اللّٰهُ بِهَا لِيَعْلَمَ اَمَعَهُ تَكُونُونَ اُمَّ مَعَهَا؟ (هرگز، به درستی که من بر علیه مخالفین خدای متعال می باشم، و به درستی خداوند شما را به مادرتان مبتلا کرده و مورد امتحان قرار داد، تا بداند که آیا همراه خداوند می باشید، یا همراه و هم عقیده با عائشه لعنها الله). (1)

این کلام از حضرت در جمعی مطرح شد که همگان عائشه را مادر خویش و امّ المؤمنین دانسته و قلوبشان از ارادت به او سیراب شده. (2)

ص: 432

1- اسرار آل محمد (علیهم السلام) : ص 919، ح 7.

2- برای اطلاع بیشتر از زندگانی و احوالات و خصوصاً شبیه مطرح شده در بحث امویّه المؤمنینی عائشه لعنها الله، به کتاب الفاحشه الوجه الآخر لعائشه تألیف علامه شیخ یاسر الحیب مراجعه نمایید.

ولیکن مولای عالم ادنی اعتباری برای اعتقادشان قائل نشده و حقائق را بیان نمودند.

چرا که خدای مَنان، ما را به این فرمایش خویش، از ترس و خوف دروغین برحذر داشته، وَ تَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ (و تواز مخالفت و سرریش خلق ترسیدی و از خدای سزاوارتر بود که ترسان باشی). (1)

که این آیه شریفه، اشاره ای به احوال ما دارد، که معیار دینداری، به دست گرفته و آنرا بشناسیم. چرا که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که مورد خطاب آیه هستند معصوم به عصمت مطلقه اند و مصداق آیه قرار نمی گیرند چرا که لغزش نداشته تا ترسان باشند.

مستثنیات تقیه

در این قسمت اموراتی را متذکر خواهیم شد که از مبحث تقیه استثناء شده و به هیچ وجهی تقیه نمودن در آنها شرعی نیستی ندارد. که برای عدم اطاله بحث به سرفصلهای آن موارد اشاره نموده و شرح و تفصیل آن را به کتب فقهی اسلامی، واگذار می نمایم.

ص: 433

- 1- زمانی که به واسطه تقیّه نمودن، دین مبین روی به ضعف و اضمحلال و هتک مقدّسات و توهین به شأن خویش را به بار بیاورد، تقیّه وجهه شرعی ندارد.
- 2- زمانی که برائت از امیرالمؤمنین و یا یکی از ائمه هدی (علیهم السلام) مطرح گردد، تقیّه اگر به قلب باشد هیچگونه مشروعیتی ندارد، و الاّ به زبان جائز است.
- 3- زمانی که خون مسلمانی به توسط تقیّه من، ریخته شود، تقیّه مشروعیتی ندارد.
- 4- تقیّه نمودن در متعه حجّ جائز نمی باشد.
- 5- تقیّه نمودن در نوشیدن شراب و مسکرات جائز نمی باشد.
- 6- تقیّه کردن در بحث مسح بر روی کفش و پاپوش، وجهه شرعی ندارد.
- 7- در مبحث جهر به بسم الله الرحمن الرحيم تقیّه جایگاهی ندارد.
- 8- زمانی که برای حفظ مالی، عرض مؤمنی، هتک گردد، تقیّه جائز نمی باشد.
- 9- در ترک، سلام نمودن بر مؤمن، تقیّه وارد نمی گردد.
- 10- عدم رسیدگی به احوالات فقراء مؤمنین، به علت عمل به تقیّه، تا شهرتی ایجاد نشود. در اینجا هیچ مشروعیتی برای آن تصوّر نمی گردد.

11- در زیارت حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) هیچگونه تقیّه ای تصوّر نشود بلکه روایات متواتره در این باب، ترغیب به زیارت را در حال خوف و هلاکت نفس، در بردارد.

که از جمع بین روایات زیارت در حال تقیّه، این مطلب استفاده می گردد که اگر خوف از شهرت بین مردم در میان باشد، به یک مرتبه زیارت در طول سال اکتفاء کند، و اگر خوف از سلطان به میان آید، تکرار زیارت جائز و معفو می باشد. که به هر حال اصل زیارت باید حفظ گردد، و اگر چه در زمان تقیّه هم باشد.

12- زمان ظهور حضرت بقیّه الله (علیه السلام) که حقّ ظاهر گردید، و ظلم و جور از میان برداشته شده، تقیّه نمودن دیگر جایگاهی شرعی ندارد و عدل و امان فراگیر خواهد شد. چنانچه در حدیث مفضّل از امام صادق (علیه السلام) آمده: رُفِعَ التَّقِيَّةُ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ (علیه السلام) فَيَنْتَقِمُ مِنْ اَعْدَاءِ اللّٰهِ (تقیّه در زمان قیام قائم (علیه السلام) مرتفع گردیده و از میان برداشته می شود، پس حضرتش از دشمنان خدا انتقام خواهد گرفت).

و در ادامه، علامه می فرمایند: جَعَلَ اللّٰهُ التَّقِيَّةَ لَكُمْ سَدًّا لِّرُفْعِ صَرَرِ الْمُخَالِفِينَ عَنْكُمْ اِلَى قِيَامِ الْقَائِمِ (علیه السلام) وَ رُفِعَ التَّقِيَّةُ (خداوند عنوان تقیّه را برای

رفع نمودن ضرر مخالفین، از شما، قرار داده است تا زمانی که قائم ظهور کند و تقیّه مرتفع گردد). (1)

تا بدینجا مباحث تقیّه اسلامی تا حدودی روشن و واضح شد. چرا که این عنوان، با اهمیتی که در بر داشته، و در طول تاریخ بسیار مفید واقع می شده و لیکن در مواقعی، مضرات آن به پیکره تشیع، بیش از منافع آن تجلّی کرده است. لذا در زمان حضرات معصومین (علیهم السلام)، با تأکیدات خاصّه ایشان، در احیاء عنوان تقیّه، اگر احتمال می دادند، که اصل دین در خطر است، خود به میدان آمده و از کیان مذهب دفاع می نمودند، حتّی اگر به قیمت جان شریفشان تمام می گردید. که اساساً همین حرکت سبب آزار و اذیت حکومت ها بر علیه ایشان می شده و در آخر الأمر هم سبب شهادت حضرات (علیهم السلام) را فراهم می نموده. و از این نوع سیره امامان هدایت (علیهم السلام)، اصحاب کرامشان، آموختند تا در احقاق حقّ و ازهاق باطل از تمامی عناوین شخصی گذشته و امر دین را احیاء نمایند. که در این قسمت از این فصل، به سیره عملی صحابه جلیل القدر ایشان، اشاراتی می نمایم، تا معلوم همگان گردد که سلف صالح چگونه حاضر بودند، از خود گذشتگی را رسم العین خود قرار دهند، تا تشیع تجلّی کند و مقهور نماند.

ص: 436

در اینجا به وقعه ای از وقائع تاریخی، قبل از شروع در بحث، اشاره می‌کنم تا خواننده محترم ببیند که فقهاء عظام ما چگونه در سعی و تلاش بودند و از خطری خوف نداشته و به هر قیمتی حاضر بودند که صدای تشیع را به گوش همگان برسانند.

مرحوم خوانساری در کتاب روضات الجنّات فی احوال العلماء و السّادات نقل می‌کند که: انّ الشّریف المرّضی کان قد اتّفق مع الخیلفه العبّاسی القادر بالله علی أن یأخذ من الشّعبه مائه ألف دینار لیجعل مذهبهم فی عداد المذاهب السّنیّه، فترتفع التّقیه و المؤاخذه علی الإنساب الیههم و قد کلف المرّضی الشّعبه بأنّ یجعلوا نصف المبلغ و یدفع هو النّصف الآخر من خاصّه ماله فلم یوفّقوا الی ذلک (سید مرتضی با یکی از خلفاء معاصر بنی العبّاس به نام قادر بالله، موافقت نمود تا از شیعه صد هزار دینار بگیرد و در عوض، مذهب آنان را، در ردیف مذاهب سنی قرار دهد، و تقیه و مؤاخذه از شیعه به خاطر انتساب به ائمه (علیهم السلام)، برداشته شود. که در این برهه سید شیعیان را مکلف نمود تا نیمی از مبلغ را تهیه کرده، و خود نیمی دیگر را از اموال خویش متقبّل گردد که در نتیجه این امر هم محقق نگردید). (1)

ص: 437

و به راستی شیعه و پیکره تشیع، چرا باید به این روزگار مبتلا گردد و لا یزال در ضعف و مقهوریت باقی بماند؟ و بدانجا روی آورد که محتاج شود تا نادرشاه قاجار در آن حرکت تقریب بین مذاهبش شیعه و تشیع را مذهب فقهی پنجم مسلمین معرفی کند و اسم و عنوان مذهب جعفری را بر آن، بنیانگذاری نماید(1)؟

آیا همین حرکت و به رسمیت شناختن تشیع به عنوان مذهبی در کنار دیگر از مذاهب، مظلومیت شیعه و امامان آن را نمی رساند؟ اصلاً مگر بقیه فرق ها، در شریعت اسلامی، جایگاهی دارند، تا به عنوان مذهبی شناخته شوند؟ لذا سزااست تا بگوئیم: علی الإسلام، السّلام.

تقیّه نمی کنیم

در لابلای صفحات تاریخ مواردی از عملکرد امامان هدی(علیهم السلام) و شیعیان رافضی، و ایستادگی هائی عظیم در برابر دشمنان ولایت، به چشم می خورد که به بعضی از موارد آن اشاره می نمائیم.

1- حرکت و ثوره عظیم حسینی در برابر حکومت یزید لعین، که بدون شک در آن برهه موضوع تقیه محقق شده و

ص: 438

1-- لمحات اجتماعیّه من تاریخ العراق الحدیث: ج 1، ص 120.

برای دفع ضرر کشته شدن حتمی، تقیّه و عمل به آن جائز بوده است.

و از طرفی میزان قوّت و کمیت دو لشکر ایمان و کفر به حسب ظاهر، برابری نداشته. و لیکن حضرت خود و اهل بیت کرام و اصحاب عظامش را در معرض کشتاری عظیم قرار داد و از بیعت ابناء بغایا و طلقاء اعراض نمود و با عبارتی چون: هیّهات منّا الذلّه، درس دینداری و آزادگی به همگان آموخت.

و این تعریض به قتل و تعذیب و اسارت و غارت و امثال آن را انجام نداد، مگر برای مصلحتی اولی، که آن به فرموده خویش: أُریدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ (اراده نمودم تا امر به معروف و نهی از منکر نمایم) (1)، بوده.

لذا تقیّه را ترک گفته تا حفظ دین و عزل حاکمی ظالم از منصب خویش، و تمییز بین حقّ و باطل را، به گوش همگان در طول تاریخ برساند. که به راستی این دروس را ما، از واقعه طفّ حزین، چقدر زیبا

ص: 439

آموخته، تا بتوانیم خیر را از شرّ جدا کرده و این اثر شعوری را بر افکار خویش و نسل های متعدّد پیاده نماییم.

2- جلسه ای که با حضور مولای متّقیان (علیه السلام) در بین مردمی که بعضاً از موالیان ابوبکر و عمر لعنهم الله بوده اند، در کوفه به پا گشته. که حضرتشان مظالم و مطاعن آن خبیثان را در کلامی طویل بیان داشتند. آنجائی که اشعث بن قیس ملعون سؤالی استنکاری مطرح کرده و حضرت تقیّه را کنار گذاشتند و در مقام بیان حقائق برآمدند. با آنکه این حرکت سینه های بعضی را از غضب به درد آورد. در برابر کسانی که حتّی از لشکریان حضرت بودند و احتمال اعتداء و ترور جنابشان، از طرف اینان محتمل بود، چنانچه در آخر الامر هم اشقی آخرین عبدالرحمن بن ملجم لعین، آن خیانت را علنی نمود، با این حال حضرت مولا ابطال باطل را بر عنوان تقیّه ترجیح دادند و سکوت نمودند.

او گفت: فَمَا يَمْنَعُكَ يَا أَبْنَى أَبِي طَالِبٍ حِينَ بُيِعَ أَخُو تَيْمٍ وَأَخُو بَنِي عَدِي بْنِ كَعْبٍ وَأَخُو بَنِي أُمَيَّةَ بَعْدَهُمَا أَنْ تُقَاتِلَ وَتَضْرِبَ بِسَيْفِكَ؟
(مانعی که تو را از قتال با ابوبکر و عمر و عثمان، بعد از بیعت مردم با آنان، منع نمود چه بود

ص: 440

ای پسر ابوطالب؟) که حضرت جوابهایی عنایت نمودند که خوانندگان را به مصدر روایت ارجاع می دهدیم.

که حاصل آن اجوبه به تعبیر سلیم بن قیس که در مجلس حاضر بوده اینگونه بود: فَلَمْ يَبْقَ يَوْمَئِذٍ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ (عليه السلام) أَحَدٌ إِلَّا تَهَلَّلَ وَجْهُهُ وَفَرِحَ بِمَقْدَالَتِهِ إِذْ شَرَحَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) الْأَمْرَ وَبَدَّاحَ بِهِ وَكَشَفَ الْغِطَاءَ وَتَرَكَ التَّقْيِيهَ. وَ لَمْ يَبْقَ أَحَدٌ مِنَ الْقُرَاءِ مِمَّنْ كَانَ يَشْكُ فِي الْمَاضِينَ وَيَكْفُ عَنْهُمْ وَيَدْعُ الْبِرَائَةَ مِنْهُمْ، وَرِعَاءً وَتَأْتِمًا إِلَّا اسْتَيْقَنَ وَاسْتَبْصَرَ وَحَسُنَ رَأْيُهُ وَتَرَكَ الشَّكَّ يَوْمَئِذٍ وَالْوُقُوفَ.

وَلَمْ يَبْقَ حَوْلَهُ مِمَّنْ أَبِي يَبْعَتَهُ إِلَّا- عَلِيٌّ وَجْهٌ مِمَّا بُويعَ عَلَيْهِ عُمَازَانُ وَالْمَاضُونَ قَبْلَهُ إِلَّا رُئِيَ ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ وَضَاقَ بِهِ أَمْرُهُ وَكَرِهَ مَقَالَتَهُ، ثُمَّ إِنَّهُ اسْتَبْصَرَ عَامَّتَهُمْ وَذَهَبَ شَكُّهُمْ.

فَمَا شَهِدَتْ يَوْمًا قَطُّ عَلِيٌّ رُؤُوسَ الْعَامَّةِ كَانَ أَقَرَّ لِأَعْيُنِنَا مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ لَمَّا كَشَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) لِلنَّاسِ مِنَ الْغِطَاءِ وَأُظْهِرَ فِيهِ الْحَقُّ وَشَرِحَ فِيهِ مِنَ الْأَمْرِ وَالْقِيَّ فِيهِ مِنَ التَّقْيِيهِ.

وَكَثُرَتْ الشَّيْعَةُ بَعْدَ ذَلِكَ الْمَجْلِسِ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَتَكَلَّمُوا وَقَدْ كَانُوا أَقَلَّ أَهْلِ عَسَاكِرِهِ وَسَائِرِ النَّاسِ يُفَاتِلُونَ مَعَهُ عَلِيٌّ غَيْرَ عِلْمٍ بِمَكَانِهِ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَصَارَتْ الشَّيْعَةُ بَعْدَ ذَلِكَ الْمَجْلِسِ أَجَلَّ النَّاسِ وَأَعْظَمَهُمْ.

و ذَلِكَ بَعْدَ وَقْعِهِ أَهْلَ نَهْرٍ وَأَنْ هُوَ يَأْمُرُ بِالتَّهْيِئَةِ وَالْمَسِيرِ إِلَى مُعَاوِيَةَ ثُمَّ لَمْ يَلْبَثَ أَنْ قُتِلَ (عليه السلام)، قَتَلَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ غِيْلَةً وَفَتْكَاءً وَ قَدْ كَانَ سَيِّفُهُ مَسْمُومًا قَدْ سَمَّهُ قَبْلَ ذَلِكَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا (آن روز احدی از شیعیان علی (علیه السلام) نماند مگر آن که صورتش شکفت و از گفتار حضرت شاد شد. به خاطر آن که امیرالمؤمنین (علیه السلام) مسأله را شرح دادند و آن را اظهار نمود و پرده را برداشت و تقیّه را کنار گذاشت.

و احدی از علماء به علم قرآن نیز باقی نماند که درباره غاصبین حقّ حضرت در گذشته شکّ داشت و درباره آنان خودداری می نمود و برائت از آنان را از روی تقوا و دوری از گناه کنار گذارده بود مگر آن که یقین پیدا کرده و بصیرت یافته و عقیده اش درست شده و از آن روز شکّ و توقّف را کنار گذاشت.

و همچنین در اطراف حضرت، احدی از کسانی که بیعت با حضرت را قبول نکرده بودند، جز آن طور که با عثمان و دو نفر قبل از او بیعت نمودند، مگر اینکه ناراحتی در رویشان ظاهر شد، و در تنگنا قرار گرفتند و از گفتار حضرت ناراحت شدند. البتّه عدّه زیادی از آنان بصیرت یافته و شکّشان از بین رفت.

روزی را بر مردم ندیدم که از آن روز چشم ما را روشنتر کند به خاطر پرده ای که امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای مردم کنار زد و حقی که ظاهر نمود و مسأله و عاقبت کار را شرح داد و تقیه را کنار زد.

شیعه بعد از آن روز و آن مجلس زیاد شدند، و سخن گفتند و عقیده خویش را صراحتاً بیان نمودند، در حالی که در گذشته کمترین گروه لشگرش بودند و سائر مردم همراه حضرت می جنگیدند بدون آن که علم به مقام او نسبت به خدا و رسولش داشته باشند. (1)

بعد از آن مجلس شیعه اکثریت مردم و قسمت اعظم آنان شدند. (2) این مجلس بعد از واقعه نهروان بود که حضرت دستور آمادگی و حرکت به سوی معاویه را می داد ولی طولی نکشید که آن حضرت به شهادت رسید. ابن ملجم لعنه الله او را با خدعه و ترور شهید نمود، در حالی که شمشیرش

ص: 443

1- - در بحث وحدت سیاسی بین مسلمین اشاره ای به این مطلب نمودیم که ما اینگونه وحدت را قبول داشته و استمساک خود را همین وحدت لشکری سیاسی رسول خدا و امیر عوالم و حتی جریان هم پیمانی حضرت مسلم بن عقیل (علیهم السلام) با مردم کوفی که اکثریشان اینچنین بودند، قرار می دهیم. که در آن برهه اقتضای اعلاء کلمه حق بدین صورت شکل می گرفته ولی در عین حال حق بیان می شده و مخفی نمی مانده، چنانچه در این حدیث مشاهده می کنید.

2- - یکی از حکمت های بیان حقائق همین است که جاهلان هدایت شده و راه مستقیم را پیدا می کنند.

مسموم بود و قبلاً آن را مسموم نموده بود. و صلوات و درود و سلام خداوند بر آقای ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) (1).

چنانچه در حدیث خواندید، با اینکه تقیّه مشروعیت داشته ولی حضرت اهمّ را بر مهمّ مقدم کرده و حقّ را از پس پرده بیرون کشاندند.

و این سیره علوی خود سببی در برپائی نزاعات بیشتر و حتّی قتل شیعیان مولا گردید. چنانچه در تاریخ می خوانیم معاویه لعین مردم شام را به واسطه همین جملات علوی، و به همین بهانه ها، بر علیه حضرت و شیعیانشان می شورانید.

یکی از شیعیان مولا در شام نامه ای نوشت به خدمت حضرت و در آن عرضه داشت: إِنَّ مَعَاوِيَةَ اسْتَنْفَرَ النَّاسَ وَ دَعَاهُمْ إِلَى الطَّلَبِ بِدَمِ عُمَانَ وَ كَانَ فِي مَا يَحْضُرُهُمْ بِهِ أَنْ قَالَ: إِنَّ عَلِيًّا قَتَلَ عُمَانَ وَ أَوْى قَتَلْتَهُ وَ إِنَّهُ يَطْعَنَ عَلِيَّ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ يَدْعِي أَنَّهُ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَّهُ أَحَقُّ بِالْأَمْرِ مِنْهُمَا. فَفَرَّتِ الْعَامَّةُ وَ الْقُرَاءُ وَ اجْتَمَعُوا عَلَى مَعَاوِيَةَ الْاَلْقَلِيلِ مِنْهُمْ (معاویه مردم را برای جنگ ترغیب می کند و آنان را برای خونخواهی عثمان دعوت می نماید. از جمله

ص: 444

1- - اسرار آل محمد (علیهم السلام): ص 324، ح 12، خوانندگان محترم را به مطالعه آن کتاب سفارش می نمائیم.

سخنانش که مردم را به آن تشویق کرده است این است که گفته: علی عثمان را کشته و قاتلین او را پناه داده و او بر ابوبکر و عمر طعن می زند و ادعا می کند خلیفه پیامبر است و از ابوبکر و عمر به خلافت سزاوارتر بوده است. و در اثر تبلیغات معاویه عموم مردم و مفسران و علماء به علم قرآن تحریک شده اند و به جز عده کمی همه نزد معاویه جمع شده اند. (1)

و اگر شبهه ای بیان گردد که احتمال ضرری در میان نبوده، که امیر عوالم (علیه السلام) چنین فرمودند، چون حاکم وقت بودند.

در جواب بیان می داریم که: و اگر چه چنین باشد ولی احتمال ضرر که منتفی نبوده، چرا که خود حضرت مورد ترور واقع شدند. بلکه نه فقط خود حضرت بلکه شیعیانشان هم مورد تعدی قرار گرفتند که این اضرار به غیر از محرمات به حساب می آید.

ولی چون در اینجا مصلحتی اهم در میان بوده، حرمت ترک تقیه ساقط گردیده است.

3- جریان سلمان فارسی رحمه الله و ترک تقیه او در معارضه با یهودیان مدینه، که او را با تازیانه زدند و بدو گفتند: لا تَزَالُ نَضْرِبُكَ بِسَيَاطِنَا حَتَّى تَرْهَقَ رَوْحُكَ أَوْ تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ. فَقَالَ

ص: 445

سَلْمَانَ: مَا كُنْتُ لِأَفْعَلِ ذَلِكَ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ. وَإِنَّ احْتِمَالِي لِمَكَارِهِكُمْ لِأَدْخُلَ فِي جُمْلَةِ مَنْ مَدَحَهُ اللَّهُ بِذَلِكَ سَهْلٌ عَلَيَّ يَسِيرٌ. فَجَعَلُوا يَضْرِبُونَهُ بِسَيَاطِهِمْ، فَقَالُوا لَهُ: يَا سَلْمَانَ وَيْحَكَ أَوْلَيْسَ مُحَمَّدٌ قَدْ رَخَّصَ لَكَ أَنْ تَقُولَ كَلِمَةَ الْكُفْرِ بِمَا نَعْتَقِدُ ضِدَّهُ لِلتَّقِيهِ مِنْ أَعْدَائِكَ؟ فَمَا بِالكَ لَا تَقُولَ مَا يُفْرَجُ عَنْكَ لِلتَّقِيهِ؟ فَقَالَ سَلْمَانُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى رَخَّصَ لِي فِي ذَلِكَ وَلَمْ يَقْرِضْ عَلَيَّ بَلَّ أَجَازَ لِي أَنْ لَا أُعْطِيكُمْ مَا تَرِيدُونَ وَاحْتَمَلْ مَكَارِهِكُمْ وَاجْعَلْهُ أَفْضَلَ الْمُنْزِلَتَيْنِ وَأَنَا لَا أُخْتَارُ غَيْرَهُ (با تازیانه هایمان آنقدر تو را خواهیم زد تا جان از بدنت بیرون رود یا دست از محمّد برداری و به او کافر شوی. سلمان فرمود: من چنین نخواهم کرد، چرا که خداوند بر محمّد آیه ای نازل کرده و فرموده: آنانکه به غیب ایمان آرند. (1) و تحمّل نمودن من، اذیت و آزار شما را سبب می شود تا در جمله کسانی درآیم که خداوند آنان را ستوده. و این رفتار شما بر من آسان و سهل می باشد. پس او را با تازیانه می زدند و به او گفتند: ای سلمان لعنت بر تو باد آیا محمّد تو را در گفتن کلمه کفر، و تقیّه نمودن را برای

ص: 446

1- - بقره: 3.

تو در ضدّ اعتقادات از دشمنان ترخیص نموده؟! پس چرا تقیّه نمی کنی تا آزاد گردی؟ سلمان فرمود: خداوند متعال مرا در تقیّه نمودن از شما مرخص کرده و آن را بر من واجب نموده است بلکه اجازه فرموده تا آنچه را شما می خواهید به شما عطا نمائیم و آزارهایتان را تحمّل کنم و آن را برترین از دو حالت موجود قرار می دهم. و غیر از آن را اختیار نمی نمایم. (1)

در آخر روایت هم رسول خدا(صلی الله علیه و آله) او را ستایش نمودند و از آن یهودیان مدینه انتقام گرفتند.

ترک تقیّه، برای حصول اجر و علوّ منزلت راه، در این روایت مشاهده می کنید. چرا که در این مقام تقیّه به نحو و جوب نبوده بلکه رخصتی می باشد، که عدم اختیار آن، برترین دو حالت عمل به تقیّه و ترک آن به حساب می آمده. و سلمان شادی کافران را بر علیه مسلمانان نپسندید تا با تقیّه کردن او بر مسلمانان چیره شوند، و این عمل او خود سببی شد تا کفّار بیش از پیش در مقام محاربه با اسلام برآیند، و به گمان خویش اسلام را نابود کنند. حاشا و کلاً. پس باید مصلحت و مفسده را تشخیص داد سپس به عناوین اسلامی متمسک شد.

ص: 447

4- عمر و بن حنظل، صحابه جلیل القدر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که راوی احادیثی می باشد. و او کسی است که به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آب داد و ایشان او را دعا فرمودند که خداوند او را جوان نگه دار. او هشتاد سال عمر کرد ولی موئی سپید در سر و صورت او دیده نشد. (1)

سپس از حواریون امیر عوالم (علیه السلام) گردید و در تمامی جنگ های مولا شرکت نمود و بر علیه معاویه لعین استتکار می نمود. (2)

معاویه لعنه الله او را امان داده و سپس بر او غدر نمود و او را به شهادت رسانید و سر بریده عمر و را برای همسرش که در زندان معاویه بود فرستاد. همسر عمر و سر را برداشت و بیان داشت: او را برای من هدیه ای آوردید در حالی که کشته اید. پس خوش آمد این هدیه. ای رسول معاویه به او بگو: خداوند خون او را طلب خواهد کرد و انتقام خواهد گرفت و ویل خویش را بر معاویه از نعمتش تعجیل خواهد نمود چرا که امری ناصواب انجام داده و شخصی نیکو و با تقوا را به شهادت رسانیده است. (3)

ص: 448

1- - بحار الأنوار: ج 18، ص 12، ح 37.

2- - تنقیح المقال: ج 2، ص 326.

3- - بحار الأنوار: ج 34، ص 279.

و در نامه ای حضرت اباعبدالله (علیه السلام) معاویه را مورد عتاب و خطاب قرار دادند و در قتل عمرو محکوم نمودند و لحن سخن را به تندی رانده، تا جائی که معاویه گفت: نمی توانم بر حسین عیبی بگیرم چرا که در او عیبی نمی بینم. (1)

آری عمرو تقیه را کنار گذاشته، و علی رغم تمامی مصادمات، چون زندانی شدن همسرش، دست از بیان حق برداشت تا به جوار الهی سفر نمود.

55 - حجر بن عدی کندی: او از اصحاب امیر متقیان (علیه السلام) بوده و از ابدال به شمار می آمده و به حجر الخیر معروف بوده است. و در زهد و عبادت و کثرت نماز، تا جائی که در احوالاتش نوشته اند شبانه روزی هزار رکعت نماز می خوانده، معروف گشته بود. (2)

و از کسانی بوده که در مبارزه با معاویه لعین، فعال بوده تا به دست آن ملعون به حيله و ظلم به شهادت رسید. تا جائی که دوست و دشمن بر معاویه عیب گرفته و انکار نمودند.

و او کسی است که در جواب فرمایش مولا که فرمود: زمانی که برای براءت از من، تو را خواندند چگونه ای؟ عرضه داشت: به خدا قسم یا

ص: 449

1- - بحار الأنوار: ج 44، ص 213.

2- - سفینه البحار: ج 2، ص 97، تنقیح المقال: ج 18، ص 57.

أمیر المؤمنین اگر با شمشیر مرا تگّه تگّه کنند و با آتش بسوزانند آن را انجام نخواهم داد و بر برائت از شما مقدّم خواهم نمود.

که حضرت بدو فرمود: به تمامی خیر موفق گردیده ای، خداوند از طرف اهل بیت پیغمبر (علیهم السلام) تو را جزای خیر دهد. (1)

و در همان نامه که حضرت سید الشهداء (علیه السلام) به معاویه نوشتند، او را در مقام شهادت حجر هم، محکوم نمودند. (2)

6- رشید هجری: از اصحاب خاصّ امیر عوالم علی (علیه السلام) است و از صاحبان اسرار حضرتش می باشد. کسی است که در عداد و رتبه سلمان و ابوذر و مقداد و میثم رحمهم الله قرار گرفته است.

حضرت او را رشیدالبلیا نامیدند و علم منایا و بلایا را به او عطا کردند. (3)

و آخر الامر هم در مقام دفاع از ولایت به دست ابن زیاد لعین به شهادت رسید. (4)

ص: 450

1- بحار الأنوار: ج 42، ص 290.

2- بحار الأنوار: ج 44، ص 212.

3- الأختصاص: ص 3، 6، 77.

4- اتقان المقال: ص 61.

دختر این صحابی جلیل، قنواء نام دارد که از پدر خود روایتی را از امیر عوالم (علیه السلام) نقل می کند که پدرم فرمود از آقایم شنیدم که به من فرمودند: ای رشید، چگونه ای زمانی که حرام زاده بنی امیه لعنهم الله به سوی تو می فرستند و در آخر دستان و پاها و زبان تو را قطع می کند؟ عرض کردم: آخرالامر به بهشت می روم؟ فرمود: ای رشید تو در دنیا و آخرت با من هستی. قنواء می گوید: به خدا قسم که ایام و روزگار سپری نشد مگر عبیدالله بن زیاد پست، او را به برائت از مولا دعوت کرد و پدرم از آن سرباز زد.

او به پدرم گفت: مولایت مرگ تو را چگونه توصیف نمود؟ پدرم بدو فرمود: خلیل من، مرا خبر داد که تو مرا به برائت از حضرتش دعوت می کنی و من برائتی از او نمی جویم پس تو دستان و پاها و زبان مرا قطع خواهی نمود.

آن ملعون گفت: به خدا قسم قول او را درباره تو تکذیب می کنم. سپس دستور داد که دستان و پاهایش را قطع کنند ولی زبانش را رها نمایند.

به پدرم گفتم: در حالی که دستان و پاهای قطع شده اش را برداشته بودم، ای پدر آیا دردی را احساس می نمائی؟

فرمود: خیر ای دخترم، مگر اینکه ازدحام بین مردم مرا آزرده کرده. پس زمانی که او را از قصر خارج نمودیم مردم حول او جمع شدند. فرمود: صحیفه و دواتی آورید تا بنویسم برای شما آنچه تا روز قیامت صورت خواهد پذیرفت.

عبداللہ ملعون به دنبال حجّام فرستاد تا زبان او را هم قطع نماید. که در همان شب پدرم به رحمت ایزدی پیوست. (1)

و در حدیثی دیگر دستور به صلیب کشیدن او را داد. (2)

و در حدیثی دیگر آمده زمانی که دستور قطع زبانش را صادر کردند رشید گفت: به خدا قسم تصدیق خبر امیرالمؤمنین (علیه السلام) صورت گرفت. (3)

آری رشید با آگاهی از چنین مزجره ای باز به تقیّه عمل ننمود و در امر ابلاغ ولایت و برائت کوتاهی ننمود.

7- قنبر خادم امیر عوالم (علیه السلام):

شیخ الطائفه او را از اصحاب حضرت امیر (علیه السلام) بر شمرده و غلام ایشان دانسته. و او به حضرت محبت شدیدی داشته تا آخر در راه ولایت به دست حجّاج لعین ذبح گردید و مظلومانه شهید گشت.

در حدیثی آمده که از او سؤال شد: غلام کیستی؟ فرمود: من غلام آقائی هستم که با دو شمشیر ضربه و با دو نیزه طعنه می زد. و بر دو قبله نماز خوانده و دو بیعت نمود و دو هجرت کرده و به خداوند به اندازه چشم بر هم زدنی کافر نگردید. و مقداری از فضائل دیگر

ص: 452

1- رجال الکشی: ص 75.

2- رجال الکشی: ص 76.

3- بحار الأنوار: ج 42، ص 126.

حضرت را برشمرد تا فرمود: او به خدا قسم امیرالمؤمنین راستی و حقیقی علی بن ابی طالب، که بر او صلوات زکیّه و برکات سنّیه خداوند باد، می باشد.

زمانی که حجّاج، چنین برشمردن فضائل علوی را از قنبر شنید دستور به قطع رأس او داد. رضوان خداوند بر ایشان باد. (1)

8- میثم تمّار: از خواصّ اصحاب امیر عالمین، علی بن ابی طالب (علیهما السلام) است و صاحب اسرار حضرت، و کسی است که جنابشان او را بر علم کثیری مطلع نموده و اسرار مخفی از اسرار وصیّت را به او آموزش دادند. (2)

او در فضائل بنی هاشم و مخازی بنی امیّه حدیث می گفته.

خود نقل می کند که حضرت روزی مرا خواسته و فرمودند: چگونه ای آن زمان که شخصی پست از بنی امیّه که عبیدالله بن زیاد باشد تو را به برائت از من دعوت کند؟

عرضه داشتم: یا امیرالمؤمنین به خدا قسم از شما برائت نخواهم جست. فرمود: در آن هنگام به خدا تو را خواهد کشت و به صلیب خواهد کشید.

ص: 453

1- - معجم رجال الحدیث: ج 15، ص 89.

2- - بحار الأنوار: ج 34، ص 302.

عرضه داشتیم: صبر می نمایم که در راه خدا قلیل است.

فرمود: ای میثم در آن وقت در درجه من با من خواهی بود. (1)

در حدیثی دیگر: حضرت در بین اصحاب خویش به او فرمودند: ای میثم، به درستی که تو را بعد از من به صلیب خواهند کشانید، روز دّوم بینی تو را خواهند برید و دهانت را پر از خون می کنند تا محاسنت خضاب به خون می شود. روز سوّم: با طعنۀ حربۀ ای تو را به شهادت می رسانند، منتظر آن روز بمان. و جایگاه صلب و به دار آویختن تو کنار خانه عمر و بن حریث می باشد، به درستی تو دهمی از ده نفر می باشی. و هر آینه نخله ای که تو را بر آن دار می زنند به تو نشان خواهیم داد. و آن را هم بعد از دو روز به او نشان دادند و میثم کنار آن می آمد و نماز می خواند و می گفت: چه نخله ای هستی که برای تو آفریده شده و تو برای من رشد کرده ای. در آخر الأمر هم شد آنچه فرموده بودند. و میثم به عمر و بن حریث می فرمود: من همسایه تو خواهم بود پس مجاور خوبی برای من باش.

و در همان سالی که به شهادت رسید به حجّ مشرف شده و به امّ سلمه رحمها اللّٰه وارد گشت و خود را معرفی نمود.

ص: 454

ایشان فرمود: سبحان الله به خدا قسم چه بسیار مواقعی که شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وصیت شما را در دل شب به علی (علیه السلام) می نمودند.

تا در آخر با مختار به حبس عبیدالله لعین افتاده و خبر انتقام از قتلہ آبی عبدالله (علیه السلام) را به مختار داد.

سپس او را به صلیب کشیدند ولی باز از بیان فضائل آل الله (علیهم السلام) و مطاعن دشمنانشان دست برداشت.

آن لعین گفت: لجامی بر دهانش بزنید، و او اول کسی است در اسلام که بر دهان او لجام زدند و ده روز قبل از قدم حسین به عراق به شهادت رسید. (1)

لذا اگر کسانی چون این بزرگواران و امثال ایشان در دین و برای حفظ جان تقیه می کردند، در اعتقادات مردم چه خللی روی می داد؟ و به راستی آیا ارزش آن را داشت که در براءت از امیر عوالم (علیه السلام) قرار بگیرند تا دو روزی بیشتر زندگی کنند؟ و از قبل ایشان چه کسانی از دین منحرف شوند، و در ایستادگی و دفاع از حق سست گردند؟ اما این بزرگواران تقیه را ترک کرده، و در امری مهمتر از حفظ جان، قدم گذاردند و نام خویش را در تاریخ چنین ثبت نمودند.

ص: 455

1- - تنقیح المقال: ج 3، ص 262. مرحوم مامقانی صاحب تنقیح می فرماید: اگر میان عصمت و عدالت منزلت و مقامی بود، آن را مقام میثم معرفی می نمودیم.

و در حدیث کافی شریف امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (که میثم از عمل به تقیه منع نشده بود بلکه حکم تقیه را می دانست و به آیه ای که عنوان تقیه را در شأن عمار و اصحاب او نازل شده بود، مطلع بود). (1)

که به این حدیث رجحان ترک تقیه، از طرف این صحابی جلیل، مورد تأیید امام ششم قرار می گیرد.

و شاید کسی اشکال کند که میثم رحمه الله از طرف حضرت امیر (علیه السلام) در بحث برائت از ایشان، در ممنوعیت قرار گرفته بود که برائت نجست و تقیه را ترک کرد.

چرا که فرمود: *سَدُّ تَدْعُونَ إِلَى سَبِيٍّ فَسَبُّونِي وَ تَدْعُونَ إِلَى الْبِرَاءَةِ مِنِّي فَمُدُّوا الرِّقَابَ فَأَتَى عَلَى الْفِطْرَةِ* (به زودی به دشنام دادن به من دعوت می شوید، پس مرا دشنام دهید و به برائت از من هم خوانده خواهید شد، که در آن حال گردنهای خود را کشیده و در برابر شمشیرها قرار دهید که من بر فطرت هستم). (2)

در جواب گوئیم: امام صادق (علیه السلام) در حدیث قبل به ما فهماندند که میثم در ممنوعیت نبوده پس می توانسته تقیه کند. ولی تقیه را انجام نداد، تا نزد خداوند اجری برده باشد.

ص: 456

1- - الکافی: ج 2، ص 220.

2- - الأملی للطوسی: ص 210.

و علاوه حدیث دیگر امام ششم را با تأمل بیشتری قرائت نمایند تا دیدگاه امام صادق (علیه السلام) را نسبت به فرمایش جد بزرگوارشان، به خوبی درک نمایند.

مسعده بن صدقه روایت می کند که به امام ششم عرضه داشته شد: إِنَّ النَّاسَ يَرَوُونَ أَنَّ عَلِيًّا (علیه السلام) قَالَ عَلِيُّ مِنْبِرِ الْكُوفَةِ أَيُّهَا النَّاسُ: ... إِنَّكُمْ سَتُدْعُونَ إِلَى سَبِيِّ فَسَبُّونِي، ثُمَّ تَدْعُونَ إِلَى الْبِرَائَةِ مِنِّي فَلَا تَبَرُّوْا مِنِّي. فَقَالَ: مَا أَكْثَرَ مَا يَكْذِبُ النَّاسُ عَلِيَّ (علیه السلام) ثُمَّ قَالَ: إِنَّمَا قَالَ: إِنَّكُمْ سَتُدْعُونَ إِلَى سَبِيِّ فَسَبُّونِي ثُمَّ سَتُدْعُونَ إِلَى الْبِرَائَةِ مِنِّي وَإِنِّي لَعَلِي دِينِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله)، وَلَمْ يَقُلْ: لَا تَبَرُّوْا مِنِّي. فَقَالَ لَهُ السُّائِلُ: أَرَأَيْتَ أَنْ اخْتَارَ الْقَتْلَ دُونَ الْبِرَائَةِ؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا ذَلِكَ عَلَيْهِ وَ مَا لَهُ إِلَّا مَا مَضَى عَلَيْهِ عُمَارُ بْنُ يَاسِرٍ حَيْثُ أَكْرَهَهُ أَهْلُ مَكَّةَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْأَيْمَانِ فَانزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهِ: إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْأَيْمَانِ. فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) عَدَّهَا: يَا عُمَارُ... إِنَّ عَادُوا فَعُدَّ. فَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عُدْرَكَ وَأَمَرَكَ أَنْ تَعُودَ إِنْ عَادُوا (به درستی که مردم می گویند: علی (علیه السلام) بر روی منبر کوفه فرمود: ای مردم به درستی که شما را به زودی به دشنام دادن بر من دعوت می کنند، پس مرا دشنام دهید سپس شما را به برائت جستن از من فرا می خوانند از من برائت نجوئید.

حضرت فرمود: چه قدر این مردم بر علی (علیه السلام) دروغ بستند. سپس فرمود: جدم اینچنین فرموده است، به درستی که شما را به زودی بر دشنام دادن به من فرا می خوانند پس دشنام دهید، سپس به برائت از من دعوتتان می کنند، در حالی که من بر دین محمد (صلی الله علیه و آله) هستم و فرمود: از من برائت نجوئید. سائل از امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد: آیا شما کشته شدن شخص را بر برائت نجستن اختیار کرده اید؟ حضرت بدو فرمود: به خدا قسم، نه آن اختیار قتل بر او واجب است و نه به نفع اوست، مگر اینکه آن کند، که عمار بن یاسر کرد. زمانی که اهل مکه او را به برائت از دین اسلام اجبار نمودند در حالی که قلب او به ایمان مطمئن بود. پس خداوند عزوجل در شأن او آیه فرستاد که: نه آنکه به زبان از روی اجبار کافر شود و دلش در ایمان ثابت باشد. (1) رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بدو فرمود: ای عمار اگر باز تو را آزار دادند همین عمل را انجام بده، به تحقیق که خداوند عزوجل عذر تو را نازل نموده و تو را به همین عملکرد دستور داده اگر آنان بار دیگر تو را اذیت نمودند. (2)

اگر بگوئی که امام ششم (علیه السلام) عدم تقیّه را در این روایت تحریم نمود و حرام گردانید.

ص: 458

1- - نحل: 106.

2- - الکافی: ج 2، ص 219.

جواب گوئیم که: حضرت وجوب ترک تقیّه را نفی نمودند، زمانی که فرمود: به خدا قسم اختیار قتل بر او واجب نمی باشد، نه اینکه عمل به تقیّه بر او واجب گردیده. که این دو، دو مقوله جدای از هم می باشند.

اگر بگوئی: حضرت تقیّه را بر عدم تقیّه ترجیح دادند وقتی که فرمود: اختیار قتل هم به نفع او نمی باشد مگر اینکه آن کند که عمّار کرد.

در جواب گوئیم: بله اگر مصالح مترتبه بر انجام تقیّه اعظم و اولی از ترک آن باشد، عمل به تقیّه رجحان دارد و برعکس همین مطلب هم، در حالت عکس، صادق است.

لذا اگر مصالح مترتبه بر ترک تقیّه اعظم از مصالح در انجام تقیّه باشد، عمل نمودن به عنوان تقیّه رجحان دارد. بنابراین این حدیث و امثال آن که رجحان تقیّه را می رساند ناظر به ظروفی و زمانهائی موضوعیّه می باشد یعنی در زمانی خاص یا مکانی خاص یا نسبت به افرادی خاص غیر از افرادی دیگر، تقیّه رجحان دارد نه اینکه در هر صورتی رجحان داشته و ترک آن حرام باشد.

امّا بحث ما، عکس این مطالب است. چنانچه میثم رحمه الله، تقیّه را ترک نمود. چرا که مصلحت در ترک آن بوده. به عللی متفاوتی که یکی از آنها دیدگاه مردم نسبت به او و مقام او می باشد. زمانی که او تقیّه کند و دست از دفاع از مقدّسات بردارد، وای به حال عوام مردم. لذا راجح و اولی و اثوب

عندالله تعالی عدم عمل به تقیه بوده برای او، بلکه در بعضی موارد، ترک تقیه واجب می گردد.

9- عبدالله بن عطاء می گوید: به امام باقر(علیه السلام) عرضه داشتیم: رَجُلَانِ مِنَ أَهْلِ الْكُوفَةِ أَخَذَا، فَقَبِلَ لَهُمَا: إِبْرَئِثًا مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام)، فَبَرِيَءٌ وَاحِدٌ مِنْهُمَا وَأَبِي الْآخَرِ. فَخَلَّى سَبِيلَ الَّذِي بَرِيَءٌ وَقُتِلَ الْآخَرِ. فَقَالَ (علیه السلام): أَمَّا الَّذِي بَرِيَءٌ فَرَجُلٌ فَقِيهٌ فِي دِينِهِ، وَأَمَّا الَّذِي لَمْ يَبْرَأْ فَرَجُلٌ تَعَجَّلَ إِلَى الْجَنَّةِ (دو نفر از اهل کوفه اسیر شدند، و به آنها گفته شد: از امیرالمؤمنین(علیه السلام) برائت بجوئید. یکی از آنان برائت جستته و دیگری ابا کرد. آنکه برائت جستته را رها نمودند و دیگری را به قتل رسانیدند. حضرت فرمود: آنکه برائت جست شخص فقیه در دین خویش بوده و آنکه برائت نجست برای بهشت رفتن تعجیل نموده).⁽¹⁾

مفاد حدیث این است که آن دو، شیعه مولا بودند، و ظالمین آنها را اسیر کرده و به برائت دعوت نمودند. که یکی انجام داده و دیگری از روی غیرت ایا نمود و حضرت باقر(علیه السلام) عملکرد هر دو را تأیید و تصویب

ص: 460

نمودند. که آن کس که اِبا نمود زودتر به بهشت رفت و دیگری با تأخیر به او ملحق خواهد شد.

لذا دلالت حدیث، در استحباب و رجحان ترک تقیّه می باشد، حتی با احراز وقوع ضرر. چرا که در ترک آن اعزاز شئون حضرات آل الله: می باشد و خود درسی برای مؤمنین است که در راه دفاع از حُرّمات الهی تا پای جای ایستادگی نمایند.

اگر گفته شود که: عبارت فقیّه فی دینه، رجحان عمل به تقیّه را نمی رساند؟ گفته می شود: بلکه عبارت تَعَجَّلْ اِلَى الْجَنَّةِ اِرْجِحِیَّتْ را می رساند. چرا که: وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * اُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ. (1) و عبارت فقیّه برای شخص برائت جوینده، فقط دلالت بر علم او، به حکم تقیّه را می کند، که او در مقام اضطرار به مشروعیت انجام تقیّه آگاه بوده است.

و اگر گفته شود که: عبارت فقیّه برای او، جهالت را برای طرف دیگر ثابت می کند، ما این کلام را مردود می دانیم.

چرا که در جواب می گوئیم: حدیث در مقام مقابله عالم با جاهل نمی باشد و ادّعی جاهل طرف دیگر خود احتیاج به دلیل دارد.

ص: 461

بلکه سیاق حدیث علم دیگری را هم می‌رساند. چرا که، آن شخصی که برائت جست راهش باز و آزاد گشت، ولی آن کس که برائت نجست حضرت هم او را مدح نمودند که این ردیه ای بر عذر به جهالت او می‌باشد.

به هر حال، اگر به رجحان ترک تقیّه، در این مورد قائل نشویم، چاره ای و راه فراری از اعتقاد به تساوی این دو شخص برای شخص اشکال کننده نمی‌باشد.

10- مرحوم ابن ابی جمهور أحسائی روایتی آورده که: مُسَيْلِمَةُ الْكَذَّابِ أَخَذَ رَجُلَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ لِأَحَدِهِمَا: مَا تَقُولُ فِي مُحَمَّدٍ؟ فَقَالَ: رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: فَمَا تَقُولُ فِيَّ؟ قَالَ أَنَا أَنَا أَصِيمٌ. فَأَعَادَ عَلَيْهِ ثَلَاثًا فَأَعَادَ جَوَابَهُ الْأَوَّلَ، فَقَتَلَهُ. فَبَلَغَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَقَالَ: أَمَّا الْأَوَّلُ فَقَدْ أَخَذَ بِرُخْصَةِ اللَّهِ، وَ أَمَّا الثَّانِي فَقَدْ صَدَعَ بِالْحَقِّ فَهَنْبًا لَهُ (مسيلمه کذاب دو نفر از مسلمانها را اسیر نمود و به یکی گفت: در شأن محمد چه می‌گوئی؟ گفت: او رسول خداست. به او گفت: درباره من چه می‌گوئی؟ گفت: تو هم همچین، پس او را آزاد نمود. به دیگری گفت: در شأن محمد چه می‌گوئی؟ گفت: او رسول خداست. بدو گفت: درباره من چه می‌گوئی؟ او گفت: من سخنی نمی‌گویم. پس مسيلمه سه مرتبه تکرار کرد و او همان جواب را گفت، در آخر مسيلمه او را

کشت. خبر به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) رسید ایشان فرمودند: اما شخص اول از رخصت الهی استفاده نمود و شخص دوم زبان به حق و حقیقت چرخانید پس گوارایش باد).⁽¹⁾

این حدیث هم مثل حدیث گذشته، رجحان ترک تقیه را، در صورت تیقن وقوع ضرر می رساند. و اجر تارک تقیه از تقیه کننده بیشتر و اعظم می باشد. چرا که پیامبر شخص اول را معذور دانسته، ولی شخص دوم را مدح می نمایند.

11- حدیثی است که عملکرد امام مجتبی(علیه السلام) را در مجلس معاویه لعین می رساند.

آن زمانی که عمر و بن عثمان بن عفان و عمر و بن العاص و عتبه بن ابی سفیان و ولید بن ابی المعیط و مغیره بن شعبه لعنهم الله نزد آن ملعون جمع شده و به مولای متقیان جسارت و دشنام دادند. که امام حسن(علیه السلام) تقیه را کنار گذاشته و چنان با آنان سخن گفتند که در آخر معاویه لعین برخاست و دست بر دهان حضرتشان نهاد تا ایشان را از سخن گفتن باز دارد. چرا که امام برای آنان دیگر هیچ اعتباری باقی نگذاشتند و با خاک یکسانشان نمودند. به دلیل طولانی بودن روایت متعرض آن نشده ولی خوانندگان کتاب را به قرائت آن سفارش می نمایم.⁽²⁾

ص: 463

1- - غوالی اللئالی: ج 2، ص 104.

2- - الأحتجاج: ج 1، ص 401.

تا بدینجا کلام را در شأن قاعده فقهیه اسلامیّه تقیّه با احکام و موضوعات متفاوته اش بیان نمودیم. امید است که همگی در مقام اعلاء کلمه حقّه ولایت و برائت، با تمامی قوا حرکت کرده، و برای شانه خالی کردن از وظیفه خویش، به عناوینی مضحک، روی نیاورده، و از خداوند متعال توفیق خدمت به این مکتب را طلب می نمائیم.

در آخر ابیات عارفی واصل و عالمی متبحّر مرحوم آیت الله میرزا یحیی مدرس اصفهانی، را به عنوان حسن ختام این فصل متذکّر می شویم.

ظهور حقّ شده ممکن تقیّه واجب نیست *** شترسواری با خم شدن مناسب نیست

میان دلبر و دل هیچ پرده حاجب نیست *** بهل تقیّه بنه پرده این مطالب نیست (1)

ص: 464

1- - دیوان یحیی: ص 185، خوانندگان محترم را به مطالعه دو کتاب دیوان یحیی و روح الأسلام و الأیمان فی معرفه الأمام و تفضیله علی القرآن که در موضوع برتری وجود مقدّس حضرات آل الله (علیهم السلام) بر قرآن کریم که به قلم این عالم نحریر می باشد، سفارش می نمائیم.

تا بدینجا بر اهل خرد مسجّل گردید، که شیعه اثنی عشری کسی است که در حریت کامل از دین خود دفاع کرده و آن را تبلیغ می نماید. و امروزه زمان انتشار تمامی معارفیست که صدها سال در لابلائی کتب، مدوّن و مخفی بوده، و هیچ مانعی نمی تواند جلودار این حرکت عظیم بشود. و از آنجایی که پیکره دین اسلام که حقیقت ایمان است چنانچه حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: هَلْ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ (آیا دین و ایمان امری جزء حبّ و بغض می باشد) (1)، بر دو رکن رکین ولایت و برائت ایستادگی نموده. و مسلّم است که آن حبّ و بغض که ریشه ولایت و برائت است، و در مقام ظهور، به تولّی و تبری جلوه می کند،

ص: 465

باید بر حسب فرمایش رسول امین (صلی الله علیه و آله) و حضرات ائمه (علیهم السلام)، فی الله و برای رضایت خدا جلوه کند. (1)

و اساساً ایمان و اسلام حقیقی، حب است و بغض. (2)

که همان محبت به خدا و رسول و ائمه اطهار (علیهم السلام) و بغض و کینه نسبت به دشمنان آن بزرگواران می باشد.

لذا در این فصل تصمیم بر آن شد تا در رکن تبری صحبت هائی به میان آید. که آیا این عنوان تبری در آیات و روایات و فرمایشات علماء مذهب چه جایگاهی دارد و به چه نحو باید جلوه کند.

که در مقدمه اولاً، دیدگاه بزرگان این مکتب را، نسبت به جایگاه بحث تبری در کتب اعتقادی شیعه، که تارة تصریحاً و تارة تلویحاً به آن اشاره فرموده اند را، بیان می داریم، تا خواننده محترم بداند، این مبحث جزء ضروریات و اصول اعتقادی شیعی به حساب می آید و اگر از عقیده شیعی حذف شود، مفسده آن تا به کجاست و ثانیاً آیات و روایات آن را مورد بحث قرار می دهیم.

ص: 466

1- - الکافی: ج 2، ص 124.

2- - تحف العقول: ص 304، ح 27.

1- رئیس‌المحدثین صدوق رحمه الله در کتاب الاعتقادات، بابی را به عنوان الإعتقاد فی الظالمین، منعقد می‌نمایند و در کنار بقیه عناوین، این عنوان را هم جزء اصول اعتقادی شیعی مطرح می‌کنند. و در آخر هم می‌فرمایند: هر کس غیر از این عقیده را معتقد باشد، ما شیعیان او را دیندار و متدین حقیقی نمی‌دانیم. ایشان و دیگر از علماء شیعی این عنوان را در کتاب اعتقادات آورده اند تا برای همگان مسجل گردد که عقیده به برائت از دشمنان یکی از فروع دینی که قابل تشکیک باشد، نیست، که تاره واجب شود و تاره حرام، بلکه از اصول اعتقادات است. و اینکه تبری در کنار تویی در فروع دینی قرار گرفته اولاً مستند به روایات نمی‌باشد بلکه تقسیم بندی علماء در کتب کلامی و فقهی بوده و ثانیاً چون فروع دین مربوط به اعضاء و جوارح و عملکرد ما می‌باشد، مثل نماز و حج و خمس، عقیده برائت هم وقتی بخواهد تجلی کند باید با ارکان و جوارح چون زبان و دست خود را نشان دهد، لذا در بحث فروع وارد شده و الا جزء اصول دینی شیعی می‌باشد. به عبارت شیخ صدوق رحمه الله دقت کنید:

قَالَ الشَّيْخُ: اِعْتَقَادُنَا فِيهِمْ اَنْهُمْ مَلْعُونُونَ وَ الْبِرَائَةِ مِنْهُمْ وَاجِبَةٌ (شيخ می فرماید: اعتقاد ما شیعیان درباره ظالمین این است که آنان ملعون و مورد لعن قرار گرفته و برائت از آنان واجب است).

و ظالمین تمامی آنانی را که در شئون ولایت اهل بیت (علیهم السلام) خدشه کرده و می کنند را می گیرد. چنانچه در ادامه ایشان به این مبحث می پردازند و نکته دیگر می فرمایند که برائت از آنان واجب است نه مستحب بلکه اگر ترک شود مورد عقاب قرار می گیرد، خصوصاً که وجوب اعتقادی مطرح باشد.

در ادامه می فرماید: و اِعْتَقَادُنَا فِي الْبِرَائَةِ اَنَّهَا وَاجِبَةٌ مِنَ الْاَوْثَانِ الْاُزْبَعَةِ وَ مِنَ الْاَنْدَادِ الْاُزْبَعَةِ وَ مِنْ جَمِيعِ اَشْيَاعِهِمْ وَ اَتْبَاعِهِمْ وَ اَنْهُمْ شَرُّ خَلْقِ اللّٰهِ. وَ لَا يَتَمُّ الْاِقْرَارُ بِاللّٰهِ وَ بِرِسُوْلِهِ وَ بِالْاَيْمَةِ اِلَّا بِالْبِرَائَةِ مِنْ اَعْدَائِهِمْ. وَ اِعْتَقَادُنَا فِي قَتْلِ الْاَنْبِيَاءِ وَ قَتْلِ الْاَيْمَةِ اَنَّهُمْ كَفَارٌ مُّشْرِكُونَ مُخَلَّدُونَ فِي اَسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ النَّارِ. وَ مَنْ اِعْتَقَدَ فِيهِمْ غَيْرَ مَا ذَكَرْنَاهُ فَلَيْسَ عِنْدَنَا مِنْ دِيْنِ اللّٰهِ فِي شَيْءٍ (و عقیده ما شیعیان در برائت، این است که آن عنوان برائت، از بت های چهارگانه و از شریکان چهارگانه در ظلم، و تمامی تابعین و یاوران آنها واجب است و اینکه آنها بدتر و شریرترین خلق خدا هستند. و تمامی اقرار به خدا و پیغمبر و ائمه معصومین: حاصل نشود، مگر به برائت از دشمنان آنها. و اعتقاد

درباره کشندگان پیغمبران و ائمه معصومین (علیهم السلام) آن است که آنها کفار و مشرک و در درک و پائین ترین طبقات از جهنم هستند و هر که اعتقادش غیر از اعتقادی باشد که ذکر نمودیم در دین خدا نیست). (1)

مرحوم محمد احمدآبادی اصفهانی ملقب به طیب زاده در کتاب حور مقصورات ترجمه کتاب اعتقادات شیخ صدوق رحمه الله اوئان اربعه را یغوث و یعوق و نسر و هُبَل و انداد اربعه را لایت و عزّی و مناه و شعری، معرفی می نمایند. (2) اینان بت های معروف زمان جاهلیت بوده اند که پس از غضب خلافت امیر (علیه السلام)، حضرات معصومین (علیهم السلام) دشمنان خویش و غاصبان حقّ حضرت را، به علت تقیه یا به عللی دیگر، به نام این بت ها معرفی می کردند. که البته برای شیعیان حضرات این وجه نام گذاری واضح و روشن بوده است. و بزرگان محدّثین شیعه این امر را در کتب خود واضح و روشن نموده اند. (3)

لذا شیخ صدوق رحمه الله براءت از ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه که چهار بت این امت می باشند و تمامی اعوان و انصارشان را واجب دانسته و تمامیت اقرار به ولایت آل الله (علیهم السلام) را در براءت از دشمنانشان تعریف

ص: 469

1- - مصنّفات الشّیخ الصّدوق: ص 108.

2- - حور مقصورات: ص 112.

3- - بحار الأنوار: ج 30، ص 153 ح 8.

می نماید. و حدیث رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) آنجائی که فرمودند: يَا عَلِيُّ إِنَّ وَايَتَكَ لَا تُقْبَلُ إِلَّا بِالْبِرَائَةِ مِنْ أَعْدَائِكَ وَأَعْدَاءِ الْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِكَ، الحدیث (علی جان خداوند اعتقاد به ولایت شما را از کسی قبول ننماید مگر به برائت از دشمنان شما و دشمنان ائمه از فرزندان شما) (1)، بیان شیخ را تأیید می نماید.

و شیخ می فرماید که قتله حضرات معصومین (علیهم السلام) کافر و مشرک می باشند و اگر غیر از این اعتقاد از کسی بیان شد او اصلاً مسلمان و دیندار نمی باشد.

2- مرحوم شیخ بهاء الدین محمد عاملی معروف به شیخ بهائی در رساله اعتقادات خویش این عبارت را آورده، که ما شیعیان به وجوب محبت اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) معتقد هستیم، آن اصحابی که تبعیت حضرتش را نمودند و با او امر او بعد از وفاتش مخالفت نکرده و به وصیت های ایشان عمل نمودند. سپس می نویسد که: وَ تَبَرَّءُ مِمَّنْ حَارَبَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) أَوْ غَضَبَ حَقَّهُ أَوْ أَعَالَ عَلِيَّ ذَلِكَ أَوْ رَضِيَ بِهِ (و ما شیعیان از محاربین با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) یا غاصبین

ص: 470

حقّ حضرتش یا آنان که بر غضب حقّ ایشان یاری نمودند یا بدان عمل راضی شدند، برائت می جوئیم). (1)

چنانچه می نگرید شیخ یکی از اعتقادات شیعی را برائت از محاربین و غاصبین حقّ مولا، و اعوان و اشیاع آنان، معرفی می نماید که این عنوان برائت یکی از اصول عقائد شیعه می باشد.

3- علامه شهیر محمد باقر مجلسی رحمه الله در رساله اعتقادات خویش می نویسد: و مِمَّا عُدَّ مِنْ ضَرُورِيَّاتِ دِينِ الْاِمَامِيَّةِ اِنَّ تَحْلَالَ الْمُتَعَةِ وَ حِجَّ التَّمَتُّعِ وَ الْبِرَاءَةَ مِنْ مَن ظَلَمَ وَ حَارَبَ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) اَوْ غَيْرِهِ مِنَ الْاَيِّمَّةِ وَ مِنْ جَمِيعِ قَتْلِهِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) (و آنچه که از ضروریات دین شیعی به حساب می آید حلیت صیغه و ازدواج موقت، و حج تمتع، و برائت و بیزاری از ظالمین و محاربه کنندگان با امیرالمؤمنین (عليه السلام) یا بقیه اهل بیت (علیهم السلام) می باشد. برائت از تمامی قتله حضرت سیدالشهداء (عليه السلام) از ضروریات دین امامیه به حساب می آید). (2)

ص: 471

1- - رساله الاعتقادات: ص 289.

2- - رساله الاعتقادات: ص 14.

پس براءت از دشمنان در کنار ضروریات تشیع چون حج تمتع و متعه نساء، قرار گرفته. نه یکی از فروع دین به حساب آید، بلکه شعار شیعی می باشد.

4- مرحوم ابوالصّلاح حلبی در کتاب کلامی اعتقادی خویش می فرماید: **فَمَعْلُومٌ مِنْ دِينِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَ ذُرِّيَّتِهِ الْمَعْصُومِينَ (عليهم السلام) وَ شِيَعَتِهِمُ الصَّالِحِينَ، الْقَطْعُ عَلَى كُفْرِ الْقَوْمِ وَ مَوْتِهِمْ عَلَيْهِ وَ خُلُودِهِمْ بِهِ فِي النَّارِ وَ فُتْيَاهُمْ بِذَلِكَ خَلْفَاءُ عَنْ سَلَفٍ وَ انْقِرَاضُ الْأَعْصَارِ بِاطِّبَاقِ الذُّرِّيَةِ فِي النَّسَبِ وَ الشَّيْبِ فِي الْمَذْهَبِ عَلَيْهِ (آنچه معلوم و روشن است این است که اعتقاد امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ذریّه معصومشان (علیهم السلام) و شیعیان صالحشان بر کفر قطعی دشمنان و مخالفینشان می باشد. و اینکه بر همان حال کفر از دنیا رفته و در آتش مخلّد و جاودانه اند. و فتوای آنان از گذشته تا به حال بر همین مسأله می باشد. و با گذشت زمان ذریّه آن بزرگواران و شیعیانشان بر این مذهب و عقیده مطابقت داشته اند).** (1)

عالمی راستین چون مرحوم حلبی ادّعی بر دیانت ائمه: و شیعیانشان، در براءت از دشمنان خویش را دارد، که اهل خرد را کافیت.

ص: 472

5- مرحوم شیخ حرّ عاملی در عبارتی می فرماید: وَقَدَرُوى فِي عَدَّةِ أَحَادِيثٍ مُعْتَمَدَةٍ أَنَّ وِلَايَةَ النَّبِيِّ وَالأَئِمَّةِ (عليهم السلام) لَا تُقْبَلُ إِلاَّ بِالْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِمْ وَ أَنَّهُ تَجِبَ عِدَاوَةُ الكَافِرِ وَ الفَاسِقِ وَ تَحْرَمَ مَحَبَّتُهُمَا وَ مُوَالَاتُهُمَا (به تحقیق در احادیث معتمده وارد شده که اعتقاد به ولایت پیغمبر خدا و حضرات معصومین (عليهم السلام) مورد قبول خداوند نمی باشد، مگر به برائت از دشمنانشان، و دشمنی با شخص کافر و فاسق از واجبات گردیده و محبت و موالاتشان هم حرام می باشد). (1)

و کدامین کفر و فسقی از دشمنی و بغض حضرات معصومین (عليهم السلام) بالاتر.

6- مرحوم محمّد طاهر شیرازی نجفی قمی در کتاب خویش تلویحاً بدین معنا اشاره نموده اند که حضرات (عليهم السلام) شیعیان را به تبری دعوت کرده و آن عنوان را به لعن دشمنانشان به شیعه آموزش داده اند. که این خود اهمیّت این عقیده را تجلّی می دهد.

فَلَوْلَا أَنَّ اللَّعْنَ عَلَى مَنْ يَسْتَحِقُّهُ كَانَ مُوجِباً لِلثَّوَابِ لَمَا بَادَرَ إِلَيْهِ سَيِّدُ الأَنْبِيَاءِ وَ سَيِّدُ الأَوْصِيَاءِ وَ كَذَا تَوَاتَرَ عَنِ سَائِرِ الأَئِمَّةِ المَعصُومِينَ (عليهم السلام)

ص: 473

لَعْنِ أَعَادِي الدِّينِ وَفِعْلُهُمْ حُجَّةٌ عَلَى الْعَالَمِينَ وَرَعَّبُوا الشَّيْعَةَ فِي لَعْنِ أَعْدَاءِ أَهْلِ النَّبِيِّ بِأَسْمَائِهِمْ وَذَكَرُوا لِلْعَنِيهِمْ ثَوَاباً عَظِيماً كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى مَنْ تَتَبَعَ آثَارَهُمْ (عليهم السلام) (پس اگر لعن بر شخص ملعون موجب ثواب نبود، سید انبیاء و سید اوصیاء بر آن کار مبادرت و سبقت نمی گرفتند. و همچنین سائر ائمه معصومین (علیهم السلام) دشمنان دین را لعن نموده، که این عقیده از روایات متواتره به دست ما رسیده است. در حالی که افعال آن بزرگواران بر عالمین حجّت می باشد. و شیعیان را هم در لعن نمودن بر دشمنان خویش، با ذکر نام آنها، رغبت می دادند. و برای لعن کردن آنان، ثوابی عظیم را متذکر گشته اند. چنانچه بر متتبع در آثار اهل بیت (علیهم السلام) این امر مخفی نمی باشد). (1)

در ادامه انشاءالله راجع به عنوان لعن و اینکه چگونه برائت از دشمنان به عنوان لعن تجلی می نماید صحبت خواهیم نمود.

7- مرحوم محقق ثانی علی بن حسین بن عبدالعالی کرکی در کتاب خویش در مبحث چهارم می فرماید: به حکم ضرورت معلوم است همانطور که خدا دوستی و محبت اولیانش را واجب نموده، معامله

ص: 474

با دشمنانشان و بیزاری از آنان و راندن و دور کردن آنها را، اگر چه از نزدیکان و اقوام شخص مؤمن باشند، نیز واجب کرده است.

پس آیاتی که ذکر شد گویای وجوب دشمنی با دشمنان خدا می باشد. بلکه دلالت دارند که این دشمنی جزئی از ایمان است، زیرا کسی که با این حکم مخالف است ممکن نیست مؤمن باشد.

از اینجا دانسته می شود که بیزاری از دشمنان خدا جزء ایمان است و خداوند روز قیامت درباره آن از ما خواهد پرسید. و شک نیست که بیزاری حاصل می شود، از هر آنچه دلالت بر دشمنی می کند، مثل عداوت و کناره گیری و لعن نمودن. و اگر شخص مکلف، بر بدگوئی آنان اکتفاء کند، در حالی که قصد بیزاری داشته باشد، کافی است. و این کار واجب و جزء ایمان و بر آن مُثاب می باشد. و اگر آن بدگوئی و لعن را با برائت بیاورد، بهتر و مستحبّ مؤکّد می باشد. و پوشیده نماند که برای مکلف کافی نیست بیزاری از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) بدون آن که امامت را چنانچه گفتیم بشناسد. (1)

در بحث افضلّیت تبرّی بر تولّی متذکّر خواهیم گشت، که برائت اگر چه از ولایت برتر است ولیکن آن دو مکمل یکدیگر و دو شرط قبولی اعمال می باشند.

ص: 475

1- مرحوم علامه حلی در شرح خویش بر تجرید الاعتقاد خواجه نصیر طوسی می نویسد: الْمُحَارِبُ لِعَلِيٍّ (علیه السلام) كَافِرٌ لِقَوْلِ النَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله): حَرْبُكَ يَا عَلِيُّ حَرْبِي وَلَا شَكَّ فِي كُفْرٍ مَنْ حَارَبَ النَّبِيَّ (صلی الله علیه و آله). وَاِمَّا مُخَالَفُوهُ فِي الْاِمَامَةِ فَقَدْ اِخْتَلَفَ قَوْلُ عُلَمَائِنَا فِيهِمْ، فَمِنْهُمْ مَنْ حَكَمَ بِكُفْرِهِمْ لِاَنَّهُمْ دَفَعُوا مَا عَلِمَ ثُبُوتَهُ مِنَ الدِّينِ صَدْرُورَةً وَهُوَ النَّصُّ الْجَلِيُّ الدَّلَالُ عَلِيَّ اِمَامَتِهِ مَعَ تَوَاتُرِهِ وَذَهَبَ آخَرُونَ اِلَى اَنَّهُمْ فَسَقَهُ وَهُوَ الْاَقْوَى (آنان که به جنگ با امیر عالم علی (علیه السلام) برخاستند کافرنند چرا که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: جنگ با شما یا علی، جنگ با من است. و شکی در کفریت شخص مُحَارِبِ با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نمی باشد. و اما آنان که با حضرتش در امر امامت مخالفت ورزیده، آراء و اقوال علماء شیعی در باره آنها مختلف می باشد.

عده ای گویند: که آنان کافر می باشند چرا که امری از امورات ضروری دین را دفع کرده و کنار زده اند. و آن امر، دلیل و برهان و فرمایش آشکاری است که دلالت بر امامت حضرتش به نحو تواتر

می نماید. و عدّه ای گفته اند: که آنان فاسق می باشند و این نظریّه نزد من اقوی می باشد. (1)

ایشان به نحو تلویحی با بیان این عقیده شیعی اشاره به عقیده تبرّی از مخالفین ولایت می نمایند.

9- مرحوم شهید ثالث قاضی نورالله تستری در عبارتی می فرماید: نَحْنُ مَعْشَرُ الْأُمَمِيَّةِ لَا نَسُبُّ وَلَا نَلْعَنُ كُلَّ الصَّحَابَةِ بَلْ نَسُبُّ أَعْدَاءَ أَهْلِ الْبَيْتِ وَنَتَقَرَّبُ بِذَلِكَ إِلَى ذَوِي الْقُرْبَى الَّذِينَ أَمَرَنَا اللَّهُ تَعَالَى بِمَوَدَّتِهِمْ أَجْرًا لَتَبْلِيغِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

(ما شیعیان همه صحابه را لعن و دشنام نمی دهیم بلکه دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) را مورد سبّ و دشنام خویش قرار داده و بدان وسیله به خاندان رسالت تقرّب می جوئیم که خدای متعال مودّت و دوستی آنان را اجر تبلیغ رسالت رسول خویش (صلی الله علیه و آله) قرار داده است. (2)

ص: 477

1- - کشف المراد: ص 540، برای اطلاع بیشتر از این عقیده شیعی در مقام کفر و فسق دشمنان خاندان رسالت (علیهم السلام) به کتب شرح زیارت جامعه کبیره چون: الأنوار الساطعه تألیف آیت الله شیخ جواد کربلائی، الشّمس الطّالعه نوشته آیت الله شیخ حسین همدانی درود آبادی، الأنوار اللامعه تألیف سیّد عبداللّه شبر و دیگر کتاب معارف رجوع نمائید.

2- - مصائب النّواصب: ج 1، ص 196.

در مبحث سب، تمامی اقوال و مباحث مربوط بدین عقیده را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

10- مرحوم علامه فاضل دربندی در کتاب اعتقادات خویش در جایجای آن عباراتی و مطالبی دارند که دلالت بر همین معنی می نماید که ما در اینجا به یک عبارت آن و عبارتی از کتاب مقتل ایشان اشاره می نمایم:

پس از اینکه ایشان آیاتی از قرآن را ایراد نموده که دلالت بر عدم اخوت و دوستی شیعه با شخص مخالف از منهج حق می نماید، می نویسد:

فَإِذَا اتَّقَنْتَ التَّأْمُلَ وَالتَّدْبِيرَ وَالتَّفَكُّرَ فِي هَذِهِ الْآيَاتِ وَعَرَفْتَ أَنَّ إِجْمَاعَ الْمُسْلِمِينَ قَدْ قَامَ عَلَى أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عِدَاوَةَ أَعْدَائِهِ وَوَلَايَةَ أَوْلِيَائِهِ وَعَلَى أَنَّ الْبُغْضَ فِي اللَّهِ كَالْحُبِّ فِي اللَّهِ مِمَّا يَجِبُ عَلَى الْمُكَلَّفِينَ عَلِمْتَ أَنَّ مَا عَلَيْهِ الْعَامَّةُ مُقْتَدِينَ بِهِ ذِينَ الشَّخْصَةِ بَيْنَ أَبِي الْمَعَالِي الْجُوَيْنِيِّ وَالحَسَنِ الْبَصْرِيِّ مِنَ الْأَبَاطِلِ الْمَحْضَةِ وَالفَاسِدَاتِ الصَّرْفَةِ فَإِنَّ نَتِيجَةَ قَوْلِهِمْ عَلَى وَجْهِ جَوَازِ مَوَدَّةِ اللَّهِ تَعَالَى وَرَسُولِهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَهَذَا مِمَّا تَنْفِيهِ الْأَدِلَّةُ الْأَرْبَعَةُ بَلِ الْعُرْفِ وَالْعَادَةِ... فَقَدْ بَالَ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ وَجُوبَ لَعْنِ أَعْدَاءِ اللَّهِ تَعَالَى وَرَسُولِهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)... فَإِنَّ تَرْكَ لَعْنَتِهِ هُوَ لَاءٌ يَثِيرُ شُبُهَةً عِنْدَ كَثِيرٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَتَجَنَّبَ مَا يُورِثُ الشُّبُهَةَ فِي الدِّينِ

ص: 478

وَأَجِبْ (پس زمانی که تأمل و تدبّر و تفکّر در این آیات، تو را به حدّ یقین رسانید، و دانستی که اجماع مسلمین بر این پایه استوار گردیده، که خدای متعال دشمنی با دشمنان خویش را و دوستی و ولایتمداری اولیاء اش را واجب گردانیده، و اینکه بغض و عداوت دشمنان باید برای رضای خدا باشد چنانچه محبّت اولیاء الهی در راه رضای خداست، و این امورات بر مکلفین واجب گردیده است، خواهی دانست که اعتقادات عامّه و مخالفین، که برگرفته از اقتداء به ابوالمعالی جوینی و حسن بصری است، از امور باطل و فاسد می باشد. پس نتیجه کلامشان در جواز دوستی با دشمنان خدای متعال و رسول (صلی الله علیه و آله)، منتفی و باطل است، به ادلّه اربعه و برداشت عرف و عادت مسلمین. پس از تمامی آن مباحث و ادلّه گفته شده، و جواب لعن به دشمنان خدای متعال و رسولش (صلی الله علیه و آله)، ظاهر می گردد. و به درستی که اگر لعن نمودن به دشمنان دین ترک شود، موجب و باعث ظهور شبهه ای نزد بسیاری از مسلمین می گردد که بالتّیجه دوری نمودن از موجبات شبهه در دین واجب و لازم و ضروری می باشد). (1)

و ایشان در مقتل اسرار، در مقدمه چهارم، عبارتی دارند که ماقبل از این مقام، در بحث جماعت بتریه بدان اشاره نمودیم، که در این مقام هم ترجمه

ص: 479

آن را به نحو اختصار متذکر می شویم. ایشان می نویسند که: احدی از مسلمانان بدون تحقّق بخشیدن به دو مرتبه، یعنی مرتبه ولایت و مرتبه برائت از دشمنان آل رسول (علیهم السلام) نمی تواند وارد بهشت شود. و این دو رکن باید بر طبق اعتقاد و عقیده شیعیان امامیه باشد. پس هر آن کس در دل او ذره ای از محبت جبت و طاغوت باشد و با آن حال ادعای محبت ائمه معصومین (علیهم السلام) را نماید، بوئی از ولایت عترت رسول امین (علیهم السلام) را نبرده بلکه در حقیقت از طائفه بتریه به حساب می آید. (1)

11- مرحوم آیت الله شیخ مجتبی لنکرانی در کتاب خویش می نویسد: معتقدیم به کفر آنکه با اهل بیت طاهرین (علیهم السلام) او غدر و طریق مخالفت گرفت.

در ادامه می نویسند: ایمان داریم به اینکه حوض کوثر از برای هر کسی است که دارای ولایت و محبت آل پیغمبر (علیهم السلام) باشد. و ابتر: پس آن معادی اهل بیت (علیهم السلام) است، زیرا منقطع از رحمت حق، منقطع از ولاء اهل بیت عصمت، منقطع از شفاعت، منقطع از دخول جنت، و کلیّه این امور خیر می باشد. و یا به معنی مقطوع الذنب است به فارسی دم بریه. پس

ص: 480

از باب استعاره است که نام الاغ دم بریده را بر دشمن اهل بیت (علیهم السلام) گذارده تهکماً و استهزاءً، اِنْ هُمْ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ

در ادامه می نویسند: و از امام اطاعت واجب است که این وجوب اطاعت به نهمی از فروع دین که توّلّی باشد اشاره نموده و کینه ورزی با جماعتی که نفاق ورزیدند در طاعت آنان، مانند غاصبین خلافت و اصحاب جمل و صفین و نهروان و نظائر آنها، اشاره بدهمی فروع دین که تبرّی باشد، می نماید. (1)

12- سیّد الأستاد آیت الله سید محمد رجائی حفظه الله، می نویسند: وَاِنَّ مِنْ اَحْكَامِ الْاِسْلَامِ بَعْدَ الْاِيْمَانِ بِمَا تَقَدَّمَ اَنْ يَنْتَسِبَ الْمُسْلِمُ اِلَى الطَّائِفَةِ الْاُولَى وَيَتَّبِعِي مَوْقِفَهَا، وَيَتَّبِعُ مِنَ الطَّائِفَةِ الثَّانِيَةِ الَّتِي هِيَ طَائِفَةُ اَعْدَاءِ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ (و به درستی که از احکام اسلامی بعد از ایمان، به شرائط ایمانی که گذشت، این است که شخص مسلمان خود را به طائفه و گروه اول که مؤمنین باشند منتسب کند، و اعتقادش را بر آن استوار کند که در مقام اطاعت از فرامین الهی و فرامین نبوی باشد و از طائفه دوم که دشمنان خدا و رسول باشند تبرّی بجوید). (2)

ص: 481

1- - اوفی البيان: ص 39-100.

2- - المنهج القويم: ص 362.

13- مرحوم آیت الله سید هاشم حسینی طهرانی در پیشگفتار کتاب عقائد خویش می نویسد: در این کتب انشاءالله اثبات می شود: حق با اثنا عشریه است و دیگران بر باطل و از حق منحرف شده اند. (1)

که شرح این ادعا در مطاوی کتابشان، خود در نتیجه، صاحب خرد را به تولی و تبری معطوف می دارد.

14- سید الأستاذ آیت الله سید علی حسینی صدر در شرح بر زیارت جامعه کبیره خویش در مقام برائت از اعداء حق می نویسند:

... انَّ التَّبَرِّيَّ مِنَ الْعَدُوِّ فِطْرَةٌ بَشَرِيَّةٌ وَ حَقِيقَةٌ ثَابِتَةٌ طَبِيعِيَّةٌ ... وَ هَذَا التَّنْفُرُ مِنْ دَوَاعِي الْعَقْلِ وَالْحِكْمَةِ ... بَلِ التَّبَرِّيُّ مِنْ رُكَايِزِ الدِّينِ الْقَوِيْمِ ... فَمَعَادَاةِ الْأَعْدَاءِ إِذَا أَمُرَ فِطْرِيٌّ وَ دِينِي. خُصُوصاً إِذَا كَانَ الْأَعْدَاءُ هُمْ أَعْدَاءَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنَّهُ يَلْزِمُ مَعَادَاةَهُمْ وَ التَّبَرِّيَّ مِنْهُمْ بِأَنْحَاءِ التَّبَرِّيِّ كِبُغْضِهِمْ وَ لِعَنِهِمْ وَ إِظْهَارِ الْبِرَائَةِ مِنْهُمْ فَإِنَّهُ نَوْعٌ تَقَرُّبٌ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ تَحَبُّبٌ إِلَيْهِ ... فَالتَّبَرِّيُّ مِنْ أَعْدَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ وَاجِبٌ رُكْنِيٌّ مِنْ أَرْكَانِ الدِّينِ الْإِسْلَامِيِّ ... وَ عَلَى الْجُمْلَةِ تَعْرِفُ مِمَّا تَقَدَّمَ مِنَ الْأَدِلَّةِ الْمُتَضَافِرَةِ أَنَّ التَّبَرِّيَّ مِنْ أَعْدَاءِ أَهْلِ الْبَيْتِ رُكْنٌ مِنْ أَرْكَانِ الدِّينِ مَعَ التَّوَلِّيِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ

ص: 482

سلامُ الله عليهم أجمعين (به درستی اظهار براءت از دشمن، یک نوع فطرت بشری و حقیقتی است که، ثابت و طبیعی می باشد و این تنفر، از احکام و دستورات عقل و حکمت است، بلکه تبری از پایه های اساسی دین قویم اسلام است. پس دشمنی با اعداء در این هنگام امریست فطری و دینی. خصوصاً زمانی که اعداء و دشمنان، اعداء خداوند و رسولش باشند، که به درستی معادات و دشمنی با آنان لازم و تبری از آنها با اشکال مختلفش و طرق متعدده اش چون بغض و کینه و لعن نمودن و اظهار تنفر از آنان نوعی تقرب به سوی خداوند متعال و اظهار دوستی با او و محبت ورزیدن نسبت بدو به حساب می آید. پس در نتیجه تبری از دشمنان آل محمد(علیهم السلام) واجبی رکنی، از ارکان دین اسلامی می باشد. در کل، دانستی که دلایل دینی بسیار، تبری از اعداء اهل بیت(علیهم السلام) را با تولی نسبت به نفس حضرتشان، از ارکان دین به شمار می آورد). (1)

حکمت تبری در دین اسلام

به راستی چرا خداوند مٔان مخازی و انحرافات أمم گذشته را برای ما یادآوری نموده؟! مگر ما فرزندان این روزگار و امروزه نیستیم؟ پس چرا

ص: 483

قصص گذشتگان را یادآور شویم؟! چرا از ما خواسته شده تا آن قصه ها را متذکر شده و عواقب آنها را پیگیری نمائیم؟! به راستی چرا باید فضائح شخصیت‌هایی که از دنیا رفته اند و در هزاره های قبل زندگی می کرده اند را دوره کنیم؟! حقیقتاً چرا خداوندی که ستار العیوب است قابیل و نمرود و فرعون و هامان و قارون و عاقر ناقه صالح و پسر فاسد حضرت نوح(علیه السلام) و امثال آنان را در دهها آیه از قرآن، رسوا کرده و زندگانی و طغیان آن جماعت را برای ما تعریف می کند؟! آیا چه سبب شده که در عظیم ترین کتابی آسمانی، قصص فساد اقوامی، چون قوم ثمود و قوم عاد و بنی اسرائیل و اصحاب ایکه و امثال آنها را یادآور شود؟!!

اصلاً چرا، فضائح و انحرافات آنان را کتمان ننموده و چرا خیانت زنی را به شوهرش در دعوت مردم به لواط با مهمانان او، تعریف کرده و او را قواد معرفی می نماید؟!!

و اگر گفته شود که آنان، قومی فاسد و فاسق و فاجر بوده و به علت ظلمشان و عدم توبه، خداوند مفتضحشان کرده و پرده بر جرائمشان نیفکنده، در جواب این حرف شاید کسی بگوید: در شأن زلیخا که در آخر توبه کرد و همسر حضرت یوسف(علیه السلام) هم گردید، چه می گوئی که خداوند به ادق تفصیل و تصریح، نیت شوم و افعال شائش را برای همگان بازگو

نموده؟! و اصلاً چرا تفصیل داده و تصریح نموده و بهتر نبود که مجمل بیان کند و به نحو تلویحی متذکر گردد؟!

در جواب تمامی این سؤاها و حکمت آن سیره قرآنیّه باید گفت: اگر خواهان آینده ای روشن و بدون اشتباهی، باید از گذشتگان و سیره عملیشان درس بیاموزی و عبرت ها بگیری.

و اگر از گذشته و دروس آن چشم پوشی کنی، خطائی فاحش کرده، چرا که شاید خود، در آن موقعیّتها قرار گرفته و دچار آن خطای دینی یا دنیوی بشوی، و تونیز، هلاک گردی.

و خداوند حکیم آن دروس را در قرآن آورده تا آیندگان از آنها عبرت گیرند و راه را از چاه تشخیص بدهند.

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولَى الْأَلْبَابِ، الآیه. (1)

شخصیتهای منحرف را بشناسیم

ترکیز قرآن کریم بر شخصیتهای منحرفه و ابراز انحرافات آنان، خود نوعی تحصین بخشی ایمانی است از جهاتی عدیده.

ص: 485

از مهمترین آن جهات، عدم اغترار به ظالمین و فاسدین و منحرفین است که در تمامی حالات آنان، از راه و روش شان دوری کنی و شیفته آنان نشوی.

چرا که اظهار و ظاهر سازی دینی، در احترام بخشی شرعی، نسبت به شخصیتی، کفایت نمی نماید. و مثلاً مصاحبت با اولیاء خدا یا رسولان الهی سبب عصمت و پاکی نمی گردد. چنانچه زوجیت پیغمبری مثلاً، علت پوشیدن لباس قداست، برای زنی نمی گردد. مگر به شروط آن عمل نماید. لازم است تا انسان دائماً عقل خویش را به کار بندد و بحث و فحص و دقت نماید و نسبت به شخصی یا عقیده ای، به سرعت ارادت نگیرد و موقف خویش را با دلیل بنا کند و به ظواهر تنها اکتفا ننماید. بلکه وجه باطنی را هم در نظر بگیرد. در این برهه اگر باطن و ظاهر را مطابق دید، که بر صراط مستقیم است، احترامش می نماید و الاً موقفی عدائی و برائی نسبت به او می گیرد.

لذا قرآن و اگر چه با بیان واقعیات اشخاص، حرجی و حساسیتی ایجاد می نماید، ولیکن قصد ایقاز عقول بشریت و افهام و بیدار بخشی آن را دارد تا به حبائل شیطانی دچار نگردد.

و تفصیل آن قضایا، خود حکمتی دارد، که نوعی ترسیخ عقائد و تشخیص بد از خوب و خوب از بد را در اذهان بنی بشر، ایجاد می نماید. ولی در مقابل، اجمال گوئی این خصوصیت را در بر ندارد.

چنانچه تصریح، اینگونه نیست و تلویح باب تأویل و تحریف را شائع می نماید.

پس اراده الهی در بیان اینگونه مطالب، با چنین کیفیت و کمیتی، خود نوعی هدایت است، تا خواننده قرآن دچار آن انزلاقی نشود که آنان دچار گردیدند.

مگر نمی بینی بلعم بن باعوراء که صاحب اسم اعظم الهی بوده و مورد غبطه اولین و آخرین، ولیکن شیطان با او چه کرد؟ که خداوند در قرآن او را چونان سگی معرفی می نماید و از او بد می گوید. (1)

و آیا مگر همسران حضرات نوح و لوط (علیهما السلام)، به مرتبه ای نرسیده که تمامی زنان عالم، غبطه آن را می خورند؟ ولیکن شیطان آن دورا به خیانت شوهرانشان در کفر و عصیان و اشاعه فحشاء و منکر و بغی دچار نمود. (2)

و آیا اینان فرزندان حضرت یعقوب (علیه السلام) نبودند که در دامن پیغمبری تربیت شده و لیکن در آخر شیطان آنان را در مهلکه حسد انداخته و بر قتل برادر خویش همدست کرد (3)؟

ص: 487

1- - برای اطلاع از شخصیت او به تفسیر آیه 176 سوره اعراف در کتب تفاسیر و قصص انبیاء (علیهم السلام) رجوع نمائید.

2- - برای اطلاع از سیره آن دوزن به تفاسیر آیه 10 سوره تحریم مراجعه نمائید.

3- - برای آگاهی از سیره برادران حضرت یوسف (علیه السلام) به کتب قصص انبیاء (علیهم السلام) رجوع نمائید.

بلی قرآن کتاب عقل است، که ما را دعوت به تعقل نموده و سیره گذشتگان را در شناخت خوب از بد، برای ما متذکر گشته است و قواعد عقلیه، که اهم آن قواعد، قاعده تقدیم اهم بر مهم می باشد را، به همگان آموزش داده تا انسان مسلمان معیارها را یاد گرفته و در ابعاد زندگی دینی و دنیوی به کار بندد.

عیوب دیگران را نپوشانیم

به هر حال، بررسی سیره گذشتگان و ترویج آن در حیات حاضر، روشنی آینده را به بار می آورد، و ما را با کوله باری از تجربه ها، همراه می کند. در امت رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به برکت تبلیغ دینی حضرت رسالت مآب، راه از چاه شناخته شد و لیکن به توصیف قرآن، منحرفانی آمدند و دین اسلام را مشوّش و پر از بدعت ها نمودند. (1)

بدین ترتیب بر ما لازم است که تاریخ اسلامی را به تمامی ابعاد شناخته و آن را ترویج دهیم و از خوبی ها تبعیت کرده و از انحرافات و صاحبان آن تبرّی بجوئیم.

لذا امام صادق(علیه السلام) برای شناخت حق و باطل دستورالعملی صادر فرموده که: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْرِفَ حَالَنَا وَحَالَ أَعْدَائِنَا فَلْيَقْرَأْ سُورَةَ مُحَمَّدٍ(صلی الله علیه و آله) فَإِنَّهُ تَرَاهَا آيَةً فِينَا وَ آيَةً فِيهِمْ

ص: 488

(هر آنکس که اراده کرده، حال ما و حال دشمنان ما را بشناسد و از احوالات ما باخبر شود سوره محمد (صلی الله علیه و آله) را قرائت نماید که آیه ای را در شأن ما و آیه ای را در شأن آنان خواهد دید). (1)

شریعت اسلامی همانطور که ما را به ستر و پوشاندن معایب مردم امر کرده، ولی شرطی را در میان گذاشته، که شخص معیوب مسلمان مؤمن باشد، و اگر کافر و منافق بود از آن شرط خارج شده و کشف عیوب او برای همگان، جائز بلکه در بعضی حالات واجب می گردد.

و این عقیده را فریقین متفقاً نقل کرده اند. چنانچه عامه روایت می کند از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که فرمود: مَنْ سَتَرَ مُسْتَرّاً لِمَا سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (کسی که عیب مسلمانی را بپوشاند، خداوند عیب او را در قیامت مستور می نماید). (2)

و خاصه از امام ششم (علیه السلام) روایت کرده: مَنْ سَتَرَ عَلِيَّ مُؤْمِنٍ عَوْرَهُ يَخَافُهَا سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَبْعِينَ عَوْرَةً مِنْ عَوْرَاتِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ (هر آن کس از مؤمنی،

ص: 489

1- - مجمع البیان: ج 9، ص 95.

2- - صحیح البخاری: ج 3، ص 98.

عیبی و معصیتی را که از نشر آن ترسان است بپوشاند، خداوند هفتاد عیب و گناه او از عورات دنیا و آخرت را می پوشاند). (1)

و در حدیث دیگری فرموده: مَنْ أَطَّلَعَ مِنْ مُؤْمِنٍ عَلَى ذَنْبٍ أَوْ سَيِّئَةٍ فَأَفْشَى ذَلِكَ عَلَيْهِ وَلَمْ يَكْتُمْهَا وَلَمْ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ لَهُ، كَانَ عِنْدَ اللَّهِ كَعَامِلِهَا وَعَلَيْهِ وَرُزْ ذَلِكَ الَّذِي أَفْشَاهُ عَلَيْهِ، وَكَانَ مَغْفُورًا لِعَامِلِهَا وَكَانَ عِقَابُهُ مَا أَفْشَى عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا مَسْتُورٌ عَلَيْهِ فِي الْآخِرَةِ ثُمَّ يَجِدُ اللَّهَ أَكْرَمَ مِنْ أَنْ يُثْتَبَرَ عَلَيْهِ عِقَابًا فِي الْآخِرَةِ (کسی که بر گناه یا معصیتی از شخص مؤمنی اطلاع پیدا کند و آن را افشا کند و مکتوم ندارد و برای او استغفار ننماید، نزد خداوند چونان شخص گنهکار می ماند و وزر آن گناهی که افشا نموده بر گردن شخص مطلع می باشد. و با این عملکرد گناه گنهکار را شسته و عقاب او را افشاء گناهش در دنیا قرار می دهد و در آخرت آن گناه پوشیده می شود. سپس خداوند را کریم تر از آن می یابد که عقابی را در آخرت برای او تجدید نماید). (2)

آری، ستر عیوب در روایات ما و مخالفین ما، امری حسن و نیکو می باشد و لیکن به قیود در روایت ها دقت کنید، که امر به ستر را، بر مؤمن اختصاص

ص: 490

1- - الکافی: ج 2، ص 200.

2- - الأختصاص: ص 32.

داده اند. ولیکن آیا مخالفین دین و دشمنان مکتب، از مؤمنین به شمار آیند که عیوب و مثالب آنان مستور شود؟!!!

لذا اگر کشف معایب و بیان مطاعن به نحو مطلق حرام باشد، پس چرا اتفاق مسلمانها به مذاهب مختلفه شان، بر این است که باید عیوب و انحرافات مثلاً عبدالله بن ابی بن سلول که یکی از کبار منافقین در زمان رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بوده را، بیان نمود و همگان را از احوالات او خبردار کرد تا کسی به شخصیت او منحرف نگردد؟ چرا که می بیند رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بر جنازه او نماز خواندند، ولی از حقیقت آن امر، که ترغیب و تألیف قلوب اقوام او، به اسلام بوده، غافل می باشد.

علم رجال ... علم تتبع معایب مردم

و از طرفی علماء اسلام، علمی خاص را به تفحص احوالات مردم و عدّه ای روات تخصیص داده اند تا مثالب و معایب و یا امتیازات و محسّنات آنان را برای همگان شرح دهند. و در این حال احدی را نخواهی یافت تا بر این امر اشکال گیرد که، این عملکرد مخالف با اخلاقیات اسلامی است یا غیبت حرامی می باشد یا مخالف حدیثی است که فرموده: **أذْكُرُوا مَحَاسِنَ**

ص: 491

مَوْتَاكُمْ وَكُفُّوا عَن مَّسَاوِئِهِمْ (خوبی های اموات و درگذشتگان خود را متذکر شوید و از بدی های آنان لب فرو بندید). (1)

آری علم رجال، چنانچه مصطلح نزد شیعه، و علم جرح و تعدیل، چنانچه مصطلح نزد مخالفین، می باشد، علمی است که اصلاً برای احوال روات و محدثین وضع گردیده، تا شخص عادل از غیر عادل تمییز داده شود، و بعضی را کذاب و مدلس و وضاع و مُخَلِّط و فاسق و خبیث و دَجَّال و منکر و هالک و تالف می خوانند و بعضی را ثقة و عدل و عین و غیر آن ها از اوصاف خوب و بد، معرفی می نماید. (2)

و این سبک از دیدگاه را خدای منان به همگی آموزش داده، آنجا که فرموده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِبُوا عَلٰی مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (ای مؤمنان هر گاه فاسقی خبری برای شما آورد تحقیق نمائید مبادا به سخن چینی فاسقی از نادانی، به قومی رنجی رسانید و سخت پشیمان گردید). (3)

ص: 492

1- - این حدیث از طرق مخالفین در سنن ابی داوود: ج 2، ص 456 به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و باز از طریق مخالفین به امیر عالم علی (علیه السلام) در بحار الأنوار: ج 72، ص 239، نسبت داده شده است.

2- - برای آشنائی با این علم و اصطلاحات آن به کتب مدوَّنه در باب رجال چون معجم رجال الحدیث آیت الله خوئی و یا تنقیح مامقانی و رجال کشی و رجال نجاشی و دیگر کتب مراجعه نمائید.

3- - حجرات: 6.

مدلول آیه شریفه، وجوب تبیین و روشن سازی را، در شأن خبر و خبر دهنده، ورد نمودن و تبری جستن از شخص فاسق را، بر ما تکلیف می نماید.

شریعت اسلامی... آمر به سب و لعن مخالفین

آنچنانی که شریعت اسلامی ما را به ستر عیوب مؤمنین دستور داده است، در مقابل به نشر عیوب بدعت گذاران و دشنام و شتم آنان دستور داده تا بدین سبب مردم از آنها متنفر گشته و در جامعه اسلامی چهره ای نداشته باشند و در نتیجه بدعت های آنان خاموش گردد و روی به فراموشی سپرد. حقیقتاً این دستور العمل نبوی را به گوش جان بشنوید و با دید روحانی نظر نمائید تا حقیقت حکمت تبری را در دین مبین اسلام شناخته و از اسرار آن مطلع گردید.

صحیحه نبویه می فرماید: إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَالْبِدْعِ مِنَ بَعْدِي فَأَظْهِرُوا الْبِرَاءَةَ مِنْهُمْ وَأَكْثِرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَالْقَوْلِ فِيهِمْ وَالْوَقِيعَةَ وَبَاهْتُوهُمْ كَيْلًا يَطْمَعُوا فِي الْفِسَادِ فِي الْأِسْلَامِ وَيَحْذَرُهُمُ النَّاسُ وَلَا يَتَعَلَّمُونَ مِنْ بَدْعِهِمْ، يَكْتُبُ اللَّهُ لَكُمْ بِذَلِكَ الْحَسَنَاتِ وَيَرْفَعُ لَكُمْ بِهِنَّ الدَّرَجَاتِ فِي الْآخِرَةِ (زمانی که اهل شک و شبهه افکنی و اهل بدعت ها را پس از من دیدید، پس از آنان برائت و بیزاری بگوئید و بسیار به آنان دشنام دهید و درباره انحرافات آنان سخن بگوئید و افتراء و غیبت آنها را انجام داده و آنها را به این سبب در دهشت

و تحیر انداخته، تا برای ایجاد فساد در پیکره اسلام طمع ننمایند و مردم از آنها بر حذر شوند و بدعت هایشان را نیاموزند. که بدین عمل خداوند برای شما حسناتی نوشته و درجاتی در آخرت رفعت دهد. (1)

نکات حدیث شریف

- 1- برائت جزئی از عقائد دینی و اسلامی می باشد.
- 2- اظهار آن و مخفی نمودن برائت، که این اصلی از اصول اولیه می باشد.
- 3- سب و دشنام و گفتگوی دربارہ منحرفان و افتراء و غیبت آنها و در آخر مبہوت کردنشان به حکم، فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ (2)، عنوانین عنوان برائت می باشد.
- 4- برائت سبب جلوگیری از عدم دخول فساد در اسلام و هدایت مردم و منحرف نگشتن آنان می باشد.
- 5- برائت عبادتی است که حسناتی به دنبال داشته و ترفیع درجه قیامت را ضامن است.

ص: 494

1- - الکافی: ج 2، ص 375.

2- - بقره: 258.

و همچنانی که شریعت حکیمه، غیبت را حرام نموده، و افشاء معایب مردم را به حرمتی غلیظ تحریم کرده است، ولیکن برای حفظ پیکره نفس شریعت و حفظ حقوق مردمی، که هدایت آنان باشد، آن عناوین را استثنا نموده و حلال گردانیده است.

لذا شما نظرات فقهیه فقهاء عظام را در مواردی، مستثنی از آن عناوین، در کتب فقهیه مشاهده می کنید، که آن عناوین اولیه را در حالاتی استثنا می زنند. مثلاً در باب جرح شاهد مدعی، به متذکر شدن عیوب او، زمانی که امر ترفع، برای دفاع، به نزد قاضی می رود. و یا زمانی که مستشیری را برای نصیحت طلب می نمائی و یا مظلومی در صورت ظلمی، از ظالمی شکایت می کند. و مواردی که در آن غیبت و افشاء معایب از حرمت روی به حلیت می برد.

و همچنانی که باید شخص مؤمن در تعامل با دیگران، شخصی لین و نرم خو باشد، باید در معتقدات دینی حازم باشد و استوار، لذا مولای متقیان در علامات مؤمن می فرماید: حَزْمٌ فِی لَیْنٍ (در عین نرم خوئی استوار و راسخ و پابرجاست). (1)

و از آنجایی که قرآن کریم از باب مثال مجادله با اهل کتاب را نهی نموده مگر به وجه احسن (2)، اما خود در مواضعی بسیار، اهل کتاب را به کفر و

ص: 495

1- بحار الأنوار: ج 75، ص 25.

2- عنکبوت: 46.

فسق و بغی و عصیان و قساوت قلب و لعن آنان و لعن گذشتگانیشان و وعید به جهنم و توصیف علمائشان به حمیر، وصف نموده است. که این خود نحوه ای از تبری است و حکمتش آن است که گفته شد. که برای اطمینان بیشتر و فهم درست مطلب، به آیات ششم سوره بینه، و بیست و نهم سوره توبه و شصت و چهار سوره مائده، و نوزده آل عمران، و صد و هشتاد و هفت آل عمران، و چهل و هفت نساء، و پنجاه یک و پنجاه و دو سوره نساء، و شانزده سوره حدید، و هفت سوره جمعه، مراجعه نمائید.

سؤال: آیا این آیات که در مقام تبری از منحرفان نازل گشته سبب ازدیاد طغیان و کفر و مانعی نفسانی بین اقوام دیگر و بین مسلمین نمی گردد؟!

و به راستی اگر این آیات وجود نداشت انحرافات یهودیان و نصاری مثلاً، چگونه شناخته می شد؟!

آیا اگر خداوند سبحان آیات سوره مسد را نازل نمی فرمود، خباثت و گمراهی ابولهب و همسر او چگونه مورد استناد قرار می گرفت؟! آیا فرزندان آن دو، با مواجهه به این آیات چه حالاتی داشته؟!

اما این سوره، فقط باعث ازدیاد کفر شده یا سبب هدایت فرزندان ابولهب هم گشته است؟!

آری عتبه و معتب، دو فرزند ابولهب می باشند که علی رغم نزول این آیات، روز فتح مکه اسلام آوردند و در معرکه حنین هم در لشکر اسلام شرکت نمودند و زمانی که همگان فرار کرده و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را تنها گذاردند، این دو برادر مدافع جان نبی خدا شده و ایستادگی کردند. (1)

و از نوادگان ابولهب، عباس بن لهب بن ابی لهب است (2)، و فرزند عباس که فضل می باشد، هر دو از هدایت شدگان به اسلام و ایمان بوده، علی رغم اینکه جدشان مورد مذمت خداوند کریم قرار گرفته است.

فضل کسی است که در نصرت امیرعالم شعر سروده، آن زمانی که سقیفه نشینان لعنهم الله مقام شرعی حضرتش را غصب کرده و اساس ظلم را پایه گذاری نمودند.

مَا كُنْتُ أَحْسَبُ أَنَّ الْأَمْرَ مُنْصَرِفٍ *** عَنْ هَاشِمٍ ثُمَّ مِنْهَا عَنْ أَبِي حَسَنٍ

الْبِرِّ أَوَّلَ مَنْ صَلَّى لِقَبْلَتِهِ *** وَأَعْلَمَ النَّاسَ بِالْقُرْآنِ وَالسُّنَنِ

وَأَخْرَجَ النَّاسَ عَهْدًا بِالنَّبِيِّ وَمَنْ *** جَبْرِيْلُ عَوْنٌ لَهُ فِي الْغُسْلِ وَالْكَفَنِ

مَنْ فِيهِ مَا فِيهِ لَا تُمْتَرُونَ بِهِ *** وَ لَيْسَ فِي الْقَوْمِ مَا فِيهِ مِنَ الْحَسَنِ (3)

ص: 497

1- - الأصابة: رقم 5429-8138.

2- - الأصابة: رقم 4526.

3- - أسد الغابه: ج 4، ص 40.

آیا به راستی بیان حقائق و ایجاد تبری از منحرفان سبب هدایت نمی شود و سبب تفرقه افکنی است؟! و اگر اینگونه تفرقه افکنی مورد ذم و توبیخ است، پس چرا خداوند متعال سیره انبیاء(علیهم السلام) را در قرآن چنین توصیف می کند، و آنان را مسبب نزاعات و تباعض ها معرفی کرده و در آخر تحسین می نماید. (1)

آری انبیاء(علیهم السلام) به حسب ظاهر تفرقه افکنی را باب کرده و لیکن در حقیقت مردم را به وحدت ایمانی دعوت نمودند و پس از دعوت به تبری از اعداء الهی و شرک و بت پرستی، همگی را به حکمت آن سبک از عملکرد رهنمون شدند.

آیا ابراهیم خلیل(علیه السلام) اسلوب تمثیلی تدریجی را در هدایت مردم به توحید به کار نگرفته؟ و از افول کوكب و قمر و شمس، مردم را به خدای یگانه دعوت نمود؟ و در آخر فرمود: ای قوم من از آنچه شما شریک خدا قرار می دهید بیزارم. (2)

آیا قرآن ما را در اقتداء به حضرات ابراهیم و همراهانش در منهج تبری و حکمت آن دعوت ننموده؟ آنجا که فرمود: لَقَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءَاؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا

ص: 498

1-- بقره: 213.

2-- انعام: 78.

بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَداً حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ، الآية (برای شما مؤمنان بسیار پسندیده و نیکوست که به ابراهیم و اصحابش اقتدا کنید که آنها به قوم مشرک خود گفتند: ما از شما و بت‌های شما که به جای خدا می‌پرستید به کلی بیزاریم. ما مخالف و منکر شما هستیم و همیشه میان ما و شما کینه و دشمنی خواهد بود تا وقتی که تنها به خدای یگانه ایمان آرید). (1)

و در این راه از خوف و گرسنگی و نقص اموال و فدا شدن و از دست دادن ثمرات نباید ترسید. چرا که خداوند بدین عناوین ما را در راه ابلاغ، امتحان می‌نماید و در آخر به صابرين بشارت می‌دهد. (2)

اگر گفته شود آیه ای که ما را از سب و دشنام دادن به خدایان مشرکین نهی نموده است، چرا که آنان هم ائمه: ما را دشنام می‌دهند (3)، آیا خود دلیلی بر عدم مشروعیت عنوان تبری نیست؟!

در جواب عرض می‌کنیم که اولاً: در عنوان بحث لعن و سب که به زودی مطرح می‌کنیم، ادله ای وافر بر وجود آیات و روایات لعنیّه و سیئه وجود دارد و ثانیاً این شبهات اجوبه ای دارد که ما قبل از پرداختن به عناوین

ص: 499

1-- ممتحنه: 4.

2-- بقره: 155.

3-- انعام: 108.

لعن و سب و ذم و هجو و شتم، که مصادیق خارجی بحث تبری است، باید اصل و رکنیت عنوان برائت را تماماً اثبات نمائیم و پس از آن تمامی آن شبهات حول آن عنوان را جواب گوئیم.

و اما نسبت به آیه و لا تُسَبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ، فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ، باید بگوئیم که اولاً نهی در آیه بر مورد سب وارد شده و ما در اصل بحث، که رکنیت تبری و بیان مساوی و جرائم مخالفین باشد، صحبت می کنیم.

و ثانیاً نهی در آیه سب آلله مشرکین را بیان نموده و نه جمیع افراد را. و بر فرض عمومیت حکم، مبحث ما تخصصاً از سب خارج است و باز بر فرض شمول مبحث حاضر، آن عنوان سب را، می گوئیم که تخصیصاً از آن نهی خارج گشته چرا که رسول دین مبین فرمود: وَكَثُرُوا مِن سَبِّهِمْ. (1)

و اگر استمساک به حدیث رضوی، در عدم مشروعیت عنوان تبری نمائی، آنجا که فرمود: يَا بَنِي أَبِي مَحْمُودٍ ... إِنَّ مُخَالَفَنَا وَصَنَعُوا أَخْبَاراً فِي فَضَائِلِنَا وَجَعَلُواهَا عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ، أَحَدُهَا الْعُلُوُّ وَثَانِيهَا التَّقْصِيرُ وَثَالِثُهَا التَّصْرِيحُ بِمِثَالِبِ أَعْدَائِنَا، فَإِذَا سَمِعَ النَّاسُ الْعُلُوَّ فِينَا كَفَرُوا شَيْعَتِنَا وَنَسَبُواهُمْ إِلَى الْقَوْلِ بِرُبُوبِيَّتِنَا وَإِذَا سَمِعُوا التَّقْصِيرَ إِعْتَقَدُوهُ فِينَا وَإِذَا سَمِعُوا مِثَالِبَ أَعْدَائِنَا بِأَسْمَائِهِمْ ثَلَبُونَا بِأَسْمَائِنَا وَقَدْ قَالَ اللَّهُ

ص: 500

عَزَّوَجَلَّ: وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ، الآية (ای فرزند اُبی محمود به درستی که مخالفین ما اخباری را در فضائل ما وضع کرده و بر سه قسمت تقسیم می کنند، دسته ای را به غلو و دسته ای را به تقصیر و دسته ای را در تصریح نمودن به مثالب دشمنان ما. پس زمانی که مردم روایات غلو در شأن ما را بشنوند، شیعیانمان را تکفیر کرده و آنان را به عقیده خدا دانستن ما، نسبت می دهند، و زمانی که روایات تقصیر و پائین آوردن شأن ما را بشنوند، به آنها اعتقاد پیدا کرده و زمانی که مثالب و انحرافات دشمنان ما را با نام بردن اسمائشان بشنوند، ما را هم به اسم ثلب و دشنام می دهند، در حالی که خدای عزوجل می فرماید: شما مؤمنان دشنام به آنان که غیر خدا را می خوانند مدهید تا مبادا آنها نیز از روی دشمنی و جهالت خدا را دشنام دهند(1)).(2)

در جواب می گوئیم: این روایت در بحث تمییز دادن بین روایاتی است که به حضرات نسبت می دهند، تا به روایات دروغین آنها استمساک ننمایند چرا که خود حضرت می فرماید: به درستی که مخالفین ما اخباری را وضع کرده، علاوه بر اینکه حضرت در سؤال راوی این جواب را می گویند، چرا که راوی می پرسد، یابن رسول الله نزد ما اخباری در فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فضائل شما اهل بیت (علیهم السلام) وجود دارد که

ص: 501

1- - انعام: 108.

2- - عیون أخبار الرضا (علیه السلام): ج 2، ص 272.

مخالفین شما روایت کرده اند و مثل آنها را از شما نشنیده ایم، آیا به روایات آنها معتقد باشیم و قبول نمائیم؟

پس حضرت در مقام تحذیر هستند، که روایاتی که آنان وضع کرده اند را قبول نکنید چرا که یا در باب غلو است و یا تقصیر شأن ما و یا مثالب، اما روایاتی که از طریق ثقات و اصحاب و شیعیان و راویان احادیث شان، روایت شده را، مشمول نمی شود.

و همچنین این روایت رضوی روایاتی که در شأن دشمنانشان و قدح آنان صادر گشته، و اگرچه خود مخالفین هم روایت کرده باشند را هم، فرا نمی گیرد، چرا که اینگونه روایات اتمام حجت بر خودشان می باشد. پس تحریم مطلق تبرّی و ذکر مثالب اعداء، به این روایت رضوی تمام نمی باشد، بلکه به صدها روایت دیگر که در باب تبرّی می باشد مردود می گردد.

و اگر گفته شود که: در آخر روایت می فرماید مثالب دشمنان را با نامشان می آورند و آیه قرآن هم آن را نهی کرده.

در جواب گفته می شود: این تعدّی حکم، از نهی بر سبّ، به ذکر مثالب دشمنان، به نحو اطلاقی، تمام نمی باشد، چرا که در روایت تعلیقی آمده به همان نحو که در آیه آمده است، و آن این بحث است که اگر ذکر مثالب، مستلزم بدگوئی و دشنام به اهل بیت (علیهم السلام) شود،

ص: 502

سبّ حرام می باشد، در حالی که بر احدی مخفی نیست که این ملازمه در این روزگار مرتفع گردیده، چرا که احدی جرأت بر جسارت به ائمه (علیهم السلام) ما ندارد. به آن سبکی که گذشتگان انجام می دادند. و بر چند مورد انگشت شمار هم نمی شود اعتنا کرد لذا از این باب محذوری در کار نیست.

علاوه بر اینکه آن حدیث، منصرف به قضیه ای خارجیّه است، و آن هم به حسب آن ظروف زمانی. همچنانی که سبب نزول آیه هم بدین ترتیب بوده. چرا که قیام مسلمانها در بدایت امر دعوت به اسلام، همراه با سبّ و دشنام به آلهه مشرکین بوده، لذا آنها هم جسارت می نمودند و جرأت دشنام به ذات الهی را پیدا می کردند. که در نتیجه خداوند مسلمین را از سبّ، نهی فرمود. و این ادّعا به دلیل آن است که وقتی محذورات برطرف گردید و مسلمین قوّت گرفته آیاتی چند در مذمت آلهه مشرکین نازل شد و تحطیم آن بتها روز فتح مکه از سبّ آن آلهه بر مشرکین سخت تر تمام شد.

حاصل اینکه، سبب نزول آیه کریمه اینست که، مؤمنین را از انفعالات عصبی در مقابل کافران نهی کرده که بی جهت و جزاف، آلهه آنان را دشنام ندهند، بدون آن که فائده یا مصلحتی بر آن مترتّب گردد. چرا که کافران در مقابل به

خداوند کریم شتم و سب می نمودند و تضاد بین آنان و مؤمنین بیشتر می شده و هدایتی هم در کار نبوده، که این عملکرد، همان مطلب نهی شده است.

اما در حالت مناقشه و طرح دلیل و برهان، و اگر چه توهینی به خدایان آنان را در بر داشته باشد، مسلمانان از آن نهی نشده، بلکه این عملکردشان مستحب و مطلوب شرعی می باشد.

اما اگر گفته شود که امام صادق (علیه السلام) در رساله ای که به شیعیان نشان نوشتند آنها را از دشنام دادن به اعداء ائمه (علیهم السلام) نهی نمودند، چرا که فرمود: و إِيَّاكُمْ وَ سَبُّ أَعْدَاءِ اللَّهِ حَيْثُ يَسَّ مَعُونُكُمْ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَقَدْ يَنْبَغِي لَكُمْ أَنْ تَعْلَمُوا حَدَّ سَبِّهِمْ لِلَّهِ كَيْفَ هُوَ؟ إِنَّهُ مَنْ سَبَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فَقَدْ ائْتَهَكَ سَبُّ اللَّهِ وَ مَنْ أَظْلَمَ عِنْدَ اللَّهِ مِمَّنْ اسْتَسَبَّ اللَّهُ وَ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ فَمَهْلًا مَهْلًا، فَاتَّبِعُوا أَمْرَ اللَّهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، الْحَدِيثُ (بر حذر باشید زمانی که صدای شما را می شنوند، دشمنان خدا را دشنام دهید، چرا که آنان خدای را از روی جهل و نادانی دشنام داده. و سزاوار است شما حدّ و مرز دشنام دادن آنان به خدای متعال را شناخته، که چگونه است؟ شأن چنین است که هر کس اولیاء الهی را دشنام دهد پس به تحقیق سب الهی را هتک کرده و چه کسی نزد خداوند ظالمتر از آن که خدا و اولیانش را دشنام

دهد، پس شتاب نکنید و وقار دینی خود را حفظ نمایید و امر الهی را تبعیت کنید در حالی که حول و قوتی مگر قوت الهی در کار نباشد).⁽¹⁾

در جواب این شبهه مطرح می‌کنیم که: اولاً این نهی در صورت دشنام دادن دشمنان، به خدای و اولیاء او، محقق می‌گردد، که دشنام دادنشان در زمان ما ثابت نگردیده، پس نهی در کار نباشد.

ثانیاً، این عملکرد ما، دشنام و سب، نامگذاری نمی‌شود. بلکه ابطال باطلی است که در زمان خود معصومین (علیهم السلام) از قبیل اصحاب خاصشان، چون هشام بن حکم در مجالس مناظره و کلام، با تأیید حضرات اجرا می‌شده.⁽²⁾

ثالثاً: نهی در روایت برای قضیه ای خارجی بوده که به ظروف زمانی خاصّ خودش منصرف است چنانچه حتی نهی از بردن اسماء مبارکشان هم در برهه زمانی خاصّی صادر شد.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: **إِيَّاكُمْ وَ ذِكْرَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ (عليهما السلام) فَإِنَّ النَّاسَ لَيْسَ شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَيْهِمْ مِنْ ذِكْرِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ (بر حذر باشید از بردن نام علی و**

ص: 505

1- - الکافی: ج 8، ص 7.

2- - برای اطلاع بیشتر از این موضوع می‌توانید از باب نمونه به کتاب مناظرات هشام بن حکم مراجعه نمایید.

فاطمه(علیها السلام) چرا که دشمنان ما چیزی نزد آنان مبعوض تر از ذکر علی و فاطمه(علیهما السلام) نمی باشد.(1)

حال براستی معقول است که کسی را از ذکر آن بزرگواران نهی نمائیم، با این که از امام ششم نهی صریح در آن موضوع به دست ما رسیده؟! جواب مسلماً منفی و مردود است.

پس بدین صورت ذکر مثالب دشمنان و تبری از آنان در زمان ما نهی که نشده بلکه از اعظم قربات الهی به حساب می آید.

اگر گفته شود که امیر عوالم(علیه السلام) به حجر بن عدی و عمرو بن حمق در مورد لعن و شتم اهل شام فرمودند: كَرِهْتُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا لِعَانِینَ شَتَّامِینَ، تَشْتُمُونَ وَ تَتَبَرَّئُونَ وَ لَكِنْ لَوْ وَصَّيْتُمْ مَسَاوِیَءَ أَعْمَالِهِمْ فَقُلْتُمْ: مِنْ سِپْرَتِهِمْ كَذَا وَ كَذَا وَ مِنْ عَمَلِهِمْ كَذَا وَ كَذَا، كَانَ أَصَوَّبٌ فِی الْقَوْلِ وَ أَبْلَغُ فِی الْعُدْرِ وَ لَوْ قُلْتُمْ مَكَانَ لَعْنِكُمْ إِيَّاهُمْ وَ بَرَّائَتِكُمْ مِنْهُمْ، اللَّهُمَّ أَحْسِنْ دِمَائِنَا وَ دِمَائِهِمْ وَ اصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَ بَيْنَهُمْ وَ اهْدِهِمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مِنْهُمْ مَنْ جَهَلَهُ وَ يَرَعُوهُ عَنِ الْغَيِّ وَ الْعُدْوَانِ، مَنْ لَهَجَ بِهِ

ص: 506

لَكَانَ هَذَا أَحَبُّ إِلَيَّ وَ خَيْرًا لَكُمْ (من نمی پسندم تا شما بسیار لعن کننده و شتم کننده دشمن باشید، شتم کنید و برائت بجوئید و لکن اگر بدی اعمال آنان را توصیف کنید و بگوئید: عملکرد آنان چنین و چنان است و سیره آنها کذا و کذا است، برای کلام و بیان اوصافشان بهتر و در عذر شما بلیغ تر است و اگر به جای لعن و برائت از آنان بگوئید: بار خدایا خون ما و آنان را حفظ نما و بین ما و آنان صلح برقرار کن و آنان را از گمراهی به راستی هدایت نما تا جاهلان حق را شناخته و از فریب و دشمنی و عداوت پشیمان شوند. آن کس که بدان عمل کند و ثبات ورزد به سوی من محبوبتر است و برای شما بهتر). (1)

در جواب این شبهه به نکات حدیث اشاره کنیم که خود جواب این سوال می باشد:

1- حضرت فرمودند من کراهت دارم، نه اینکه نهی می کنم شما را، که این خود جواز سب و لعن و شتم دشمن را می رساند، علاوه بر اینکه اصحاب خاص حضرت سیره شرعی خود را به لعن و شتم دشمنان جائز می دانستند، لذا بدان عمل می کردند.

ص: 507

1- - ارشاد الأذهان: ج 1، ص 142، شرح نهج البلاغه: ج 3، ص 181، وقعه صفین: ص 103، و در کلام 206 نهج البلاغه: أكره أنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ دارد.

2- حضرت از صیغه های مبالغه استفاده نمودند که شما اگر بسیار لعن و شتم نمائید من کراهت دارم، که این خود امضای شرعی اصل لعن و شتم را می رساند و از بسیاری آن، که شخص، آن لعن را مثلاً عادت زبانی کند و دیگر بدون توجه بدان پردازد را، حضرت کریه می دانند و طلب ترک آن را می نمایند.

3- توصیف بدی اعمال و انحرافات در مرحله اول، پسندیده تر می باشد، تا بدون هیچ برهانی، شخص، کسی را لعن و شتم نماید، لذا حضرت می فرماید به جای لعن و شتم با آنها بحث کرده و برهان آورید.

4- از عبارت حضرت که می فرماید برای آنان دعا کنید معلوم می شود که مورد خطاب حضرت و اصحاب ایشان مردم جاهل شام می باشند نه رؤسای معاند شامی چون معاویه و عمر و بن عاص لعنهم الله، که در غیر این صورت، پس اصل جنگ حضرت، خود نقض قرض است، که از طرفی برای همگان دعا کند و از طرفی با آنها بجنگد. بلکه منظور کلام ایشان عوام جاهل شامی بوده تا هدایت گردند و حق را بشناسند. چنانچه خود مولا اشاره به این مطلب می نمایند و الا معاویه و امثال او که حق را می دانستند، که با امیر عوالم و انصار ایشان می باشد

ص: 508

از طرفی وجود مقدّس مولا (علیه السلام) با عملکردی در جنگ صفین، خلاف این فرمایشات خویش را تجلّی می دهند، که البتّه جمع بین این عملکرد با آن بیانات به این است که عالمان معاند باید مورد لعن و تبری و سبّ قرار گیرند ولی جاهلان را اولاً باید هدایت کرد و برای آنان برهان اقامه نمود و برای هدایتشان دعا کرد و اگر العیاذ باللّٰه عناد ورزیدند از آنها هم بیزاری جست.

در سه موضع، امیر عوالم علی (صلی الله علیه و آله) درسی آموزنده به ما داده که مشروعیت تبری را، روشن می سازد.

1- حضرت ابن عاص را توصیف می کنند به: **عَجَبًا لِابْنِ النَّابِغَةِ، الْحَدِيثُ (شگفتا از عمر و بن عاص فرزند زنی که آلوده دامن است).** (1)

که این نوع گفتار حضرت، توهین شدید به مادر او بوده، که نوعی از دشنامی است، که ایشان در تبری خود از آن ملعون بیان داشتند، چرا که او از عوام جاهل نبوده بلکه از خواصّ عالم به حقیقت بوده است.

2- حضرت در بیانی دیگر می فرمایند: **سَتَكُونُ فِتْنَةً يُحَصِّلُ النَّاسَ مِنْهَا كَمَا يُحَصِّلُ الذَّهَبَ فِي الْمَعْدِنِ فَلَا تَسُبُّوا أَهْلَ الشَّامِ وَ سُبُّوا**

ص: 509

1- - نهج البلاغه: خ 84.

ظَلَمْتَهُمْ (به زودی فتنه ای برپا می شود که مردم در آن تمییز داده شده و اهل حق از باطل شناخته شده چنانچه طلا در معدن از غیر طلا جدا گردیده. پس اهل شام را دشنام ندهید ولی ظالمینشان را بد بگوئید و دشنام دهید). (1)

3- زمانی که اهل شام هدایت نشده و در ضلالت و گمراهی باقی ماندند، حضرت تمامی آنان را دشنام داده و فرمودند: جُفَاءَ طَغَامٍ، عَبِيدٌ أَقْرَامٍ، جُمُعُوا مِن كَلِّ أَوْبٍ، وَ تَلَقَّطُوا مِن كُلِّ شَوْبٍ، الحدیث (شامیان درشت خویانی پست، بردگانی فرومایه اند، که از هر گوشه ای گرد آمده و از گروه های مختلفی ترکیب یافته اند). (2)

از اینجاست که اهمیت تبری، فهمیده می شود، تا حکمت های آن تجلی کند. لذا از هاق باطل و تبیین برائت از خلاف مخالفین، در دیدگاه شریعت اسلامی و صاحبان آن بسیار اهمیت داشته، و تمامی هم آن بزرگواران در راستای این عقیده، قابل رؤیت است.

بدین جهت آن جماعتی از شیعیان که خدمت امام عسکری (علیه السلام) رسیدند و از همسایه ناصبی خود، که در تفضیل دادن او ابوبکر و عمر

ص: 510

1- - مسند الأمام علی (علیه السلام): ج 8، ص 460.

2- - نهج البلاغه: خ 238.

و عثمان لعنهم الله را، بر وجود اقدس حضرت مولا (علیه السلام)، شکایت کردند و عرضه داشتند که در برابر او جوابی در دست نداریم تا بر حجج او وارد بیاوریم، امام یکی از خواص تلامذه خویش را برای مقابله او فرستادند و بدو فرمودند: *أفحم صاحبهم وأكسر عزته وفلَّ حدّه ولا تُبقِ له باقیه، الحدیث (آن شخص ناصبی را با دلیل خویش ساکت کن، و عزّت و جاه و مقامش را بشکن، و براهین او را نابود نما، و برای او هیچ باقی مگذار).* (1)

و از طرفی دستورالعمل تربیتی امام صادق (علیه السلام) را در تربیت کودکان خویش، در منهج قویم برائت و آماده سازی لشکری کمرشکن، در برابر مخالفین تشیع را، عنایت کنید تا اهمیت این رکن رکن دینی را به دست آورید.

سماعه می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمودند: *یا معشر الشّیعه علّموا أولادکم شعر العبدی فانّه علی دین الله (ای جماعت شیعی، به اولاد و فرزندان خویش شعر سفیان بن مصعب عبدی را آموزش دهید چرا که آن شعر بر دین و اعتقادات حقّه الهیه می باشد).* (2)

ص: 511

1- - تفسیر الامام العسکری 7: ص 353، الاحتجاج: ج 1، ص 12.

2- - رجال الکشی: ص 287، رقم 260.

أُنشِد العبدی:

أَرْتَضَى بِعِتْقِي مِنْ أَبِي حَسَنٍ *** إِذَا رَضِيتَ بِسُوءِ اللَّيْلِ وَالْخَسْفِ
وَاللَّهِ لَوْ فَاسَ تَيْمًا كُلَّهَا أَحَدٌ *** بِشَسْعِ قَنْبَرٍ لَا سَتْرَ جَعْتَ مِنْ أَنْفِي
يَا شَيْعَةَ الْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ أَنْكُمْ *** إِذَا عَتَبْنَاكُمْ حُمْرٌ بِلَا أُكْفِي
إِنَّ الْخَنَازِيرَ مَا وَاهَا الْحُشُوشُ كَمَا *** إِنَّ الْكِلَابَ مُكْبِتَاتٌ عَلَى الْجَيْفِ
بَرْتٌ مِنْ ظَالِمِ الرَّهْرَاءِ فَاطِمَةٌ *** وَغَاصِبِ أَوَّلِ الْحَقِّ مُنْحَرَفِ (1)

به عبارات شعر عبدی دقت کنید، که در اعلی درجه از دشنام و سب به دشمنان حضرات معصومین (علیهم السلام) و تبری از آنان سروده شده، و در عین حال امام ششم علیه السلام آن عقیده را در دین الهی دانسته و دستور به تربیت بر آن داده اند.

و از آنجائی که اهمیّت این مبحث در رأس اعتقادات شیعی جای دارد، علماء و بزرگان مکتب هم به هیچ وجه، رضایت به فراموشی و کمرنگ شدن آن نداده اند.

در گذشته قضیّه مرحوم شیخ علی بن حسین کرکی را متذکر شدیم و حرکت عظیمه ایشان را، در شهر اصفهان، به همراه شدن با مواکب لعن و تبری، به نظر خوانندگان رسانیدیم.

ص: 512

در اینجا سیره یکی دیگر از عظماء شیعی مرحوم سید حسین بن ضیاءالدین ابی تراب حسن بن سید ابی جعفر محمد موسوی کرکی، که عالمی عامل و فاضلی کامل و مصنّفی مکتب بوده را یادآور می شویم.

ایشان یکی از ارکان تشیع، در عصر شاه عباس اول بوده و سپس شیخ الاسلام قزوین و بعد از آن شیخ اردبیل، تا روز وفات خویش، گردیده.

شخصی نافذالحکم بوده که جدّ مادری ایشان مرحوم محقق کرکی او را به خاتم المجتهدین، معنون می نمایند.

ایشان بر جمیع علماء مقدم شده و حتی بر دانی خویش مرحوم عبدالعالی بن محقق کرکی، برتری داشته.

در احوالات ایشان نوشته اند که با شاه اسماعیل دوم در دفاع از تشیع و دفاع از علماء شیعی، به اشدّ حالات مخاصمه می نموده و در هر حالی در مقابل مقاصد شوم او ایستادگی می کرده، حتی آنّ السلطان اُرسلَ اِلَیْهِ اَنْ یَمْنَعَ الذّیْنَ کَانُوا یَمْشُونَ اَمَامَ مَوَکِبِ الْاَشْرَافِ بِاللَّعْنِ، فَاجَابَهُ: بَآئِی لَسْتُ بِسَامِعٍ لَکَ اَمْرًا وَاِذَا سِئْتَ الْاَمْرَ بِقَتْلِی فَاَفْعَلْ، یَقُولُ النَّاسُ: قَتَلَ یَزِیدُ الثّانِیَ حُسَیْنَ الثّانِیَ فِیْلَعْنُوکَ کَمَا یَلْعَنُونَ یَزِیدَ الْاَوَّلَ (تا جائی که سلطان به او پیغامی فرستاد تا کسانی که در جلوی دسته های اشراف حرکت می کنند و

لعن به دشمنان اهل بیت (علیه السلام) می فرستند را مانع شود و متوقف کند، که ایشان جواب دادند: من به درستی امر تو را نشنیده و اگر اراده قتل مرا داری انجام بده که مردم پس از آن گویند: یزید دوّم، حسین دوّم را به قتل رسانید و نتیجتاً تو را لعن کرده چنانچه یزید اوّل را لعن می کنند). (1)

و یا بیانات عالمی جلیل و سیّدی نجیب و عالمی که به تعبیر علامه مجلسی رحمه الله ایشان از سادات افاضل متأخرین می باشد (2)، مرحوم سیّد محمّد بن ابی طالب حسینی موسوی حائری کرکی رحمه الله، که در مقام گفتگوی با حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) چنین می گوید: و لَعْمَرِي لَئِنْ غَابَتْ اَبْدَانُنَا عَنْ نُصْرَتِكَ وَ تَبَاعَدَتْ اَشْخَاصُنَا عَنْ مُشَاهَدَتِكَ فَلَقَدْ اَدْرَكْنَا وَاقَعَتَكَ وَ نَحْنُ فِي الْاَصْلَابِ نُطْفٌ. و اَمْرُنَا بِتَجْدِيدِ التَّعْزِيهِ لِمُصَابِكِ بِنَقْلِهَا مِنْ خَلْفٍ عَنِ سَلْفٍ، و اَنْ نَجِدَّ النَّبِيْعَةَ فِي حَضْرَتِكَ بِوَفَاءِ عَهْدِكَ و عَهْدِ اَبِيكَ و جَدِّكَ و الْاَيْمَةِ الطَّاهِرِيْنَ مِنْ وُلْدِكَ ... فَهُنَا نَحْنُ نُجَاهِدُ اَعْدَائَكَ بِقَوْلِنَا و فِعْلِنَا و نَقْمَعُ هَا مَا تَهْمُ بِمَقَامِعِ نَظْمِنَا و نَثْرُنَا و نَعْلَنُ بِسَبِّ اَيْمِهِ صَدَّ لَأَلْتِهْمُ عَلَيَّ اَعْوَادِ مَنَابِرُنَا و نَسْرَحُ قُبْحِ خِصَالِهِمْ فِي شَوَامِيحِ مَنَابِرُنَا و نَعْتَقِدُ ذَلِكَ مِنْ اَعْظَمِ الْوَسَائِلِ

ص: 514

1- تکمله أمل الآمل: ص 175.

2- بحار الأنوار: ج 1، ص 39.

إلى رَبِّنا وَاكْمَلِ الْفَضْلَ يَوْمَ حَشْرنا وَنْشُرنا (و به جان خویش قسم می خورم که اگر ابدان ما در مقام نصرت شما حاضر نبود و شما را زیارت نکرده و رؤیت ننمودیم، پس به تحقیق واقعه عاشورایت را درک نمودیم، در حالی که نطفه هائی بودیم، در سلب پدران، و به تجدید و برپائی مجالس عزایت و نقل مصائب نسلی پس از نسلی، امر شده ایم، و اینکه در خدمت تجدید بیعت نمائیم، که در مقام وفاء به عهد شما و عهد پدرت و جدّت و امامان طاهرین از اولادت (علیهم السلام)، می باشیم. پس در این مقام با کلام خویش و اعمالمان با دشمنان جنگیده و مجاهده می نمائیم و با عبارات نظمی و نثری خویش، بر سر آنان کوبیده و قلع و قمع شان می نمائیم. و بر منابر خویش به دشنام علنی امامان ضلالت و گمراهی آن جماعت پرداخته، و خصلت های قبیح شان را بر سر مناره هایمان شرح می دهیم. و آن عملکرد را از عظیم ترین واسطه ها و وسائل تقرّب به پروردگاران و کاملترین فضائل روز حشر و نشر و قیامتمان، دانسته و بدان معتقد می باشیم). (1)

مثالی دیگر از سیره عملی یکی از مراجع کبار شیعی، حضرت آیت الله العظمی سید عبدالله شیرازی رحمه الله می باشد، که ایشان در سفر حجّ، با سؤال یکی از سردمداران مخالفین روبرو شدند. او از سید سؤال کرد، آنچه

ص: 515

از سیره عملی شیعی معروف است، آن است که شیعیان خلفاء را دشنام می دهند، آیا این عملکرد صحیح است و به چه دلیلی این عقیده را دارند؟! مرحوم سید که خاطرات سفرشان را مکتوب کرده اند در آنجا می نویسند که من در جواب او گفتم: نَعَمْ، اَمَّا الْعَوَامُ فَاعْلَبَهُمْ يَسْبُونَهُمْ، وَاَمَّا الْعُلَمَاءُ فَبَعْضُهُمْ يَجُوزُونَ سَبَّهُمْ. قَالَ: كَيْفَ وَبِأَيِّ دَلِيلٍ؟ قُلْتُ: هَلْ يَجُوزُ سَبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) مَعَ أَنَّهُ صِهْرُ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) وَابْنُ عَمَّةٍ وَابْنُ سَيِّدِ بَطْنِيهِ وَالَّذِي قَالَ فِيهِ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) كَذَا وَكَذَا؟ قَالَ: لَا يَجُوزُ، قُلْتُ: فَلِمَ سَبَّ مَعَاوِيَةَ عَلِيًّا (عليه السلام) وَأَمَرَ بِسَبِّهِ فِي جَمِيعِ الْبِلَادِ الْمُسْلِمِينَ؟ وَهَلْ أَنْتُمْ إِذَا كُنْتُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ تَقْتُلُونَ مَعَاوِيَةَ أَوْ غَيْرَهُ مِمَّنْ كَانَ يَسُبُّ عَلِيًّا؟ وَهَلْ تَلْعَنُونَ مَعَاوِيَةَ بِفِعْلِهِ هَذَا؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: كَيْفَ مَعَ أَنَّ سَبَّ عَلِيٍّ (عليه السلام) كَمَا اعْتَرَفْتَ لَا يَجُوزُ غَيْرَ أَنْكُمْ تَقُولُونَ: إِنَّ مَعَاوِيَةَ كَانَ مُجْتَهِدًا فَاجْتَهَدَ دَفَادَى اجْتِهَادُهُ إِلَى جَوَازِ سَبِّ عَلِيٍّ (عليه السلام) وَإِنْ كَانَ مُخْطِئًا فِي اجْتِهَادِهِ. فَقَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: إِنَّ عُلَمَاءَ الشَّيْخِيَّةِ مُجْتَهِدُونَ دُونَ دَفَادَى اجْتِهَادِهِمْ إِلَى جَوَازِ سَبِّ الْخُلَفَاءِ وَالشَّيْخِينَ وَعَوَامِ الشَّيْخِيَّةِ يُقَلِّدُونَ هَؤُلَاءِ الْعُلَمَاءَ الْمُجَوِّزِينَ لِسَبِّ فَبِأَيِّ وَجْهِ يَكُونُ الشَّيْخِيُّ السَّابِّ لِلشَّيْخِينَ عَالِمًا كَانَ أَوْ غَامِيًا وَاجِبُ الْقَتْلِ عِنْدَكُمْ؟! فَبُهِتَ وَسَكَتَ (بله، اما عوام شیعه، اکثریت آنها را سب و دشنام داده، و اما علماء شیعی، بعضی از آنان، دشنام دادن به خلفاء را جائز می دانند. او گفت: چگونه و به چه دلیل؟ گفتم: آیا دشنام

دادن به علی بن ابی طالب (علیه السلام)، با اینکه ایشان داماد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و پسر عموی ایشان و پدر دو سبط حضرتش بوده، و شخصیتی می باشند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره او فضائل و مناقبی را بیان نموده، جائز می باشد؟ گفت: خیر جائز نیست. گفتم: پس چرا معاویه ایشان را دشنام می داده و به سبّ حضرتش در تمامی بلاد مسلمین، امر نموده بود؟ و آیا اگر شما در آن زمان می بودید با معاویه یا غیر او که دشنام به حضرت می داده قتال می کردید؟ و آیا به دلیل این کار، معاویه را لعن می نمودید؟ گفت: خیر. بدو گفتم: چگونه اینچنین نمی کردید با اینکه خود معترف بدین مسأله می باشید که سبّ و دشنام به حضرت جائز نمی باشد؟ مگر اینکه می گوئید: معاویه شخصی مجتهد بوده و در این باره اجتهاد کرده، پس به این نتیجه رسیده که سبّ به علی (علیه السلام) جائز است. و اگر چه در اجتهاد خویش خطا نموده است. او گفت: بله اینچنین است. گفتم: به درستی که علماء شیعی، مجتهد در دین می باشند، که نتیجه اجتهادشان به جواز سبّ خلفاء و شیخین منجر گشته است. و عوام شیعه هم از آنان تقلید کرده پس شما به چه مجوّزی، شیعه دشنام دهنده به شیخین را که چه عالم باشد یا شخص عامی، واجب القتل دانسته و خون او را مباح می گردانید؟! او پس از این صحبت ها مبہوت شد و ساکت ماند. (1)

ص: 517

نمونه ای دیگر از سیره علماء برجسته تشیع، مرحوم حاج میرزا ابوالفضل طهرانی است که مرحوم شیخ عباس محدث قمی در احوال ایشان می نویسند: رَقِيمَةُ الْأَدَبِ وَالْفَضْلِ الْحَاجُّ مِيرْزَا أَبُو الْفَضْلِ صَاحِبُ كِتَابِ شِفَاءِ الصُّدُورِ فِي شَرْحِ زِيَارَةِ عَاشُورٍ... وَكَانَ الْمِيرْزَا أَبُو الْفَضْلِ الْمَذْكُورَ غَالِمًا فَاضِلًا فَتَاهًا أَصُولِيًّا مُتَكَلِّمًا عَارِفًا بِالْحِكْمَةِ وَالرِّيَاضِي مُطَّلِعًا عَلَى السِّيَرِ وَالتَّوَارِيخِ أَدِيبًا شَاعِرًا حَسَنَ الْمُحَاضِرَةِ يَنْظِمُ الشُّعْرَ الْجَيِّدَ وَهُوَ دِيْوَانُ شِعْرِ بِالْعَرَبِيَّةِ وَمِنْ شِعْرِهِ فِي الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ:

يَا رَحْمَةَ اللَّهِ الَّذِي *** عَمَّ الْأَنَامَ تَطُولًا

وَأَبْنِ الَّذِي فِي فَضْلِهِ *** نَزَلَ الْكِتَابَ مُرْتَلًا

لُدْنَا بِبَيْتِكَ طَائِفِينَ *** تَخَضَعًا وَتَدَلُّلًا

فَعَسَى نَفُوزِ بَرَحِمِهِ *** مِنْ رَبَّنَا رَبِّ الْعُلَى (1)

ایشان از شاگردان مرحوم میرزا محمد حسن شیرازی بوده است. مرحوم مجدد شیرازی بر کتاب شفاء الصدور ایشان که در شرح زیارت عاشورا می باشد تقریظی نوشته، که به بعضی از عبارات آن اشاره می کنیم:

ص: 518

1- - الکنی و الألقاب: ج 1، ص 144.

کتاب شریف شفاء الصدور الحقی کتابی است در نهایت خوبی و تمامیت و متانت ... در باب خود بی نظیر. شایسته است که عموم خوانندگان به آن رجوع نموده و از تأمل در مباحث او تصحیح عقائد و رفع مشکلات نمایند.

در شرح قسمت لعن زیارت عاشوراء که می فرماید: اللَّهُمَّ خُصِّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّي وَابْدِءْ بِهِ أَوْلَاءَ ثُمَّ الْعَنِ الثَّانِيَّ وَالثَّلَاثَ وَالرَّابِعَ اللَّهُمَّ الْعَنِ يَزِيدَ خَامِساً، مطالبی مهم و اعتقادی را در لعن به ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید لعنهم الله بیان می دارد و بعد می فرماید: اگر چه این بی بضاعت در مطاوی این کتاب و تضاعیف این باب، اخبار و آثار و ادله موافقه با عقل و اعتبار، در جواز سب و اثبات ظلم و کفر این گروه، چندان یاد کرده ام که اگر کسی غشاوت شقاوت از قلب بردارد و پرده عمای جهالت از چشم زائل کند، شک در مراتب مذکوره ندارد. ولی در این مقام یکی دو حدیث از طرق معتبره اهل سنت در اثبات ظلم بلکه کفر و جواز لعن مشایخ ثلثه ایراد می کنم. و پس از بیان روایاتی و مطالبی در صفحات بعد می فرماید: و آیات مؤله و اخبار مصرحه به لعن ایشان بسیار است. و این از ضروریات مذهب شیعه و از مطاعن معروفه ایشان نزد دشمنان است. و هیچ یک از منتسبین به این مذهب انکار این نکرده، جز یک نفر جاهل ضالّ مضلّ، که در ایّام ما در کشمیر انگیخته شده و رساله ای در منع سب

شیخین پرداخته و با سنّیان همدست شده. پس از چند خطّ در شأن آن ملعون می نویسند و سپس نظر مرحوم میرزای مجدّد شیرازی را در شأن او بیان می دارند که: و علمای مشهدين و حضرت مستطاب حجه الاسلام سيّدنا الأستاذ دام ظلّه كراراً در تضليل و تفسير او نوشته ها پرداخته اند و هيچ از غوايت اقلاع و از ضلالت ارتداع ندارد. و پس از آن عبارتی از میرزا را نقل می کند که در شأن او نوشته اند، و بسیار حائز اهمیت و قابل توجه است. چرا که میرزای شیرازی به دلیل بیان اعتقادات منحرفه آن طلبه منحرف، او را مستحقّ حدّ خوانده است.

عبارت چنین است: غلط می کند، نباید به این خرافات و اباطیل گوش داد، بلکه اینگونه کلمات موجب استحقاق حدّ است. (1)

به راستی که باید اینچنین برخورد و عملکردی از سوی بزرگان مذهب، صورت بگیرد، تا به واسطه اقاویل عدّه ای منحرف، اعتقادات شیعیان متزلزل نگردد. آری باید جرائم ظالمین به حقوق آل الله (علیهم السلام) بیان شود تا حقائق روشن شود و برای احدی شبهه ایجاد نگردد، که دقیقاً این دیدگاه، غایت و هدف منهج تبری در سیره انبیاء و اولیاء (علیهم السلام) و اصحاب کرامشان و علماء مکتبشان می باشد.

ص: 520

در نامه ای که در سال 1951 میلادی به آیت الله شیخ محمد حسین کاشف الغطاء نوشته شد، بیان گردید که بعضی از جوانان، بر سیره گذشتگان و ثقافت دینی آنها ایراد می گیرند. چونان شخصی که بر دو بیت از قصیده مرحوم سید حیدر حلّی که در آن بر بنی امیه و آل سفیان و عرض آنان، هجوم برده و مورد اهانتشان قرار داده، اشکال گرفته است، که این دو بیت از سید حیدر، توهین به عرض رسول خداست (صلی الله علیه و آله).

چرا که بنی امیه و بنی هاشم از یک پدر هستند و توهین به عرض آنان توهین به پیغمبر خداست.

سید حلّی اینچنین سروده که:

و دُونَكُمْ وَالْعَارِضُمُومَا غَشَائِهِ *** إِلَيْكُمْ إِلَى وَجْهِ مِنَ الْعَارِ أَسْوَدُ

يُرْشَحُ لَكِنْ لِأَلْسِنَةٍ سِوَى الْخَنَاءِ *** وَبَعْدَكُمْ فِيمَا يُرْوَحُ وَيُعْتَدَى

و تَتَرَفُّ لَكِنْ لِلْبُغَاةِ فَتَاتَكُمْ *** فَيَدْنُسُ مِنْهَا فِي الدُّجَى كُلَّ فَرْقَدِ

آیا جوابی و ردّیه ای شافی و ادبی و حکمی و فلسفی برای قانع نمودن این جاهل مجادل وجود دارد؟ با اینکه او شیعه و از خاندانی رفیع می باشد، اما در اموری جاهل و مجادل است.

ص: 521

که مرحوم شیخ در جواب او می نویسند: سلام بر شما، نامه شما به دست من رسید و بر مضامین آن مطلع گردیدم.

اعتراض امثال اینان، تعجیبی ندارد، چرا که در امر سیره و تاریخ و امور ضروریّه از احوالات زمان جاهلیّت و اسلام هیچگونه خبریّت و اطلاعی ندارند.

به درستی که آنچه از فضائح بنی امیّه و مخازی و قدح در اعراض آنان، که علماء تاریخ از رجال مخالفین و شعرائشان متذکر شده اند بیش از آنست که علماء شیعی آورده اند.

و قضایای متعلّقه به هند مادر معاویه و همسر ابوسفیان و فجور او را در زمان خود رسول خدا(صلی الله علیه و آله)، حسان بن ثابت به شعر در آورد که خود مخالفین نقل نموده اند:

لِمَنْ الصَّبِي بِجَانِبِ الْبَطْحَاءِ *** مُلْقَى عَلَيْهَا غَيْرِ ذِي مَهْدٍ

بَخَلَتْ بِهِ هَيْفَاءَ أَنْسَه *** مِنْ عَبْدٍ شَمْسٍ صِلَهُ الْخَدَّ

و شاعری دیگر که سنّی عمری است که حدود یک قرن پیش از این می زیسته در کتاب باقیات الصالحات خود سروده:

ص: 522

وَاحْرَبًا يَا آلَ حَرْبٍ مِنْكُمْ *** يَا آلَ حَرْبٍ مِنْكُمْ وَاحْرَبًا

فِيكُمْ وَعَنْكُمْ وَبِكُمْ وَمِنْكُمْ *** مَا لَوْ شَرَحْنَا فَضَحْنَا الْكُتُبَا

پس رحمت خدای بر سید حیدر، که در شعر خود آنان را مفتضح نموده.

به هر حال، این شخص جاهل باید بداند، و اگر کتاب شرح نهج ابن ابی الحدید که صدها مرتبه چاپ شده را خوانده بود، می دانست که امیّه و هاشم از یک پدر نمی باشند، و امیّه از صلب عبد شمس نیست، بلکه او فرزند زناست و از فحشاء به دنیا آمده و عبد شمس او را بزرگ کرده و شاهد بر این ادعا فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، که در جواب کلام و نامه معاویه که نوشت: آیا ما و شما از یک شجره نمی باشیم، می فرماید: نَعَمْ وَلَكِنْ لَيْسَ الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ وَلَا الصَّمِيمُ كَاللَّصِيقِ. یعنی به درستی که هاشم فرزند صمیم و حقیقی است، و امیّه فرزندی اعتباری که به عبد شمس ملحق شده و چسبیده و فرزند واقعی او نمی باشد.

آن شخص جاهل باید بداند که اگر نساء امیّه عرض پیغمبر بودند، ایشان حسان را از سرودن آن اشعار نهی می نمودند.

جای دوری نمی رویم این قرآن است که در جواب حضرت نوح (علیه السلام) که فرمود: به درستی فرزندانم از اهل من است، می فرماید:
او از اهل

ص: 523

تو نیست، به درستی که او عملی غیر صالح است. اما جوانان این زمانه که به مدارج دکترا می رسند ولی آیه ای از قرآن را حفظ ندارند، چرا که شیطان و تمدن غربی همه تکالیف آنان را ساقط کرده و ادب اسلامی را از آنان گرفته است.

و اما معاویه، رأی و نظری خاصّ درباره او وجود ندارد. و به درستی که هند از عمر حامله شده و نمی دانم که آن ارتباط در زمان جاهلیت بوده یا زمان اسلام، ولی بر این ادعا شواهدی زیاد وجود دارد که مجال ذکر آن نیست. (1)

حقیقت امر اینچنین است که اگر واقعیات تاریخی بیان نگردد، نه مخالفین، بلکه شیعیان به انحرافات و موهوماتی معتقد خواهند شد، که کفر محض است و بس. لذا این منهج باید در اعلی درجه خود حفظ گردد و سیره گذشتگان از مؤمنین خلّص، تبعیت گردد. آری تبری از اعداء اهل بیت (علیهم السلام) باید به انحاء و اشکالی صورت گیرد، که سبب هدایت همگان از مخالفین گردد. که با اهل عنادشان به اشدّ حالات و با عوامشان با بیان براهین و ادلّه، برخورد شود.

و البتّه در مقام لعن و سبّ که عناوین اصلی تبری است باید معلوم گردد که اصل اوّلی و قاعده، بر لعن و سبّ دشمنان به نحو اطلاق

ص: 524

می باشد. و اگر چه در این زمانه به واسطه ارتباطات مجازی، در همه عالم این نحو از تبری منتشر می گردد، ولی برای ما ثابت نگردیده که با لعن ما، دشمن به اهل بیت شیعه لعن نماید، بلکه ما با بیان ادله در مرحله اول ثابت می کنیم که چرا تبری را قبول داشته و ثانیاً به لعن و سب دشمنان می پردازیم و بدون بیان دلیل، فقط لعن و سب را مطرح نمی کنیم. ولی اگر ثابت گردد که مثلاً در مکانی، اگر شما لعن و سب دشمنان را مطرح کنی آنان هم به لعن و سب ائمه هدی (علیهم السلام) زبان گردانند، باید آن را ترک کرد و فقط به بیان مخازی و مثالب دشمنان پرداخت.

به این نقل آلوسی دقت کنید: وَمِمَّا شَاهَدْنَا أَنْ بَعْضَ جَهْلِهِ الْعَوَامُ أَكْثَرَ الرَّافِضَةِ سَبِّ الشَّيْخِينَ عِنْدَهُ فَعَاظَهُ ذَلِكَ جِدًّا، فَسَبَّ عَلِيًّا كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ فَسَدَّ إِلَيْهِ ذَلِكَ فَقَالَ: مَا أَرَدْتُ إِلَّا إِغَاظَتَهُمْ وَلَمْ أَرَشِدِيئاً يُغَيِّظُهُمْ مِثْلَ ذَلِكَ. فَاسْتَسْتَيْبَ عَنْ هَذَا الْجَهْلِ الْعَظِيمِ (و از اموری که ما مشاهده کردیم این است که بعضی از عوام جاهل رافضی، که اکثر آنان اینگونه باشند، شیخین را نزد شخصی از عوام مخالفین دشنام داد. پس او جدلاً به غیظ آمد و علی را دشنام داد. از او سؤال کردند چرا اینگونه رفتار کردی؟ او گفت: از این کار اراده نکردم مگر اینکه رافضیان را به خشم آوردم، و چیزی را ندیدم که مثل

دشنام به علی آنان را به غیظ آورد. آلوسی می گوید پس من از این جهل بزرگ توبه می نمایم. (1)

آری اگر با چنین شخص جاهل روبرو شدی باید مراقب رفتار خویش باشی.

ولی اگر در صورت لعن و سب و تبری از رؤس کفر و ضلالت، هدایت مردم و به هوش آمدن آنان از جهل عنوان شود، دیگر حکمی به جز حلیت بلکه رجحان آن باقی نمی ماند. چرا که مصلحتی اقوی در کار است و آن بیداری جاهلان و هدایت آنان است. لذا امام صادق (علیه السلام) این امر را پسندیده بلکه بر آن ترغیب نموده اند چنانچه فرموده: مَنْ كَانَ هَمُّهُ فِي كَسْرِ النَّوَاصِبِ عَنِ الْمَسَاكِينِ مِنْ شِيعَتِنَا الْمُؤَالِفِينَ، حَمِيَّةً لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، يَكْسُرُهُمْ عَنْهُمْ، وَيَكْشِفُ عَنْ مَخَازِبِهِمْ وَيُبَيِّنُ عَوْرَاتِهِمْ وَيُفْتَحُ أَمْرَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ (عليهم السلام) جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى هِمَّهُ أَمْلاكَ الْجِنَانِ فِي بِنَاءِ قُصُورِهِ وَدُورِهِ يَسَّ تَعْمَلُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِنْ حُرُوفِ حُجَجِهِ عَلَى أَعْدَاءِ اللَّهِ أَكْثَرَ مِنْ عَدَدِ أَهْلِ الدُّنْيَا أَمْلاكَ، قُوَّةً كُلِّ وَاحِدٍ تَفْضُلٌ عَنْ حَمْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ فَكَمْ مِنْ بِنَاءٍ وَكَمْ مِنْ نِعْمَةٍ وَكَمْ مِنْ قُصُورٍ لَا يَعْرِفُ قَدْرَهَا إِلَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ (هر که تمام کوشش و تلاشش این باشد

ص: 526

که شرّ مخالفین ما را از سر دوستان ناتوان ما کوتاه کند و ما را در شکست و کشف نقائص و نقاط ضعفشان یاری و حمایت نموده و مقام پیامبر خدا و اهل بیت پاکش (علیهم السلام) را تجلیل و تعظیم نماید، خداوند نیز به فرشتگان بهشت فرمان دهد که در ساختن قصرها و عمارات ویژه او همّت گماشته و به عدد هر سخنی که با دشمنان خدا احتجاج کند جمعی از فرشتگان مقتدر و توانا را در بنای قصرهای او به فعالیت امر می کند که عددشان از اهل دنیا بیشتر باشد که قدرت هر یکی از آنها از حمل آسمانها و زمینها بیشتر است، و آنقدر برای او عمارت و قصر مهیا شود که مقدار آنرا جز خداوند متعال نمی داند. (1)

بدین ترتیب بود که خاتم الأنبياء (صلی الله علیه و آله) و اگر چه می دانستند که اهل مکه و مشرکین از تبلیغ و بیانات حضرتش غضب شدیدی می نمایند ولی چون مصلحتی اولی و انفع که تبلیغ دین باشد، در میان بود، این آیات را تلاوت نمودند. خداوند متّان در سوره انبیاء آیه 98 و 99 می فرماید: **إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ * لَوْ كَانَ هُوَ آلهَةً مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ** (البته شما و آنچه را که از غیر خدا می پرستیدید امروز همه آتش افروز دوزخید و در آن آتش وارد می شوید * اگر این بتان

ص: 527

به راستی خدایان بودند به دوزخ نمی شدند در صورتی که همه در آتش مخلّد خواهید بود).

که در حین نزول این آیات عبدالله بن الزبیر، کسی که صاحب اشعار است که یزید لعین در زمان شهادت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) بدان ها استمساک کرد که لَيْتَ أَشْيَاخِي بِنَدْرِ شَهِدُوا، باشد، گفت: اگر این آیات را محمّد تلاوت کرده باشد با او به دشمنی بر می خیزم چرا که دید کفار قریش سخت از این آیات به غضب آمده اند. (1)

در این قسمت بعضی دیگر از شواهد تاریخی را متذکر می شویم تا بیش از پیش اهمیت مطلب روشن گردد.

1- سید الشعراء اسماعیل بن محمد یزید حمیری رحمه الله:

شخصیتی که امام صادق (علیه السلام) درباره او فرمودند: سَمَّكَ أُمَّكَ سَيِّدًا وَوَفَّقْتَ فِي ذَلِكَ وَأَنْتَ سَيِّدُ الشُّعْرَاءِ (مادرت تو را سید نامید و حقیقتاً اینچنینی و تو سید و آقای شاعران می باشی). (2)

ص: 528

1- - تفسیر القمی: ج 2، ص 50.

2- - اختیار معرفه الرجال: ص 301.

پدر و مادری اباضی و ناصبی داشته، اما به لطف خدای منان به تشیع موفق و در تولی و تبری اشعاری دارد. که مخالفین او را و اشعارش را مذمت کرده و حتی برای از بین بردن اشعارش تلاشها نموده اند. ابوالفرج درباره اش می گوید: كَانَ شَاعِرًا مَطْبُوعًا يَرْتَجِلُ الشُّعْرَ، يُقَالُ: إِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ شِعْرًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَالْإِسْلَامِ ثَلَاثَةٌ: بَشَارُ وَأَبُو الْعَتَاهِيَّةِ وَالسَّيِّدُ، فَإِنَّهُ لَا يُعْلَمُ أَنَّ أَحَدًا قَدِرَ عَلَى تَحْصِيلِ شِعْرِ أَحَدِهِمْ أَجْمَعٍ وَ إِنَّمَا مَاتَ ذِكْرُهُ وَ هَجَرَ النَّاسُ شِعْرَهُ لِمَا كَانَ يُفْرِطُ فِيهِ مِنْ سَبِّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) و أزواجه في شعره و يَسْتَعْمِلُ مِنْ قَذْفِهِمْ وَ الطَّعْنِ عَلَيْهِمْ فَتَحُومِي شِعْرُهُ مِنْ هَذَا الْجِنْسِ وَ غَيْرِهِ لِذَلِكَ هَجَرَهُ النَّاسُ تَخَوُّفًا وَ تَرْقُبًا وَ لَهُ طَرَاظٌ مِنَ الشُّعْرِ وَ مَذْهَبٌ قَلَمًا يَلْحَقُ فِيهِ أَوْ يُقَارِبُهُ وَ لَا يُعْرَفُ لَهُ مِنَ الشُّعْرِ كَثِيرٌ وَ لَيْسَ يَخْلُو مِنْ مَدْحِ بَنِي هَاشِمٍ أَوْ ذَمِّ غَيْرِهِمْ مِمَّنْ هُوَ عِنْدَهُ ضِدُّ لَهُمْ (شاعری قدیمی که ابیات و اشعار را به هم طبع کرده و منظم نموده و اشعار را مرتجل می گفته. گفته شده که بیشترین مردم در جاهلیت و اسلام از حیث شعر سه نفرند: بشار و أبو العتاهیه و سید حمیری. و کسی نتوانسته اشعار آنها را جمع آوری کند. و یاد سید فراموش شده و مردم اشعار او را کنار گذاشته اند، چرا که در آنها از دشنام به اصحاب پیغمبر و ازواج ایشان زیاده روی کرده و آنان را قذف و طعنه زده.

شعرهای او شامل چنین مطالبی است، که بدین دلیل مردم از روی ترس یا ترقیب اشعارش را مهجور گذاشته اند. او صاحب طراز شعری بوده، و البته اشعار زیادی از او شناخته نشده است. اشعارش از مدح بنی هاشم یا مذمت غیر آنان که با اهل بیت (علیهم السلام) در تضاد بودند، خالی نیست و این عقیده را دربر دارد. (1)

أَجَاءَ نَبِيُّ الْحَقِّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ *** لِتَمْلِكَ تَيْمٌ دُونَهُمْ عُقْدَةَ الْأَمْرِ

و تَصْرِفَ عَنْ قَوْمٍ بِهِمْ تَمَّ أَمْرُهَا *** وَ يَمْلِكُهَا بِالصَّفْرِ مِنْهُمْ أَبُو بَكْرٍ

أَفِي حُكْمٍ مَنْ هَذَا فَتَعْرِفْ حُكْمَهُ *** لَقَدْ صَارَ عَرَفَ الدِّينِ نُكْرًا إِلَى نُكْرِ

أَتْرَى صَهَاكَا وَ ابْنَهَا وَ ابْنَ ابْنِهَا *** وَ أَبَا قُحَافَةَ أَكَلُ الدُّبَانَ

كَأَنَّهُمْ يَرُونَ وَ فِي الْأُمُورِ عَجَائِبُ *** يَأْتِي بِهِنَّ تَصْرِفَ الْأَزْمَانَ

أَنَّ الْخِلَافَةَ مِنْ وَرَائِهِ هَاشِمٍ *** فِيهِمْ تَصَبُّرٌ وَ هَيْبَةُ السُّلْطَانِ (2)

این اشعاری است که سید در تولی و تبری سروده و شیخ مفید رحمه الله با وجود وضع نابسامان آن روز بغداد و وجود خونریزی ها بین شیعه و سنی آنها را در کتاب خود تدوین نمودند. شیخ مفیدی که این لقب را از امام

ص: 530

1- - الأغاني: ج 7، ص 224.

2- - الأفصاح: ص 239. برای آگاهی بیشتر از اشعار سید به دیوان اشعار ایشان مراجعه نمایید.

عصر(علیه السلام) گرفته(1)، و پس از فوت رقعہ ای بر قبر او یافتند کہ سه بیت داشته، و در عزای شیخ سروده شده بوده، کہ منسوب بہ حضرت حجت(علیه السلام) گردیده است.(2)

آیا شیخ مفید مشروعیت و یا عدم مشروعیت این مطالب را با وجود مشکلات زمان خویش ملتفت نبودند؟ پس چرا در کتاب خویش مذکور کرده؟ مگر از آیات و روایاتی کہ در بحث شبہات مطرح شد خبر نداشته؟ آیا این سؤاها جوابی غیر از رضایت اهل بیت(علیہم السلام) بر عملکرد شیخ مفید و سید حمیری و امثال ایشان بہ ما می دهد؟

مقام سید حمیری

سهل بن ذبیان می گوید: روزی خدمت امام هشتم(علیه السلام) رسیدم، قبل از اینکه کسی بر حضرتش وارد شده باشد، ایشان فرمود: مرحبا ای فرزند ذبیان الآن فرستاده ای را می خواستم بہ نزد تو بفرستم تا تو را نزد ما آورده. عرض کردم: برای چه امری یابن رسول اللہ؟ فرمود: بہ خاطر خوابی کہ دیدم و مرا مشوش نمود. عرض کردم: انشاء اللہ خیر است. فرمود: یابن ذبیان در خواب دیدم کہ انگار برای من نردبانی کہ صد پلّه

ص: 531

1- -الأحتجاج: ج 2، ص 649.

2- -بحار الأنوار: ج 53، ص 255.

داشت گذاشته بودند تا به لابلای آن رفتم. گفتم: مولای من شما را به طول عمر تهنات گفته یا اینکه صد سال عمر می کنید. فرمود: آنچه خدا بخواهد. سپس فرمود یابن ذبیان: وقتی به بالای نردبان رسیدم، انگار در قبه ای خضراء وارد شده که ظاهر آن از باطنش نمایان بوده و دیدم جدم رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در آنجا نشسته بودند، در طرف راست و چپ ایشان دو غلام زیبا بود که نور از صورتشان می درخشید و خانمی با هیبت دیدم، و شخصی را دیدم که نزد حضرت نشسته بودند و مردی در خدمت آقا ایستاده و این قصیده را می خواند: لَأُمُّ عَمْرٍو بِاللَّوَى مَرْبَعٌ. زمانی که پیغمبر مرا دیدند فرمودند: مرحبا به تو ای فرزندم ای علی بن موسی الرضا، بر پدرت علی سلام کن و من سلام کردم و سپس فرمود: بر مادرت فاطمه زهراء سلام کن بر ایشان سلام کردم، بعد فرمودند بر دو پدرت حسن و حسین سلام کن، بر آن دو بزرگوار سلام کردم سپس فرمودند: بر شاعر و ماح ما در دار دنیا، سید اسماعیل حمیری هم سلام کن، پس بر او سلام کردم و نشستم. پیغمبر خدا به سید اسماعیل ملتفت شدند و فرمودند: دوباره قصیده را بخوان و او خواند:

لَأُمُّ عَمْرٍو بِاللَّوَى مَرْبَعٌ *** طَامِسَةٌ أَعْلَامُهُ بَلَقَع

ایشان گریستند و وقتی بدینجا رسید: وَوَجْهَهُ كَالشَّمْسِ إِذْ تَطَّلَعُ، همگی گریستند و وقتی رسید به:

قَالُوا لَوْ شِئْتَ أَعَلَّمْتَنَا *** إِلَى مَنِ الْغَايَةِ وَالْمَفْرَعِ

پیغمبر دستان مبارک بالا بردند و فرمودند: بار الها تو شاهدی بر من و بر اینان که به درستی من آنان را آگاه نمودم که غایت و مفرع علی بن ابی طالب است و با دستشان به حضرت اشاره فرمود و ایشان مقابل حضرت نشسته بودند. علی بن موسی فرمود: وقتی سید حمیری از انشاء قصیده فارغ شد پیغمبر خدا به من ملتفت شده و فرمود: ای علی بن موسی این قصیده را حفظ کن و شیعیان مان را به حفظ آن امر بفرما و به آنها برسان که هر کس آن را حفظ کند و قرائت آن را عادت خود قرار دهد من بهشت او را تضمین کرده. و این قصیده را تکرار کردند بر من تا من از ایشان حفظ نمودم. (1)

و چون قصیده طویله است ما در اینجا قسمت برائت آن را نقل می نمایم:

وَالنَّاسِ يَوْمَ الْحَشْرِ رَايَاتُهُم *** خَمْسٌ فَمِنْهَا هَالِكٌ أُرْبَعٌ

فَرَايَهُ الْعِجْلُ وَفِرْعَوْنُهَا *** وَ سَامِرِيُّ الْأُمَّةِ الْمُشْنَعِ

ص: 533

و زَايَةٌ يَقْدُمُهَا أَدْلَمُ *** عَبْدٌ لِنَيْمٍ لُكْعُ أَكْوَعِ

و زَايَةٌ يَقْدُمُهَا حَبْتَرٌ *** لِلزُّورِ وَ الْبُهْتَانِ قَدْ أَدْعُوا

و زَايَةٌ يَقْدُمُهَا نَعْتَلٌ *** لَا بَرَدَ اللَّهُ لَهُ مَضْجَعِ

أَرْبَعَةٌ فِي سَفَرٍ أَوْ دَعُوا *** لَيْسَ لَهَا مِنْ قَعْرِهَا مَطْلَعِ

و زَايَةٌ يَقْدُمُهَا حَيْدَرٌ *** وَ وَجْهُهُ كَالشَّمْسِ إِذْ تَطْلُعُ (1)

نمونه ای دیگر از سیره سیدالشعراء در تبیین حقائق اعتقادی، که معاذ بن سعید حمیری نقل می کند: سید اسماعیل حمیری رحمه الله نزد سوار قاضی برای شهادت دادن به مطلبی حاضر شد. سوار به او گفت: آیا تو اسماعیل بن محمد که معروف به سید هست، نمی باشی؟ سید فرمود: بله. به او گفت: چگونه آمده ای تا شهادت دهی در حالی که من عداوت تو را با سلف و بعضی از اصحاب پیغمبر می دانم؟ سید در جوابش فرمود: خداوند مرا از دشمنی با اولیاء خود محفوظ بدارد و این امر عداوت من با سلف عقیده ایست ملزومه و سپس از نزد او بلند شد. سوار به او گفت: بلند شو ای شخص رافضی به خدا قسم تو شهادت به حق نمی دهی، پس سید رحمه الله خارج شد در حالی که می گفت:

ص: 534

أَبُوكَ أَبْنُ سَارِقٍ عَنَزَ النَّبِيَّ *** وَأَنْتَ أَبْنُ بِنْتِ أَبِي جَحْدَرٍ

وَنَحْنُ عَلِيُّ رَغَمِكَ الرَّافِضُونَ *** لِأَهْلِ الضَّلَالَةِ وَالْمُنْكَرِ (1)

نمونه ای دیگر از شجاعت سید حمیری رحمه الله، که سوید بن حمدان بن الحصین نقل می کند: كَانَ السَّيِّدُ يَخْتَلِفُ إِلَيْنَا وَيَعُشَانَا فِقَامَ مِنْ عِنْدِنَا ذَاتَ يَوْمٍ فَخَلَفَهُ رَجُلٌ وَقَالَ: لَكُمْ شَرٌّ وَقَدَرٌ عِنْدَ السُّلْطَانِ، فَلَا تُجَالِسُوا هَذَا فَإِنَّهُ مَشْهُورٌ بِشَرِّ رِبِّ الْخَمْرِ وَشَتْمِ السَّلَفِ، فَبَلَغَ ذَلِكَ السَّيِّدَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ:

وَصَفْتُ لَكَ الْحَوْضَ يَا بْنَ الْحَصِينِ *** عَلَى صِفَةِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ

فَإِنْ تَسَقَّ مِنْهُ غَدًا شَرِبَهُ *** تَقَرُّ مِنْ نَصِيْبِكَ بِالْأَوْفَرِ

فَمَالِي ذَنْبٌ سِوَى أَنْتِي *** ذَكَرْتُ الَّذِي فَرَّ عَنْ خَيْبِرِ

ذَكَرْتُ امْرَأَةً عَنْ مَرْحَبٍ *** فَرَارَ الْجِمَارِ مِنَ الْقَسُورِ

فَأَنْكَرَ ذَلِكَ جَلِيسٌ لَكُمْ *** زَنَيْمٌ أَحُو خَلْقِ أَعْوَرِ

لِحَانِي بِحُبِّ إِمَامِ الْهُدَى *** وَفَارُوقِ أُمَّتِنَا الْأَكْبَرِ

سَأَحْلِقُ لِحْيَتَهُ إِنَّهَا *** شُهُودٌ عَلَى الزُّورِ وَالْمُنْكَرِ

ص: 535

(سید با ما آمد و شد می کرد، روزی از نزد ما برخواست و بیرون رفت و مرد دیگری در جای او نشست و گفت: شما نزد سلطان شرف و مقامی دارید، با این مرد مجالست نکنید، چرا که او مشهور به خوردن شراب و شماتت نمودن به گذشتگان می باشد.

آن خبر به سید رسید، و او در نامه به ابن حصین نوشت:

من حوض کوثر را برای تو توصیف کرده، چنانچه آن را حارث اعور روایت نموده است. پس اگر از آن شربت نوشیدی به حظّ وافر دست پیدا کرده ای. و من سید هم گناهی ندارم، مگر آن که فرار بعضی از افراد را در روز جنگ خیبر متذکر شده ام. کسی را یادآور گشتم که از دست مرحب فرار می کرده چنانچه حمار و چهارپائی از شیر درنده فرار می کند. آن همنشین شما این مطالب را انکار می کند، و به محبت من به امام هدایت و فاروق امت، مرا سرزنش می کند. و به زودی محاسن او را به دست می گیرم که شاهد بر زور و منکری می باشد). (1)

براستی سید در مقام تولی و تبری چگونه با شجاعت حرکت می کرده با آن که در ازمنه ظلم و جور و حکومت های باطله زندگی می نموده و آیا دیگر در این زمانه مثل او پیدا می شود که با شجاعت از اعتقادات حقّه امامیه دفاع کند؟!!!

ص: 536

مثالی دیگر از سید حمیری که سلیمان بن ارقم می گوید: با سید حمیری از درب خانه ابوسفیان بن العلاء گذر می نمودیم که شخصی برای مردم می گفت: رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را در قیامت با تمامی امتشان مقایسه می کنند و ایشان بر همگی آنان برتری پیدا می کنند. سپس ابوبکر را آورده و با امت مقایسه می کنند که اعمال او بر همگی برتری پیدا می کند و بعد از آن عمر را آورده و همین قضیه اتفاق می افتد، پس سید رو به ابوسفیان بن العلاء کرد و فرمود: به جان خودم قسم که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بر تمامی امت در فضل و فضیلت برتری دارد و این حدیث و کلامی است حقّ. و اما آن دو نفر دیگر بر تمامی مردم، در گناهانشان برتری دارند و از همه گناهکارتر می باشند. چرا که هر کس سنتی سیئه را پایه گذاری کند، گناه آن بر گردن او، و وزر و گناه هر آنکس که به آن سیئه عمل کند به گردن همان پایه گذار می باشد.

راوی گوید: هیچکس جوابی به سید نداد و سید از آنها گذر نمود و کسی از آن جماعت نبود مگر اینکه به سید دشنام می داد. (1)

2- شخصیتی دیگر از رافضیان عالم که در راستای بیان حقائق و تجلّی دادن به دورکن ولایت و برائت، زبانزد همگان گردید، دعبل بن علی خزائی رحمه الله است، که هر ساله در ایام

ص: 537

عاشوراء قصیده تائیه او خوانده می شود و شیعیان با شنیدن آن در رثاء آل الله (علیهم السلام) تهییج می گردند. (1)

علامه حلی رحمه الله درباره او می نویسند: دعبل بن علی الخزاعی، ابوعلی الخزاعی شاعر است که در بین اصحاب ما مشهور و در ایمان و علو منزله و عظمت شأن شهره می باشد. (2)

ابن خلکان درباره او می نویسد: شاعری عالی مقام بوده، مگر اینکه بدزبان و دشنام دهنده و هجو کننده و پائین آوردن مقامات مردم، کار او بوده است. خلفاء و آنانی که مقاماتشان از خلفاء پائین تر بوده را هم هجو می کرده و صاحب عمری طولانی بوده. به من گفته پنجاه سال است که چوبه دار خود را به دوش کشیده و کسی پیدا نمی شود مرا بر آن آویزان کند. (3)

آری جان به کف، از اینجا به آنجا، در مقام دفاع از ولایت حرکت می کرده، و یقین به کشته شدن هم داشته، که در آخر هم به قتل رسید (4)، ولی از منهج خویش دست برد نداشت.

ص: 538

1- - برای آگاهی از اشعار او به دیوان دعبل مراجعه نمایید.

2- - خلاصه الأقوال: ص 70.

3- - وفيات الأعیان: ج 2، ص 266.

4- - الغدير: ج 2، ص 514.

اورا یکی از هجائین دانسته اند و ابوالعلاء المَعْرَی برایش ابیاتی سروده که:

لَوِ أَنْصَفَ الدَّهْرَ هَجَا أَهْلَهُ *** كَأَنَّهُ الرَّومِي أَوْ دِعْبِل (1)

و عبّاس محمود عقّاد می گوید: قرن سوم هجرت دو شاعر هجّاء داشته که یکی این الرّومی و دیگری دعبل است که هجو خلفاء و امراء، کار او بوده است. (2)

و به وزیر محمّد بن عبدالملک زیّات گفتند: چرا جواب دعبل را نمی دهی آن زمانی که تو را هجو نمود؟ او گفت: دعبل چوبه دار خود را بر گردن نهاده و سی سال است قاتل خود را طلب می کند و ابائی ندارد از گفته های خود. (3)

و حضرت علی بن موسی الرّضا (صلی الله علیه و آله) پس از شنیدن قصیده او گریه شدیدی نمودند و به او فرمودند: یا خُزاعی نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلٰی لِسَانِكَ (روح القدس با زبان تو سخن گفته و این ابیات را بر زبانت جاری نموده ای خزاعی). (4)

ص: 539

1- - الغدير: ج 4، ص 74.

2- - الغدير: ج 4، ص 73.

3- - الغدير: ج 2، ص 514.

4- - بحار الأنوار: ج 49، ص 237، ح 6.

و لباسی را به او هدیه کردند که در آن هزار شب، هزار رکعت نماز خوانده بودند و هزار مرتبه قرآن را در آن ختم کرده بودند. (1)

در اینجا به بعضی از آن ابیات که در باب تبری سروده شده به شکل پراکنده اشاره می نمایم:

هُمْ تَقْضُوا عَهْدَ الْكِتَابِ وَ فَرَضَهُ *** وَ مُحْكَمَهُ بِالزُّورِ وَ الشُّبُهَاتِ

وَ هُمْ بَدُّوا ظُلْمًا وَ جَوْرًا عَلَى الْوَصِيِّ *** وَ قَدْ أَظْهَرُوا الطُّغْيَانَ وَ التَّقْضَاتِ

تُرَاثِ بِلَا قُرْبَى وَ مُلْكِ بِلَا هُدَى *** وَ حُكْمِ بِلَا شُورَى بِيغْيَرِ هُدَاتِ

وَ مَا سَهَّلَتْ تِلْكَ الْمَذَاهِبَ فِيهِمْ *** عَلَى النَّاسِ الْأُيُوعَةَ الْفَلَتَاتِ

وَ مَا قَبِلَ أَصْحَابُ السَّقْفِيهِ جَهْرَهُ *** بِدَعْوَى تُرَاثِ فِي الضَّلَالِ ثُبَاتِ

وَ لَوْ قَلَّدُوا الْمُوصَى إِلَيْهِ أُمُورَهَا *** لَزِمَتْ بِمَأْمُونِ عَلَى الْعَثَرَاتِ

فَإِنْ جَحَدُوا كَانَ الْغَدِيرِ شَهِيدَهُ *** وَ بَدْرٍ وَ أَحَدِ شَامِخِ الْهَضْبَاتِ

سَسْأَلُ تَيْمٍ عَنْهُمْ وَ عَدِيهِمْ *** وَ يَبْعَثُهُمْ مِنْ أَفْجَرِ الْفَجَرَاتِ

هُمْ مَنَعُوا الْآبَاءَ عَنْ أَخْذِ حِفْهِمْ *** وَ هُمْ تَرَكُوا الْأَنْبَاءَ رَهْنَ سُنَاتِ

وَ هُمْ عَدَلُوهَا عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ *** فَيَبْعَثُهُمْ جَاءَتْ عَلَى الْغَدْرَاتِ (2)

ص: 540

1- - بحار الأنوار: ج 49، ص 238، ح 7.

2- - كشف الغمّة: ج 3، ص 78.

آیا بیان اموری باطل، نزد امامی معصوم، صحیح است؟! آیا سکوت بلکه تأیید حضرت سلطان و دعای برای او، صحت عملکرد و عقیده او را برای ما ترسیم نمی کند؟! تا جایی که نوشته اند که مأمون لعین از او خواست تا قصیده را بر او بخواند، با اینکه از پدرش هارون ملعون هم، در آن قصیده به بدی یاد کرده بود، ولی در عین حال برای او امان نامه ای صادر کرد. (1)

3- و آیا ایشان امام ششم شیعیان جعفر بن محمد (علیه السلام) نیستند که با سرودن اشعاری، نسب امام ضلالت و رهبر مخالفین مخذول را برای همگان معلوم می نمایند، و با این حرکت منهج تبرّی را تا به این حدّ آموزش می دهند.

امام (علیه السلام) انشاد فرمود:

مَنْ جَدُّهُ خَالُهُ وَوَالِدُهُ *** وَأُمُّهُ أُخْتُهُ وَعَمَّتُهُ

أَجْدَرُ أَنْ يُبْعِضَ الْوَصِيَّ وَأَنْ *** يُنْكِرَ يَوْمَ الْغَدْرِ بَيْعَتَهُ (2)

ص: 541

1- - المناقب: ج 4، ص 338، تاریخ مدینه دمشق: ج 17، ص 261.

2- - بحار الأنوار: ج 31، ص 100.

برای اطلاع بیشتر از حسب و نسب آن ملعون به جلد 31 بحار علامه، صفحه 100 رجوع نمائید تا از کیفیت تولّد او مطلع گردید و این دو بیت شعر امام صادق (علیه السلام) برای شما واضح گردد.

و در کتب مخالفین حول مسأله محلّ تولّد عمر و اینکه قنداقه او پارچه حیض فاحشه ها بوده، می توانید به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 12 ص 39 رجوع نمائید.

و اساساً وجود مقدس حضرات اهل بیت (علیهم السلام)، معلّم و مرّبی شیعیان خود بوده اند، که بدین سبک و سیاق، در شأن دشمنانشان سخن گفته و شعر بسرایند.

به عبارات ابن ابی الحدید که بدین واقعیت اشاره نموده دقت نمائید:

یحیی بن سعید بن علی الحنبلی، معروف به ابن عالیّه از ساکنین محلّه ای در جنب غربی بغداد به نام قَظفتا، مرا حدیث کرد. و شاهدان عادلّی را هم بر آن یافتیم که: من در مجلس اسماعیل بن علی حنبلی فقیه که معروف به غلام بن المنی بود، حضور داشتم. این شخص در فقه و خلاف مقدّم جماعت حنابله بود. و به علم منطق مشغول و خوش بیان هم بود.

من او را دیدم و نزد او حاضر شدم و کلامش را شنیده و او در سال 610 از دنیا رفت.

ص: 542

راوی می گوید: ما نزد او صحبت می کردیم که شخصی از حنبلی ها وارد شد و بر بعضی از اهل کوفه دینی داشت. پس به سوی او رفته بود تا دین خود را مطالبه کند، که از اتفاق در روز عید غدیر وارد بر کوفه شده بود. که آنروز روز هجدهم ذی الحجه است، و مردم در نزد قبر امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای زیارت در این روز جمع شده و جمعیتشان از شمارش خارج است.

شیخ از آن شخص سؤال کرد، چه کردی و چه دیدی؟ آیا به مال خود رسیدی؟ آیا دینی دیگر نزد او ماند؟ و آن شخص حنبلی جواب شیخ را می گفت تا به شیخ عرضه داشت: آقای من، روز زیارت و روز غدیر، من از شیعیان، فضائح و اقوال شنیع و دشنام دادن به صحابه را با صداهای بلند و علنی، کنار قبر علی بن ابی طالب (علیه السلام) مشاهده کردم.

اسماعیل گفت: آنان چه گناهی دارند، به خدا قسم کسی که آنها را بر این نوع از عملکرد جری کرده و این درب را بروی آنان گشوده صاحب آن قبر می باشد.

حنبلی گفت: صاحب قبر مگر کیست؟ او گفت: علی بن ابی طالب. حنبلی گفت: سید من، آن شخص این منهج را ابداع نمود و به شیعیان یاد داد و به آن نوع عملکرد رهنمونشان نمود؟ اسماعیل گفت: به خدا قسم بله، شخص حنبلی پرسید: آقای من اگر به حق انجام داده است پس چرا

ما ابوبکر و عمر را دوست داریم و تولی نسبت به آنان را قبول کرده ایم؟ و اگر در آن کار اشتباه کرده پس چرا علی بن ابی طالب را دوست داریم؟ در این حال سزاوار است که از او و یا از آن دو برائت بجوئیم.

راوی می گوید: اسماعیل به سرعت از جای خود برخاست و نعلین خود را پوشید و گفت: لعنت خدا بر اسماعیل، اگر جواب این سؤالها را بداند و داخل خانه اش شد و ما هم بلند شدیم و از آنجا خارج گشتیم. (1)

حقیقت اینچنین است که وجود اقدس امیر عوالم (علیه السلام)، بنیانگذار لعن و سب به دشمنان خویش بوده اند، و به زودی ادله آن را نقل خواهیم نمود. و از آنجائی که فرمود: *عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ يَدُورُ الْحَقُّ مَعَهُ حَيْثُ مَا دَارَ* (علی با حق است و حق آنجائی است که علی آنجاست) (2)، ما را لازم است تا بر سیره آن بزرگوار عمل کرده و از باب: *مِنْ تَمَامِ الْعِبَادَةِ الْوَقِيعَةِ فِي أَهْلِ الرَّيْبِ* (عبادت کامل در صورت افتراء زدن به اهل شک و شبهه صورت می پذیرد) (3)، در بدگویی و نسبت های پست به دشمنان حضرات کوتاهی ننموده تا آنانی که به حضرت زهراء (علیها السلام) آزار رسانیدند را آزار رسانیم. چرا که رسول امین (صلی الله علیه و آله) فرمود:

ص: 544

1- شرح نهج البلاغه: ج 9، ص 308.

2- بحار الأنوار: ج 31، ص 376.

3- مرآة العقول: ج 11، ص 80.

يُرِيْنِي مَا يُرِيْبُهَا (مرا آزار و اذیت می رساند آنچه فاطمه را آزار و اذیت می کند). (1) تا بدین واسطه توانسته باشیم بر سیره حضرات، در تبری خویش از دشمنانشان، سیر نموده باشیم، که این تبعیت خود یکی از حکمت های منهج تبری می باشد.

4- در شأن نزول آیات 15 و 17 سوره حجرات که خداوند مَنان به رسولش می فرماید: آنان با اسلام آوردنشان بر تو مَنّت می گذارند، به آنها بگو بر من مَنّت مگذارید، بلکه خداوند بر شما مَنّت نهاده که به ایمان هدایتتان کرده اگر صادق باشید. و مؤمنان کسانی هستند که به خداوند و رسولش ایمان آورند.

که در جریان هجو نمودن امیرالمؤمنین (علیه السلام) و عمّار، به غاصب سوّمی عثمان ملعون، در بنا نمودن مسجد، به امر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شده است. چون عثمان خود را از گرد و خاک، ساختن مسجد کنار کشید و امیر (علیه السلام) به عمّار فرمود او را هجو نما، و عمّار هم این دو بیت را سرود:

لَا يَسْتَوِي مَنْ يَعْمُرُ الْمَسَاجِدَ *** يَصِلُ فِيهَا زَاكِعًا وَسَاجِدًا

و مَنْ تَرَاهُ عَانِدًا مُعَانِدًا *** عَنِ الْعُبَارِ لَا يَزَالُ حَانِدًا

ص: 545

که سبب شد آن ملعون نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آید و شکایت کند. او گفت ما اسلام نیاوردیم تا اعراض و نفوسمان مورد شتم قرار گیرد. در اینجا تبرّی آن دو بزرگوار از عثمان خبیث را پیغمبر تأیید فرمودند و به او فرمودند: ما اسلام تو را اقاله نمودیم، برو. و در نقلی هم آمده که او نتوانست به مولا جسارت کند لذا به عمّار گفت: یا عَبْدُ یا لَكَع، که پس از خبردار شدن پیغمبر از این کلمات عثمان، به مولا امر نمودند که به نزد او برو و به خود او همین عبارات را نسبت بده. (1)

در این روایت، عملکرد برائی رسول خدا، امیر عالم (علیهما السلام) و عمّار را می بینید که در شتم و هجو و سبّ عثمان لعین کوتاهی نمودند. و فهم و درایت این حدیث، اهل فهم و شعور را، در مشروعیت تبرّی کفایت می کند.

5- تبرّی در جنگ جمل، از سوی اصحاب حضرت امیر (علیه السلام) و عدم ردّیه مولای متّقیان، نمونه ای دیگر، در سبک و سیاق اعتقادی متشرّعین سلف در منهج تبرّی می باشد.

آنان به اهل جمل و یاران عایشه شَقِیْهَ لَعْنَهَا اللهُ، خطاب نمودند:

وَلِيُكْمِ عَجَلِ بَنِي أُمَيَّةَ *** وَأُمُّكُمْ خَاسِرَةٌ شَقِيَّةٌ

هاوِیَّةٌ فِي فِتْنَةِ عَمِيَّةٍ (2)

ص: 546

1- - تفسیر القمی: ج 2، ص 298، اختیار معرفه الرّجال: ص 60-61.

2- - الجمل: ص 184.

و یا کلام خود حضرت در معرکه جمل:

أَنْتَ الَّذِي غَرَّكَ مِنِّي الْحَسَنِيُّ *** يَا عَيْشَ إِنَّ الْقَوْمَ قَوْمُ أَعْدَاءِ

الْخَفْضُ خَيْرٌ مِنْ قِتَالِ الْأَبْنَاءِ (1)

و در همان معرکه قبيله بنی ضبّه که اطراف جمل عائشه خبيثه حلقه زده بودند و پشکل و بعره جمل آن ملعونه را بر می داشتند و می بوئیدند که به این شکل ارادت خود را به آن شقیّه نشان دهند، و می گفتند بوی پشکل جمل مادر ما، بوی مشک می دهد (2)،

به اشعاری متمسک شدند:

نَحْنُ بَنُو ضُبَّهِ أَصْحَابِ الْجَمَلِ *** نَنْعِي أَبْنَ عَقَانَ بِأَطْرَافِ الْأَسَلِ

الْمَوْتُ أَحْلَى عِنْدَنَا مِنَ الْعَسَلِ *** رُدُّوا عَلَيْنَا شَيْخَانًا ثُمَّ بَجَلِ

که در جواب، از یاران امام (علیه السلام) شنیدند:

كَيْفَ نَرُدُّ شَيْخَكُمْ وَقَدْ قَحَلِ *** نَحْنُ صَرَبْنَا صَدْرَهُ حَتَّى أَنْجَفَلِ (3)

ص: 547

1- - تاریخ الطبری: ج 3، ص 524.

2- - تاریخ الطبری: ج 3، ص 530.

3- - تاریخ الطبری: ج 3، ص 527.

6- اظهار تبری مقداد از عثمان، با بیان مثال او، در روز شوری، که در نزد همگان بیان داشت: با شخصی بیعت ننمائید، که نه در جنگ بدر شرکت داشته، و نه در بیعت رضوان بیعت نموده، و در روز جنگ احد هم منهزم شد و پای به فرار گذاشت. (1)

7- اظهار تبری ابوذر از معاویه ملعون، که به سبب همین مواقف شجاعانه، مطرود گشت و غریبانه جان داد، ولی از منهج تبری دست بر نداشت.

در روایتی او به معاویه فرمود: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) تو را لعنت نمودند و دفعاتی تو را نفرین کردند که خداوند هیچ زمانی شکم تو را سیر ننماید و از ایشان شنیدم که می فرمود: زمانی که ولیّ این امت شخصی چاق گردد، که غذا را می بلعد ولی سیر نمی شود، امت باید از او بر حذر باشند. معاویه گفت: آن شخص من نیستم، ابوذر فرمود: تو همانی، سپس فرمود از ایشان شنیدم که فرمودند: خداوند معاویه را لعنت کن و شکم او را سیر نفرما مگر با خاک، و شنیدم که می فرمود: مقعد و پشت معاویه در آتش جهنم می باشد. (2)

ص: 548

1- - الأمالی للمفید: ص 114، ح 7.

2- - شرح نهج البلاغه: ج 8، ص 257.

آیا به راستی، پیغمبری که حقیقت ادب و خوش روئی است، نمی توانستند که با کلامی چون معاویه فی النار، او را مورد هجمه قرار دهند؟!

آیا با گفتن چنان کلامی رسول خدا(صلی الله علیه و آله) چه قصدی داشته اند؟! آیا ایشان از روی عمد، شتم و نیل معاویه را قصد کردند؟!

جواب تمامی این سؤاها، اولاً- به برداشت خوانندگان محترم این اوراق محوّل می گردد، و ثانیاً این خود حکمتی است از حکمت های منهج شریف تبرّی که دشمن دین را چنان مورد هجمه قرار دهی که دیگر اعتباری برای او نماند و در طول تاریخ، مورد مذمت همگان قرار گیرد.

و یا این روایتی که طبرانی در معجم خود، از نصر بن عازم از پدر خود، روایت کرده، و اسم معاویه را برداشته و به جای آن رجل گذاشته، که با رجوع به مصادر دیگر، معلوم می گردد که آن شخص غیر از معاویه نبوده است.

راوی گوید: داخل مسجد مدینه شدم که دیدم مردم می گویند پناه بر خدا می بریم از غضب خداوند و غضب رسولش، گفتم چه شده؟ گفتند: رسول خدا(صلی الله علیه و آله) خطبه می خواندند که معاویه برخاست و دست پدر خود را گرفت و از مسجد بیرون برد، پس رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمودند: خداوند لعنت کند

رونده را و کسی را که همراه خود می برد، ویل بر این امت از معاویه ای که پشت و نشیمنگاه بزرگی دارد، مِنْ مُعَاوِيَةَ ذِي الْأُسْتَاه. (1)

آیا این نوع کلام، که وای بر امت من از روزی که معاویه که چنین و چنان است بر آنها چیره شود، بر سر او چه می آورد؟ بله اشخاصی هستند که در عالم به علل مختلفی، نشیمنگاه بزرگی دارند که به حسب ظاهر عیبی تلقی نمی شود ولی رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، با این نوع کلام می خواهند او را به نشانه ای، مشخص گردانند که عیب او تلقی شود و مورد تمسخر دیگران قرار گیرد که یعنی همه انسانها نشیمنگاه معمول دارند ولی او غیر از دیگران است و باعث انگشت نما شدن مردم قرار گیرد.

أَبْنُ مَنْظُورٍ فِي لِسَانِ مِي غَوِيْد: رَأَيْتُ رَجُلًا صَدَحَ الْأُذُنَاف، كَأَن يُقَالُ لَهُ أَبُو الْأَسْتَاه (مردی دیدم که پشت او ضخیم و بزرگ بود که به او ذو الأستاه و کبیر العجز می گفتند. و در حدیث براء هست که: مَرَّ أَبُو سَفِيَّانٍ وَ مُعَاوِيَةَ خَلْفَهُ وَ كَانَ رَجُلًا مُسْتَهًا) ابوسفیان در حالی که معاویه که پشت او بزرگ بوده و پشت سر ابوسفیان بود، گذر نمود). (2)

ص: 550

1- - المعجم الكبير: ج 17، ص 176.

2- - لسان العرب: ج 13، ص 496.

لذا ما موظفیم که حقائق تاریخی را اولاً بیان کنیم و با کلام و شعر و دیگر عناوین، تبری از دشمنان دین را، تجلی داده تا از اعتبار به کلی ساقط گردند و ضلالت و گمراهی آنان به وضوح رسد.

چرا که امام صادق(علیه السلام) فرمودند: **بَيَّنَّا لِلنَّاسِ الْهُدَى الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَبَيَّنَّا لَهُمْ ضَلَالَهُمُ الَّذِي هُمْ عَلَيْهِ وَبَاهِلُوهُمْ فِي عِلِّيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ** (برای مخالفین خود، هدایتی که بر آن هستید و راه مستقیمی را که سیر می کنید، بیان کنید و گمراهی و ضلالتی هم که آنها بدان اعتقاد دارند را برایشان بیان کرده و شرح داده و با آنان در شأن و حقانیت علی بن ابی طالب(علیه السلام) مباحثه کنید).⁽¹⁾

با دشمن ولایت مباحثه می کنیم

به مناسبت این فرمایش جعفری(علیه السلام)، به نظرم رسید کمی در شأن مباحثه، که راهی برای اثبات حقانیت مولای متقیان و ابطال ادعاهای مخالفین می باشد، صحبت کرده و با فرمایش حضرت جعفر بن محمد(علیه السلام) آن را به نحو اکمل توضیح دهیم.

چرا که مباحثه آخرین حجت علمی و تیر نفرین بر قلب و جان مخالفین ولایت و منکرین خلافت بلافصل امیر عوالم(علیه السلام) می باشد و ما شیعیان

ص: 551

موظفیم طبق روایت گذشته پیروان ابوبکر و عمر لعنهما الله را در ابطال ادعاهای خود به مباحله دعوت نمائیم.

و باید در این راستا به صفاتی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای شخص امام معین می نمایند، اقتدا کرده و فی الجمله، به حدّ توان آن صفات را اسوه خود قرار داده تا در راستای دفاع از مکتب بتوانیم قدم گذاریم.

امیر متقیان علی (علیه السلام) فرمودند:

يَحْتَاجُ الْأَمَامُ إِلَى قَلْبٍ عَقُولٍ وَ لِسَانٍ قَوُولٍ وَ جَنَانٍ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ صَوُولٍ (امام باید دارای دلی بسیار دانا و دریافت کننده، و زبانی بسیار گویا و کامل در گفتار، و قلبی بسیار دلیر و یورش برنده، برای اقامه حق و برپای داشتن آن، باشد). (1)

و صد البته در این میان باید تمییز و تفصیلی هم برای مباحله کننده قائل شد، چرا که هر کسی اهلیت این مقام را ندارد، که فهم آن هم، امریست وجدانی.

شیخ مفید رحمه الله در این باره می فرماید: قَدْ أَمَرَ الصَّادِقُونَ (عليهم السلام) جَمَاعَةً مِنْ أَشْيَاعِهِمْ بِالْكَفِّ وَالْإِمْسَاكِ عَنِ إِظْهَارِ الْحَقِّ وَ الْمُبَاطَنَةِ وَ السُّتْرِ لَهُ عَنِ

ص: 552

أعداء الدِّينِ و المُّظَاهِرَةِ لَهُ بِمَا يُزِيلُ الرِّيبَ عَنْهُمْ فِي خِلَافِهِمْ وَ كَمَا أَنَّ ذَلِكَ هُوَ الْأَصْلَحُ لَهُمْ وَ أَمْرُوا طَائِفَةً أُخْرَى مِنْ شِيعَتِهِمْ بِمُكَالَمَةِ
الْخُصُومِ وَ مُظَاهَرَتِهِمْ وَ دُعَائِهِمْ إِلَى الْحَقِّ لِعِلْمِهِمْ بِأَنَّهُ لَا ضَرَرَ عَلَيْهِمْ فِي ذَلِكَ

(ائمه(عليهم السلام) جماعتی از یاوران خود را به خودداری و عدم اظهار حقّ، و اهل باطن بودن، و مخفی نگاه داشتن معارف، از دشمنان
دین، امر می نمودند، و آنها را به عدم مظاهره حقّ با آن دشمنان، تا که سبب زائل شدن شکّ اعتقادیشان بشوند، امر کرده.

چرا که این پرده پوشی برای خود آن جماعت شیعی اصلح و بهتر بوده است، و در عین حال جماعتی دیگر را به مکامله و مظاهره و دعوت
به حقّ و بحث با اعداء خود، امر می نمودند چرا که می دانستند که در این راستا موفق اند و ضرری به آنها نخواهد رسید).⁽¹⁾

در این راستا به کتب علم رجال مراجعه نمایند تا در شرح زندگانی اصحاب حضرات، امثال اینگونه مطالب برای شما روشن گردد، که از
باب مثال در شأن و احوالات هشام بن الحکم اینگونه مطالب را به صراحت مشاهده می نمایند. لذا از باب نمونه وقتی که او در مجلس
هارون عباسی

ص: 553

لعین در مناظره با غیر شیعیان لب به سخن می‌گشود همگی را متحیر و مبہوت می‌نمود.

و در قضیه ای در زمانی که هارون از او در شأن عمر بن الخطاب لعین سؤال کرد با تمامی شجاعت و قلبی مطمئن بیان داشت: **أَنَا وَاللَّهِ** **أَلَعَنْ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَأَبْرَأُ مِنْهُ وَأَحْتُ النَّاسَ عَلَى لَعْنِهِ وَأَلَعَنْ مَنْ لَا يَلَعْنُهُ** (به خداوند قسم که من او را لعن کرده و از او برائت می‌جویم و مردم را بر لعن نمودنش تحریک کرده و دعوت می‌نمایم و کسی را هم که او را لعنت نکند، لعن می‌نمایم).⁽¹⁾

در باب مباحله با اعداء دین هم، باید شرائطی را در نظر گرفت، و اهل آن را برای مباحله با مخالفین حق ولایت، مقدم داشت.

امام صادق (علیه السلام) در شرح آن فرمایش خویش، که فرمودند: **وَبَاهِلُوهُمْ فِي عَالِي بَنِي أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام)**، به ابو مسروق زمانی که عرضه داشت: ما با مردم درباره ولایت گفتگو می‌کنیم و با آنان احتجاج می‌نمائیم و به گفتار خداوند عزوجلّ دلیل می‌آوریم که فرمود: خدا و رسول و اولیاء امر را فرمان برید⁽²⁾، آنان می‌گویند: این آیه درباره فرماندهان قشونها نازل گشته، پس برای آنان به گفتار الهی که

ص: 554

1- - مناظرات هشام بن الحکم: ص 64.

2- - نساء: 59.

فرماید: جز این نیست که ولی شما خدا و رسول اوست و تا آخر آیه(1)، حجت آورده، آنان می گویند: این آیه درباره مؤمنین نازل شده است. و به فرمایش دیگر دلیل آورده که می فرماید: بگو ای محمد من از شما مزدی نخواهم جز دوستی نزدیکان و خویشانم(2)، می گویند: این آیه درباره نزدیکان و خویشان اسلامی نازل شده. راوی گوید: من آنچه در خاطر داشتم از این آیات و آیات مانند آن، ذکر کردم.

فرمود: إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَادْعُهُمْ إِلَى الْمُبَاهَلَةِ (اگر این طور است آنان را به مباحله دعوت کن).

راوی گوید عرض کردم: چگونه مباحله کنم؟ حضرت فرمودند: سه روز خود را اصلاح کن، و گمانم که فرمود: روزه بگیر، و غسل کن و تو با طرف خود به صحرا بروید و انگشتان دست راست خود را، در انگشتان دست او شبکه وار بینداز، و او را انصاف ده، و به خود ابتدا کن و بگو: بار خدایا ای پروردگار هفت آسمان و هفت زمین و ای دانای نهان و عیان، و ای بخشنده مهربان، اگر ابومسروق حقی را انکار کرده و ادعای باطلی دارد پس بر او از آسمان عذابی دردناک نازل فرما، سپس نفرین را به او برگردان

ص: 555

1- - مائده: 78.

2- - شوری: 33.

و بگو: و اگر فلان کس حقی را انکار کرده و باطلی را ادعا نموده پس عذابی دردناک از آسمان بر او فرود آور.

سپس به من فرمود: پس از آن درنگ نکنی که اثر آن را در آن شخص خواهی دید. ابومسروق گوید: پس به خدا سوگند هیچ کس را ندیدم که دعوت مرا در این کار اجابت کند. (1)

8- موطن متعدّد و موارد گوناگونی از، اظهار تبری و نیل از دشمنان را در کتاب سلیم بن قیس هلالی مطالعه کنید تا بدانید که این سیره، هم سیره ائمه (علیهم السلام) بوده و هم سیره اصحابی چون سلیم و ابان بن ابی عیّاش، که این روایات را به دست ما رسانیده و نقل نموده اند. از باب مثال که فرموده اند: اولین بیعت کننده با ابوبکر لعین، ابلّیس بوده است. (2) و یا اینکه مساوی و انحرافات آن دو ملعون قابل شمارش نمی باشد. (3) و یا اینکه ابوبکر گوساله و عمر سامری این امت هستند. (4) اولین فاتحین ابواب فتنه آن دو خبیث

ص: 556

-
- 1-- الکافی: ج 2، ص 513، ح 1.
 - 2-- اسرار آل محمد (علیهم السلام): ص 219.
 - 3-- اسرار آل محمد (علیهم السلام): ص 344.
 - 4-- اسرار آل محمد (علیهم السلام): ص 396.

می باشند. (1) هیچ خونی ناحق ریخته نشود و حکمی تغییر نکند و هیچ فرجی به حرام گرفته نشود مگر وزر و وبال آن به گردن آن دو شخص می باشد. (2)

برای آگاهی از این کتاب و اعتبار و توثیق و تأییدیه حضرات اهل بیت (علیهم السلام) بر مطالب آن، به مقدمه تحقیقی ترجمه کتاب سلیم بن قیس هلالی، به عنوان اسرار آل محمد (علیهم السلام)، مراجعه نمایید.

9- صاحب کتاب الغارات ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن هلال ثقفی کوفی رحمه الله که از علمای قرن سوم بوده است کتابی را به عنوان المثالب و المناقب به قلم تحریر درآورده که دهها طعن و ثلب از مطاعن و مثالب طاغوت اول و دوم و سوم را در بردارد. زمانی که این کتاب را تألیف کرد، زعماء کوفه به او گفتند، آنرا ترک کن و علنی منما. در آن حال به آنها گفت: کدام شهر از بقیه شهرها از معارف تشیع دورترند، که بدو اصفهان را معرفی کرده که شهری ناصبی پرور بوده است. او قسم یاد کرد که این کتاب را روایت نکنم مگر در شهر اصفهان. و به آنجا سفر نمود و بذر تشیع را در آن شهر کاشت.

ص: 557

1- اسرار آل محمد (علیهم السلام): ص 215.

2- اسرار آل محمد (علیهم السلام): ص 437.

که به برکت او و امثال او، امروزه شهری است، رافضی پرور و در تولّی و تبری صاحب امتیاز. (1)

10- یکی دیگر از اعظم فقهاء اقدم ما، شیخ تقی الدّین ابو الصّلاح حلبی رحمه الله است که از علماء قرن پنجم بوده و طائفه بر جلال و عدالتش اتّفاق دارند و مازال کتاب الکافی فی الفقه، نوشته ایشان، مورد نظر و عنایت علماء بوده و در حلقات درسیّه استفاده می شود. ایشان کتابی دیگر به اسم تقریب المعارف که در علم کلام است به رشته تحریر آورده و فصلی کامل را، به فضیحت ابوبکر و عمر و عثمان و عائشه و امثال آن خبثاء لعنهم الله، اختصاص داده است.

یکی از آن فضائح روایت اصبع بن نباته و رشید هجری و اُبی کنیده اسدی است که گفتند: در مسجد نشسته بودیم که امیر عالم (علیه السلام) از درب کوچک بر ما وارد شدند و به دست راست مبارک به ناحیه ای اشاره نمودند و فرمودند: آیا می بینید آنچه من دیدم، عرضه داشتیم: چه می بینید یا امیرالمؤمنین، فرمود: ابوبکر عتیق را می بینم، که در آتش جهنّم است و با دست اشاره می کند و می گوید: برایم استغفار نما. خداوند او را نیامرزد. (2)

ص: 558

1- رجال النّجاشی: ص 12.

2- تقریب المعارف: ص 242.

11- مجلّدت مطاعن، موسوعه بحار الأنوار علامه مجلسی رحمه الله، که ابوابی را در برائت از اعداء به عناوین ذیل ترتیب داده اند:

1- باب کفر ابوبکر و عمر و عثمان و نفاق و فضائح اعمالشان و فضیلت تبرّی از آنان و لعن نمودنشان.

2- ذکر اهل تابوت جهنمی.

3- تفصیل مطاعن ابوبکر لعین که هفت طعن است و به آنها بر علیه مخالفین احتجاج نموده اند.

4- تفصیل مطاعن عمر ملعون و ذکر احوال او که در نوزده طعن می باشد.

5- تفصیل مطاعن عثمان و بدعت های آن لعین و احوالاتش که بیست طعن باشد.

12- کتاب سیزدهم موسوعه عوالم العلوم علامه شیخ عبدالله بحرانی تلمیذ علامه مجلسی رحمهما الله که در مطاعن نوشته شده.

13- شیخ اجلّ رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب رحمه الله که عنوانی در مطاعن به نام مثالب التّواصب دارد.

و احادیثی قاده در شأن امامان نواصب و شرح آنها بیان کرده، و رموزی که به جای اسامی آن ملاعین، در زمان تقیّه به کار می رفته را، شرح داده است چون: عجل و سامری و عتّل و نعتل و زنیم و امثال آن.

ص: 559

آری اگر محققى از باب مثال به کتاب الذریعه مرحوم آغا بزرگ طهرانى رجوع کند خواهد دید که بزرگان قدماء ما، چه کتبی در مطاعن به رشته تحریر درآورده اند و اصالت این منهج را خواهد یافت.

کتابنامه برائت

مثلاً: کتاب المثالب، أبی محمد یونس بن عبدالرحمن، که امام هشتم (علیه السلام)، مراجعه به او را در امورات دینی، امر نموده بودند.

و یا کتاب المثالب، أبی الحسن علی بن مهزیار الدورق الأهوازی وکیل ائمه هدی (علیهم السلام) و راوی احادیث حضرات علی بن موسی و جواد الائمه و امام هادی (علیهم السلام).

و یا کتاب المثالب، أبی جعفر محمد بن الحسن الصفار القمی صاحب امام عسکری (علیه السلام) و مؤلف کتاب شهیر بصائر الدرجات. و یا کتاب مثالب الرجالین و المرأتین أبی بکر و عمر و عائشه و حفصه لعنهم الله، نوشته سید شریف رجالی، احمد بن علی بن محمد بن جعفر بن عبدالله بن الحسین الأصغر بن زین العابدین (علیه السلام).

و یا کتاب لوامع السقیفه و الدار و الجمل و الصّفین و التّهروان، نوشته شیخ رئیس عبیدالله بن عبدالله السعدآبادی، معاصر سید مرتضی علم الهدی.

ص: 560

و یا کتاب المثلث، ابن أحمد الحسن بن محمد بن یحیی بن الحسن بن الحسین بن عبدالله بن زین العابدین السجاد (علیه السلام) که معروف به ابن ابی طاهر متوفای سنه 358 هجری قمری می باشد.

و یا کتاب المثلث، ابن محمد الحسن بن سعید بن حماد بن مهران الأهوازی که از موالیان امام چهارم (علیه السلام) و اصحاب امام هشتم و نهم و دهم (علیهم السلام) می باشد.

از آن بزرگواران روایت نقل می نموده و او سبب تشیع علی بن مهزیار است و اجله او را توصیف کرده و از ثقات دانسته اند که با رجوع به کتب علم رجال معلوم همگان می گردد.

و یا کتاب السرائر فی المثلث، احمد بن ابراهیم بن ابی رافع بن عبید بن عازب، برادر براء بن عازب أنصاری، که شخصی ثقه و کوفی و ساکن بغداد بوده است.

و یا کتاب المثلث، ابن جعفر احمد بن الحسین بن سعید الأهوازی ملقب به دندان.

و یا کتاب المثلث، ابی جعفر محمد بن بندار بن عاصم الذهلی القمی که شخصی ثقه و عین در بین اصحاب امامیه بوده است.

و کتاب منهج الفلاح، مولی محمد حسین بن یحیی النوری، تلمیذ علامه مجلسی.

و کتاب مجمع الفضائل لأرباب القبائح، مولی محمد کاظم بن محمد شفیع الهزار بجی الحائری که آن سه ملعون را در آن کتاب به ابوالفصیل و ابوالشور و ابوالملاهی نام گذاری نموده است.

و کتاب مثالب الأعداء و لوامع السقیفه، اَبی عبدالله حسین بن محمد الحلوانی.

و یا کتاب تشیید المطاعن، نوشته سید محمد قلی بن سید محمد حسین نیشابوری پدر صاحب کتاب عبقات الأنوار.

و کتاب مطاعن الثَّلاثه، به قلم شیخ عبدالنَّبی بن علی الکاظمی تلمیذ سید عبدالله شبر.

و کتاب الحمیراء، نوشته سید اختر حسین النقوی، که ردیه ایست بر کتاب عائشه صدیقه نوشته یکی از اعلام مخالفین.

و کتاب ایضاح دفتان التَّواصب، شیخ اَبی الحسن محمد بن احمد بن علی بن الحسن بن شاذان الفقیه القمی، علامه شیخ حاج میرزا یحیی بن میرزا محمد شفیع الأصفهانی می فرماید آن کتاب ممحَّض در مثالب اعداء بوده است.

ص: 562

و کتاب الخالدات، أبی الفضل عباس بن هشام التاشری، متوفای سنه 220 هجرى که به او عیسی می گفتند و نجاشی آن کتاب را در مثالب اعداء دین معرفی می نماید. (1)

و کتاب تکسیر الصنمین، سید جعفر معروف به ابن علی خان الحسینی الموسوی التبارسی الدهلوی.

و کتاب نفحات الالهوت فی لعن الجب و الطاغوت، نوشته نورالدین علی بن الحسین بن عبدالعالی المحقق الکرکی.

و کتاب نفاق الشیخین بالحدیثین الصّحیحین، محمّد قلی بن محمّد حسین بن حامد حسین بن زین العابدین الموسوی التیسابوری الکنتوری.

و کتاب مصائب التواصب، نوشته سید سعید شهید قاضی نورالله بن شریف المرعشی التستری.

و کتاب تحفه فیوزیه، نوشته تلمیذ علامه مجلسی صاحب کتاب ریاض العلماء شیخ میرزا عبدالله افندی.

و کتاب ضیاء الخافقین فی شرح دعاء الصنمین، مولی محمّد مهدی بن مولی علی اصغر بن محمّد یوسف القزوینی.

ص: 563

و كتاب رشح الولاء فى شرح الدعاء، أبى السّعدات أسعد بن عبدالقاهر سفرويه الأصفهانى.

و كتاب ذخرالعالمين فى شرح دعاء الصّمنين، محمّد مهدى بن على اصغر القزوينى.

و كتاب السّبعه من السّلف، نوشته آيت الله العظمى سيّد مرتضى الحسينى اليزدى الفيروز آبادى.

و كتاب الشّهاب الثّاقب فى بيان معنى التّائب، نوشته فقيه محدّث شيخ يوسف بن شيخ أحمد بن ابراهيم البحرانى.

و كتاب الدّخيره يوم المحشر فى فساد نسب عمر و بعض أشياعه الّذين هم شرّ البشر، نوشته علامه ثانى محقّق فقيه شيخ سليمان بن عبداللّهِ الماحوزى البحرانى.

و يا كتاب الفاحشه الوجه الآخر لعائشه، به قلم علامه معاصر شيخ ياسر الحبيب.

و يا كتاب اساس ايمان، به قلم فاضل معاصر عبدالرّضا مهدوى.

و يا كتاب شرح دعاء صنمى قریش، آيت الله العظمى مولى حبيب الله شريف الكاشانى.

و کتاب الجمل، نوشته شیخ محمد بن محمد بن نعمان بن عبدالسلام بن جابر بن نعمان بن سعید بن جبیر، ملقب به مفید و ابن المعلم.

و کتاب عین العبره فی غبن العتره، نوشته سید احمد بن طاووس.

و ده ها کتاب دیگر در موضوع تبرّی از ثقات و اساطین اصحاب ائمه (علیهم السلام) و علماء مکتب تشیع که با رجوع به کتب مصادر، چون الذریعه نوشته مرحوم آغابزرگ، تا به حدی عدد آنها احصاء می گردد.

و خود این استقراء و اگر چه ناقص، اصالت این بحث و منهج را روشن می سازد و شبهه تازگی این سیره برائیّه را مندفع می نماید. و اگر به راستی آن جحد عظیم و نقل حقائق تاریخی به دست این اکابر صورت نمی پذیرفت و احادیثی چون: **إِنَّ الشَّيْخَيْنِ فَارِقًا الدُّنْيَا وَلَمْ يَتُوبَا وَ لَمْ يَتَذَكَّرَا مَا صَدَّ نَعْمَا بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) فَعَلِيهِمَا لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ** (به درستی که ابوبکر و عمر از دنیا مفارقت کرده در حالیکه از اعمال خویش توبه ننمودند و آن ظلمهائی که به امیرالمؤمنین (علیه السلام) کردند را متذکر نشدند. پس بر آن دو لعنت خداوند و ملائکه و تمامی مردم دنیا) **(1)**، را به قلم خود نمی آوردند، ما حقائق را از کجا کسب می نمودیم و به هدایت رهنمون می شدیم.

ص: 565

و در زمان حضرات معصومین (علیهم السلام)، این یک نوع نشانه برای تشیع بوده، که اصحاب ایشان و اگر چه با مخالفین ارتباط داشتند ولی از بیان حقائق و مثالب اعداء، خودداری نمی نمودند. چرا که پس از تورّقی در صفحات تاریخ این مسأله به وضوح دیده می شود. و در عین حال، آن شخصیت ها در نظر مخالفین وجهه ای علمی و اعتباری داشتند چرا که اهل نفاق نبوده و حقائق را بیان می کردند.

ما در اینجا به بعضی از نمونه های آن اشاره می نمائیم.

مثال اول:

عمرو بن ثابت اَبی المقدم الحدّاد رحمه الله که از اصحاب سه امام سجاد و باقر و صادق (علیهم السلام) بوده و از ثقات نزد فریقین به حساب می آمده. (1)

و در مقابل عدّه ای از مخالفین، اخذ حدیث را از او انکار می نمودند، چرا که محدّثین و روایت بکری هم از او حدیث می گرفتند.

ابن المبارک می گوید: لا تُحدّثوا عن عمر و بن ثابت فَإِنَّه كَانَ يَسُبُّ السَّلَفَ (از عمرو بن ثابت حدیث نقل نکنید چرا که او به گذشتگان دشنام می دهد). (2)

ص: 566

1- - معجم رجال الحدیث: ج 13، ص 74.

2- - تهذیب الکمال: ج 21، ص 556.

و ساجی هم گفته: مَدْمُومٌ و كَانَ يَنَالُ مِنْ عُمَانَ و يُقَدِّمُ عَلَيَّ عَلِيَّ الشَّيْخَيْنِ (او شخصی مذموم است و از عثمان بدگوئی می کرده و علی را بر ابوبکر و عمر مقدم می داشته). (1)

و ابوحاتم می گوید: صَدَّ عَيْفُ الْحَدِيثِ يُكْتَبُ حَدِيثُهُ كَانَ رَدِيءُ الرَّأْيِ شَدِيدُ التَّشْيِيعِ (او حدیث ضعیف بوده و احادیثش نوشته می شده و رأی او پست و دنی و در تشیع بسیار قوی و محکم بوده است). (2)

با این حال از او نقل حدیث می کردند، چون علی رغم اعتقاداتش، او را صادق می دانستند.

مزی می گوید: من از او بسیار حدیث نوشته ام و از او به من خبر رسید که نزد حبان بن علی بوده و از او شنیده شده که می گفته: مردم بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همگی کافر شدند مگر چهار نفر. به حبان گفتند: تو از او این کلام را شنیدی و بر او انکار نکردی؟! او گفت: عمر و همنشین ما بود. (3)

ابوداؤد از او حدیث آورده و در کتابش ثبت نموده و اعتراف کرده که او رافضی خبیثی می باشد ولیکن صدوق و راستگوست. (4)

ص: 567

1-- تهذیب التّهذیب: ج 8، ص 10.

2-- الجرح و التّعدیل: ج 6، ص 223.

3-- تهذیب الکمال: ج 1، ص 558.

4-- سنن أبی داؤد: ج 1، ص 72.

علی رغمی که او قائل به کفر همه مسلمانها بعد از رسول دین مبین اسلام شده مگر پنج نفر. (1)

و یحیی بن معین که امام الحدیث نزد مخالفین است شهادت داده که در احادیثش دروغ نگفته. (2)

مثال دوّم:

اسماعیل بن عبدالرحمن السدی، مکتبی به ابی محمد القرشی رحمه الله.

که از اصحاب سه امام سجّاد و باقر و صادق (علیهم السلام) و مفسر قرآن بوده، و علم جمعی را در بر داشته و اهل خلاف هم شاگردی او را کرده اند. یحیی القطان گوید: کسی را ندیدم که سدی را یاد کند مگر به خیر و خوبی و احدی هم او را کنار نزده است. (3)

بعضی او را ضعیف شمرده اند و جرأت بر تکذیبش پیدا کرده. جوزجانی گوید: کُذِّبَ شَتَّام (او بسیار دروغگو و شتم کننده بوده) (4) ولی العقیلی

ص: 568

1-- تهذیب التّهذیب: ج 8، ص 9.

2-- الضعفاء الکبیر: ج 3، ص 263.

3-- التاریخ الصغیر: ج 1، ص 348.

4-- میزان الاعتدال: ج 1، ص 237.

گفته: قاضی مرو و شیخ آنجا حسین و اقدالقرشی گفت: تا شنیدم که او به ابوبکر و عمر شتم می نماید، دیگر من هم نزد او نرفتم. (1)

و امام الحنبله درباره اش گفته: إِنَّهُ ثَقَّةٌ (او شخصی مورد وثوق و اطمینان می باشد). (2)

و ساجی گفته: صَدُوقٌ فِيهِ نَظَرٌ (شخصی راستگوست ولی در او اشکالاتی هست). (3)

لذا علماء بکری از او در کتب خود روایت ها نقل کرده که با تتبع آنها مطلب روشن می شود. چرا که او را موثق دانسته و این حفظ و جنات خود به خاطر حریتی است که در نشر اعتقاداتش داشته و از لومه لائمی هراس نداشته است.

مثال سوم:

أبوسعید عباد بن یعقوب الزّواجنی الکوفی، از روافض جلدز بوده، و با اهل خلاف هم معاشرت داشته، تا بجائی که احوال او بر بعضی از علماء شیعی هم مشتبه گردیده است. و بین او و أبوسعید عبّاد العصفری الشّیعی فرق گذاشته اند در حالی که یک نفر می باشند.

ص: 569

1- الضعفاء الكبير: ج 1، ص 88.

2- تهذيب الكمال: ج 3، ص 134.

3- تهذيب التهذيب: ج 1، ص 274.

شخصی موثق که محدث نوری در خاتمه مستدرک درباره او گوید: کتابی داشته که نوزده حدیث دارد و دلالت تام بر تشیع او می کند. مثل: نص بر ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) و خلقت نورانی آن بزرگواران و عبودیت آن حضرات (علیهم السلام) خدای متان را، قبل از خلقت خلایق. (1)

ذهبی از محمد بن جریر روایت آورده که: شنیدم عباد می گوید: هر آنکس از اعداء آل محمد (علیهم السلام) در نمازهای روزانه برائت نجوید با آنان محشور می شود. (2)

که این هیبت اعتقادی، آن هم در مقابل مخالفین تشیع، خود اصل تشیع می باشد و دیدگاه عظیم برائی او را آشکار می کند.

ابن عدی گوید: در مذهب تشیع خود غلو کرده و احادیثی در فضائل و مثالب دارد که بر او انکار می نمایم. (3)

و باز او آورده که: او سلف و گذشتگان را شتم می نموده. (4)

ص: 570

1- - خاتمه مستدرک الوسائل: ج 1، ص 53.

2- - میزان الاعتدال: ج 2، ص 379.

3- - الکامل: ج 4، ص 348.

4- - الکامل: ج 4، ص 348.

و ابن حبان می نویسد: شخصی رافضیست و به رفض هم دعوت می کرده. (1) و مزی از صالح جزره آورده که: او عثمان را شتم می کرده و می گفته: خدا عادلتر از آن است که طلحه و زبیر را وارد بهشت کند. به او گفتم ویل بر تو باد، چرا اینگونه می گوئی؟! او گفت: زیرا با علی بعد از بیعتشان، جنگیده اند. (2) با این همه حالات دار قطنی می گوید: او شیعه و راستگوست. (3)

و ابن خزیمه مطلبی لطیف درباره او گفته که: ما را شخصی ثقه روایت کرده که در دینش متهم گشته و او عباد بن یعقوب می باشد. (4) و در جمع، نقل روایت از او را در کتابهای خود، به قلم خویش آورده اند.

مثال چهارم:

ابراهیم بن محمد بن ابی یحیی، مشهور به اسحاق المدنی یا مدائنی. از خصیصین امامین صادقین (علیهما السلام) معرفی شده. و استاد شافعی، که امام مذهب شافعی است بوده، و در برائت هر جی نداشته.

شیخ الطائفه طوسی رحمه الله مینویسند: ابراهیم بن محمد بن ابی یحیی ابواسحاق مولی اسلم بن اقصی، شخصی مدنی، از امام باقر و امام

ص: 571

1- کتاب المجروحین: ج 2، ص 172.

2- تهذیب الکمال: ج 14، ص 178.

3- سؤالات الحاکم النیسابوری: ص 253.

4- الوافی بالوفیات: ج 1، ص 351.

صادق(علیهما السلام) روایت دارد و خاصّ به احادیث ما شیعیان بوده و عامّه هم او را به همین دلیل تضعیف کرده اند، و یعقوب بن سفیان در تاریخ خود در اسباب تضعیف او نوشته: شنیده شده که او از ابوبکر و عمر بدگویی می کرده. (1)

ذهبی حکایت می کند که: کانَ رَافِضیُّ کُذَّاب (او رافضی و بسیار دروغگو می باشد. و سکونی هم گوید که: شنیدم او، بعضی از گذشتگان را شتم می نموده. (2)

و اسماعیل بن عیسی العباسی گوید: ابراهیم به من گفت: غُلامُکَ خَیْرٌ مِنْ اَبی بَکْرٍ و عُمَر (غلام تو از ابوبکر و عمر بهتر می باشد). (3)

و او به نیل و شتم رؤوس کفر و ضلالت اکتفا نکرده، بلکه تابعین آنها را چون مالک بن انس، امام مالکی ها را هم، به حمار و چهارپا تشبیه نموده. یحیی اسدی می گوید از ابراهیم شنیدم که در جواب شخصی که از او طلب کرده بود تا احادیثی را برایش املاء کند و او سی حدیث برایش املاء کرد، گفت: برای تو سی حدیث گفتم و اگر به سوی آن حمار می رفتی برای تو فقط سه حدیث می گفت تا تو را خشنود کند. (4)

ص: 572

1-- الفهرست: ص 7، رجال التجاشی: ص 14.

2-- تذکره الحفاظ: ج 1، ص 247.

3-- سیر أعلام النبلاء: ج 8، ص 450.

4-- میزان الاعتدال: ج 1، ص 60.

و از او ثوری و ابن جریج و کبار روات و عباد بن منصور، روایت نقل می کردند با آن که مذهب او را کاملاً می شناختند. (1)

شافعی که شاگرد او بوده می گوید: اگر هر آینه ابراهیم از آسمان به زیر افتد برای او از دروغ گفتن خوشتر است و در حدیث ثقه و به خاطر وثاقت اوست که ابن ماجه در سننش از او حدیث اخراج نموده است. (2)

مثال پنجم:

ابوحمره الثمالی، از اصحاب امام سجاد و امامین صادقین و امام کاظم (علیهم السلام) بوده. امام هشتم در شأن او فرمودند: أَبُو حَمْرَةَ الثَّمَالِي فِي زَمَانِهِ كَلْقَمَانَ فِي زَمَانِهِ (ابوحمره در روزگار خود چونان لقمان در زمان خویش بوده است). (3)

عبداللّه بن موسی روایت می کند که: ما نزد ابوحمره بودیم که ابن المبارک وارد شد، پس ابوحمره حدیثی در شأن عثمان بیان کرده و از او بدگفت و مذمتش نمود. ابن المبارک از جا بلند شد و آنچه از احادیث نوشته بود پاره کرد و بیرون رفت. (4)

ص: 573

1- - الکامل: ج 1، ص 220.

2- - تهذیب الکمال: ج 2، ص 188.

3- - اختیار معرفه الرجال: رقم 357.

4- - میزان الاعتدال: ج 1، ص 363.

عمر و بن الحنظل الخزاعی، که از صحابی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امیر عوالم علی (علیه السلام) بوده. و او نه فقط با آن شخصیت‌های منحرفه مخالف بوده، بلکه از قتل یکی از آن ملاعین، عثمان بن عفان لعنه الله به حساب می‌آید. و بدین صورت تبرّی خود را از آن ملعونی که محدور الدّم بوده است نشان می‌دهد.

محمد بن سعد در کتاب خود آورده: عمرو بن حمق بر روی سینه عثمان نشست در حالی که او رمقی داشت، و نه ضربه بر او زد، و گفت: سه عدد اول را به خاطر خدا زدم و شش ضربه دیگر را، به خاطر کینه‌هایی که از تو در دلم داشتم، وارد کردم. (1)

عملکردی که امیر عوالم (علیه السلام) آنرا با این بیان تأیید کرده و خود را با قتل آن ملعون همراه نمودند، و همین بهانه شروع جنگ‌ها، بر علیه مولا شد، که ما قصاص خون عثمان را طالبیم.

حضرت فرمودند: کسی که از من درباره خون عثمان سؤال نماید، گویم به درستی که خداوند او را کشت و من هم با خدا و تابع او هستم. (2)

ص: 574

1- - الطبقات الكبرى: ج 3، ص 74.

2- - بحار الأنوار: ج 31، ص 165، شرح نهج البلاغه: ج 3، ص 66.

و بدین عبارت تأییدیه کشتار او را از طرف خدای مَنان اراده کرده و قاتلین او را مأموران الهی در این امر تلقی می دهند.

مثال هفتم:

یونس بن خباب الأَسیدی، از صحابی امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) است. و در ارتباط با مخالفین، چونان گذشتگان، که ذکر کردیم بوده، و حق را اظهار می داشته و اهل خفاء نبوده.

صاحب سنن گوید: او اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را بسیار دشنام و شتم می نموده. (1)

و دار قطنی گوید: مردی شیعی و اهل افراط بوده و عثمان را دشنام و سب می داده. (2)

و یعقوب بن سفیان الفسوی گوید: به بدگوئی عثمان مشهور بوده است. (3)

و او به نقل عباد بن عباد در ضمن ذکر فضیلتی از مولای خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جواب شخصی در بحث عذاب قبر گفته است: در این

ص: 575

1- - سؤالات الآجری لأبی داوود: ج 1، ص 224.

2- - میزان الاعتدال: ج 4، ص 479.

3- - تهذیب التّهذیب: ج 11، ص 386.

بین کلامی است که ناصبی‌ها مخفی می‌کنند آنرا، گفتم چیست آن مطلب؟! گفت: از میت درباره ولیّ او سؤال می‌کنند. پس اگر گوید: علی (علیه السلام) اهل نجات است. پس به او گفتم: به خدا قسم این مطلب را از پدرانم نشنیده‌ام! او گفت: از کجا می‌آئی؟! گفتم: بصره، گفت: تو عثمانی و خبیث هستی! تو عثمان را دوست داری؟! در حالی که او دو دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به قتل رسانیده. (1)

به مناسبت، بعضی از علل ازدواج دختران پیغمبر با عثمان لعین را در اینجا آورده که از باب عدم فتنه جوئی آنان و سلب قدرت از آنها بدین واسطه، تا در سنین اولیّه ظهور اسلام آشوب به پا نکنند و حجّت بر آنان تمام شود و ملحق شدن دو سیده جلیله رقیّه و ام کلثوم (علیهما السلام) به مقام آسیه بنت مزاحم، که بر اذیت‌های فرعون لعنه الله صبر نمود، را از علّت‌های این ازدواج برشمرده اند.

و عللی دیگر که با تتبع آثار اسلامی معلوم می‌گردد. به هر حال اینگونه بوده اعتقاد یونس بن خباب، ولی باز هم یحیی بن معین نوشته: او ثقه می‌باشد و عثمان را شتم می‌نماید. (2)

ص: 576

1- - الکامل: ج 7، ص 172.

2- - تهذیب التّهذیب: ج 11، ص 385.

و ابن ابي شيبة هم او را ثقه و صدوق معرفی می نمایند. (1)

مثال هشتم:

ابو محمد عبدالرحمن بن صالح الأزدي، صاحب کتابی در مثالب اعداء اهل بیت (علیهم السلام). و با آن حال در صراحت و شجاعت دینی قدم گذاشته تا به جائی که احمد بن حنبل، مضطرّ به مجالست با او بوده. موسی بن هارون درباره او گفت: او موثق می باشد و در مثالب همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اصحابشان حدیث می نموده. (2)

آری، برای عائشه و حفصه و عدّه ای از اصحاب منحرف نبی اعظم (صلی الله علیه و آله)، آبرویی نگذاشته و با خاک یکسانشان نموده. و ابوداود می گوید: ندیدم از او حدیثی آورده باشد، چرا که کتابی را در مثالب اصحاب پیغمبر وضع کرده است. (3)

يعقوب بن يوسف المطوعي می گوید: او شخصی رافضی بوده و با احمد بن حنبل رفت و شد می کرده و او را در اعتقاداتش محکوم می نموده. با احمد درباره نزدیک شدن به او سؤال شد، که او گفت: سبحان الله او مردی از محبین اهل بیت پیغمبر (علیهم السلام) است و شخصی موثق می باشد. (4)

ص: 577

1- - تهذيب التّهذيب: ج 11، ص 385.

2- - تهذيب الكمال: ج 17، ص 181.

3- - تهذيب الكمال: ج 17، ص 181.

4- - تهذيب الكمال: ج 17، ص 180.

و یحیی درباره اش گفته: مردی از اهل کوفه به سوی شما آمده به نام عبدالرحمن بن صالح که شخصی ثقه و صدوق و شیعی می باشد و هر آینه اگر از آسمان به زیر آید برایش نیکوتر می باشد از دروغ گوئی در نصف حرف. (1)

آری ذکر مثالب و مطاعن و نوشتن اوراقی در آن باب، امری معهود و ریشه دار در قرون اولیه اسلامی بوده است.

مثال نهم:

عیسی بن مهران المستعطف، صاحب کتابی در مخازی صحابه منحرف. خطیب بغدادی گوید: او از شیاطین رافضی هاست، و از مرادها و بزرگانشان. از تصانیفش کتابی به من رسیده، که در طعن صحابه و تکفیر آنان می باشد که موی بدنم را راست نموده و تعجبم را زیاد کرده، چرا که احادیثی موضوعه دارد. (2)

مثال دهم:

مستبصری به نام عبدالرحمن بن خراش، از اعلام و حفاظ مخالفین، در اواخر عمر رافضی شده و کتابی در مثالب شیوخ عمریه می نویسد. ابونعیم بن عدی گوید: احدی را از ابن خراش در حفظ احادیث حفظ ندیدم. (3)

ص: 578

-
- 1- - تهذیب الکمال: ج 17، ص 181.
 - 2- - تاریخ بغداد: ج 11، ص 168.
 - 3- - تاریخ الإسلام: ج 21، ص 214.

ابوزرعه محمد بن یوسف الحافظ گوید: او مثالب شیخین را اخراج نموده و رافضی می باشد. (1)

ابن عدی گوید: مطالبی درباره تشیع او گفته شده و امیدوارم که او تعمّد به کذب نداشته باشد. از ابن عقده رسیده که: او پیش ما بوده، آن زمانی که در تشیع مطالبی را نوشت، و فقط نزد من، آن ها را ترویج داد. و شنیدم ابن حماده گوید: او با خود دو جزء کتابی را که در مثالب شیخین نوشته بود نزد تاجری برد و او را به دو هزار درهم اجاره داد که برایش حجره ای در بغداد بنا کند تا در آن حدیث کند، پس از زمان فارغ شدن تاجر، او از دنیا رفت. (2)

ابن حجر گوید: او به خدا قسم شیخی فریفته بوده که سعی خود را نابود کرد. او حافظ زمان خودش بوده و اطلاع کثیری به مطالب داشته ولی از آنها نفعی نبرده، چرا که بر چهار پای رافضه سوار گشت و مسلک آنان را پیمود. (3)

تا بدینجا ده نمونه از مصادیق متعدّده رافضیان شیعی را ملاحظه نمودید که با قوّت قلب و یقین، از اعتقادات حقّه دفاع و در برابر ظالمین سر فرود نیاوردند و از طرفی هم مورد ثناء عظیم موالیانشان قرار می گرفتند. شیخ

ص: 579

1-- تذکره الحفّاظ: ج 2، ص 685.

2-- الکامل: ج 4، ص 321.

3-- لسان المیزان: ج 3، ص 445.

مفید رحمہ اللہ می نویسند: مَا زَالَتِ الْأَئِمَّةُ (عليهم السلام) يُنَاطِرُونَ فِي دِينِ اللَّهِ سَبْحَانَهُ وَيَحْتَجُونَ عَلَى أَعْدَاءِ اللَّهِ تَعَالَى، وَكَانَ شَيْوُخُ أَصْحَابِهِمْ فِي كُلِّ عَصْرٍ يَسْتَعْمِلُونَ النَّظَرَ وَيَعْتَمِدُونَ الْحِجَاجَ وَيُجَادِلُونَ بِالْحَقِّ وَيَدْمَغُونَ الْبَاطِلَ بِالْحُجُجِ وَالْبَرَاهِينِ وَكَانَ الْأَئِمَّةُ (عليهم السلام) يَحْمَدُونَهُمْ عَلَى ذَلِكَ (حضرات معصومین (عليهم السلام) در راستای دین الهی به مناظره مشغول و با اعداء و دشمنان خدای متعال احتجاج می نمودند. و بزرگان اصحابشان، در هر زمانی نظریات و بحوث عقیدتی را به کار می بستند و بر احتجاجاتشان تکیه کرده و در راه حق با اهل باطل مجادله می نمودند و با حجّت ها و ادلّه و برهان، باطل را ردّ می کردند و ائمه (عليهم السلام) هم آنان را بر آن عملکرد تحمید و تحسین می نمودند). (1)

خداوند محمد بن طیار را رحمت کند

یکی از اصحاب امامین صادقین (عليهما السلام)، محمد بن طیار است، که نه فقط در مقام مجادله با اهل باطل برآمده، بلکه شدید الخصومه هم بوده است.

هشام بن الحکم می گوید، امام صادق (عليه السلام) به من فرمودند: مَا فَعَلَ ابْنُ الطَّيَّارِ؟ قَالَ قُلْتُ: مَاتَ، قَالَ (عليه السلام): رَحِمَهُ اللَّهُ وَلَقَاهُ نَظْرَةً وَ سُوراً فَقَدْ كَانَ شَدِيدَ الْخُصُومَةِ عِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ (ابن طیار چه می کند؟ عرض کردم: از دنیا رفت،

ص: 580

امام(علیه السلام) فرمودند: خداوند او را رحمت کند و سرور و شادمانی به او برساند، حقیقتاً او در دفاع از ما اهل بیت، بسیار دادخواه و ستیزه جو بود. (1)

به راستی کدام یک از ما در دفاع از مقدّسات و اعتقاداتمان، شدید الخصومه می باشیم تا بدین معیار، شامل رحمت فرستادن امام عصر(علیه السلام) بر خود، بشویم؟!

ابان الأحمر از محمّد بن طیار نقل می کند، که به امام صادق(علیه السلام) عرض کردم: به من خبر رسیده که شما مناظره با مخالفین و مخاصمه با آنان را نمی پسندید؟

حضرت فرمودند: اما کلام و مخاصمه مثل توتی را با آنان، اکراه ندارم و می پسندم. چرا که زمانی که پرواز می کنی و در آسمان دفاع از اعتقادات بال می زنی و بحث می کنی، به وجه احسن صورت می دهی و می دانی چگونه بر سر آنان فرود آئی و بر آنان هجوم ببری، و سپس خود را از دستشان خلاص کنی و از اعتقاداتت عقب نشینی نکنی و پرواز نمائی. پس هر آنکس بدین صورت در مقام مخاصمه با دشمنان ما قرار گیرد ما کلام و بحث نمودن او را پسندیده و مکروه نمی داریم. (2)

ص: 581

1-- رجال الکشی: ص 250.

2-- رجال الکشی: ص 250.

و حضرت، چون اسم او طیار یعنی پرواز کننده بود، او را بدین صورت مورد تشبیه قرار می دهند، و معیار مخاصمه را برای همگان مشخص می نمایند. که چون او، قوی القلب و شدید المخاصمه باشید.

و این منهج را، اصحاب جلیل القدر حضرات، پیش گرفته تا مشمول فرمایشاتی چون: هَيْهَاتَ كَذِبَ مَنْ ادَّعَى مَحَبَّتَنَا وَ لَمْ يَتَبَرَّأْ مِنْ عَدُوِّنَا (هرگز چنین نیست که کسی ادعای محبت ما خانواده را بنماید و از دشمنانمان دوری نکند).⁽¹⁾

و یا: مَنْ لَمْ يَعْرِفْ سُوءَ مَا أَتَى إِلَيْنَا مِنْ ظُلْمِنَا وَ ذَهَابِ حَقِّنَا وَ مَا رَكِبْنَا بِهِ، فَهُوَ شَرِيكٌ مَنِ اتَى إِلَيْنَا فِيْمَا وُلِّيْنَا بِهِ (آنکس که بدی، ظلم هائی که به ما شد، و حقوقی که از ما غصب گردید، و آنچه بر ما تحمیل گردید را نشناسد، پس او هم شریک است با آنکسی که با ما چنان نمود)⁽²⁾، نشوند.

لذا شیخ مفید این عقیده تبری را جار زده، تا همگان با آن آشنا گردند، آنجا که می فرماید: الْمُتَقَدِّمُونَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) ضَالُّلٌ فَاسِقُونَ وَ أَنَّهُمْ بِتَأْخِيرِهِمْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَنِ مَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) عُصَاةٌ ظَالِمُونَ وَ فِي النَّارِ

ص: 582

1- بحار الأنوار: ج 27، ص 58، ح 18.

2- بحار الأنوار: ج 27، ص 55، ح 11.

يُظْلِمِهِمْ مُخَلِّدُونَ (آنانکه بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) تقدّم گرفتند، بسیار گمراه و فاسق می باشند، و با به تأخیر انداختن حضرتشان از مقام نبوی گناهکاران ظالمند و در آتش جهنّم بدین ظلمی که کرده اند جاودانه می باشند). (1)

در این بین باید بگویم که به راستی چرا عدّه ای شیعه نما، در مقام تعرّض به این منهج شریف قرار گرفته و خود را مانع نشر حقائق قرار داده اند؟! آیا گمان می کنند که مخالفین و دشمنانشان با این چاپلوسی ها، از دستشان راضی شده و دشمنی را کنار می گذارند؟! آیا این آیات قرآن را نخوانده اند که خدای متّان می فرماید: وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (هرگز یهودیان و نصاری از تو راضی نخواهند شد مگر آن که پیروی از آئین آنان کنی، بگو ای پیغمبر راهی که خدا بنماید به یقین راه حقّ، تنها همانست، و البتّه اگر از میل و خواهش آنان پیروی کنی بعد از آنکه طریق حقّ را به یقین دریافتی دیگر خدا اصلاً یار و یاور تو نخواهد بود). (2)

ص: 583

1- - اوائل المقالات: ص 42.

2- - بقره: 120.

باید از خواب غفلت بیدار شوند، آنانی که فکر می کنند دشمنان تشیع، با اظهار برادری و دست اخوت دادن، آمده اند که با ما یکی شوند یا احیاناً شیعه گردند. آنها آمده اند که ما را مثل خودشان عمری و اهل جهنم نمایند!!! حاشا و کلاً. ما بر سیره محمد و آل محمدیم(علیهم السلام) و از خدای متان می طلبیم که: اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَا مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و مَمَاتِي مَمَاتِ مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ. وَرَزَقْنِي اللَّهُمَّ الْبِرَاءَةَ مِنْ أَعْدَاءِ مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ(علیهم السلام).

شیوه های ابراز برائت

دشمنی و عداوت با دشمنان خدا و خاندان پیامبر(صلی الله علیه و آله)، از قبول نداشتن آنها و نپذیرفتن ولایتشان شروع شده و سپس در مراحل ذیل عملی و به شیوه های مختلفی اظهار می شود.

1- بغض و کینه و انزجار قلبی.

2- اظهار آن در هنگام تشرف به محضر معصومین(علیهم السلام) که در زیارت های آن بزرگواران از راه دور و نزدیک و یا در بیعت با آن وجودات مقدسه و یا هنگام دعا و مناجات با پروردگار و یا هنگام ذکر اسامی دشمنان که به مصادیقی چون لعن و سب و ذم و هجو و شتم که درباره آنها سخن خواهیم گفت ظاهر می گردد.

ص: 584

3- مبارزه عملی با دشمنان و جنگیدن با آنها که طبیعتاً در صورت وجود شرائط حرب، تجلی پیدا خواهد کرد. و مهیا بودن برای این مرحله و اظهار آن به عبارت هایی چون تسلیت روز عاشوراء آن زمانی که می گوئی: عَظَّمَ اللَّهُ أَجُورَنَا بِمُصَابِنَا بِالْحُسَيْنِ (علیه السلام) و جَعَلْنَا وَإِيَّاكُمْ مِنَ الطَّالِبِينَ بِثَأْرِهِ مَعَ وَلِيِّهِ الْأَمَامِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (علیهم السلام) (خداوند اجر ما را در مقابل مصیبت حسین (علیه السلام) عظیم دارد. و ما و شما را از خونخواهان ایشان همراه ولیّ دمش امام مهدی از آل محمد (علیهم السلام) قرار دهد) (1) اظهار می گردد. چرا که از اساس، آن دوگانگی و تضادّ بین ما و دشمنان حضرات (علیهم السلام) از عالم ذرّ شروع شده، که پس از بررسی روایات آن عالم به وضوح مطلب استنباط می گردد (2)، و در این دنیا خود را نشان می دهد و تا زمان ظهور به اتمام نمی رسد.

و از آنجا که قبول ولایت و عدم قبول آن، توسط مخلوقات الهی در عالم ذرّ، شیعیان و محبّین صاحبان ولایت را، از مبغضین و منکرین ولایت جدا

ص: 585

1- - البلد الامین: ص 269 ، مصباح المتهدّج: ص 772.

2- - برای آگاهی از معلومات عالم ذرّ به مطلب سوّم کتاب المقاصد العلیّه نوشته علامه امینی و کتاب عالم ذرّ نوشته محمّد رضا اکبری و کتاب مختصر البصائر نوشته شیخ حسن بن سلیمان حلّی عاملی، مراجعه فرمائید.

کرده، و همین امر سبب مخالفتها و حروب دنیوی این دو دسته گردیده، به همان مناسبت، سبب شده که همگی در حروب حق با باطل شرکت داشته باشند و اگر چه در اصلاّب رجال بوده و پای به دنیا نگذاشته باشند. چرا که این عقیده حقیقتی است که اولاً به حسب روایات که می فرماید: **مَنْ أَحَبَّ عَمَلَ قَوْمٍ أَشْرَكَ فِي عَمَلِهِمْ** (هر آنکس عمل و کردار قوم و گروهی را پسندد با آنان شریک است، و در عملشان شرکت داشته) (1)، اصحاب الیمین از اصحاب الیسار جدا شده و در دو دسته قرار گرفته اند، و ثانیاً از این عقیده، امیر کلام علی (علیه السلام) پرده برداشته، آنجا که پس از پیروزی در جنگ بصره یکی از یاران امام (علیه السلام) عرضه داشت: دوست داشتم برادرم با ما بود و می دید که چگونه خدا تو را بر دشمنانت پیروز گردانید. حضرت در جواب او فرمود: **أَهْوَىٰ أَخِيكَ مَعَنَا؟** فَقَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَقَدْ شَهِدْنَا وَ لَقَدْ شَهِدْنَا فِي عَسْكَرِنَا هَذَا، أَقْوَامٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ سَيَرَعَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ وَ يَقْوَىٰ بِهِمُ الْإِيْمَانُ (آیا فکر و دل برادرت با ما بود؟ او گفت: آری، امام (علیه السلام) فرمود: پس او هم در این جنگ با ما بود، بلکه با ما در این نبرد شریکند آنهایی که حضور ندارند، و در صلب پدران و رحم مادران می باشند، ولی با

ص: 586

ما هم عقیده و آرمانند. به زودی متولد شده و دین و ایمان به وسیله آنان تقویت می گردد. (1)

آری و اگر چه به حسب ظاهر در آن حروب نبوده ولی در حقیقت به خاطر گفتن بلی، در عالم ذر، به ولایت آل الله (علیهم السلام)، و جدا شدن از غیر اهل ولایت، در مقام تعارض با آن جماعت بوده ایم و پس از آمدن به دنیا با مبارزه عملی خود، آن عهد را تجلی داده و عبارات: وَعَدُو لِمَنْ عَادَاكُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ را کالبدی می بخشیم.

و به حسب فرموده آقا سیدالشهداء (علیه السلام) در شب عاشورا، در قضیه تجدید عهد بنی هاشم و اصحاب باوفای حضرت با یکدیگر، به خواهرشان زینب کبری (علیها السلام) که: يَا أَخْتَاهِ اعْلَمِي أَنَّ هَؤُلَاءِ أَصْحَابِي مِنَ عَالَمِ الدَّرِّ (ای خواهر بدان به درستی که اینان از عالم ذر اصحاب من بوده اند) (2)، و با ضمیمه فقره زیارت عاشوراء که می گوئی: وَأَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِي مَعَ إِمَامٍ مَهْدِيٍّ ظَاهِرٍ نَاطِقٍ بِالْحَقِّ مِنْكُمْ (و اینکه مرا روزی کنی تا خونخواهی خودم را همراه با امام مهدی بنمایم). معلوم می گردد که ما هم به حسب رضایت به افعال

ص: 587

1- - نهج البلاغه: ک 12.

2- - زینب الکبری 3 مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ: ص 124.

عاشورائیان و لشکریان حسینی (علیهم السلام) در واقع در آن لشکر بوده ایم، و در حقیقت ما هم به دست دشمنانمان کشته شده ایم و در زمان ظهور طالب خون خودمان هستیم، و البتّه و صد البتّه که این از الطاف الهی و الطاف صاحبان ولایت (علیهم السلام) بر ما شیعیانمان می باشد.

در اینجا به مناسبت کلمات مرحوم صاحب شفاء الصدور را در شرح عبارت زیارت نقل می نمائیم تا مطلب روشنتر گردد.

ایشان می نویسند: و نکته تکرار این کلام و اعاده این مسئلت یا اظهار کمال و تشوُّق و نهایت تصریح است در حصول این انتقام، یا به اعتبار این است که در فقره اولی ثار را به اضافه به اهل بیت (علیهم السلام) کرده و ثار کم گفته، می خواست که در مقام نصرت و خونخواهی ایشان برآید و در این مقام اضافه به خود کرده به این ملاحظه که چون از شیعه ایشان است، ظلم بر ایشان، بر او واقع شده به جهت اتصال فطری که با ایشان دارد و رسم است که عشیره و اتباع، امور واقعۀ بر رؤساء اقرباء خود را، به خود نسبت می دهند، و می گوید: چنین کردم و چنین شدم، و این سنّت مطرّده، قاعده مستمرّه است در باب تعبیر در عرب و عجم، و یا به اعتبار این است که واقعاً بر خود او ظلم شده و خون او هم ریخته شده، به واسطه ظلمی که بر اهل بیت (علیهم السلام) واقع شده، چه اگر دولت حقّ ظاهر بود و باطل غلبه نمی کرد

ص: 588

بی اعتدالی در وجه الأرض واقع نمی شد و این همه سفک دماء و هتک اعراض و نهب اموال و سلب نفوس هرگز دست نمی داد. (1)

و به همین دلیل است که امیر عوالم (علیه السلام) آنجا که فرمود: **اللَّهُمَّ اجْزِ عُمَرَ لَقَدْ ظَلَمَ الْحَجْرَ وَالْمَدْرَ** (خداوند! جزای کردار عمر را بده که هر آینه او به هر سنگ و کلوخی و سنگ ریزه ای ظلم نمود) (2)، اشاره بدین مطلب دارد که آنان با غضب ولایت و عزل امامت به حسب ظاهر، به هر شیئی در عالم ظلم کرده، چرا که امام معصوم (علیه السلام)، امام همه کائنات است و نه فقط انسان های عالم، و با غضب حقوق او، به همه عالم ظلم شده است.

و در آخر هم، مبارزه عملی با دشمنان این است که انشاء الله تعالی، همه آنانی که در دل بغض و کینه دشمنان ولایت را دارند، در زمان رجعت حاضر شده (3)، و از آن ظالمین انتقام می گیرند.

چرا که امام صادق (علیه السلام) در ذیل حدیثی طویل به مفضل، درباره خروج ابدان ابوبکر و عمر لعنهما الله، توسط امام عصر (علیه السلام) و انتقام

ص: 589

1- - شفاء الصدور: ص 333.

2- - الجمل: ص 92.

3- - برای آگاهی از این مطلب و متعلقات مباحث رجعت، به کتاب الرجعه بین الظهور و المعاد، سلسله دروس معارفی آیت الله شیخ محمد سند، و در خصوص بحث رجعت عموم شیعیان به جلد اول این موسوعه مراجعه نمایند.

گرفتن و سوزاندن آن دو خبیث، در جواب سؤال مفضل که می گوید: آقای من این آخرین مرحله عذاب آن دو نفر می باشد؟ می فرمایند: هَيْهَات يَا مُفَضَّلَ وَاللَّهِ لَيَرَدَنَّ وَيَحْضَرَنَّ السَّيِّدَ الْأَكْبَرَ مُحَمَّدَ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) و الصِّدِّيقَ الْأَكْبَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَيَّمَةَ (علیهم السلام) وَ كُلُّ مَنْ مَحَّضَ الْأَيْمَانَ مَحَّضًا أَوْ مَحَّضَ الْكُفْرَ مَحَّضًا، وَ لَيَقْتَصَنَّ مِنْهُمَا لِجَمْعِهِمْ حَتَّى أَنْهَمَا لَيَقْتُلَانِ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ أَلْفَ قَتْلَةٍ وَ يَرُدَّانِ إِلَى مَا شَاءَ رَبَّهُمَا (هرگز ای مفضل، به خدا سوگند بر خواهند گشت و در حضور بزرگ سرور عالم، حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و صدیق اکبر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فاطمه و حسن و حسین و سائر ائمه هدی (علیهم السلام) حاضر خواهند گشت. همه، مؤمنان کامل و کفار تمام عیار نیز باز خواهند گشت. همه، آن دو را عذاب می کنند آنگونه که در هر شبانه روز هزار مرتبه ایشان را بکشند و زنده شوند. پس خدای تعالی ایشان را آنجا که خواهد ببرد). (1)

و از همین قسم سوّم است، اجتناب از تشبّه به آنان، حتّی در پوشیدن لباس و خوردن طعام و اطعمه ای که شیعه می خورد و مسلک آنان را سلک

ص: 590

نمودن، چرا که اگر چونان آنها شدی تو هم دشمن خدائی همانطور که آنها دشمن خدایند. (1)

و حتی اجتناب نمودن از نامگذاری فرزندان به اسامی آنان. (2) چنانچه در روایت یعقوب بن سراج گوید: خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدم، آن حضرت در کنار گهواره امام کاظم (علیه السلام) بودند در حالی که آهسته با او صحبت می کردند، تا آنجا که راوی گوید حضرت کاظم (علیه السلام) به نحو اعجاز به من فرمود: برو نامی که دیروز برای دختری انتخاب کردی تغییر ده، خدا این اسم را مبعوض می دارد. راوی گوید: من اسم او را حمیراء نامیده بودم، امام ششم (علیه السلام) فرمودند: دستور فرزندم را بپذیر تا هدایت شوی، من هم امر حضرت را امتثال کردم. (3)

و اساساً ما در کیفیت ابراز دشمنی با دشمنان، باید تابع روش هائی باشیم که از خود حضرات ائمه (علیهم السلام) به ما رسیده است. لذا امام صادق (علیه السلام) در ضمن روایتی می فرماید: از ما نیست کسی که نداند چگونه با مخالفان، مخالفت کند و نتواند به خوبی از عهده آن برآید. (4)

ص: 591

-
- 1- - علل الشرائع: ج 2، ص 348.
 - 2- - برای آگاهی از نامگذاری امیر عالم (علیه السلام)، فرزندان خود را به اسماء دشمنانشان و عدم صحّت این قضیه به کتاب تحریف اسامی اولاد معصومین (علیهم السلام) نوشته دانشمند مفسّر نجاح الطائی رجوع نمائید.
 - 3- - الکافی: ج 1، ص 310، اعلام الوری: ص 299.
 - 4- - بحار الأنوار: ج 75، ص 266، مستطرفات السرائر: ص 578.

چنانچه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در ضمن قضیه ای در نامه ای که به قیصر روم نوشتند این عبارات را به کار گرفتند: *مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) صِدْقٌ مِنْ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) وَوَارِثٌ مِنْ عَلِيٍّ (علیه السلام) وَأَقْرَبُ الْخَلْقِ إِلَيْهِ وَوَزِيرُهُ وَمَنْ حَقَّتْ لَهُ الْوِلَايَةُ وَأَمِيرُ الْخَلْقِ مِنْ أَعْدَائِهِ بِالْبَرَاءَةِ، الْحَدِيثُ (از علی بن ابی طالب (علیه السلام)، داماد محمد (صلی الله علیه و آله) و وارث علم ایشان و نزدیکترین مردمان به او و وزیر حضرتش، و کسی که ولایت برای او محقق گردیده، و خلائق به برائت از دشمنانش امر گردیده اند).* (1)

5- برائت در پیمان ها:

1- در ابتدای بعثت هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر امیر مؤمنان و حضرت امّ المؤمنین خدیجه کبری (علیهما السلام) در حضور جبرئیل اسلام را عرضه داشت، شرائطی را بنا بر روایت، قبل از بیعت، با آنان متذکر گشت، که از جمله: *و طَاعَهُ وَلِيَ الْأَمْرَ بَعْدَهُ وَالْأَيْمَةَ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ، وَالْبَرَاءَةَ مِنَ الشَّيْطَانِ وَمِنَ الْأَحْزَابِ، تَيْمِّمٌ وَعَدِيٌّ، الْحَدِيثُ (اطاعت از*

ص: 592

ولی امر بعد از ایشان، و اطاعت از ائمه (علیهم السلام) یکی پس از دیگری، و برائت جستن از شیطان و از گروه های باطل و برائت از ابوبکر و عمر). (1)

2- در ضمن پیمان و وصیت مختومه ای که پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) با امیر متقیان علی (علیه السلام) قبل از شهادت خود، در حضور ملائکه، انجام دادند آمده بود که: *مُؤَالَهٔ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْبِرَاءَةُ وَالْعِدَاوَةُ لِمَنْ عَادَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ*، الحدیث (با اولیای الهی و اولیای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، دوستی و موالات، و با دشمنان خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) دشمنی و بیزاری، کنی). (2)

3- در ضمن پیمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با سلمان و ابوذر و مقداد در بیان شروط اسلام آمده است که: *وَالْحُبُّ لِأَهْلِ بَيْتِي فِي اللَّهِ وَحُبُّ شِيعَتِهِمْ لَهُمْ، وَالْبُغْضُ لِأَعْدَائِهِمْ وَبُغْضٍ مِّنْ وَالِهِمْ، وَالْعِدَاوَةُ فِي اللَّهِ وَلَهُ، ... وَ مَوْلَاهُ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ، مُحَمَّدٌ وَ ذُرِّيَّتُهُ الْأَيْمَّةُ خُصَّهُ وَ يَتَوَالِي مَنْ وَالَاهُمْ وَ شَايَعَهُمْ وَ الْبِرَاءَةُ وَالْعِدَاوَةُ لِمَنْ عَادَاهُمْ وَ شَاقَّاهُمْ كَعِدَاوَةِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ الْبِرَاءَةُ مِمَّنْ شَايَعَهُمْ وَ تَابَعَهُمْ، وَ الْإِسْتِقَامَةُ عَلَي طَرِيقَةِ الْإِمَامِ وَ أَعْلَمُوا أَنِّي لَا أُقَدِّمُ*

ص: 593

1- - الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ: ج 2، ص 88، ح 1.

2- - الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ: ج 2، ص 91، ح 9.

عَلِيٍّ أَوْ أَحَدًا فَمَنْ تَقَدَّمَ ظَالِمٌ وَالتَّبِعَهُ بَعْدِي لغيرِهِ صَدِّ لآلِهِ وَفَلْتَهُ وَذَلَّهُ، الْأَوَّلُ ثُمَّ الثَّانِي ثُمَّ الثَّلَاثُ وَوَيْلٌ لِلرُّبْعِ ثُمَّ الْوَيْلُ لَهُ وَوَيْلٌ لَهُ وَ لِأَبِيهِ مَعَ وَوَيْلٌ لِمَنْ كَانَ قَبْلَهُ وَوَيْلٌ لَهُمَا وَ لِأَصْحَابِهِمَا، لَا عَفْرَ اللَّهُ لَهُمَا ... وَتَشْهَدُونَ أَنَّ النَّارَ حَقٌّ وَهِيَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ حَتَّى يَدْخُلُهَا أَعْدَاءُ أَهْلِ بَيْتِي وَالتَّائِبِينَ لَهُمْ حَرْبًا وَ عَدَاوَةً وَ لِأَعْنَاهُمْ وَ مُبْغِضَهُمْ وَ قَاتِلَهُمْ كَمَنْ لَعَنَنِي أَوْ أَبْغَضَنِي وَ هُمْ فِي النَّارِ، الْحَدِيثُ (خاندان مرا به خاطر خدا و شیعیان آنها را به جهت اهل بیت، دوست بدارید. بغض و کینه دشمنان خاندان مرا داشته باشید و با پیروان آنها دشمن باشید. دشمنی کنید در راه خدا و به خاطر خدا. و موالات اولیاء الهی محمد و ذریه خاصه ایشان، و دوستان و همراهان ایشان را داشته باشید. تنفر و دشمنی با دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) مثل دشمنی با شیطان باید باشد و بیزاری از پیروان و تابعین آنها و استقامت و استواری بر روش و طریق امام.

و بدانید که من هیچ کس را بر علی مقدم نمی دارم، پس هر آن کس بر او مقدم گردد ظالم است، و بیعت با غیر ایشان گمراهی و لغزش و کاری ناگهانی و ذلت و خواری است. ابوبکر سپس عمر سپس عثمان و وای بر معاویه، وای

بر او، وای بر او و پدرش و کسی که پیش از او سر کار بوده. وای بر ابوبکر و عمر و یاورانشان و پیروانشان، خدا آنها را نیامرزد. و شهادت دهید که آتش حقّ است. کافران از ورود به آن ممنوع هستند تا اینکه دشمنان خاندانم و کسانی که با آنها جنگیده و دشمنی کرده اند وارد آن شوند.

هر کس اهل بیت مرا لعنت کند و با آنها دشمنی کند و بجنگد مانند آن است که مرا لعنت کرده و با من دشمنی نموده و با من جنگیده است و جای آنان در جهنّم می باشد).⁽¹⁾

4- زمانی که لشکر امیر مؤمنان (علیه السلام) در نبرد صفّین، کنار عبادتگاه عابدی نصرانی رسیدند، پیرمردی خوش صورت در حالی که کتابی در دست داشت بیرون آمد و بر مولای عالم سلام داد و حضرت را خلیفه خطاب نمود. او از نسل حواریّون حضرت عیسی (علیه السلام) بود. پدرش قبل از مردن مسلمان شد و به پسرش خیر داده بود که: وصیّ محمّد (صلی الله علیه و آله) که نام و اوصاف او در این کتاب است، او پس از امامان ضلالت⁽²⁾ بر سر کار آید، و از اینجا عبور کند، نزد او برو و با او بیعت کن و با دشمنانش مبارزه نما که جهاد همراه او جهاد همراه

ص: 595

1- بحار الأنوار: ج 22، ص 316.

2- ابوبکر و عمر و عثمان که اسما آنها و اسماء قبائلشان و صفاتشان در این کتاب هست.

پیامبر(صلی الله علیه و آله) می باشد، دوست او دوست پیامبر و دشمنش دشمن پیامبر است.

او عرض کرد: در این کتاب نام دوازده پیشوا از امامان ضلالت همراه با اسماء و اوصاف آنها و مدت حکومتشان، بدرفتاری و ظلم و ستم آنها به فرزندان شما و دوستان شما از قتل و حرب و بلاء و ترس، می باشد. آنها با اهل بیت دشمنی کرده و ادعای مقامات آنها را دارند و آنها را از مناصبشان محروم و از آنها بیزاری جسته.

سپس با حضرت بیعت کرد به توحید و نبوت و ولایت حضرت، و بر دوستی ایشان و دوستی دوستان حضرت، و برائت از دشمنان ایشان و مخالفینشان و کسانی که ادعای حق آن بزرگواران را می کنند و به آنها ظلم روا می دارند، از اولین و آخرین آنها بیزاری جست. (1)

5- حسب فرموده امام صادق(علیه السلام) و امام باقر(علیه السلام)، محمد بن ابی بکر که امام صادق(علیه السلام) بر او رحمت و درود فرستادند، روزی به امیرالمؤمنین(علیه السلام) عرضه داشت: دست باز کنید تا با شما بیعت نمایم. حضرت به او فرمودند: آیا در گذشته بیعت نکرده ای؟ عرض

ص: 596

کرد: بلی، حضرت دست گشودند و او گفت: شهادت می دهم شما امام مفترض الطاعة هستی و پدرم در آتش جهنم است. امام ششم فرمود: این نجابت از قبل مادرش اسماء بنت عمیس رحمه الله علیها به او رسیده بود نه از پدرش ابوبکر. (1)

و در اشعاری، برائت از پدر خویش و اظهار مؤدبتش، نسبت به بنی الزهراء (علیهم السلام) را به عرصه ظهور رسانیده:

يَا أَبَانَا قَدْ وَجَدْنَا مَا صَلَحَ *** خَابَ مَنْ أَنْتَ أَبُوهُ وَأَفْتَضَحَ
إِنَّمَا أَخْرَجْنَا مِنْكَ الَّذِي *** أَخْرَجَ الدُّرَّ مِنَ الْمَاءِ الْمِلْحِ
أَنْسَبْتَ الْعَهْدَ فِي خُمْ وَمَا *** قَالَهُ الْمَبْعُوثُ فِيهِ وَشَرَحَ
فِيكَ وَصِيَّ أَحْمَدَ فِي يَوْمِهَا *** أَمْ لِمَنْ أَبْوَابُ خَيْرٍ قَدْ فَتَحَ
أَمْ بِأَرْثٍ مَنْ تَقَمَّصَتْ بِهَا *** بَعْدَ مَا يَحْتَجِّجُ عِجْلَكَ وَكَشَحَ
وَسَأَلَكَ الْمُصْطَفَى عَمَّا جَرَى *** مِنْ قَضَائِكُمْ وَمِنْ تِلْكَ الْقُبْحِ
ثُمَّ عَنِ فَاطِمَةَ وَارْتِهَا *** مَنْ رَوَى فِيهِ وَمَنْ فِيهِ فَضَحَ
مَا تَرَى عُذْرَكَ فِي الْحَشْرِ غَدًا *** يَا لَكَ الْوَيْلُ إِذَ الْحَقِّ اتَّضَحَ

ص: 597

فَعَلَيْكَ الْخِزْيُ مِنَ رَبِّ السَّمَا *** كَمَا نَاحَ حَمَامٌ وَصَدَعَ

يَا بَنِي الزَّهْرَا أَنْتُمْ عُدَّتِي *** وَبِكُمْ فِي الْحَشْرِ مِيزَانِي رَجَحَ

وَإِذَا صَحَّ وَلَائِي بِكُمْ *** لَا أَبَالِي أَيُّ كَلْبٍ قَدْ نَبَّحَ (1)

6- برائت در آزادی بردگان:

مستحب است در لحظه آزادی برده ای نوشته شود: بسم الله الرحمن الرحيم این سندی است برای اینکه فلانی فرزند فلانی فلان برده را به خاطر خدا آزاد کرد. نه از او توقع پاداشی دارد و نه سپاسی. مشروط به اینکه نماز بگذارد و زکات بپردازد، حج خانه خدا رود، روزه ماه رمضان را بگیرد، ولایت اولیای خدا را پذیرفته و از دشمنان خدا بیزارى بجوید. (2)

7- برائت در وصیت:

1- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قبل از شهادت، در وصایای خویش به امیر عوالم (علیه السلام) فرمودند: یا علی هر یک از زنان و اصحاب من با تو

ص: 598

1- - سفینه البحار: ج 2، ص 364، مجمع البحرين: ص 643.

2- - لب الوسائل: ج 2، ص 287، تهذیب الأحكام: ج 8، ص 310، ح 4.

جبهه گیری کرد و محاربه نمود، نافرمانی من کرده و نافرمانی من معصیت خداست. من از آنها بیزارم تو هم از آنها بیزار باش. و حضرت امیر(علیه السلام) پذیرفتند و پیغمبر خدا را شاهد گرفتند.(1)

2- و فرمود: یا علی تو جانشین من بر خاندانم و جانشین من بر زنان من هستی، هر یک از آنان را که ثابت بداری فردای قیامت مرا ملاقات کند و هر یک را رها کردی و طلاق دادی من از او بیزارم و در صحرای محشر با من دیداری نخواهد داشت.(2)

و ماجرای طلاق و اسقاط عنوان ام المؤمنینی از عائشه لعنہا اللہ، به عللی به تأخیر افتاد و اگر چه فی الباطن حضرت مولا او را طلاق دادند، ولی ظهور آن به دست حضرت ابا عبدالله الحسین(علیه السلام) در روز شهادت امام مجتبی(علیه السلام) در تشیع پیکر آن حضرت، حسب نقل مسعودی در اثبات الوصیہ(3)، اجرا شد و فرمایش پیغمبر خدا(صلی الله علیه و آله) که فرمود: در بین همسران من کسانی هستند که روز قیامت مرا نخواهند دید، چرا که اوصیاء پس از من او را طلاق داده اند، عملی گردید.

ص: 599

-
- 1- - بحار الأنوار: ج 22، ص 488.
 - 2- - الغیبه للطوسی: ص 150، الأحتجاج: ج 2، ص 569، کمال الدین و تمام التعمه: ص 459.
 - 3- - اثبات الوصیہ: ص 173.

یکی از شیوه های اظهار برائت، ذکر مطاعن و اظهار تنفر قلبی در قالب شعر می باشد، که از زمان معصومین (علیهم السلام) شروع شده. و ما در گذشته از باب مثال به اشعار سفیان العبیدی و دعبل و سید حمیری اشاره نمودیم. و این نوع اظهار، از جهت تبلیغی، اهمیت فوق العاده ای داشته، چرا که دشمنان در مقابل، واکنش های وحشیانه ای از خود نشان داده اند و گاهی پس از سوزاندن اشعار، زبان آنها را بریده و آنها را به قتل رسانیده اند. بلکه جنازه آن شعراء را از قبورشان در آورده و به آتش کشیده اند.

در شرح حال علی بن محمد بن عمار که از شعراء اهل بیت (علیهم السلام) بوده نوشته شده دیوان او را پاره کردند و زبانش را بریدند. (1)

و ذهبی نوشته: استخوانهای عونی و ناشی و جذوعی را سوزاندند. (2) و درباره کمیت شاعر، هشام بن عبدالملک ملعون زمانی که بعضی از قصائد هاشمیات او را که در هجو بنی امیه بود شنید، دستور داد او را گرفته، دست و پایش را قطع کردند و گردنش را زدند و خانه اش را منهدم نمودند. (3)

ص: 600

1- - معالم العلماء: ص 148.

2- - سیر أعلام النبلاء: ج 18، ص 310.

3- - الغدير: ج 2، ص 194.

و در جریانِ عده‌ای از صحابه که ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف هم در میانشان بودند، اجتماع کرده و مناقب خویش را می‌گفتند که حضرت امیر (علیه السلام) وارد شدند و پس از استفسار شروع به سرودن مناقب خویش کرده تا رسیدند به ذکر مطاعن ظالمین خودشان که فرمودند:

فَوَيْلٌ لِّمَنْ يَلْمِيْهِ اِلَّا لَهُ عَدَاۗءٌ يُّظْلَمِيْ

وَوَيْلٌ لِّمَنْ يَلْمِيْهِ لِيُجَادِدَ طَاعَتِيْ وَ يُرِيْدُ هَضْمِيْ

وَوَيْلٌ لِّمَنْ يَلْمِيْهِ لِيُجَادِدَ طَاعَتِيْ وَ يُرِيْدُ هَضْمِيْ (1)

و اشعار شاعر اهل بیت (علیهم السلام) دیک الجنّ، اسم او عبدالله بن رغبان است که در مطاعن سروده:

اَصْبَحْتُ جَمَّ بِلَالِ الصَّدْرِ *** وَاَبْلَيْتُ مَطْوِيًّا عَلٰى الْجَمْرِ

اِنْ بَحْتُ يَوْمًا طَلَّ فِيْهِ دَمِيْ *** وَاِنْ سَكَتُ يَضِيقُ بِهٖ صَدْرِيْ

مِمَّا جَنَاهُ عَلٰى اَبِيْ حَسَنِ *** عُمَرُ وَ صَاحِبِهٖ اَبُوْبَكْرٍ

ص: 602

جَعَلُوكَ زَابِعُهُمْ أَبَا حَسَنٍ *** مَنَعُوكَ حَقَّ الْأُزْتِ وَالصَّهْرِ

وإلى الخِلافه سَابِقُوكَ و ما *** سَبَقُوكَ فِي أَحَدٍ وَلَا بَدْرٍ

وَقَتَلْتَ فِي بَدْرِ مَشَايِخُهُمْ *** فَلِأَجْلِ ذَا طَلْبُوكَ بِالْوَتْرِ

فَعَلَى الَّذِي يُرْضَى بِفِعْلِهِمْ *** أَضْعَافُ مَا حَمَلُوا مِنَ الْوَزْرِ(1)

و اشعار قاضی ابوبکر بن ابی قریعه که در اشعارش به اساس و ریشه همه مصائب اشاره کرده و اگر چه بعضی این اشعار را به امام ششم (علیه السلام) نسبت داده اند(2):

يَا مَنْ يُسَائِلُ ذَانِباً *** عَنْ كُلِّ مُعْضَلَةٍ سَخِيفَةٍ

لَا تَكْشِفَنَّ مَعْطَأً *** فَلَرْبَمَا كَشَفْتَ جِيفَةَ

و لَرْبَّ مَسْتُوْرٍ بَدَا *** كَالطَّلْبِ مِنْ تَحْتِ الْقَطِيفَةِ

إِنَّ الْجَوَابَ لِحَاضِرٍ *** لَكِنِّي أَخْفِيهِ خِيفَةَ

لَوْلَا اعْتِدَادُ رَعِيَّتِهِ *** أَلْغَى سِيَاسَتَهَا الْخَلِيفَةَ

و سِيُوفُ أَعْدَاءِ بِهَا *** هَامَاتُنَا أبدأً تَقِيفَةَ

ص: 603

1- - معالم الزلفی: ج 3، ص 314.

2- - ازهاق التمویه: ص 135، صفحه آخر قواعد عقائد آل محمد (علیهم السلام).

لَنَشْرَتَ مِنْ أَسْرَارِ آ*** لَ مُحَمَّدَ جُمَلًا طَرِيفَهُ

تُغْنِيكُمْ عَمَّا رَوَاهُ *** مَالِكٌ وَ أَبُو حَنِيفَهُ

وَأَرْبَكُمْ إِنَّ الْحُسَيْنَ *** أَصِيبَ فِي يَوْمِ السَّقِيفَةِ

وَلِأَيِّ حَالٍ لَحَدَّتْ *** بِاللَّيْلِ فَاطِمَةَ الشَّرِيفَهُ

وَلَمَّا حَمَتِ شَيْخِيكُمْ *** عَنْ وَطَى حُجْرَتِهَا الْمُنِيفَهُ

أَوْهَ لَيْنَتِ مُحَمَّدَ *** مَا تَتْ بِغُصَّتِهَا أُسِيفَهُ (1)

و جریان سرودن شعر حسین بن احمد معروف به ابن الحجاج که در محضر سلطان، شعری در ملاء عام سرود که متضمن مطاعن هم بود. ولی عالم بزرگ شیعی سید مرتضی رحمه الله او را به جهت ترک تقیه سرزنش نمود، همان شب، ابن حجاج در رؤیا خدمت مولا رسید و حضرت به او فرمودند ناراحت مباش ما سید را برای عذرخواهی پیش تو می فرستیم، سید هم در همان شب خواب رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را دید که اهل بیت(علیهم السلام) گرد ایشان نشسته و او عرض سلام کرد ولی احساس بی توجهی نمود و پس از سؤال به او فرمودند: تو شاعر ما را آزرده خاطر نموده ای باید نزد او رفته و عذر بخواهی و نزد سلطان،

ص: 604

از محبت ما به او بازگوئی کنی، که سید هم همان کرد و سلطان هم به او خلعتی داد. (1)

شاعری دیگر که ابن ابی الحدید از استادش خواسته تا اشعار او را برایش روایت کند، ابوالقاسم مغربی است که در راه شام از دنیا رفت و وصیت کرد تا جنازه او را به مرقد حضرت مولا علی (علیه السلام) منتقل نمایند. ابن ابی الحدید بعضی از آن ابیات را آورده و می گوید نقل کامل آن را جاز نمی دانم.

أَفْتَحْنُ أُولَىٰ بِالْخِلَافَةِ بَعْدَهُ *** أُمُّ عَبْدِ تَيْمٍ حَامِلُوا الْأَوْزَارَ
لَكِنَّمَا حَسَدَ النَّفُوسِ وَشَحَّهَا *** وَتَذَكَّرُ الْأَذْحَالَ وَالْأَوْتَارَ
أَفْضَىٰ إِلَىٰ هَرَجٍ وَ مَرَجٍ فَانْبَرَتْ *** عَشَوَاءُ خَابِطَهُ بِغَيْرِ نَهَارِ
وَ تَدَاوَلَتْهَا أَرْبَعٌ لَوْلَا أَبُو *** حَسَنٌ لَقَلَّتْ لَوْمَتٌ مِنْ أَسْتَارِ
مِنْ عَاجِزِ ضَرَعٍ وَ مِنْ ذِي غِلْظَةٍ *** جَافٍ وَ مِنْ ذِي لَوْثَةٍ خَوَارِ
ثُمَّ ارْتَدَى الْمَحْرُومُ فَضَلَّ رَدَائِهَا *** فَعَلَّتْ مَرَاجِلَ إِحْنَهُ وَ نَفَارِ
فَتَأَكَّلَتْ تِلْكَ الْجَذَى وَ تَلَمَّظَتْ *** تِلْكَ الظُّبَا وَ رَقَى أَجْبَحَ النَّارِ

ص: 605

تَاللَّهِ لَوْ أَلْقُوا إِلَيْهِ زَمَامَهَا *** لَمْ شَى بِهِمْ سَجْحًا بَغِيرِ عَثَارِ
وَلَوْ أَنَّهَا حَلَّتْ بِسَاحِهِ مَجْدِهِ *** بَادِي بَدَا سَكَنْتَ بِدَارِ قَرَارِ
هُوَ كَالْتَّبِيِّ فَضِيلَهُ لَكِنْ ذَا *** مِنْ حَظِّهِ كَأْسٍ وَهَذَا عَارِ
وَالْفَضْلُ لَيْسَ بِنَافِعِ أَرْبَابِهِ *** إِلَّا بِمَسْعَدِهِ مِنَ الْأَقْدَارِ
ثُمَّ امْتَطَاهَا عَبْدٌ شَمْسٍ فَأَغْتَدَتْ *** هُزْءًا وَبَدَّلَ رَبِّحَهَا بِخُسَارِ
وَتَقَلَّتْ فِي عَضْبِهِ أُمُورِيهِ *** لَيْسُوا بِأَطْهَارٍ وَلَا أَبْرَارِ
مَا بَيْنَ مَافُونِ أَلَى مُتَزَنِّدِ *** وَ مَدَاهِنِ وَ مُضَاعَفِ وَ حَمَارِ (1)

بعضی از ابیات قصیده هائیه شیخ کاظم ازری رحمه الله که در مطاعن است را ایراد می نمائیم:

إِنْ تَنَاسَيْتُمَا السَّقِيفَةَ وَالْقَوْمَ *** فَاتَى وَاللَّهِ لَا أُنْسَاهَا
بِيعَهُ أَوْرَثَتْ جَمِيعَ الْبَرَايَا *** فَتَنَّهُ طَالَ جَوْرُهَا وَ جَفَاهَا
بَلْ هِيَ الْفِتْلَةُ الَّتِي زَعَمُوهَا *** كَفَى الْمُسْلِمُونَ شَرًّا أَذَاهَا
أَيَّ مَرْمِيٍّ مِنَ الْفَخَارِ قَدِيمًا *** أَوْ حَدِيثًا أَصَابَهُ شَيْخَاهَا
نَكَثًا بَيْعَهُ الَّذِي بَايَعْتَهُ *** مِنْ مُلُوكِ السَّنَعِ الْعُلَاظِمَاهَا

ص: 606

يَا تَرَىٰ أَيْ أُمَّه لِنَبِيِّ *** جَازَ فِي شَرِّهِ قِتَالِ نِسَاهَا
 يَوْمَ جَاءَتْ تُقَوِّدُ بِالْجَمَلِ *** الْعَسْكَرَ لَا تَتَّقِي رُكُوبَ خَطَايَا
 فَالْحَتَّ كِلَابِ حَوَابِ نَبِيحَا *** فَاسْتَدَلَّتْ بِهِ عَلَيَّ حَوَابِيهَا
 أَيُّ أُمَّ لِلْمُؤْمِنِينَ أَسْأَتْ *** بِنَيْبِهَا فَفَرَّقَتْهُمْ سِوَاهَا
 سَتَّهَتْهُمْ فِي كُلِّ شَعْبٍ وَوَادٍ *** بِسِمْسَامٍ عَتَّتْ عَلَيَّ أَبْنَاهَا
 نَسَبَتْ آيَةَ التَّبْرِجِ أُمَّ لَمْ *** تَدْرُ أَنَّ الرَّحْمَنَ عَنْهُ نَهَايَا
 حَفِظْتَ أَرْبَعِينَ أَلْفَ حَدِيثٍ *** وَ مِنَ الذِّكْرِ آيَةَ تَنَسَّاهَا
 ذَكَرْتَنَا بِفِعْلِهَا زَوْجُ مُوسَى *** إِذْ سَعَتْ بَعْدَ فَقْدِهِ مَسْعَاهَا
 قَاتَلْتَ يَوْشَعَاعًا كَمَا قَاتَلْتَهُ *** لَمْ تُخَالَفِ حَمْرًا وَهِيَ صَفْرَاهَا (1)

در آخر اشعار استاد المجتهدین شیخ محمد حسین اصفهانی رحمه الله را متذکر می شویم:

وَ كَيْفَ لِأَبْنِ أَبِي قُحَافَةَ *** بِبَغْيِهِمْ تَقَمَّصَ الْخِلَافَةَ
 أَيْرَجِي الْخَيْرِ مِنَ الْعَتِيقِ *** الْكَاذِبِ الْمَعْرُوفِ بِالصِّدِّيقِ
 أَوِ الصَّهَّاءِ كَيْ وَ سُوءِ فِطْرَتِهِ *** أَوْ ابْنِ عَفَّانٍ قَتِيلِ بَطْنَتِهِ
 أَمْ كَيْفَ يُرْجَى الْخَيْرِ مِنْ أُمِّيَّةٍ *** هَلْ تَلِدُ الْحَيَّةَ إِلَّا الْحَيَّةَ

ص: 607

لَمْ تَبْقَ مِنْ دِينِ النَّبِيِّ بَاقِيَةٌ *** لَمَّا انْتَهَى إِلَى يَزِيدَ الطَّاعِيَةَ

وَكَيفَ يَبْقَى الدِّينَ وَالْعَمِيدَ *** رَأْسُ الْفُجُورِ وَالْخَنَا يَزِيدُ

يَزِيدُهُمْ كُفْرًا وَطُغْيَانًا وَلَا *** مَزِيدَ فِي الدَّهْرِ عَلَى مَا فَعَلُوا

وَشَاعَ عَنِ ذَاكَ اللَّعِينِ فِي الْأَزَلِ *** لَا خَبَرَ لِحَاثِ وَلَا وَحَى نَزَلَ (1)

8- بیان مطاعن:

مطاعن جمع طعن می باشد که به گفته کتب لغت مجموع الفاظ: مطاعن و مثالب و مخازی و مساوی، یعنی معایب و ننگ ها و رسوایی ها و کارهای ننگ آور و رفتارهای زشت که باعث تخریب وجهه کسی شود و با بیان آنها طعنه به کسی زده شود را گویند. امیر عالم (علیه السلام) فرمودند: رسوائی های آن دو، در دوره آخر الزمان ظاهر خواهد شد. (2) که همان بیان مطاعن و مثالب آن دورا هم شامل می شود تا بدین وسیله رسوا گردند.

و در فرمایشی حضرتش، معیار صدیق بودن را، تصدیق حقوق آل الله (علیهم السلام) دانسته و باطل نمودن باطل دشمن. (3) که این قطعاً با ذکر مطاعن صورت می گیرد.

ص: 608

1- - الأنوار القدسیة: ص 130.

2- - الغارات: ج 2، ص 585، تقریب المعارف: ص 241.

3- - بحار الأنوار: ج 33، ص 110.

مرحوم سید محمد قلی والد صاحب عبقات الأنوار در بیان مطاعن اموری را می فرمایند که در اینجا مختصراً به عرض می رسانیم:

1- اثبات فسق و فجور بعضی صحابه، از کتب عامّه که موجب ابطال عقیده آنها به عدالت جمیع صحابه گردد. چرا که می گویند: الصّحابه کلّهم عدول.

2- مخالفین آیات قرآن را که در مدح مهاجرین و انصار آمده، به زعم خود مطلق گیرند، که با بیان فجور بعضی از آن صحابه، این شبهه ابطال گردد.

3- مخالفین در اثبات خلافت ابوبکر گویند که قرآن و روایات نبوی ثنای صحابه را کرده، چگونه صحابه بر باطل اجماع کنند و خلافت ابوبکر را ثابت گردانند؟! که با اثبات مطاعن حقائق روشن شود و اجماع فرضی صحابه هم ابطال گردد.

4- متعصّبین اموی، افعال صحابه را حجّت دانسته، و قدح و جرح افعال آنها را جائز نمی دانند که با بیان مطاعن، انحراف بعضی از آنان ثابت می گردد فضلاً از حجّیت آن.

ص: 609

5- ذکر مطاعن معاویه فقط فسق او را ثابت نمی کند بلکه بی ایمانی صحابه تابع او را هم، ثابت می نماید. چرا که آنها او را انکار نمودند و امتثالش کردند.

6- صدور محاربه امیر(علیه السلام) با آنها حتمی است. و این بطلان آنها را رسانیده و مخالفت آنها با حضرت را هم ثابت می کند که با بیان مطاعن این مطالب روشن می شود.(1)

9- برائت در زیارات:

اساساً زیارت نمودن حضرات معصومین(علیهم السلام) در حال حیات یا ممات، خود نوعی برائت است.

امام صادق(علیه السلام) در مناجات خود که نسبت به زوّار امام حسین(علیه السلام) دعا می کنند می فرماید: وَغَيْظاً أَدْخَلُوهُ عَلِيَّ عَدُوْنَا (با زیارتشان بر دشمنان ما غیظ و انزجار وارد کنند).(2)

پس یکی از دواعی زیارت، خشمگین کردن دشمنان است و در آخر آن دعاء هم می فرماید: برای مخالفت با مخالفان ما به زیارت آمده اند.

ص: 610

1- تشیید المطاعن: ج 16، ص 522.

2- مصباح الزائر: ص 193.

1- زیارت رسول الله (صلی الله علیه و آله)

در ضمن زیارت حضرت عرضه می داری: وَ بِالْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِمْ أَمْلُ الْخَلَاصِ مِنْ عَذَابِكَ (و به واسطه برائت از دشمنان اهل بیت: آرزو دارم از عذاب تو خلاصی پیدا کنم). (1)

و در زیارتی دیگر از نسخه ای قدیمی از کتب شیعی آمده که: و من برائت می جویم به سوی خدا از آنان که شما را به سخط آوردند. و موالی اولیاء شمایم و معادی اعداء شما هستم. (2)

و در زیارت از راه دور می گوئی: من به گمراهی مخالفین شما و مخالفین اهل بیت شما، آشنائی و آگاهی دارم. (3)

2- زیارت حضرت زهرا (علیها السلام)

در ضمن زیارت عرضه می داری: مُتَّبِرِيٌّ مِمَّنْ تَبَرَّتْ مِنْهُ مُوَالٍ لِمَنْ وَالَيْتِ مُعَادٍ لِمَنْ عَادَيْتِ مُبْغِضٍ لِمَنْ أَبْغَضْتِ

ص: 611

1- -المهذب: ج 1، ص 276.

2- -بحار الأنوار: ج 97، ص 171.

3- -المزار للشهيد الأول: ص 13.

(از کسی که شما از او بیزارید، بیزارم و موالی شما را دوست دارم و با دشمن شما دشمنم و به مبغض شما کینه و بغض دارم). (1)

و به روایتی دیگر می گوئی: خداوند آنکه شما را از ارث خودتان محروم کرد، و از حق شما جلوگیری نمود و کلام شما را ردّ کرد، لعنت کند. و اشیاع و اتباع آنان را از رحمت خود دور کند و به درک جحیم ملحق نماید. (2)

در روایتی دیگر عرضه می داری: خداوند فاطمه از دنیا خارج شد در حالی که مظلومه و ستم دیده بود، به تحقیق وجودش پر از حسرت و داء و گمده و غصّه بود. به سوی تو و پدرش شکایت می کند از آنچه بر او روا داشتند. بار خدایا برای او از ظالمینش انتقام بگیر و حقّ او را باز بستان. (3)

3- زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

در ضمن زیارت می خوانی: اَسْهَدُ اَنَّكَ اَنْتَ اَوَّلَ مَظْلُومٍ وَّ اَوَّلُ مَنْ غَضِبَ حَقُّهُ، عَذَّبَ اللهُ فَاتِلِيكَ بِاَنْوَاعِ الْعَذَابِ وَّ جَدَّدَ عَلَيْهِ الْعَذَابَ، مُعَادِيًا

ص: 612

1- - اقبال الأعمال: ص 624.

2- - المزار للمفید: ص 179.

3- - المزار لأبن المشهدی: ص 78.

لأعدائِك و مَنْ ظَلَمَكَ أَلْقِيْ عَلَى ذَلِكِ رَبِّيْ إِنْ شَاءَ اللهُ (شهادت می دهم که شما به راستی اولین مظلوم عالم و اولین شخصیتی هستید که حقوق شما غصب گردید، خداوند قاتلین شما را به انواع عذاب معذب گرداند و برایشان عذاب را تجدید کند، من با دشمنان و ظالمین شما دشمن هستم و خداوند را بر این عقیده انشاء الله ملاقات خواهم کرد). (1)

و به روایتی دیگر می گوئی: خداوند قاتلین شما و تابعین آنها و مخالفین شما، و ظالمین و افتراء زندگان به شما، و غاصبین حق شما و راضیان به آن اعمال و کردارها را لعنت کند. و من از آنها برائت جویم. امتی را که انکار ولایت نمودند و بر تو تظاهر کردند و کشتندگان شما را لعنت نماید. خداوند را شکر که آتش را جایگاه آنان کرده. خداوند لعنت کن قاتلین انبیاءت را و اوصیاء انبیاءت را، به تمامی لعنت هایت و حرارت آتش را به آنان برسان.

خداوند اجبت ها و طاغوت ها و فرعون ها و لات و عزری و جبت و طاغوت و هر که غیر از خدای متعال خوانده می شود را لعنت نما.

خداوند آنها و اشیاع و اتباع و محبینشان و دوستان و اعوانشان را به لعنت زیادی لعنت بفرما.

ص: 613

خداوندا قاتلین حسین را لعنت کن و به آنها عذابی برسان که به احدی از عالمین نرسانیده ای و آن را مضاعف بفرما.

خداوندا قتله انصار رسولت و انصار امیرالمؤمنین و انصار حسن و انصار حسین و قتله مقتولین در راه ولایت آل محمد را به عذابی مضاعف در اسفل درک جحیم عذاب بفرما.

خداوندا آنان را در سرّ و علانیه در آسمان و زمینت لعنت بفرما. (1)

و در زیارت شب و روز مبعث در وقت وداع می گوئی:

من از قاتلین شما و ناصبی ها و یاورانشان و جنگ کنندگان با شما، برائت می جویم. (2)

4- زیارت ائمه بقیع (علیهم السلام)

در ضمن زیارت عرضه می داری: وَأَبْرَأُ مِنْ كُلِّ وَلِيَجِهِ دُونَهُمْ أَمَنْتُ بِاللَّهِ وَكَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَاللَّاتِ وَالْعُزَّىٰ وَكُلِّ نِدٍّ يُدْعَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ (از هر همدمی غیر از آن بزرگواران برائت می جویم. به خداوند ایمان آورده

ص: 614

1- فرحه الغری: ص 82.

2- بحار الأنوار: ج 97، ص 382.

و به جبت و طاغوت و لات و عزی و هر که غیر از خداوند خوانده شود کافر می باشم). (1)

5- زیارت امام حسین (علیه السلام)

در دعای قبل از زیارت می خوانی: اللَّهُمَّ الْعَنِ الْجِبْتَ وَالطَّاغُوتَ وَالْعَنِ أَشْيَاعَهُمْ وَأَتْبَاعَهُمْ (خداوندا جبت و طاغوت و مشایعت کنندگان و تابعینشان را لعنت بفرما). (2)

در زیارتی آمده که سه مرتبه می گوئی: از مخالفین شما به سوی خدا برائت می جویم و در زیارت حضرت علی اکبر (علیه السلام) هم سه مرتبه می گوئی: از آنان به سوی خداوند برائت می جویم. (3)

و در زیارتی دیگر می خوانی: خداوندا تکذیب کنندگان رسولت را، و آنان که کعبه و خانه شما را تخریب کردند و کتابت را تحریف نمودند و خون اهل بیت نبی تو را ریختند و بندگان را به فساد کشانند و ذلیلشان کردند، لعنت بفرما. (4)

ص: 615

1- - المقنعه: ص 475.

2- - بحار الأنوار: ج 98، ص 149.

3- - مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه: ج 2، ص 596.

4- - بحار الأنوار: ج 98، ص 168.

و در وداع زیارت حضرت عباس (علیه السلام) می خوانی: خداوندا درود بفرست بر محمد و آل محمد و مرا بر ایمان به خودت و تصدیق رسولت و ولایت علی بن ابی طالب و ائمه (علیهم السلام) از فرزندان ایشان، و برائت از دشمنانشان، بمیران.

و در زیارت مأثوره شهداء (علیهم السلام) از ناحیه مقدسه، در هر سلامی که بر شهیدی عرض می کنی قاتل او را هم لعنت می نمائی، چون این عبارت که: سلام بر طفل رضیع و لعنت خداوند بر حرمه اسدی، کسی که بر او تیر انداخت. [\(1\)](#)

و در زیارت روز عاشوراء که زیارتیست معروفه و از احادیث قدسی است، از اول آن تا به آخر به دشمنان و قاتلین آن بزرگواران لعنت می کنی و در آخر زیارت هم که اول، لعن به اول ظالم و آخرین کسی که از آنان تابعیت کرده را بر سلام مقدم می داری، و پس از آن زیارت را، باز به لعن اولی و دومی و سومی و چهارمی و یزید و عده ای دیگر خاتمه می دهی. [\(2\)](#)

و در زیارت اربعین هم که می گوئی: خداوندا آنان را لعنت کن به لعنتی و بیل و عذاب کن به عذابی الیم. [\(3\)](#)

ص: 616

1- - مصباح الزائر: ص 278.

2- - کامل الزیارات: ص 176.

3- - المصباح للكفعمی: ص 489.

6- زیارت امام کاظم (علیه السلام)

که در آن می خوانی: اَتَيْتُكَ زَائِرًا عَارِفًا بِحَقِّكَ مُعَادِيًا لِأَعْدَانِكَ مُوَالِيًا لِأَوْلِيَائِكَ (به سوی شما آمدم برای زیارت، در حال عرفان به حقّ شما و در حالی که با دشمنانت دشمنم و با دوستانت دوست می باشم). (1)

و در زیارت آن حضرت است که: به سوی خداوند از دشمنانت برائت می جویم و به خداوند نزدیک می شوم با موالات شما. (2)

و در زیارت دیگر از خداوند می خواهی: برائت از دشمنان آن آقا را رزق من قرار بده. (3)

7- زیارت امام رضا (علیه السلام)

می خوانی که: لَعَنَ اللَّهُ أُمَّهُ أَسَسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ وَالْبِدْعَةِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ (خداوند لعنت کند امتی را که ظلم و جور و بدعت بر شما اهل بیت (علیهم السلام) را پایه گذاری کردند). (4)

و در زیارت دیگر می گوئی: به سوی شما آمدم برای زیارت، پدر و مادرم فدای شما در حالی که به حقّ شما عارف و با دوستانت دوست و با دشمنانت دشمنم. (5)

ص: 617

1- - الکافی: ج 4، ص 578.

2- - المزار لأبن المشهدی: ص 537.

3- - مصباح الزائر: ص 385.

4- - بحار الأنوار: ج 99، ص 47.

5- - المزار لأبن المشهدی: ص 551.

و در عبارتی دیگر می خوانی: شما صادق مصدّقی، خداوند کسی که شما را با دست و زبان به شهادت رسانید، بکشد. (1)

8- زیارت امام جواد(علیه السلام)

عرضه می داری: و انّ من أنكرک و نصّب لک العداوّه علی الضّلاله و الرّدى ابرء إلى الله و إليك منهم فی الدّنيا و الآخره (به درستی آنکس که شما را انکار نمود و دشمنی با شما را برپا کرد بر گمراهی و لغزش است، به سوی خدا و به سوی شما در دنیا و آخرت از آنان برائت می جویم). (2)

و در زیارت مشترکه حضرت کاظم و حضرت جواد(علیهما السلام) می خوانی: از دشمنان شما به سوی خدا برائت می جویم و به سوی خداوند به برکت ولایت شما تقرب پیدا می کنم، زائر شما می باشم و به حقّ شما عرفان دارم و با دوستانتان دوست و با دشمنانتان دشمنم. (3)

و در زیارتی دیگر می گوئی: من به سمت خدا، از دشمنانت برائت می جویم. (4)

ص: 618

1- عیون أخبار الرضا(علیه السلام): ج 2، ص 269.

2- مصباح الزائر: ص 396.

3- المزار للشّهد الأول: ص 540.

4- بحار الأنوار: ج 99، ص 23.

9- زیارت امام هادی و امام عسکری (علیهما السلام)

می گوئی: و أَنِّي وَلِيُّ لِمَنِ وَالَاكُمْ وَعَدُوٌّ لِمَنِ عَادَاكُمْ (به درستی که من با دوستان دوست و با دشمنان شما دشمن می باشم). (1)

در عبارتی دیگر می خوانی: خداوندا، ابلیس متمرّد لعین، از تو فرصتی خواست برای اغواء حقیقت، و تو به او مهلتی دادی و جنود او زیاد گردید و در سر تا سر زمین پراکنده شدند و بندگان تو را گمراه نمودند، و دینت را فاسد کردند و آنها را متفرّق نمودند، پس اولاد و جیوش او را هلاک کن و بلاد خود را طاهر گردان و عباد خود را از مذاهب شیطنی و قیاسات او راحت کن، و عدلت را بگستران، و دشمنانت را سست و ریشه کن کن، و دیار ابلیس و اولیاء او را به اولیاء خودت ارث بده و از عذاب الیم بر آنها بچشان و لعنت های خود را بر آنها فرود آور. (2)

و در زیارتی دیگر می گوئی: به زیارت شما دو امام آمده و عارف به حقّ شمایم و دشمن دشمنانتان و دوست اولیائتان، خداوندا ظالمین به حقوق آل محمّد را لعنت کن و از آنها انتقام بگیر و اولین و آخرینشان را لعن بفرما. (3)

ص: 619

1- بحار الأنوار: ج 99، ص 65.

2- مصباح الزائر: ص 412.

3- تهذیب الأحکام: ج 6، ص 94.

در زیارت آل یاسین که منقول از وجود مقدس حضرتشان می باشد می گوئی: يَا مَوْلَايَ شِقِيَّيَ مَنْ خَالَفَكَ مِنْ أَعْيَانِكُمْ فَاشْهَدْ عَلَيَّ مَا أَشْهَدُكَ عَلَيْهِ وَأَنَا وَلِيُّ لَكَ بَرِيءٌ مِنْ عَدُوِّكَ فَالْحَقُّ مَا رَضَيْتُمُوهُ وَالْبَاطِلُ مَا سَخَطْتُمُوهُ (مولای من، آن کس که با شما مخالفت کند تیره بخت و مطیع شما سعادت مند می باشد. پس بر شهادت من بر آن عقائد شهادت بده و من دوست شما و از دشمنان برائت می جویم، پس حَقِّ آنست که مورد رضایت شما و باطل آن است که شما را به سخط آورد). (1)

در دعای بعد از این زیارت می گوئی: و یقین مرا در قوت برائت از اعداء محمد و اعداء آل محمد قرار ده، تا زمانی که تو را ملاقات کنم، و بر عهدهت و میثاقت وفا کرده باشم. (2)

در زیارت سرداب می خوانی که: خداوندا ولی خود را کفایت کن از هول دشمنشان، و ریشه آنان را قطع کن و آنان را در بلاد خود لعن بفرما و اشدّ عذابت را بر آنها احاطه بده و قبورشان را پر از آتش کن. (3)

ص: 620

1- بحار الأنوار: ج 53، ص 172.

2- المزار لأبن المشهدی: ص 572.

3- مصباح المتهجد: ص 414.

و در زیارت دیگری می خوانی: و به درستی که شما زنده می باشید تا بیایید و جبت و طاغوت را از اعتبار ساقط گردانی و رسوا کنی و باطل نمائی. (1)

11- زیارات جامعه

در جامعه کبیره می خوانی: وَ بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَ مِنَ الْجَبْتِ وَ الطَّاعُوتِ وَ الشَّيَاطِينِ وَ حِزْبِهِمُ الظَّالِمِينَ لَكُمْ وَ الْجَاحِدِينَ لِحَقِّكُمْ وَ الْمَارِقِينَ مِنْ وِلايَتِكُمْ وَ الْعَاصِبِينَ لِأَرْثِكُمْ وَ الشَّاكِّينَ فِيكُمْ وَ الْمُنْحَرِفِينَ عَنْكُمْ وَ مِنْ كُلِّ وِلايَةٍ دُونِكُمْ وَ كُلِّ مُطَاعٍ سِوَاكُمْ وَ مِنَ الْأَيْمَةِ الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ (و به سوی خداوند از اعداء شما و از جبت و طاغوت و شیاطین و حزب ظالم آنها و منکر حق شما و روی گردان از ولایتتان و غاصب ارث شما و شک کننده در مقاماتتان و منحرف از راه شما و از هر ولیجه ای غیر از وجود مقدستان و هر اطاعت شونده ای به جز شما و از امامان گمراهی که به آتش مردم را دعوت می کنند، برائت می جویم). (2)

در زیارت جامعه صغیره می خوانی: خداوند دشمن آل محمد را از جنّ و انس لعنت نماید و به سوی خدا از آنان برائت می جویم. (3)

ص: 621

1- - البلد الأمين: ص 285.

2- - بحار الأنوار: ج 99، ص 127.

3- - وسائل الشیعه: ج 14، ص 549.

در زیارت جامعه ائمه المؤمنین می گوئی: اهل آسمان به واسطه محبت شما و برائت از دشمنانتان و گریستن دائم بر مصائب شما و استغفار نمودن برای شیعیان و محبین شما، به خدا تقرب می جویند. (1)

12- زیارت معصومین (علیهم السلام) در ایام هفته

در زیارت ائمه (علیهم السلام) در روز سه شنبه می خوانی: وَأَكْفُرُ بِالْحَبِيبِ وَالطَّاعُوتِ وَاللَّاتِ وَالْعَزَّى (به جبت و طاغوت و لات و عزّی، کافر می باشم و اعتقادی ندارم). (2)

و در روز چهارشنبه در زیارتشان (علیهم السلام) می گوئی: خداوند اعداء شما را از جنّ و انس تماماً لعنت نماید. (3)

و در زیارت حسنین (علیهما السلام) در روز دوشنبه می خوانی: خداوند اعداء شما را از اول تا به آخرینشان لعنت کند. (4)

13- زیارت به نیابت

در زیارت نیابتی قبل از خروج از منزل می گوئی: نَحْتَارُ الْأَعْدَاءَ عَلَى الْأَوْلِيَاءِ. (خداوندا به تو پناه می برم که دشمنانت را بر دوستانت برگزینم). (5)

ص: 622

1- - بحار الأنوار: ج 99، ص 164.

2- - جمال الأسبوع: ص 35.

3- - جمال الأسبوع: ص 36.

4- - جمال الأسبوع: ص 34.

5- - بحار الأنوار: ج 99، ص 259.

14- زیارت حضرت معصومه (علیها السلام)

أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ بِحُبِّكُمْ وَبِزَائِهِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ (به سوی خداوند به واسطه محبت شما و برائت از دشمنانتان تقرب می جویم). (1)

15- زیارت حضرت مسلم (علیه السلام)

لَعَنَ اللَّهُ مَنْ خَدَلَكَ وَغَشَّكَ (خداوند خذلان کننده و فریب دهنده شما را لعنت کند). (2)

16- زیارت جناب هانی بن عروه مرادی رحمه الله

می خوانی: فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ وَاسْتَحَلَّ دَمَكَ وَحَشَى اللَّهُ قُبُورَهُمْ نَاراً (خداوند قاتلین شما را و کسی که خون شما را حلال شمرد لعنت کند و قبور آنان را پر از آتش کند). (3)

17- زیارت جناب سلمان رحمه الله

می گوئی: لَعَنَ اللَّهُ مَنْ جَحَدَكَ حَقَّكَ وَحَطَّ مِنْ قَدْرِكَ (انکار کننده حق شما را و کسی که از قدر و منزلت شما بکاهد، خداوند لعنت کند). (4)

ص: 623

1- بحار الأنوار: ج 99، ص 267.

2- المزار للشهيد الأول: ص 279.

3- مصباح الزائر: ص 104.

4- المزار لأبن المشهدی: ص 604.

18- زیارت سفرای اربعه رحمهم الله

می خوانی: جِنَّتِكَ مُخْلِصاً بِتَوْحِيدِ اللَّهِ وَ مُؤَالَاهِ أَوْلِيَائِكَ وَ الْبِرَائَةِ مِنْ أَعْدَائِهِمْ (به سوی شما آمدم در حالی که اخلاص در توحید الهی و موالات اولیاء شما و برائت از دشمنشان را دارم). (1)

برائت در ادعیه

از آنجایی که لعن و نفرین اعداء دین، خود نوعی دعا می باشد، لذا در عناوین مختلفی، آن برائت به شکل لعن و نفرین تجلی می کند.

1- در ذیل آیه 160 سوره انعام که خدای متعال می فرماید: هر آنکس حسنه ای انجام دهد، ده برابر نصیبش می گردد، امام صادق(علیه السلام) می فرمایند: هر کسی هر روز صبح ابوبکر و عمر را لعن نماید، خدای متعال برای او هفتاد حسنه نوشته و ده گناه از او محو کند و مقامش را ده درجه بالا ببرد. (2)

2- صلوات هر روز به روایت امام هادی(علیه السلام):

1- صلوات بر امیرالمؤمنین(علیه السلام): خداوندا دوست بدار علی را و دشمن بدار دشمنش را، و یاور او را یاری کن و خاذل بدورا

ص: 624

1- - مصباح الزائر: ص 514.

2- - تفسیر العیاشی: ج 1، ص 387.

خذلان ببخش، و ناصب عداوت بر او را از اولین تا به آخرین لعنت بنما.

2- صلوات بر حضرت زهرا(علیها السلام): خداوندا از ظالمین بر فاطمه و مستحقین بر حَقّش، حَقّ او را باز بستان. خداوندا خون اولاد فاطمه را، خونخواهی بنما.

3- صلوات بر حضرت سید الشهداء(علیه السلام): خداوند قاتلین شما را لعنت کند و خداوند خاذلین شما و یاوران آنها را لعنت نماید. و از آنانی که بر شما دروغ بستند و حَقّت را استخفاف کردند و خونت را حلال شمردند، به سوی خدا برائت می جویم.

پدر و مادرم به فدایت. خداوند قاتل و خاذل تو را لعن نماید و خدای متعال آنانی که استغاثه ات را شنیدند و اجابت نمودند و یاریت نکردند و آنانی که اهل و عیالت را اسیر نمودند لعنت فرماید. من از آنان و از دوستان و یاورانشان بریء هستم.

4- صلوات بر امام زمان(علیه السلام): خداوندا یاوران او را یاری و خاذلین اش را خذلان ببخش. و کمر جباره کفر را به واسطه او بشکن و کفّار و منافقین و تمامی ملحدین عالم را به دست او به هلاکت برسان. و مرا از یاوران و کمک کنندگان و اتباع و شیعیانش قرار ده، و آنچه آل محمّد

ص: 625

آرزومند آن هستند به آنان برسان و آنچه دشمنانشان از آن فراری هستند بر سر آنان فرود آور، و اجابت این دعا را به من نشان بده. (1)

1- دعای صبح و شام:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: این دعا را در صبح و شام ترک نکن: خداوندا امروز را شروع کردم و از تو طلب غفران و بخشش دارم و از آنانی که از رحمت به دورند، به سوی تو براءت می جویم. امروز را شروع کرده که از مشرکین و آنچه می پرستند براءت می جویم. بار خدایا آنچه امروز از آسمان نازل می کنی را برکت برای اولیائت و عقاب بر دشمنانت قرار ده و دوست خود را دوست و دشمن را دشمن بدار.

خداوندا مرا با ایمان از دنیا ببر.

خداوندا ابوبکر و عمر و فرقه هائی که مخالف رسول تو و ولات امر بعد از رسولت هستند را، لعنت بفرما.

و اگر شب بخواند بگوید: خداوندا روز را به پایان بردم و از تو طلب غفران دارم و از ملعونین درگهت براءت دارم. (2)

ص: 626

1- - مصباح المتهدّج: ص 402.

2- - الکافی: ج 2، ص 529.

4- دعای صبح:

امام ششم فرمودند: بار خدایا آل محمد را اولیاء من قرار ده در دنیا و آخرت، و مرا از دوستان دوستانشان و دشمن دشمنانشان در دنیا و آخرت مقرر بفرما. (1)

5- دعای شب:

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: هر کس این دعا را شب بخواند و در آن شب از دنیا برود اهل بهشت است: خداوندا تو را و ملائکه مقرب درگاہت و حمله عرش تو را، شاهد گرفته که تو خدای منی و خدائی جز تو ندارم که رحمان و رحیمی و به درستی که محمد عبد و رسول تو می باشد. و حجّت بن الحسن امام و ولی من و به درستی که پدر او رسول خدا می باشد، و علی و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حجه بن الحسن، امامان و اولیاء من هستند و بر آن عقیده زنده ام و بر آن می میرم و روز قیامت بر آن اعتقاد مبعوث شده و از ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه براثت می جویم. (2)

1- هنگام محاسبه نفس:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: زیرک ترین زیرکان کسی است که محاسبه نفس نماید و برای پس از مرگ خویش کاری کند. کسی پرسید محاسبه

ص: 627

1- بحار الأنوار: ج 83، ص 294.

2- الکافی: ج 2، ص 522، مستدرک الوسائل: ج 5، ص 384.

نفس به چه شکل است؟ فرمود: هر صبح و شام به خویش گوید: امروز دیگر بر نمی‌گردد، خدا از تو می‌پرسد که آن را چگونه گذراندی؟ چه عملی در آن انجام دادی؟ آیا به یاد خدا بودی و شکر او را به جای آوردی؟ آیا حق برادر مؤمنی را ادا نمودی؟ آیا گرفتاری او را برطرف کردی؟ ... و یاد آورد اعمال خود را، اگر به خیر و خوبی گذشته خدای را سپاس و به بزرگی یاد کند که به او توفیق داده و اگر گناهی از او سر زده یا کوتاهی کرده، آمرزش طلبد و تصمیم بر عدم تکرار آن بگیرد. آن را از خود و نفس خویش محو کند، به تجدید صلوات بر محمد و آل پاکش (علیهم السلام) و عرض بیعت امیر مؤمنان (علیه السلام) بر خویشتن و پذیرفتن آن و اعاده لعن و نفرین بر مبغضین و دشمنان آن حضرت و کسانی که آن حضرت را از حقوق خویش دور نمودند.

هنگامی که چنین کرد خدای عزوجل فرماید: من تو را به گناهانت مؤاخذه نکرده، به جهت موالات تو نسبت به اولیای من و دشمنیت با دشمنان من. (1)

7- شروع و پایان هر نماز:

راوی گوید: در شروع و پایان نماز به ابوبکر و عمر لعن می نمودم. شبی در عالم رؤیا دیدم پرنده ای ظرفی به همراه دارد و جوهری شبیه خلوق در

ص: 628

آن است و کنار روضه پیامبر(صلی الله علیه و آله) آمد، و دو نفر از دل خاک بیرون آوردند و او از آن جوهر به گونه های آن دو مالید سپس به قبر برگردانده شدند. از اطرافیان پرسیدم قضیه چیست؟ گفتند: فرشته ای است که هر شب جمعه این کار را تکرار می کند. این خواب مرا تحت فشار گذاشت و صبح که بیدار شدم دلم به لعن آن دو دیگر رضایت نمی داد تا اینکه نزد امام صادق(علیه السلام) رفته، همین که چشم حضرت به من افتاد خنده اش گرفت و فرمود: آن پرنده را در خواب دیدی؟ عرض کردم: بله آقای من. فرمود بخوان: همیشه نجوی نمودن و مخفی سخن گفتن از شیطان است که می خواهد مؤمنان را دل تنگ کند و پریشان خاطر نماید در صورتی که هیچ زیان به آنها نمی رسد مگر آن که امر خدا باشد(1). هر گاه در عالم رؤیا چیز ناگواری دیدی این آیه را بخوان. به خدا سوگند آن فرشته برای احترام آنها این کار را نکرده، او فرشته ای است که به شرق و غرب عالم رود و موکل است تا هر گاه خونی به ناحق ریخته شود از آن بگیرد، و به گردن آن دو نفر می اندازد زیرا آن دو باعث تمامی ستمهایی هستند که از زمان آنها به بعد واقع شده.(2)

ص: 629

1- - مجادله: 10.

2- - المناقب: ج 4، ص 237.

1- قنوت اهل بیت (علیهم السلام) :

1- پیامبر (صلی الله علیه و آله) در قنوت نماز صبح جماعتی را نام برده و نفرین نمود. (1) و به مناسبت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در نماز صبح زمانی که سر از رکوع آخر برداشته دو نفر را لعن می نمودند و می فرمودند: اللَّهُمَّ الْعَن فُلَانًا وَفُلَانًا. (2)

2- لعن نمودن حضرت زهرا (علیها السلام) در نماز:

در جریان عیادت ساختگی ابوبکر و عمر لعنهما الله از حضرت صدیقه کبری (علیها السلام)، و اظهار پشیمانی از کردار خود، اولاً که حضرت زهرا (علیها السلام) جواب سلام آنان را ردّ نفرمود چرا که آن دو ملعون را مسلمان نمی دانست تا جواب سلامشان را بر خود واجب بدانند، و ثانیاً از آنان روی گردانید، و به نقلی خود نمی توانست به علت ضربات وارده بر سر و صورت و اعضاء مبارک بدن از آنان روی گرداند، لذا به زنان حاضر در بیت فرمود تا روی مبارک ایشان را از آنان برگردانند (3)، ولی با این حال باز آن دو خبیث ملعون به حال زار خاتون رحم نکرده و بر می خاستند و در مقابل روی حضرت می نشستند و حضرت هم از آنان به همان کیفیت دلخراش روی می گردانید و در آخر

ص: 630

1- - غوالی اللالی: ج 2، ص 43، سنن النسائی: ج 2، ص 203، صحیح البخاری: ج 5، ص 35.

2- - صحیح البخاری: ج 3، ص 42.

3- - حدائق الأشارات: ص 356، بحار الانوار: ج 43، ص 203.

گفتند: ای دختر رسول خدا به جهت رضایت جوئی، خدمتت رسیده ایم و التماس گذشت از تقصیر خود را داریم، که حضرت در جواب آنان فرمود: یک کلمه با شما حرف نزنم تا ملاقات کنم پدر خود را، و شکایت کنم از دست شما و افعال شما، که در ادامه به خاطر اصرار، حضرتش روی به مولا فرمود و بیان داشتند که من با ایشان سخن نگویم تا یک سؤال مرا جواب دهند، از آنچه از پدرم شنیده اند، و اگر تصدیق کنند مرا در آنچه شنیده اند و انکار نکردند، آن وقت ملاحظه می کنیم رأی خود را، اگر خواستیم از ایشان عفو می کنیم. که این عبارت حضرت هم به خاطر تحریک آنان، به اقرار بر مطلب بوده، تا از زبان خویش حق را بیان کنند، چرا که در آخر با اینکه اقرار کردند حضرت آنان را عفو نفرمود. پس ایشان عهد کردند که کتمان نکنند و راستش را بگویند. حضرت زهرا(علیها السلام) فرمودند: شما را به خدا قسم می دهم که شنیدید از پدرم که فرمود: *فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهَا فَاطِمَةٌ* پاره جگر من است و من از اویم و هر که او را اذیت کند مرا اذیت کرده؟ پس آنان گفتند: بلی از پیغمبر همه آنها را شنیدیم. پس حضرت فرمودند: الحمد لله که اقرار کردید. پس از آن فرمودند: خداوندا شاهد می گیریم تو را و شما هم ای معشر زنان و مردان، شاهد باشید که اینان مرا آزرده. والله که دیگر با سر خود هم با ایشان سخن نگویم تا به خدمت پدرم برسم و از دست اینان شکایت کنم.

پس از آن ابوبکر لعین شروع به گریه کرد تا جایی که نزدیک بود روح از بدنش خارج گردد و فریاد کشید: **وَأُوْيَلَاهُ وَوَأَثْبُورَاهُ لَيْتَ أُمِّي لَمْ تَلِدْنِي** (ای کاش مادر مرا نمی زایید).

حضرت زهرا(علیها السلام) خطاب به او فرمودند: **وَاللَّهِ لَأَدْعُونَ اللَّهَ عَلَيْكَ فِي كُلِّ صَلَاةٍ أُصَلِّبُهَا** (به خدا قسم هر آینه در هر نمازی که می خوانم تو را نفرین کرده)، سپس عمر به ابوبکر گفت: **عَجِباً لِلنَّاسِ كَيْفَ وَلَوْكَ أَمْرُهُمْ وَأَنْتَ سَدِيقٌ قَدْ خَرِفْتَ تَجَزَعُ لِعُضْبِ امْرَأَةٍ وَتَفْرَحُ بِرِضَاهَا** (تعجب می کنم به این مردم که چگونه تو را بر خود خلیفه کردند و حال آنکه تو پیروی هستی که عقلت به در رفته، از غضب یک نفر زنی به جزع می آئی و به رضای او شاد می شوی، پس برخاستند و رفتند).⁽¹⁾

3- امیرالمؤمنین(علیه السلام) در مواردی، بدین مهمّ پرداخته اند:

1- در نقلی آمده که حضرت امیر(علیه السلام) در نماز صبح، در قنوت می فرمودند: **اللَّهُمَّ الْعَنْ مُعَاوِيَةَ وَعَمْرَأَ وَأَبَا الْأَعْوَرِ السَّلْمِيِّ وَحَبِيبًا وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ خَالِدٍ وَالضَّحَّاكَ بْنَ قَيْسٍ وَالْوَلِيدَ**

ص: 632

1- - حدائق الأشارات: ص 357، الأمامه و السّياسه: ج 1، ص 19، أنساب الأشراف: ج 10، ص 79، الصّراط المستقیم: ج 2، ص 293.

پس خیر آن عملکرد به معاویه لعین رسید و او هم از آن پس، در قنوت نماز علی و ابن عباس و اشتر و حسن و حسین را لعن می نمود.

و در نقلی دیگر است که در زمان جنگ حضرت با معاویه، این منهج از طرف مولا پایه گذاری شد، و اهل کوفه از ایشان آموختند که در نمازهایشان به معاویه لعن کنند، و معاویه هم در مقابل، آن حرکت را انجام داد، و اهل شام از او لعن نمودن به علی (علیه السلام) را آموختند.

و در نقلی دیگر است که بعد از نماز صبح و مغرب حضرت لعن به آن چند نفر می نمودند.

و ابن حزم که می نویسد: علی در تمام نمازهایش لعن می نمود و معاویه هم آنچنان کرد. (1)

2- دعای صنمی قریش که به روایت ابن عباس، حضرت آنرا در قنوت نماز می خوانده، و در شب و روز بر آن مواظبت داشته، و فرموده هر آنکس این دعا را بخواند مثال کسی است که در جنگ بدر و احد و حنین یک میلیون تیر به طرف دشمن پرتاب کرده باشد. و علامه مجلسی رحمه الله فرموده: این دعاء نزد شیعیان مشهور است و در این

ص: 633

1- - الغدير: ج 2، ص 197 و ج 10، ص 224، تاریخ الطبری: ج 4، ص 52، شرح نهج البلاغه: ج 2، ص 260، کتاب الأم: ج 7، ص 148، الدرّایه: ج 1، ص 196، غوالی اللّالی: ج 2، ص 42.

دعا همه بدعتهاى ابوبكر و عمر آمده و به اندازه كافى در لعن و نفرين به آنها توجه شده است. و شروع دعا به اين عبارت است: اللَّهُمَّ الْعَن صَنْمَى فُرَيْشٍ وَ جَبْتِيهَا وَ طَاغُوتِيهَا وَ اِفْكِيهَا وَ ابْنَتَيْهَا، الحديث. (1)

3- وصيت رسول خدا (صلى الله عليه و آله) به روايت امام هفتم (عليه السلام) به امير عوالم (عليه السلام) به لعن ابوبكر و عمر و عثمان و احزاب ناكثين و قاسطين و مارقين در قنوت نماز، كه عيسى بن المستفاد الصّرير آنرا در كتاب الوصيه كه يكى از اصول معتبره شيعى است نقل نموده: كَانَ فِي وَصِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): يَا عَلِيُّ اصْبِرْ عَلَى ظُلْمِ الظَّالِمِينَ مَا لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا، فَالْكَفْرُ مُقْبِلُ الرَّدَّةِ وَ النُّفَاقُ، بَيْعُهُ الْأَوَّلُ ثُمَّ الثَّانِي وَ هُوَ شَرُّ مِنْهُ وَ أَظْلَمُ ثُمَّ الثَّلَاثُ ثُمَّ تَجْتَمِعُ لَكَ شِعْبَةٌ تُقَاتِلُ بِهِمُ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ، الْعَنِ الْمُضِلِّينَ وَ اقْنُتْ عَلَيْهِمْ، هُمُ الْأَحْزَابُ وَ شِيعَتِهِمْ

(در وصيت رسول خدا (صلى الله عليه و آله) به امير عالم على (عليه السلام) آمده يا على بر ظلم ظالمين، مادامى كه ياورانى نيافتى صبر كن، كفر و ارتداد و نفاق به مردم رو مى كند، بيعت اولى، سپس دومى كه از اولى بدتر و ظالمتر است و سپس سومى، سپس شيعيانى دور شما جمع شده با آنها با ناكثين

ص: 634

وقاسطین و مارقین بجنگ، آنها که گمراه هستند را لعن کن و در قنوت نمازهایت بر علیه آنان نفرین نما، آنها و شیعیانشان همان گروههایی هستند که ظهور می کنند). (1)

و در نقل بحار آمده که کفر و ارتداد و نفاق با اولی و دومی و سومی به مردم روی می کند. که همان جاهلیت ثانی است که پس از شهادت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، تجلی کرده و مردم به همان وضع روز اول زمان جاهلیت بر می گردند. و اگر چه به ظاهر عباداتی می کردند ولی چنانچه در جاهلیت اول، کفر بود و عدم اطاعت از خدا و سیره انبیاء (علیهم السلام)، در جاهلیت دوم هم همان عقیده به شکل دیگر ظهور کرد. لذا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: **بُعِثْتُ بَيْنَ الْجَاهِلِيَّيْنِ لِأُخْرَاهُمَا شَرٌّ مِنْ أَوْلَاهُمَا** (من بین دو زمان و برهه جاهلیت مبعوث شدم که دومی آنها از اولی بدتر می باشد). (2) که به این حقیقت قرآن کریم اشاره می فرماید که: **أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ**، الآیه (اگر او به مرگ یا شهادت درگذشت باز شما به جاهلیت خود رجوع خواهید کرد) (3)، که عملکرد مردم، با ضمیمه حدیث نبوی، معلوم می کند که آنان به زمان

ص: 635

1- - کتاب الوصیة: ص 104 ، بحار الأنوار: ج 22، ص 489.

2- - الأمالی للشجری: ج 2، ص 277.

3- - آل عمران: 144.

جاهلیت و کفر، بازگشتند. لذا در ادامه آیه باری تعالی می فرماید که اگر برگردید به خدا ضرری نرسانیده اید، و این خود دلیلی بر امکان است. و فرمایش: *إِذْ تَدَّ النَّاسُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَهُ تِلْكَ* (مردم بعد از رسول خدا به ارتداد افتاده مگر سه نفر از آنان)⁽¹⁾، ما را به واقعیت ها نزدیکتر می کند.

پس بعد از بیان این امورات، گمان می کنم معلوم شد که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در قنوت نماز خویش چه کسانی را لعن می نمودند؟! قضاوت با خوانندگان محترم.

4- دستورالعمل امام عسکری(علیه السلام) به اهل قم که در قنوت نماز خود بخوانید: ... *وَحَكْمَ عَلَيْنَا غَيْرِ الْمُؤْمِنِينَ فِي دِينِكُمْ وَابْتِزَّ أُمُورَنَا مَعَادِنُ الْأَبْنِ مِمَّنْ عَطَّلَ حُكْمَكَ وَسَعَى فِي إِتْلَافِ عِبَادِكَ وَأَفْسَادِ بِلَادِكَ*، الحدیث (خداوندا بر ما حاکم شده اند آنانی که در دین تو مورد اطمینان و امنیت نمی باشند و اهل این امر نیستند. و امور ما را، معدن ها و اساس عیوب و بدی ها، از ما گرفته اند. آنان کسانی هستند که حکم تو را تعطیل و عباد تو را تلف نموده و بلاد تو را فاسده کرده اند).⁽²⁾ در این میان کمی

ص: 636

1- - روضه المتقین: ج 4، ص 218.

2- - بحار الأنوار: ج 82، ص 229 و علامه در شرح معادن الأبن می نویسند: یعنی کسانی که محلّ و مورد آن عیوب فاضحه از علّت معروفه و غیر آن قرار گرفته چنانچه رؤساء مخالفین بدان امر مشهور بوده اند. بحار الأنوار: ج 82، ص 250.

در این باره و در شأن این صفت رذیله دشمنان آل الله (علیهم السلام) که دوست داشتن کسی آنها را مورد جماع قرار دهد و با آنها نزدیکی کند، سخن به میان آورده تا حقائق بیش از پیش روشن گردد.

پس از این روشن خواهد شد که اعداء ائمه (علیهم السلام) به این صفت منکوحیت و علاقه به اینکه مورد لواط دیگران قرار می گرفتند، مبتلا بوده اند. و این یک اصل است، اگر چه می تواند در بعضی از آنها تجلی نکند. و در این بین روشن گردد که منظور، همه جماعت مخالفین نیستند، بلکه قتله و دشمنان سرسخت و معاندین این خانواده، منظور است.

اول کسی که عمل لواط را پایه گذاری نمود ابلیس لعین بوده، که برای قوم لوط خود را تجلی داد و آنها را به آن امر تأدیب کرد و راهنمایی نمود. و اگر آن عمل شنیع را پایه نمی گذاشت، آن امر را قوم لوط انجام نمی دادند. برای اطلاع بیشتر به کتب قصص انبیاء (علیهم السلام) و احوالات قوم لوط و اینکه چرا به این نام، نامگذاری شدند رجوع کنید و ما در اینجا به دو روایت اشاره خواهیم کرد.

مردی از اهل شام در جامع کوفه از امیر عالم (علیه السلام) درباره مسائلی سؤال کرد تا این سؤال را مطرح کرد که اسم ابلیس آن زمانی که در آسمانها بود، چه بوده؟ فقال: كَانَ اسْمُهُ الْحَارِثُ (اسم او حارث بوده) و سپس سؤال کرد:

اول کسی که عمل قوم لوط را انجام داد که بود؟ فقال: إبليس فإنه أمكن نفسه (ابلیس بود که خود را در اختیار آنان قرار داد). (1)

و در همان کتاب علل روایت از ابوبصیر آمده که در تفسیر آیه شریفه: إِنَّكُمْ

لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَّغَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ، قَالَ إِنَّ ابْلِسَ أَتَاهُمْ فِي صُورِهِ حَسَنَةً فِيهِ تَأْنِيثٌ عَلَيْهِ عَلَيْهِ ثِيَابٌ حَسَنَةٌ فَجَاءَ إِلَى شِبَانٍ مِنْهُمْ فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَقَعُوا بِهِ وَ لَوْ طَلَبَ إِلَيْهِمْ أَنْ يَقَعُ بِهِمْ لِأَبْوَا عَلَيْهِ، وَلَكِنْ طَلَبَ إِلَيْهِمْ أَنْ يَقَعُوا بِهِ فَقَلَّمَا وَقَعُوا بِهِ التَّدْوَاهُ ثُمَّ ذَهَبَ عَنْهُمْ وَ تَرَكَهُمْ فَأَحَالَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ (لوط به قوم خود فرمود شما به عمل زشتی که هیچکس در عالم پیش از شما مرتکب آن نشده اقدام می کنید (2)، حضرت فرمودند: به درستی که ابلیس در صورت و شکلی زیبا نزد آنان رفت و خودنمایی زنانه ای داشت، لباسهائی زیبا پوشیده و نزد جوانان آنها رفت و امر کرد که بر من واقع شوید و نزدیکی کنید، و اگر از آنان می خواست که خودش با آنها مجامعه کند، آنها ایامی کردند ولی طلب کرد که آن جوانان با او مجامعه کنند، پس وقتی با او جمع شدند لذت بردند، پس از آن ابلیس از

ص: 638

1-- علل الشرائع: ج 2، ص 594، باب 383.

2-- عنكبوت: 28.

پیش آنها رفت و ایشان را ترک کرد و برخی را حواله به بعضی داد که با هم این عمل شنیع را انجام دهند).⁽¹⁾

و تا این زمان، مع الأسف این عمل فحشا ادامه دارد. و در زمان جاهلیت در میان قریش و دیگران هم، لواط صورت می گرفته. چنانچه در تاریخ نوشته شده. لذا در جنگ بدر وقتی عتبه از میدان برگشت ابوجهل به او اشکال گرفت، که چرا جنگ را ترک کرده ای؟ عتبه گفت: اِیَّایَ نُعِیَّرُ یا مُصَدِّقُ اُسْتَه. مثل توئی این کلام را به من می گوید ای کسی که پشت تو زردرنگ است. که ابن اثیر در شرح کلام او می گوید: رَمَاهُ بِالْأُبْنَةِ وَ اَنَّهُ كَانَ يُرْعَفُ اسْمَهُ (او را به ابنه گری و منکوحیت خواند و نسبت داد، چرا که ابوجهل پشت خود را با زعفران آغشته می کرد لذا زردرنگ می شده تا برای مردها جماع با او سهل و آسان باشد).⁽²⁾

و این عملکرد فقط مقتصر بر اراذل نبوده و افرادی چون عمر بن الخطّاب و ابوجهل، که در طول زمان به ظاهر برای مردم وجهه ای پیدا کردند هم، بوده است.

ص: 639

1- - علل الشرائع: ج 2، ص 548، باب 340.

2- - النّهایه: ج 3، ص 36.

و مخالفین در کتب خود این امر را برای ناصبیان معنی کرده و اختصاص داده اند.

أبن أبی الحدید می نویسد: وَقَدْ رَوَى أَبُو عُمَرَ الرَّاهِدُ وَلَمْ يَكُنْ مِنْ رِجَالِ الشَّيْعَةِ فِي أُمَالِيهِ وَأَحَادِيثِهِ عَنِ السِّيَّارِيِّ عَنِ أَبِي خُزَيْمَةَ الْكَاتِبِ قَالَ: مَا فَتَّشْنَا أَحَدًا فِيهِ هَذَا الدَّاءُ إِلَّا وَجَدْنَاهُ نَاصِبِيًّا (و به تحقیق که ابو عمر زاهد که او از رجال شیعی نمی باشد، در امالی و احادیث خود از سیاری روایت کرده که: ما هیچ کس را تفتیش نکردیم که در او این مرض باشد مگر اینکه او را ناصبی یافتیم). (1)

و اما از باب نمونه یکی از آن افرادی که مأیون بوده بلکه معدن ابنه بوده و بدان صفت رذیله مبتلا بوده است، عمر بن الخطاب است که به دلایل ذیل مطلب روشن می گردد.

عیاشی رحمه الله در تفسیر آیه 117 سوره نساء روایتی را آورده که روزی شخصی بر امام صادق (علیه السلام) وارد گشت و عرضه داشت: أَلَسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَامَ عَلِيٌّ قَدَمَيْهِ، فَقَالَ: مَهْ هَذَا الْأِسْمُ لَا يَصْلَحُ إِلَّا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام)، اللَّهُ سَمُّهُ بِهِ وَلَمْ يُسَمَّ بِهِ أَحَدٌ غَيْرَهُ فَرَضِيَ بِهِ إِلَّا كَانَ مُنْكَوْحًا وَإِنْ لَمْ يَكُنْ بِهِ أُبْتُلَى بِهِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ: إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنثَاءً و

ص: 640

إِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَّرِيدًا. قَالَ قُلْتُ: فَمَاذَا يُدْعَى بِهِ قَائِمِكُمْ؟ قَالَ: يُقَالُ لَهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ (سلام بر شما ای امیر مؤمنین، پس حضرت بر روی پا بلند شدند و فرمود: دهننت را ببند و ساکت شو، این اسم برای کسی صلاحیت ندارد مگر برای امیر مؤمنین (علیه السلام). خداوند او را به آن اسم نامیده (1)، و هیچ کس به آن نام خوانده نشود و او بدان نسبت راضی باشد مگر اینکه منکوح است. و اگر نباشد، بدان حال مبتلا می گردد. و این فرمایش الهی است که در کتابش می فرماید: مشرکان غیر خدای عالم هر چه را خدا بخوانند یا جماداتی است یا شیطانی سرکش است (2)، او گفت: عرضه داشتم: پس به چه اسمی قائم شما خوانده می شود؟ حضرت فرمودند: بدو گفته می شود سلام بر شما ای بقیه الله، سلام بر شما ای پسر رسول خدا). (3)

و اولین کسی که بدین عنوان امیر مؤمنین، خود را نامید عمر بن الخطاب بوده چرا که ابوبکر را خلیفه رسول خدا می خواندند (4)، و بعد از او، عمر را

ص: 641

1- - برای اطلاع از این موضوع به روایات عالم ذر و کتاب الیقین نوشته رضی الدین بن طاووس رحمه الله مراجعه نمایید.

2- - نساء: 117.

3- - تفسیر العیاشی: ج 1، ص 302، ح 273.

4- - اگر چه مرحوم طبری شیعی قائل شده اند بدین مساله که ابوبکر لعین هم خود را امیرالمؤمنین معرفی نمود. تحفه الأبرار: ص 241.

خليفة خليفه رسول خدا می گفتند عمر به مردم گفت این اسم طولانی است و شما مؤمنین هستید و من امیر شما، پس به من امیرالمؤمنین بگوئید. پس بدین دلیل عمر بن الخطاب شخصی بوده که به صفت رذيله ابنه و مأبونیّت و منکوحیّت مبتلا بوده است و بدان صفت هم در دوره اسلام علاوه بر زمان جاهلیّت ادامه می داده.

لذا جلال الدین سیوطی از مشاهیر علماء مخالفین در حاشیۀ خود بر قاموس در ترجمه لفظ ابنه می نویسد: أَنَّهَا كَانَتْ فِي خَمْسَةِ فِي زَمَنِ الْجَاهِلِيَّةِ أَحَدُهُمْ سَيِّدُنَا عُمَرُ (آن صفت در زمان جاهلیت در پنج نفر بوده که یکی از آنان سید و آقای ما عمر می باشد). (1)

که بدین دلیل، و حسب فرمایش امام صادق (علیه السلام) در بحث لقب امیرالمؤمنین، و حسب عبارت امام عسکری در دستور العمل ایشان به اهل قم که در قنوت نمازهایشان بگویند: حَقِّ مَا رَأَى مَا غَضِبَ كَرَدْنَا مَعْدِنَ هَيْبَتِهِ، و حسب نقل متواتر تاریخ، در بحث غضب خلافت، از جانب ابوبکر و عمر لعنهما الله، فهمیده می شود که این رذيله در وجود آن دو نفر موجود بوده و در تمامی غاصبین حق آل الله (علیهم السلام) هم خود را نشان می داده است.

ص: 642

لذا مرحوم صاحب تفسیر نورالثقلین شیخ عبدالعلی الحویزی، در این باب کتابی نوشته، که در آن ثابت کرده، این حالت در تمامی غاصبین حقّ اهل بیت (علیهم السلام) از اهل سقیفه و اموی ها و عباسی ها وجود داشته است. (1)

و تمامی این مطالب در بحث مأبونیت غاصبین، علاوه بر ادله مثبتة قبل، با روایتی دیگر ثابت می گردد. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: مَا مِنْ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ إِلَّا - وَإِن لِّسِ مِنْ الْأَبَالِسَةِ بِحَصْرَتِهِ، فَإِنَّ عِلْمَ اللَّهِ أَنَّهُ مِنَ شِبَعَتِنَا حَجَبَهُ عَنِ ذَلِكَ الشَّيْطَانِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ شِبَعَتِنَا أَثَبَتَ الشَّيْطَانُ إِصْرَهُ السَّبَابَةَ فِي دُبُرِهِ فَكَانَ مَأْبُونًا، فَإِنْ كَانَتْ إِمْرَأَةٌ أَثَبَتَتْ فِي فَرْحِهَا فَكَانَتْ فَاجِرَةً، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَبْكِي الصَّبِيُّ بَكَاءً شَدِيدًا إِذَا هُوَ خَرَجَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ وَاللَّهُ بَعْدَ ذَلِكَ يَمْحُو مَا يَشَاءُ وَيُنْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (هیچ مولودی به دنیا نمی آید مگر ابلسی از ابالسه کنار او حاضر می شود، پس اگر خداوند او را از شیعیان ما ببیند، آن شیطان را از او دور و محجوب می دارد و اگر او از شیعیان ما نباشد، آن شیطان انگشت سبابه خود را در سوراخ پشت او فرو می کند که در نتیجه او شخصی مأبون می گردد و اگر دختر باشد انگشت به سوراخ فرج او فرو کرده که در نتیجه او زنی فاجر و اهل زنا

ص: 643

می‌گردد. و در آن لحظه که بچه از شکم مادر بیرون آید گریه شدیدی می‌کند که آن گریه متعارف از مولود معمولی نمی‌باشد.

و خداوند پس محو می‌کند آنچه را بخواهد و ثبت می‌کند آنچه را خواستار باشد که نزد او امّ‌الکتاب می‌باشد. (1)

از این روایت معلوم می‌گردد که، دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) در اصل به این بلیّه مبتلا شده و اگر چه بنا به حکمت‌های الهی در طول زندگی در آنها تجلّی نکند. و در شأن بعضی که این اتفاق هم برایشان در لحظه ولادت نیفتاده، احتمال وقوع آن رذیله در طول زندگی، می‌رود. لذا حضرت در آخر روایت به آیه محو و اثبات استشهاد می‌نمایند. ولی، در شأن غاصبین حقوق الهی و دشمنان حضرات معصومین (علیهم السلام)، بنا بر اقرار تاریخ، این امر مسلم می‌باشد. چنانچه شما در شأن عایشه خبیثه این امر را مشاهده می‌کنید که در زمان بعد از شهادت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به این امر دست زده و خود را مورد تعرّض و زنا با رجال اجانب قرار می‌داده است. (2)

و امّا اقرار مخالفین به مابونیت عمر بن الخطّاب در کتب خودشان، علاوه بر نقل مذکور سیوطی این است که در طبقات می‌خوانید، که عمر

ص: 644

1- - تفسیر العیاشی: ج 2، ص 234، ح 73.

2- - برای آگاهی از این موضوع با متعلّقات مهمّه آن بحث به کتاب الفاحشه الوجه الآخر لعائشه لعنّها الله نوشته علامه معاصر شیخ یاسر الحیبب مراجعه نمائید.

ملعون می گوید: مَا بَقِيَ شَيْءٌ فِيَّ مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ إِلَّا أَنِّي لَسْتُ أَبَالِي إِلَيْهِ أَيْ أَنَا نِكَحْتُ وَأَيْتُهُمْ أَنْكَحْتُ (در من امری و اخلاقی از امور و اخلاق جاهلیت باقی نمانده مگر اینکه ابائی ندارم که کدام شخصی مرا به نکاح خود درآورد یا چه کسی را به نکاح خود درآورم). (1)

این عبارت معلوم می کند که او خود را در معرض مردانی قرار می داده تا با او مجامعت کنند. چرا که به نکاح درآوردن مردی زنی را، که معمول و رائج است، ولی به نکاح درآمدن مردی، برای شخصی دیگر معنائی ندارد، مگر لواط کردن او با آن شخص منکوح. به این دلیل که زن طبق قواعد اسلامی خود را به نکاح مردی در می آورد نه مردی خود را به نکاح زنی. پس عبارت عمر که می گوید ابائی ندارم که به نکاح چه کسی درآیم امر را واضح می نماید.

و در عبارتی دیگر می خوانید: عَنْ أَبِي عَبَّاسٍ قَالَ: لَعَنَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) الْمُخَنَّثِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالمُتَرَجِّلَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَقَالَ: أَخْرِجُوهُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ وَأَخْرِجْ فُلَانًا وَأَخْرِجْ عَمْرَ فُلَانًا (ابن عباس گوید: پیامبر لعنت نمود اشخاص منخنث از مردها و زنان مترجل را و فرمود: آنان را از بیوت و خانه هایتان بیرون کنید

ص: 645

و خود فلان شخص را بیرون کرد و عمر هم فلان شخص را از خانه خود بیرون نمود).⁽¹⁾

آری عمر شخصی خنثی را در منزل خود جای داده بود که برای همین علت و صفت رذیله به او رسیدگی کند. و در نقلی دیگر هم عائشه ملعونه شخصی که خنثی بوده را در خانه خود می آورده که به او آنه گفت می شد تا اوصاف دیگر زنان مدینه را برای عائشه بیان کند که در نتیجه پیامبر او را از مدینه بیرون کرده و به او فرمودند به سوی حمراء الأسد برو.⁽²⁾

و اما در مورد مبحث و عقیده، اختصاص لقب امیرالمؤمنین (علیه السلام)، به مولای عالمین علی (علیه السلام)، حسب روایات و ادله موجوده، و نوشتار علماء در طول تاریخ چون کتاب الیقین سید بن طاووس رحمه الله، جای شک و شبهه ای در اختصاص این لقب به مولا باقی نمی ماند. ولی در عین حال حقیقت این امر، که بقیه ذوات مقدسه حضرات معصومین (علیهم السلام) به این لقب، ملقب می باشند، بنا بر بعضی از روایات مسلم و معلوم است، که آن بزرگواران هم امیر و مولای مؤمنین عالمند. و اگر چه بنا بر حفظ ظاهر، دستور داده اند، و ما هم باید مطیع این اوامر باشیم، که این لقب اختصاصی

ص: 646

1- صحیح البخاری: ج 8، ص 28 و ج 7، ص 55.

2- الأصابه: ج 1، ص 284، عمدہ القاری: ج 20، ص 215.

امیر عوالم علی (علیه السلام) است. مرحوم آیت الله شیخ جواد کربلائی، در رساله تولّی و تبرّی، در مطلب پنجم کتاب، در این باره تحقیقی فرموده که ما در این جا عین عبارات را متذکّر می شویم.

ایشان در بدایت امر به حدیث امام صادق (علیه السلام) مطلب را شروع کرده که حضرت فرمودند: این لقب اختصاصی حضرت مولا می باشد و غیر منکوح و ملوط بدان راضی نمی شود و بعد حدیث دیگر می آورد که این اطلاق را قید می زند و تحقیقاتی را بیان می دارند.

عین عبارات:

مرحوم مجلسی در بحار الأنوار (1) از کتاب اختصاص شیخ مفید نقل کرده است: ابوالصلاح ابن مولی آل سام گفت: من و ابوالمعزا خدمت امام صادق (علیه السلام) بودیم، ناگهان مردی روستایی وارد شد و عرض کرد: السّلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمه الله و برکاته، امام (علیه السلام) فرمود: و علیک السّلام و رحمه الله و برکاته، و او را به سوی خود خواند و پهلوی خود نشاند. من به ابوالمعزا گفتم: به عقیده من، این اسم جز برای امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) شایسته نیست. امام صادق (علیه السلام) فرمود: ای اباصباح بنده ای حقیقت ایمان را نمی یابد، تا این که بداند آنچه برای فرد آخر ماست برای اوّل ما نیز هست.

ص: 647

این حدیث اطلاق حدیث اول را مقتید می کند، که به غیر از ائمه (علیهم السلام) این لقب را نمی توان اطلاق کرد. ولی مرحوم مجلسی عقیده دارند حدیث اول مطلق است. فقط حدیث دوم به ما اجازه می دهد که این لقب را از نظر جنبه معنوی، و حقیقت امیر مؤمنان بودن را، به غیر علی (علیه السلام)، برای سایر ائمه (علیهم السلام) به کار ببریم. لکن در این حمل تأملی است: یا این حدیث اول، که منع این لقب را دارد، بر غیر ائمه (علیهم السلام) حمل می شود، یا این که باید گفت: اطلاق امیرالمؤمنین بر غیر علی (علیه السلام) مانند تلفظ به نام مبارک امام زمان (علیه السلام) است، به نام محمد، که در همه جا و علنی نباید گفت. پس اخبار منع از لقب، حمل می شود بر اطلاق، ولی نزد عامه. و در حدیث جواز، حمل می شود در موارد خصوصی و مخفی. مرحوم نوری در شاخه طوبی (1) از کتاب زهرالربیع نقل کرده است که حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: از برای ما حقی بود که آن را معدنهای اُبنه ربودند.

و ابن طاووس در مهج الدعوات روایت کرده است که چون اهل قم شکایت کردند به خدمت امام حسن عسکری (علیه السلام) از موسی بن بغا (2)، حضرت ایشان را امر فرمودند به خواندن این دعا در قنوت نماز و شیخ

ص: 648

1- - شاخه طوبی: ص 219.

2- - موسی بن بغا از طائفه اتراک و از فرماندهان مهدی و معتمد عباسی بوده است، بحار الأنوار: ج 85، ص 249.

طوسی در مصباح‌المتهجد فرموده: مستحب است خواندن این دعا در قنوت وتر.

این دعا، دعائی طولانی است که علامه مجلسی در بحار(1)، در باب قنوتات طویله آورده است و قسمتی از آن قنوت این است: وَ قَارِعَنَا الدُّلَّ وَ الصُّغَارَ وَ حَكَمَ عَلَيْنَا غَيْرَ الْمَأْمُونِينَ فِي دِينِكَ وَ ابْتَزَّ أُمُورَنَا مَعَادِنُ الْأُبْنِ مِمَّنْ عَطَّلَ حُكْمَكَ وَ سَعَى فِي إِتْلَافِ عِبَادِكَ وَ إِفْسَادِ بِلَادِكَ یعنی: قرعه ذلت و حقارت را به نام ما زدند و بر ما کسانی را حکم کردند که در دین تو امین نبودند و امور ما را معدنهای ابنه دزدیدند و حکم تو را تعطیل کردند و در تباهی بندگان و فساد شهرهایت کوشش کردند.

علامه مجلسی در کتاب صلاه بحار(2)، در شرح این فقره فرموده است یعنی گرفتند امور ما را آنان که محلّ عیبهای رسوا کننده اند و ناخوشی معروف ابنه و ... دارند، چنانچه رؤسای ایشان به آن مشهور شدند. و ادامه می دهد: در خبر وارد شده که بدون استحقاق کسی به نام امیرالمؤمنین نامیده نمی شود مگر اینکه به این مرض مبتلا شده

ص: 649

1- - بحار الأنوار: ج 85، ص 229.

2- - بحار الأنوار: ج 85، ص 250.

است که حیا را به کَلِّی می برد و قول خدای تعالی: **إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَّا نَبِّئُكَ بِهِ** این مطلب تأویل شده است. شما از این احادیث و مطالب چه می فهمید؟ [\(1\)](#)

5- دستور امام عسکری (علیه السلام) به لعن نمودن جماعت واقفیه در قنوت نماز:

ابراهیم بن عقبه می گوید به امام عسکری (علیه السلام) نوشتیم: **جُعِلَتْ فِدَاكَ قَدْ عَرَفْتُ هَوْلَاءِ الْمَمْطُورَةِ فَأَقُتْ عَلَيْهِمْ فِي صَلَاتِي؟** قال: **نَعَمْ أَقُتْ عَلَيْهِمْ فِي صَلَاتِكَ** (فدایت گردم هر آینه این سگان باران خورده را شناخته ام، آیا در قنوت نمازم به آنها لعن کنم؟ فرمود: بله در نمازهایت بر آنان قنوت بگیر و در قنوت آنها را لعن کن). [\(2\)](#)

نکات حدیث:

1- دشنام دادن به جماعت ها و افراد منحرف از سوی ائمه (علیهم السلام) و روای احادیث و اصحاب ایشان چون عبارت: سگ باران خورده،

ص: 650

1- رساله تولی و تبری: ص 229.

2- اختیار معرفه الرجال: رقم 875. برای آشنائی با این جماعت و دیدگاه ائمه هدی (علیهم السلام) نسبت به آنان به کتب علم رجال، مثل همین مصدر رجوع نمائید.

که اینان چون سگ باران خورده اند، به هر کجا قدم گذارند نکبت و نجاست و انحراف با خود می آورند.

2- لعن به منحرفین از ولایت چهارده معصوم(علیهم السلام) در عبادات الهی. چون لعن نمودن در قنوت نماز که جایگاه مناجات با پروردگار و محل درخواست حوائج مشروع می باشد.

3- تأییدیه ائمه(علیهم السلام) این منهج و عمل نمودن به آن را.

6- لعن نمودن به معاویه و عمر و بن العاص لعنهما الله، از زبان عائشه ملعونه در قنوت نماز و تعقیبات آن:

لَمَّا بَلَغَ عَائِشَةُ قَتْلَ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، جَزَعَتْ عَلَيْهِ جَزَعًا شَدِيدًا، وَجَعَلَتْ تَقْنُتَ وَتَدْعُو فِي ذُبْرِ الصَّلَاةِ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَعَمْرٍ وَبِالْعَاصِ (زمانی که خبر کشته شدن محمد بن ابی بکر به دست انصار معاویه، به عایشه رسید، بی تابی شدیدی از خود نشان داد، و در قنوت نماز و تعقیبات آن بر معاویه و عمر و بن عاص نفرین و لعن می فرستاد). (1)

7- قنوت نماز وتر:

می خوانی: اللَّهُمَّ الْعَنِ الظُّلْمَةَ وَالظَّالِمِينَ الَّذِينَ بَدَّلُوا دِينَكَ وَحَرَّفُوا كِتَابَكَ وَغَيَّرُوا سُنَّةَ نَبِيِّكَ وَدَرَسُوا الْآثَارَ وَظَلَمُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكَ وَ قَاتَلُوهُمْ، الْحَدِيثُ

ص: 651

(خداوندا ظالمینی که دین تو را تبدیل کرده و کتاب تو را تحریف نمودند و سنت های پیغمبر تو را تغییر دادند و آثار اسلامی را مندرس نمودند و به اهل بیت پیغمبرت ظلم روا داشته و با آنان قتال کردند را، لعنت بفرما). (1)

و در عبارت دیگری می خوانی: خداوندا کافرین از اهل کتاب و تمامی مشرکین و منافقین را عذاب فرما. (2)

8- تعقیب نماز شب و روز دوشنبه:

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند: شب دوشنبه چهار رکعت نماز خوانده شود و در تعقیب آن صد بار ظالمان لعنت گردند. (3)

9- دعای روز چهارشنبه:

می گوئی: خداوندا مرا در موالات خود و موالات اولیائت و معادات با دشمنانت فناء کن و بمیران. (4)

10- صلوات عصر پنج شنبه تا آخر روز جمعه:

مستحب است که این صلوات صد مرتبه و بیشتر گفته شود:

ص: 652

1- - فقه الرضا (علیه السلام): ص 404.

2- - مصباح المتهجد: ص 154.

3- - جمال الأسبوع: ص 63.

4- - البلد الأمين: ص 130.

خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست و فرجشان را تعجیل بفرما و دشمنانشان را از جنّ و انس از اولین تا به آخرین هلاک بگردان. (1)

11- تعقیب نماز صبح جمعه:

می گوئی: خداوندا من به جبت و طاغوت و لات و عزی و تمامی آنچه غیر از تو پرستش می شود کافر م. (2)

و در تعقیب آن نماز از امام صادق (علیه السلام) رسیده که می گوئی: خدایا صلوات من بر آن که تو بر او صلوات فرستادی و هر که را لعن نمودی لعنت من بر او. نظیر این دعا در کتب عامّه در دعای هر روز صبح آمده است. (3)

12- دعای ندبه:

در اعیاد اسلامی چون روز جمعه و عید غدیر و فطر و قربان می خوانی:

امیر عالم (علیه السلام) صنادید عرب را وتر نمود و ابطالشان را کشت پس قلوبشان از جنگ های بدر و خیبر و حنین و غیر آن پر از حقد و کینه شد، پس بر دشمنی با او هماهنگ شدند. (4)

ص: 653

1- - جمال الأسبوع: ص 179.

2- - بحار الأنوار: ج 86، ص 333.

3- - جمال الأسبوع: ص 227، کنز العمال: ج 2، ص 632.

4- - اقبال الأعمال: ص 296.

13- صلوات بعد از عصر روز جمعه:

خداوندا آنان که دینت را تبدیل کرده و سنت نبیّت را تغییر داده دو هزار هزار لعنت بفرما و اشیاع و اتباعشان را هم لعن کن. (1)

14- دعای شب نیمه شعبان:

خدایا تمامی ظالمین را لعنت کن. (2)

15- دعای شب آخر ماه شعبان و شب اول ماه مبارک رمضان:

خدایا مرا بر ولایت اولیائت و معادات اعدائت به بهترین فناء، فناء کن و بمیران. (3)

16- دعای رسیدن ماه مبارک رمضان:

خدایا ای کریم العفو و ای حسن التّجاوز مرا بر ملت ابراهیم و دین محمّد و سنت او و بر بهترین وفات بمیران و بر موالات اولیائت و معادات اعداء خود، مرگ مرا برسان. (4)

ص: 654

1- - مصباح المتّهجد: ص 329.

2- - البلد الامین: ص 187.

3- - مصباح المتّهجد: ص 851.

4- - المقنعه: ص 322.

17- دعای هر روز ماه مبارک رمضان:

ای خدای محمد و آل محمد، برای محمد و ابرار عترتش امروز بر علیه دشمنانشان غضب فرما و اعداء آنان را بکش و بر روی زمین از آنان کسی باقی مگذار و آنان را مبخش. (1)

18- صلوات هر روز ماه مبارک رمضان:

در این صلوات بر وجود مقدس حضرات معصومین (علیهم السلام) یکی پس از دیگری صلوات می فرستی و بر دوستان او درود و بر دشمنانش اظهار تبری می کنی.

مثل این عبارت: درود بر امام عصر (علیه السلام)، خداوندا بر خلف بعد از حسن بن علی درود فرست و دوستان او را دوست و دشمنانش را دشمن بدار. (2)

19- دعای شب دوم ماه مبارک رمضان:

خدایا دوستی دوستان خود را و دشمنی دشمنانت، و حبّ محبوبانت و بغض مبغوضینت را رزق من بفرما تا دشمن تو را دوست و دوست تو را دشمن مدارم. (3)

ص: 655

1- - تهذیب الأحکام: ج 3، ص 114.

2- - المقنعه: ص 329.

3- - بحار الأنوار: ج 95، ص 16.

20- دعای شب نوزدهم ماه مبارک رمضان:

صد مرتبه قاتلان حضرت امیر (علیه السلام) را باید لعن نمائی. (1)

21- دعای شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان:

در بیان شرکت دادن خداوند، بقیّه مؤمنین را، در دعای صالح من، مگر آنان که با اولیائت دشمنی کرده و با اصفیاء تو محاربه نمودند و بر گمراهی خویش مردند، که من از دعای خیر برای آنان به سوی تو براثت می جویم. (2) و شیخ مفید رحمه الله می فرماید: در این شب با زاری و تضرّع از خدا می خواهی که قاتلان امیر مؤمنان و قاتلان فرزندان معصوم او را عذاب کند و نام آنها را می بری و لعنت می کنی. و آنان را که پایه و اساس ظلم را بنا نهادند و راه را برای ستمکاران باز نمودند و هر کسی که در آن برنامه از آنان تبعیت کرده را لعن می کنی. (3)

22- دعای روز بیست و ششم ماه مبارک رمضان:

می خوانی: خدایا مرا از محبّین اولیائت و معادی دشمنانت قرار ده. (4)

ص: 656

1- - مستدرک الوسائل: ج 7، ص 472.

2- - اقبال الأعمال: ص 197.

3- - المقنعه: ص 167.

4- - البلد الأمين: ص 221.

23- دعای روز بیست و پنجم ذی القعدة:

در این روز که روز دحوالأرض است می خوانی:

خداوندا جبابره و زورگویان عالم، از اول تا به آخرشان را، لعنت بفرما، و هلاکت آنان را جلو بینداز. (1)

24- دعای روز عرفه:

می خوانی: خداوندا مرا از اولیاء دوستانت و از دشمنان اعداء خود قرار ده. (2)

و در نقلی دیگر در عصر روز عرفه می خوانی:

مرا خدایا برایمان به خود و تصدیق نمودن رسولت و ولایت علی بن ابی طالب و برائت دشمنانش و انتقام گرفتن از برای ائمه از آل محمد(علیهم السلام)، مبعوث کن. (3)

25- دعای روز جمعه و عید قربان:

می گوئی: خدایا اعداء خلفاء خود را و هر آنکس که به افعال آنان راضی است و تابعین و اشیاع آنان را، لعنت بفرما. (4)

ص: 657

1- - المصباح للكفعمی: ص 659.

2- - اقبال الأعمال: ص 390.

3- - بحار الأنوار: ج 95، ص 290.

4- - الصحیفه السّجادیّه(علیه السلام): د 150.

و معلی بن خنیس که از شاگردان امام ششم (علیه السلام) بوده روز عید فطر و قربان با حالتی پریشان و گردآلود به صحرا می رفته و دعائی می خوانده و در آخر می گفته: خدایا دشمنان خلفاء خود را و زورگویان زمان ما و اشیاع و اتباع و احزاب و برادرانشان را لعنت بفرما. (1)

26- آداب عید غدیر:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: آن روز روزه بگیر و بر اهل بیت (علیهم السلام) بسیار صلوات بفرست و از دشمنانشان بیزاری بجوی. (2)

و در شب و روز عید غدیر می خوانی:

خدایا به مولایت ولایت امرت و برائت از دشمنانشان دین ما را کامل کردی و ما را بر آن عقیده زنده بدار و بر آن عهد و میثاق بمیران. (3)

و در دعائی دیگر می گوئی: من به سوی خدا از محاربین معصومین (علیهم السلام) برائت جسته و به جبت و طاغوت و اوئان اربعه و اشیاع و اتباع و دوستانشان از اول دهر تا به آخر آن کافر می باشم. (4)

ص: 658

1- رجال الکشی: ص 382.

2- من لا یحضره الفقیه: ج 2، ص 90.

3- المزار للمفید: ص 93.

4- اقبال الأعمال: ص 473.

27- دعای قبل از ظهر عید غدیر:

می گوئی: ما موالیان علی (علیه السلام) و اولیاء اوئیم و با معاندین او معادی و اهل براءت و بغض، نسبت به آنها می باشیم. (1)

28- دعای بعد از نماز عید غدیر:

می گوئی: خدایا تو ما را از ناکشین و جاهدین و تکذیب کنندگان روز قیامت و از اتباع مغیرین و مبدلین و منحرفین و از مستحوذین شیطان قرار ندادی که بدین وسیله حمد تو را به جای می آورم. (2)

29- دعای روز مباحله:

می خوانی: مرا بر براءت از دشمنان ولایت و اقتدا کنندگان به آل محمد (علیهم السلام) مبعوث گردان. (3)

30- تعقیب نماز شب عاشوراء:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: هر چه می توانی بعد از آن نماز صلوات بفرست و دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) را لعنت نما. (4)

ص: 659

1- بحار الأنوار: ج 95، ص 301.

2- المزار للمفید: ص 92.

3- مصباح المتهجد: ص 762.

4- اقبال الأعمال: ص 556.

امام صادق (علیه السلام) به عبدالله بن سنان فرمود: برترین عمل روز عاشوراء آن است که رو به قبر حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) کنی و بر او و فرزندان او صلوات فرستی و قاتلین او را لعن کنی و از کردارشان براءت بجویی و بگوئی: خدایا رؤسا و اتباع دشمنان اولیاءت را لعنت کن و فرج آل محمد (علیهم السلام) را برسان. (1)

32- زیارت عاشوراء معروفه:

سرتاسر آن مملو از لعن به قاتلین و ظالمین اهل بیت (علیهم السلام) می باشد، که در کنار سلام بر حضرت اباعبدالله علیه السلام و اولاد و اصحاب آن بزرگوار، لعن به ظالمین آنها صد مرتبه وارد شده است. (2)

33- دعای بعد از نماز روز سوّم ماه صفر:

که دستور به گفتن صد مرتبه لعن بر آل ابوسفیان وارد شده است. (3)

34- رقعه حاجت:

شهادت می دهی: به موالات اولیاء حضرت امیر (علیه السلام) و براءت از اعداء ایشان و ظالمین حضرت و قاتلینشان. (4)

ص: 660

1- - مصباح الزائر: ص 263.

2- - مصباح المتهدّج: ص 453.

3- - اقبال الأعمال: ص 587.

4- - اقبال الأعمال: ص 587.

امام باقر(علیه السلام) فرمودند: هر کس هر روز صبح انگشتر عقیقی به دست راست کند، قبل از آنکه کسی را ببیند، آنرا به کف دست بگرداند و سوره قدر بخواند و دعا کند که: به خدائی که شریک ندارد ایمان دارم و به جبت و طاغوت کافریم و به اسرار آل محمد و علانیّه آن بزرگواران و ظاهر و باطنشان و اول و آخرشان ایمان دارم. خداوند او را از شر آنچه از آسمان پائین آید و بالا رود و در زمین وارد شود و از آن بیرون آید حفظ کند و تا شب در حفظ خدا و ولیّ خدا خواهد بود. (1)

می گوئی: خداوندا به سوی تو از اعداء آل محمد برائت جسته و به لعن نمودنشان به سوی تو تقرّب می جویم. (2)

و در دعای توسّل معروف می خوانی:

و خدا اعداء خود، که ظالمین به اولیائش می باشند را از اول تا به آخر لعنت نماید. (3)

1- - مفتاح الفلاح: ص 19.

2- - الدّعات للزّاوندى: ص 29.

3- - بحار الأنوار: ج 99، ص 249.

دعای منسوب به حضرت خضر (علیه السلام):

می گوئی: خدایا مرا به موالات اولیائت و معادات اعداءت بمیران. (1)

38- زیارت حضرت یونس (علیه السلام) در مسجد سهله:

می گوئی: شهادت می دهم که با محاربین اولیاء الهی محاربم و با مسالمین آنان سلم می باشم. (2)

39- دعای استفاده از تربت سیدالشهداء (علیه السلام):

همان تعقیبی است که پس از نماز صبح خوانده می شود، که می گوئی: من با دوستان حضرات ائمه علیهم السلام دوست و با دشمنانشان دشمنم. (3)

40- تعقیب هر نماز:

در تعقیبات نماز بایی به عنوان: باب استحباب لعن اعداء دین، با ذکر اسامی آنان، منعقد شده است. (4)

ص: 662

1- - المزار للشهید الأول: ص 259.

2- - مصباح الزائر: ص 75.

3- - فلاح السائل: ص 224.

4- - جامع أحادیث الشیعه: ج 6، ص 54.

و در روایتی امام صادق (علیه السلام) پس از هر نماز واجب چهار مرد و چهار زن را به اسم لعن می فرمود: ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و عائشه و حفصه و هند و امّ الحکم، که این آخری خواهر معاویه بوده است. (1)

و فرمود: از حقوق ما بر شیعیان ما اینست که بعد از هر نماز دست به چانه گیرند و سه مرتبه بگویند: ای خدای محمد فرج آل محمد را برسان، ای خدای محمد غیبت محمد را حفظ بفرما، ای خدای محمد برای دختر محمد انتقام بگیر. (2)

و در روایتی امام باقر (علیه السلام) فرمودند: از نماز واجب که فارغ می شوی تا بنی امیه را لعن نکنی از جای خویش بلند نشو. (3)

و در روایتی امام ششم (علیه السلام) فرمودند: از حقوقی که ما بر دوستان خود داریم این است که پس از نماز خود از جای بلند نشود مگر اینکه این دعا را بخواند، که به خاطر اقتصار به این عبارت آن اشاره می کنیم: خدایا آن دو نفر و دو دخترشان را لعنت بفرما. (4)

ص: 663

1- الکافی: ج 3، ص 243.

2- مکیال المکارم: ج 2، ص 20.

3- وسائل الشیعه: ج 6، ص 462.

4- مهج الدعوات: ص 333.

41- بعد از نافله ظهر:

می گوئی: توفیق به من بده خدایا، تا از اهل ولایت و اهل برائت باشم. (1)

42- تعقیب نماز مغرب:

می خوانی: خدایا مرا از عفو و بخشش خود محروم مگردان و مرا از اولیاء اولیائت و از دشمنان اعدائت مقرر بفرما. (2)

43- پس از نماز وتیره:

می گوئی: خدایا من از کسانی که در مخالفت نمودن رسول تو و آل او با تو مخالفت کرده و در محاربه با اولیاء تو هستند، بریء و در محاربه می باشم. (3)

44- سجده شکر:

امام رضا(علیه السلام) فرمود: هر آنکس این دعا را در سجده شکر بخواند چونان کسی است که در جنگ بدر یاری پیغمبر کرده و به سوی کفار و مشرکان تیر پرتاب کرده باشد.

ص: 664

1- بحار الأنوار: ج 84، ص 62.

2- فلاح السائل: ص 242.

3- فلاح السائل: ص 261.

چون دعا طولانی بوده به بعضی فقرات آن اشاره می‌کنم:

می‌خوانی: خدایا آن دو نفر که دین تو را تبدیل کرده، و رسول تو را متهم نموده، و فرزند نبی تو را به قتل رسانده، لعنتی بفرما که دنباله دار باشد، و ما به لعن نمودن بر آن دو و برائت از آنها در دنیا و آخرت به سوی تو تقرّب جستیم.

خداوند اقله امیرالمؤمنین و قتلہ حسین بن علی را با اباجهل و ولید لعنت بفرما. خدایا آن دو را در خفاء و علانیه لعن و عذاب فرما و دو دختر آنها را با آنان در لعن خود شریک کن. (1)

و در روایتی دیگر از امام هفتم رسیده که در سجده شکر بگو:

خدایا تو را به خون مظلوم قسم داده و تو را قسم می‌دهم که اولیائت را بر دشمنان خود و دشمنان اولیائت پیروز گردانی. (2)

45- دعا برای محفوظ ماندن از خطرات سفر:

همان دعائی است که در تعقیب نماز صبح بیان شد. (3)

ص: 665

1- - مهج الدعوات: ص 257.

2- - مفتاح الفلاح: ص 143.

3- - مفتاح الفلاح: ص 88.

مسافر در بین راه هر کجا فرود آمد بگوید: به وحدانیت خدا و به رسالت محمد (صلی الله علیه و آله) و اینکه علی امیرالمؤمنین و ائمه از اولاد او امامان من می باشند شهادت داده، آنان را دوست داشته و از دشمنانشان بیزارم. (1)

47- دعای هنگام سوار شدن بر کشتی:

صد مرتبه تکبیر می گوئی و صد مرتبه صلوات می فرستی و صد مرتبه می گوئی: خدایا ظالمین به آل محمد (علیهم السلام) را لعنت بفرما. (2)

48- جاهائی که یکدیگر را لعن می کنند:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: از حضور در مجالسی که افراد یکدیگر را لعن می کنند بر حذر باش و آن وقت بخوان:

خدایا آفریننده آسمانها و زمین بر محمد و آل محمد درود فرست و آن لعن را بر ما نازل نکن و لعن خود را بر ظالمین، که اهل دین تورا ظلم کرده، و با رسول و ولی تو محاربه کرده اند قرار بده. (3)

ص: 666

1- بحار الأنوار: ج 73، ص 261.

2- مصباح الزائر: ص 40.

3- الأصول الستة عشر: ص 57.

49- دعای جامع امور دنیا و آخرت:

می گوئی: خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و فرج و روح و راحت و سرور و شادمانی آنان را تعجیل بفرما و طعم فرج آنان را به من بچشان و دشمنان جَنّی و انسی آنها را لعنت بفرما. (1)

50- دعا برای فرزندان:

خدایا بر من به بقاء و زنده بودن اولادم منت بگذار و آنانرا ابرار اتقیاء و مطیع خود قرار ده و محبّ اولیاء خود و معاند و مبغض تمامی اعداءت بگردان، آمین. (2)

51- دعا برای آشنایان و همسایگان:

حضرت سجّاد(علیه السلام) دعای خود را مخصوص همسایگان و آشنایانی قرار می داد که اهل ولایت و برائت باشند و فرمود بگوئید:

خدایا درود بر محمد و آل ایشان بفرست و در همسایگان و موالیّ عارف به حقّ ما، و نابذین دشمنانمان مرا محبوب گردان. (3)

ص: 667

1- - الکافی: ج 2، ص 583.

2- - الصّحیفه السّجّادیّه(علیه السلام): د 64.

3- - الصّحیفه السّجّادیّه(علیه السلام): د 65.

پس از بردن نام امامان معصوم (علیهم السلام) می گوئی: امامان من و سادات من و رهبران من می باشند، به اینان محبت ورزیده و از دشمنانشان برائت می جویم در دنیا و آخرت. (1)

53- نماز میّت مخالفین:

در قضیه ای امام حسین (علیه السلام) در نماز منافقی فرمود: الله اکبر، خدایا فلانی را لعنت بفرما، هزار مرتبه پی در پی، و به آتش دوزخ برسان و طعم عذاب بر او بچشان چرا که او دشمنانت را دوست و اولیائت را دشمن و اهل بیت نبی تو را مبغض بوده است. (2)

صاحب جواهر رحمه الله می فرماید: به قرینه مقابله منافق با مؤمن در بعضی روایات، بعید نیست تعبیر به منافق به لحاظ تقیه باشد و مراد از آن همه مخالفین باشد. و ایشان قول به وجوب نفرین بر آنها را پس از تکبیر چهارم، ترجیح داده اند. (3)

ص: 668

1- - زادالمعاد: ص 566.

2- - الکافی: ج 3، ص 189.

3- - جواهر الکلام: ج 12، ص 50.

در ضمن روایتی از امام هشتم (علیه السلام) آمده که: هنگامی که رأس مطهر اَبی عبداللّٰه (علیه السلام) را نزد یزید لعین بردند، دستور داد تا سفره آبجو انداخته و مشغول عیش و نوش شدند، و سر مقدّس را کنار تخت بر زمین گذاشت و بساط شطرنج را پهن کرد و قمار می کرد.

او حضرت و امیر عوالم و رسول خدا (علیهم السلام) را مسخره کرده و زمانی که از رفیق خود می برد سه مرتبه آبجو خورده و بقیه اش را کنار طشت بر زمین می ریخت. هر کس شیعه ماست باید از نوشیدن آبجو و بازی با شطرنج امتناع کرده و زمانی که چشمش به آبجو و شطرنج افتاد یاد سیدالشیّد هداء (علیه السلام) کرده و یزید و آل زیاد را لعنت کند تا خدا گناهان او را آمرزیده، اگر چه به عدد ستاره های آسمان باشد. (1)

خورشید اسلام چگونه درخشید؟!

بسیاری از مسلمانان عالم، شروع رسالت خاتمه خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) را، با دعوت به توحید و اسلام به تنهایی، تصوّر نموده اند. و اگر چه آنچنان بوده، ولی در مقابل هم، مواجهه و محاربه جدّی از مشرکین ظهور نکرده، مگر اینکه دعوت

ص: 669

به اسلام، متحوّل شد به لهجه ای و خطابی که تعدّی بر رموز مقدّسه مشرکین، و آلهه آنان را در بر داشت، و تبریّ از وثنیت را رکن اساسی خود جلوه داد.

در شروع دعوت و تبلیغ به اسلام، رسول خدا(صلی الله علیه و آله)، اعلان داشتند که صاحب دینی جدید است به اسم اسلام، که ارکان او توحید و معاد است و برای بشریّت خیر محض می باشد.

ولی این خطاب و دعوت، در تحقیق و محقّق نمودن غایت و هدف اساسی دین اسلام، کفایت نمی کرد. چرا که هدف دین اسلام و ظهور آن محو نمودن کفر و انحلال اسلام بود.

زیرا قریش در اوّل امر با پیغمبر خدا(صلی الله علیه و آله) به همان شکل رفتار کردند که با هر مدّعی دیگر، که اخباری از سوی آسمان آورده معامله می نمودند. چرا که در بدایت دعوت به دین اسلام، هیچگونه معارضه ای با اهداف و مصالح خود مشاهده نمی نمودند، و در حقیقت به زبان حال می گفتند: ما را با خدای خود، و محمّد را با خدای خود. که این نوع و سبک از تفکّر، مطلوب اسلام نبوده. به خاطر اینکه دین مبین آمده تا تعدّد الهه و شرک را از میان بردارد.

از اینجا بود که حضرتش لهجه خطابی خود را تغییر دادند و با تمامی شجاعت درباره اقدس مقدّسات قریش، تحدّی کرده و زبان معارضه را

تکان داده و به مقابله با بت پرستی برخاست. چرا که در آن حال اول، حق و باطل در کنار هم با ادعای خداپرستی، به انواع خداپرستی مشغول بودند.

ایشان با حرکت برائی خود از وثنیت، که قوم و عشیره حضرت هم آن سبک دعوت به دین اسلام را از ایشان نه توقع و نه باور داشتند، باعث شده تا آنان از او بخواهند که از اهانت به رموز دینیشان خودداری کند. که در نتیجه ایشان قبول نکرده و با اینکه او را تهدید کردند و اعلان حرب بر علیه ایشان نمودند، دست از منهج برائی خود برداشت و با تمامی احوال به دعوت خود ادامه دادند.

طبری می نویسد: محمد بن اسحاق مورخ مشهور روایت کرده که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مردم و قوم خود را به سوی خدا و دین اسلام دعوت کردند. در آن حال قوم او، بر آن دعوت و تبلیغ ردیه ای نزدند، تا متوجه شدند که ایشان به خدایان آنها عیب گرفته و آنان را به بدی یاد می کند. پس به مقابله با او برخاستند و بر مخالفتش و دشمنی حضرت، اجتماع نموده و یک دست شدند. (1)

و باز روایت می کند: زمانی که قریش دیدند رسول الله (صلی الله علیه و آله)، از خدایان آنها عیب جوئی می کند، و از طرفی هم ابوطالب به طرفداری و

ص: 671

عدم تسلیم ایشان به جماعت مشرکین قیام کرده، نزد او آمدند و گفتند: ای ابوطالب به درستی که پسر برادرت به خدایان ما دشنام داده و بر دین و منهج ما عیب گرفته، و ما را سفیه دیده و پدران ما را گمراه خوانده پس یا زحمت او را از سر ما کم کن و یا ما را با او تنها بگذار و او را تحویل ما بده. و پیغمبر خدا هم به سیره عملی خود ادامه می دادند و قریش هم فقط درباره ایشان صحبت کرده تا بار دیگر نزد ابوطالب آمدند و گفتند: ای ابوطالب تو نزد ما شرافت و منزلتی داری و ما از تو درخواست کردیم که پسر برادرت را متوقف کنی و تو خواسته ما را انجام ندادی، و ما به خدا قسم بر این حرکت برائی او از شتم به خدایانمان و سفیه شمردن احلاممان و عیب جوئی از خدایانمان صبر نخواهیم نمود، تا تو او را از این منهج بازداری و از این ایستادگی برحذر باش تا کسی از دو طرف به هلاکت نرسیده.

پس او را از شتم به خدایان ما باز دار تا ما او را با خدای خودش رها کرده و هر چه می خواهد بکند. (1)

در مقابل این نوع تهدیدها و گفته های مشرکین قریش، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به عمومی خود فرمودند: ای عمو جان اگر خورشید را در

ص: 672

دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند تا دست از این امر بردارم، این خواسته محقق نخواهد شد، تا خدای متعال آن دعوت و منهج را ظاهر گرداند، یا خدایان آنان را همراه معتقدین به آن خدایان به هلاکت برساند. (1)

و پس از این جواب زعماء قریش غضب کرده و گفتند: به خدا قسم هر آینه ما هم، به تو و خدائی که تو را به این منهج امر نموده، شتم خواهیم نمود. (2)

او را خواهیم کشت!!!

پس از این اصرار و تبری علنی حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله)، قریش تصمیم به قتل حضرت گرفتند، و این توهینات و شتائم را تحمّل نمودند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) ماجرا را بیان می نمایند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با این نوع دعوت، قریش را اذیت کرده و روزی احلام آنان را تسفیه، و دین و منهجشان را عیبجوئی، و خدایانشان را مورد شتم، و آباء و اجدادشان را گمراه شمردند. پس آنان از آن حرکت حضرت، مغموم به غم شدیدی گردیدند. ابوجهل گفت: به خدا قسم مرگ برای ما بهتر از این زندگی می باشد. آیا کسی در

ص: 673

1- - السیره النبویه: ج 1، ص 474.

2- - السیره النبویه: ج 2، ص 66.

میان شما نیست تا محمد را بکشد و به خاطر آن حرکت خود کشته شود؟ همگی گفتند: نه، او گفت: خود او را خواهم کشت، پس در نتیجه اگر بنو عبدالمطلب خواستند، مراقصاص کنند و بکشند، و اگر نخواستند رهایم می کنند. به او گفتند: اگر تو اینچنین کنی، معروفی و امر نیکوئی را انجام داده ای که دائماً بر سر زبانها خواهد بود و یادآوری خواهد شد. (1)

پس در مقایسه قریش، آن سخنان و حرکت های رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، سب و شتم و تعدی بر رموز مقدسه آنان به حساب می آمده و سبب هتک ملامتی متواتره می شده و نظم اجتماع قائمه ای را منهدم می نموده و وحدت همگانی را منشق کرده و فتنه ای را برانگیخته. و به دیدگاه خودشان آنچه را در اول امر بیان کردند نوعی انصاف تلقی می نمودند، که از خدای خودت بگو و تبلیغ کن، مگر اینکه حق نداری به خدایان ما و عقائد و رموز مقدسه نزد ما توهین کنی، که در آخر هم، جز اصرار نبوی چیزی ندیدند، تا اینکه ابوجهل که خود مورد تعرض و توهین حضرت قرار گرفته بود تصمیم به قتل حضرت گرفت.

چرا که پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) او را که به نام عمرو بن هشام شناخته می شده مکتبی به کنیه ای تحقیر کننده، به عنوان ابوجهل، که پدر جهل و نادانی

ص: 674

باشد، نمودند و کنیه قبلی او را که ابوالحکم بوده، از اذهان مردم بردند تا در طول تاریخ با آن کنیه او را مورد تحقیر و توهین قرار دهند. (1)

با اینکه او نزد قوم خود قبیله بنی مخزوم، مورد احترام بوده و از رموز و سرکرده های آنان و قریش به حساب می آمده. (2)

و از طرفی هم ایشان مسلمانان را به هجو و بدگویی به قریش امر می نموده تا این منهج برائی، همگانی و فراگیر شود. فرمود: **أَهْجُوا قُرَيْشًا فَإِنَّهُ أَشَدُّ عَلَيْهَا مِنْ رَشْقِ النَّبْلِ** (قریش را بدگویی کنید که آن عمل شما از پرتاب تیر به آنها، برایشان سخت تر است).

و در جواب این فرمایش نبوی، حسان عرضه داشت: **وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَأَفْرِيَنَّهُمْ بِلِسَانِي فَرَى الْأَدِيمِ** (به خدایی که محمد را مبعوث داشته، هر آینه آنانرا با زبانم تگه تگه کنم چنانچه پوست دباغی شده را پاره پاره می کنند). (3)

آری ایشان، مسلمانان را به ذم و تحقیر شعری قریش، که همان هجو باشد، امر نمودند و مسلمانها هم اطاعت نمودند.

ص: 675

1-- الثَّاقِبُ فِي الْمَنَاقِبِ: ص 110.

2-- الأَعْلَامُ لِلزَّرِّ كَلِي: ج 5، ص 87.

3-- صَحِيحُ مُسْلِمٍ: ج 7، ص 162.

در مقایسه محمّدیّه، نه تنها سبّ و شتم مطرح بوده بلکه این نوع از عملکرد خود نقدی بر موروثات باطله و اسقاط قداستهای زائفه بوده است. و امتناع از طعن در شأن آلهه خرافیه، مودّی به عدم تثبیت وجود مقدّس نبوی در شعور عامّ، می شده. و این خود با تثبیت عقیده توحید منافات دارد. چرا که آن تثبیت وجود نبوی ممکن نبود مگر با هدم باطل و ابطال عقائد منحرفه.

لذا کلمه توحیدیّه لا اله الاّ الله، در مرحله اوّل منهدم کننده هر الهی است جز الله، که وحدانیّت الله تعالی و ولایت او را بعد از انهدام شرک اثبات می نماید.

و این حرکت عظیمه در فرمایش نبوی که به امیر عالم فرمودند: یا علی به درستی ولایت شما و اعتقاد به آن را از احدی قبول نکنند مگر به برائت از دشمنان شما و دشمنان ائمه از اولاد شما، تجلّی تامّ خواهد نمود. (1)

و امام باقر (علیه السلام) فرمودند: محبّت ما و محبّت دشمنان ما در قلب و جان یک انسان جای نخواهد گرفت. به درستی که خدای متعال برای شخصی دو قلب و دو جان در جوف او قرار نداده که با یکی این را دوست بدارد و با یکی آن را دشمن. پس محبّین ما، محبّت ما را خالصانه داریند و آن را پاک و بی آلایش در بر دارند همانطوری که طلا با آتش پاک و بی آلایش می گردد. پس هر آنکه اراده کرده تا در مقام فهم و درک محبّت ما برآید،

ص: 676

که آیا آنرا داراست، پس باید قلب خود را امتحان کرده، که اگر در محبت ما، محبت دشمن ما را هم شریک کرده، او از ما نمی باشد و ما هم از او نیستیم و خدا و جبرئیل و میکائیل دشمن آنها می باشند و خدا دشمن کافرین است. (1)

و در دیدگاه امیر مؤمنان (علیه السلام) تولی و تبری اینچنین بروز می نماید، آنجا که در برابر گفته شخصی که گفت: من شما را و ابوبکر و عمر را دوست دارم، فرمود: تو چونان انسان لوچ می مانی پس نظر کن که یا کور باشی و یا بینا. (2) آری ایمان به خدا همراه با ایمان به لات و عزی، و یا ایمان به رسول خدا همراه با ایمان به ابوجهل و ابولهب و یا ایمان به امیر عوالم با ایمان به ابوبکر و عمر و یا ایمان به سید الشهداء همراه با ایمان به یزید، انسان را چون آدم لوچی می کند که نه کامل بیناست و نه کامل نابینا. پس باید آدم یا کور باطن شود و محبت دشمنان خدا و رسول و ائمه (علیهم السلام) را برگزیند و یا روشن دل شود و محبت و ولایت حضرات را با برائت از دشمنانشان در دل جای دهد. چرا که التَّقِيضَانِ لَا يَجْتَمِعَانِ. پس باید چونان رسول الله (صلی الله علیه و آله) در این مقام قدم گذاشت و در امر تبلیغ سعی نمود و وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را به جای آورد. که هر آنکس آن کند خلیفه خدا و خلیفه رسول

ص: 677

1- - تفسیر القمی: ج 2، ص 171.

2- - الصّراط المستقیم: ج 3، ص 74.

او در روی زمین است. (1) و در این راستا اجباری هم بر هدایت مردم نیست، چرا که پس از بیان حق، هر آنکس هدایت شد، به خیر و سلامت و هر که عناد ورزید و یا متوقف شد، به او می گوئیم: لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ. (2)

چرا که اگر یک نفر هم در سلک حق وارد شود، همچنان که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به امیر عوالم (علیه السلام) فرمود: از آنچه خورشید بر آن می تابد برای تو بهتر است. (3) ما را همچنین در تحت اشراف این حدیث گهربار وارد می نماید.

و به راستی اینچنین است که ما برای فهم حقائق راستین، باید در مقام درک باطل درآئیم تا حق را لمس نمائیم. مولای متقیان (علیه السلام) این دیدگاه را بیان می نمایند و می فرمایند: بدانید و آگاه باشید به درستی که شما هرگز خرد و شعور را به دست نیاورده تا آن زمانی که تارک و کنار زنده خرد و بی شعور را بشناسید، و هرگز به پیمان ها و میثاق های قرآن نمی رسید مگر آنکه ناقض و پیمان شکن ها را شناخته باشید، و به قرآن متمسک نمی شوید تا نبذ کننده و کنار زنده آن قرآن را بشناسید. (4)

ص: 678

1- - مستدرک الوسائل: ج 12، ص 179.

2- - کافرون: 6.

3- - شرح نهج البلاغه: ج 4، ص 13.

4- - نهج البلاغه: خ 147.

هر آنکس که بر تاریخ شیعی مطلع باشد، می داند که سیره علماء و قدماء شیعی اختلافی فاحش، با سیره بعضی از آنان که منسوب به تشیع می باشند و از علماء امروز شیعه به حساب می آیند، داشته. چرا که آنان در آن زمانهای سخت و پر از حرج، دست از سیره ولائی برائی خود برداشته و با تمامی مشکلات، آن سیره را واجبی شرعی اخلاقی بر خود می دانسته اند و ادامه می دادند. ولی امروزه با لطائف الحیل هائی از آن وظیفه شانه خالی می کنند.

سید مرتضی از شیخ مفید رحمهما الله، ماجرای بحث و گفتگوی، بزرگ متکلمین شیعه در زمان خود، علی بن میثم، که از اصحاب امام هشتم (علیه السلام) بوده و از شاگردان هشام بن حکم به حساب می آمده، و نجاشی او را از وجوه متکلمین از اصحاب امامیه، توصیف نموده (1)، را با شیخ بصره و بزرگ مذهب معتزله، ابوالهذیل العلاف نقل می کند که: ابوالهذیل علاف از ابوالحسن علی بن میثم رحمه الله سؤالی پرسید، و علی بن ریاح هم در مجلس حاضر بوده است. که دلیل بر اولویت امامت علی از ابوبکر چه می باشد؟ علی بن میثم در جواب بیان داشت: الدلیل علی ذلك إجماع أهل

ص: 679

الْقِبْلَةَ عَلِيٌّ أَنْ عَلِيًّا (عليه السلام) كَانَ عِنْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) مُؤْمِنًا عَالِمًا كَافِيًا وَلَمْ يَجْمَعُوا بِذَلِكَ عَلِيَّ أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ لَهُ أَبُو الْهَدَيْلِ: وَمَنْ لَمْ يَجْمَعْ عَلَيْهِ عَافَاكَ اللَّهُ؟ قَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ: أَنَا وَأَسَدُ لَافِيٍّ مِنْ قَبْلِ وَأَصْحَابِي الْآنَ. فَقَالَ لَهُ أَبُو الْهَدَيْلِ: فَأَنْتَ وَأَصْحَابُكَ ضَلَالٌ تَائِهُونَ. فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ: لَيْسَ جَوَابُ هَذَا الْكَلَامِ إِلَّا السَّبَابُ ثُمَّ اللَّطَامُ (دلیل بر اولویت امامت حضرت، اجماع مسلمین بر آن بوده، که علی (علیه السلام) در وقت وفات رسول خدا (صلى الله عليه وآله) مؤمن و عالم و کفایت کننده امر مسلمین بوده است در حالی که بر آن عقیده بر شخص ابوبکر اجماع نکرده اند. ابوالهدیل بدو گفت: و چه کسی بر آن عقیده اجماع نکرده، خدا به تو عافیت بخشد؟ ابوالحسن بدو گفت: من و گذشتگان من و اصحابم در حال حاضر. ابوالهدیل گفت: پس در این حال تو و اصحابت گمراهانی سرگردانید. ابوالحسن بیان داشت: جواب این سخن تو چیزی نیست جز دشنام و فحش و سپس کتک زدنت). (1)

علی بن میثم با این بیان، به همگان فهمانید، که ابوبکر شخصی منافق و جاهل و واهن بوده است. و در آخر هم ابوالهدیل را به فحش دادن و کتک خوردن تهدید نموده، با اینکه در زمان هارون عباسی لعنه الله مرارت و سختی و تعذیب زندان و سجن حکومتی را چشیده بود، ولی شموخ

ص: 680

رافضی او شکسته نشد و عزیمتش در ثلب اعداء الله ضعیف نگردید. (1) و از طرفی دیگر شیخ مفید و سید مرتضی رحمهما الله، نه فقط این قضیه را پسندیده و نقل کردند بلکه بر صاحب آن ترحم هم فرستادند.

و در جریان دیگری، ابن میثم اعلمیت شیطان را از ابوبکر لعین، برای علاف ثابت می کند. چرا که از علاف سؤال کرد که: آیا تو نمی دانی که ابلیس از تمامی خیر و خوبی انسانها را نهی می کند و به تمامی شرّ و بدی آنها را امر می نماید؟ علاف در جواب گفت: بله می دانم. علی بن میثم از او پرسید: آیا ممکن است که ابلیس به تمامی بدی ها امر کند، در حالی که همه بدی ها را نمی شناسد و آیا می شود از تمامی خوبی ها نهی نماید در حالی که، همه خوبی ها را نشناخته و به آنها اطلاع ندارد؟

علاف گفت: نه نمی شود. ابوالحسن رحمه الله بیان داشت که: قَدْ ثَبَّتَ أَنَّ ابْلِيسَ يَعْلَمُ الشَّرَّ كُلَّهُ وَالْخَيْرَ كُلَّهُ؟ قَالَ أَبُو الْهَدَيْلِ: أَجَلَ. قَالَ: أَخْبَرَنِي عَنْ إِمَامِكَ الَّذِي تَأْتَمُّ بِهِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، هَلْ يَعْلَمُ الْخَيْرَ كُلَّهُ وَالشَّرَّ كُلَّهُ؟ قَالَ لَا، قَالَ لَهُ: فَأَبْلِيسُ أَعْلَمُ مِنْ إِمَامِكَ إِذَنْ، فَأَنْقَطَعَ أَبُو الْهَدَيْلِ (به تحقیق ثابت شد که به درستی ابلیس تمامی بدیها و تمامی خوبیها را

ص: 681

می شناسد چرا که به تمامی شرور امر کرده و از تمامی خوبی ها جلوگیری می کند؟ ابوالهذیل گفت: آری ثابت شد. علی گفت: مرا از امامت که بعد از رسول خدا(صلی الله علیه و آله)، بدو اقتدا کرده ای خبر بده که آیا او تمامی خوبیها را و تمامی بدی ها را می شناسد؟ او گفت: نه، علی بن میثم بدو گفت: پس در نتیجه ابلیس از امام تو اعلم و داناتر می باشد. پس ابوالهذیل کلام را قطع کرد و دیگر هیچ نگفت.(1)

و اگر این ماجرا و امثال آن، برای ذکر و نقل و نشر مناسب نبودند آیا شیخ مفید رحمه الله برای تلمیذش سید مرتضی رحمه الله املاء می فرمود و آیا شاگردانی را چون خود بر این عقائد تربیت می نمود؟!

او کسی است که این نوع قضایا را اعلان عمومی کرده و در کتب خود مدوّن نموده، تا جایی که اهل ضلال از دست او مملوّ از غضب گردیدند و دلهایشان از او پر از کینه گردید و در مسجدش بر او حمله برده و خلیفه غاصب عباسی، عمید و سرکرده لشکر خود را، برای نفی بلد او از بغداد، بعد از آتش زدن خانه های شیعیان و به شهادت رسانیدن آنها، به سمت شیخ فرستاد.(2)

ص: 682

1- - الفصول المختاره: ص 23.

2- - البدایه و النّهایه: ج 11، ص 338.

و چگونه بر او حقد و کینه نورزند در حالی که خطیب بغدادشان درباره او می نویسد: شَيْخُ الرَّافِضَةِ وَ الْمُتَعَلِّمُ عَلَيَّ مَذَاهِبِهِمْ، صَدَفَ كُتُبًا كَثِيرَةً فِي صَدِّ لَاتِهِمْ وَ الدَّبَّ عَنِ اعْتِقَادَاتِهِمْ وَ مَقَالَاتِهِمْ وَ الطَّعْنَ عَلَيَّ السَّلَفِ الْمَاضِينَ مِنَ الصَّحَابَةِ وَ التَّابِعِينَ وَ عَامَّةِ الْفُقَهَاءِ الْمُجْتَهِدِينَ (شیخ رافضیان و معلّم مذاهب آنان، کتابهای زیاد را در منهج گمراه کننده خودشان و دفاع از اعتقادات و گفتارهایشان نوشته. و در طعنه زدن بر گذشتگان از صحابه و تابعین و عموم فقهاء مجتهدین قلم فرسائی نموده است). (1)

و چگونه بر او حمله نبرند در حالی که او کسی است که ادّعی اجماع بر کفر عمر بن الخطاب نموده (2)، و ایمان ابو بکر و عمر لعنهما الله رانفی کرده چرا که آن دو: لَوْ كَانَا كَذَلِكَ لَمَا حَالَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه و آله) بَيْنَهُمَا وَ بَيْنَ الْوَفَاءِ بِشَرِّ رِطِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا مِنَ الْقَتْلِ وَ فِي مَنْعِهِمَا مِنْ ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَيَّ أَنََّّهُمَا بَغَيْرِ الصِّفَةِ الَّتِي يَعْتَقِدُهَا فِيهِمَا الْجَاهِلُونَ فَقَدْ وَصَحَ بِمَا بَيَّنَّاهُ أَنَّ الْعَرِيشَ وَ بِالِ عَلَيْهِمَا وَ دَلِيلٌ عَلَيَّ تَقْصِيهِمَا وَ أَنََّّهُمَا بِالْضِدِّ مِمَّا تَوَهَّمُوهُ (اگر مؤمن بودند، هر آینه حائل نمی شد نبی (صلی الله علیه و آله)، میان ایشان و میان وفاء به شرطی که خدا بر آن دواز قتال کرده است. پس منع

ص: 683

1- تاریخ بغداد: ج 3، ص 231.

2- الفصول المختاره: ص 27.

کردن حضرت آن دو را از قتال، دلیلی است بر اینکه ایشان آن صفتی را ندارند، که اهل جهل آن را، درباره آن دو، که ایمان باشد اعتقاد دارند. پس به تحقیق واضح شد آنچه بیان کردیم، که بر آن دو در عریش و حکومت و بر کرسی خلافت نشستن، ثقل و وبالی است و خود این حرکت نقض ایمان است از طرف آن دو. و ظاهر شد که حقیقت بر ضدّ و خلاف آن چیزی است که توهمش کرده اند. (1)

و گمان مخالفین را، در عقیده به اینکه ابوبکر و عمر و عثمان لعنهم الله از اصحابی بوده اند که قرآن آنان را مدح نموده، با این بیان ردّ می کند: تَجِدُوا أَيْمَانَكُمْ أَصْدَ فُارًا مِمَّا ادَّعَيْتُمُوهُ لَهُمْ، وَ تَعَلَّمُوا أَنَّهُمْ بِاسْتِحْقَاقِ الدَّمِّ وَ سَلَبِ الْفَضْلِ (شما امامان خود را، از آنچه از فضائل بر ایشان ادعا کرده تھی و پوچ خواهی دید و خواهید دانست که آنان مستحقّ مذمت و جدا شدن از فضائل می باشند). (2)

و درباره طلحه و زبیر لعنهما الله می نویسد: قُتِلَا وَ هُمَا مُصَدِّمَانِ عَلَى الْحَرْبِ مُقِيمَانِ عَلَى الْفِسْقِ (آن دو کشته شدند در حالی که بر جنگ با مولا مصمم بوده و در حال فسق بودند). (3)

ص: 684

1- - الفصول المختاره: ص 34.

2- - الأفضاح: ص 139.

3- - الكافئه: ص 44.

و در باره عائشه ملعونه می گوید: لَمْ تَكُنْ لَهَا بِرَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) عَصَمَهُ فِي الدِّينِ (به خاطر ارتباط با رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، برای او هیچگونه عصمتی و امان در دین اسلام ایجاد نشده) و اینکه امیرالمؤمنین (صلی الله علیه و آله) با اینکه می دانستند عائشه کیست و نفاق او در چه حد است و تا چه مقدار مخالف با حضرت می باشد، اما او را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) طلاق نداده، چرا که افراط او در دشمنی، در انقطاع ارتباط و عصمت او از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، او را کفایت می کرد، تا بخواهند رسمی او را طلاق دهند، یا عملکردی دیگر را با او انجام دهند تا او را از مقام زوجیت پیغمبر خلع نمایند. و او را به منزلگاهش برگرداندند در حالی که حراست می شد، تا حکم خدای متعال را در تحریم او بر مردم و محظوریّت ازدواج او بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، در حالی حفظ شود، و لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ إِعْظَامًا لِحَقِّهَا وَلَا إِجْلَالًا لِقَدْرِهَا (و آن کار را به خاطر اینکه عظمت بدهند به حقّ او و اجلال قدر و منزلت او باشد انجام ندادند). (1)

آری عائشه هیچگونه ارتباطی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نداشته و در دیدگاه حضرت امیر (علیه السلام) هم قدر و منزلتی نداشت تا مولا او را تعظیم کنند و اجلال بورزند. و آیا می شود خبیثه ای که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بدو فرمود: لَقَدْ خَبِثَتْ

ص: 685

أنتِ (تو خبیثه ای بیش نیستی) (1)، را احترام ورزید و یا علقه ای بین او و پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله) تصوّر کرد؟! به راستی عقل و شعور عدّه ای که او را امّ المؤمنین می دانند و از او دفاع می کنند، چون ادّعا می کنند همسر رسول خدا بوده، به کجا رفته است؟!

در حالی که می خوانید: استاد علامّه مجلسی و شیخ حرّ عاملی رحمهما الله، مولیّ أجلّ علامّه محمّد طاهر قمی رحمه الله می نویسد: از اعتقاداتی که بر امامت ائمه اثنی عشر ما دلالت می کند این است که به درستی عائشه شخصی کافره و مستحقّ آتش جهنّم می باشد و آن عقیده مستلزم حقیّت مذهب ما می باشد. (2)

و شیخ مفید رحمه الله درباره حفصه ملعونه می گویند: او در آنچه از فضیلت پدر خود، و همراه او، روایت کرده متهمّه می باشد. در حالی که او در عداوت و دشمنی با امیرالمؤمنین (علیه السلام)، و تظاهر به بغض ایشان و دشنام دادن به حضرتش و اعزاء به جنابش، و سرسپردگی به عائشه دختر ابوبکر در جنگ با مولا و تحریک و جمع آوری مردم برای جنگ با حضرت، معروف همگان می باشد. (3)

ص: 686

1- - بحار الأنوار: ج 31، ص 318.

2- - الأربعین: ص 615.

3- - الأفصاح: ص 224.

با تمامی این احوال، پس چندان عجیب و غریب نیست که روز وفات شیخ مفید را، روز فرح و سرور مخالفین، در صفحات تاریخ می بینی. آنجایی که یکی از ائمه اهل خلاف، ابوالقاسم خفاف روز وفات شیخ در منزل نشسته و استقبال از مهنّین می کند و می گوید: دیگر هراسی از اینکه چه وقت از دنیا بروم ندارم، بعد از اینکه روز مرگ ابن المعلم را مشاهده کردم. (1)

در اینجا به نظرم رسید به نحو اختصار درباره عنوان رافضی که خطیب بغدادی هم این لقب را به شیخ مفید رحمه الله نسبت داد صحبت کنم و ارزش این عنوان را تجلی ببخشم تا شیعیان با عنوانی اینچنینی خود را معرف عالم نمایند. چنانچه مرحوم شیخ علی حرّ عاملی جدّ صاحب وسائل الشیعه در دو بیت خود را اینگونه معرفی می نمایند.

إِنْ كَانَ حُبِّي لِلْوَصِيِّ وَرَهْطِهِ *** رَفُضًا كَمَا زَعَمَ الْجَهْلُ الْخَائِضُ

فَاللَّهِ وَالرُّوحَ الْأَمِينِ وَأَحْمَدُ *** وَجَمِيعَ أَمْلَاكِ السَّمَاءِ رَوَافِضُ (2)

ص: 687

1- - البدایه و التّهایه: ج 15، ص 604.

2- - شهداء الفضیله: ص 182.

ایشان رافضیان اصیل را اینچنین معرفی می کنند: و الرَّافِضَةُ الْأُمَامِيَّةُ سَمُّوا بِذَلِكَ لِرَفْضِهِمْ مَذْهَبَ أَكْثَرِ النَّاسِ فِي الْأِمَامَةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) و لَعْنِ الصَّحَابَةِ (رافضیان امامی کسانی هستند که بدین نام و عنوان، خوانده شده و نامگذاری شدند. به خاطر اینکه مذهب اکثریت مردم را در بحث امامت بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کنار زده و قبول نکرده اند و بر صحابه منحرف حضرت لعن می نمایند). (1)

دو رکن اساسی شیعه راستین: 1- رفض باطل 2- لعن به منحرفین.

پس بدین ترتیب، شعر شافعی در معنای صحیح رافضی، که به حبّ آل محمد (علیهم السلام) تنها انحصار پیدا کرده باطل است آنجا که می گوید:

إِنْ كَانَ رَفُضاً حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ *** فَلْيَشْهَدْ التَّقْلَانَ أَنِّي رَافِضِي (2)

بلکه باید حبّ آل محمد همراه با تبری و لعن به دشمنان آل محمد (علیهم السلام)+، خود را همراه کند تا معنای صحیح رافضی، تجلّی کند.

ص: 688

1- - مرآة العقول: ج 5، ص 150.

2- فضائل الخمسة: ج 2، ص 88.

و در راستای اطاعت از او امر ائمه (علیهم السلام) و براءت از دشمنانشان، شیعه از طرف دشمنان، حتی اگر بدین عنوان ملقب شود، که یعنی از خیر و صلاح و دین جدا شده ای، باز به فرموده امام باقر (علیه السلام) متمسک شده که فرمودند: **أَنَا مِنَ الرَّافِضَةِ** (من از رافضیان عالمم). (1)

رافضی در بیان امام صادق (علیه السلام)

به محضر امام صادق (علیه السلام) عرض کردند: روزی عمّار دهنی برای ادای شهادت نزد ابن ابی لیلی، قاضی کوفه رفت. قاضی به او گفت: تو مردی اهل علم و فضل می باشی ولی می گویند تو رافضی می باشی. اگر از این نسبت ناراضی بوده و بدت می آید، از رافضی بودنت، تبرّی بجوی تا از برادران ما باشی.

عمّار گریان شد و گفت: به خدا قسم من در آن گمراهی که شما سیر می کنید، سیر نخواهم کرد، امّا به حال تو و خودم گریه می کنم.

گریه برای خودم بدان جهت است که به من نسبتی دادی که در خودم سراغ ندارم. به من رافضی گفتی که نسبتی شریف است و من اهل آن نیستم و تو خیال می کنی که من رافضی هستم، وای بر تو ای ابن ابی لیلی.

ص: 689

حضرت صادق(علیه السلام) به من فرمودند: اولین کسانی که به آنها رافضی گفتند سحره فرعون بودند که چون معجزات حضرت موسی(علیه السلام) را دیدند بی اختیار به خدای موسی(علیه السلام) ایمان آوردند و فرعون سخت غضبناک شد و آنها را رافضی خواند که پیروی از فرعون را رفض و ترک کردند و تسلیم اوامر پروردگار شدند. و رافضی کسی است که آنچه خداوند از آن کراهت دارد ترک کرده و هر چه امر پروردگار است انجام دهد. عمّار گوید: در حال گریه به ابن ابی لیلی گفتم: من از آن جهت گریه می کنم که خداوند بر قلب من وقوف دارد و مرا به نسبتی که اهلّیت آن را ندارم عذاب بفرماید. و بفرماید: ای عمّار تو رافض اباطیل بودی؟ و آنچه را به تو نسبت می داده اند را بدان عمل می کردی؟ اما ای ابن ابی لیلی به حال تو گریه می کنم که دروغ بزرگی گفتمی و نسبت بیجائی به من دادی که خداوند به مناسبت این دروغ بزرگ و نسبت ناروا تو را عذابی سخت و دردناک فرماید. چگونه بدنت طاقت آن عذاب را می نماید؟

امام صادق(علیه السلام) به اصحاب خود بعد از شنیدن این مطالب فرمودند: به خدا اگر گناهان عمّار به عظمت آسمان و زمین بوده، به مناسبت بیاناتی که کرده خداوند تمامی آن گناهان را محو و نابود نموده و آن قدر اجر و حسنه به او عطا می فرماید که جز ذات اقدس او کسی نمی داند. (1)

ص: 690

امیدواریم در راستای اطاعت از ذوات مقدّسه اهل بیت (علیهم السلام) توفیق این صفت و عنوان را پیدا کنیم و بدان هم افتخار می نماییم. چرا که به فرموده حضرت جعفر بن محمد (علیه السلام) به ابوبصیر در ضمن روایتی، خداوند ما شیعیان را بدین عنوان نامگذاری فرموده. **اللَّهُ سَمَّاكُمْ بِهِ** (خداوند شما را بدان عنوان نام گذارده نه دشمنانتان). و به حضرت موسی (علیه السلام) امر فرمود: آنان که فرعون را کنار زده، و محبّت به تو و هارون و ذریّه شما دو نفر را دارند، در تورات خود به نام رافضه، نام گذاری کن و ثبت بفرما.

شما کسانی هستید که شرّ و بدی را کنار زده و با اهل بیت پیغمبرتان همراه شده اید. **(1)**

هر که دارد حبّ او، او متّقی است *** تو همی گوئی که او خود رافضی است.

آری تاریخ مشرق شیعی بدین نحو بوده که اصحاب و علماء شیعه، به هیچ وجه از عقائد خویش دست نکشیده و در مقابل نسبت هائی که به آنان داده می شد هم سر بالا- گرفته و افتخار می کردند و با مخالفین خود علی رغم علاقه های اجتماعی و معیشتی، تطبیعی دینی یا مذهبی نداشتند.

ص: 691

1-- الکافی: ج 8، ص 32، ح 6.

عبدالله بن یزید ملقب به شیخ الأباضیه، شریک تجاری با هشام بن حکم رحمه الله در یک دکان و مغازه بوده اند، و با هم ارتباطی وثیق داشته، که لازمه این شراکتشان بوده است. تا جایی آن ارتباط نزدیک بوده که عبدالله بن یزید آن را مودت و دوستی تلقی می کرده.

اما این ارتباط، هشام را از بیان حقائق و هجوم بر مذهب عبدالله و الزام او به کفر خود، مانع نمی شده.

روزی او با عبدالله در مجلس وزیر، یحیی بن خالد برمکی، حضور پیدا کردند و هارون عباسی لعین هم صحبتهای آنان را می شنید. بعد از آن که هشام عبدالله را با دلائل خود ساکت کرده بود، به وزیر گفت: ای وزیر من او را ساکت کرده و بر مذاهب او حمله برده، و همه را با تلاشی کم و بیانی چند، تخریب کردم و زیر سؤال بردم.

هر آینه او اختیار دارد که دو نفر را که در مذهب با هم مختلف هستند حکم کند. یکی او را و اعتقاداتش را تکفیر می کند و دیگری تعدیل و تأیید می نماید.

پس اگر در آن اختیار خود به صواب رود، امیرالمؤمنین به صواب است، و اگر مخطی و کافر است، پس ما را از خودش، به سبب شهادت وی به کفر بر نفس خویش، فارغ گردانیده است. (1)

ص: 692

و آن دوستی تا آنجا بود که شریک اباضی از دختر هشام خواستگاری کرد و گمان او این بود که هشام به خاطر آن شراکت او را ردّ نمی کند، ولی هشام در جواب او یک جمله گفت که از آن کفر اعتقادی اباضی را ثابت کرد. عبدالله بن یزید به او گفت: بین ما دو نفر مودّت و دوام شراکت بوده و من دوست دارم که با دختر تو ازدواج کنم. هشام به او گفت: إِنَّهَا مُؤْمِنَةٌ (او دختری با ایمان و مؤمنه است). پس از این کلام هشام، اباضی خودداری کرد و هیچ نگفت و دیگر با هشام ارتباطی برقرار نکرد و پیش او نیامد. (1)

و به نحو اختصار در این مقام به عرض می رسانیم که عشرت و معاشرت با مخالفین در حدّ مسائل اجتماعی در سیره مستمرّه متشرّعه قداماء، بدون اشکال بوده. ولی در مسائل دینی و اعتقادی اصلاً هیچگونه ارتباطی، مورد تصوّر متشرّعه شیعی وجود نداشته. چرا که آنان را در موضوع مثل کفّار می دانسته اند و مؤمن را به احکامی چون نماز میّت و زکاه و ارث و غیر آن مختصّ کرده، ولی مخالف کافر را در این احکام، با او شریک نمی کرده اند.

عَلَامَهُ حَلَّى رَحِمَهُ اللَّهُ مِي نُويسند: إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَرِثُ أَهْلَ الْبَيْتِ مِنَ الْمُعْتَزِلَةِ وَالْمُرْجِيَّةِ وَالْخَوَارِجِ وَالْحَشَوِيَّةِ وَلَا تَرِثُ هَذِهِ الْفِرَقَ أَحَدًا مِنَ أَهْلِ الْأَيْمَانِ، كَمَا يَرِثُ الْمُسْلِمُ الْكَاْفِرَ وَلَا يَرِثُ الْكَاْفِرُ أَحَدًا مِنَ أَهْلِ

ص: 693

الإسلام (شخص مؤمن از اهل بدعت چون معتزله و مرجئه و خوارج و حشویه ارث می برد ولی آنان از هیچ یک از اهل ایمان ارثی نمی برند. چنانچه مسلمان از کافر ارث می برد ولی کافر از هیچ مسلمانی ارث نخواهد برد).⁽¹⁾

علاوه بر اینکه بعضی از اعظام شیعی و علماء متقدم امامیه چون مفید و طوسی و مرتضی و أبو الصلاح و ابن ادریس، جماعت مخالفین را، در کنار عنوان موضوعی، حکماً هم کافر دانسته و در حال حیات هم حکم به نجاست آنان می کردند.⁽²⁾

به هر حال این سیره متوازنه ایست که ائمه هدی (علیهم السلام)، شیعیانشان را بر آن تربیت نموده و این توازن منهجی را به آنها آموخته اند که در معاشرت دنیوی به نحوی، و در مقام اعتقادی و دینی به نحوی دیگر خود را بروز دهند.

به این روایات دقت کنید:

فرموده اند: شیعیان ما کسانی هستند که برای همسایگان خود برکت می باشند و آنانی که با شیعیان ما رفت و آمد می کنند از آنان تعرضی نخواهند دید.⁽³⁾ و در دیدگاهی دیگر فرموده اند: با مخالفین خود انس

ص: 694

1- - مختلف الشیعه: ج 9، ص 85.

2- - عمده المقال: ص 213.

3- - صفات الشیعه: ص 13.

نگیرید. (1) و می فرمایند: هر آنکس مخالفین ما را اکرام کند از ما نیست و ما هم از آنان نیستیم. (2)

و یا اینکه: کمر مخالف ما را بشکن و او را بی اعتبار کن و برایش هیچ آبرو و وجهه ای باقی مگذار. (3)

و این سیره و این نوع از دیدگاه است که باعث شده تا مخالفین حضرات ائمه (علیهم السلام)، در برابر آنان کرنش کرده و بر مقامات و فضائل آن بزرگواران اعتراف کنند. چون قول ابوحنیفه در شأن امام صادق (علیه السلام)، مَا رَأَيْتُ أَفْقَهَ مِنْهُ وَقَدْ دَخَلَنِي مِنْهُ مِنَ الْهَيْبَةِ مَا لَمْ يَدْخُلَنِي مِنَ الْمَنْصُورِ (فقیه تر و آگاه تر از او ندیدم. و حقیقتاً هبیتی از او بر من چیره شده است که از منصور بر من وارد نشده). (4)

و یا عبارت مالک در شأن حضرت: مَا كُنْتُ أَزَاهُ إِلَّا مُصَلِّياً أَوْ صَامِئاً أَوْ يقرأ الْقُرْآنَ وَ كَانَ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَ الْعِبَادِ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ (او را ندیدم مگر در حال نماز یا در حال سکوت و یا در حال قرائت قرآن و او از علماء و بندگانی است که از خدای عزوجل ترسان است). (5)

ص: 695

1- - فضائل الشیعه: ص 19.

2- - صفات الشیعه: ص 7.

3- - الاحتجاج: ج 1، ص 12.

4- - أسنى المطالب: ص 55.

5- - الشفا: ج 2، ص 402.

و ذهبی در شأن آن بزرگوار گوید: کَیْبَرُ الشَّانِ مِنْ إِیْمَةِ الْعِلْمِ کَانَ أَوْلَى بِالْأَمْرِ مِنْ أَبِي جَعْفَرِ الْمَنْصُورِ (او صاحب شأن و منزلتی بزرگ، از امامان و رهبران علمی، و مقدّم و اولی به امر خلافت از ابوجعفر منصور بوده است). (1)

ولی در مقابل، آن ذوات مقدّسه، هیچگونه اعترافی در شؤون آن رؤساء ضلالت نداشته اند. بلکه مذمتشان هم می نموده. چون این عبارت: الْأَخَابِثُ الصَّادُونَ عَنِ دِينِ اللَّهِ (آنان خبیثانی هستند که راه دین خدا را بسته و مانع ترویج آن شده اند). (2)

و این سیره، از قدیم الایام خودنمائی می کرده. که اگر متبّعی در تاریخ تتبّع کند خواهد یافت که حتّی ابوبکر و عمر و عثمان و عائشه و حتّی معاویه لعنهم الله، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را مدح کرده و اعتراف به فضل حضرت می کرده اند و مناقب ایشان را بیان می داشته، چون عبارتی که هفتاد بار یا بیشتر عمر بن الخطّاب گفت: لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ (اگر علی نبود عمر هلاک می گشت). (3)

ولی در مقابل، آنچه در شأن آنان بود از زبان مولا شنیده می شد، آنجا که از ابوبکر و عمر لعنهما الله از ایشان سؤال کردند، فرمود: لَا بِحَقِّ أَخَذَا وَلَا عَلِيٍّ

ص: 696

1-- سیر أعلام النبلاء: ج 13، ص 120.

2-- الكافی: ج 1، ص 393.

3-- الرّسائل الاعتقادیّه: ج 1، ص 500.

إِصَابِهِ أَقَامًا وَلَا عَلَى دِينٍ مَصَدِّيًا وَلَا عَلَى فِتْنَةٍ حَشِيًّا (هیچ وقت به حقّ کار نکرده و هیچ گاه بر صواب و درستی قیام نکردند و هیچ زمانی بر قوانین دین عمل نمودند و هرگز در امتحان و اختباری الهی هراس نداشتند).⁽¹⁾

و یا در عباراتی در شأن عائشه فرمود: افرادی پست و ستمکار، گرداگرد او جمع شدند و در اطراف او از اهل بصره بسیاری کشته شدند و او هم در راه معصیت پروردگارش و رسول او قدم گذاشت و جماعت مسلمانها را متفرّق نمود و تفرقه افکنی کرد و خون مؤمنین را ریخت، بدون اینکه دلیل و عذری داشته باشد و هیچگونه حجّتی را برای کردارش بیان ننمود.⁽²⁾

دیگر پس از این، تعریفات علماء مخالفین، از علماء شیعی و فتوای آنها در جواز تعبّد به مذهب شیعی، چندان غریب به نظر نمی رسد، در حالی که از طرف علماء شیعه هیچگونه تأییدیّه در تعبّد شرعی به مذاهب منحرفه آنان به چشم نمی خورد.

در سال 1959 میلادی، محمود شلتوت فتوائی صادر کرد که در آن بیان داشت: إِنَّ مَذْهَبَ الْجَعْفَرِيَّةِ، الْمَعْرُوفَ بِمَذْهَبِ الشَّيْخِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْأُمَّمِ الْاِثْنَا عَشْرِيَّةِ مَذْهَبٌ يَجُوزُ التَّعَبُّدُ بِهِ شَرْعًا كَسَائِرِ مَذَاهِبِ أَهْلِ السُّنَّةِ (به درستی که

ص: 697

1- بحار الأنوار: ج 29، ص 558.

2- بحار الأنوار: ج 32، ص 252.

مذهب جعفری که معروف به مذهب شیعه امامی اثناعشری است، مذهبی است که تعبد بدان شرعاً، مثل تعبد به سائر مذاهب اهل سنت، جائز می باشد). و پس از آن مفتی سابق مصر علی جمعه، چنانچه در شبکه اشاره اخباریه به تاریخ 5 فبرایر سال 2009 میلادی آمده است، آن فتوا را تأیید کرد و گفت: يَجُوزُ التَّعْبُدُ بِالْمَذَاهِبِ الشَّيْعِيَّةِ وَلَا حَرَجَ وَقَدْ أَفْتَى بِهِذَا شَيْخُ الْأَزْهَرِ الرَّاحِلُ مُحَمَّدُ شَلْتُوتُ، فَالْأُمَّةُ الْإِسْلَامِيَّةُ جَسَدٌ وَاحِدٌ، لَا فَرْقَ فِيهِ بَيْنَ سُنِّيٍّ وَلَا شَيْعِيٍّ طَالَمَا أَنَّ الْجَمِيعَ يُصَلُّونَ صَلَاةً وَاحِدَةً وَيَتَّجِهُونَ لِقِبَلَةٍ وَاحِدَةٍ وَإِنَّ الشَّيْعَةَ كَانُوا دَائِمًا جُزْءًا لَا يَتَجَرَّأُ مِنَ الْأُمَّةِ الْإِسْلَامِيَّةِ (تعبد به مذاهب شیعی جائز است و حرج و مشکل شرعی هم در میان نیست، و بر این مسأله شیخ راحل ازهر محمود شلتوت فتوا دادند. پس امت اسلامی جسدی واحد است و در آن بین سنی و شیعه فرقی نیست، چرا که دائماً همگی یک نماز را به پای داشته و روی به سوی یک قبله آورده. و به درستی که شیعه دائماً جزئی جدائی ناپذیر از امت اسلامی بوده است). (1)

پس اعتراف به حق، دائماً از یک جانب بوده است، و اهل حق به باطل و اهل آن، هیچگاه اعتراف نخواهد کرد.

ص: 698

چنانچه امام مجتبی (علیه السلام) در قضایای صلح با معاویه لعین، فرمودند که اگر چه حکم را بر حسب ظاهر و عللی به تو وا می گذارم الا اینکه حق نداری خود را امیرالمؤمنین بخوانی. (1) و این یعنی عدم اعتراف به حاکمیت شرعی اهل باطل، که حضرتش در درسی حسنی به ما آموختند، که در زمان حرج هم اعتراف به باطل مکن مگر مواقعی نادر و اضطراری که در مبحث تقیه بیان گردیده، که باز همان مسأله هم احتیاج به امضاء و اذن حاکم شرعی دارد.

شیعه پرچمدار براءت

از زمانی که در سقیفه بنی ساعده، غصب خلافت به حسب ظاهر صورت گرفت شیعه لواء و پرچم معارضه و جهاد زبانی و ارکانی را بلند کرد تا سیطره این انقلاب شوم را حبط ببخشد.

و این جهاد، از همان روزهای اول، برپا گردید.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به عده ای از برگزیدگان اصحاب رسول خدا (6) فرمود:

انْطَلِقُوا بِأَجْمَعِكُمْ إِلَى الرَّجُلِ، فَعَرَفُوهُ مَا سَمِعْتُمْ مِنْ قَوْلِ نَبِيِّكُمْ لِيَكُونَ ذَلِكَ أَوْكَدَ لِلْحِجَّةِ وَ أْبْلَغَ لِلْعُدْرِ وَ أْبَعَدَ لَهُمْ مِنْ رَسُولِ

ص: 699

اللّٰهُ (صلی اللہ علیہ و آلہ) إِذَا وَرَدُوا عَلَیْهِ (همگی نزد ابوبکر رفته و آنچه درباره من از فرمایش پیامبرتان شنیدید باز گوئید که این کار موجب تأکید بیشتر و حجت، و قطع عذر رساتر می شود. که این عمل، آنان را هنگام ورود به پیامبر از آن حضرت دورتر سازد). (1)

امام صادق (علیه السلام) که این روایت را بیان داشته اند، می فرمایند آنان دوازده نفر بودند، از مهاجرین و انصار که روز جمعه وارد مسجد شده، و خطبه ابوبکر را قطع کرده، و او را به اشدّ حالات محکوم و مفتضح کردند. که باعث شد، آن لعین از منبر پائین آمده و سه روز در منزل ماند، و جرأت بیرون آمدن نداشت، تا عمر لعین اسباب حکومت او را مجدداً با نصرت از قبیله اسلم، فراهم کرد. آن دوازده رافضی شیعی عبارتند از: خالد بن سعید بن العاص و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن مسعود و عمار بن یاسر و بریده اسلمی و از انصار: ابوالهیشم بن تیهان و سهل و عثمان پسران حنیف و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین و اُبی بن کعب و ابویوب انصاری.

پس از این روایت و امثال آن معلوم می گردد که سکوتی در میان نبوده و اگر جهادی از سوی حضرت امیر (علیه السلام) برپا نگردید به علّت قلت انصار بوده،

ص: 700

ولی در مواقع متعدده همگی با بیان حقائق از غاصبین حقّ مولا، برائت خود را اعلان عمومی می نمودند.

یکی دیگر از معارضین حکومت ابوبکر لعین و رافضیان اصیل، ولی این بار از خواتین مؤمنه و زنان شجاع شیعی، امّ فروه أنصاریّه رحمه الله علیها می باشد، که در جریانی که سلمان روایت می کند در برابر غاصب اول ایستادگی کرد و از ولایت دفاع نمود و در آخر به شهادت رسید.

سلمان می گوید: ام فروه مردم را بر بیعت با علی (علیه السلام) و بر شکستن و نکث بیعت ابوبکر تحریک می کرده، تا خبر آن به ابوبکر رسید. پس ابوبکر او را احضار کرد و او را از کار خود توبه داد. ولی آن خاتون زیر بار نرفت. ابوبکر به او گفت: یا عدوّه الله اتّحْضِنِ عَلِيَّ فُرْقَه جَمَاعَه اجْتَمَعَ عَلَيَّهَا الْمُسْلِمُونَ؟ (ای دشمن خدا، آیا بر تفرقه افکنی جماعتی که مسلمانها بر آن اجتماع کرده اند ترغیب می کنی؟) نظر تو درباره امامت من چه می باشد؟ او فرمود: تو امام نیستی، ابوبکر گفت: پس من کیستم؟ امّ فروه فرمود: امیر قوم خود می باشی. قوم تو، تو را اختیار کرده و سرپرست قرارت دادند. پس زمانی هم که تو را نخواهند، عزلت می کنند. امامت از نزد خدا و رسول اوست که ظاهر و باطن را می داند، و آنچه از خیر و شرّ در مشرق و مغرب زمین اتّفاق افتد باخبر است. و امامت برای شخص بت پرست جائز نمی باشد و کسی که کافر بوده و بعد مسلمان شده نمی تواند امام باشد. پس

ص: 701

تو ای پسر ابوقحافه از کدام دو شخص می باشی؟ او گفت: من از امامانی هستم که خدا برای بندگانش اختیار کرده. ایشان فرمود: بر خدا دروغ بستی. و اگر از منتخبین الهی بودی تو را در قرآنش ذکر می کرد چنانچه غیر تو را ذکر کرده. خداوند در قرآن می فرماید: و برخی از آن بنی اسرائیل را امام و پیشوایانی که خلق را به امر ما هدایت کنند قرار دادیم برای آنکه در راه حق صبر کنند و در آیات ما مقام یقین یافتند. (1) وای به حال تو، اگر تو امام هستی، پس بگو بدانم اسم آسمان اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم دنیا چه می باشد؟ پس ابوبکر متحیر ماند و جوابی نداشت. سپس گفت اسم آن نزد خداوندی است که خلق نموده آنها را. ایشان فرمود: اگر برای زنان جائز بود که به مردان تعلیم دهند، هر آینه اسم آنها را به تو تعلیم می دادم. ابوبکر گفت: ای دشمن خدا باید اسم یکی یکی آنها را بگوئی و الا تو را خواهم کشت. او فرمود: آیا به قتل مرا تهدید می کنی؟ به خدا قسم ابائی و هراسی ندارم که قتل من به دست چون تویی صورت گیرد ولی تو را خبر می دهم از اسم آنها. آسمان اول ایلول و آسمان دوم زنبول و آسمان سوم سحقوم و آسمان چهارم ذیلول و آسمان پنجم ماین و آسمان ششم ماحیز و آسمان هفتم ایوٹ می باشد. پس ابوبکر و همراهان او متحیر ماندند و به او گفتند: درباره علی چه می گوئی؟ امّ فروه

ص: 702

فرمود: چه گویم درباره امام ائمه و وصی اوصیاء، کسی که آسمان و زمین به نور او روشن گردیده و کسی که توحید تمام نیست مگر به حقیقت معرفت و شناخت او. ولی تواز کسانی هستی که تخلف ورزیدی و دست به تبدیل حقیقت زده ای و دین خود را به دنیایت فروخته ای. ابوبکر گفت: او را بکشید که هر آینه مرتد شده است. پس او را به قتل رسانیدند. (1)

در زمان شهادت آن خاتون مکرّمه، امیر عالم در مدینه نبودند، و زمانی که از آن ماجرا باخبر شدند، نزد قبر او رفته و سر مقدّس به آسمان بلند کرده و عرضه داشتند: ای خدائی که نفوس را بعد از مرگ زنده می کنی و ای خدائی که استخوانهای مندرس را بعد از مرگ دوباره مثل روز اول کرده، امّ فروه را برای ما زنده کن و او را عبرتی برای مخالفین خود قرار بده. منادی در این وقت نداء داد: یا امیرالمؤمنین دعای شما اجابت شد. حضرت قبر او را شکافته و فرمودند: ای کنیز خدا به اذن الهی بلند شو. سپس امّ فروه از قبر خارج شد و گریست و گفت: آنان اراده کرده بودند نور شما را خاموش کنند. پس خدای عزّوجلّ ابا کرده که نور تو را خاموش کند مگر بیشتر روشن نماید و یاد تو را مرتفع نماید و اگر چه کافران کراهت داشته باشند. (2)

ص: 703

1- - الخرائج و الجرائح: ج 2، ص 548.

2- - الثّاقب فی المناقب: 226.

1- بر همگان واجب است تا لواء معارضه با دشمن ولایت را به دست گیرند.

2- این نوع عملکرد از همان زمان به عنوان تفرقه افکنی میان مسلمانها تلقی می شده ولی رافضیانی چون امّ فروه به او عنایتی نداشته اند.

3- بیان مطاعن سران مخالفین مثل بت پرستی آنان.

4- مفتضح کردن دشمنان اگر چه به قیمت جان انسان تمام شود و در این راستا، ضرری که حرام باشد معیار نیست و اصلاً معنا ندارد.

5- بیان فضائل حضرات معصومین (علیهم السلام) و به غیض درآوردن مخالفین ولایت.

6- امضاء و تأیید امام بر این نوع جهاد و ایستادگی و در آخر عنایات شاهانه بر مدافعین ولایت.

نمونه ای دیگر از خواتین مکرمه رافضی، حضرت امّ سلمه رحمه الله علیها می باشد که در جریان مقابله ابوبکر لعین با حضرت زهرا (علیها السلام)، از ولایت دفاع کرده و در مقابل طاغوت زمان خود ایستادگی کرد.

حضرت زهرا(علیها السلام) پس از خواندن خطبه فدکیه به منزل برگشت ولی آن خطبه، آتشی برافروخت که پیکره حکومت سقیفه نشینان را سوزانید. ابوبکر پس از آن خطبه تمامی اعتبار ظاهری خود را از دست داد. لذا آن لعین به واسطه سخنانی از عمر که بدو گفت: وَفَرَّ الْفَىءَ، وَصَلَّ الْقَرَابَه (بین مردم اموالی را پخش کن و قرابت با آنان را حفظ نما)، بر کتف عمر زد و گفت: چه غصه ها و کربت هائی که تو آنها را از میان برداشتی و بر روی منبر رفت و سخنانی گفت و نسبت هائی به حضرت امیر(علیه السلام) داد و تهمتیه به حضرت زهرا(علیها السلام) زد که زبان از گفتن آن عاجز و قلم از ترسیم آن شکسته. پس از آن سخنانی که لائق خود ابوبکر و دختر ملعونه اش بود هیچ کس سخن نگفت و دفاعی نکرد مگر خاتون امّ المؤمنین حضرت امّ سلمه که تاریخ می نویسد: فَأُطْلَعَتْ أُمُّ سَلَمَةَ رَأْسَهَا مِنْ بَابِهَا وَقَالَتْ: أَلِمِثْلُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ يُقَالُ هَذَا وَهِيَ الْحَوَازَاءُ بَيْنَ أُنْسٍ، وَالْأُنْسُ لِلنَّفْسِ، زُبَيْتٌ فِي حُجُورِ الْأَنْبِيَاءِ وَتَدَاوَلَتْهَا أَيْدِي الْمَلَائِكَةِ وَنَمَّتْ فِي حُجُورِ الطَّاهِرَاتِ وَنَشَأَتْ خَيْرَ مَشَأٍ وَزُبَيْتٌ خَيْرَ مَرَبِيٍّ؟ (امّ سلمه سر از درب حجره خود بیرون آورده و فرمود: آیا به مثل فاطمه دختر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) اینچنین گفته شود در حالی که او حوریه ای بین انسانهاست و انسی برای نفوس، در دامن انبیاء تربیت شده و در دستان ملائکه بوده و در دامن زنان پاکدامن رشد کرده و به بهترین

وجه به وجود آمده و تربیتی بهترین داشته؟)، که در نتیجه از عطاء سنوی بیت المال، امّ سلمه را به خاطر این کلمات محروم کردند. (1)

و در راستای آن حيله عمری که بیت المال را میان مردم پخش کن تا با درهم و دینار کر و لال شوند و چشم از حقّ زهرا بپوشند، ابوبکر هم چنین کرد که در ضمن جریانِ وقتی عطایائی میان زنان مدینه تقسیم کرد، سهمی را برای زنی از قبیله بنی عدی بن نجّار فرستاد، که زید بن ثابت مسئول رسانیدن آن شد و زمانی که از زید سؤال کرد، این عطا چیست؟ او گفت: سهم زنان مدینه است که ابوبکر فرستاده. ولی آن خاتون رافضی، که نمونه ای دیگر است از آن زنانی که لواء معارضه به دست گرفتند و زیر بار حکومت ابوبکر نرفتند، مطلب را فهمید، که با این عملکرد ابوبکر می خواهد قلوب مردم را به سوی خود جلب کند و در واقع ولّاء آنان را نسبت به خاندان نبوی از آنها بخرد گفت: تُرَاشُونَنِي عَن دِينِي تَخَافُونَ أَنْ أَدْعَهُ لَا وَاللَّهِ لَا أَقْبَلُهُ أَبَدًا (به من رشوه می دهید که دین مرا بخرید و می ترسید که با ندادن این عطایا از دین اسلام دست بردارم، نه به خدا قسم آن مال را قبول نخواهم کرد). (2)

ص: 706

1- - دلایل الامامه: ص 123.

2- - الدلائل: رقم 196.

آری و این مصداقی از فرمایش حضرت صادق (علیه السلام) است که فرمود: چه زنانی که از رجال بهترند. (1)

ترس و وحشت از بردن نام ابوبکر و عمر و عثمان لعنهم الله

در بعضی از زمانهای طلائی شیعی، مخالفین از بردن نام ابوبکر و عمر و عثمان، وحشت داشتند. چرا که شیعه علی رغم تمامی مشکلات، مخالفین خود را وادار کرده بود که منهج رافضی شیعی را قبول کرده و از ثناء ابوبکر و عمر و عثمان یا تراضی بر آنان امتناع ورزد. چرا که آنان از حریت و شجاعت ایجاد شده برای شیعیان هراس داشتند و قدرت مقابله با آنها را در خود نمی یافتند. با اینکه سلطنت و حکومت هم در دست آنان بوده و شیعه سردمدار نبوده، ولی حرکت شجاع شیعی، امر را به این مرحله رسانیده بود.

خلف بن تیم که در قرن دوم هجری زندگی می کرده می گوید: قَالَ ابْنُ الْمُبَارَكِ: مَنْ أَرَادَ الشَّهَادَةَ فَلْيَدْخُلْ دَارَ الْبَطِيخِ بِالْكُوفَةِ. فَلْيَقُلْ: رَحِمَ اللَّهُ عِثْمَانَ قَالَ خَلْفٌ: فَدَخَلْتُهَا يَوْمًا فَأَرَدْتُ أَنْ أَجْعَلَ إِصْبِعِي فِي أُذُنِي فَأَنَادِي بِهَا، فَالْتَفَتُ فَإِذَا، مُوَازِنُهُمْ وَسَدِّ نَجَاتِهِمْ. فَقُلْتُ: يَا خَلْفُ السَّاعَةَ تَقُولُهَا فَيَرْمُونَكَ فَارْبِحْ نَفْسَكَ (ابن مبارک گفت: هر آنکس که اراده کرده که شهید شود،

ص: 707

پس باید به دار بطیخ کوفه برود و بگوید: رحمت خدا بر عثمان. خلف گوید: پس روزی بدانجا رفته و اراده کردم که انگشت در گوش خود کنم و بر آن جمله تکلم کنم. پس در این هنگام متوجه سطل ها و رطل ها که برای وزن کردن اشیاء بود شدم و به خود گفتم: اگر چنین گوئی با این وسائل تو را می زند تا بمیری، پس جان خودت را نجات بده و برگرد). (1)

آری این واقعیتی بوده که در زمانهای مختلف، شیعیان بردن نام دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) را و یاد خیر نمودن از آنان را، جرم می دانسته و با معتقدین بدان عقائد، چنین برخورد می کردند.

یاد کردن عثمان، جریمه ای حکومتی

در حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در عراق، اگر عثمان را به خوبی یاد می کردند، یا بر او رحمت می فرستادند، یا او را شهید تلقی می کردند، با آن شخص مقابله می کردند و او را به جرم شکستن و مخالفت با قوانین حکومت دستگیر می کردند.

در نقلهای تاریخ آمده است که: شخصی را دستگیر کرده خدمت مولا آورده و عرضه داشتند او گمان می کند عثمان در بهشت است. که حضرت

ص: 708

به او فرمودند: چه گمان می کنی؟ و یا در نقلی دیگر: شخصی را آوردند که شهادت می داد که عثمان به شهادت رسیده و شرطه های حکومتی به حضرت عرض کردند: اگر ما را از کشتن مجرمین نهی نمی کردید، حتماً او را می کشتیم. و یا در نقلی دیگر دارد: دو نفر از عثمان یاد کرده و یکی از آنها گفت: عثمان را کشتند و شهید نمودند، پس آن دیگری او را دستگیر کرده به خدمت حضرت امیر(علیه السلام) آورد و عرضه داشت: این شخص گمان می کند عثمان را شهید کرده اند. حضرت به او فرمود: آیا تو این کلام را گفته ای؟ و یا در نقلی دیگر دارد: زمانی که حضرت به بصره تشریف آوردند، اصحاب ایشان اگر از کسی می شنیدند که عثمان را به خوبی یاد می کند، او را کتک می زدند. آن خبر به حضرت رسید، فرمود: اگر کسی را دیدید که چنان کلامی می گوید نزد من آورید. در جریانی اصحاب شنیدند که شخصی اعرابی می گوید: من شهادت می دهم که عثمان را شهید کردند. حضرت به او فرمودند: به چه دلیل می گوئی عثمان را شهید کردند، و او را مورد بازپرسی قرار دادند. (1)

آری حکومت اسلامی علوی، حکومتی است که در آن ذکر نمودن و یاد کردن دشمنان اهل بیت(علیهم السلام) به احترام، ممنوع و جرم حساب شود. و آیا

ص: 709

1-- تاریخ واسط: رقم 616، المطالب العالیه: رقم 4036، معرفه الصحابه: رقم 6784، مسند ابی یعلی: رقم 1590، أسد الغابه: رقم 2155.

چه شده که بعضی حکومت‌ها به اسم اسلام و حکومت علوی، لعن دشمنان را جرم دانسته، و در سخنان و درس‌هایی که به مردم می‌آموزند، آنها را به خوبی یاد می‌کنند و اسوه قرار می‌دهند. (1)

خلف بن تیم گفت به سوی کوفه رفتم تا از عثمان به خوبی یاد کنم ولی از ترس کشته شدن از آنجا خارج گشتم. و محمد بن عبدالعزیز تیمی می‌گوید: لَا أَقِيمُ بِلَدِّ يَشْتَمُ فِيهِ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) (من در شهری که در آنجا به اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دشنام می‌دهند، اقامت نخواهم کرد). (2)

این شواهد تاریخی، برای ما سیره شیعه متقدم و گذشتگان را روشن می‌سازد، که به چه نحو در راستای دفاع از اعتقادات خود محکم بوده و یادآوری غاصبین ولایت را جرم می‌دانسته و معتقدین به آن را از نزد خود مطرود می‌نمودند. با اینکه حکومت‌ها، حکومت‌های ظلم و جور و معتقدین به غاصبین حقوق آل الله (علیهم السلام) بوده، ولی در عین حال قدرت حقیقی یعنی قدرت ایمان و رفض باطل به دست شیعیان بوده است. و آنان کسانی بودند که مصداق آیات سوره احزاب به شمار می‌رفته. آنجایی که خداوند متان

ص: 710

1- صحیفه نور: ج 3، ص 7-9.

2- الجرح و التّعدیل: ج 8، ص 6.

فرمود: مؤمنین کسانی هستند که بر عهدهای الهی پایدار می باشند، و در آن تبدیلی ایجاد نکرده. (1)

در مقابل امثال خلف بن تیم، کسانی دیگر بودند که بدین جریمه حکومت اقدام کرده و به خطر افتادند.

ابا عبدالله محمد بن عبدالله شامی صوری، که ذهبی او را امام حافظ بارع اوحده حجه معرفی می کند (2)، به کوفه می رود تا از شیوخ آنجا حدیث بشنود، مگر اینکه مرتکب جرمی می شود که اگر یکی از زعماء شیعی او را پناه نمی داد، حتماً کشته می شود.

ابن جوزی می نویسد:

و مَضَى إِلَى الْكُوفَةِ فَسَمِعَ بِهَا مِنْ أَرْبَعِ مِائَةِ شَيْخٍ وَكَانَ يُظَاهِرُ هُنَاكَ السُّنَّةَ وَيَتَرَحَّمُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، فَتَارَ أَهْلَ الْكُوفَةِ لِيَقْتُلُوهُ. فَالْتَجَأَ إِلَى أَبِي طَالِبِ بْنِ عَمْرِ الْعَلَوِيِّ وَكَانَ أَبُو طَالِبٍ يَسُبُّ الصَّحَابَةَ فَأَجَارَهُ (او به سوی کوفه رفت و از چهارصد شیخ حدیث شنید. و در آنجا سنت را ظاهر کرد و بر ابوبکر و عمر ترحم نمود. پس اهل کوفه بر علیه او شوریدند تا او را به قتل برسانند. او به ابوطالب بن عمر علوی که خود به صحابه دشنام می داده پناهنده شد و او هم به آن شخص پناه داد). (3)

ص: 711

1- - احزاب: 24-27.

2- - سیر اعلام النبلاء: ج 17، ص 627.

3- - المنتظم: ج 5، ص 322.

شیعه از لعن بر اعداء سکوت نمی کند

عراق به تنهائی کشوری نبوده، که در آن، ثقافت جهر به برائت و لعن و سب و شتم به رموز طغیان و نفاق و انحراف، شیوع پیدا کرده بود. بلکه هر کجا که شیعه زندگی می کرد، صدای برائت از دشمنان ولایت به گوش می رسید. لذا جبار و سلاطین ظلم بدین بهانه به بدترین نحو ممکن شیعه را به قتل می رسانیدند.

به این نقل تاریخی که ابن اثیر روایت می کند دقت کنید:

او در حوادث سال چهارصد و هفت هجری می نویسد که: در این سال در ماه محرّم، در تمامی بلاد آفریقا، شیعیان کشته شدند. و سبب آن قتل عام این بوده که معز بن بادیس، سوار بر مرکب شد و در قیروان شروع به حرکت کرد و مردم آنجا بدو سلام می کرده و برای او دعای خیر می نمودند. تا اینکه به جماعتی عبور کرد و از احوالات آنها پرسید. بدو گفتند: اینان رافضیانی هستند که به ابوبکر و عمر دشنام می دهند.

او گفت: خدا از ابوبکر و عمر راضی باشد. پس عامّه خروشیدند و به سمت درب معلی، از قیروان رفتند و آنجا مکانی بوده که شیعیان در آن محلّ اجتماع می نمودند.

ص: 712

پس شروع به قتل آنها نموده و عده ای از شیعه را کشتند. و آن عملکرد و کشتار شیعی، شهوت و میل درونی لشکر او بود. و اتباع آنها هم در آن عمل و قتل عام شرکت کردند چرا که در غارت کردن شیعیان طمع داشتند.

از آن وقت دست عامه در اذیت و آزار شیعیان باز شد و عامل و وزیر قیروان، مخالفین را بر اذیت شیعه تحریک می نمود. و علت، آن بوده که او امور شهر را اصلاح کرده و مشکلات مردم را رفع نموده بود. بدو خبر دادند که معز بن بادیس اراده کرده که او را از منصب خود عزل کند. پس او هم اراده بر پائی فساد آن شهر را کرد و جماعتی بسیار از شیعه را به قتل رسانید و آنها را به آتش سوزانید و دیارشان را نهب و غارت کرد و آن قتل عام را در تمام آفریقا انجام دادند. جماعتی از شیعیان پس از آن قتل عام نزد قصر منصور که نزدیک قیروان بود اجتماع کردند و در آنجا تحصن نمودند. عامه و مخالفین هم آنها را به حصر در آورده و بر آنها سخت گرفته تا گرسنگی بر شیعیان فشار آورد و در نتیجه قبول کردند که از آنجا خارج شوند و مردم هم آنها را به قتل برسانند و مخالفین هم تمامی آنها را به قتل رسانیدند و عده ای هم که از شیعیان در مهدیه بودند به مسجد جامع پناه بردند که در آخر هم، همگی کشته شدند و به قتل رسیدند. (1)

ص: 713

و از حوادثی که ما را بر آن عقیده اصیل شیعی مطلع می نماید، ماجرائی است که در ماه ربیع الأول سال چهارصد و بیست و دوم هجرت در بغداد اتفاق افتاده است.

یکی از رؤسای لشکر مخالفین اظهار جنگ نمود و از خلیفه عباسی هم منشوری بر تأیید آن قصد و نیت خود گرفت و علم خلافت را هم از او گرفته و با مردانی مسلح و جنگجو خروج کرد.

مردمانی بسیار از اهل خلاف در اطراف او جمع شدند و همگی نام ابوبکر و عمر را شیون کرده و بدان صیحه می زدند.

و با آن که شیعه در آن زمان در تقیه بود ولی از شدت اعتقاد به مبادی رافضی خود، راضی نمی شده که در برابر او، کسی بر ابوبکر و عمر ثناء و درودی بفرستد. چرا که آن عملکرد را اهانتی به اعتقادات خود دانسته و کرامت خود را پایمال می دیده است.

لذا وقتی شیعه بغداد آن حرکت را از لشکریان دیدند که دو بت قریش را یاد کرده، برپا خواسته و لشکریان را مورد هدف قرار دادند.

با اینکه می دانستند در آخر شکست خورده و کشته می شوند، به خاطر آنکه قدرت رویارویی با لشکر مسلح را نداشتند، چرا که آنها شمشیر و سپر و کلاه خود و تیر و کمان داشته و شیعه دستانی پر از سنگ و کلوخ و دیگر

هیچ، در آخر لشگریان با عده ای از مخالفین که به آنها پیوسته بودند بر شیعه هجوم برده و مزجره ای عظیمه و مقتلی خونین به راه انداختند. خانه هایشان را در دو روز به آتش کشیدند و بازارهایشان را خراب کردند.⁽¹⁾

ولی با تمامی آن احوال، شیعه دست از عقائد خود نشت و محکم پایداری کرد و بر عقائدش اصرار و تحدی نمود.

ابن کثیر در کتاب خود، از شهادت شاعری رافضی به نام ابن قرایا رحمه الله که به نحوی و طریقی همجی و وحشیانه در سال پانصد و هفتاد و چهار هجری در بغداد به شهادت رسیده سخن به میان آورده است. او می نویسد که مخالفین فقط به قطع کردن اعضاء بدنش اکتفا نکرده بلکه در میادین بغداد بدنش را رنده کرده و ریز ریز نمودند.

چرا که او در بازارها می ایستاده و اشعاری را می خواند، که در آنها مذمت صحابه و دشنام و تهجین محبینشان بوده.

خلیفه دستور داد مجلسی به پا شود و از او خواست سخن گوید، و از آنجا که او شخصی رافضی و پایدار در اعتقاداتش بود، فقهاء به بریدن زبان و دستانش فتوا دادند. و با او همان کردند.

ص: 715

سپس مخالفین او را ربودند و دائماً با آجر بر بدنش کوبیدند، تا او خود را در دجله انداخت. آنها او را از دجله خارج کردند و او را به قتل رسانیدند. باز نوار و حبلی را منبسط کرده و به پاهای او بستند و در تمامی شهر کشانیده و گراندند. (1)

آن شاعر رافضی، از خود دختری مؤمنه و رافضیه ای به یادگار گذاشت که از کردار و سیره پدرش کناره نگرفت. با اینکه دید با پدرش چه کردند، ولیکن باز به حسب نقل تاریخ، او با شجاعت و اقدامی، مردم را بر لعن بر عاتقه ملعونه در برابر خلیفه عباسی، تحریک می کرد. با اینکه فقط هشت سال از کشتار و حشیانه پدرش گذشته بود.

ذهبی می نویسد که در روز عاشوراء سال پانصد و هشتاد و دوم هجری دشنام و سبّ به صحابه بالا رفت و اهل کربلا فریاد می کشیدند که دیگر کتمانی در کار نیست و دختر قرایا را جلو انداختند و همگی پشت سر او به راه افتادند. و ظهیر بن عطار خانه پدریش را گشود و از آنجا کتابهایی که در سبّ و دشنام به صحابه نوشته شده بود را خارج کرد و دستان او را با پاهایش قطع کرده و مردم او را سنگ زدند تا از دنیا رفت.

ص: 716

این دختر در حالی که عده ای در اطرافش بودند برپا خواست و در منظر خلیفه اشعار عونی را انشاد کرد و می گفت: أَلْعَنُوا زَاكِبَةَ الْجَمَلِ
(آن زنی که بر جمل سوار شد را لعنت نمایند). (1)

آری شعرای شیعی در طول تاریخ با کسانی که به ابوبکر و عمر افتخار می کردند مواجهه می نمودند.

مثلاً: صاحب بن عبّاد با مردی حجازی ملاقات کرد که با خود رقعۀ ای داشت که در آن نوشته بود: من از اولاد ابوبکر صدیق هستم. ایشان در پشت آن رقعۀ مکتوب نمود:

أَنَا رَجُلٌ كُنْتُ أَعْرِفُ بِالرَّفْضِ *** فَلَا كَانَ بَكْرِي لَدَيَّ عَلَى الْأَرْضِ

ذُرُونِي وَ آلَ الْمُصْطَفَى عِثْرَةَ الْهُدَى *** فَإِنَّ لَهُمْ حُبِّي كَمَا لَكُمْ بُغْضِي (2)

به مناسبت و برای احیاء تراث شیعی به نظرم رسید تا اشعار ابومحمّد طلحه بن عبدالله معروف به عونی، که دختر ابن قریا آنها را در برابر خلیفه انشاد نمود، در اینجا ایراد نمایم.

او از شعرای قرن چهارم است که سمعانی او را شاعر الشّیعه معرفی کرده. و در احوالات او می نویسد: او صحابه را در قصائد خود ثلب می کرده و درباره

ص: 717

1- - تاریخ الإسلام: ج 12، ص 669.

2- - الصّراط المستقیم: ج 3، ص 76.

آنها مطالبی را می آورده که در شأن خودش بوده است. خداوند مکافات اعمال او را بنماید و بر صحابه ترصّی نماید. (1) و در آخر مخالفین قبر او را نبش کرده و در آن آتش ریختند. (2)

مرحوم ابن شهر آشوب در مثالب، بعضی از ابیات عونی را ایراد نموده:

وَقَالَ سَيَاتِي الْحَوْضُ قَوْمٌ فَيَخْجَلُوا *** عَنِ الْحَوْضِ دُونِي فِي أَكْفِ زُبْنِي

أَقُولُ لِأَصْحَابِي لِمَاذَا خَجَلْتُمْ *** أَعِنِ دَارَ أَكْرَامٍ بَدَلِ هَوَانِ

فَيَدْعُوا مُنَادِي أَنْ قَوْمَكَ بَدَّلُوا *** الْمَثَانِي مِنْ أَفْعَالِهِمْ بِمَثَانِي

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ جَنَّتْهُمْ بَكَ صَدَّقُوا *** لَمَا بَايَنُوا قُرْبَاكَ بِالشَّنَانِ

سَادَعُوا إِلَّا بَعْدًا وَ سُحْقًا بِمَنْ بِهِ *** إِذَا عَدَّ أَهْلَ الْعَدْرِ يُعْتَدِرَانِ

وَلَوْ لَا الْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ مَا أَنْ *** تَحَيَّرَ فِي ضِيَاءِ الْحَقِّ الْقَوِيمِ

هُمَا جَلَبَا عَلَى الْأَسْلَامِ مَا لَا يُرَى *** الْأَسْلَامُ مِنْهُ بِالتَّسْلِيمِ

فَإِنْ رَتَعَا مِنَ الدُّنْيَا جَنَانًا *** أَعَادَهُمَا إِلَى وَزْرِ وَخِيَمِ

فَقَدْ خَسِرَ الْمُرِيحُ مَدَائِحَ عَزْ *** بِهِ يُفْضَى إِلَى نَارِ السُّمُومِ

وَمَنْ كَانَ إِلَّا لَهُ لَهُ غَرِيمًا *** فَأَيْنَ يَرُوغُ عَنِ حَقِّ الْغَرِيمِ

ص: 718

1- - الأنساب: ج 4، ص 260.

2- - الغدير: ج 4، ص 181.

فَدَيْنَاهُمْ فَبَيْنَ النَّاسِ نَهَبٌ *** وَمِنْهَا حَطَّهْمَ لَهْفَ الْكَظِيمِ
فَبَارِيهِمْ خَصِيمَ الْخَلْقِ فِيهِمْ *** كَفَى بِاللَّهِ فِيهِمْ مِنْ خَصِيمِ
لَهُمْ عَلَى لِيَزْدَادُوا آثَامًا *** يُضَاعَفُ مِنْ عَذَابِهِمُ الْأَلِيمِ
وَ كُلُّ دَمٍ أَرِيقَ لَهُمْ فَفِيهِ *** هُمْ شُرَكَاءُ عَنِ عِلْمِ الْعَلِيمِ
وَ يَعْسُوبُ دِينَ اللَّهِ فِي حَوْمِهِ الْوَعْيَى *** إِذَا خَاصَ أَهْلَ النُّكْثِ وَالْعَدْرَاتِ
إِذَا وَلُوا الْأُدْبَارَ كَافِحَ مُقْبَلًا *** وَ لَمْ تَرِدِ الرُّبَايَاتِ مُنْهَزِمَاتِ
وَ لَا خُفَافٍ مِنْ عُمُرٍ وَ لَا هَابٍ مَرَحَبًا *** وَ لَا اسْتَعْظَمَ الْأَحْزَابِ مَجْتَمِعَاتِ
وَ لَا هُوَ مِمَّنْ يَبْرُرُّ وَ اثْبَتَهُمْ *** وَ لَا طَلَبُوهُ مَرَّةً بِيَهْنَاهِ
إِذْ قَالَتْ كَانَتْ فَلْتَهُ *** لَا تُغْفَرُ مَنْ عَادَ فِيهَا
فَأَقْتُلُوهُ لَا وَرْزَ فَلَئِمُ *** دَعَا ذَا الْفَلْتَةَ الزَّكِيَا
وَ مَا نَصَّ فِيهَا يَزْعُمُونَ بَيْنَهُمْ *** عَلَيْهِمْ وَ مَا كَانُوا بِوُلَاهِ
وَ لَا التَّامَ قَوْلُ الْمُسْلِمِينَ عَلَيْهِمْ *** وَ هُمْ غَيْرُ أَبْطَالٍ وَ غَيْرُ حُمَاهِ
وَ قَدْ خَالَفُوا الْقُرْآنَ فِي بَعْضِ فِعْلِهِمْ *** وَ سَنُّوا أُمُورًا غَيْرَ مُلْتَمَّاتِ
وَ حَرَّمَ ذَا مَا كَانَ ذَاكَ أَحَلَّهُ *** يَقْرَحُ بِالْأَرْزَاءِ مُخْتَلَفَاتِ
وَ كَذَّبَ ذَا هَذَا وَ سَمَّوْهُ صَادِقًا *** مُسِيبًا وَ تَلَكَّمُ أُنْدَعَ الْبِدْعَاتِ
فَمِنْ تَيْمٍ بَرِبْتُ وَ مِنْ عَدِي *** وَ وَعْدَ بَنِي أُمِيَّةٍ وَ الصَّمِيمِ

وَأَبْرَأُ مِنْ بَنِي مِرْدَاسٍ جَمْعًا *** وَلَسْتُ إِلَيْهِمْ بِالْمُسْتَلِيمِ
 وَأَشْيَاعِ الْجَمِيعِ بَرِئْتُ مِنْهُمْ *** خُصُوصَهُمْ وَمِنْ كُلِّ الْعُمُومِ
 أُمِّيَّةَ أُمِّ بَنِي مِرْدَاسٍ شَرًّا *** عَلَيْهِمْ مِنْ ذَوِي الظُّلْمِ الْقَدِيمِ
 فَلَمْ يَرْعَوْا لِأَحْمَدَ مِنْ ذِمَامٍ *** وَلَا حَاطُوا لِأَحْمَدَ مِنْ حَرِيمِ
 أَقُولُ وَقَدْ حَازَا تَرَاثَ مُحَمَّدًا *** لَوْ شِئْتُ صَدَا صَاعِرِينَ وَأَحْجَمًا
 مَتَى أَوْجَفَا خَيْلًا وَرِجَالًا وَإِنَّمَا *** لِعَبْدِكَ كَانَا مُغْنِمًا مُتْعَمًا
 هُمَا جَبْنَا عَنْ مَرْحَبِ يَوْمِ خَيْبَرَ *** وَكُنْتُ لَدَيْهِ صَيِّغًا غَشْمَشْمَا
 هُمَا نَكَلًا عَنْ كُلِّ مَزْنٍ شَهْدَتَهُ *** وَسَقِيئُهُ كَأْسِ الْمَنِيِّ عَلَقَمَا
 وَقَوَّ لَكُمَا جَارَاهُ حَيًّا وَمَيِّتًا *** وَفَقَا أَحَقَّ الْجَارِ يَقْتَضِيَانِ
 لَقَدْ ظَلَمَاهُ حَقَّهُ فِي حَيَاتِهِ *** وَحَالًا وَمَالًا أَفْبَحَ الْمَيْلَانَ
 فَإِنْ يُدْفَنَا فِي ظِلِّهِ وَجَوَارِهِ *** فَجِسْمَاهُمَا بِالنَّارِ يَصْطَرِّمَانِ
 كَذَا اللَّاتِ وَالْعُزَّى عَلَى الْبَيْتِ عَلَقَا *** وَلَيْسَا بِقُرْبِ الْبَيْتِ يَنْتَفِعَانِ
 وَلَكِنَّهُ أَضْحَى وَبَالًا عَلَيْهِمَا *** لَمَّا خَالَفَا فِي الْوَحْيِ آيَ الْقُرْآنِ
 وَلَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِهِ *** فَلَمْ لَهْمَا فِي قَبْرِهِ حَدَثَانِ
 وَهَلْ حُفِرَ إِلَّا بِضَرْبِ مَعَاوِلٍ *** لَهَا وَحْيِهِ فِي وَقْتِ يَحْتَفِرَانِ

در این میان، در شرح این چند بیت عونى رحمه الله، که در باب دفن غاصبانه جيفه هاى ابوبکر و عمر لعنهما الله در جوار پیغمبر خداست، به نظر رسید در این موضوع صحبت کرده و عبارات مرحوم ابن شهر آشوب را که در این باب سخن رانده متذکر شوم و سپس بیاتیه آیت الله العظمی وحید خراسانی حفظه الله تعالی را در این شأن، که در بحث علمی خود، حول موضوع فدک بیان داشتند را، به نظر خوانندگان برسانم و در آخر، کلام علامه امینی رحمه الله را به عنوان حسن ختام ایراد نمایم.

ابن شهر آشوب در ذیل آیه بیست و هفتم سوره نور که خدای متّان می فرماید: ای مؤمنین به خانه های دیگران که بدان انس ندارید وارد نشوید تا به شما رخصت ورود داده شود سپس سلام کرده که این شما را بهتر است تا باشد که متذکر شوید (1)، می گوید: خلافتی در میان نیست که ابوبکر و عمر به آن مکان که منزل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده انسی نداشته و در حین ورود هم که سلامی به اهل آنجا نکرده اند.

و خدای متعال در قرآن می فرماید: ای مؤمنان به خانه های پیغمبر وارد نشوید مگر به شما اذن داده شود. (2)

ص: 721

1- - نور: 27.

2- - احزاب: 53.

طبری هم در خبری طولانی آورده که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: زمانی که مرا غسل دادید و کفن کردید پس مرا بر سریر خود در خانه خودم در کنار قبرم، گذارید و بیرون روید. (1)

پس معلوم می شود که اولاً این مکان، خانه رسول خدا بوده و ثانیاً در اذن ورود برای ابوبکر و عمر هم که اذنی صادر نشده. چرا که ایشان زمانی که به مدینه مهاجرت کردند، مکانی را که به نام مرید می نامیدند، خریدند و آنرا مسجد و بیوتی قرار دادند و سپس آن بیوت را در بین زنان خود و دخترانش تقسیم کردند که صد البته این تقسیم به معنای تملیک نمی باشد و فقط برای سکونت بوده. و اگر ملک آنها می شده ظاهر و مکشوف بوده، که این مطلب در تاریخ ثابت نشده است.

و خود عامه هم بر این عقیده اجماع کرده، که حضرتشان در دفن آن دو نفر، نه عهدی با کسی بسته و نه وصیتی فرموده اند.

پس دخول به آن حجره و دفن در آن مکان به غیر از غصب مال رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چیز دیگری می تواند باشد؟!!

وَالْمُجْمَع عَلَيْهِ أَنَّ مَنْ دُفِنَ فِي مَلِكِ قَوْمٍ وَيُحْتَطَى إِلَى حَرِّمِهِمْ بِغَيْرِ إِذْنٍ مِنْهُمْ وَلَا رِضَى بِهِ، لَهُمْ أَنْ يَنْبَسُوهُ، فَكَيْفَ بِحَرِّمِ رَسُولِ اللَّهِ وَفِي بَيْتِهِ وَتُرْبَتِهِ وَحَقِّ إِبْنَتِهِ وَ

ص: 722

أَزْوَاجِهِ. قَدْ رُويَ أَنَّ هَذَا أَحَدَ أَبْسَابِ النَّبِيِّ أَوْ جَبَتِ النَّبِشِ وَأَنَّ الْمَهْدِيَّ (عليه السلام) يَفْعَلُهُ (و آنچه مورد اجماع مسلمین است آنست که اگر کسی در ملک قومی و طائفه ای بدون اذن آنها دفن شود، و به حریمشان تعدی کند، و آنها بدان عمل راضی نباشند، می توانند قبر او را نبش کرده و او را خارج کنند. پس حال چگونه است که این عمل در حریم نبوی و در خانه ایشان و در حق دخترشان و همسرانشان اتفاق بیفتد. و تحقیقاً روایت شده که یکی از اسباب نبش قبر آن دو، همین بوده، و مهدی (علیه السلام) آن عمل را می نمایند).

و شاید یکی از علل انتقال آن دو جیفه توسط ملائکه نقاله به وادی برهوت همین باشد. چنانچه در روایت امام صادق (علیه السلام) آمده، زمانی که در جواب سؤال صفوان که عرضه داشت: آیا آن دو نفر با پیغمبر در همان حجره می باشند؟ حضرتشان فرمود: لَا أَنَّهُمَا لَمْ يَبِيْتَا مَعَهُ أَكْثَرَ مِنْ لَيْلَةٍ حَتَّى نُقَالَا إِلَى وَادٍ فِي جَهَنَّمَ يُقَالُ لَهُ وَادِي الدُّودِ (خیر آن دو نفر همان شب اول دفن، در جوار ایشان بوده تا اینکه به وادی جهنم به نام وادی دود منتقل شدند).

و روایت شده که در برهوت که مکان جهنم برزخی است مکانی هست به نام وادی دود.

و عجیب آنست که عمر پیغامی به امّ السُّرور عائشه فرستاد تا به او اذن دهد که در آن مکان دفن گردد. در حالی که خداوند آن خانه ها را

در آیه پنجاه و سوم سوره احزاب به پیغمبر نسبت می دهد، ولی عمر به عائشه نسبت داد. و رسول خدا جائز نبود که در جایی مگر خانه خود دفن شوند پس اگر آن مکانی که در آن دفن شدند برای عائشه بوده، چنانچه عمر گمان داشت، پس پیغمبر در واقع عائشه را با این عملکرد از خانه اش بیرون کرده. (1)

نیش قبر ابوبکر و عمر وظیفه شرعی

مرجع بزرگوار شیعه حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی در بحث اعتقادی فقهی فدک، که در مسجد اعظم، بر کرسی درس خارج فقه خود، بیان می داشتند، و در حال حاضر بیانات ایشان به شکل کتابی درآمده است، در تاریخ 4/12/1395، که بنده حقیر هم در آن درس شرف حضور داشتم، با بیان مطلبی در قضیه روایت جعلی ابوبکر لعنه الله که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل نمود که حضرت فرمودند: ما انبیاء الهی از خود ارث به جای نمی گذاریم و آنچه از ما باقی ماند صدقه می باشد. (2)، فرمودند: بنا به اجماع مسلمین تصرف در مال غصبی جائز نمی باشد و الآن وظیفه هر مسلمانی نیش قبر عمر و ابوبکر است و بیرون آوردن مابقی از اجساد آنان.

ص: 724

1- - مثال التواص: ج 2، ص 169-175.

2- - فدک نحله خاتم (صلی الله علیه و آله): ص 352.

چرا که بنا به ادعای ابوبکر آن مکان صدقه بر تمام امت است و تصرف در آن غضب می باشد و بقاء اجساد آن دو نفر در آن مکان مخالف چیزی است که از ضروریات فقه است و این را کسی که پائین ترین مرتبه فقاہت را نیز داشته باشد می فهمد.

چرا که اگر یک نفر مسلمان، از تصرف آنها در مال عمومی مسلمین رضایت نداشته باشد، وظیفه همگان این می باشد که، مال غضبی را از غاصب پس گرفته، و ابدان آن دو نفر را از قبر بیرون آورند تا وظیفه شرعی عمل شده باشد. و برای اطلاع بیشتر از فرمایشات این فقیه بزرگوار به مجموعه سخنان ایشان که در مبحث فدک بیان داشته اند به کتاب فدک نحله خاتم (صلی الله علیه و آله) و همچنین به صوت و صدای ضبط شده ایشان، در بیان نبش قبر ابوبکر و عمر بر روی مواقع اجتماعی اینترنت مراجعه نمائید.

نظریه علامه امینی

مرحوم علامه بزرگوار شیخ عبدالحسین امینی در تعلیقه خود بر روایت مضحکه کرامت دفن ابوبکر لعین، که ابن عساکر در تاریخش نقل کرده، که زمان وفات ابوبکر فرا رسید و به حاضرین گفت: زمانی که از جهاز من فارغ شدید مرا به نزدیکی درب حجره ای که قبر پیغمبر در آن می باشد،

ص: 725

زمین گذارید و سلام به ایشان دهید و بگوئید این ابوبکر است که اذن دخول می طلبد پس اگر به شما اذن داد و درب باز شد در حالی که به قفلی مغلق بوده، پس مرا به آنجا وارد کرده و در آن مکان دفن نمائید و اگر باز نشد مرا به بقیع برده و در آنجا دفن نمائید. پس مردم آنچنان کردند و قفل باز شد و هاتقی از درون قبر نداء داد: حبیب را بر حبیب وارد کنید پس به درستی که حبیب به حبیب خود مشتاق می باشد، می فرماید:

قال الأَمِينُ: أَرَادَ رُؤَاةَ هَذِهِ الرُّوَايَةِ تَصَدِّحَ عَمَلِ القَوْمِ فِي دَفْنِ الخَلِيفَةِ فِي مَوْطِنِ القِدَاسَةِ حُجْرَةَ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) بَعْدَ أَنْ أُعِيَّتْهُمُ المُشْكِلَةُ وَعَجَزُوا عَنِ الجَوَابِ، فَإِنَّ الحُجْرَةَ الشَّرِيفَةَ إِثْمًا أَنْ تَكُونَ بِأَقْبِيهِ عَلِيٍّ مَلِكِهِ (صلى الله عليه وآله) كَمَا هُوَ الحَقُّ المُبِينُ، أَوْ أَنَّهَا عَادَتِ صَدَقَهُ يُؤُولُ أَمْرُهَا إِلَى المُسْتَلِمِينَ أَجْمَعِ. وَعَلَى الأَوَّلِ كَانَ يَشْتَرِطُ فِيهِ رِضَاهُ أَوْلَادِ وَارِثَتِهِ الوَحِيدِ السَّبْطَيْنِ الأَمَامَيْنِ وَأَخَوَاتِهِمَا وَلَمْ يَسْتَأْذِنْ مِنْهُمُ أَحَدٌ وَعَلَى الثَّانِي كَانَ يَجِبُ عَلَى الخَلِيفَةِ أَوْ عَلِيٍّ مَنْ تَوَلَّى الأَمْرَ بَعْدَهُ أَنْ يَسْتَأْذِنَ الجَامِعَةَ الإِسْلَامِيَّةَ وَلَمْ يَكُنْ مِنْ أَىٍّ مِنْهُمَا شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ، فَبَقِيَ الدَّفْنُ هُنَاكَ خَارِجًا عَنِ نَامُوسِ الشَّرِيعَةِ. وَإِنْ قِيلَ: إِنَّهُ دُفِنَ بِحَقِّ ابْنَتِهِ فَأَيُّ حَقٍّ لَهَا بَعْدَ مَا جَاءَ بِهِ أَنَا مَعَاشِرَ الأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ مَا تَرَكَاهُ صَدَقَهُ؟ عَلَى أَنَا أَسْأَلُكُمْ فِي الجُزْءِ السَّادِسِ ص 190: أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِأُمَّهَاتِ المُؤْمِنِينَ إِلاَّ السُّكْنَى فِي حُجْرَتِنَّ

كَالْمُعْتَدَةِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُنَّ تَرْتِيبَ آثَارِ الْمَلِكِ عَلِيٍّ شَيْءٍ مِنْهَا. وَقَدَّمْنَا هُنَالِكَ أَيْضاً أَنَّ عَلِيًّا فَرَضَ الْمِيرَاثَ وَعَلِيٌّ تَقَدَّرَ الْأَرْثَ مِنَ الْعِقَارِ فَإِنَّ
لِعَائِشَةَ تِسْعَ الثَّمَنِ مِنْ حُجْرَتَيْهَا، لِأَنَّهَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) تُوَفِّيَ عَنْ تِسْعٍ. وَمَسَاحَةُ الْمَحَلِّ لَا يَسَعُ تِسْعَ ثَمْنِيَّاتِ جُثْمَانِ إِنْسَانٍ مَهْمَا كَبُرَتْ
الْحُجْرَةُ. عَلِيٌّ إِنْ حَقَّتْهَا كَانَ مُشَاعاً وَلَيْسَ لَهَا التَّصَرُّفُ فِيهِ بِغَيْرِ إِذْنِ شَرِيكَاتِهَا فِي الْمِيرَاثِ

(امینی می گوید: راویان این روایت، با نقل آن اراده کرده اند تا کردار دفن خلیفه را در مکانی مقدّس که حجره نبوی بوده باشد تصحیح کنند. بعد از آن که با مشکل مواجه شده و از جواب آن عاجز ماندند. چرا که به درستی حجره شریفه بعد از فوت ایشان یا در ملک پیامبر (صلی الله علیه و آله) باقی مانده چنانچه این فرضیه، حقیقی است آشکار، و یا به شکل صدقه به تمامی مسلمین می رسیده، تجلّی کرده است. در صورت اول: رضایت اولادی که تنها وارثان حضرت بوده که دو امام سبط و خواهرانشان باشند، شرط می باشد، در حالی که هیچ کس در آن قضیه از آن وارثان نبوی اذنی حاصل ننمود.

و در صورت دوم: بر خلیفه یا بر متولّی امر او، واجب بوده که از جامعه اسلامی برای دفن اجازه بگیرد. که از هیچ کدام از آن دو چنین کرداری صورت نگرفت.

پس در نتیجه دفن نمودن در حجره نبویّه از ناموس و چارچوبه شریعت خارج بوده است.

و اگر گفته شود: ابوبکر را در حقّ ملکی دخترش دفن نمودند، در جواب گفته شود که: کدام حقّی برای او تصوّر می شود بعد از آنکه پدرش از قول پیامبر گفت: به درستی که ما معاشر انبیاء از خود ارث باقی نگذاریم و آنچه از ما باقی خواهد ماند صدقه می باشد. علاوه بر اینکه ما در جلد ششم، ص 266، بیان داشتیم که امّهات مؤمنین به غیر از سکونت در آن حجره ها، چنانچه مرسوم می باشد، حقّی در آن ملک نداشتند و آثار مالکیتی برای آنان مترتب نمی گردد. و در آنجا گذشت که بر فرضی که آن ملک به ارث به آنها برسد، سهم ارث عائشه از عمار 9/1 از 8/1 خواهد بود، زیرا حضرت (صلی الله علیه و آله) در زمان وفات 9 زن داشته و 9/1 از 8/1 گنجایش دفن یک نفر را ندارد گذشته از آن که حقّ وی مشاع بوده و نمی تواند بدون اجازه شرکاء خود تصرفی در آن بکند. (1)

ملانکه نقاله آن دو را به برهوت برده اند

و اگر چه امام صادق (علیه السلام) به روایت ابوبصیر، به حقیقت پشت پرده و واقعیت مدفونین در جوار رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) اشاره نموده اند، که ملانکه نقاله آن

ص: 728

دو خبیث را از آن مکان مقدّس منتقل نمودند و بدن سلمان و ابوذر را بدانجا آوردند(1)، ولی به حسب ظاهر، امر همان است که بیان نمودیم که آن دو خبیث با دفن شدن کنار بدن مبارک پیامبر(صلی الله علیه و آله) غاصب آن مکان می باشند. چرا که با این عملکرد خواستار کسب آبروی بودند. حاشا و کلاً.

ادامه اشعار عونی:

اگر چه آن اشعار گذشته در موضوعات متعدّده سروده شده بود، ولی ما همگی را با این ادامه اشعار نقل نموده، تا به قدر توان، آنها را در مقامی جمع نموده باشیم. و قابل ذکر است که علامه امینی رحمه الله هم بسیاری از اشعار او را در کتاب خویش جمع آوری نموده که بدان کتاب ارجاع می دهیم(2).

فَأَيُّ أَرْضٍ سِتَتْ أَوْ بَلَدَهُ *** لَمْ تَرَفِيهَا لَهُمْ مَاتِمًا

حَتَّى تَوَلَّى مِنْهُمْ هَارِبٌ *** لَمْ يَرِ الْأَطْلِيَاءَ هَاضِمًا

يَا ذَا الَّذِي أَضْحَى بِقَائِسِ ذَابِيَا *** بَيْنَ الرَّجَالِ فَيَقْسِمُ الْأَقْسَامَ

خَلَّ النَّبِيُّ مُحَمَّدًا وَوَصِيَّهُ *** وَابْنَيْهِ عَنكَ وَدُونَكَ الْأَقْوَامَ

مَهَلًا تَقْسِمُ إِلَى الْوَصِيِّ بِفَضْلِهِ *** مَنْ لَيْسَ يُصَلِّحُ لِلْوَصِيِّ غُلَامًا

ص: 729

1- - نفس الرحمن في فضائل سلمان: ص 644.

2- - الغدير: ج 4، ص 175.

وَصِي مُحَمَّدٌ وَأَخُوهُ أَوْلَى *** بِهِ مِنْ كُلِّ أَفَاكٍ أَثِيمٍ
وَفَضْلٌ وَصِي مُحَمَّدٌ وَالْمُسَاوَى *** بِهِ فَضْلُ الْكَرِيمِ إِلَى اللَّئِيمِ
وَبَيْنَ الْمُقْرَنِينَ إِلَيْهِ إِفْكَاءٌ *** كَمَا بَيْنَ السَّفِينَةِ إِلَى الْحَلِيمِ
وَهَلْ يُقَاسُ حَيْدَرُ بَحْبَرٍ *** وَهَلْ يُقَاسُ الْأَرْضُ جَهْلًا بِالسَّمَاءِ
هَلْ يَسْتَوِي الْمُؤْمِنُ وَالْمَشْرِكُ *** وَالْمَعْصُومُ مِنْ مَعْصِيَةِ وَمَنْ عَصَا
هَلْ يَسْتَوِي مَنْ كَسَرَ الْأَصْنَامَ *** وَالسَّاجِدَ لِلْأَصْنَامِ كُلِّهَا إِلَّا سَوَا
هَلْ يَسْتَوِي الْفَاضِلُ وَالْمَفْضُولُ *** أَمْ هَلْ يَسْتَوِي شَمْسُ النَّهَارِ وَالذُّجَى
أَمَّا زَوَى الْمُسْرِقِ فِي الْمَلَامَةِ *** مَنْ قَالَ بِالْمَفْضُولِ بِالْإِمَامَةِ
قَوْلَ النَّبِيِّ إِذْ رَأَى حَمَامَةً *** أَنْ انْقُدُوا إِلَى الْجَيْشِ الْأَسْمَاءِ
فَلَمْ أَبِي مَنْ انْقَدَ الْمُضِيئَا *** حَتَّى إِذَا مَا الطَّاهِرُ الطُّهْرَ مَضَى
فَقَالَ نَاعِبِهِ إِلَى الْقَوْمِ قَضَى *** تَنَاهَصَ الْخِلَافَ فِيمَنْ نَهَضَا
وَالطُّهْرَ مَا كَفَنَ بَلْ مَا غَمَضَا *** يَلْقَوْنَ رَمزًا بَيْنَهُمْ خَفِيَا
حَتَّى إِذَا أَضْمَمَهُمُ السَّقْفِيَّةَ *** جَرَتْ خُطُوبٌ بَيْنَهُمْ طَرِيقَهُ
وَقَالَ مَنْ قَالَ لِفِرْطِ الْخَيْفَةِ *** مِنْ كُلِّ رَهْطٍ فَانْصَبُوا خَلِيفَهُ
فَاجْتَمَعُوا فَالْتَطَمُوا مَلِيًّا *** وَفَازَ بِالْأَمْرِ أَهْلُ الْغَلْبَةِ
بَعْدَ الْوُثُوبِ بَيْنَهُمْ وَالْجَلْبَةِ *** فَبَرَّ سَعْدُ بْنُ عَبَادَةَ سَلْبَهُ

فَهَلْ تَرَى لِعَقْدِهِمْ مِنْ غَلْبَةٍ *** لَمْ يَحْضُرُوا الْقِصَّةَ هَاشِمِيَا

أَلَمْ يَكُنْ فِي حَالِهِ نَبِيًّا *** ثُمَّ رَسُولًا مُنْذِرًا نَبِيًّا

ثُمَّ خَلِيلًا صَفْوَهُ صَفِيًّا *** ثُمَّ إِمَامًا هَادِيًا مَهْدِيًّا

كَانَ وَعِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا *** وَعِنْدَهَا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي

قَالَ لَهُ لَا لَنْ يَنَالَ رَحْمَتِي *** وَعَهْدِي الظَّالِمِ مِنْ بَرِيَّتِي

أَبَتْ لِمَلِكِي ذَاكَ وَحَدَائِيَّتِي *** سُبْحَانَ مَا زَالَ وَحَدَائِيَّتِي

عَلَى الَّذِي يَسْقِي عَلَى الْحَوْضِ فِي غَدٍ *** وَمَنْ قُلْتُمَا فِي الْحَوْضِ لَا يَرْدَانِ

عَلَى مَفَاتِيحِ الْجَنَانِ كُلِّيهِ *** وَمَنْ قُلْتُمَا الْجَنَانَ لَا يَلْجَانِ

عَلَى صِرَاطِ اللَّهِ مَلِكُ يَمِينِهِ *** وَمَنْ قُلْتُمَا فِي الثَّارِ يَنْتَكِسَانِ

عَلَى مَوَازِينِ الْقِصَاصِ وَلَاؤُهُ *** وَمَنْ قُلْتُمَا لِلْحَقِّ يَلِيَانِ

عَلَى شَهِيدِ النَّفْسِ عِنْدَ خُرُوجِهَا *** يَكُونُ فَمَاذَا مِنْهُ يَنْتَظِرَانِ

عَلَى إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَإِنَّمَا *** إِمَامًا كَمَا جَبَّتَانِ طَاغِيَتَانِ

عَلَى يَمْسِرِ الْحَقِّ تَحْتَ لِيَاؤِهِ *** وَشَيْخَا كَمَا عَنِ ذَاكَ مُنْزَوِيَانِ

عَلَى لَهُ الْمَهْدَى مَنْ لَكُمَا بِهِ *** وَفَاطِمَةَ الرَّهْرَاءِ وَالْحَسَنَانِ

أَيَا لِيَايَةِ الْكُبْرَى تَقْبِسَانِ غَيْرُهَا *** أَفَى نَبَاءِ الْمَشْهُورِ تَخْتَصِمَانِ

أَفَى الْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَحَبْلِ اعْتِصَامِهَا *** وَفُلْكَ نَجَاهِ الْحَقِّ تَهْتَرِيَانِ

و هَلْ بَيَّعَهُ الرَّضْوَانُ إِلَّا أَمَانَهُ *** فَأَوَّلَ مَنْ قَدَّ حُخَانَهَا السَّلْفَانُ

و مَا اسْتَوْجَبَ الرَّضْوَانُ مَنْ خَانَ رَبَّهُ *** فَمَا لَكُمْ أَيَّاءِ تَحْتَدَعَانُ

و يُسَسِّ الرَّفِيقَانِ الشَّرِيكَانِ فِي الرَّخَاءِ *** وَ فِي سَاعَةِ الْأَهْوَالِ يَنْهَزِمَانُ (1)

رضوان الهی به روح بلند ابو محمد عونی و تمامی شعراء شیعی، که در راستای اعلاء کلمه حقّه ولایت از جان خود گذشته، و با تمامی همّت، عقیده راستین خود را در قالب اشعار، تجلّی داده و در مقام تعظیم شعائر الهی برآمدند.

تَبْرَى نَا شَهَادَت

شیعیان راستین، در طول تاریخ برای اظهار عقائد ولائی و برائی خود، از هر موقعیتی استفاده نمودند تا حقائق را به گوش همگان برسانند. در این میان بعضی از ابطال شیعی، این حرکت را در مجامع مخالفین انجام دادند، علی رغم اینکه می دانستند عاقبت امرشان به کجا خواهد رسید. یکی از آن رافضیان شجاع، شاگرد و همراه علامه حلّی رحمه الله، شهید سعید علی بن ابی الفضل بن محمد بن حسین بن کثیر رحمه الله می باشد. او کسی است که در جامع اموی با کمال جرأت با صدائی بلند اوّل ظالم به آل محمد (علیهم السلام) را لعنت نمود. او را گرفته و از مقصودش

ص: 732

پرسیدند؟ آن شهید بزرگوار تصریح نمود که مقصود من از اول ظالم شخص ابوبکر لعین می باشد. سپس برخواسته و با صدائی رسا ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید را لعن نمود. که در نتیجه تازیانه های تعدی، او را از مبدأ شجاعت فائقه نادر شیعی، عقب نشانید. لذا سر از تن او جدا کردند و در دمشق گردانیدند.

ابن کثیر لعنه الله شخصیتی است که در آن مجلس حاضر بوده و دستی هم در قضیه داشته و از این جریمه شنیعه روایت می کند:

او در حوادث سال هفتصد و پنجاه و پنج قمری در روز دوشنبه مطابق با شانزدهم جمادی الاولی می گوید: یکی از روافض اهل حله در جامع دمشق بعد از نماز عصر به اول ظالم به آل محمد (علیهم السلام) دشنام و سب داد و آن مقوله را تکرار کرد و با مردم هم نماز به جای نیاورد و بر جنازه ای هم که حاضر کرده بودند، نماز نخواند.

مردم در حال نماز بودند ولی او گفته خود را با صدائی بلند تکرار می نمود. پس زمانی که از نماز فارغ شدیم، من مردم را به سوی او و دستگیریش ترغیب دادم. قاضی قضاة شافعی در نماز بر آن جنازه با مردم همراه بود. من به سوی او رفتم و او را مجبور به سخن گفتن کردم که منظور تو از ظالم

ص: 733

به آل محمد (علیهم السلام) چه کسی می باشد؟ او گفت: ابوبکر صدیق (1)، سپس با صدای بلند گفت و مردم هم می شنیدند که لعنت خدا بر ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید.

و آن کلام را تکرار کرد. حاکم دستور داد او را به زندان انداخته. سپس مالکی او را استحضار کرده و با تازیانه او را تعذیب نمود. ولی او همچنان به سب و لعن و کلامی که فقط انسان شقی می گوید، صرخه می زد. اسم این آدم ملعون علی بن ابی الفضل بن محمد بن حسین بن کثیر بود که خداوند او را قبیح گرداند و به او خزی دهد.

سپس روز پنجشنبه، نوزدهم ماه در دارالسَّعاده مجلسی منعقد شد و قاضیان چهار مذهب حاضر شدند و او را به آنجا آوردند.

پس خدای متعال، مقدر نمود که قاضی مالکی حکم به قتل او را صادر نمود. پس به سرعت گردن او را زیر قلعه زدند و عامه مردم بدن او را سوزانیدند و سرش را در شهر گردانده و طواف دادند. و نداء داده: این جزای کسی است که اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله) را دشنام دهد. و من با این شخص جاهل در خانه قاضی مالکی مناظره کردم و او حرفها و عقائد رافضیان غلو کننده را

ص: 734

1- - شکی نیست که کلمه صدیق از آن شخص ناصبی، ابن کثیر دمشقی است و الا این شیعه برائی بدین القاب تکلم نمی نماید، علاوه که او در حال براءت از ابوبکر لعین بوده است.

می گفت. او از اصحاب ابن المطهر بوده و مطالبی را بیان می کرد که کفر و زندقه از آن عقائد به دست می آمد. خداوند او و آنها را تقبیح نماید. (1)

نمونه ای دیگر از رافضیان شجاع، شهید شیعی، یکی از طلاب علوم دینی از مذهب حنابله در دمشق بوده است. سپس تشیع را انتخاب کرده و از رافضیان گردیده. چهل روز او را بدین دلیل زندانی کردند تا به مذهب حنبلی برگردد، که در نتیجه بر تشیع باقی ماند. او در جامع اموی وارد شد و دشنام به ابوبکر و عمر و لعن آن دو ملعون را در مقابل مردم، جار زد. او را گرفتند و زندانی کردند و تعذیب نمودند. ولی در زیر شکنجه ها از جهر به ولایت و برائت دست برداشت. مردم و اوپاش مخالفین به او حمله کردند و ظالمین گردنش را زدند و بدنش را سوزانیدند.

ابن عماد حنبلی می نویسد: روز پنجشنبه مطابق با هفدهم ماه صفر سال هفتصد و شصت و شش، مردی که به نام محمود بن ابراهیم شیرازی بود در جامع اموی به سب شیخین و لعن آن دو زبان گشود.

او را نزد قاضی مالکی، قاضی القضاة جمال الدین مسلاتی بردند او را از کردارش توبه داد و ضرب و شلاق زن ها را احضار نمود. در اولین

ص: 735

1- - البدایه و النّهایه: ج 18، ص 560، علامه امینی رحمه الله ایشان را از اعیان شیعه لقب داده: شهداء الفضیله: ص 103.

ضربه او: لا اله الا الله عليّ وليّ الله، گفته و در ضربه دوم: ابابکر و عمر را لعنت نمود. مخالفین به او حمله بردند و او را زدند به حدّی که نزدیک بود هلاک شود. قاضی آنها را از آن رفتار منع نمود، اما قدرت رویارویی پیدا نکرد. آن رافضی هم دشنام و لعن به صحابه را تکرار می کرد، و می گفت: صحابه بر گمراهی بودند.

سپس او را به نائب السلطنه حمل کرده و بر علیه او شهادت داده شد که او می گوید: صحابه بر ضلالت و گمراهی بوده اند. در آن وقت بود که قاضی حکم به ریختن خونس داد. لذا او را به پشت شهر بردند و گردنش را زدند و مخالفین و عامّه بدنش را سوزانیدند. خداوند او را پست و قبیح قرار دهد.

او در مدرسه ابی عمر، درس می خوانده، سپس رفض و تشیع خود را اظهار داشته و چهل روز به زندان افتاد که هیچ ثمری نداشت. و دائماً به سب صحابه تصریح می نمود تا که در جامع اموی آن عقیده را علنی نمود. (1)

و از این نوع کردار شیعی بوده که مخالفین، مجبور به تقیّه و سکوت در برابر شیعیان می شدند و قدرت رویارویی با آنها را نداشتند. چرا که می دیدند، شیعیان از ابقاء صوت رفض و براءت، از هیچ خطری ایبا ندارند. لذا ابن عربی در فتوای خود می گوید: إِذَا جَالَسْتَ مَنْ تَعْرِفَ أَنَّهُ يَقَعُ فِي الصَّحَابَةِ مِنَ الرَّافِضِ

ص: 736

فَلَا تَتَعَرَّضْ وَلَا تُعَرِّضْ بِذِكْرِ أَحَدٍ مِنَ الصَّحَابَةِ الَّذِينَ تَعْلَمُ أَنَّ جَلِيسَكَ يَقَعُ فِيهِمْ بِشَيْءٍ مِنَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ لِحَاجَةَ يَجْعَلُهُ يَقَعُ فِيهِمْ، فَتَكُونُ أَنْتَ قَدْ عَرَّضْتَهُمْ بِذِكْرِكَ إِيَّاهُمْ لِلْوُقُوعِ فِيهِمْ. يَقُولُ اللَّهُ: وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ (زمانی که مجالست و همنشینی کردی با کسی که می دانی درباره صحابه سخنان بدی می گوید و از رافضیان می باشد، متعرض ذکر آنها مشو و یادی از آنهائی که می دانی همنشینت درباره او بدگویی می کند، مکن. چرا که لجاجت او باعث شده تا به آن صحابه بد بگویی. پس تو با یادآوری آنان او را در معرض دشنام دادن و بدگفتن به صحابه قرار می دهی. خدای متعال می فرماید: شما مؤمنان دشنام به آنانکه غیر خدا را می خوانند مدهید تا مبدا آنها نیز از روی دشمنی و جهالت خدا را دشنام دهند(1)).(2)

شما پس از تتبع در تاریخ می بینید که شیعیان اوائل به چه مرحله ای از نجات شیعی دست پیدا کرده بودند. با اینکه قدرت های امروزی شیعیان را نداشته و در اقلیت و مقهوریت بوده اند. و صد افسوس از احوال زیان بار حکومت های شیعی امروز، که با وجود قدرت های نسبی حکومتی و لشکری،

ص: 737

1- - انعام: 108.

2- - الفتوحات المکیه: ج 7، ص 247.

شیعه را در خفقان از بیان عقائد خود فرو برده اند و هر روز با بهانه ای او را از مبانی عقوبت میرانند.

منهج ائمه (علیهم السلام) را خوب می شناخته اند

رافضیان اوائل و قدماء شیعی در مقاصد و توجیهاات ائمه هدی (علیهم السلام) بسیار دقیق و هوشیار بوده اند. لذا بسیار می کوشیدند، تا مجبور نشوند، به وضعیتی دچار گردند که آنها را به تقیّه کشانده و در خفاء ببرد.

و این نوع از درک و فهم را مثلاً از دعاء صادر شده از ناحیه مقدسه می فهمیدند که در زمان غیبت امام منتظر (علیه السلام) خوانده می شود.

در آن دعاء وارد شده: **و اجعلنا یا ربّ من اَعوانه و مُقوّیه سُلطانِه و الْمُؤْتَمِرین بَأَمْرِه، و الرّاضین بِفِعْلِه، و المُسَلِّمین لِأَحْکامِه، و مِمَّنْ لِأُحْجَهِ لَه اِلی التَّقِیَّهِ مِنْ خَلْقِک** (بار الها مرا از یاوران و مقومین حکومت او و گوش به فرمانهای حضرت و رضایتمند به افعال جنابش و سر سپرده به دستورات و احکامش قرار ده. و مرا از کسانی مقرر بفرما که به تقیّه نمودن از خلق و بندگان، احتیاجی نداشته باشد). (1)

ص: 738

و در این راستا از سخط خلق خدا خوفی نداشته و این درس را از بزرگان دینی خود آموخته بودند.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: **والتَّحَرِّي لِكُلِّ مَا يُرْضِيكَ عَنِّي فِي إِسْخَاطِ خَلْقِكَ التَّمَّاساً لِرِضَاكَ** (خدایا از تو حریت و آزادی را در عمل به هر آنچه تو را از من راضی می نماید و خلق تو را به سخط و غضب در می آورد خواهانم، تا رضایت تو را حاصل کرده باشم). (1)

چرا که شیعیان هم، چونان حضرات معصومین (علیهم السلام)، در اقدام و تبلیغ دین از هیچ مانعی، هراس نداشته اند. و اگر چه در بعضی احوال مجبور به تقیه می شدند ولی آن تقیه را چون استراحتی موقت برای شخص جنگجو تلقی می کردند. و اگر مضطرّ به عدم حرکتی جوارحی می شدند ولی زبان را از بیان باز نمی داشتند. آیا به سیره امیر مؤمنان (علیه السلام) نمی نگری که در زمانی مأمور به صبر گردیدند و حرکتی انجام ندادند، ولی از بیان حقائق هم کوتاه نیامده، بلکه چنان حمله ور می شوند که مخالفین را می ترسانید و نشان می داد که از طلب حقّ خود مستکین نمی باشد و از هیچ خطری هراس ندارد.

ص: 739

امام هادی (علیه السلام) در زیارت غدیریّه حضرت بدین مطالب اشاره فرموده اند: و أَشْهَدُ أَنَّكَ مَا اتَّقَيْتَ ضَارِعاً، وَلَا أَمْسَكَتَ عَن حَقِّكَ جَازِعاً، وَلَا أَحْجَمْتَ عَن مُجَاهَدِهِ عَاصِيكَ نَاكِلًا، وَلَا أَظْهَرْتَ الرِّضَا بِخِلَافِ مَا يَرْضَى اللَّهُ مُدَاهِنًا، وَلَا وَهَنْتَ لِمَا أَصَابَكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَلَا صَدَّعُفْتَ وَلَا اسْتَكْنَتَ عَن طَلْبِ حَقِّكَ مُرَاقِبًا، مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ تَكُونَ كَذَلِكَ بَلْ إِذْ ظَلِمْتَ فَاحْتَسِبْتَ رَبِّكَ، وَفَوَّضْتَ إِلَيْهِ أَمْرَكَ، وَذَكَرْتَ فَمَا ذَكَرُوا وَوَعَضْتَ فَمَا اتَّعَطَّوْا وَخَوَّفْتَهُمُ اللَّهُ فَمَا تَخَوَّفُوا (و من شهادت می دهم که شما از روی ذلت تقیّه امساک نمودی، و از روی ناشکیبائی، از حقّت، خود را باز نداشتی، و از مجاهدت با دشمنانت از روی ضعف و ناتوانی و ترس خودداری نمودی، و بر خلاف رضایت خداوند، از روی نرم خوئی و مجاملت، اظهار رضایت نکردی، و در راه خدا هر آنچه به شما رسید، شما را سست نمود، و از طلب حقوق ضعیف نبودید و آرام نشستید. به خدا پناه می برم که شما اینچنین باشی، بلکه زمانی که به شما ظلم شد با خدای خود معامله کردی، و امر خود را به او سپردی، و آنان را تذکر دادی ولی متذکر نشدند و موعظه نمودی ولی وعظ تو را نپذیرفتند و آنها را از خدا ترسانیدی ولی آنها ترسیدند). (1)

ص: 740

به همین دلیل مولای متقیان فرمودند: لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سِوَ بَحَانِهِ إِلَّا مَنْ لَا يُضَارِعُ وَلَا يُضَارِعُ وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ (امر الهی را اقامه نمی کند مگر آن کسی که در اجرای حق مدارا نکند، سازشکار نباشد، و پیرو آرزوها نگردد). (1)

و امام صادق (علیه السلام) در شأن مؤمن فرمودند: إِنَّ الْمُؤْمِنَ مَنْ يَخَافُهُ كُلُّ شَيْءٍ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ عَزِيزٌ فِي دِينِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُ مِنْ شَيْءٍ وَ هُوَ عَلَامَةٌ كَلُّ مُؤْمِنٍ (به درستی که مؤمن کسی است که هر چیزی از او ترسان است چرا که او در دین خدا عزیز است و او از هیچ چیزی نترسد و این علامت هر مؤمن است). (2)

لذا باید در راستای دفاع از ولایت و برائت حرکت کرد و ساکت نشست و مداراتی نکرد و شجاع بود و از هلاکت در این راه هم هراسی نداشته باشد چرا که امام عسکری (علیه السلام) فرمود: شِيعَةُ عَلِيٍّ (علیه السلام) هُمُ الَّذِينَ لَا يُبَالُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ قَعِ الْمَوْتِ عَلَيْهِمْ أَوْ وَقَعُوا عَلَى الْمَوْتِ (شیعه مولا کسانی هستند که در راه خدا هراسی ندارند، از اینکه مرگ بر آنان چیره شود یا آنها بر مرگ چیره شوند و از چنگال او نجات یابند). (3)

ص: 741

1- نهج البلاغه: ح 110.

2- الکافی: ج 2، ص 231.

3- تفسیر الإمام العسکری: 7: ص 319.

همچنان که تبری از اعداء دین به ارکان و اعتقاد درونی شکل می‌گیرد، که تاره این نفرت در درون و در قلب است و تاره با افعال انسان چون شمشیر به دست گرفتن و به میدان جنگ دشمن رفتن تجلی می‌کند، در مرتبه ای هم با زبان بیان می‌شود.

انزجار اعتقادی ما نسبت به دشمنان ولایت خصوصاً در این زمان به تمامی انحاء تبری خود را جلوه داده. در عین حالی که قلباً از اعداء ولایت متنفر می‌باشیم با حرکات و سکنت خود، و اظهار زبانی خویش، از آنها تبری جسته، و آن عقیده را ظهور می‌بخشیم.

در لسان آیات و روایات، اظهار تبری زبانی، در قالب لعن و سب و شتم و هجو، بیان می‌گردد.

در این مقام، ما در صدد بیان دو عنوان هستیم، اولاً: اتحاد و یگانگی این عناوین در تجلی تبری و ثانیاً: پرداختن به عناوین لعن و سب و معنای اختصاصی هر یک، همراه با شواهد قرآنی روائی هر کدام.

پس از تتبع: به این نتیجه رسیده ایم که در بعضی مقامات، عناوین تبری به یک معنی تجلی می‌نمایند. به عبارتی دیگر، لعن و سب و شتم و هجو، به یک معنا استفاده می‌شوند. چنانچه شخصی، ملعونی را لعن کرده ولی سب و شتم او را قصد نموده و یا دشنام داده ولی لعن نمودنش را در نیت گذرانیده است. لذا اهل لغت زمانی که در

معنای مثلاً سبّ سخن می گویند، آن عنوان را از عنوان شتم و لعن جدا نمی کنند. و بعضاً آنها را مرادف هم می خوانند. با اینکه این سه عنوان، سه لغت مختلف الوضع تعیینی هستند، ولی در وضع تعیینی و استعمال، متقارب هم می شوند.

چرا که سبّ به معنای قطع می آید، پس چگونه شتم می شود؟ به این دلیل که ابن فارس در کتاب خود می نویسد: لا قَطْعَهُ أَقْطَعُ مِنَ الشَّتْمِ (هیچ انقطاعی از شتم نمودن قطع کننده تر نمی باشد). (1)

و یا شتم به معنای کراهت می آید، پس چگونه سبّ می شود؟ به این دلیل که مجدداً ابن فارس می نویسد: لِأَنَّهُ كَلَامٌ كَرِيهٌ (چرا که شتم کلامی است کریه و بد). (2)

و یا لعن که به معنای طرد و دور نمودن می باشد. اما می نگری که ابن منظور تعریف او را زیاده می بخشد و می نویسد: اللَّعْنُ: الْأَبْعَادُ وَالطَّرْدُ مِنَ الْخَيْرِ. وَقِيلَ: الطَّرْدُ وَالْأَبْعَادُ مِنَ اللَّهِ وَمِنَ الْخَلْقِ السَّبِّ وَالِدُّعَاءِ (لعن دور نمودن و طرد شخص ملعون است از خیر و خوبی. و گفته شده که: لعن

ص: 743

1- معجم مقاییس اللُّغَه: ماده سبّ.

2- معجم مقاییس اللُّغَه: ماده شتم.

طرد و دور نمودن از خداست، و طرد و دور نمودن از خلق را سبّ و نفرین می گویند. (1)

پس به این معنی، لعن همان سبّ می گردد و این معنی درست و صحیح هم می باشد. چرا که شما در محاورات مردمی، زیاد می شنوی که شخصی شخص دیگری را لعن می کند، ولی در حقیقت قصد طرد او یا نفرینش را که ندارد، بلکه دشنام دادن به او را قصد نموده است. همانطور که پدری در وقت اشتباه فرزندش، او را لعن می کند. ولی اگر از او سؤال کنی که توبه این کلام، مطرود شدن او را از خیرات الهی قصد کرده ای؟ با اینکه لعن همین معنی را می دهد. فوراً او جواب می دهد: من با این کلام، تقبیح کار او را، و توبیخش را، با دشنام دادن خود قصد کرده بودم، نه اینکه راضی شوم او از رحمت الهی دور گردد. و اگر بگوئی: اصل عدم نقل معنای لغوی می باشد، ما کلام تو را به این دلایل محکوم می نمائیم.

پس به درستی لعن به اعداء دین احیاناً معنای سبّ را به خود می گیرد بلکه در غالب موارد اینگونه است. چرا که آن لعن عنوان برائت است و قطع از خیرات و خوبی ها، که همان معنای لغوی سبّ می باشد.

ص: 744

سید در مفتاح می گوید: وَ الشُّمُّ السَّبُّ بِأَن تَصِفَ الشَّيْءَ بِمَا هُوَ إِزْرَاءٌ وَ نَقْصٌ، فَيَدْخُلُ فِي السَّبِّ كُلِّ مَا يُوجِبُ الْأَذَى كَالْقَذْفِ وَ الْحَقِّيرِ وَ الْوَضِيعِ وَ الْكَلْبِ وَ الْكَافِرِ وَ الْمُرْتَدِّ وَ التَّغْيِيرِ بِشَيْءٍ مِنْ بِلَاءِ اللَّهِ كَالْأَجْدَمِ وَ الْأَبْرَصِ (شتم نمودن، همان سب و دشنام است. به اینکه چیزی را به وصفی بیاوری که برای او نقص و ازراء و شکنندگی باشد. که در نتیجه در سب وارد گشته، هر آنچه باعث و موجب اذیت نمودن شخصی باشد، مثل اینکه او را قذف و افترا بزنی و حقیرش نمائی و دنی و پست کنی و به او بگوئی سگ یا کافر یا مرتد، یا به بلائی از بلائی الهی مثل جذام و پستی تعبیر و خفتش بدهی). (1)

لذا عبارت قرآن: إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ (البته شما و هر چه را که غیر از خدا می پرستید امروز آتش افروز دوزخید و در آن آتش وارد می شوید) (2)، در عرف عرب، کلامیست کریمه، که دلالت بر برائت می کند. ولی از دشنامهای بزرگ به کفار و مشرکین قریش به حساب آمده است. چرا که آنان گفتند: مُحَمَّدٌ يَسُبُّ آلِهَتَنَا وَيُسَفِّهُ أَحْلَامَنَا (محمد به خدایان ما دشنام می دهد و به سفاهت احلام ما را منسوب

ص: 745

1- - مفتاح الكرامه: ج 12، ص 222.

2- - انبياء: 98.

می کند(1)، بدون آن که احدی بگوید، این سخن که سب و شتم نیست، بلکه واقعیت را بیان کرده. و اگر به این کلام و برداشتشان به حضرت تهمت می زدند، اولین نفر خود شخص رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بودند که آن تهمت را از خود دور می نمودند و می فرمودند من که دشنام ندادم، پس با این قرائن معلوم گردید که این کلام را سبّ به حساب می آورده اند.

و یا کلام حضرت امیر(علیه السلام) که در جواب کلام ابوسفیان لعین، آنجا که گفت: یا علی او بر ما نعمت می دهد فرمودند: بلکه خداست که ما را نعمت می دهد، ابوسفیان گفت: یا علی تو را به لات و عزّی قسم می دهم، بگو محمد کشته شده؟ حضرت فرمودند: لَعْنَكَ اللَّهُ و لَعْنِ اللَّاتِ و الْعُزَّى مَعَكَ (خداوند تو را با لات و عزّی لعنت نماید). (2)

لذا با تتبع در مصادر حدیثی، ثابت می گردد که هر آنچه باعث انتقاص بشود فی الجمله سبّ و دشنام به حساب آید. که مناط آن هم، عرف می باشد. (3) که آیا با این کلام، چه اراده شده است. لذا زمانی که سوره مسد نازل شد ابولهب و همسر او امّ جمیل لعنهما الله، آن سوره را در شتم و

ص: 746

1- - الغدير: ج 7، ص 359.

2- - بحار الأنوار: ج 20، ص 56.

3- - مصباح الفقاهه: ج 1، ص 441.

هجو خود تلقی نمودند. و در جواب آن پیغمبر خاتم را شتم نموده و مذمم (1) نامیدند، چرا که آن آیات را دشنام به خود معنا نمودند.

و مفسرین قرآن چون صاحب صافی (2)، قرائت حمّاله الحطّاب را، که به نصب خوانده می شود، شتم تلقی نموده تا عبارت واقعی این شود: أَشْتُمُ حَمَالَهَ الحَطّاب و شیخ اعظم می فرمایند: المَرَجِعُ فی السَّبِّ إلی العُرف (عرف مردم معنای سب را معین می کنند و آن را از غیر سب تشخیص می دهند). (3)

تا بدینجا که وقتی محمد بن بشیر ملعون، امامت حضرت موسی بن جعفر 7 را انکار کرد، حضرت فرمودند: هَذَا سَابٌّ لِلّهِ و لِرَسُولِهِ و سَابٌّ لِأَبَائِهِ و سَابٌّ لِي، الحدیث (این شخص به خدا و رسولش و پدران من و به خود من دشنام داده است). (4) در حالی که او فقط گفته بود، موسی امام نمی باشد. که در روایت حضرت می فرمایند: این بزرگترین دشنام به من است. چرا که انتقاص شخصیت امام را، با این کلام، در عرف ظهور بخشیده است. و در اینجا هم نکته ای لطیف وجود دارد که خود شخصیت

ص: 747

1- - تفسیر کنز الدقائق: ج 14، ص 494.

2- - تفسیر الصّافی: ج 2، ص 861.

3- - المکاسب: ج 1، ص 254.

4- - رجال الکشی: ص 344.

افراد هم در این معیار، باید لحاظ شود. که مثلاً اگر شخصی شیعی بگوید، موسی بن جعفر (علیه السلام) امام نیست، سبّ به حساب می آید. ولی اگر مخالفی این کلام را بگوید، چنین معنایی نمی دهد. چنانچه در این روایت هم، بدین صورت می باشد. و همچنین مکان هم دخیل است، که در مقامی، فلان کلام، ساده به نظر می آید، ولی در مقامی دیگر دشنام به حساب می آید. که در محاورات روزانه این موارد به چشم می خورد.

پس سبّ و دشنام فقط به این معنا نیست که شیئی را بر خلاف حقیقتش توصیف کنی و قصد انتقاص داشته باشی، مثل اینکه بگوئی: عُمَرُ حِمَارٌ. بلکه دایره فروض آن پهناورتر می باشد. لذا می توان فهمید که جمله آن ملعون که گفت: إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ (این مرد هذیان می گوید) (1)، سبّ و دشنام هست یا نه؟!

بدین منظور خدای متعال آیه ای را فرستاد که از هر سبّ و شتمی و تحقیری برای مشرکین سنگین تر بود. آنجا که فرمود: يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلٌ فَأَسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْأَلُكُمْ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْأَلُكُمْ مِنْهُ ضَعْفَ الطَّلِبِ الْمَطْلُوبِ (ای مردم به این مثل گوش فرا دارید آن

ص: 748

بتهای جماد که به جای خدا می خوانید هرگز بر خلقت مگسی هر چند همه اجتماع کنند قادر نیستند و اگر مگس چیزی از آنها بگیرد قدرت بر بازگرفتن آن را ندارند، طالب و مطلوب هر دو ناتوانند). (1)

با اینکه عبارات سب و شتم در آن به کار نرفته است.

در نتیجه برای استحقار و انتقاص مخالفین شیعی، احتیاج حصری بر به کار بردن الفاظ سب و شتم نمی باشد. بلکه اگر حقائق را هم بر ایشان بگوئی، آنها آن کلام را سب بر خود تلقی می کنند!!! یا عباراتی خفیف، چون عائشه فی النار، آنان را چنان به هیجان آورده و غضب می کنند که مگو و مپرس!!!

لذا آنانی که می گویند حقائق را کتمان کنید و فاش ننمائید، قصد ریشه کن کردن اصل را دارند اولاً، و ثانیاً دوست ندارند که برادرانشان هیچگونه مورد تعرض و ناخوشایندی قرار گیرند، چه دشنامشان دهی و چه حقائق را برای آنها بگوئی!!!

و به راستی اگر رافضیان اصیل اینگونه حریت در تعبیر را به کار نمی بستند و حقائق را ظهور نمی بخشیدند، دیگران که خود را به تشیع منسوب می کنند و در واقع مُنیانی بیش نیستند، به هیچ وجه نمی توانستند

ص: 749

1- - حج: 73.

از همین مقدار از اعتقادات خود هم دمی بزنند، چرا که در هر حال محکوم بودند و مرتدّ از دین!!!

و در همین راستای اتحاد عناوین براءت، مثلاً عنوان اعبه و یا متذکر شدن چیزی به بدی هم، وارد می شود.

چرا که شما از عیجیوئی شخصی، به مناط براءت، که انتقاص باشد، نظر داری. لذا صاحب معجم می نویسد: کسی همسایه خود را شتم نمود یعنی دشنام داد و از او عیجیوئی کرد و او را به نقصی توصیف نمود. (1)

و یا آیه سی و ششم سوره انبیاء که می گوید: آیا این شخص آلهه شما را ذکر کرد؟ در ظهور عرفی به دشنام دادن و سوء القول برداشت می شود، یعنی به آنها جسارت کرد و آنها را به بدی یاد نمود؟

در روایت هشام بن سالم آمده که به امام صادق (علیه السلام) عرضه داشتم: در شأن کسی که به علی (علیه السلام) بسیار دشنام می دهد چه می فرمائید؟ فرمود: خون او حلال است. به خدا قسم اگر از او چشم پوشی نمی کردی بریء الذمه نبود. سپس عرض کردم: در شأن کسی که ما را اذیت می کند چه فرمائید؟ فرمود: در چه مورد؟ گفتم: درباره شما که حضرتتان را به بدی

ص: 750

یاد می کند؟ فرمود: آیا در اعتقاد به علی (علیه السلام) نصیبی دارد؟ گفتم: اینچنین ادعا دارد، فرمود: متعرض او نشو. (1)

راوی، عبارت حضرتتان را به بدی یاد می کند را، در ردیف سبّ به علی (علیه السلام) آورد که همان معنا را اراده کرده و برداشت نموده بود.

و یا روایت: شما را به خاطر خون عثمان هشتاد سال است که می کشتند، با اینکه می دانند او ظالم بوده است. پس چگونه هست حال شما وقتی که دو بت آنها را یاد نمائید. (2) که در وافی می گوید: از آنها یاد نمائید یعنی از بدگوئی به آنها امساک نمائید. (3) و یا روایت ریّان که می گوید: به امام هشتم عرضه داشتم: شخص عباسی شما را بسیار یاد می کند، پس اجازه می دهید او را خفه کرده تا بمیرد و بعد بگویم، به مرگ مفاجاه از دنیا رفته؟ حضرت فرمودند: خیر یا ریّان. (4) و این مسأله در بحث حکم دشنام دادن به ائمه: در کتب فقهیه آمده است. (5)

ص: 751

1- - تهذیب الأحکام: ج 10، ص 86.

2- - الکافی: ج 8، ص 189.

3- - الوافی: ج 2، ص 217.

4- - قرب الأسناد: ص 344.

5- - جواهر الکلام: ج 21، ص 345.

و اما اعتبار قصد اهانت و انشاء هتک، در صدق عنوان سب و دشنام، در مقام ترتب آثار شرعیّه، بر حرمت فعل و انجام دادن آن توسط فاعل، ظهور می کند.

مثل حکم به فسق شخص دشنام دهنده و ردّ نمودن شهادت او برای کسی. پس اگر حاکم برای او، قصد اهانت و انشاء هتک محقق نگردد، می تواند حکم را از متّهم روی گردان نماید. چنانچه معلّمی به شاگرد خود دشنام می دهد، ولی از آن کلمات، اهانت به او را قصد نکرده است بلکه می خواهد او را تربیت نماید.

اما در مقام تحقق فعل سب و دشنام دادن، دیگر آن قصد اهانت و عدم آن ملاک نیست، چرا که مناط در اینجا انتقاص عرفی می باشد، که عرف بگویند تو با این کلام او را اذیت کردی.

لذا اگر برای حاکم مسجّل شود، که شاگرد از نفس عملکرد معلّم اذیت شده است، بر علیه متّهم حکم صادر می کند. و اگر چه او قصد اهانت هم نداشته باشد. چرا که دشنام دادن محقق شده و اگر چه قصد اهانت در کار نبوده باشد.

شیخ اعظم می نویسند: و از اینجاست که تمسک به سیره، در جواز سب معلّم به شاگرد خود، سست و بی اساس می باشد. چرا که سیره در زمانهای

گذشته، عدم تألم و اذیت شاگرد را از دشنام معلّم و شتم او برداشت می کرد. به آن دلیل که شاگرد، خود را در برابر معلّم، از عبد او، پست تر می دانسته، بلکه چه بسا به آن دشنام هم افتخار می کرده و آن را لطفی از استاد می پنداشته. اما در زمان ما که، شاگرد از معلّم آزرده می شود ولی از دوستان خود در بحث و گفتگو، اگر بدگوئی هم ایجاد شود متألّم نمی گردد، پس عدم آزردهگی شاگرد و بریء الذمه کردن استاد احتیاج به دلیل دارد. (1)

و مطلبی دیگر آنکه فرق میان سبّ و لعن احتیاج به بحث ندارد، نه حکماً و نه موضوعاً. بلکه بحث در اجتماع آن دو عنوان است، که لعن همان حکم سبّ را به خود جلب می نماید یا خیر؟! و کسی که بدین مطلب اقرار نکند، ملتفت به اجتماع تعینی آن نمی باشد. چرا که هر دو عنوان، در مقام اثربخشی در نفس شخص ملعون یا مسبوب فرقی لحاظ نمی کنند.

لذا همان مقدار که لعن امیر عوالم (علیه السلام) در قنوت نماز، در نفس معاویه اثر می نمود، این عبارت دشنام حضرت به او هم، همان مقدار اثربخش بوده است. آنجا که فرمود: وَأَنْتَ الْجِلْفُ الْمَنَافِقُ، الْأَغْلَفُ الْقَلْبُ، الْقَلِيلُ

ص: 753

العقل، الجبّان الرّذّل (و تو ای معاویه شخصی بی ادب و منافق، صاحب قلبی سنگین و بی عطوفت، عقل تو کم، ترسو و فرومایه می باشی). (1)

و از آنجا که فرقی در میان عناوین تبرّی از این جهت اثربخشی و اعلان نفرت قلبی، وجود ندارد. مخالفین ما، کتاب نهج البلاغه شریف رضی رحمه الله را کتاب دشنام و سب تلقی نموده اند. و مَنْ طَالَعَ كِتَابَهُ جَزَمَ بِأَنَّهُ مَكْذُوبٌ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَفِيهِ السَّبُّ الصَّرَاحُ وَالْحَطُّ عَلَى السَّيِّدِينَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا (و کسی که کتاب شریف را مطالعه کند یقین پیدا خواهد کرد که آن خطبه ها به دروغ، به امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه، نسبت داده شده، چرا که در آن کتاب به صراحت دشنام وجود دارد و منزلت دو سیّد و دو آقا، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را پایین آورده است). (2)

و بسزاست که تذکر داده شود، که تاره آن عناوین با عباراتی چون کنایه خودنمائی کرده، ولی مقصد که اهانت باشد را می رساند. لذا شیخ صدوق که در مجالس مناظره خود با زعماء مخالفین در مقابل سلطان زمان

ص: 754

1- بحار الأنوار: ج 33، ص 87.

2- میزان الاعتدال: ج 3، ص 124.

خویش، سخن می‌گفته، تکفیر و دشنام به ابوبکر و عمر لعین را اینگونه بیان می‌نماید: *اجتمعت الأمة علي نقل خبر سورة برائه و فيه خروج أبي بكر من الاسلام. ايها الملك زعم القائلون بامامه سامري هذه الأمة ان النبي (صلى الله عليه و آله) مضى و لم يستخلف (امت اسلامي بر نقل خبر سوره براءت اجماع کرده و در آن به خروج ابوبکر از دائره اسلام اشاره دارند. اي پادشاه قائلين به امامت سامري اين امت گمان می‌کنند پیغمبر از دنيا رفتند و خليفه اي برای خود انتخاب نکردند).* (1)

که به عبارت سامري امت، به عمر دشنام داد. يا عبارت امام صادق (عليه السلام) که در برابر شخص خراساني، که از شنیدن نام ابوبکر و عمر رنگ صورتش تغيير کرد، در مورد آن دو فرمودند: *كافران و من يتولهما كافر (آن دو کافر بودند و هر کس آنها را دوست بدارد کافر است).* (2) و يا درباره طلحه و زبير فرمودند: *كانا امامتي من ائمة الكفر (آن دو از امامان و رهبران کفر بودند).* (3) و يا گفته سلمان که: *علي (عليه السلام) شبیه هارون و عتيق شبیه گوساله و عمر شبیه سامري می‌باشند.* (4)

ص: 755

1- - کشکول البحراني: ج 1، ص 226.

2- - المناقب: ج 3، ص 370.

3- - مستدرک الوسائل: ج 11، ص 63.

4- - اسرار آل محمد (عليهم السلام): ص 241.

تا بدینجا به نحو اختصار، عنوان اول بحث عناوین تبری را خاتمه داده و پس از این، به عنوان دوم بحث عناوین تبری می پردازیم، و یک به یک عناوین لعن و سب را با شواهد قرآنی و روایی مورد بحث قرار می دهیم.

تعریف لعن

لعن به معنای ابعاد و طرد از خیر و خوبی را می گویند. (1) و به عبارت واضح تر، لعن یعنی ابتهال و درخواست از خدای متان تا شخصی را از رحمت خویش مطرود نماید.

راغب می گوید: لعن یعنی طرد نمودن و ابعاد به نحو سخط و غضب. و لعن از جانب حضرت حق، در دنیا انقطاع از قبول رحمت و توفیق الهی است، و در آخرت، عقوبت می باشد و از جانب انسان، دعاء و نفرین بر علیه شخصی را می گویند. (2)

طریحی می نویسد: لعن، یعنی مطرود شدن از رحمت. (3)

و ابن اثیر می نویسد: در اصل، لعن به معنای طرد از رحمت خداوند و از طرف انسانها به معنای نفرین بر علیه شخصی دیگر می باشد. (4)

ص: 756

1- - لسان العرب: ج 13، ص 387.

2- - المفردات: ص 451.

3- - مجمع البحرین: ج 4، ص 124.

4- - التّهایه: ج 4، ص 330.

در قرآن کریم، 37 مرتبه لفظ لعن استعمال شده، که تاره منسوب به خدای منان، و تاره منسوب به مردم می باشد. و این نوع از استعمال، دلیلی است بر مشروعیت لعن از حیث اصل اولی.

و از طرفی در قرآن کریم آیه ای به دست نمی آید که از لعن نمودن نهی کند، و اگر چه در مورد سب، به عنوان خود و در برهه زمانی و مکانی خاص، در آیه 108 سوره انعام از آن نهی گردیده است.

و از طرفی دیگر در سنت نبویّه شریفه و سیره معصومیّه (علیهم السلام) لفظ لعن و مشتقاتش استعمال شده، که همراه با غضب شدید حضرات بوده است. که بنا به احصاء بعضی، بیش از سیصد مرتبه حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) این لفظ را به کار برده اند. (1)

در اینجا متذکر می شوم که چون استقراء تام و احصاء تمامی موارد عناوین تبری قابل امکان نبوده، و ضمناً با اطلاع کلام ما در این کتاب سازگاری نداشته، لذا از هر عنوانی، مواردی را در آیات و روایات و سیره صحابه و فرمایش بزرگان علماء، انتخاب کرده و پس از این متذکر آن خواهیم شد و اهل مطالعه را به دیگر کتب سیره و آثار، ارجاع می دهیم.

ص: 757

لعن از دیدگاه قرآن

در قرآن، ماده لعن در چهار مورد استعمال گردیده است.

مورد اول:

مخاطبه ابلیس: خداوند متعال می فرماید: **وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ** (و بر تو لعنت من تا روز قیامت حتمی و محقق می باشد). (1)

مورد دوم:

عموم کفار: خداوند متعال می فرماید: **إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكُفْرِينَ وَآمَدَ لَهُمْ سَعِيرًا** (خداوند کافران را لعن کرده و بر آنان آتش دوزخ مهیا گردانید). (2)

مورد سوم:

درباره اهل کتاب عموماً و درباره یهود خصوصاً: خداوند متعال می فرماید: **لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ** (کافران بنی اسرائیل به زبان داوود و عیسی بن مریم از آن رو لعنت کرده شده اند). (3)

ص: 758

1-- ص: 78.

2-- احزاب: 64.

3-- مائده: 78.

استعمال لعن در موارد عمومی که گاهی خود مسلمین را هم شامل می شود.

1- عنوان ظالمین: خداوند می فرماید: **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ** (آگاه باشید که لعن خدا بر ستمکاران است). (1)

2- عنوان کاذبین: خداوند می فرماید: **وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ** (و بار پنجم قسم یاد کند که لعن خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد). (2)

3- آزار دهندگان به رسول خدا: خداوند می فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ** (آنان که خدا و رسول را آزار و اذیت می کنند خدا آنها را در دنیا و آخرت لعن کرده). (3)

4- تهمت زنا به زنان پاکدامن: خداوند می فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ** (کسانی که

ص: 759

1- -- هود: 18.

2- -- نور: 7.

3- -- احزاب: 57.

به زنان با ایمان عقیقه و بی خبر از کار بد تهمت بزنند محققاً در دنیا و آخرت ملعون شدند). (1)

5- قتل مؤمن: خداوند می فرماید: وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (هر کس مؤمنی را به عمد بکشد مجازات او آتش جهنم است که در آن جاوید معذب خواهد بود خدا بر او لعن کند و عذابی بسیار شدید مهیا سازد). (2)

6- عنوان نفاق: خداوند می فرماید: وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارِ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُ لَهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ (به مردان و زنان منافق و به کافرین خداوند وعده آتش و خلود در آن را داده، همان دوزخ کیفر آنها را کافی است و خدا آنها را لعن کرده و به عذاب ابد می افکند). (3)

7- عنوان فساد و قطع رحم: خداوند می فرماید: فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ * أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ

ص: 760

1- - نور: 23.

2- - نساء: 93.

3- - توبه: 68.

فَأَصَدِّمَهُمْ وَأَعْمِيْ أَبْصَارَهُمْ (شما منافقان اگر از امر خدا روی بگردانید و در زمین فساد و قطع رحم کنید باز هم امید نجات دارید * همین منافقانند که خدا آنها را لعن کرده و گوش و چشمشان را کر و کور گردانید). (1)

قرآن کریم مصدري برای هدايت بشریت است که برای ارشاد انسان با اسلوب های خاصی نازل شده. لذا در مقام مخاطبه با عقلاء، دليل و برهان آورده و می فرماید: در خلقت آسمان و زمین و رفت و آمد شب و روز و جریان کشتی بر روی آب در راستای منافع مردم، و آنچه از آسمان نازل می شود و زمین بدان زنده می گردد و جنبندگان در آن می گردند و بادها و ابرها جابجا می شوند همگی نشانه هایی است برای عقلاء و اهل تفکر. (2)

و از طرفی اسلوب نصیحت و ارشاد را با جاهلین به کار می گیرد و می فرماید: دنباله رو شیطان نباشید به درستی که او برای شما دشمنی آشکار است. (3)

و پس از اقامه حجت، قرآن اهل عناد و انحراف را به سخط الهی و خذلان مبین متذکر می شود و می فرماید: آنان که کافر شدند، هر آینه بد

ص: 761

1- - محمد: 22 و 23.

2- - بقره: 164.

3- - بقره: 208.

چیزی برای خود مهیا کرده و سخط الهی بر آنان است و در عذاب مخلّدند. (1) لذا در این مرحله به لعن آنان مشغول شده و در آیاتی چون: آیه 88 و 89 و 159 و 161 سوره بقره و 61 آل عمران و 46 و 47 و 52 و 118 نساء و 13 و 60 و 64 و 78 مائده و 44 اعراف و 18 و 60 و 99 هود و 42 قصص و 64 و 68 احزاب و 52 غافر و 23 محمّد و 6 فتح، آنها را لعن می نماید.

و این سبک قرآنی خود درسی برای تعلیم به فرد مسلمان و استقامت و ثبات او بر حقّ و حقیقت بوده است.

لذا مرجع کبیر و فقیه فقید حضرت آیت الله میرزا جواد تبریزی پس از این بیانات می فرماید: إِنَّ اللَّعْنَ هُوَ تَرْبِيَهُ رُوحِيَّهِ لِلْمُؤْمِنِ فِي قَبُولِهِ لِلْحَقِّ وَرَفْضِهِ لِلْبَاطِلِ (به راستی که لعن نمودن ملعون، خود تربیتی است روحانی، برای شخص مؤمن، در قبول نمودن حقّ و کنار زدن و جدا شدن از باطل). (2)

و در ادامه می فرماید: قَامَتِ سِپْرَةُ الشَّيْطَانِ فِي مُخْتَلَفِ الْعُصُورِ وَالْأَزْمَانِ عَلَى لَعْنِ أَوْلِيكَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْلَ الْبَيْتِ: وَتَجَاوَزُوا عَلَى حُقُوقِهِمْ وَأَذَوْهُمْ وَأَنْكَرُوا مَنْزِلَتَهُمُ الَّتِي أَوْجَبَهَا اللَّهُ تَعَالَى وَالتَّرَمَّتِ الشَّيْطَانُ بِذَلِكَ، عُلَمَاءُهَا وَعَوَامُّهَا وَفِي

ص: 762

1- - مائده: 80.

2- - زیاره عاشوراء فوق الشبهات: ص 102.

جَمِيعِ مَحَالِّهَا وَ مَدْنِهَا وَ هَذَا يُشِيرُ إِلَى أَنَّهُمْ أَخَذُوا ذَلِكَ عَنِ أُمَّتِهِمْ (عليهم السلام) وَ تَلَقَّوهُ عَنْهُمْ. كَمَا لَعَنُوا بِالْخُصُوصِ قَاتِلَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام)

وَقَتْلَهُ الْإِمَامَ الْحُسَيْنَ (عليه السلام) بَلْ قَتَلَهُ جَمِيعُ الْأُمَّةِ (عليهم السلام) الَّذِي قُتِلُوا ظُلْمًا وَ عُدْوَانًا. وَ قَلَّمَا نَجِدُ زِيَارَةَ عَامَّةٍ أَوْ خَاصَّةٍ خَالِيَةً مِنَ اللَّعْنِ عَلَى أَعْدَاءِ أَهْلِ الْبَيْتِ (عليهم السلام) وَ قَتْلَتِهِمْ وَ ظَالِمِيهِمْ (سیره شیعیان در ازمه مختلفه، بر لعن ظالمین به اهل بیت (علیهم السلام) و متجاوزین بر حقوق آن حضرات و کسانی که آنها را آزرده و مقاماتی که خداوند بر ایشان واجب کرده را، انکار کردند، برپا بوده است. و شیعه آن لعن نمودن را عبادتی که مقرب به حضرت حق باشد، دانسته و خود را بر آن ملزم نموده است. چه علماء و چه عوام شیعه در تمامی احوال و تمامی بلاد، آن لعن به دشمنان را ترک نمی کنند. و این مطلب اشاره به دین مطلب می کند که شیعیان آن اعتقاد را از ائمه خود (علیهم السلام) گرفته و آموزش دیده اند.

چنانچه به خصوص به قاتلین امیرالمؤمنین (علیه السلام) و قتل امام حسین (علیه السلام) بلکه قتل تمامی ائمه (علیهم السلام) که به ظلم و عدوان کشته شده لعنت می کنند. و بسیار کم زیارتی مطلقه یا مخصوصه را پیدا می کنیم که از لعن بر اعداء اهل بیت (علیهم السلام) و قتل و ظالمین به حضرات خالی بوده باشد). (1)

ص: 763

در این قسمت به چند روایت در لعن به دشمنان ولایت، از لسان حضرات معصومین (علیهم السلام)، از مصادر فریقین، اشاره کرده و برای آگاهی بیشتر از این دسته روایات اهل مطالعه را به کتب مصادر ارجاع می دهیم.

حدیث اول:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: طلحه و زبیر مردی را از قبیله عبدالقیس به نام خداهش، خدمت حضرت امیر (علیه السلام) فرستادند تا پیغامی برساند و به حضرت بگوید: آیا ما پس از قبض روح رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مردم را به خاطر تو ترک نگفتیم و با عشائر خود مخالفت نکردیم؟ پس چرا حرمت ما را ضایع کرده و امید ما را ناامید نموده؟ **أَتَتَّخِذُ اللَّعْنَ لِنَادِبِنَا** (آیا لعن نمودن به ما را دین و مرام و آئین خود قرار داده ای؟). (1)

حدیث دوم:

جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که: امیرالمؤمنین (علیه السلام) هر شب جمعه به بیرون مدینه می رفتند و کسی نمی دانست که ایشان به کجا می روند، تا زمانی بدین منوال گذشت. عمر گفت: من باید حتماً

ص: 764

از شهر بیرون روم و بینم او به کجا می رود. پس به دروازه شهر رفت، تا حضرت به عادت هر هفته از شهر بیرون آمدند. عمر حضرت را تبعیت کرد و هر کجا حضرت قدم می گذاشت او هم پای خود را جای پای حضرتش می نهاد. پس طولی نکشید تا به شهری عظیم رسیدند که مملو از نخل و آب فراوان بود. حضرت به باغی وارد شدند که آبی در آن جاری بود و وضو گرفته و بین دختران نخل ایستادند تا نماز بخوانند. مقدار زیادی از شب گذشت و عمر به خواب رفت و حضرت پس از اتمام نمازشان به مدینه برگشتند و نماز صبح را پشت سر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به جای آوردند. زمانی که عمر از خواب بیدار شد و حضرت را ندید، مکانی را مشاهده کرد که نمی شناخت و مردمی را می نگریست که بدانها آشنا نبود و آنها هم او را نمی شناختند. پس نزد کسی رفت، آن شخص از او سؤال کرد تو کیستی و از کجا آمده ای؟ او گفت: عربی هستم اهل یثرب مدینه رسول خدا (صلی الله علیه و آله). آن مرد به عمر گفت: در کلام خود تأمل کن و بین چه می گوئی. او گفت: کلام من درست است. از او پرسید: چه زمانی از مدینه خارج شده ای؟ گفت: روز گذشته. آن مرد بدو گفت: ساکت باش و به مردم چیزی مگو، چرا که یا تو را می کشند و یا می گویند دیوانه ای. عمر گفت: من حرف حق می زنم. او گفت: به من بگو چگونه بدینجا آمده ای؟ عمر شرح داد:

علی بن ابی طالب (علیه السلام) هر شب جمعه از مدینه خارج می شد و ما نمی دانستیم به کجا می رود لذا امشب او را تعقیب کرده و ادامه ماجرا را برای آن مرد توضیح داد. آن مرد به او گفت: داخل شهر شو تا شب جمعه آینده در آنجا بمان چرا که کسی نمی تواند تو را به مدینه باز گرداند مگر همان کسی که تو را بدینجا آورده. چرا که بین ما و بین مدینه زیادتر از دو سال راه می باشد. پس ما هر که مدینه را و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دیده باشد بدو تبرک می جوئیم و زیارتش می کنیم. عمر داخل شهر شد و دید: تمامی مردم به ظالمین به آل محمد (علیهم السلام) لعن می کنند و آنها را به اسم نام می برند و هر صاحب فتی و شغلی آن لعن را در حال انجام کارش رها نمی کند. عمر زمانی که این جریان را دید و شنید زمین و زمان بر او تنگ شد تا شب جمعه آینده که حضرت تشریف آوردند و او با حضرت به مدینه برگشت، هنگام نماز صبح او با حضرت داخل مسجد نبوی شدند و پشت سر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نماز گذاردند. پیغمبر رو به عمر کرده و فرمودند: هفته ای گذشت و ما تو را ندیدیم. و او جریان را برای حضرت تعریف کرده و حقائق را بیان نمود. سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بدو فرمودند: آنچه دیدی را فراموش نکن. و هر که از او ماجرا را می پرسید او جواب می داد: من در سحر بنی هاشم قرار گرفتم. (1)

ص: 766

زمانی که آیه شریفه: آیا شما منافقان اگر از فرمان الهی روی بگردانید و در زمین فساد و قطع رحم کنید باز هم امید نجات دارید * همین منافقان هستند که خدا آنها را لعن کرده و گوش و چشمشان را کر و کور گردانید(1)،

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) ابوبکر و عمر و عثمان را احضار کرده و فرمودند: این آیه ها در شأن شما نازل شده است.(2)

و برقی شاعر چه نیکو سروده:

رَضِيْتُ لِنَفْسِي إِمَاماً عَلِيّاً *** وَأَصْبَحْتُ مِنْ آلِ تَيْمٍ بَرِيّاً

تَنَقَّصْتُ تَيْمًا لِيُغْضَى لَهَا *** وَأَبْغَضْتُ مِنْ أَجْلِ تَيْمٍ عَدِيّاً(3)

حدیث چهارم:

پیامبر(صلی الله علیه و آله) از آینده امیر مؤمنان(علیه السلام) خبر می دادند و به آن حضرت فرمودند: بر حذر باش از کینه هایی که از تو در سینه انباشته اند و آن را فقط پس از وفات من ظاهر می کنند، آنها مورد لعن خداوند و نفرین کنندگان واقع خواهند شد.(4)

ص: 767

1- - محمد: 22 و 23.

2- - الصّراط المستقیم: ج 3، ص 40.

3- - الصّراط المستقیم: ج 3، ص 40.

4- - كشف الغمّه: ج 1، ص 398.

حدیث پنجم:

رسول خدا فرمودند: هر گاه عین ها به عین ستم کنند، شهادت و قتل عین بر دست چهارمین از عین ها خواهد بود. کسی که دست از یاری او بردارد سزاوار لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم است.

هنگامی که از حضرت از عین و عیون پرسیدند فرمود: اما عین پس برادر علی بن ابی طالب (علیه السلام) است و اما عیون پس اعداء و دشمنان او هستند که چهارمین آنها قاتل او به ظلم و عداوت می باشد.

علامه در ادامه مطلبی بیان می فرمایند که: مراد از عیون کسانی هستند که اسم آنها به حرف عین شروع می شود و چهارمینشان قاتل حضرت است که اسم او عبدالرحمن بن ملجم می باشد، لعنهم الله. (1).

لذا مراد از عیون: عمر و عتیق که نام ابوبکر است و عثمان و عبدالرحمن می باشد.

حدیث ششم:

امیر عوالم (علیه السلام) فرمودند:

شگفتا، چگونه این امت دلباخته و فریفته کسانی شدند که آنها را از راه پروردگارشان باز داشته و از دین برگرداندند. به خدا سوگند اگر

ص: 768

این اَمّت سر پا بر خاک ایستاده و خاکستر بر سر بریزند و باتصریح و زاری، بر کسانی که سبب گمراهی آنها شده و آنها را از راه خدا باز داشته و به سوی آتش فرا خوانده و در معرض سخط پروردگار درآورده، تا روز قیامت نفرین و لعن نمایند، باز نتوانسته آنچنان که باید آنها را لعن کنند. (1)

حدیث هفتم:

در مجلس حبیب بن ثابت که از تابعین و از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده و زمان امام صادق (علیه السلام) را هم درک کرده (2)، شخصی گفت: ابوبکر از علی افضل است. حبیب خشمگین شد و بلند شد و سر پا ایستاد و گفت: به خدای یکتا سوگند این آیه درباره ابوبکر و عمر نازل شده است که می فرماید: و نیز خدا خواست تا همه منافقان و مشرکان از زن و مردشان را عذاب کند که آنها به خدا بدگمان بودند در صورتی که روزگار بد و هلاک بر خود آنها بود و خدا بر آنها خشم گرفت و لعنتشان نمود (3). (4)

ص: 769

1- بحار الأنوار: ج 30، ص 326.

2- تنقیح المقال: ج 1، ص 251.

3- فتح: 6.

4- تقریب المعارف: ص 256.

حسین خالد می گوید از آیه پنجم سوره الرَّحْمَن، از حضرت رضا(علیه السلام) سؤال کردم؟ ایشان فرمود: آن دو در عذاب الهی هستند. عرض کردم: خورشید و ماه در عذاب الهی هستند؟ حضرت فرمودند: از امری سؤال کردی پس خوب گوش فراده تا بفهمی. به درستی که خورشید و ماه دو نشانه از نشانه های الهی هستند که به امر پروردگارشان حرکت کرده و مطیع او می باشند. نور آن دو، از نور عرش الهی و حرارتشان از جهنم می باشد. پس روز قیامت که فرا رسید، نور آن دو به عرش بر گردد و حرارتشان به آتش جهنم. پس دیگر نه خورشیدی وجود دارد و نه ماهی. و این است و جز این نمی باشد که خداوند در این آیه به خورشید و ماه، آن دو نفر را قصد کرده که خدا هر دو را لعنت نماید. آیا مخالفین از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) روایت نمی کنند که ایشان فرمود: به درستی که خورشید و ماه دو نور در آتش جهنم هستند؟ عرض کردم: بله، فرمود: آیا کلام مخالفین را نشنیده ای که می گویند ابوبکر و عمر خورشید و ماه این اَمّت می باشند و نور آن دو در آتش جهنم است؟ و خدا در این آیه هیچ کس غیر از آن دو را اراده نکرده است. (1)

حدیث نهم:

در ضمن روایتی حضرت امیر(علیه السلام) به عمّار فرمود: رحمت خدا بر سلمان و ابوذر و مقداد، چه قدر شناخت آنها نسبت به آن دو نفر دقیق و تفرّشان از آن دو شدید بود، چه بسیار بر آن دو لعن و نفرین می فرستادند. (1)

حدیث دهم:

امام باقر(علیه السلام) فرمودند: به خدا سوگند هر بلائی بر ما اهل بیت پایه ریزی شود و هر حادثه ای که بر ما پیش آید، اساس و بنیان اولیّه اش را آن دو گذاشته اند پس لعنت خدا و ملائکه و تمامی مردم بر آن دو باد. (2)

حدیث یازدهم:

ابوحمزّه ثمالی از امام سجّاد(علیه السلام) سؤال کرد که نظر شما درباره ابوبکر و عمر چه می باشد؟ فرمود: لعنت خداوند به تمامی لعناتش بر آن دو باد، آنها از دنیا رفتند در حالی که کافر و مشرک به خدای عظیم و بزرگ بودند. (3)

حدیث دوازدهم:

امام باقر(علیه السلام) در ضمن روایتی به راوی فرمودند: شیخین از دنیا مفارقت کردند بدون آنکه توبه نمایند. آنها به روی خود نیاوردند که چه

ص: 771

1- اسرار آل محمّد: ص 632.

2- تأویل الآيات الظاهرة: ص 129.

3- بحار الأنوار: ج 30، ص 145، ح 1.

ظلمی به امیر مؤمنان (علیه السلام) نمودند پس لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آن دو باد. (1)

حدیث سیزدهم:

در حدیث مفضل از امام صادق (علیه السلام) در جریان نبش قبر ابوبکر و عمر لعنهما الله از طرف امام زمان (علیه السلام) آمده که حضرتش پس از زنده نمودن آن دو به اذن الهی، آن دو نفر را لعن و نفرین کرده و از آنها براءت و بیزاری می جوید. (2)

حدیث چهاردهم:

در ضمن حدیثی که امیر عوالم (علیه السلام) هفتاد منقبت برای خویش نقل می نمایند، در منقبت پنجاه و چهارم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می نمایند که: بنی امیه در آینده تو را لعن خواهند کرد و فرشته ای در برابر هر لعن، هزار بار آنان را لعن می کند. و هنگامی که قائم (علیه السلام) قیام کند تا چهل سال آنها را لعن خواهد کرد. (3)

ص: 772

1- - الکافی: ج 8، ص 246، ح 343.

2- - اللوامع التوراتیه: ص 279.

3- - بحار الأنوار: ج 31، ص 443.

حکمت لعن در آخر الزمان از دیدگاه مرجع فقید آیت الله العظمی سید تقی قمی رحمه الله

آری، انشاءالله با ظهور حضرت حجت (علیه السلام)، شیعیان به آزادی دشمنان ولایت را لعن کرده و آن عقیده را علنی می نمایند و از آنجایی که، دشمنی دشمنان ولایت و غضب خلافت، دلیل و باعث اصلی غیبت امام (علیه السلام) گردید، لذا شیعیان هم در زمان غیبت، با لعن و سب و اظهار برائت از آنان، سینه خود را شفاء داده و کمی خود را آرام می نمایند و به رحمت الهی دست می یابند و آن برائت را جایگزین نصرتی که نمی توانند به امام زمان (علیه السلام) خود بکنند، قرار می دهند. (1)

روایات لعن در مصادر مخالفین

حدیث اول:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حکم بن عاص و فرزندان او را لعن می نمودند. (2)

حدیث دوم:

عبداللّه بن عمر می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روز احد فرمودند: بار الها اباسفیان و حرث بن هشام و سهیل بن عمرو و صفوان بن امیّه را لعنت بفرما. (3)

ص: 773

1- - مجالس شب های شنبه: ج 6، ص 52.

2- - کنز العمال: ج 6، ص 90.

3- - الدر المنثور: ج 5، ص 71.

در ضمن حدیثی پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) به ابوسفیان در حالی که بر چهارپائی سوار بود نگاه می کرد و معاویه و برادرش هم همراه او بودند که یکی افسار حیوان را گرفته و یکی دیگر از عقب او را حرکت می داد. سپس ایشان فرمودند: خدایا قاند و سائق و راکب را لعنت بفرما. (1)

حدیث چهارم:

حلبی از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) روایت می کند که ایشان فرمودند: بار الها فلان و فلان را لعنت بفرما. (2)

آیا به راستی آن دو نفر که در احادیث مخالفین به فلان و فلان نام برده شده اند و حضرت آن دو را لعن نمودند، کیانند؟! آیا می شود که حضرت در آن برهه زمانی، افراد متعددی را به اسم لعن کنند، و از لعن شقی ترین مردم و اعداء عدوّ خاندان رسالت که ابوبکر و عمر لعنهما الله باشند چنانچه روایت شده که: مَا عَادَى أَحَدٌ قَوْمًا أَشَدَّ مِنْ مُعَادَاتِ عُمَرَ لِأَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله)(عداوت و دشمنی نکرد احدی با قومی، سخت تر از عداوت عمر با اهل بیت رسول خدا(صلی الله علیه و آله)) (3)، لب فرو

ص: 774

1- - وقعه صفین: ص 217.

2- - السّیره الحلبیه: ج 2، ص 234.

3- - کامل بهائی: ص 353، باب 12.

بسته و آن دو را لعن نفر مایند؟! آیا پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرمودند فلان و فلان را لعنت بفرما یا اسم می بردند و مخالفین به عللی آن عبارت را تغییر داده و به جای اسم آن دو نفر فلاخن و فلاخن گذارده اند؟! آیا آن دو نفر ابوبکر و عمر نبوده اند؟! چرا مخالفین در بقیه روایات، تصریح به اسماء آن ملاعینی که پیامبر لعنشان نموده، کرده، ولی در این روایت و اشباه آن که در قبل متذکر گشتیم که حضرت در نماز عده ای را لعن می کردند، عبارت را تغییر داده و فلان و فلان گذارده اند؟! آیا آن دو نفر اشخاصی بوده اند که نباید تصریح به اسماء آنان کرد، چرا که آنها ارکان اعتقادی مخالفین می باشند؟! و سؤالاتی دیگر که قضاوت و پاسخ به این سؤالات ابهام برانگیز، با خوانندگان این اوراق؟!

والله هو الهادي إلى الصواب.

تعریف سب

زیبیدی در تاج العروس (1) و ابن اثیر در التّهایه (2) و ابن منظور در لسان العرب (3) و طریحی در مجمع البحرین (4) و صاحب بن عبّاد در المحيط فی

ص: 775

1- - تاج العروس: ج 2، ص 63.

2- - التّهایه: ج 2، ص 33.

3- - لسان العرب: ج 1، ص 456.

4- - مجمع البحرین: ج 2، ص 80.

اللَّغَة (1) و جوهری در تاج اللغه (2) و ابن فارس در معجم مقاییس اللغه (3)، در ماده سَبَّ می گویند: سَبَّ به معنای شتم و دشنام می باشد.

راغب در المفردات می گوید: سَبَّ به معنای شتم و جیغ و ناسزای دردناک و زشت می باشد. (4)

احمد بن محمد د فیومی می گوید: به همین دلیل است که به انگشت کنار شست سَبَّ به می گویند چرا که در هنگام دشنام دادن، با آن به مخاطب اشاره می شود. (5)

علامه مجلسی رحمه الله می نویسند: سَبَّ به معنای شتم است و به حسب لغت قذف (6) را هم شامل می شود. و بعید نیست که اکثر این اخبار قذف را هم شامل شود. و سَبَّ در اصطلاح فقهاء آن سَبَّی را گویند که مَتَّهَم ساختن به زنا و مانند

ص: 776

1-- المحيط: ج 8، ص 254.

2-- تاج اللغه: ج 1، ص 144.

3-- معجم مقاییس اللغه: ج 3، ص 63.

4-- مفردات الفاظ القرآن: ص 391.

5-- المصباح المنیر: ج 2، ص 262.

6-- قذف به این معناست که شخص را به زنا کردن یا لواط کردن مَتَّهَم کنی. لذا اگر به کسی بگوئی ولد الزنا به این خاطر که پدر او را به زنا کردن نسبت داده ای حدّ قذف می خوری و به خاطر اینکه او را با کلام خود آزرده ای تعزیر می شوی. برای اطلاع بیشتر به کتب فقهی چون الروضه البهیة فی شرح اللّمعه الدمشقیة کتاب الحدود باب قذف مراجعه کنید.

آن نباشد. مثل اینکه بگوئی: ای شراب خوار یا ای رباخوار یا ای ملعون یا ای خائن یا ای خر و یا ای سگ و یا ای خوک و یا ای فاسق و یا ای فاجر و مانند اینها که کوچک کردن و اهانت به شخص را در بر دارد. (1)

سب از دیدگاه قرآن

خداوند متّان می فرماید: و تو هرگز اطاعت مکن احدی از منافقان پست را که دائماً سوگند می خورند * و دائم عیبجوئی و سخن چینی می کنند * و خلق را هر چه بتوانند از خیر و سعادت باز می دارند و به ظلم و بدکاری می کوشند * با این همه متکبرند و خشن، با آنکه حرام زاده و بی اصل و نصب می باشند. (2)

امام صادق (علیه السلام) این آیات را به عمر بن الخطاب ملعون تفسیر می نمایند. (3)

در آیه ای دیگر می فرمایند: آنان کر و لال و کورند و نمی فهمند. (4)

و در آیه دیگر: آگاه باشید که آنان همان احمقانند ولی نمی دانند. (5)

ص: 777

1- - مرآة العقول: ج 11، ص 5.

2- - قلم: 10-13.

3- - تفسیر القمی: ج 2، ص 367، تأویل الآيات الظاهرة: ص 687.

4- - بقره: 171.

5- - بقره: 13.

و در فرمایشی دیگر: باز به آنان خطاب شود ای سگان گم شوید و به دوزخ درآئید و با من لب از سخن فرو بندید. (1)

و در آیه ای دیگر می فرماید: اینک چرا از یاد آن روز سخت و از ذکر قرآن اعراض می کنند * گورخرانی گریزانند * که از شیر درنده می گریزند. (2)

در روایت امام کاظم (علیه السلام) آمده که فرمودند: از ولایت اعراض کرده و چونان گورخران از آن فراری هستند. (3)

در آیه دیگر است که: آنها تنها مانند چهارپایان هستند، بلکه گمراه تر می باشند. (4)

در بیانی حضرت اباعبدالله (علیه السلام)، مخالفین ولایت را مصادیق این آیه معرفی می کنند. (5)

و در آیه دیگر می فرماید: کسانی که مکلف شدند که به تورات عمل کنند، ولی به آن عمل نکردند مانند الاغی می مانند که کتاب هائی را حمل می کند. (6)

ص: 778

1-- مؤمنون: 108.

2-- مدثر: 49-51.

3-- الکافی: ج 1، ص 434.

4-- فرقان: 44.

5-- الکافی: ج 8، ص 244.

6-- جمعه: 5.

و در آیه دیگر خداوند متعال می فرماید: او مانند سگی می ماند که اگر به او حمله کنی زبان بیرون می آورد و اگر از او دست برداری باز هم زبان بیرون می آورد. (1)

در تفسیر آمده است که منظور از این آیات بلعم بن باعوراء بوده که حضرت حقّ او را چنین توصیف می نمایند. (2)

آری در ادب قرآنی و اسلامی، دشنام دادن و بدگوئی و بدزبانی مورد رضایت حضرت حقّ نبوده، مگر آنجا که از زبان مظلومی بیان گردد. که به تنقیح مناط، در مورد ظالمین به آل رسول الله (علیهم السلام)، که آن خاندان مظلومان عالمند، سبّ و بدزبانی مورد پسند حضرتش و محبوب او قرار می گیرد. لذا فرمود: لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعاً عَلِماً (خدا دوست نمی دارد که کسی به گفتار زشت به عیب خلق صدا بلند کند، مگر آن که ظلمی بدو رسیده باشد که خدا شنونده و دانا است). (3)

که در این تعلیم قرآنی و منهج اسلامی، توازن مراعات شده، و به اعلان برائت از ظلم و ظالمین با دشنام دادن به آنها، همگان از رفتار آنها باخبر و از آنان تبری می جویند، و به وسیله آنها گمراه نمی شوند. و خدای متعال

ص: 779

1-- اعراف: 176.

2-- البرهان: ج 4، ص 142، ح 1.

3-- نساء: 148.

طریقه بیدار باش مردم را به اینگونه بیان داشته، و رسول خدا(صلی الله علیه و آله) هم بدان امر فرموده اند، آنجا که می فرماید: و اکثرُوا مِن سَبِّهِمْ، بسیار دشنام دهید اهل ریب و بدعت را، که با آن عمل به حقیقت ظلم دست آویز شده اند، که در راستای آن سبّ و دشنام به آنها، دیگر در فساد در اسلام طمع نکنند و مردم از آنها بر حذر باشند و از بدعت هایشان نیاموزند. که در نتیجه بدان دشنام دادن، خدای مٔان، حسناتی در نامه اعمال شما نوشته و درجات شما را در آخرت، رفعت می دهد. (1)

لذا فحول و اساطین تشیع چون مرحوم قاضی نورالله تستری ملقب به شهید ثالث، سبّ به دشمنان ولایت را اینچنین معرفی می نمایند: آنجا که در ضمن قضیه ای عدم صفاء باطنی فضل الله استرآبادی را با قلت میل او به سبّ و طعن به دشمنان ولایت، شرک خفی و عدم صفاء جلی بیان داشته اند. (2)

دیدگاه این عالم جلیل چنین دیدگاهی است که اگر کسی در سبّ به دشمنان حضرات معصومین: کوتاهی نماید، به شرک خفی و عدم صفاء باطنی دچار شده است. چه رسد به آنان که سبّ و طعن به مخالفین را حرام می شمردند!!!

ص: 780

1- - الکافی: ج 2، ص 375، ح 4.

2- - مصائب النواصب: ج 2، ص 164.

بلکه سبّ به دشمنان و غاصبین حقوق آل الله (علیهم السلام)، در کلام شیخ کبیر شیخ جعفر کاشف الغطاء رحمه الله از افضل طاعات الهی بیان شده است، آنجا که می فرماید: و سَبُّ غَیْرِ أَهْلِ الْإِيمَانِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ أَفْضَلِ الطَّاعَاتِ الْمُؤَصَّلَةِ إِلَى رِضَاءِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (و دشنام دادن به غیر از مؤمنین، از مسلمانان و مشرکین، از برترین اطاعت‌هایی است که رضایت خدای متعال را در بر دارد). (1)

آری هر کس به جز مؤمنین از اهل ولایت، چه مسلمان باشد چون مخالفین تشیع و چه مشرک باشد، تحت این عنوان و عقیده قرار می گیرند.

سبّ از دیدگاه روایات

حدیث اوّل:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: ما خانواده بنی هاشم، بزرگ و کوچکمان را به سبّ آن دو نفر و برائت از آنان امر می کنیم. (2)

حدیث دوّم:

روزی پیامبر برای خواندن خطبه به پا ایستادند، معاویه دست پدرش را گرفته تا بیرون روند پس پیامبر فرمودند: خدا راهبر و راهبرده را

ص: 781

1- شرح الشیخ جعفر علی قواعد العلّامه: ص 55.

2- رجال الکشی: ص 152.

لعنت کند، این امت از دست این معاویه ذی الأستاه چه روزگاری خواهد دید. (1)

أبی ابی الحدید این روایت را آورده و در آخر آن آورده: مردم گفتند: مراد پیامبر از ذی الأستاه یعنی ما تحت گنده بود. (2)

حدیث سوم:

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در ضمن روایتی به عمر ملعون فرمودند: ای پسر صهاک آیا ما در خلافت حقی نداریم و خلافت از آن تو و فرزند زن مگس خوار است. (3)

حدیث چهارم:

حضرت مولا (علیه السلام) به معاویه لعین فرمودند: و یکی از فرزندان تو بسیار شوم، ملعون، احمق و خشن، ستمگر، قلبش وارونه، و مرد بداخلاق و غلیظی است که خداوند مهر و محبت را از قلب او کنده است. دانی های او از سگ هستند. (4)

حدیث پنجم:

در جریان ترور حضرت امیر (علیه السلام) که به امر عمر و ابوبکر به خالد بن ولید واگذار و سپرده شده بود، در آخر ابوبکر او را در آخر نماز از آن عمل نهی

ص: 782

1- - التعجب من أغلاط العامة: ص 107.

2- - شرح نهج البلاغه: ج 4، ص 79.

3- - اسرار آل محمد: ص 239.

4- - اسرار آل محمد: ص 445.

کرد، حضرت به او فرمود: مأمور به چه کاری بودی؟ گفت: به کشتن شما، حضرت فرمود: آیا تو آن را انجام می دادی؟ او گفت: بله به خدا شمشیر را در فرق سرت فرود می آوردم. حضرت بدو فرمود: دروغ گفتی ای بی مادر کسی که این کار را انجام می دهد ما تحتش از تو تنگ تر است. (1)

حدیث ششم:

پس از بیرون آوردن حضرت امیر(علیه السلام) از منزل، در قضیه احراق بیت، حضرت را به سمت مسجد بردند و ایشان پس از توقف در مسجد این خطبه را بر علیه آشوب گران ملعون قرائت فرمودند: ای گروه بی وفا که حق را ترک کرده، و شما کسانی هستید که برای به جا آوردن کارهای حرام و منافی عفت برانگیخته شده اید، و اهل عیب و شرّ و فساد و پشت کنندگان به حق هستید. ای اهل پلیدیها و شک و ریب و کسانی که اهل صلح و سازش و التیام نیستید و به ظلم و جور مایل شده اید و اهل خباثت و فساد می باشید و مانند چهارپایان چرا کننده، بر روی پاهای خود برخواسته اید و آستینهای خود را برای گمراهی و میل کردن به نفاق و دورویی بالا زده اید. و دوست می دارید که از نادانی و دشمنی و نفاق انداختن نگهبانی کنید. آیا همچین گمان کرده اید که شمشیرهای شما فرو رونده و بران است، و نفسهای شما سخت و بی باک است. آگاه باشید که بدچیزی پیش

ص: 783

فرستاده اید ای گروهی که از جمع شدن متفرق شده اید و از حق برگشتید و به باطل میل کرده اید و به مخاصمه و جدال پرداخته اید و برای خدای متعال شریک قرار داده اید و پس از بردن غنیمتها اهل جور و ستم شدید، و مراقبت حق را نکرده و از خدا نترسیدید. آری به ذات خدا قسم که آن کاری بوده که باطن های شما بروز داده و پلیدی سریره شما، در اعراض از حق خالص، شما را وادار نمود.

پس به باطل پیشی گرفتن، سبب شادمانی شما شده و ما به سوی حق ثابت، پیشی می گیریم. (1) تا به آخر خطبه که به دلیل اختصار به ادامه آن پرداخته. و در ضمن، تذکری می دهم به آنان که صبر حضرت را به سکوت معنا می نمایند و می گویند حضرت پس از جریان سقیفه سکوت کردند. که این خطبه را که فوراً پس از هجوم به خانه خوانده شده، مطالعه نمایند و بدانند که هیچ کدام از حضرات از بیان حق سکوت نمودند.

حدیث هفتم:

شخصی به حضرت امیر (علیه السلام) عرضه داشت: دست دراز کنید تا بر عمل و سنت زریق و حبر با شما بیعت کنم. امیر (علیه السلام) فرمود: خداوند آن دو را لعنت فرماید. به خدا قسم تو را می بینم که بر ضلالت و گمراهی کشته

ص: 784

خواهی شد(1). که او در آخر هم از خوارج گردید و به درک واصل شد. در آن حدیث حضرت هم بر ابوبکر و عمر لعنت فرستادند و هم به او توهین کرده که او را اهل ضلالت دانسته اند.

حدیث هشتم:

عده ای از مخالفین از اهالی بصره خدمت امام صادق(علیه السلام) رسیدند و درباره عائشه و جنگ جمل از حضرت سؤال کردند. حضرت فرمودند: چه اراده کرده اید از این سؤال؟ گفتند: دنبال فهم مطلب هستیم. ایشان فرمودند: در آن هنگام تکفیر می کنید و کافر می شوید. تا آنجا که فرمود: عائشه جرمش بزرگ و گناهش عظیم است. به اندازه شاخ حجامتی از خون به ناحق ریخته نمی شود، مگر اینکه گناه آن به گردن او و به گردن دو همراه او می باشد.

آنان نتوانستند این کلام را تحمل کرده و گفتند: به درستی شما امری عظیم را برای ما بیان کرده که ما تحمل شنیدن آن را نداریم. حضرت فرمودند: آنچه از شما مخفی داشتم از آنچه بیان نمودم بیشتر است. اما شما به زودی به سوی اصحاب و همکیشان خود بر می گردید و آنچه را بیان داشتم بدانها خبر می دهید که در نتیجه کفر شما اعظم از کفر آنها می شود.(2)

ص: 785

1- بصائر الدرجات: ص 511، ح 3.

2- دلائل الإمامه: ص 261.

و این امثله را بیان می‌داریم شاید بر اعتقادات انحرافی بعضی اثر کند و تقوی پیشه نمایند. و ما هم در مقابل خدای سبحان معذور باشیم که اتمام حجّت را انجام دادیم. (1)

لذا ما هم به کلام مولا یمان علی (علیه السلام) اقتدا کرده آن زمانی که در مقابل عموی خود عباس، زبان به مطلبی باز نمودند که در آخر، او به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شکایت از گفته علی (علیه السلام) نمود. چون او گمان داشت سقایت حجّاج را به دست دارد. لذا از ایشان افضل است. حضرت امیر بدو فرمودند که من با شمشیر به بینی تو کوبیدم تا اسلام آوردی، حال ادّعائی چنین داری. حضرت رسول (علیه السلام) به مولا فرمود: چه چیز شما را بدین نوع از بیان واداشت؟ حضرت عرضه داشتند: من با او به کلام حقّ سخن گفته پس هر آنکه می‌خواهد غضب کند و هر که می‌خواهد به قول حقّ رضایت دهد. لذا آیه 19 سوره توبه نازل شد که: آیا رتبه سقایت حجّاج و تعمیر مسجد الحرام را با مقام آنکس که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده یکسان شمیرید. هرگز آن، با این یکسان نباشد و خدا ظالمان را هدایت نخواهد کرد. (2)

ص: 786

1- - اعراف: 164.

2- - تسلیه المجالس: ج 1، ص 327.

خطبه ای که به روایت امام باقر(علیه السلام) بیان شده و به جابر بن یزید جعفی امر نمودند که آن خطبه را به همه مردم برساند. و آن خطبه ای است که امیر عالم(علیه السلام) پس از جمع آوری قرآن در مسجد در ملاء عام بیان داشتند که: اگر در برابر من، آن دو بخت برگشته، پیرهن خلافت را به تن کرده و در آنچه بدان حقی نداشتند با من ستیز نمودند و بر مسند آن از روی گمراهی سوار شدند و آنرا تصاحب نمودند، پس به بد جایگاهی در آمدند، و بد چیزی را برای خود مهیا نمودند. در خانه گور و عالم برزخشان به یکدیگر لعن کرده و از هم بیزاری جویند و چون به هم برسند گویند: ای کاش فاصله میان من و تو فاصله مشرق تا به مغرب بود، که چه بد همنشینی بودی، و آن شقی تر با حالی نزار و پست جواب دهد: ای کاش من تو را دوست نمی گرفتم که به راستی از ذکر که برایم آمده بود مرا گمراه نمودی که شیطان، گمراه کننده انسان است. (1)

و من همان ذکری هستم که از آن گمراه شد و راهی که از آن منحرف گشت و آن ایمانی که بدان کفر ورزید و آن قرآنی که از آن دوری کرد و آن دینی که آن را دروغ پنداشت و آن راهی که از آن کناره گرفت و اگر در علف

خشکیده چیده شده و چراگاه فریبنده دنیای ناپایدار چریدند و خود را به لبه پرتگاه دوزخ کشانیدند این عمل آنان را به بد جایگاهی در میان نومیدترین واردین و ملعونترین وارد شدگان، وارد کند. آن دو به لعن یکدیگر فریاد کشند و با حسرت و افسوس ناله کنند و راحت و آسایشی هم نداشته باشند و از عذاب و شکنجه شان چاره و گریزی نیست. تا جایی که فرمودند: آنان بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به عقب بازگشتند و به خونخواهی برخاستند و لشکرها کشیدند و در خانه رسول خدا را بستند و در خانه را شکستند و آثار حضرتش را زیر و زیر کردند و از احکام ایشان روی گرداندند و از انوار او دور گشتند و به جای جانشینی که او تعیین کرده بود، دیگری را از روی ستم به جانشینی گماشتند. چنین پنداشتند که آنکس را که خود از خاندان اُبی قحافه انتخاب کردند به جانشینی رسول خدا سزاوارتر است، از آنکس که خود رسول خدا به جانشینی خود انتخاب فرموده بود. و خیال کردند مهاجر خاندان اُبی قحافه بهتر از مهاجر و ناصر ربّانی و صاحب راز خدا و رسولش از خاندان بنی هاشم می باشد. بدانید که نخستین شهادت به ناحقی که در اسلام اتّفاق افتاد، گواهی آنان بود، که درباره رفیقشان دادند و گفتند او را رسول خدا به جانشینی منصوب داشته است. (1)

ص: 788

حدیث دهم:

در خطبه ای که حضرت امیر(علیه السلام) قرائت فرمودند، ابوبکر لعین را به هامان و عمر ملعون را به فرعون تشبیه کردند که علامه در بحار(1) و حلی در تقریب(2) این مطلب را بیان می نمایند و کمی در احوالات عثمان لعین صحبت می نمایند و می فرمایند آن دو نفر قبل او، ظالمانی بودند که در ظلم بر او سبقت گرفته و سپس عثمان را به کلاغی تشبیه می نمایند که هم و غمش شکمش بوده تا اینکه فرمود: اگر او به شللی مبتلا می شد یا سرش بریده می گشت برای او بهتر بود تا اینکه متصدی امر خلافت شده و از بهشت محروم شود و دوزخ را در پیش روی داشته باشد.(3)

حدیث یازدهم:

در خطبه شمشقیّه می فرماید: سوّمین قوم بر خواست و مقام خلافت را اشغال نمود، در حالتی که هر دو طرفش، از پرخوری باد کرده بود، و همواره در میان سفره و دستشویی خانه اش در رفت و آمد بود و خویشاوندان پدری

ص: 789

1-- بحار الأنوار: ج 29، ص 584، ح 17.

2-- تقریب المعارف: ص 239.

3-- الکافی: ج 8، ص 67، ح 23.

او از بنی امیه به پا خواستند و همراه او بیت المال را خوردند و به باد دادند چون شتر گرسنه ای که به جان گیاه بهاری بیفتد. (1)

حدیث دوازدهم:

در تحریک حضرت امیر (علیه السلام)، مردم را بر قتال با معاویه لعین چنین فرمودند: ای گروه مسلمانان و ای فرزندان مهاجرین، به طرف رهبران کفر و امامان ضلالت حرکت کنید. آنها بازمانده های احزاب و دوستان شیطانند. ای مردم به طرف کسی که برای خونخواهی حمّال خطایا و اشتباهات، پیا خواسته، حرکت کنید. سوگند به خدایی که دانه را شکافت و مخلوقات را بیافرید، او همه گناهان مردم را تا روز قیامت به دوش می کشد در حالی که مردم هم گناهان خود را به دوش دارند. (2)

که این خطبه حضرت در دل قیس بن اُبی حازم که راوی خطبه است، بنا به ادّعی خود، بغضی از مولا ایجاد کرد و او بغض و کینه حضرت را به دل گرفت. (3)

ص: 790

-
- 1-- نهج البلاغه: خ 3.
 - 2-- الغارات: ج 1، ص 26.
 - 3-- شرح نهج البلاغه: ج 2، ص 194.

حدیث سیزدهم:

در کتاب سلیم، روایتیست که بدگوئی حضرت امیر(علیه السلام) را در شأن ابوبکر و عمر و عثمان و عائشه لعنهم الله، روشن می نماید که برای اطلاع بیشتر به مطالعه تمامی آن کتاب شما را ارجاع می دهیم. مثل روایت دوازدهم که اشعث بن قیس ملعون در میان عده ای از خوارج از شأن ابوبکر و عمر سؤال می کند و حضرت به نهایت آن دورا مفتضح می نمایند. (1)

حدیث چهاردهم:

روایتی است که حضرت امیر(علیه السلام) عمر و ابوبکر را مفتضح نموده و سپس در آن مردم را به برائت از آنها و غضب نمودن بر ایشان دعوت می کنند که به علت طولانی بودن آن به اصل روایت اشاره نمودیم. (2)

حدیث پانزدهم:

شخصی از مولا- علی(علیه السلام) درباره آیه: به درستی که منکر و زشت ترین صداها صوت الاغ است (3)، سؤال کرد؟ حضرت فرمودند: خداوند کریمتر از آن است که چیزی را بیافریند و سپس آنرا تقبیح نماید. منظور در آیه زریق

ص: 791

1- اسرار آل محمد: ص 324، ح 12.

2- العدد القویة: ص 189، ح 19.

3- لقمان: 19.

و همراهش می باشند که در تابوتی در جهنم چونان شکل الاغ هستند و وقتی شهقه می زنند اهل جهنم از صرخه آنان ناراحت و منزعب می شوند. (1)

حدیث شانزدهم:

شخصی خدمت امیر عالم (علیه السلام) ادعای محبت آقا را نمود ولی حضرت بدو فرمودند: محبت تو نسبت به ابوبکر و عمر چگونه است؟ گفت: آنان را بسیار دوست دارم، سپس فرمود: حبّ تو نسبت به عثمان چگونه است؟ گفت: در سویدای قلبم رسوخ کرده. حضرت فرمودند: اما الان تو آدمی هستی که لوچ می باشی پس یا بینا و یا به کلی کور شو. (2)

چرا که روایات بدین مطلب اشاره دارد که محبت حضرات با محبت دشمنانشان در یک دل جای نمی گیرد. (3)

حدیث هفدهم:

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند: زمانی که به سوی بنی قریظه رهسپار شدم تا جایی که پرچم جنگ را پای دیوار قلعه آنان بر زمین زدم، آنها در قلعه های خود به من روی کرده و زبان به دشنام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باز

ص: 792

1- مشارق أنوار الیقین: ص 147.

2- تقریب المعارف: ص 243، بحار الأنوار: ج 30، ص 379.

3- تفسیر القمی: ج 2، ص 149، التّعجب من أغلاط العامّة: ص 112.

نمودند، من از آن کلمات خوش نداشتم که به گوش حضرتشان برسد خواستم برگردم و ایشان را از آمدن باز دارم که دیدم حضرت پدیدار شده و دشنام آنها را شنیده و فریاد کشیدند: ای برادران بوزینه و خوک، آنها به پیامبر گفتند: ای ابالقاسم تو که جاهل و دشنامگو نبودی که حضرت اندکی به پشت سر بازگشت. (1)

حدیث هجدهم:

در جنگ خندق زمانی که عمرو بن عبدود ملعون رجز می خواند رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: چه کسی می رود این سگ را دفع کند، که کسی جواب حضرت را نداد مگر حضرت مولا که پیامبر به او فرمود: ای علی او عمرو بن عبدود اسب سوار یلیل است که حضرت امیر عرضه داشتند: من هم علی بن ابی طالب هستم. (2)

حدیث نوزدهم:

امام صادق (علیه السلام) در ضمن روایتی که جمله ای از فضائل آل محمد (علیهم السلام) را می شمرند، که ما هستیم زکات و صیام و حج و ماههای حرام و بلد حرام و کعبه الهی و قبله الهی و وجه الله مائیم، می فرمایند: دشمنان ما در

ص: 793

1- - کشف الغمّه: ج 1، ص 276.

2- - تفسیر القمی: ج 2، ص 183.

کتاب خدا عبارت هستند از: فحشاء، منکر، بغي و ظلم، خمر و شراب، میسر و قمار، انصاف و بتها، ازلام، اصنام و اوثنان، جبت و طاغوت، میتة و مردار، دم و خون، لحم خنزیر و گوشت خوک. (1)

حدیث بیستم:

سلمان در جریان سقیفه بر آن ملاعین خطاب کرد که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: آن هنگام که حبیب و نور چشم من در مسجد من نشسته است ناگهان گروهی از سگان جهنم به سمت او روی می آورند و اراده کشتن او را دارند. و شکی نیست که آن سگان شما هستید. (2)

حدیث بیست و یکم:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: خوارج سگان اهل جهنم هستند. (3)

حدیث بیست و دوم:

امام صادق (علیه السلام) به سدید صیرفی فرمود: در صاحب این امر شباهتی است از یوسف (علیه السلام). عرض کردم: گویا شما از غیب یا حیرتی خبر می دهید؟ حضرت فرمودند: چرا این جماعت مخالفین ملعون شبیه به خوک این سخن را انکار می کنند (4)؟

ص: 794

1- - تأویل الآيات الظاهرة: ص 21.

2- - الصّورم المهرقه: ص 58.

3- - الأمالی للطوسی: ص 487.

4- - الکافی: ج 1، ص 336.

حدیث بیست و سوم:

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) فرمودند: ساعت قیامت یا ظهور بر امت من برپا نشود تا این که جماعتی از آنها خروج کنند، که برای ذکر گفتن، دور هم جمع شوند و نام آنها صوفیه است. اینها از امت من نیستند بلکه آنها یهود امت من هستند. صداهایشان را برای ذکر گفتن بلند می کنند. گمان می کنند که بر روش نیکان می باشند، بلکه آنها گمراهتر از کفارند برای آنها صدائی است مانند صدای خر و گفتارشان مانند گفتار خوبان است و عملشان عمل فاجران، و آنها با علماء نزاع می کنند، ایمانی ندارند و به واسطه اعمالشان دارای عجب و تکبر هستند و جزای عملشان جز سختی و رنج چیزی نیست. (1)

حدیث بیست و چهارم:

امیر عوالم(علیه السلام) در نامه ای به عبدالله بن قیس نوشتند: ای پسر شخص بافنده، ای کسی که آلت پدرش را به دندان می گیرد. (2)

ابن میثم بحرانی رحمه الله در مورد شخص بافنده می فرماید: لفظ حائک یعنی بافنده، کسی را می گویند که در معرض جهالت و نقصان عقل باشد. (3)

ص: 795

1- - الأثنا عشریة: ص 34.

2- - بحار الأنوار: ج 32، ص 86.

3- - اختیار مصباح السالکین: ص 116.

حدیث بیست و پنجم:

امام مجتبی (علیه السلام) به عمر و بن عاص ملعون فرمودند: تو مانند سگی هستی. زیرا سگ نه سرش و نه دمش، پسندیده نیست و زندگی ما قبل تو مذموم است و زندگی الان تو با شرّ همراه است. تو در رختخواب مشترک متولّد شدی و درباره تو پنج نفر ادّعاء کردند که در نتیجه پست ترین و خبیث ترین آنها غالب شد و توبه او منسوب شدی و او پدر تو گردید. (1)

حدیث بیست و هشتم:

اشعث بن قیس ملعون برای دیدن امیر عالم (علیه السلام) اجازه گرفت. قنبر او را ردّ کرد. پس آن ملعون به بینی قنبر زد و آن را خونی کرد. پس حضرت امیر (علیه السلام) خارج شدند و فرمودند: مرا با تو چه کار ای اشعث، به خدا قسم آن گاه که تو متعرّض غلام تقفی شوی، موهای ریز ماتحت تو، به لرزه درآید. (2)

حدیث بیست و هفتم:

امیر عالم (علیه السلام) درباره فرزند نابغه یعنی عمر و بن عاص ملعون فرمودند: زمانی که جنگ واقع شود قبل از اینکه شمشیرها به دست گرفته شود خوب

ص: 796

1- - الملاحم و الفتن: ص 362 ح 532.

2- - الخرائج و الجرائح: ج 1، ص 199، ح 38.

امر و نهی می کند ولی زمانی که شمشیرها به دست گرفته شود بزرگترین مکر و حيله او این است که ماتحت خود را برای مردم مکشوف می سازد. (1)

حدیث بیست و هشتم:

در جریان قضاوت امیر عالم (علیه السلام) در بین زن و شوهری، حضرت حق را به شوهر داد که آن زن صدا بلند کرد که به خدا قسم به حق قضاوت نکردی و برابری را رعایت نمودی و برای رعیت عدالت را ملاحظه نکردی. حضرت لحظه ای به او نگاه کرد و فرمود: دروغ گفתי ای حمله کننده، ای دشنام دهنده، ای جسور، ای کسی که از ما تحش حائض می شود، ای کسی که از آنجائی که زنان حامله می شوند حامله نمی شود. امام باقر (علیه السلام) فرمود: آن زن در حال فرار می گفت: وای بر من وای بر من وای بر من ای پسر ابوطالب آبروی مرا بردی و مرا رسوا ساختی. (2)

حدیث بیست و نهم:

حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) فرمودند: آگاه باشید، زنازاده پسر زنازاده مرا بین دو امر مخیر کرد. بین جنگیدن و بین پذیرفتن ذلت، ولی هرگز زیر بار ظلم نخواهم رفت. (3)

ص: 797

1- - نهج البلاغه: خ 84.

2- - الأختصاص: ص 302.

3- - مشیرالأحزان: ص 40.

حدیث سی ام:

حضرت اباعبداللہ (علیہ السلام) فرمودند: به خدا قسم این مردم مرا رها نمی کنند تا که این قلب مرا از سینه ام خارج نمایند پس وقتی آن کار را کردند خداوند کسی را بر آنها مسلط کند که آنها را ذلیل گرداند تا اینکه ذلیلتر از دستمال حیض کنیزان شوند. (1)

حدیث سی و یکم:

امام صادق (علیه السلام) در ضمن بیانی فرمودند: خداوند متعال خلقی نجس تر از سگ نیافریده و ناصب ما اهل بیت (علیہ السلام) قطعاً از سگ نجس تر است. (2)

در این باره و برای اطلاع بیشتر از احوال ناصبیان به کتاب الشَّهاب الثَّاقِب فی بیان معنی النَّاصِب نوشته شیخ یوسف بحرانی رحمه الله مراجعه نمایید.

حدیث سی و دوم:

به حدیثی طویل که سرتاسر آن سبّ به دشمنان حضرت امیر (علیه السلام) است که از زبان مبارک حضرت مجتبی بیان گردیده و ما به دلیل طولانی بودن متعرض آن نمی شویم، مراجعه کنید. (3)

ص: 798

1- - قمقام زخار: ص 245.

2- - وسائل الشَّیعه: ج 1، ص 220.

3- - الأحتجاج: ج 1، ص 269.

حدیث سی و سوم:

امیر مؤمنان (علیه السلام) به میثم تمار فرمودند: تو را گردن کش زنازاده پسر کنیز زناکار عبیدالله بن زیاد خواهد کشت. (1)

حدیث سی و چهارم:

امام هشتم علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در ضمن تعاریفی از علماء شیعی که در دنیا دست محبین ما را گرفته و از دشمن خدا و رسول او که ناصیبان باشند نجات داده می فرماید: ملائکه روز قیامت به او می گویند: خوشا به حالت خوشا به حالت آفرین ای کسی که سگان را از نیکان دفع کرده و راندی و ای کسی که برای ائمه اخیار (علیهم السلام) غیرت و تعصب ورزیدی. (2)

برای اطلاع بیشتر از این دسته روایات به کتاب اللسان التاطق فی سب الغاصب نوشته فاضل محترم شیخ عبدالحیدر مراجعه نمائید.

دشنام دادن اولاد و اصحاب ائمه معصومین (علیهم السلام)

خبر اول:

فاطمه حنفیه از دختر امام حسین (علیه السلام) به نام فاطمه روایت می کند که ایشان همیشه ابوبکر و عمر را مبغوض داشته و آن دورا دشنام می داد. (3)

ص: 799

1- - روضه الواعظین: ج 2، ص 288.

2- - تفسیر الامام العسکری: 7: ص 350.

3- - تقریب المعارف: ص 254.

خبر دّوم:

در بازداشت ابوموسی اشعری لعنه الله مردم را از یاری امیر عوالم علی (علیه السلام) در جنگ صفین، امام مجتبی (علیه السلام) از او پرسید چرا مردم را از یاری ما باز می داری؟ که او در جواب جملاتی و مهملاتی بیان نمود که باعث غضب عمّار رحمه الله شد و عمّار او را دشنام داد. (1)

خبر سوّم:

اصبغ بن نباته روایت می کند که پادشاه روم از معاویه لعنه الله، از ده خصلت سؤال کرد، پس معاویه مانند خر در گل فرورفت. (2)

خبر چهارم:

حضرت خاتون فخر المخدّرات زینب (علیها السلام) در خطبه مشهوره ای که در کوفه خواندند مردم کوفه را اینگونه توصیف کردند: اّمّا بعد ای مردم کوفه ای نیرنگ بازان، بی وفایان، و پراکندگان آیا به حال ما گریه میکنید؟ اشکتان خشک مباد! و ناله شما فرو نشیند تا به اینجا که فرمود: چه فضیلتی در شما هست؟ لاف و گزاف، آلودگی و سینه های پرکینه، در ظاهر همانند کنیز چاپلوس و در باطن

ص: 800

1- - الغارات: ج 2، ص 923.

2- - الغارات: ج 1، ص 187.

همانند دشمنان سخن چین، یا مانند سبزی ها هستید که در لجنزارها روییده و یا نقره ای که با آن قبر مرده را بیارایند. (1)

روایات سبّ در مصادر مخالفین

خبر اول:

در جریانی میان صحابی گرانقدر حضرت بلال حبشی رحمه الله، با عمر بن الخطاب لعنه الله نزاعی به پا شد که در آخر حضرت بلال مؤذن بدو فرمود: تو از چهارپای قوم و عشیره ات گمراه تری. (2)

خبر دوم:

ابوهریره لعنه الله می گوید: مردی در حضور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به ابوبکر لعن و دشنام می داد و آن حضرت متعجبانه می خندیدند. (3)

خبر سوم:

ابن عباس درباره گفتار حضرت حقّ که می فرماید: آیا کسی که مؤمن است مانند کسی می ماند که فاسق است، مساوی نیستند (4)، می گوید: مؤمن علی

ص: 801

1- - اللّهُوف: ص 146.

2- - تاریخ مدینه دمشق: ج 10، ص 474.

3- - مسند أحمد: ج 2، ص 436.

4- - سجده: 18.

أبن ابیطالب(علیه السلام) است و فاسق عتبه بن اُبی معیط می باشد. این بدین خاطر بود که دشنام گوئی در بین آن دو واقع شد و این آیه نازل گردید. [\(1\)](#)

خبر چهارم:

مالک اشتر رحمه الله به خوارج که نیرنگ عمر و بن عاص ملعون را در جنگ صفین خوردند، در ضمن جملاتی فرمود: ای سیه رویان ما می پنداشتیم که نماز شما، زهد به دنیا و شوق به دیدار خداست ولی فرار شما را از مرگ جز به خاطر دنیا نمی بینیم. آگاه باشید قباحت و زشتی بر شما، ای کسانی که مانند شتر نجاست خوار می مانید. دیگر بعد از این هرگز روی عزّت را نمی بینید، دور شوید همانگونه که قوم ستمکار دور شدند، پس آنها به مالک دشنام دادند و او نیز به آنها دشنام داد. [\(2\)](#)

خبر پنجم:

در ضمن قضیه ای عثمان لعین زبان جسارت به حضرت مولا علی(علیه السلام) باز نمود و گفت: خاک در دهنش، که حضرت هم در جواب آن لعین فرمودند: بلک خاک در دهان تو. [\(3\)](#)

ص: 802

1- - شواهد التّنزیل: ج 1، ص 587.

2- - وقعه صفین: ص 492.

3- - المصنّف: ج 11، ص 349.

1- علامه مجلسی رحمه الله در توضیح روایت: دشنام دادن به شخص مؤمن، فسق می باشد. بیاناتی دارند تا بدینجا که: در این صورت، حدیث دلالت می کند بر این که اشکالی در سب غیر مؤمن وجود ندارد. (1)

و در بیانی دیگر، درباره مخالفین، خود چنین می فرماید و بدین نحو دشنام می دهد: و چون این نقل را، از عمری می کنند که خبر از ماتحت خود نداشته و قبول می نمایند، ولی چون معجزه ای از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) که بحر عجائب اولین و آخرین و مخزن اسرار آسمان و زمین است می شنوند، انکار می کنند. (2)

2- مقدس اردبیلی رحمه الله می فرماید: ابن حجر در کتاب خود احادیث و اخبار در تعریف شیعه آورده و در آن مبالغه نموده و در آخر می گوید: علامت شیعه آن است که سب ابوبکر و عثمان بلکه سب جمیع مخالفان اهل بیت (علیهم السلام) را نماید و از همه ایشان بیزار باشد. (3)

ص: 803

1- - مرآة العقول: ج 11، ص 5.

2- - حیوة القلوب: ج 2، ص 488، باب 45.

3- - حدیقه الشیعه: 781.

3- قاضی نورالله تستری رحمه الله می فرماید: اصحاب خلص پیامبر که اهل بیت ایشان و اتباع اهل بیت (علیهم السلام) باشند مثل سلمان و ابوذر و مقداد و غیر آنان از اکابر اصحاب، بر غاصبین خلافت انکار کرده و آنها را رد کردند بلکه به آنها دشنام دادند و شتمشان نمودند و بر همین مرام زمان ها تا به الان سپری شده است. (1)

4- شیخ مفید رحمه الله در بحث تعزیر و تأدیب مطالبی بیان می نماید که اگر مسلمانی به مسلمان دیگر عباراتی چون سگ و خوک و ذلیل و خوار و امثال آن بگوید، موجب آن حکم می گردد. تا اینکه می فرماید: و اگر شخصی این حرفها که به او گفته شده، به خاطر گمراهیش باشد، بر گوینده تأدیبی نیست بلکه به خاطر کوچک کردن او اجر و ثواب هم می برد. (2)

5- ابوالصّاح حلبی رحمه الله می فرماید: اگر شخص مسلم یا کافر دیگری را به کفر یا فسقی که به آن مشهور است و به انجام آن اعتراف دارد قذف نماید چیزی بر او نیست بلکه مسلمان به وسیله این کار عبادت هم کرده است. (3)

ص: 804

1- - مصائب التّواصب: ج 1، ص 292.

2- - المقنعه: ص 796.

3- - الکافی: ص 418.

6- فاضل هندی رحمه الله در شرح فرمایش علامه حلی رحمه الله که ما در این قسمت مشترکاً هر دو فرمایش را می آوریم، می نویسند: و اگر مخاطب به خاطر کفری یا بدعتی یا انجام دادن علنی فسقی، مستحقّ کوچک شدن باشد، تعزیر از گوینده ساقط می شود بلکه به خاطر این کار ثواب و اجر برده است چرا که این کار از قبیل نهی از منکر می باشد. چون در روایتی وارد شده است که تمام شدن عبادت با بدگوئی در مورد اهل شکّ انجام می گردد. (1)

مگر کلامی گوید که گفتن آن به مخاطب جائز نباشد یعنی کاری را به مخاطب نسبت دهد که انجام نداده یا در پنهان انجام داده است. (2)

7- شهید ثانی رحمه الله در شرح کلام علامه حلی رحمه الله، که در اینجا تمامی آن دو فرمایش را می آوریم، می فرماید: اگر به دیگری کلامی بگوید که موجب اذیت او شود، مانند خسیس و مانند آن چون سگ و خوک و کافر و فاسق و مرتدّ و رسوا کردن کسی به بلائی که خدا بر او فرستاده است مثل گفتن: ای جذامی، ای برصی، ای چپول و لوچ و غیر از اینها از کلامهائی که موجب اذیت می شود، اگر شخصی که به

ص: 805

1- - السّرائر: ج 3، ص 644.

2- - كشف اللّثام: ج 10، ص 523.

او این کلامها گفته می شود مستحق کوچک شدن نباشد، تعزیر دارد و لکن اگر مستحق کوچک شدن باشد تعزیر از او ساقط می شود. و همچنین اگر بگوید ای فاسق و ای شرابخوار. مگر این که شخصی که این کلامها به او گفته می شود، مستحق کوچک شدن باشد، که در این صورت تعزیر ساقط می شود. (1)

و همچنین ایشان در شرح کلام شهید اول رحمه الله که همراه هم آورده می شود می نویسند: هجو کردن مؤمنین: و هجو کردن یعنی عیب آنها را در شعر بیان کند. و فرقی نمی کند که مؤمن فاسق باشد یا نباشد، حرام است، و هجو کردن غیر مؤمن جائز است همانطور که لعنش جائز می باشد. (2)

8- محقق حلی رحمه الله می فرماید: هر تعرض کردنی، با کلامی که شخص سب شده، از آن بدش بیاید، و آن کلام در لغت و عرف برای قذف وضع نشده باشد، به خاطر آن کلام، تعزیر ثابت می شود. مثل اینکه بگوید: تو حرام زاده ای یا مادرت در حیض به تو حامله شده یا به زنش بگوید: من تو را باکره نیافتم، یا بگوید ای فاسق، ای شرابخوار، در حالی که شخص سب شده، فسق و شراب خوردنش

ص: 806

1- - حاشیه مختصر النافع: ص 202.

2- - الرّوضه البهیّه: ج 3، ص 213.

را پنهان می کرده است یا بگوید: ای خوک، ای حقیر، ای پست، ولی اگر شخص سب شده، مستحق کوچک شدن باشد، هیچ حدّ و تعزیری شامل گوینده نمی شود و حکم هر کلامی که موجب اذیت شود همچنین است مثل اینکه بگوید: ای جذامی، ای برصی. (1)

9- شیخ الطّائفه طوسی رحمه الله می نویسد: وزمانی که به مسلمانی بگوید: تو خسیسی، یا پستی، یا دارای عیبی و مذمومی، یا خوکی، یا سگی یا مسخ شده ای، و هر آنچه که شبیه به اینها باشد، باید تعزیر شود. ولی اگر شخصی که این کلامها به او گفته می شود کافر یا مستحقّ اهانت و کوچک شدن باشد چیزی بر او نیست. و هر کسی انسانی را به واسطه بلائی که خداوند مانند دیوانگی و خوره و پیسی و کوری و لوچ بودن و هر چه شبیه اینها باشد، رسوا کند یا بلائی که از طرف خداوند در مخاطب وجود داشته و مخفی بوده را ظاهر کند به خاطر این باید ادب شود مگر این که شخص رسوا شده کافر باشد. (2)

و همچنین می فرماید: و اما هجو کردن مشرکین مباح است. چرا که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حسان بن ثابت فرمود: هجو کن آنها را که جبرئیل

ص: 807

1- - شرائع الإسلام: ج 4، ص 151.

2- - النّهایه: ص 728.

همراه توست و فرمود: قریش را هجو کن چرا که هجو آنها شدیدتر از زدن تیر به آنان است. (1)

10- علامه حلّی رحمه الله می نویسد: و اگر بگوید ای خوک یا ای کسی که دارای عیب و مذمومی، یا ای پست، یا ای خسیس، یا ای سگ، یا ای مسخ شده، یا غیر اینها و مخاطب مستحقّ کوچک شدن باشد، نه حدّی بر او است و نه تعزیری. (2)

11- شیخ محمّد حسن نجفی رحمه الله در شرح کلام علامه حلّی رحمه الله، که هر دو عبارت را می آوریم، نوشته اند: و اگر آن شخص سبّ شده به خاطر کفری یا بدعت گذاری یا انجام علنی فسقی، مستحقّ کوچک شدن باشد در این حالت، دشنام دهنده نه حدّی و نه تعزیری می خورد. و این مطلب مورد اتفاق علماء می باشد. بلکه صاحب غنیه فرموده: در این مسئله اجماع وجود دارد و شخص سبّ کننده اجر هم می برد. چرا که در روایت آمده: تمام شدن عبادت با بدگوئی در مورد اهل شکّ تجلّی می کند. و مجالستان را به غیبت کردن فاسقین زینت دهید. (3) و روایاتی دیگر که همین

ص: 808

1- - المبسوط: ج 8، ص 228.

2- - تحریر الأحكام: ج 5، ص 402.

3- - الفقه: ج 87، ص 338.

مطلب را می‌رساند. و اگر چه آن سبّ از باب نهی از منکر هم نباشد. و این ظاهر فتاوی همه علماست. بلکه گاهی تعزیر، بر کسی که بدگوئی را در مورد اهلش ترک کند، اجرا می‌شود. اگر در مقام وجوب امر به معروف و نهی از منکر باشد، چرا که شرائط بدگوئی حاصل شده و او انجام نداده است. بله کلامی که گفتن آن به شخص جائز نیست را نباید بگوید یعنی کاری که مرتکب آن نشده است. (1)

12- فیض کاشانی رحمه الله می‌نویسند: و همچنین اگر با کلامی که مخاطب از آن بدش می‌آید، اگر چه در لغت و عرف برای قذف وضع نشده است به مخاطب تعرض کند، تعزیر می‌شود. و هر کلامی که موجب اذیت شود مثل رسوا کردن شخصی به وسیله مرض‌ها و بیماریها. و هر سبّی همین حکم را دارد، همانطور که در حدیث صحیح وارد شده است. مگر اینکه شخصی که سبّ می‌شود مستحق کوچک شدن باشد به خاطر اینکه فسق خود را ظاهر می‌کند، چنین شخصی هیچ حرمتی ندارد. به دلیل نصّی و روایتی که وارد شده است، بلکه بدگوئی و غیبت او مستحبّ و پسندیده است چرا که در حدیث صحیح از پیامبر به آن امر شده است. (2)

ص: 809

1- - جواهر الکلام: ج 41، ص 412.

2- - مفاتیح الشرایع: ج 2، ص 83.

13- ملاّ احمد نراقی رحمہ اللہ می نویسند: غیبت کردن مخالف جائز است، به خاطر روایت صحیح داوود بن سرحان که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمودند: زمانی که بعد از من اهل شک و شبهه و بدعت را دیدید، برائت خود را از آنان اظهار کرده و زیاد آنها را سب و بدگوئی و غیبت کنید و به آنها تهمت زنید، و وقیعه به معنای غیبت است. طریحی در کتاب مجمع البحرین می فرماید: وقیعه ای در مردم وارد ساخت یعنی آنها را غیبت کرد.(1) و مؤید اینکه غیبت مخالفین جائز است اینکه: اکثر روایاتی که از طرق ما وارد شده در حرمت غیبت مؤمن یا برادر ایمانی اختصاص دارد. و اینکه ادعا شود مخالفین دارای ایمان هستند یا با ما برادرند از چیزهایی است که فساد آن قطعی است. و همچنین روایاتی متواتره از اهل بیت: وارد شده در طعن و لعن و تکفیر آنها و اینکه بدتر از یهود و نصاری و نجس تر از سگ هستند مؤکد این قول است.(2)

14- شیخ اعظم انصاری رحمہ اللہ می فرماید: هجو مؤمن به ادله چهارگانه حرام است. و با قید مؤمن، از شخص مخالف دوری کرد.

ص: 810

1- -مجمع البحرین: ج 4، ص 535.

2- - مستند الشیعه: ج 14، ص 163.

چرا که هجو مخالف جائز است به خاطر اینکه احترامی ندارد. و همچنین هجو کردن فاسق بدعت گذار، به خاطر اینکه، بدعت های او قبول نشود، جائز است. ولی به شرط آنکه عیب های او که در او موجود است را بگوید. بنابراین تهمت زدن به او به واسطه عیبی که در او نیست، جائز نمی باشد. چون ادله حرمت غیبت عام است. و اما آن روایتی که در بحث غیبت گذشت که حضرت در حق بدعت گذار فرمود: به او تهمت بزنی که در گمراه کردن شما طمع نکند. حمل می شود بر اینکه آنها را متهم کند و به آنها سوء ظن داشته باشد. آن هم با چیزی که متهم کردن مؤمن به آن حرام است یعنی بگوید: شاید او زناکار یا دزد می باشد. و همچنین اگر از باب مبالغه، عیب و صفتی که در او نیست را به او بگوید. و البته احتمال دارد که روایت بر ظاهرش باقی گذاشته شود. یعنی دروغ بستن بر آنها را به خاطر مصلحت جائز بدانیم، چرا که مصلحت، متنفر کردن مردم از آنها، قوی تر از مفسده دروغ است. (1)

همچنین می فرماید: ظاهر روایات این چنین است که تنها غیبت کردن مؤمن حرام است، بنابراین غیبت کردن مخالفین جائز است، همانطور

ص: 811

که لعنشان جائز می باشد. و این توهم که آیه قرآن مانند بعضی روایات عام است و شامل مطلق مسلمان می شود مردود است چرا که از ضرورت مذهب دانسته شده، که مخالفین حرمت و احترامی ندارند و احکام اسلام بر آنها جاری نمی باشد، مگر مقداری از احکام، علاوه بر اینکه تمثیلی که در آیه وارد شده مختص به کسی است که برادریش ثابت شده باشد در نتیجه این آیه شامل کسی است که برائت از او واجب نمی شود. (1)

15- فخرالدین طریحی رحمه الله می نویسد: بدان هیچ شکی نیست که تنها غیبت کسی حرام است که معتقد به حق باشد. چون دلائل حکم حرام بودن غیبت، هم از نظر کتاب و هم از نظر سنت، اهل گمراهی را شامل نمی شود. بلکه در بعضی روایات به سب کردن آنها و بدگوئی و غیبت کردنشان تصریح شده است. (2)

16- سید جواد بن محمد حسینی عاملی رحمه الله می فرماید: و سب کردن غیر اهل ایمان از شرائط ایمان است (3).

17- شیخ مفلح بن حسن صیمری در شرح کلام شیخ طوسی رحمه الله که منظمًا نقل می کنیم، می نویسد: شیخ طوسی رحمه الله

ص: 812

1-- المکاسب: ج 1، ص 319.

2-- مجمع البحرین: ج 2، ص 136.

3-- مفتاح الکرامه: ج 12، ص 222.

می فرماید: خواندن شعر مکروه است. شافعی می گوید: اگر چه دروغ و هجو و عشق ورزی به زنان مباح است.

و این همان فتوائی است که به آن اعتماد می شود. و شعر خواندن، تنها در ماه رمضان و روز جمعه و در مسجدها مکروه است و مدح کردن آل محمد(علیهم السلام) و هجو کردن عدویشان در هیچ مکان و زمانی مکروه نمی باشد. (1)

18- شیخ مهدی کاشف الغطاء رحمه الله می نویسند: و اما مشرکین، هیچ کدام اختلافی در جائز بودن هجوشان وجود ندارد. همانطور که هیچ کلامی در جائز بودن لعن و سب و دشنام آنان وجود ندارد. البته تا مادامی که، قذفی که شرائط آن وجود ندارد، یا فحش نباشد. چرا که پیامبر به حسّان بن ثابت هجو مشرکین را امر کرد و فرمود: هجو آنان بر ایشان از زدن تیر به آنها بدتر است. و ظاهراً مخالفین هم به مشرکین ملحق می شوند. چرا که فرقی بین کفر ورزیدن به اسلام و کفر ورزیدن به ایمان نمی باشد. بلکه شاید هجو مخالفین در محضر همه و به صورت علنی از برترین عبادات، عبادت کنندگان باشد. البته اگر تقیّه از این کار منع نکند. (2)

ص: 813

1- - تلخیص الخلاف: ج 3، ص 387.

2- - احکام المتاجر المحرّمه: ص 161.

19- شیخ حسن کاشف الغطاء رحمه الله می فرماید: و اگر غیر مؤمن یعنی مشرکین و مستضعفین از مشرکین را هجو کند جائز است. و همچنین سب و دشنام و لعن آنها مادامی که فحش یا قذفی که تمام شرائط جواز را ندارد، نباشد، جائز است. و اما هجو فرقه های گمراه، جزء عبادت است چرا که عاقبت کارشان با مشرکین مساوی می باشد. و همچنین به دلیل سیره قطعیه و تقدیر ائمه (علیهم السلام) از هجو شعرا در طول تاریخ، این ادعا کفایت می کند. و آنچه وارد شده در دشنام و سب آنها، و این که از سگ نجس تر هستند و مجوس این امت می باشند، صریح ترین شاهد است که هجو فرقه های گمراه عبادت است. و هر کس به دین آنها معتقد شود و راه آنها را برود ملحق به فرقه های گمراه است. (1)

20- آیت الله العظمی خوئی رحمه الله می فرماید: و اما هجو مخالفین و بدعت گذاران در دین، شبهه ای در جواز آن وجود ندارد. چرا که در مبحث غیبت گذشت که مراد از مؤمن تنها کسی است که قائل به امامت و امارت ائمه دوازده گانه (علیهم السلام) باشد و اطاعتشان را واجب بدانند. و از واضحات است که آن دلیل حرمت هجو، مختص به مؤمنین از

ص: 814

شیعه است و غیر آنها از محدوده حرمت موضوعاً خارجند. و آیا هجو بدعت گذار و مخالف به واسطه عیب هائی که در او وجود دارد فقط جائز است یا هجو به عیب هائی که در او نیست هم جائز می باشد؟ جواب: هجو به غیر عیوب موجود در او، دروغ می باشد و دروغ به دلیل کتاب و سنت حرام است. ولی گاهی مصلحت الزام کننده اقتضاء کند، که به خاطر مفتضح نمودن آنان، تهمت زدن به آنها و خوار کردن و ذکر معایبی که در آنها نیست جائز باشد. و آن مصلحت در این مورد، روشن شدن شأن آنها برای ضعفای مؤمنین در عقائد، می باشد تا به واسطه رأی های خبیثانه مخالفین و غرض های فتنه انگیز و باطلشان فریب نخورند و کلام حضرت رسول که فرمود: به آنها تهمت بزنید که در اسلام طمع نکنند به همین معنا حمل می گردد. و اگر هجو آنان مفسده ای داشته باشد، حتی گفتن عیب های واقعی موجود در آنان هم حرام می باشد. (1)

و همچنین می فرماید: روایت های بسیاری در جواز سب بدعت گذار در دین و وجوب برائت و تهمت زدن به او، وجود دارد. (2)

ص: 815

1- - مصباح الفقاهه: ج 1، ص 457.

2- - مصباح الفقاهه: ج 1، ص 435.

21- آیت الله گلپایگانی رحمه الله می فرمایند: اما بدعت گذار جائز است که او را به بدی یاد کرد. چرا که مستحق کوچک شدن می باشد.

و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مقتضای فرمایش خویش، تهمت و افتراء به آنها را جائز دانسته، و از آنجا که دروغ جائز نیست، ناچار باید قائل شد که در اینجا حضرتشان دروغ را جائز می دانند، چرا که مصلحتی دارد و آن سقوط اعتبار بدعت گذار است. (1)

22- آیت الله میرزا جواد تبریزی رحمه الله می فرمایند: و اما در مورد بدعت گذار، تهمت زدن به او هم جائز است چه رسد به تحقیر و اهانت به او. (2)

و همچنین می فرمایند: حرام بودن سب، یعنی سب مؤمن، به خاطر حفظ کرامت مؤمن است. پس اگر شخص سب شده کرامتی نداشته باشد مثل کسی که علناً فسق می کند، سب او حرام نیست. بنا بر آنچه در بحث غیبت می آید چرا که مقتضای جائز بودن غیبت کردن، جائز بودن سب اوست. و شخص بدعت گذار به فاسق علنی ملحق شده. بلکه سب او به طریق اولی جائز است. (3)

ص: 816

1- الدر المنضود: ج 2، ص 148.

2- اسس الحدود و التعزیرات: ص 234.

3- ارشاد الطالب: ج 1، ص 161.

و همچنین می فرمایند: سزاوار نیست کسی در جواز غیبت مخالفین و سائر فرقه های شیعه که دوازده امامی نمی باشند، شک کند. البتّه اگر در مخالفت با حقّ مقصّر باشند. و اگر چه تقصیرشان از عدم تحقیق از حقّ بوده باشد. چون اعلان به ترک ولایت حقّه امیر مؤمنان کمتر از ترک سائر واجبات و ارتکاب کارهای حرام به صورت آشکار که باعث جواز غیبت کردن است، نمی باشد. چگونه کمتر باشد در حالی که ولایت حضرت از ستون دین است و مهم ترین چیزی است که اسلام بر او بنا شده است.

بلکه بعید نیست که مخالفین و سائر فرقه های شیعی داخل در عنوان اهل بدعت و شک باشند. البتّه اگر مقصّر باشند. یا حتّی اگر مقصّر هم نباشند. چرا که به دین و شریعت و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، چیزی را نسبت می دهند که ایشان از آن بری می باشند. (1)

23- آیت الله سیّد عبدالاعلی سبزواری رحمه الله می نویسند: اظهار حقّ در وقت امکان، وقتی که بدعت ظهور کرد واجب است و برائت از اهل بدعت و سبّ آنان و بر حذر داشتن مردم از آنها واجب می باشد آن زمانی که محذوری وجود نداشت. (2)

ص: 817

1- - ارشاد الطّالب: ج 1، ص 189.

2- - مهذب الأحكام: ج 15، ص 249.

24- آیت الله سید صادق روحانی حفظه الله می فرماید: آیا هجو فاسق بدعت گذار جائز است یا نه؟ دو وجه دارد که قوی ترین وجوه، قول اول است. و دلیل آن، هجو اوست به واسطه جمله خبریه یا انشائیّه و به واسطه عیب های موجود در او. که مقتضی اصل دین است. البتّه بعد از آن که دلایل حرمت غیبت و اهانت و هتک، مختصّ به مؤمن است و شامل او نمی شود. و هجو به آن صفاتی که در او نیست در روایت نبوی وارد می شود. سوم: آیا هجو مخالفین جائز است؟ حقّ اینست که گفته شود هجو آنان به واسطه عیوب شان جائز، و به واسطه آن عیوبی که ندارند جائز نمی باشد. چرا که ادلّه حرام بودن دروغ و تهمت عامّ می باشد. (1)

25- آیت سید تقی طباطبائی قمی رحمه الله می فرماید: وجه سوم: آن روایاتی که دلالت بر جواز غیبت مخالفین و جواز سبّ آنها می کند، و امری که تهمت به آنها را جائز می نماید، می باشد. (2)

و همچنین می فرمایند: هجو مخالفین جائز است چرا که او احترامی ندارد و عدّه ای از روایات، کفر مخالفین را دلالت می کند. (3)

ص: 818

1- - فقه الصادق: ج 14، ص 498.

2- - عمدۀ الطالب: ج 1، ص 283.

3- - عمدۀ الطالب: ج 1، ص 420.

و در شرح عبارت آیت اللّٰه خوئی رحمه الله که می فرماید هجو مؤمن حرام و هجو مخالف حلال و جائز است می فرماید: چرا که مخالف، مؤمن و از اولیاء خدا نمی باشد. بلکه مخالفین از دشمنان خداوند متعال می باشند. همانطور که در بعضی مباحث متعرّض آن شده ایم. و بر جواز هجو او روایات بسیاری دلالت می کند. که یکی از آنها دلالت دارد بر واجب بودن برائت از اهل بدعت و سبّ آنان و بر حذر داشتن از آنها. (1)

26- آیت اللّٰه سیّد محمّد شیرازی رحمه الله می فرماید: سبّ بر دو نوع است. دشنامی که برای خنک شدن دل می باشد و کار یک نفر و به صورت لحظه ای است و یا دشنامی که برای از بردن گمراهی است. و شخص سبّ شده را معرفی کرده که مردم از او تبعیّت نکنند. این قسم از دشنام در واقع نوعی جنگ با باطل است. و آن دشنامی که حضرت امیر(علیه السلام) از آن نهی کردند قسم اوّل است. و آن دشنامی که خود به اشعث دادند از قسم دوّم می باشد. قرآن می فرماید: کسانی را که به غیر خداوند دعوت می کنند دشنام ندهید چرا که از روی دشمنی و نادانی دشنام می دهند (2)، و می فرماید: شما و آنچه که به غیر از خدا می پرستید هیزم جهنّم هستید. (3)

ص: 819

1- مبانی منهاج الصّالحین: ج 7، ص 282.

2- انعام: 108.

3- انبیاء: 98.

و در وصف کافران می فرماید: گردن کش و به علاوه زنازاده هم هست(1)، و در وصف بعضی از منافقین می فرماید: خدا آنها را بکشد.(2) که آیه اول از قسم اول و آیات دیگر از قسم دوم می باشد.(3)

27- آیت الله سید صادق شیرازی حفظه الله در جواب حکم غیبت غیر شیعه چگونه است؟ می فرمایند: غیبت مؤمن حرام است. خداوند می فرماید: ای اهل ایمان بسیار از گمان بردن پرهیزید چرا که بعضی از گمان بردنها گناه است و تجسس نکنید و کسی از شما غیبت دیگری نکنند. آیا شخصی دوست دارد گوشت برادر مرده اش را بخورد قطعاً چنین چیزی را دوست ندارید(4)، بنابراین غیبت مؤمن حرام است ولی شخصی که مؤمن نیست دلیل بر حرمت غیبت او وجود ندارد.(5)

28- و اما این قول را برای اتمام حجّت بر عده ای که صاحب قول را مقتدای خود می دانند، در اینجا متذکر می شویم: و اما در روایات

ص: 820

1- - قلم: 13.

2- - منافقون: 4.

3- - توضیح نهج البلاغه: ج 1، ص 122.

4- - حجرات: 12.

5- - احکام الشباب: ص 404.

حرمت غیبت: روایاتی که مشتمل بر مؤمن است شامل مخالفین نشده و آن روایاتی که مشتمل بر لفظ برادر است باز هم شامل مخالفین نشده. چرا که برادری بین ما و آنها وجود ندارد چون همانطور که روایات دلالت می‌کند و اصول مذهب آن را اقتضا دارد برائت از آنها و مذهب و امامانشان واجب است. و اما آن روایات که مشتمل بر لفظ مسلم است غالب آنها مطالبی دارد که مراد از مسلمان را مؤمن می‌داند. پس آنها که شیعه نیستند برادر ما نیستند اگر چه مسلمانند. لذا آن روایات که لفظ مؤمن داشت این روایت که لفظ مسلمان دارد را تفسیر می‌کند.

در نتیجه تنها غیبت مسلمانی که انسان با او برادری ایمانی و اسلامی دارد حرام است. و انصاف این است که شخصی که در روایات نظر می‌کند سزاوار نیست که شک کند در این که، روایات از اثبات حرمت غیبت مخالفین، مخالف قاصر را منظور داشته. بلکه سزاوار نیست که شک کند، در فهم از ظاهر مجموعه ای از روایات، که حرام بودن غیبت را تنها مخص مؤمن که ولایت ائمه حق (علیهم السلام) را پذیرفته، معرفی کرده است.

که اگر از اطلاق روایات و یا روایات محصوره در حرمت غیبت مؤمن، چشم پوشی کنیم، شبهه ای وجود ندارد که مخالفین حرمت و احترامی

ندارند، بلکه این از ضروری مذهب است. همانطور که محققین فرموده اند بلکه اگر شخصی در روایات بسیاری که در باب های مختلف وارد شده نظر کند شگگی در جواز هتک و بدگوئی آنها نمی کند. بلکه ائمه معصومین (علیهم السلام) زیاد به آنها طعن می زدند و آنها را لعن کرده و بدیهایشان را ذکر می نمودند. (1)

و در جای دیگر می نویسد: اما سائر طوائف از نواصب بلکه خوارج، دلیلی بر نجاستشان وجود ندارد اگر چه که عذابشان از کفار شدیدتر است. پس اگر سلطانی بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) خروج کرد، نه به عنوان تدین و دین، بلکه برای معارضه در ملک یا برای غرض دیگری مثل عائشه و زبیر و طلحه و معاویه و مانند اینها لعنهم الله، یا کسی بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) یا یکی از ائمه دشمنی کرد، نه به عنوان تدین بلکه مثلاً دشمنی با قریش یا بنی هاشم یا عرب یا به خاطر این که مثلاً یکی از ائمه (علیهم السلام) قاتل فرزندش بوده یا قاتل پدرش بوده یا غیر از این موارد، ظاهراً این باعث نمی شود که آنها در ظاهر نجس باشند. اگر چه خبیث تر از سگ و خوک می باشند. (2)

ص: 822

1- - المکاسب المحرّمة: ج 1، ص 379.

2- - کتاب الطّهارة: ج 3، ص 457.

در آخر درود می فرستم به ارواح تمامی پدران و مادران و اساتیدی که ما را با روحیه ولایت و برائت آشنا کرده و ما را بر آن منهج تربیت نموده اند.

امید است که صاحبان ولایت کلیه الهیه، وجود مقدس محمد و آل محمد (علیهم السلام) ما را از انصار و اعوان خویش به حساب آرند و این بضاعت مزجات را از این بنده حقیر قبول نموده و آن را وسیله ای برای آشنائی با معارف برائی دینی همگان قرار دهند.

و آخر دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

قرآن کریم

نهج البلاغه..... شریف رضی

احقاق الحق.... قاضی تستری

الکافی..... کلینی

بحار الأنوار.... علامه مجلسی

وسائل الشیعه..... شیخ حرّ عاملی

اثبات الهداه.... شیخ حرّ عاملی

الخصال.... شیخ صدوق

سفینه البحار... محدّث قمی

شرح نهج البلاغه..... ابن أبی الحدید

ص: 824

عمده الطالب... ابن عنبه

المحاسن و المساوى..... بيهقى

الأحتجاج... طبرىسى

المناقب..... ابن شهر آشوب

الأمالى..... شيخ مفيد

الوفى..... فىض كاشانى

مدينه المعاجز..... علامه بحرانى

الكامل فى التاريخ..... ابن اثير

عيون الحكم... لىشى واسطى

مصباح البلاغه.... علامه ميرجهانى

تفسير نور الثقلين..... حوىزى

غور الحكم.... آمدى

مكارم الأخلاق.... طبرىسى

كنز الفوائد..... كراچكى

الغدير..... علامه أمينى

تارىخ مدينه دمشق..... ابن عساكر

مستدرک الوسائل..... محدث نورى

تهذيب الأحكام.... شيخ طوسى

الفوائد الطّوسيه... شيخ حرّ عاملى

الغارات... ثقفى

رجال الكشّى... كشى

تهذيب التّهذيب... عسقلانى

الأمالى... شيخ صدوق

رجال التّجاشى... نجاشى

مستدركات علم الرجال الحديث... نمازى شاهرودى

سير أعلام التّبلاء... ذهبى

تاريخ شيعة افغانستان... يزدانى

افغانستان در پنج قرن... فرهنگ

نگاهى بر گذشته و زمان حاضر افغانستان... طالب قندهارى

حيوه القلوب... علامه مجلسى

صحيح البخارى... بخارى

صحيح مسلم... مسلم

مسند أحمد... احمد بن حنبل

البدايه و التّهايه... ابن كثير

طرائف المقال... بروجردى

تاريخ الخلفاء... سيوطى

رحله ابن بطوطه..... ابن بطوطه

زیده الحلب.... ابن عديم

لسان العرب... ابن منظور

سیاه پوشی در سوگ ائمه نور(عليهم السلام) ابوالحسنی

تفسیر ابن کثیر.... ابن کثیر

علل الشرائع... شیخ صدوق

الأرشاد..... شیخ مفید

الأثنا عشریه... شیخ حرّ عاملی

الأعتقادات..... علامه مجلسی

أوائل المقالات..... شیخ مفید

التّبیان..... شیخ طوسی

فقه القرآن..... قطب راوندی

الأربعین... علامه قمی

مَنْ لَا یحضره الفقیه..... شیخ صدوق

الفتوح..... ابن أعثم

الأختصاص.... شیخ مفید

الخرائج و الجرائح.... قطب راوندی

الأصول الستة عشر... محدّثین شیعه

فرق الشّيعه... نوبختى

تفسير القمى... قمى

شرح أصول الكافى... مازندرانى

ربيع الأبرار... زمخشرى

عمده المقال... كركى

الشّهاب الثّاقب... بحرانى

مستطرفات السّرائر... حلّى

المبسوط... شيخ طوسى

المهذب... قاضى ابن براج

تذكرة الفقهاء... علامه حلّى

جواهر الكلام... نجفى

بصائر الدّرجات... صفّار

عيون أخبار الرّضا(عليه السلام)... شيخ صدوق

القاموس... فيروز آبادى

الفرق بين الفرق... اسفرائينى

المِلل و النّحل... شهرستانى

قاموس الرّجال... تسترى

اختيار معرفه الرّجال... شيخ طوسى

الأمامه و السّياسه..... دينورى

تحفه الأبرار... طبرى

عوالم العلوم.... بحراني

وقائع الأيام..... واعظ خيابانى

الصّوارم المهرقه..... قاضى تسترى

جواهر الأيقان..... علامه دربندى

مقتل الحسين(عليه السلام)..... خوارزمى

بحرالمصائب..... روضه خوان تبريزى

شرح مراثى سيّد بحر العلوم..... سيّد بحر العلوم

كشف الغمّه.... محقق أربلى

السّرائر..... حلّى

الأنساب.... سمعانى

مقاتل الطّالبيين.... أصفهانى

تهذيب تاريخ دمشق... أبى عساكر

الكامل فى ضعفاء الرّجال.... جرجانى

دلانل الإمامه..... طبرى

السّقيفه و فدك.... جوهرى

تفسير العيّاشى..... عياشى

معانى الأخبار..... شيخ صدوق

روضه الواعظين..... نيشابورى

الغيبه... نعمانى

الغيبه... شيخ طوسى

تأويل الآيات الظاهره..... استرآبادى

المقنعه..... شيخ مفيد

التّهايه..... شيخ طوسى

الوسيله..... ابن حمزه

تحرير الأحكام..... علامه حلى

مختلف الشّيعه..... علامه حلى

جامع المقاصد..... محقق كركى

مقباس الهدايه..... علامه مامقانى

الموسوعه الكبرى عن فاطمه الزهرا(عليها السلام)..... انصارى زنجانى

أسرار الشّهاده..... علامه دربندى

المقاصد العليّه..... علامه أمينى

الأمالى..... شيخ طوسى

زهرا الرّبيع..... سيد جزائرى

البرهان..... بحرانى

شواهد التّنزيل..... حاكم حسانى

تفسير الصّافى..... فيض كاشانى

كنز العمّال..... متقى هندی

كمال الدّين..... شيخ صدوق

منهاج البراعه..... خوئى

المكاسب المحرّمه.... خمينى

لمحات اجتماعيّه..... دكتور وردى

رياض الأبرار..... سيّد جزائرى

الجمال..... شيخ مفيد

الكافيه..... شيخ مفيد

الأنساب.... سمعانى

معجم البلدان... حموى

المصباح المنير.... فيومى

مجمع البحرين..... طريحي

رساله التقيّه.... شيخ انصارى

معجم لغه الفقهاء..... قلعجى

التّفسير الكبير..... فخر رازى

المحاسن.... برقى

صفات الشَّيْعه..... شيخ صدوق

اعلام الورى... طبرسى

شرعيه التَّسميه.... محقق داماد

مكيال المكارم..... موسى اصفهاني

تاريخ الأمم والملوك..... طبرى

المنتظم..... ابن جوزى

عرائس المجالس..... ثعلبى

مجمع البيان... طبرسى

قصص الأنبياء(عليهم السلام)... ابن كثير

الدّر المنثور.... سيوطى

منيه الرّاغب... كاشف الغطاء

الحجّه على الدّاهب... عبدالفتاح

تنقيح المقال... علامه مامقانى

الأنتقال الصّعب... ادريس حسيني

الكشّاف.... زمخشرى

تفسير كنزالدّقائق..... مشهدى

ارشاد السّارى..... قسطلانى

تشيد المطاعن.... كنتورى لكهنوى

أنساب النواصب... استرآبادی

شهادت پیامبر (صلی الله علیه و آله) فروخته در غبار غرض..... گروه تحقیقاتی احتجاج

قصص الأنبياء (عليهم السلام)... قطب راوندی

قصص الأنبياء (عليهم السلام)... سید جزائری

منتهی الآمال..... محدث قمی

منهاج السنّه... ابن تیمیّه

المعجم الوسيط.... مجمع اللّغه العربیّه

تاریخ بغداد.... خطیب بغدادی

وفیات الأعیان..... ابن خلّکان

میزان الاعتدال.... ذهبی

حلیه الأولیاء... أصفهانی

الصّراط المستقیم..... نباطی بیاضی

العبقری الحسان... نهاوندی

شهداء الفضیله.... علامه آمینی

موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السلام)..... پژوهشکده باقرالعلوم (علیه السلام)

تفسیر الامام العسکری (علیه السلام)... منسوب به امام عسکری (علیه السلام)

ذریعه النّجاه... گرمرودی تبریزی

ص: 833

مصباح المتهجد... شيخ طوسي

البلد الأمين.... كفعمي

قوانين الأصول.... ميرزاي قمي

ولايه المتقين..... ابرقوي

شرح زياره الجامعه..... أحسائي

الخصائص الحسينيه..... شوشتری

كامل الزيارات.... ابن قولويه

أبواب الجنان..... عفكاوي

الفاحشه..... ياسر حبيب

اتقان المقال.... ضميري

غوالي اللثالي..... ابن أبي جمهور

ديوان يحيى.... مدرّس أصفهاني

روح الإسلام و الأيمان... مدرّس اصفهاني

تحف العقول... حرّاني

مصنّفات الشيخ الصدّوق.... شيخ صدوق

حور مقصورات... طيب زاده

رساله الاعتقادات.... شيخ بهائي

رساله الاعتقادات..... علامه مجلسي

تقريب المعارف... حلي

نفحات اللاهوت... محقق كركي

كشف المراد... علامه حلي

الأنوار الساطعه... كربلائي

الشموس الطالعه... درود آبادي

الأنوار الالامعه.... شير

مصائب التواصب..... قاضي تستري

الخزائن.... علامه دربندی

عقائد الأنسان..... طهراني

سنن أبي داوود.... سجستاني

الأصابه.... عسقلاني

أسد الغابه..... ابن اثير

مناظرات هشام بن حكم..... خضر محمد

ارشاد الأذهان..... علامه حلي

وقعه صفين.... ابن مزاحم

مسند الإمام علي (عليه السلام)..... قبانچي

ص: 835

مثالب النواصب... أبْن شهر آشوب

تكملة أمل الآمل... سيّد صدر

تسليه المجالس..... حائري كركي

مواقف الشيعه..... احمدى ميانجى

الكنى و الألقاب... محدث قمى

شفاء الصدور..... طهرانى

جنّه المأوى.... كاشف الغطاء

روح المعانى..... آلوسى

الأغانى..... أصفهانى

الأفصاح.... شيخ مفيد

ديوان سيّد الحميرى... الأعلمى

الفصول المختاره..... سيّد مرتضى

ديوان دعبل الخزاعى..... دارالكتب العربى

خلاصه الأقوال.... علامه حلى

مرآه العقول.... علامه مجلسى

تاج العروس... زيدي

المعجم الكبير..... طبرانى

تصحيح اعتقادات الأماميه... شيخ مفيد

تهذيب الكمال..... مزى

الجرح والتعديل... أبى حاتم

ضعفاء الكبير..... حمّاد عقيلي

التاريخ الصغير... بخارى

الكامل..... أبى عدى

كتاب المجروحين..... أبى حبان

سؤالات الحاكم النيسابورى..... دارقطنى

الوفى بالوفيات.... صفدى

الفهرست... شيخ طوسى

تذكرة الحفاظ..... ذهبى

سير أعلام النبلاء..... ذهبى

الطبقات الكبرى... واقدى

سؤالات الآجرى..... سجستانى

تاريخ الإسلام..... ذهبى

لسان الميزان..... عسقلانى

عالم ذر..... اكبرى

ص: 837

مختصر البصائر..... حلّی عاملی

بشاره المصطفى..... طبری

زينب الكبرى (عليها السلام).... قزوينی

الرجعه..... سند

تحريف اسامی اولاد معصومين (عليهم السلام).... نجاح طائی

ارشاد القلوب..... ديلمی

الفضائل.... قمی

لبّ الوسائل.... شيخ حرّ عاملی

اثبات الوصيّه..... مسعودی

معالم العلماء... ابن شهر آشوب

معالم الزّلفی... بحرانی

ازهاق التّمويه..... ابن وزير

قواعد عقائد آل محمد (عليهم السلام).... ديلمی

الفصول العليّه..... محدّث قمی

الأزريّه..... شيخ أزرى

الأنوار القدسيّه.... غروي اصفهانی

مصباح الزّائر..... سيّد بن طاووس

ص: 838

المزار..... شهيد اول

اقبال الأعمال..... سيّد بن طاووس

المزار..... شيخ مفيد

المزار..... ابن مشهدي

فرحة الغرى... سيّد بن طاووس

المصباح... كنعمي

جمال الأسبوع..... سيّد بن طاووس

سنن النسائي... نسائي

حدائق الأشارات... خوئي

انساب الأشراف... بلاذري

كتاب الأم... شافعي

الدرايه..... عسقلاني

كتاب الوصيّه..... ضرير

الأمالى..... شجري

روضه المتّقين.... مجلسي اول

التّهايه..... ابن أثير

اليقين... ابن طاووس

ص: 839

الأنوار النعمانيّة... سيّد جزائري

عمده القاري... عيني

شاخه طويبي... محدث نوري

رساله تولّي و تبرّي..... كربلائي

فقه الرضا(عليه السلام)..... علي بن بابويه

الصّحيفه السّجاديّه الجامعه... منسوب به امام سجاد(عليه السلام)

مفتاح الفلاح... شيخ بهائي

الدّعوات.... قطب راوندي

فلاح السائل.... سيّد بن طاووس

مهج الدّعوات..... سيّد بن طاووس

زاد المعاد..... علامه مجلسي

السّيره النّبويّه..... ابن هشام

الأعلام.... زركلي

الثّاقب في المناقب.... طوسي

المسائل العكبريّه..... شيخ مفيد

فضائل الخمسه.... فيروزآبادي

تفسير جامع.... بروجردي

ضحى الإسلام.... أحمد أمين

فضائل الشيعة.... شيخ صدوق

أسنى المطالب.... ابن الجزرى

الشفاء.... قاضى عياض

الرسائل الاعتقاديّة.... مازندراني خاجوئي

التوطئات التسع.... ياسر حبيب

الدلائل..... سرقسطى

الحدائق الناصره... بحراني

تاريخ واسط... رزاز

المطالب العاليه.... عسقلاني

معرفة الصحابه... أبونعيم

مسند أبى يعلى.... ابويعلى

صحيفه نور.... خمينى

المنتظم.... ابن جوزى

شذرات الذهب.... حنبلى

الفتوحات المكيّه.... ابن عربى

معجم مقاييس اللّغه.... قزوينى

مفتاح الكرامه..... علامه عاملى

المكاسب... شيخ أنصارى

معجم اللغه..... أحمد مختار

قرب الأسناد... حميرى

كشكول البحرانى..... بحرانى

المفردات... راغب

موسوعه أطراف الحديث..... مركز تحقيقات علوم اسلامى

المحتضر..... حلى

اللوامع النورانيه... بحرانى

كامل بهائى... طبرى

السيره الحلييه..... حلى شافعى

كتاب الطهاره..... خمينى

المحيط..... صاحب ابن عبّاد

تاج اللغه... جوهرى

الروضه البهيّه... شهيد ثانى

شرح الشيخ جعفر..... كاشف الغطاء

التعجب..... كراچكى

نوائب الدهور..... علامه ميرجهانى

مشارك أنوار اليقين... رجب برسى

العدد القويّه.... حلّى

اختيار مصباح السالكين..... ابن ميثم

الملاحم و الفتن.... سيّد بن طاووس

قمقام زخّار..... فرهاد ميرزا

مثير الأحزان..... ابن نما

اللّهوف..... سيّد بن طاووس

المصنّف... صنعانى

حديثه الشّيعه..... مقدّس أردبيلى

نفس الرّحمن... محدّث نورى

كشف اللّثام..... فاضل هندى

حاشيه مختصر النّافع..... شهيد ثانى

شرائع الإسلام..... محقّق حلّى

مفاتيح الشّرائع..... فيض كاشانى

مستند الشّيعه..... نراقى

تلخيص الخلاف... صيمرى

احكام المتاجر المحرّمه..... كاشف الغطاء

انوار الفقاهه... كاشف الغطاء

مصباح الفقاهه.... آيت الله سيد ابوالقاسم خوئي

الى نهضه ثقافه اسلاميه.... آيت الله سيّد محمد شيرازي

من فقه الزّهر(عليها السلام)... آيت الله سيد محمد شيرازي

الفقه..... آيت الله سيّد محمد شيرازي

مجالس شهباهى شنبه..... آيت الله سيّد تقى قمى

تعارض الأدله.... آيت الله سيّد على سيستاني

الشيعة و التشيع.... آيت الله سيد محمد شيرازي

فقه الصادق..... آيت الله سيّد محمد صادق روحانى

مبانى منهاج الصّالحين... آيت الله سيّد تقى قمى

التكفير... آيت الله شيخ حسين وحيد خراسانى

الأنوار الألهيه..... آيت الله ميرزا جواد تبريزي

الدّر المنضود... آيت الله سيّد محمد رضا گلپايگاني

زياره عاشوراء فوق الشّبهات... آيت الله ميرزا جواد تبريزي

حقيقت وحدت در دين.... آيت الله شيخ يعسوب الدّين

رستگار جويباري

ص: 844

التنقيح في شرح العروه الوثقى... آيت الله سيّد ابوالقاسم خوئي

جامع أحاديث الشيعة..... آيت الله سيّد حسين بروجردى

خورشيد اسلام چگونه درخشايد... آيت الله شيخ محمد باقر علم الهدى

ثلاث رسائل... آيت الله سيّد تقى قمى

علم غيب... آيت الله شيخ على نمازى شاهرودى

معجم رجال الحديث..... آيت الله سيّد ابوالقاسم خوئي

أوفى البيان..... آيت الله شيخ مجتبى لنكرانى

المنهج القويم... آيت الله سيّد محمد رجائى

منهاج الأصول... آيت الله سيّد محمد رجائى

القواعد الفقهيّة..... آيت الله سيّد محمد حسن بجنوردى

الأمام المنتظر(عليه السلام)... آيت الله سيّد على حسيني صدر

أحسن الجزاء... آيت الله سيّد محمد أعرجى فحام

فى رحاب الزّياره الجامعه... آيت الله سيّد على حسيني صدر

فدك نحلّه خاتم(صلى الله عليه وآله)... آيت الله شيخ حسين وحيد خراسانى

أسس الحدود و التعزيرات... آيت الله ميرزا جواد تبريزى

ارشاد الطالب... آيت الله ميرزا جواد تبريزى

مهذب الأحكام..... آيت الله سيّد عبدالأعلى شيرازى

عمده الطالب... آیت الله سید تقی قمی

احکام الشباب... آیت الله سید صادق حسینی شیرازی

توضیح نهج البلاغه... آیت الله سید محمد شیرازی

ص: 846

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

